

وَبَدَأَ ذِكْرَ مُبَارَكٍ أَنْزَلْنَا: أَنَا نَحْنُ
لَهُ مُكْرِمُونَ (الأنبياء: ٢١/٥٠)

کشف الأسرار وعده الأبرار

معروف بتفسير خواجه عبدالله انصاری

جلد ششم

تَفْسِيرُ سُورَةِ مَكِّيٍّ إِلَى آخِرِ سُورَةِ النَّوْرِ

تأليف

ابو الفضل رشيد الدين الميبدی

در سال ۵۲۰ هجری قمری

بسی و اتمام

آل عباد علی صغر حکمت

طهران ۱۳۳۹ هجری شمسی - ۱۳۸۰ هجری قمری

چاپ موسوی

بسمه تعالی

مقدمه

تعالی الله الملك الحق ولا تعجل بالقرآن من قبل ان یقضی الیک وحیه
و قل رب زدنی علماً (۱)

باردیگر هدیتی آوردیم عاشقان رخساره حقیقت و سالکان وادی طریقت را از
زبان وحی و معدن علم و کلام صدق و منطوق حق و آیات یمینات و کلمات طبیات
تا چراغی باشد فرا راه گمگشتگان لیل ضلالت و راهنما گردد بر سر گشتگان تیه
جهالت : وهدوا الی الطیب من القول وهدوا الی صراط الحمید (۲)
آن مجلد سادس است از مجلدات عشره کتاب مستطاب کشف الاسرار و گنجینه
ششم است از زاد و عدت ابرار. آفتابی است رخشنده از فلک مشتری و کالائی است ارزنده
از بازار اللهیشتری : کذلک نقض علیک من انباء ما قد سبق و قد آتیناک من لدنا
ذکرآ (۳).

شش جهت را نورد و زین شش صحف	کی بطوف حوله من لم یطف
عشق را با پنج و باشش کار نیست	مقصد او جز که جنب یار نیست

این مجلد مشتمل است بر شش سوره کریمه قرآنی که شش جهت عالم
لم رافرا میآرد و چون برجیس از ششمین ایوان نور میفشاند یعنی سور مبارکه :
مریم وطه والانبیاء و الحج والمؤمنون و النور . سوره انزالها وقرضاها
وانزلنا فیها آیات بینات لعلکم تذكرون (۱)

این عقد در در و درج پراز گهر چون دفاتر سابقه ولاحقه همچنان زینت گوش
کردن شاهد معنی است و مؤلف در تبیان کلمات و بیان مقامات و شرح لغات و تفسیر
بات و تسهیل مشکلات و تأویل اقوال و رد باطیل براه و روش پیردلیل یعنی شیخ الاسلام
نصاری قدس سره رفته و داد سخن داده و ابواب معارف و حکم و مواعظ و آداب بروی
واننده باذوق و خواننده باادب گشاده : و ليعلم الذين اتوا العلم انه الحق من
بك فيؤمنوا به (۲)

خدایرا هزاران شکر که ما را شرح صدر عطا کرد و مشکل ما را آسان ساخت
عقد ه از کار ما بگشود تا بر طبع این سفر و اب و دفتر مستطاب توفیق یافتیم و شطری
کتاب ربانی و سطری از کلام آسمانی عرضه پیشگاه حق و هدیه معرفت صدق ساختیم .
انجام این عمل مبارک و خدمت پراز نعمت نخست لطف توفیق هادی طریق بود و عنایت
ر دمتعال شامل احوال ، پس از آن همت اولیاء دانشگاه تهران بالخاصه رئیس گرامی
ستادان خردمند علوم معقول و منقول مشوق و مدد کار گردید تا در این راه بحمد الله
فصد رسیدیم و از این شجره مبارکه بار سعادت برچیدیم . از همکار گرامی آقای
کتره هدی جو یا که جوانی است باخرد پیران و استادی است در جامه دبیران منت
او ان داریم که زحمت تصحیح اوراق و تصفح صفحات و مقابله و تطبیق و مطالعات و تحقیق
قبول فرموده سعی بسیار کرد و رنج فراوان برد ، و ما را تنها نگذاشت و مسئول ما

در درگاه آله باجابت رسید که بمسئلت گفتیم : رب لا تقدرنی فردا وانت

خیر الوارثین (۱)

مفسر و مؤلف و طابع و ناشر و مصحح همه که در این راه رفته و طریق
نیکان گرفته اند بر کشف اسرار دل بسته و از ذخیره ابرار عدت جسته اند از حضرتش
طلب مغفرت و پاداشی ثبوت استدعا کرده اند. در آن میان ابن عبد ضعیف در این هنگام
که منزل آخرتش نزدیک ورنج سفر دور در پیش دارد بادلای از آلام و مصائب شکسته و
سری که بر آن گرد پیری نشسته و زبانش بکلمه : رب انی و هن العظم منی و اشتعل
الرأس شیئاً (۲) گویاست، برای خدمت پسندیده موفق و توانا گردید امید که حاصل
عمل او برای آخرت توشه و زاد باشد و از بند زلت و قید معصیت آزاد گردد شاید که آیندگان
از او بر حمت یاد کنند و بدعایش شاد سازند : و یرید الله الذین اهتدوا هدی و الباقیات
الصالحات خیر عند ربک ثواباً و خیر مرداً (۳)

کتبت هذه الطور في ليلة الاربعاء الثاني عشر من شهر جمادى الاولى
سنة ثمانين و ثلاثمائة بعد الالف حين كنا على ذكرى وفات سيدتنا وسيدة
نساء العالمين فاطمة الزهراء سلام الله عليها وارجو من الله التوفيق .
وفا العبد الحقير علي اصغر حکمت غفر ذنوبه و ستر عيوبه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۱۹- سورة مريم - مکیه

۱- النوبة الاولى

قوله تعالى: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.
«كهيعص»^(۱) «الله، خداوندی، بسنده کارراه نمای، زینهاردارد انای راست گوی،
«ذكر رحمت ربك» این یادگار خداوند توست، بمهربانی خویش. «عبده
زكريا»^(۲) بنده خویش را زکریا.

«اذنادی ربّه» برخواند خداوند خویش را، «نداء خفياً»^(۳) خواندنی نرم
[نه بآواز بلند.]

«قال رب» گفت ای خداوند من، «انني وهن العظم مني» من آنم که
استخوان من واندام من سست گشت، «واشتعل الرأس شيباً» و سر من در ایستید
بسپیدی پیری، «ولم اكن» و هرگز نبودم «بدعائك رب» بخواندن تو خداوند
من، «شقياً»^(۴) بدبختی [ازاجابت محروم].

«وانني خفت الموالی» و من میترسم از نیازادگان^(۱)، «من ورائی» از پس
مرگ خویش، «وكان امرأني عاقراً» و زن من نازاینده است. «فهب لي من
لدنك ولياً»^(۵) پس ببخش مرا از نزدیک خویش فرزندی.

«يرثني ويرث من آل يعقوب» فرزندی که میراث برد از من و ز همه نژاد
و فرزندان یعقوب، «واجعله ربّ رضيعاً»^(۶) و آن فرزندان را ای خداوند من پسندیده

کن [و یامبری را شایسته].

« یا زکریا انا نبشرك بغلام » ای زکریا ما ترا بشارت دهیم پیسری ،
 « اسمہ یحیی » نام او یحیی ، « لم نجعل له من قبل سمیاً .^(۷۲) » که او را پیش ازین هیچ
 همنام نکرده ایم .

« قال ربّ » زکریا گفت خداوند من ، « انّی ینکون لی علام » چون بود
 مرا پسری ؟ « و کانت امرائی عاقراً » و زن من نازاینده « وقد بلغت من الکبر عتياً .^(۸) »
 و من از پیری بتباهی رسیده

« قال » گفت [فرشته] . « کذلک قال ربّک » چنین گفت خداوند تو . « هو علی
 هیئ » که آن بر من آسان و حوار است ، « وقد خلقتک من قبل » و بیافریدیم ترا پیش
 « ولم یشک شیئاً .^(۹) » و خود هیچ نبود .

« قال . بّاجعل لی آیه » گفت خداوند مرا نشانی سمای ، « قال آیتک »
 [الله تعالی] گفت نشان مرا آنست . « الا نکلّم الناس ثلاث لیلال سوّیاً .^(۱۰) » که سخن
 مگوی با مردمان سه سارور [و زبان بجای همچنان که بود راست]

« فخرج علی قومہ » بیرون آمد [در آن سروز] بر قوم خوش ، « من المعراج .
 از کوشک حوش » « فاحی الیهم » و بابشان مینمود ، « ان سبّحو ابرک و عشیاً .^(۱۱) » که
 نماز کنید بامداد و شبگاه .

« یا یحیی خذ الكتاب بقوة » ای یحیی پیغام و دین گری بنبروی « و آتیناه الحکم
 صبياً^(۱۲) » او را پیغام و حکم دادم و نیر کودک
 « و حناناً مر لدنا و کوفه » و از مردنک حوش او را بیکی دادم و باکی
 دو کان تقبلاً^(۱۳) » و رهز کار بود

« و ترّأ یوالدیه » و وارنده بود و سکوکار باید و مادر خوش ، « لم یکن جباراً
 عصياً^(۱۴) » و جباری نابخشاینده بود [مخلوق] و نه عاصی [در من]
 « و سلام علیہ » و سلام بر یحیی « یوم ولد » آن روز که زاده شد « و یوم یموت »
 و آن روز که میرد . « و یوم یبعث حیاً^(۱۵) » و آن روز که برانگیزاند و برا رنده .

التوبة الثانية

این سوره مریم نود و هشت آیتست و نهصد و هشتاد و دو کلمه و سه هزار و هشتصد و دو حرف، جمله بهمه فرو آمد مگر یک آیت و آن آیت سجده است بقول بعضی مفسران: و بقول بعضی: «فخلف من بعدهم خلف» تا آنجا که گفت «ولا یظلمون شیئاً». و گفته اند درین سوره دو آیت منسوخ است: یکی: «وانذرهم یوم الحسرة» معنی نذار ت بآیت سیف منسوخ گشت، دیگر: «فلا تعجل علیهم» این قدر از آت منسوخست بآیت سیف، و در فضیلت سوره، ابی کعب روایت کرد از مصطفی (ص) قال: «من قرأ سورة مریم اعطی من الاجر بعدد من صلیق یزکریا و کتّب به و یحیی و مریم و عیسی و موسی و هرون و ابراهیم و اسحق و یعقوب و اسمعیل عشر حسنات و بعدد من دعا الله ولداً و بعدد من لم یدع له ولداً، بسم الله، این باء بسم الله حرف الصاق است و الصاق را ملحق به در باید تا سخن تمام شود و محکم گردد، مبنی که اگر کسی گوید: «یا عالم، یا لکین» سخن ناقص بود اما اگر گوید: «کتبت بالفلم، قطعت یا لکین» آنکه سخن تمام شود، و ملحق به اینجا ضمیر اسب چنان که ابن عباس گفت: معناه ابدأ بأسم الله می گوید. بسم خدا آغاز کسب در همه کار و بوی نبرک گیرم بهمه حال، آن فراخ بحشاش بروزی دادن بر همه جانوران درین جهان، و مهربان بر مؤمنان د: آن جهان. اگر کسی گوید: «یا سب الله چرا بلند کنند و بدگر جایها بلند نکنند» جواب آنست که این در اصل چنان بوده که در «قرأ یا سبرک»، الف را از آن حذف کردند و طول آن بقاء دادند تا دلیل بود بر حذف الف. هذگران گوید این باء بلند کردند، لائها صاحب اسم الله فطالت و ارتفعت، اشاری من صحب اسم المولی طال و ارتفع فی الدارین. باء که بانام مولی صحبت کرد سرافراز ما ها گشت. مؤمن که همه عمر بانام مولی صحبت دارد چه عجب اگر سرافراز و دو جهان گردد؟! و اسم در اصل سمو بوده است بن و او از آخر وی طرح کردند و الف در اول وی افزودند تمامی کلمه را، تا بوی ابتدا کنند. و اشتقاق آن از سب است و سمت نشان است یعنی که اسم نشانی بود مسمی را. و گفته اند اشتقاق اسم از سمو است، و هو الارتفاع و العلو،

بمعنی - انّ الاسم معلوم المسمى والاسم ماعلا وظهر فصار علما للدلالة على ماتحتهم المعنى . اما اشتقاق نام الله بر قول بیشترین مفسران از - اله الالهة است ای - عبد عبادة - و یقال تأله الرجل اذا تنسك ، والمعنى هو المستحق للعبادة ، وذو العبادة الذى اليه توجه العباد وبها يقصد . وقال ابو الهيثم الرازى : الله اصله اله و قال الله عز وجل : وما كان معه من اله ، اذا لذهب كل اله بما خلق ، ولا يكون الها حتى يكون لعباده خالقاً ورازقاً ومدبراً وعليه مقتدرأ فمن لم يكن كذلك فليس بآله . وان عبد ظلماً ، بل هو مخلوق و منعبد . ويقال : اصل اله - ولاه فقلبت الواو الهمزة كما قالوا اللواح اشاح - ومعنى الولاء ان الخلق يولون اله بحواجهم و يتضرعون اليه فى ما يوبىهم ، و يضرعون اليه فى كل ما يصيبهم كما يوله كل طفل الى امه . و از خاصيتى نام الله يكى آنست كه هر حرفى كه از وى بيگنى باقى كه بماد تمام بود - الف بيگنى لله بماد تمام باشد و فايده دهد : چنانكه گفت « الله مافى السموات و مافى الارض » . اگر لام اول بيگنى له بماد تمام بود و معنى دهد كقوله تعالى : « له ملك السموات و الارض » . و اگر لام دوم بيگنى هو بماد : « هو الاول و الاخر و الظاهر و الباطن » .

اما رحمن و رحيم هر دو مشتق اند از رحمة لكن رحمن رحمت و روزى و نعمت فائده دهد ، و رحيم رحمت و غفو و مغفرت فائده دهد ، و روزى و نعمت جد است و غفو و معرر جدا ، پس اين تكرار مى فايده نست ، و اشعاع رحمت از رحمت است بمعنى - كما ان الرحمة تستعمل على الجبس بالوقاية والحماية فكذلك الرحمة تستعمل على العبد بالارعة والكفارة . و گفته اند بعبان رحمن و رحيم فرق نست از روى معنى ، چنانكه گويد بعبان و نديم ، و جمع ميان هر دو تا كند راست چنانكه گويند فلان جاد مجذ . و در شأن نزول آيت سميع مفسران را دو قول است : گروهى گفتند : اين آيت سه هم آمده و سب آن بود كه مصطفى (ص) پيش از وحى عادت داشت كه « باسمك اللهم » گفتى بر عباد عرب در جاهليت ، چون آيت آمد كه « اسم الله محربها و مرسبها » رسول خدا بفرمودنا - بسم الله مى نوشتند - بعد از آن حون آيت آمد - « قل ادعوا الله او ادعوا الرحمن » بفرمود تا بسم الله الرحمن مى نوشتند ؛ پس از آن حون آيت آمد . « انه من سليمان و انه

بسم الله الرحمن الرحيم» فرمود: تمام بنویسند و گفتند «بسم الله الرحمن الرحيم»
 قول دوم آنست که بیکبار از آسمان فرو آمد در پندو بیست، ابن عباس گفت جبرئیل (ع)
 مصطفی (ص) را تلقین کرد بر کوه حرا و او را گفت: بگوی «بسم الله الرحمن الرحيم»
 و این قصه در سوره علق گفته آمد انشاء الله . مذهب شافعی و اصحاب حدیث آنست که
 بسم الله الرحمن الرحيم در هر سر سوره ای آیتی است از آن سوره، جبرئیل از آسمان فرو
 آورد و بر مصطفی (ص) خوانده و خبر در سن است که ابن عباس گفت: کان رسول الله (ص)
 لا يعرف ختم سورة حتى ينزل عليه بسم الله الرحمن الرحيم . و در فضیلت آیت تسمیت
 آورده اند از مصطفی (ص) که گفت: اگر آدمی ویری همه بم آیند چهار هزار سال نا
 تفسیر و فضیلت آن بداند چهار هزار سال یا آخر برسد و از فضل آن و تعمس آن عشری
 نداشت بمانند . و هر که بیکبار بصدق دل بگوید «بسم الله الرحمن الرحيم» الله تعالی بهر
 حرفی چهار هزار نیکوی در دیوان وی باز کند و بنویسد ، و چهار هزار بدی از دیوان وی
 محو کند و چهار هزار درجه در بهشت بنام وی بار (۱) کند .

قوله عز وجل: «كثير من» در بعضی تفسیرها آورده اند که رب العزما این حروف بهیچ در
 اوایل سوره بدان فرستاده است تا خلق را دلالت کند بر مدت بقاء اسلام، یعنی که این حروف
 بحساب حمل بر گبر ندی نکرار چندا که بر آن در روزگار اسلام بقاء این اهل چندان باشد
 و این مدت ششصد و نود و سه سال چون این مدت سر آید بقیامت بر خبر دور ساختن بدید آمد،
 و این قول نیز در کاهل تحقیق ضعف است از سه وجه: یکی آنکه این دعوی علم قیامت است و علم
 قیامت نزد ک خلق نیست، الله تعالی میگوید: «قل انما علمه با عند الله» . دیگر وجه آنست که عرب
 هر گز حساب حمل نساخته اند و عرب ایشان نبوده، بعول الله تعالی . «انا جعلنا قرآننا عریبا» .
 جائی دیگر گفت: «بلسان عربی مبین» . سه و دیگر وجه آنست که رب العزما این حروف در
 اوایل سوره مکرر باز گفته و ایشان این حساب نه مکرر بر گرفته و اگر مکرر کنند
 اضعاف آن باشد و بداند که این حروف معطی در قرآن بر پنج وجه است: وحدانی - چون ص -
 ق ن - و سائی - چون طه - یس - حم - و ثلاثی - چون الم - الر - طسم - و رباعی - چون المص - المر

و خمسای چون که بعض و حم عسق. قومی گفتند: نام سورتها ند و گفته اند: نامهای قرآند و گفته اند: نامهای الله تعالی اند و لهنداری عن علی انه کان بقول: یا که بعض، اغفر لی. و کان بحلف بکه بعض، امیر المؤمنین علی (ع) باین حروف سو گندیاد کرد از آن که اعتقاد داشت که این حروف نامهای خدا اند یا صفات وی، و معلوم است که سو گندج بنام و صفت الله بسته شود. و درست است از این عباس که گفت: الکاف من کاف، و الهاء من هاء و الیاء من یم، و العین من علیم، و الصاد من صادق. و روایتی دیگر از ابن عباس: کبیر، هاء، امین، عزیز، صادق. معنی آنست که خلق را بسنده کارست و ایشانرا راه نما است، بگفتار و کردار از ایشان دانا و در وعد و گفت خود راست گوی، در صفت بزرگوار و در وعد استوار، راست گوی و راست کار. کلی گفت: کاف لخلق هاء، لمباده، یده فوق ابدیهم، عالم برتر یده، صادق فی وعده. مهم هاء را کافی است و وعده را وافی و راه سمای بندگان و دل گشای ایشان، بقدر از همه برتر، بذات و صفات زور (۱)، عالم با سراسر بندگان و سازنده کار ایشان در دو جهان، راست گوی و راست کار و راست دان.

« که بعض، کما فی و ابو بکر هاء و یاء هر دو بامالت خوانند ابو عمر و هاء بامالت خواند و یاء نه، ابن عامر و حمزه یاء بامالت خوانند و هاء نه، نافع هر دو بین الفتح و الکسر خواند علی منذهب فی الامالة، باقی همه به نفخیم خوانند بی امالت. فذکر رحمت، خبر مبتداء مخنوفست و در آیت تقدیم و تأخیر است، ای هاء الذی تتلوهم علیک ذکر ربک عبدی ذکر باین حمة. باین قول رب فاعل ذکر اسب و عبده معقول اسب می گوید: این قصه که بر تو میخوانیم باد کرد خداوند تو است. بنده خود را ذکر باین رحمت خویش، یعنی که. بر رحمت خویش ذکر وی کرد و قصه وی گفت. و روا باشد که تمامی سخن در « اذ نادی به، بود، ای دعاء ذکر ما به کل من رحمتک و الهامه آیه می گوید: دعاء ذکر ما و احباب که از حق یافت رحمتی بود که خداوند تو بروی کرد و الهام که و را داد. انکه قصه در گرفت و گفت:

« اذ نادى به، ای دعا ربی محرابه، « دعاء خفیه ای. دعا سر آسر خواند خداوند

خود را در سر، با وازی نه بلند، بجای آورد که در دعا اخفا هست است. فرمود و پسندیدند الله تعالی است که می گوید: «ادعوا ربکم تضرعوا وخفیه» و بیغامبر (ص) گفته: «خیر الدعاء الخفی و خیر الرزق ما یکفی» و خیر در ستست که قومی دعا کردند با و از بلند و بیغامبر (ص) گفت: «انکم لاتدعون اسمی ولا غایباً، انکم تدعون سمیعاً قریباً». و گفته اند: زکریا زبیر آن در سر دعا کرد از قوم خود پنهان داشته که از ایشان شرم داشت که گویند به پیرانه سرفرزد می خواهد از زنی نازاینده. و گفته اند: زکریا دانست که آواز بلند و آواز نرم بنزدیک حق سبحانه و تعالی یکسانست، اما آواز نرم بخشوع و خشوع نزدیکترست و از ریا دورتر، از آن نرم گفت: «آنگاه تفسیر دعا کرد و باز نمود که دعا چه کرد و چه خواست:

«قال رب» و این آنگاه بود که در محراب پیش مریم در زمستان میوه ناستانی دید نه بوقت خویش، گفت آن خداوند که قادرست که در زمستان میوه تابستانی دهد نه بوقت خویش، قادرست که پیرانه سر فرزند دهد، آن روز رغبت فرزند خواستن بوی پدید آمد، بمحراب باز شد و نماز کرد و الله تعالی زارید، و در سربین دعا کرد: «ربّ ابی و هن العظم منی» ای - ضعف بدنی لکبرستی، بار خدایا، تن من از پیری ضعیف گشت و استخوان من سست شد اخص العظم بالذکر لانه اقوی مافی الانسان و اذاهن لارجی عود القوة الیه و گفته اند استخوان کتابست از دیدن. شکاد هاب اضراره. گفته اند: زکریا آن وقت هفتاد و پنج ساله بود. قال - و هن بن و هن یوهن و هنأ و وهأ اذا ضعف. و قل - و هن بمعنی و هی.

«واشتعل الرأس شیباً» رأس اینجا کنایست از موی سر و محاسن. چنانکه در قصه موسی (ع) و برادر گفت: «اخذ برأس اخیه» معنی - اخذ بشعر رأسه و لحیته، و الاشتعال انتشار شمع النار، ای - اشتعل فيه الشیب اشتعال شمع النار. ابن بر سیل استعارت گفت. چنانکه شعله های آتش در وقت التهاب متفرق شود و پیدا گردد، همچنان سپیدی پیری در موی سر و محاسن من پیدا گشت و منتشر شد «شیباً» نصب علی التمییز. و قال عطاء: اول من شاب رأسه ابراهیم (ع) فقال: یارب ما هذا؟ قال هذا الوقاء، قلب رب ذننی و قلاًراً.

«ولم اکن بدعائك رب شقیئاً» ای - کنت مستجاب الدعوة قبل الیوم سعیداً به

غير شقی فيه، والسعادة - ادراك الخير - والشقاوة حرمانه. وقيل معناها: ان انا من دعاك بخلصاً
 موحداً ومن دعاك مخلصاً موحداً لم يكن بعد ذلك شقيّاً. وقبل: الدعاء مصدر يضاف مرة الى
 الداعي ومرة الى المدعو، فاد الضيف الى الداعي فالمعنى لما كن بدعائي اياك خائباً، لانك وعدتني
 الاحابة؛ واذا اضيف الى المدعو فالمعنى لما كن بدعائك ايتاي وهذا يتكلى ومعونتك ايتاي خقياً.
 «وانى خفت الموالى من ورائى»، موالى ابني جاء عصبداً نديچنانكه در سورة النساء گفت: «ولكل
 حملنا موالى». يعنى - العصبه، والمولى - الناصر، والمولى - الزوج، والمولى - كل من بليك نسبه
 و كل من بليك جانبى، والمولى - لا يفارقك. قال الله تعالى: «ما وبكم اللّاهى مولىكم»، والله
 تعالى مولى الذين آمنوا - اى - ربهم وسيدهم. «وانى خفت الموالى من ورائى» همى گوید: من
 مى ترسم از قربات و عصبات خویش که بعد از وفات من شایستگی خلافت من ندارند و کار دین
 ضایع فرو گذارند، و بنا خلعی ایشان علم و نبوت از خاندان ما بریدم شود. و زکریا این
 سخن از بهر آن مى گفت که بنی اسرائیل را دیدم بود که نپدید دین مى کردند، و انبیاء را
 مى کشتند، و در زمین فساد و تباه کاری مى کردند، ترسید که نیاز از گن (۱) وى همان کنند
 و همان راه سپردن ازین جهت هر زبندى خواست که شایسته نبوت و خلافت باشد و در شواهد
 خوانده اند «وانى خفت الموالى من ورائى». و این قراعت خدا قرآات اول است مى گوید: قل
 بنوعى اى مائت اوله یبق لى این عمر بر تنى السنه من ورائى. و «کانت امرأتى عاقراً» يعنى - بما
 مضى من الزمان کانت عاقراً لم تلد لى. مى گوید: زن من همیشه عاقر بود که هیچ فرزند
 نیاورد. در ضمن این سخن سؤال است يعنى که آن علت ازوى زایل گردان ما برزند بار
 گیرد و گفته اند و کانت امرأتى، این کون حال است يعنى که اکنون عاقر گشت از بهرى.
 والعمر - اسطاع الولادة.

«فبلى من لدك ولياً» پس ببخش مرا از نزدك خویش بارى يعنى فرزندى،
 «من لدك» يعنى - من قدرتك و فضلك. و این از بهر آن گفت که در معقول و عادت مستبعد
 بود فرزند از زکریا که او را هفتاد و پنج سال از عمر گذشته و زن وى عاقر بود، و در
 چنین حال اگر فرزندان بد بقدت و فضل الله تعالى آید. «ولياً» يعنى ابناً صالحاً تقياً.
 «یرثنى» این وراثت نبوت است نه وراثت مال. قلن الانبياء لا نورثون. قال

النبي (ص): «نحن معشر الانبياء لانورث ماتر كنا صدقة»، ومعنى وراثه النبوة ان تقوم مقامه فيها الا انها تنتقل اليه بالموت كما ينتقل المال، يقال ورث فلان شرف ابيه اذا قام مقامه فيه، و ذلك معنى قوله (ص): «العلماء ورثة الانبياء» ومعلوم: ان العلم لا يورث كما يورث المال وانه لا يوصل اليه الا بكسب وحده وتوفيق. ولكن معناه انهم قاموا مقام الانبياء في علمهم وحكمهم. ابو عمرو وكمالي «ورثني وورث» بجرم خوانند، و يرقى برفع خوانند، حزم بر جواب دعا و رفع بر نعت. ولي بمعنى آنست كه: مرا فرزندی بخش كه از من و از همه را داوود بعقوب ميراث علم و نبوت و حكمت برد. پشتر بر معسران گفتند. ابن يعقوب بن اسحق است بدر يوسف، و زكريا از آل يعقوب بود از نژاد و فرزندان وي. كلمي گفت اين نه يعقوب بن اسحق است بلكه يعقوب بن هاشم است برادر زكريا. «واجعله رب رضيعاً» اي عرضاً نرضاء انت. و قبل راضياً بحكمك، و قيل: اجعله نبياً كما جعلت آياته نبياً.

«يا زكريا» ممدود و مقصور هر دو خوانند، معصور قرائت «همزه و كسالى و حفص است، و ممدود فراهن باقى. و انجاء ضم است يعنى فاحيب باز كرا» دعاى اجابت كردند و گفتند: «يا زكريا اما بشرك بغلام اسمہ يحيى لم نجعل له من قبل سمياً» رب العزة در اين آيت يحيى را دوشريف داد كه او را بدان دوشريف گرامى كرد و بروى من نهاد، يكى آنست كه نام وي حق نهاد جل جلاله، و بايد و مادر بگذاشت، ديگر آنست كه او را نامى نهاد كه یش ازوى در دما هيچكس را آن نام نهاد، و هو المعنى بقوله: «لم نجعل له من قبل سمياً» اى - لم سم يحيى احد اقبله. و روى عن ابن عباس انه قال: «لم نجعل له من قبل سمياً» اى - مثلاً و شيئاً، لانه لم بعض ولم بهم بمعصية قط. و به قال النبي (ص): «ما اذنب يحيى من زكريا ذنباً ولا هم بامرأه» و قيل لم تلد العواقر مثله. و قيل: «لم نجعل له» اى - لم كراباً من قبل سمياً اى - ولداً. و العرب تسمى الولد سمياً. ذكره النقاش فى تفسيره و قيل: معناه سميناه قبل العلوق و قبل الولادة و لم تسم احداً قبله على هذا الوجه. و روى عن وهب قال: نادى مناد من السماء ان يحيى بن زكريا سيد من ولدت النساء، و ان جبرئيل سيد الشهداء! وسمى يحيى لانه يحيى به دين الله

وقبل - لا یرحم امه حی به وقیل - لان الله احباه من بین مستن (۱) فی حکم الولاية، وقیل - لانه استشهد والاشهداء احیاء. پس چون فرشتگان او را بشارت دادند بفرزند گفت:

«رب ائنی یکون لی غلام» وانشیخ کبیر لم یولد لی واما شاب قوی «وامرأتی عاقر» لم تلد فی حال شبابها؟ خداوند مرا فرزند چون بود؟ و من مردی پیر یزاد در آمده وزن من نازا آمده؟ و در جوانی هر گز از ما هیچ فرزند نیامده؟ ابن سخن نه بر سیل استنکار و استبعاد گفت که وی از قدرت الله تعالی بعید مبادشت که به پیری فرزند تواند داد! لکن بر سیل تعجب و تعظیم قدرت الله باز گفت. و از بس که سادی بدل وی رسیده بود تعجیل کرد بشناخت کیفیت آن فرزند دادن، و نشان و علامت آن درخواستن. و گفته اند نیز که سیاق این سخن بر وجه استفهام است نه بر وجه استنکار، مباحث است نابدانند که این فرزند هم از این زن عاقر خواهد بود؟ بر هیأت پیری ایشان خواهد بود؟ یا ایشان را با حال جوانی بر دو فرزند دهد؟ وقیل: لما سمع نداء جبرئیل بالبشارة وسوس اليه الشیطان انه لیس من الله واما هو من الشیطان. فذکر ذلك دفعا للوسوسة. «وقد بلغت من الکبر عتیا» ای - یبسا و انتهای فی السن. بقالعتا یعنوعتو اعتیا وعسی یسعو عسوا وعسبا. اذا سس شیباً. وقیل - معناه بلغت من الکبر، حاله جف الماء فی صلبی. قرأ حمزه و الکمالی وحفی عتیا بکسر العین والباقون بالرفع وهما لفتان.

«قال کنلک» ای - قال جبریل کنلک انت وأمرأتک شیخان کبیران علی هذه نر زقان الولد ولا تتردان الی حالة الشباب. جبریل (ع) گفت - اکنون چنین است که شما را فرزند دهد در حال پیری وضعیفی چنین که هستند (۲) «قال ربک هو علی هیتن» ای اعطاء الولد علی هذه الحالة من کما، علی «هیتن سهل لا یلحقنی فیه نصب ولا تعب ولا مشقة. وقیل - تقدیرہ کنلک قال ربک» یعنی کما قبل لك قال ربک «هو علی هیتن». نقال همان یهون هوأ فهو هابن و هیتن وهین. وفي خبر المؤمنون هیتون لیون. قرأ حمزه و الکمالی وقد حللناک بالون علی الجمع والباقون بالتاء علی الوحده، والمعنی واحد لان الفعل فیهما عز وجل لانه خالق کل شئی. نقول تعالی: «وحلقتک من قبل» ای

من قبل يحيى. «ولم تك» اصلاً فاوجنتك من العدم، كذلك اقد على خلق الولد واسمها «علي» على هذه الحالة، لان الابداع من العدم ابلغ في القدرة من ايجاد الولد من الشيخين الكبيرين.

«قال رب اجعل لي آية» اي - قال زكريا، رب اجعل لي علامة اعرف بها حدوث الولد قبل الولادة فافرح به اين باز سئوالى ديكر است كه از شادى بشارت بيرون دادو گفت: خداوند مرا علامتى بشارى بر حدوث وعلوق اين فرزند تامل شادى افزايد وببين، كه احابت دعا كردى. «قال آيتك الا تكلم الناس» اي - انه ذلك ان لا تقدر على مكالمه الناس «ثلاث ليال» مع ابامها «سوتاً» صحيحاً سليماً من غير يكمل ولا حرس، فتعلم بذلك ان الله هو ملك الولد «وسوتاً» صب على الحال وفيه تقدبهم وتأخير تقديرهم الا تكلم الناس سوتاً ثلاث ليال وعن ابن عباس «ثلاث ليال سوتاً» اي - نلت لبالمتتابعان، جعله وصفاً لثلاث. ودر قرآن آيد مردوم معنى آبد سكى بمعنى عبرت، چنانكه در سورة المؤمنین گفت: «وجعلنا ابن مريم وامه آية» اي - عبرة. ودر سورة العنكبوت گفت: «وجعلناها آية للعالمين» اي - عبرة للعالمين ودر سورة القمر گفت: «ولقد تركناها آية فهل من مدكر» اي - عبرة ودر سورة النحل گفت: «ان في ذلك لآية لقوم يتفكرون» اي - لعبرة. ديكر معنى علامتست. چنانكه در بن سورة گفت: «رب اجعل لي آية، قال آيتك الا تكلم الناس» ودر سورة يس گفت: «وآية لهم انا جعلنا ذريتهم» «وآية لهم الليل سلخ منه النهار» يعنى - وعلامة لهم، ودر سورة القروم گفت: «ومن آياته» اي - ومن علامات الرب انه واحد «ان خلقكم من تراب» وامثال ابن در قرآن بسيار است.

«فخرج على قومه من المحراب» اي - فخرج في ملك الايمان التى اراه الله تعالى فيها تلك الاية من المحراب. اي - من المصلى - وقيل - من العرفة، والمحراب اشرف موضع في البيت. و قوله - «على قومه» بدل على انه اشرف عليهم. «فاوحى اليهم» الوحي في كلام العرب - الاعلام - كلاهما كانوا اسماء وكتابة، وهو في قصة النحل الهام، يقال وحي وواحي اذا اشار بحاجب او بدا، «ان سبحو ابكرة وعشيا» في ذكر البكرة دليل

على ان اللبالي كانت مع الايام، والسبحة الصلوة النافلة، والبيكرة اول النهار، يقال بكر و بكر و ابتكر، والعشى، ابعد قائم الظهيرة. وفي الاية تقديم وتأخير، تقديره « فخرج على قومه من المحراب بكرة وعشياً » في اللبالي الثلاث فاشارة لهم ان صلوا، زكريا را عادت بود که هر روز بامداد و شبانگاه قوم خود را پند دادی و ایشانرا تسبیح و نماز و تهلیل فرمودی، تا در هر دو طرف روز ایشانرا بر طاعت و عبادت و ذکر الله تعالی داشتی؛ پس در این سه روز که او را از سخن گفتن بازداشتند، با مردم همچنان بر عادت بامداد و شبانگاه همی آمد و باشارت همی نمود که، بر سر ذکر و تسبیح و نماز خود باشید. و گفته اند که وحی اینجا بمعنی - کتابت است، ای - کتب لہم فی کتاب، و قيل على الارض، مفسراً را خلافت؛ که سخن نا گفتن زکریا بامردم بر چه وجه بود؟ قومی گفتند: بر سخن گفتن توانا بود، اما نمی گفت، از بهر آنکه او را نبی کرده بودند از آن، و می خواستند که آن سه روز بکلیت با عبادت الله تعالی پردازد، و دلیل بر این قول آنست که زبور می خواند و نہلیل و تسبیح می کرد و بوی خطاب آمد: «واد کر ربک کثیراً وسیب بالعی والابکار». و قومی گفتند، سخن بامردم نمی توانست گفت، که زبان وی در بسته بود، و معیوب آن که بعد از مشافہہ فریشتگان، سؤال کرد و آیت خواست.

« با یحیی خذ الکتاب بموۃ » قال کعب الاحبار، کان یحیی بن زکریا نبیاً حسن الصورة والوجه، لیث الجناح، قلب الشعر، قصیر الاصابع، طویل الالف، مقرون الحاحین، رقیق الصوت، کثیر العبادة، قوئاً فی طاعة الله عزوجل. و کان قد ساد الناس فی عبادة ربه وطاعته. روی ابو هریره قال: سمعت رسول الله (ص) یقول: «کل ابن آدم ملئ الله عزوجل بدن فداذنه، بعد به علیه ان شاء او رحمه الا یحیی بن زکریا». فانه کل سیداً و حصوراً و نبیاً من الصالحین.

« خذ الکتاب بموۃ ». در قرآن قوه بر پنج وجه آید: یکی بمعنی عدد؛ چنانکه در سوره هود گفت: « وبردکم قوه الی قوکم » ای - عدداً الی عددکم، همانست که در سورة الکہف گفت: « فاعینونی بموۃ » ای - بعدد من الرجال، و در سورة النمل

گفت: «نحن اولوا القوة» ای - عدد کثیر - وجه دوم قوه بمعنی - بطش است، چنانکه در سورة المصايح گفت: «من اشد مناقوه» یعنی - بطشاً، و در سورة هود گفت: «لوان لی بکم قوه» ای - بطشاً. وجه سوم قوه بمعنی شدت است، چنانکه در سورة هود گفت: «ان ربك هو القوی العزیز» ای - الشدید الذي لا یضعف، جای دیگر گفت: «یرزق من بشاء وهو القوی العزیز»، و در سورة القصص گفت: «لتنوء بالعصبة اولی العوة» یعنی - اولی الشدة - وجه چهارم قوه بمعنی - سلاح و رمی - چنانکه در سورة الانفال گفت: «واعذوا لهم ما استطعتم من قوه» یعنی - السلاح والرمی، وجه پنجم قوه بمعنی - جد و مواظبت است، چنانکه در سورة البقرة و در سورة الاعراف گفت: «خذوا ما آینا کم بقوه» یعنی خذوا ما فی التوریه بالجهد والمواظبه علیه، همانست که درین سوره گفت: «یا یحیی خذ الکتاب بقوة» ای - بالجهد والمواظفه، علیه خذ الکتاب بقوة ما هنا التوریه. وقیل الوحي والدين والحکم. قال رسول الله (ص) للذين تحاكما اليه فی حد الزنا: «نعم افضى بینكما بکتاب الله» ثم امر بالرجم، و ليس فی القرآن ذکر الارجم ولكن فی القرآن نوبه الرسول وحکم رسول الله (ص) ومنه قوله تعالى: «ثم اورنا الکتاب» یعنی الدین والحکم وكذلك قوله: «ورنوا الکتاب» . یحیی زکریا پیغامبری بود مرسل به بنی اسرائیل. هف ساله بود که اورا نبوت دادند و بوی وحی آمد، بر اجمن بنی اسرائیل بیستاد و ابشارا بر میخ چنزدعوت کرد:- بر توحید و بر مدار و بر روره و بر صدقه و بر دکر خدای عزوجل. در خبرست که کودکان با وی گفتند: اذهب بنا نلعب، فقال مال لعب خلق. انست که رب العالمین گفت: «واتناه الحکم صیاً»، در کودکی اورا دین وحکمت و نبوت دادیم. الحکم والحکمه واحد، کالمثل والقله وقیل الحکم - الفهم بکتاب الله، والحکمه - الاصابه بالرأی و وضع الاشياء موضعها. وقال ابن عباس - من قرأ القرآن قبل ان یحتلم فهو ممن اوتی الحکم صیاً. وروی ان الله عزوجل اوحی الی یحیی یزکریا - یا یحیی ادا والیت عدی انت الحکمه فی صدره لم یسکن الی غبری و کبیسسکن و اما جلیسه، یا یحیی ادا والیت عبدي، انت الحکمه فی صدره، فثبت الاصل فی القلب و طلق الفرج باللسان.

« وحناناً من لثنا » یعنی - واعطیناه مع الحکمة رحمة وعطفاً من عندنا. وقيل معناه - جعلناه رحيماً على الحلق، يدعوهم الى الهدى، ويعلمهم العلم. الحنان - العطف والشفقة - مشتق من حن اليه حنبناً، اذا مالت اليه نفسه حتى اظهر الجرح من انقطاع رؤيته عنه واشتياقه اليه. والحنان - المترحم والمثان - المعتق. قال الشاعر:

حنانك ذا الحنان اى - ارحم يا رحيم -

وقد يشى في الدعاء كقول طرفة:

ابا منذرافيت فاستبق بعضنا حنانك بعض الشراهن من بعض.

كانه قال - تحزن مرة بعد اخرى، ومثله في التثنية « لبيك وسعديك » اى - اقامة بامرك بعد اقامة، واسعادالك بعد اسعاد.

« وزكوة » اى - اعطيناها طهارة وصلاًحاً، فلم يعمل دنس. قال الكلبي: صدقة تصدق الله بها على ابوه، وقبل بركة ونماء. ونسب « حناناً وزكوة » عطفاً على الحكم، وقيل نسب على المفعول له والواو زائدة. « وكان تقياً » - مسلماً مخلصاً مطعياً. « ويزاًبوا الله » اى - يلزاًبهما يتعطف ولا يخالعهن ودرشواذ خوانده اند بکسر باء، معطوفاً على قوله « وآتيناه الحكم وحناناً وزكوة ويزاًبوا الله » والبر - الصبر وقيل - الاسراع الى الطاعة والمبالغة في الخدمة. « فولم يكن جباراً عصياً » الجبار الزاهب في نفسه، العاتى في فعله، الغليظ على غيره. وقيل الجبار الذى يقتل وبصرى على العضب والعاصى والعصى واحد، والعصى فى المعنى اكثر وابلغ.

« وسلام عليه يوم ولد » اى - سلام له متاً حين ولد - اين ثنائست كه الله تعالى بر يحيى زكريا كرد، وكرامتى كه اورا بدان مخصوص كرد، واورا در زندها و پناه خود گرفت، در سه جا يگانه سه وقت: يكى بوقت رادن اورا يگانه داشت از همز و طعن شيطان، ديگر بوقت وفات از هول عظم و ضعف قبر، سديگر روز قيامت از فزع اكبر. قال سفيان بن عيينه: اوحش ما يكون المرأة في ثلاثة مواطن: يوم ولد، فبرى نفسه خائراً مما كان فيه. ويوم يموت، فبرى قوماً لم يكن عاسهم واحكاماً لس له عهد، ويوم سمع، فبرى نفسه في هول عظيم. فنص الله يحيى بن زكريا بالكرامة والسلام والاسلام في المواطن

الثلاثة .

و گفتند یحیی و عیسی بهم سیدند، یحیی گفت: ای عیسی از بهر من آمرزش خواه از حق جل جلاله که توازن منی! عیسی گفت: لا! بل توازن منی، آمرزش خواه از حق جل جلاله توازن بهر من، بهیسی که رب العزّه بر تو ثنا کرد، و من بر خود ثنا کردم، من خود را گفتم: «والسلام علیّیوم ولدت و یوم اموت و یوم ابعث حیا» و رب العزّه از بهر تو گفت: «وسلام علیه یوم ولد و یوم یموت و یوم یبعث حیا»

النوبة الثالثة

فوله تعالی: «بسم الله الرحمن الرحیم». سَمِ الله احسن الاسماء، رب الوری والارض والسماء، مستخر الظلمة والضیاء، مالک الاموات والاحیاء، الواحد الفرد المالا کما، الدائم الباقي بلا فناء. نام خداوندی که محدثات و مکوثات بمودگار فطرت او، جهانیان و جهانداران پرورده نعمت او، گردنهای گردکشان در کمند حلال و قهر او، دلهای دوستان و آشنایان در روضه جمال و لطف او، مسبحان عالم علوی بردرگاه عزّت و درج صاحبیت، کمر بسته و گوش بفرمان او، اگر جن است و اگر اس محکوم تکلیف و معهور بصریف او، در آسمان سلطان او، در زمین برهان او، پاکست و برزگوار و بی عیب، خداوندی که ابن همه صنع از او حمله قطره ایست از درنای کبریا و عظمت او، فسحابه من عزیز ضلّت العقول فی بحر عظمته، و حارّ الالباب دون ادراک عزّته. و کلت الالسن عن استنباء مدح جلاله، و وصف حماله. دندمهای عقول در ادراک جلال او خبره، آنبای روی متعزّزان در آب حمال او تیره، فهمهای خداوندان فطنت در بحر عظمت او غریق، زبانهای اهل فصاحت را استیفاء مدح جلال و وصف جمال او کلیل، در هر گوشه هرازان حریح است و قتل. ای عزّو همه عزیزان را بت دل کشنده، ای جلال تو همه حلالها را داغ صغر بر نهاده، ای کمال تو همه کمالها را رقم بفضا بر رده، ای الهیب تو همه عالها را طراز بندگی تر کشنده، ای ارادت و مشیبت و قضای بوار آلاش افهام و اوهام خلق پاک، ای صفات و معوت قدّم تو از ادراک هواحس و

خواطر و ضمایر آب و گل منزّه، ای همه عالم جانها بر من یزید عشق نهاده و جز حسرت و حیرت سود ناکرده، همه عالم را بیبوی و گفت و گوی خشنود کرده، و جرّهای از جام عزّت به کس ناداده:

ای گشته اسیر در بلای تو آنکس که زند دم ولای نو

عشاق جهان همه شده واله در عالم مرّ و کبریای تو

بر قصه عاشقان خود برزن توقیع نعم و گرنه لای نو

«بسم الله» الباء بقاء الله رب العالمین . التین - سلام الله علی المؤمنین . المیم

محبّه الله بعباده الیائین و المتطهرین . باء اشارتست ببقاء الله تعالی، خداوند جهان و جهانیان، و دارنده همگان، بقول الله تعالی. «و یبقی وجه ربک». سین اشارتست بسلام الله بر دوستان و نواختن ایشان در دو جهان، بقول الله تعالی: «تحببتهم يوم یلقون سلام». میم اشارتست به محبت خداوند مهربان، که بلطف خود مهر و محبت خود داد بندگان، بقول الله تعالی: «ان الله یحبّ التّوّابین و یحبّ المتطهرین». اینست شکر گری و بزرگ حالی، که قاصد بمقصود رسد، و عابد بمعبود، و طالب بمطلوب، و محبّ بمحبوب، نسیم وصال از مهت اقبال دمیده، و دوس بدوست رسیده، طغرای عزّت بر منشور دولت کشیده، گوی انتظار پهای میدان ابد انداخته، علم قبول و وصول بر افراخته، رسول مقصود بدر آمده، روزگار فراق سر آمده، سلام و کلام حق می واسطه و ترجمان، بینده ضعیف پیوسته: «سلام قولاً من ربّ رحم»

قوله تعالی: «کهبص»، سماع هذی الحروف شراب یسفیه الحق قلوب اولیائک، فادأربوا طربوا، وادا طربوا طلبوا، وادا طلبوا طاروا، وادا طاروا وصلوا، ادا وصلوا، ففعلولهم مستغرقه فی لطفه، و فلو بهم مستهلکة فی کشفه؛ سماع حروف مقطعات در مفتوح سور و آیات، شرای است در فصح فرج رخته، در کس استیناس کرده، حلال احدیّت بعت صمدیّت دوستان خود را داده، چون دوستان حق در دوستان لطف ابن شراب انس از جام قدس بهانامند در طرب آید، چون در طرب آند، در طلب آید، قفس کون بشکند، به بر عشق بر اوق غب پرواز کنند، نایکعبه وصل رسند، چون

رسیدند، درخود پیر شدند، عقلهاشان مستغرق لطف گشته، دلهاشان مستهلک کشف شده،

سیم ارلئیت از جانب قربت دمیده خود را گم کرده و او را یافته .

پیر طریقت گفت روز گاری او را می جستم، خود را می یافتم، اکنون خود را
مجویبم او را می بام، ای حجنرا باد، واس را یاد گار، چون حاضری ابن جستن
بیچه کار، الهی نافه میجویم، بادی دور میگویم، که دارم چه جویم، که می بینم چه گویم،
نهیفته ابن جسب و حویم، گرفتار ابن کف و گویم، ای شش از هر روز، و جدا از هر
کس، مرا در ابن سور هر از مطرب نه بس .

« که بعضی نائی اسب که حق جلّ جلاله بی خود میکند، نامن حروف اسماء
و معانی خود با ناد خلق میدهد، و خود را می شناید، میگوید که: انا الکبیر، انا الکرم،
منم خدا و پیر گوار، حبتار کرد گار، نامدار رهی دار. کبریا سار سب بحلال و کبریا
احدیث: کریم اسار نست بیجمال و کرم صمدیت . عارفان در مکشفه جلال اند، محبتان
در مشاهده جمال اند، چون بحلالش بطر کسی حگرها در میان حوست، چون بیجمالش
نظر کسی راحت دلهای محروست آن یکی آتش عالم سوزس، این یکی نور جهان .
افروز است، آن یکی غارت دلهاس، این یکی راحب حامیاس

پیر طریقت گفت نامش راد رهی، سخن آئین زبان، خبر عارب دل، عیان
راحت جان . بناء معجب که نهادد برین فاعده نهادد، اول خطر جان و آخر سرور
حاودان، اول خروش و ناله وراری، آخر سلوت و حلوت و سادی باش ای حوامرد
تا این سل بدتر رسد، و این بضاع بحرنا (۱) رسد، این تر گریان شود و گل قبول
خندان شود، و از حضرت عرب دوالجلال نداء کرام آید که: عبادی بندگان
من، رهنگان من، دوستان من، « یعنی ما حمل المتحملون من اجلی، آن رجها
که بسما رسید من میدنم، آن ناله های سما را می شنیدم، بنعامر (س) گفت:
« فملا الابصار من الطرفی و حبه و حدیثهم کما حدیث الرجل جلجسه، ها . انا الله الهادی منم
حدای راهمای، دلکنای حق آزای، منم که در روصه دل نو درخت هداس و
معرف رو باسدم، منم که در هر عراسنه تونسم طهارت و صفا و راستدم، منم که خور شد

سعادت از فلک ارادت توانابان کردم، منم که راه دراز بر تو سهل و آسان کردم، منم که ترا درارل پیش از نک و پوی عمل بنواختم، منم که بی تو کارتو بساختم، منم که دل تو برای خود از کوسن پرداختم، قوله تعالی: «وما کذا لنهتدی لولان هدا نا الله». هر قافنی گوید: او در تو آویخته است نه نمود روی آویخته. فسطاط کرم زده، و بساط هم گسترده، و بداد داده که: «حاجبوا داعی الله». ای گدایان بمن آئید، نه بشما نیازی دارم، بلکه ما شمارا زی دارم.

آن عزیزی گوید: در یاد بومی شدم یکی د بدم بک پامی جست در غلبات و جد خوش. گفتم تا کجا؟ گفت: «والله علی الناس حج البیت». گفتم ترا چه جای حج است، تو معنوری. گفت: «و حملهام فی البر و البحر». گفتم همانا سودا ش رنج می دارد. چون بمکه رسیدم او را د بدم پیش از من رسید. گفتم چگونه رسیدی پیش از من؟ گفت: ندانسته ای که تو آمدی بتکلف کسبی، و من آمدم بجدات غیبی. کسی بغیبی هرگز کی رسد. با بقول ربیع انس معنی آست که: «یا من بجیر ولا بجار علیه» ای خداوندی که بر همه زینهار داری و کس بر تو زینهار ندارد، از همه برهانی و کس از تو نر هاند، همه در امان تواند تو در امان کس نه، همه مفعورند و توقهار، همه مجبورند و تو جبار، همه کرده و مو کرد گار. عز حارک و جل ثناؤک و لا اله غیرک.

«عین» میگوید: «یا ایا العزیز و انا العلی» منم تاونده با هر کاونده، بهیج هست نما ننده، صفات خود پاسده؛ یزد گوازی بر ترا زهر چه خردنشان داد، و ناک از هر چه بنداشت تا آن افتاد. فردی وصفه نضل الافکار، و بر عن دانه کل الاسرار، ما من شئی الا و فیه آثار، سهد با نئه العزیز العجبار، پانده ای می زوال، فردی می یار، داننده هر چه در ضمائر و اسرار. گرداننده چرخ دوار، خالق اللیل و النهار، بهار و قوی و عز بر و حبار.

«صاد» میگوید: «یا ایا الصادق ایا المصور» منم خدای راست گوی، راست حکم، راست کار، نگارنده روپا، آرا ننده بیکوئنها. بقول الله تعالی: «موصو رکم فاحسن صورکم» صدهزار بدایع و عجایب و صانع در کون و کایات از کنم عدم در عالم وجود آورد و در حق هیچ موجود این خطاب نکرد و هیچ آفرید مرا این تشریف بداد که: «فاحسن

صور کم همگرا این مشتی خائرا، تابدانی که خاکیان نواختگان لطفند، بر کشیدگان عطفند، نرگس روضه جودند، سرو باغ وجودند، حقه در حکمتند، نور حقه عالم قدرتند، نور حدیقه فطرند، ایشان مخلوق بی نظیر، او خالق بی نظیر، خود را گفت: «احسن الخالقین». ایشان را گفت: «فی احسن تعویب».

پیر طریقت گفت: الهی بعنایت ازلی تخم هدایت کاشتی، برسالت انبیاء آب دادی، بمعونت و توفیق پروردی، بنظر خود پر آوردی؛ خداوند اسزد که اکنون سموم قهر از آن بازداري، و کشته عنایت ازلی را بر عانت ابدی مدد کنی.

« ذکر رحم ربك عبدك ذكرى » اینست نثار رحمت خداوند بر بنده خوش، اینست غایت لطف و کمال و کرم که نمود بمهریانی خویش، رحمتی که گمان بوی راه نبرد، لطفی که اندیشه دروی برسد، رحمتی عطائی، بعنایت ربائی، به عبادات و کسب بندگی، هر چند بنده بمعصیت مبکوند، او جل جلاله بستر خود می پوشد و ارفضیحت می گوشت، و نعمت خود بروی میریزد. اینست که آن پیر طریقت گفته: «صبحت وفي من نعم الله ما لا احصيه من كثرة ما عسيه، فلا ادري على ماذا اشكره، على حمل ماسر او على قبيح ماستر».

در خیر است که پیش رسول (ص) ابن آیب بر خواندند « قل باعبدی الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمہ الله ان الله بغفر الذنوب جمعا ». رسول (ص) گفت: « بلی ولایبالی » نم قال: « لعن الله المتعمرین نلانا » معنی الذین یقنطون الناس من رحمہ الله.

آورده اند که زاهدی در روزگار گذشته در صومعه ای صد سال عبادت کرد پس هوی بروی غلبه کرد. معصیتی بروی نرف و پس از آن پشیمان شد، حواست که بسرورد خود بمحراب عبادت باز شود، چون قدم در محراب نهاد، شیطان بیامد و او را گفت. ای مرد شرم نداری؟ که چنان کار کردی؟ و اکنون بحضرت جلال حق مبتائی؟ حواست که او را ارحق نومد گرداند تا نومیدی زیادت گناهان وی باشد، در آن حالت ندائی شنید که. «عبدی اسالی وانا لك قل للعضولی مالک».

قوله: «اذنابی ربه بداء خفياً» نشان اجاب دعا ثباتست بر دعا، چون بر دعا نيات کردی اگر از اجابت که نصيب تست محروم مائی، بعبادت که حق الله تعالى است مشرف گسردی، و این قدم و رای آن قدم است، و این مقام مه از آن مقام. یعامبر (ص) گفت: «الدعاء هو العبادة». و بدان که در دعا اضطراب باید، که حق تعالی میگوید: «امن بحسب المنظر اذا دعاه». استغاثت باید که میگوید: «اذنستشون ربحكم». بضرع باید که میگوید: «ادعوا ربكم تضرعاً وخفية». رغبت و رهبت باید که میگوید: «ودعونا رغباً و رهباً». پیوسته باید به گسسته که میگوید: «يدعون ربهم بالغداة والعشي». اخلاص باید که میگوید: «فادعوه مخلصين له الدين». و ذخیر است: «ان الله لاستجيب دعاء من قلبه». لعمري حلال ناند که گفت: «و مليسه حرام» مطعمه حرام فائز استجاب له. ننده چون سراط دعا بجای آورد، مرغ قصی است که رب العالمین آوار وی دوس دارد عادت خلق چنانست که مرعی بگیرند و او را قصی سازند و آب و غلب مقد دارند، با آن مرغ بوقت سحر بیانگ آید، همچنین رب العزمه عابدان و عارفان را در وجود آورد و دنا فقص ایشان صاحب و منافع و مصالح اسان در دنام پیا کر دو کارهاشان راست کرد، آنگه در محکم نیریل گف «و بالاسحار هم يستمعرون»، ننده بجز خود در وقت سحر می رازد، و منخر و شد و حق بلطف خود میبشود و می نیوشد.

قوله: «فالرب اثنى وهن العظم متى واسئل الرأس شياً» از روی اشارت مردی و خواهر دانا طریقت، این کلمات دعوی بخنکی است که از نهاد زکریا بیامد؛ حلال عرب احدیت آن بعد دعوی وی بر محك نلارد، تاسر معنی در آن دعوی بدید آمد، آن بلاها که رفون خود دید سب این بود. زکریا چون بالا روی بوی نهاد پناه و ادرح داد، چنانکه در قصه است، عرب در گاه عرب در رسد، دسه طبلسان وی بیرون ماند، نسای مد ما قوم وی نداستند که درخ پناه گاه وی شد. سرش ندا آمد ما زکریا اکنون که بشت و ادرح دادی و پناه باوی بردی، مگر که چه بلا بر تو گمارم؛ آره بر نهادند و او را پادرخ بدوسم کردند. ما عالمیان بدانند که هر آنکس

که پناه و اغیر حق برد، ازدهای غیرت حق دمار از جان وی بر آورد. ای مسلمانان در راه
آئند تا حسرت آدم ببیند، نوحه لوح شنوید، بی گامی خلیل بسند، مصیبت یعقوب
بینید، چاه و زندان یوسف ببیند، آره برفرق زکریا و نبیغ بر گردن یحیی بینید،
جگر سوخته دل کیاب گشته محمد عربی (ص) بینید، رخمهای بدان سختی و
عشقهای بدان نرمی.

گر زهر دهی بنوش بردارم بی رای خودم من از برای تو
حزجان و دل وجگر نمی سنم در گردش چرخ آسبای تو
فوله: «اتی خفت الموالی من ورائی» نا آخر ورد فضا زکریا است که از
حق سبحانه و تعالی فرزند خواست، و حق تعالی دعاء وی احاطت کرد و او را فرزند داد،
سابسته، پسندیده، هری، پرور، بیعامر، نام او یحیی. سعامر (ص) در حق وی
گفته: «لانیغنی لاحد ان یکون خیر آمن بحی بن زکریا» قبل بار رسول الله و من امن؟
قال المن سمعوا کتب و صدق الله فی القرآن: «ما بحی هذا لکتاب بعو و آسماء الحکم صبیأ».
آنگه پیعامبر (ص) سیر برورد وی حکایت کرد، گفت در مسجد سنن البیاض شد، احبار
و زهبان را دید، سمنها پوشیده و کلاههای صوف بر سر نهاده و حوستر را بر سر نهاده
مسجد بسنه، بان ریاضت و مجاهدت حدانرا عبادت می کردند، یحیی چون اسانرا
دید، بخابه بار گشت مادر را گفت: برای من سمنهای ساز مادر بوسم و با احبار و زهبان
در مسجد حدانرا عبادت کنم مادر گفت ما بحسب از سعامر حدان زکریا برسم و از وی
دستوری خواهم آنگه چون حال و فضا یحیی را زکریا گفت، زکریا یحیی را خواند
و گفت: بابقی مادعوك الی هذا وانت صبی صغر؟ این چه آرزو است که سرا حاسه
است و بو کودکی نارسیده، روزگار ریاض و مجاهدت در سافتهای. یحیی گفت:
ای پدر بکودکی من چه سینه است، مرگ چون آید بسن ارمن کمتر گردد و سکران و
عقبات مرگ سسد، زکریا چون این سخن از وی شنید مادرش را گفت: کلاه سمنه که
مخواهد راس کن که رواست یحیی سان راهدان پشمنه در پوشید و کلاه بر سر
نهاد و مسجد رفت و با احبار در عبادت شد. جندان ریاضت و مجاهدت بر خود نهاد که

تن وی، نجف گشت وضع و نزار، و از پس که بگریست پوست از روی وی برفت و بر رخسار وی مغا که پدید آمد. ز کربیا چون او را بر آن صفت دید دلشنگ شد بگریست، گفت: ای پسر، من ترا از حق تعالی بدعا خواستم تا چشمم بتوروشن باشد و دل شاد و خرم، اکنون این همه رنج چیست که بر خود نهاده و درد دل من گشته ای؟ یحیی، گفت: ای پدر تو مرا بدین فرمودی. گفت کجا بدن فرمودم؟ یحیی گفت: الست الغافل ان بین الجنة والدار لعقبة لا يجوزها الا البكاون من خيفة الله. به تومی گوئی عقبه باست میان بهشت و دوزخ، که جر گریند گلن و زارند گلن از بیم هدای تعالی آن عقبه باز نگذارند. آنگه ز کربیا برخاست و رفت و مادر وی بیامد، پنبه پاره ای بر روی وی نهاد و اشک وی باخون آمیخته، در آن پنبه میگرفت و می فشارد اشک و خون از آن پنبه می چکید. ز کربیا در آن نگرست دلش سوخت، روی سوی آسمان کرد و گفت: «اللهم ان هذا انی وهذه دموع عینیه وانت ارحم الراحمین» بارخدا یا مرا من بیچاره ببخضای که آرام و قرارش نیست و روز شب آسایش را بوی راه نیست، توئی بخشاینده تر همه بخشایند گلن و مرهم نهند بر درد و سوز خستگان. گفته اند که خطاب آمد: ای ز کربیا! نو شفقت خوش دودار که بر در گما چنین نازک و نازنین نتوان بود. نازولنت دوستان ماجائی دیگر خواهد بود، فردا در «مقعد صدق عند ملک مغندر». و همان ساعت یحیی را وحی آمد که: «یا یحیی ایتمکی مما قد حل من جسمک و عرنی و جلالی لو اطلعت علی النار اطلاعة لندرت مدرعة من الحديد فضلا عن المسوح». و گفته اند مادر وی وی بوی خواهش کرد نا او را بک شب بخانه برد، یحیی مدرعه ای از موی بافته پوشیده بود، آن از وی بر کشید و مدرعه ای از صوف در وی پوشید، گفت: آخر این مکی بر من نماند، چه بود که یک شب در آن صوف بیاسائی. و عذمی صحنه بود بخورد و از بهر دل «ادر آن شب قیام شب بگذاشت و جنب فرا داد، در خواب نداء هیبت آمد که: یا یحیی اردد داراً حیراً من داری و جواراً خیراً من حواری. یحیی ار خواب در آمد، گفت: «باب اقلی عرنی فوعرنک لا استظل بظل موی بی الممعدس». فلین مدرعه الشعر و وضع البرنس علی رأسه و اسی بین الممعدس فجعل یعبس الله مع الاحبار حتی کان من

امرہ ما کان .

وروی ان اللہ عروجاً اوحی الی یحییٰ بن زکریا: یا یحییٰ انی قضیت علی نفسی ان لا یحبّنی عبد من عبادی اعلم ذلك من ینقہ الا کنت سمعہ الذی بسمع بہ، و بصرہ الذی ببصرہ، و لسانہ الذی یتکلم بہ، و قلبہ الذی معی بہ، و اذا کنت کذلک بغضت الہ الاشتغال باحدغیری وادم فکرمہ و اسهرت لیلہ و اطعمت نهارہ و اطّلع الیغی کل یوم سبعین الف مرّة، یتقرّب منی و اتقرّب منه، اسمع کلامہ و احبّ تصرّعہ، فوعزّتی و جلالی لا یشتہ يوم القيامة مبعناً یبطہ النبیون والمرسلون.

وروی ان عیسیٰ و یحییٰ علیہما السلام بمشبان. فقدم یحییٰ امرأۃ، فقال عیسیٰ: یا ابن حاتئی لقد اصبت الیوم خطیئة ما یرى الله تعالیٰ بعفرا لک ابدأ. قال: وما هی یا ابن خاتئی؟ قال: امرأۃ صدمتها، قال: والله ما شمرت بها. قال: سبحانک الله! بصدک معی فابن روحک؟ قال: معلق بالعرش ولوان قلبی اطمأن الی حرببل لظننت انی ما عرف الله تعالیٰ طرفۃ عین فط.

۲- التوبة الاولى

قوله تعالیٰ: «و اذ کرم فی الکتاب مریم» ما ذکر در قرآن مریم را، «اذا انقضت من اهلها» آنکه کہ بیکسو شد دور از کمان خوش، مکاناً شرفیاً^(۱۶)، بجایگاهى ازسوی پر آمدن آفتاب .

فانقضت من دو نهم حجاباً، در بش خوش ازسوی مردمان خوش پرده گرفت «فارسلنا الیها روحنا» بوی فرستادیم روح خویش [جبرئیل]، «فهمثل لها» تابسان مردمی پیش وی بیای ابستاد «بشرأویاً»^(۱۷) جوابی تمام بیکوروی .

«قالت مریم» کمت مریم «انّی اعوذ بالرحمن منك» من در زندها رو پناہ رحمن می شوم [وارو باز داشت می خواهم] از تو، «ان کنت قیاً»^(۱۸) اگر برهیز گاری نو [وازد وی ترسی]

«قال» گفت [جبرئیل] «انما انارسل ربك» [من آن بیم که تومی پنداری]
من فرستاده خداوند بوم ، «لاهب لك» نا نرا بضم ، «غلاما زكيا»^(۱۹) ، پسری هنری
پاك [روزافزون] .

«قالت اني يكون لي غلام» گفت مرا چون بود پسری ، «ولم يمضني بشر»
و هیچ مردم مرا نبناوند [و بمن نرسد] ، «ولم اك بقيا»^(۲۰) ، و من زانیه نبودم .

«قال» [جبرئیل] گفت «كذلك قال ربك» چنن گفت خداوندنو . «هو علي
هين» كه آن بر من آسان و حواراست . «ولجعل له آية للناس» و نا او را نشانی كنم
[و شكفتی] مردمانرا «ورحمه منا» و بخشایشی ارما بتو ، «وكان امرامضيا»^(۲۱) ، و
آن کاری بود از ما حواسنه و گزارده و کردنی

«فحملته» بارگرفت [مریم] به عیسی ، «فالتبذت به مكانا قصيا»^(۲۲) . دور
سد و آن بار خود در شکم ، دوربرد

«فاجاءها المغاض» ددره حاسن او را ناز آورد ، «الي جذع النخلة» كه نا
سده حرما من سد [و پست خود بدان ناز نهاد] . «قالت ياليتني مت قبل هذا» [از
سنگدلی گف و سرم] كلك من مردمی پس اربن ، «وكت له بامنيا»^(۲۳) ، و من
چسری بود می گذاشته و فراهموش شده

«فناديها من تحتها» آواز داد او را [عسی] كه در زبوی بود «الاتحزني»
كه اندوهگن ماست . «قد جعل ربك تحتك سريا»^(۲۴) خداوندنو زبویو جوئی كری .

«وهزى اليك بجذع النخلة» چنننا بسوی خوش خرماس را «فما قطع عليك»
تا فرو آمد نرافندرتو بر او ، «رطباً جنيا»^(۲۵) خرمای مروازه دره گامرسنه

«فكلى واشربى» [رطب] می خور و آب می آشام ، «و قرى عينا» و [بهردند]
چشم روش ممدار ، «فاما ترى من البشر احدا» اگر ارمردمان كسی ببی . «فقولي اننى
نذرت للرحمن صوما» بگوی من پذیرفته ام و بیمان کرده ام خدا را معالی حاموسی .
«فلن اكلم اليوم انبيا»^(۲۶) ، امروز با هصح مردم سخن خواهم گف

«فانت به قومها تحمله» عیسی را برگرفت و آورد او را بهوم خوش .

«قَالُوا يَا مَرْيَمُ كَغَتْنَدَاي مَرْيَمُ ! لَدَجِثْ شَيْئًا فَرِيًّا» (۲۷) چیزی آوردی سخت سنگت و منکر .

«يَا خُتْ هَرُونَ» ای خواهر هرون ! «مَا كَانَ أَبُوكَ أَمْرًا سَوْءَ» پدر تو مردی بد نبود ، «وَمَا كَانَ أَمَلُكَ بَقِيًّا» (۲۸) و مادر تو زانیه نبود و پلید کار

«فَاخَارَتْ أَلِيَّه» [چون از مریم ماسح حواستند] اشارت بهیسی نمود. «قَالُوا كَيْفَ تَكَلِّمُ» گفتند چون سخن گوئیم؟ «مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَيًّا» (۲۹) با کسی که در گهواره است کودک کی حرد

«قَالَ أَنَّى عَبْدَ اللَّهِ» عیسی گفت [انگه کدر گهواره بود پدر حواره] مَنْ سَمِعَ اللَّهَ عَالِيَّ ام ، «وَأَنَّا نَالِي الْكِتَابَ» مراد بن داد و کتاب ، «وَجَعَلَنِي نَبِيًّا» (۳۰) و مرا پیغامبر کرد. «وَجَعَلَنِي مَبَارَكًا إِنَّمَا كُنْتُ» و مرا بابرک کرد چرا که نامم «وَأَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ» و مرا اندر کرد بنماز و زکوة ، «مَا هَدَيْتَ حَيًّا» (۳۱) تا زنده باشم . «وَأَبُو بَالِدَتِي» و مهربان بمادر حوس ، «وَلَمْ يَجْعَلْنِي حَبْرًا نَقِيًّا» (۳۲) و مرا ناخسانده ای بدیحب نکرد .

«وَأَنَّمَا عَلَيَّ» و درود [الله تعالی] بر من . «يَوْمَ وُلِدْتُ» آن روز که زدم ، «وَيَوْمَ أُمُوتُ» و آن روز که مرم ، «وَيَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا» (۳۳) و آن روز که مرا انگیزانند زنده

«ذَلِكَ عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ» اسب عیسی مریم ، «قَوْلَ الْحَقِّ» سخن حقای . «أَلَدْنِي فِيهِ بِمِثْرُونِ» (۳۴) آن عسی که درو به مشکلا [برسایان] سخن جدا جد میگوید . «مَا كَانَ لِلَّهِ أَنْ يَتَّخِذَ مِنْ وَلَدٍ» نسب خدا را که هیچ فرزند گیرد . «سُبْحَانَهُ» باکی و بی عسی او را «إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا» چون کاری حواحد که کند «فَأَنَّمَا يَقُولُ لَهُ» «كُنْ فَيَكُونُ» (۳۵) جبران نبود که گوید باش نامی بود .

«وَأَنَّا آلَهُ رَبِّي وَرَبِّكُمْ» الله تعالی خدا و بنمست و خدا و بنشما . «فَاعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ» (۳۶) . او را بپرستید که راه راست است .

«فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ مِنْ بَيْنِهِمْ» جوفهای رسانان مختلف سخن شدند

[وهر یکی چیزی گفتند در کار او] «فویل للذین كفروا» وای ایشارا و نفرین و تفریغ
ایشانرا که کافر شدند، «من مشهد یوم عظیم»^(۲۷) از حاضر شدن در روزی بزرگوار.
«اسمع بهم وابصر» [امروز حق نمی شنوند - و صواب نمی بینند] چون
شنوا و بینا که ایشان باشند، «یوم یأتوناه آن روز که بما آیند» «لکن الظالمون الیوم
فی ضلال مبین»^(۲۸)، لکن آن ستمکاران امروز باری در گمراهی آشکارند.

التوبة الثانية

قوله تعالى: فواذكر فی الكتاب مریم، ای - واذکر فی کتاب یا محمد!
المنزل علیک وهو القرآن، و قبل معناه من کتاب، مریم اسم اعجمی، و قیل عربی و هی
سنت عمران بن مائنا، والمعنی - ایل یا محمد علی امتک خبر مریم و قصتها و صلاحها و
تعبدھا لعتدی الناس بها. ولم یدکر الله امرأه باسم العلم فی کتاب دون مریم لانهالم
نرد الرجال وکانت عندها یتولاً منقطعاً، فصارت حرمتها کحرمة الرجال. «اذتبتت
من اهلها» ای - بعدت وانت نبتة من الارض، بصدة من قومها. والنبتة - الناحية. واصل
النبتة - الطرح، ومنه مال للفيط منبوء، لانه طرح بمعزل من الناس، وانبت لازم نبت.
«مکاناً شرقياً» ای - فی مکان یقابل المشرق تستدعی بالشمس، ومن ثم انخذت النصارى
المشرق قسماً لانه میلاد عیسی (ع).

روی عن ابی الفصحی قال: ذکر ابن عباس عیسی بن مریم وعنده شاب من
النصارى فجمع عیناه، فقال ابن عباس: لم انخذت النصارى المشرق قبله، فقال امروا
بذاك، فقال ابن عباس: لا، ولكن لما امرت مریم آن تتخذ مکاناً شرقياً، فلتمل لاجهه
افضل منها فاستقبلتموها و قبل مکاناً شرقياً، ای - ناسعاً بعداً و قیل انما دخل السرقی
فی الکلام حفظاً لباح الالاب، وان لم نکن الی ذکر الشرق حاجه - وحلاف اسب مبان
علمای تفسیر، که سبب اغترال مریم و از مردم گوشه گرفتن چه بود؟ قومی گفتند

خلوت و عزلت اختیار کرد؛ بکبارگی روی بطاعت الله تعالی نهاد و از خلق بکلیت اعراض کرد و حلاوت و فکرت و خدمت در خلوت دید؛ تا در آن گوشه مسجد زاویه ای ساخت و آنجا معتکف نشست؛ اینست که رب العزة گفت: «اذا انتبذت من اهلها مکاناً شرقیاً» و قبل لها فکین دینار اما تستوحش فی الدار و حدک؟ قال: ما احسب ان احداً يستوحش مع الله و هو المشار الیه بقوله تعالی: «وتبتل الیه تبلیلاً» ای: اقطع الیه بطاعتک و اقطع من یشغلك عن الله. قومی گفتند سبب اعتزال وی آن بود که از حیض پاک شده بود و طهر بافته؛ میخواست که غسل کند، بحکم دیانت و مروت بگوشه ای باز شد؛ در پس پرده ای، تا مردم او را ببینند و غسل کند.

فذلك قوله: «فانحذت من دوهم حجاباً» این حجاب گفته آمد دیوارست؛ یعنی که در پس دیواری شد تا از چشم مردم غایب شود، و گفته آمد پرده ای بود فرو گذاشته و در پس آن پرده شد. عکرمه گفت مریم پیوسته در مسجد بودی؛ بعبادت الله تعالی مشغول؛ مادام تا در طهر بودی؛ چون نشان حیض درو پدید آمدی از مسجد باخانه شدی؛ و آنجا همی بودی تا بوقت طهر، آنکه بعد از غسل بمسجد باز گشتی. گفتا در خانه خاله بود خواست که غسل کند ارجحی، و روز گاز زمستان بود فی اقصی یوم من السنة. با مشرقه ای شد تا غسل کند. جبرئیل آن ساعت بر ابروی آمد. و ذلك قوله: «فارسلنا الیه اروحنا». الروح هاهنا جبرئیل (ع) و سمیت الملائکة ارواحاً لدیس لهم اجساد و انما هم یلطفون فیدخلون مسموم الابرملؤن الهواء، و قیل سمی جبرئیل روحاً لانه خلق من ریح. و اضافه الی نفسه، تعظیماً لاهره و تعظیماً لشأنه. «فتمثل لها بشراً سوياً» ای: تصور لها بشراً نام الخلق حسن الصورة قائماً بنیذنها. قال انی بن کعب: لما اخذ الله من آدم ذریته، کان روح عیسی (ع) بین تلك الارواح التي اخذ منها قها. فارس لها الله الی مریم فی صورة بشر، فتمثل لها فحملت الذی خاطبها و هو روح عیسی.

«فالت ائی اعود بالرحمن منك» مریم که جبرئیل را دید در آن خلوت گاه جوانی زیبابکوروی؛ طن برد که وی طالب فسادست. گفت: «اعوذ بالرحمن منك» ای: التجی الی الله و اسأله ان یعیننی مما اخاف من جبهتك. آنکه گفت: «ان

کنت نبياً، جراء شرط انجاء محذوف است یعنی - ان کنت مسلماً مطعماً الله فاخرج عتی ولا نعرض بی . وروا باشد که آن بمعنی ماء نفی بود ای - «ما کنت نبياً» بدخولک علی و نظرک الی ، نومردی برهبر کار خدا ترس نبودی که در بیش من آمدی و من نظر کردی . وقیل «ان کنت نبياً» فستعظ بتعوذی بالله منك . ابن همچنانست که کسی قصد نو کند خواهد که ترا برند و بر جناد ، نو گوئی اگر مسلمانی مرا نرنجانی و از من باز گردی ، همچنین مریم دانست که تقوی مرد را ارنی دارد ، گفت اگر نفوی داری از کلمه استعادت که من می گویم بترسی و بند پذیری و باز گردی و هذا کقول موسی (ع) حين دخل علی فرعون : «وانی عنک برقی و ربکم ان ترجمون» ،

« قال ائما انا رسول ربك » جبرئیل او را حواب داد که من آن نیم که تو می بنداری و ازومی ترسی ، من فرستاده خداوند نوام . لبه لبك « بباء قرأت صبری است و ورش و قالون یعنی - لبه لبك ربك . من فرستاده خداوند نوام سواران آمدهام تا الله تعالی ترا فرزندی بخشد باك هنری روز افزون ؛ باقی همیره خوانند «لاهب لك» و آن را دو وجه است ؛ یکی آنکه جبرئیل اضافت بخشیدن فرزند باخوشتن کرد لانه سخن فیها روح عیسی . از بهر آنکه روح عیسی جبرئیل در وی دمید بفرمان حق ، بحسنه فرزند الله بود و سب جبرئیل .

و حذو م قول در آن مضمراست ، یعنی «ائما انا رسول ربك» . فالربك «لاهب لك» اعلاماً زکماً - طاهرأ من الذنوب ، ناهماً علی الخیر .

«فالتانی» کون ای غلام های - کبھون ان لی غلام ، قول بمسنی بشر «هذا المسس کنانه عن الجماع ، ای - لم یشر بی روح ، بالسکاح ، «ولم الک نبياً» ای - فاجره بنعالمی الریا والولد بکون من احد عشر ، والبغایا - الروای - والبعا - الریا - وفي الخبر ، البعا - الساع اللای سکحن ، غرولی وفي حذو اتاء من العی فولان احد همان وره فعول ، وفعول بستوی فله المذکر والمؤنث ، والتانی ان لفظ العی خاص فی الساء ، کالخاص والطالق ، وائما مال للرجال باغ ؛ وحذف النون من «اك» تحصفا .

«قال كذلك» ای - قال جبرئیل كذلك . ای - الامر کما قبل لم بمسک رحل ، لا بالسکاح

ولا بالسفاح» ولكن «قال ربك عني هين»، ای - خلق الولد من غير اب على سهل كما خلقت آدم وحواء من غير اب وام وليس هذا باعجب من ذلك. وقيل معناه قال جبرئيل كذلك قال ربك ای - هكذا «قال ربك عني هين». «ولجعلناه ای - الولد من غير ميسر». «آية للناس» ای - دلالة قوجة لهم. وقد جعل الله معجزة عيسى (ع) في نفسه ومعجزة سائر الانبياء في غير انفسهم. «ورحمتهما» ای - نعمتنا على الخلق لدعوتهم الى الهدى فيبتدوا بهوسفهم «وكان امر أمقضيًا» ای - خلق عيسى على هذا الصفة فوجله رحمة للناس كان امر أكثراً لا محالة محكوماً بفي الازل مفضا في اللوح المحفوظ قوله: «ولجعلناه عطف على قوله «لهب» وقبل انه للانساف واللام لام القسم كسر لمام بمحبته النور «فحملته» بمعنى - بعدما منح جبرئيل فيها روح عيسى ودر كيفيت نفع جبرئيل علما مختلفند ' قومی گفتند درع نهامه بود ' جبرئیل در داشت و در جیب آن دمدم و بار گست پس مریم درع در پوشد و بهیسی بار گرفت . قومی گفتند مریم درع پوشده بود ' جبرئیل فرا نردك وی سدودست خوش جیب وی بگرفت و نفعه دروی دمید ؛ آن نفعه برحموی رسبد و عیسی بار گرفت .

صدی گمت درع دوساخ بود از بر سینه ' و جبرئیل دو آستین وی بگرفت و در سینه وی دمید، و باد آن نفعه جبرئیل بجوف وی رسد و بار گرفت . قال انی ین کعب: دخل الروح فی فیها فدخل بطنها فولده. و گفته اند که جبرئیل اردر بوی دمدم و باد آن نفعه بوی رساید و از آن بار گرفت . قال ابن عباس . ما هو الا ان حملت موضع ولم یکن بین الحمل والانتباد الا ساعة واحدة لان الله تعالى لم یذکر سنهما فصلا ، فقال تعالى: وحملته فانتسب. و گفته اند مریم آن وقت ده ساله بود، و بقولای سزده ساله و دو حبس بر بده بسن از حمل . مقاتل گمت . مدت حمل و وضع سه ساعت بس بود ، حملته فی ساعه و صور فی ساعه و وضعه فی ساعه ' حتی زال الشمس من یومها . و قبل مدة حملها بمایه اسهر؛ و كان ذلك آية اخرى لا تلهي عن مولود وضع لنماسة اشهر غير عيسى (ع)، و قبل سه اشهر؛ و قبل تسعة اشهر كسائر النساء . و گفته اند عیسی (ع) پس از آنکه در وجود آمد

سی و سه ساله با مادر بود بعد از آنکه او را به آسمان بردند مادرش سال دیگر بزیست ،
فماتت ولها اثنتان وخمسون سنة .

«فحملته فانبتت به» یعنی - لماتتین به الحمل است حیث وخافت فبعدت
بحملها وانت . «مکاناً قصیاً» ای - بعیداً . والفی والفاسی واحد . چون بر مریم حمل
پیدا شد ارش هر مردم ونیز از بیم طعن وتعمیر ایشان ، خویشتن را از میان مردم بیرون برد
وروی بزمین مصر نهاد ، تا آنجا رسید که مقطع زمین شام بود اول زمین مصر . انست
تفسیر «مکاناً قصیاً» بر قول مفسران . وهب گفت : «مکاناً قصیاً» دهی بود که آنرا
بیت لحم گویند ، شش مبل از شهر ایلیا برفته گشتا ابن عمی بود او را نام وی
یوسف النجار صاحب ورقق وی در خدمت مسجد بود و تیمار بردی در همان حال ، او را
بر خری نشانند و از میان قوم بیرون بردنا بیت اللحم . و گفته اند که براه در ، شیطان در
دل یوسف افکند که این حمل مریم از زناست ، قصد قتل وی کرد تا جبرئیل آمد و
یوسف را گفت : اینه مروح القدس فلاتمتملها . مکش او را که او غدراء بتول است و
فرزند وی از روح القدس .

«فاجاءها المخاض» قال احاءنی الی کذا ای - جاء بی الموهبال الجاءنی الیه .
والمخاض - تحرك الجنین واشتداد وجع الولادة . «الی جذع النخلة» یعنی - ساقها لم یکن
علی راسه سفوف وقبل کل جذعاً یابساً فدخلنی به لیبتنی به ست فی بیت لحم . وقبل صار
الی النخلة لینبیاء به ، وقبل التجأت الی النخلة لتستند الیه وتتقوى به علی ما هو عاردا لمرأه
الحامل ادا اخذها الطلق فتطلب موضعاً تستند الیه ، وقبل احتوشتها الملائكة فتمجدقن
بها صفوفاً . فری فی الشواد «فاجاءها المخاض» ای - اصابها الطلق فجاءه . گفته اند که
یوسف مریم را بگذاشت وخود رفت ، مریم تنها و متحیر بماند ، همی گریست و درد
می افروزد ، نگاه کرد خرما بنی دید خشك شده از قدم الدهر باز ، مریم نزدیک آن
درخت شد و از بی طاقتی پشت میان درخت نهاد و فریشتگان گرد وی در آمده صفها
بر کشیده و شراب از نهش آورده از سرد لنگی و ضرر در آن حال گفت . «بالتنی
متقبل هدا» ای - قبل هذا اليوم وهذا الامر - این ضجر نمودن ، و آرزوی مرگ کردن نه از

آن بود که بحکم الله تعالی راضی نبود، لکن از سر مردم می‌گفت، که فرزندی پدر آورده بود و دانست که مردم او را طعن کنند و بنائاً است نسبت کنند گفت کاشک من بدین روز نرسیدی که قومی بسبب من در معصیت افتند و گفت: «نسیاً منسیاً» قرأ حمزه وحفص نسیاً بفتح النون والباقون، نسیاً بالكسر وهما لغتان: كالرطل والرطل والجسر والجسر ونحوهما وقيل النسيئ بالكسر اسم لما ينسى، مثل النقص، اسم لما ينقض، والسقي اسم لما يسقي، والفتح المصدر، يقال نسيت الشيء سبباً نسياً وقبله مشق من الترك اي - و كنت شيئاً ترو كلاً لا يعرف ولا بد كر لحفازنه وعن مجاهد والضحاك يعني - حيلة ملقاة وهي خرقة الحصى

«فناديها من تحتها» قرأ نافع وحمزه والكسائي وحفص عن عاصم وروح و ابن حسان عن يعقوب : «من تحتها» بكسر الميم وحر التاء بعد الحاء، وقرأ الباقون بفتح الميم ونصب التاء، فمن قرأ بالفتح ونصب كان ذلك صفة للمنادي، وقرأ بالكسر والجر، فمعناها من جهة تحتها، ثم اختلفوا في المنادي، فقال بعضهم، ناداها جبرئيل من تحتها اي - من تحت الخلف. وقيل من دون موضعها، يعني ان موقعه كان تحت موقفها واسفل منه. وقيل ناداه عيسى من تحتها، وقيل، من طنها «الا حزني» اي لا تمنني الموت. جبرئيل اوراندا كرداز آن گوشه وادی، باززیر آن درخت خرما، که اندوهگین مباشی و آرزوی هر گه ممکن. «فجعل ربك تحتك سرياً» اي - ولذا سرياً كريباً صالحاً رصياً . ابنك فرزندی شریف کریم پسندیده که الله تعالی نرا داد چرا اندوهگین باشی و آرزوی هر گه کسی، این قول حسن اسب و جماعتی از اهل تفسیر. اما بیشترین مفسران بر آنند که: السری النهر الصغیر - جوئی خرد باشد آب در آن روان، وان آن بود که مریم بوقت ولادت تشنه گشت و در آن صحرا آب نبود. چون عیسی در وجود آمد پای رزمیز زد چشمه آب خوش در آن صحرا روان پدید آمد، ندا کرد بمادر «الا حزني» و ف جعل ربك تحتك «اي - بین بدبك و دوك» سرياً و قيل «جعل ربك تحتك» اي - تحب امرک ان امرته ان یجری جری، وان امرته بالامساك امسك كقوله فيها اخبر عن فرعون: «وهذه الانهار تجري من تحتي» اي - من تحت امری - وقيل ساق الله اليها نهرأ من اردن كان قد بس .

«وهزى إليك بجذع النخلة»، «مالهز كذا وهز يكذا»، كما قال: «أخذ برأس أخيه»،
 فقال اخذه واخذه «ساقط عليك»، اینجا چهار قرائت است: تساقط بفتح تاء وتشديد
 سين قرائت این كثير است و نافع وابن عامر و ابو عمرو و كمالی و ابو بكر ،
 تساقط بفتح تاء وتخفيف سين قرائت حمزه اسب منها، تساقط بضم تاء و كسر قاف
 و بحذف سين قرائت حفص، تساقط بياء وفتح وشدید سين قرائت يعقوب و نصير .
 فمن قرأ تساقط بالياء وفتحها وتخفيف سين فالفعل مسند النخلة وتفاعل به معنى فعل اى
 تسقط النخلة «عليك طباءً جثياً» معنى - تسقط النخلة عليك نمر النخلة، فخذ المضاف
 واقم المضاف اليه معامه . وانصاب طباءً على التفسير او على الحال . ومن قرأ بالتاء مفتوحة
 وتشديد السين فالاصل فيه تساقط بفتح السين . الاولى تاء التانيث لتانيث النخلة . والثانية تاء
 تفاعل، فالنشد يد على الادغام والتخفيف على الحذف . ومن قرأ تساقط بالتاء وضمها و
 تخفيف السين وكسر الفاء ، فالمرى - سقط النخلة عليك رطباً، على ان فاعل بمعنى
 افضل كقولهم: ساء لك السع بمعنى اساءك و العمل للنخلة، ورطباً مسبب مفعول به،
 ومن قرأ بالياء وفتحها وشدّد السين فكعمى الناقى لادغام ، الا ان العمل للحذف ،
 و اسد العمل الى الجذع ، لانه معطما . و معنى الا انه تنابر عليك رطباً حساً اى -
 مجنباً غصناً لرأى ساعه حى، معنى - كانه حى، اى - لم يعبره السموط . ههنا مبادى
 آواز داد .

«وهزى إليك» اى - حرّكى الى معك بجذع النخلة . رورگار ده سنن بود نه
 بهوف رطب، اما رب العزة معجزة عيسى را و كرامت مريم را طب بدند آورد از آن
 در حب حشك بى سربى نواح . قال عمر بن ميمون ما درى للمراه ادا عسر ولدها حرا
 من الرطب . بقول الله عز وجل «وهزى إليك جذع النخلة الا . .» . وقالت عاتسه .
 من السنة ان بمضع التمر و بذلك بفهم المولود و كذا كان رسول الله (ص) بمضع التمر
 و حثك به اولاد الصحابه . وعن على (ع) قال رسول الله (ص) . «اكرموا عمّكم النخلة
 فانها خلعت من الطين الذي خلط منه آدم . و لس من السجر يلمح غيرها ، و اطعموا
 نساءكم الولد الرطب . وان لم يكن رطب فالمر ، و لبس من التجر سحره اكرم على الله

من شجرۃ مرلت تحتہا مریم بنت عمران

«فکلی» یا مریم من الرطب ، «واشربی» من التمر ، «وقرئی عیناً» بمعنی ،
وفہ قولان : احد ہما من القر وهو - البرد ؛ والفرور - الماء البارد ، ودمعة الشرور
باردة ، ودمعة الحرن حارۃ ، ولہذا قبل لضعفها مضخۃ العین ، والعمل منه قررت بالکسر
اقر ما لفتح والعول الثانی من المرار ای - صاغت العین ما نرشاء ففرت وسكنت من النظر
الی غیرہ ، وقبل صاغت سروراً فہب سہرہ فنامت وقرب ، والعمل منه بالکسر و
الفتح ، وعیناً صب علی التمسز ، «فاتما ترین» اصل الکلام فانّ و ما للصلہ ، و ہی التي
حلب الثور المسندۃ کعولہ : «واتما خافن» وقولہ «من الشرا حدّاً فعولی»
ہاعنا ضمیر ای - اذارأب آدمیاً سئلك عن ولدك وقصته ، «فعولی ائی بدرت للرحم
صوماً» لی - صمتاً - والصوم فی اللمة هو الامساك ، ای - قولي ائی اوجب علی عسی
للہ سبحانہ ونعالی «ان لا اکلم الیوم امسیاً» آدمیاً فلن اکلمہ بعد ان اخبرت ننذی
وصومی ، بل اشتغل بالصاغة والدعاء وقبل ان اللہ تعالی امرہا ان تقول هذا
اشارہ لا طعماً ، وقبل کاتب مکلم الملائکہ ولا مکلم الاس . رب العزّة اورا سکوت
فرمود تا سخن نگوید کہ اگر وی سرائت حوش سخن گفتی اشان اورا راستگوی
بدانہندی کہ وی بہ بردک اشان مبہم بود ، و آنکہ عیسی را در حال طعولیت سخن
آورد نابا کی ہادر و سرائت صاحب وی اشارہ معلوم گردد ار گفتار عیسی ، کہ آن
بہول نزد کسر و از بہم دور

«فأب بہ قومہا حملہ» ای - لما فرغت من الولادة ، اقبل بحوہم حاملۃ ایاہ .
وفیل بعد اربعین يوماً حين طهرت من التماس ، وقبل لنا ولدته ذهب الشيطان فاخبر
نئی اسرائیل ان مریم قد ولدت . فدعواہا ، فأنب بہ قومہا حملہ ، بعد ارجہل روز مریم
ارہاس پاک شدہ بود ، عسی را بر گرفت و بار میان قوم حوش آورد ، برآمد رغبتگین
ومتعجب بود کہ تا قوم وی چہ گوید و اسرار چہ حواہ دہد ، در آن حال عیسی (ع)
تا وار آمد و گف : یا ائما انشری فاتی عبد اللہ ومسبحہ . پس چون در میان قوم خوش

شد و ایشان اهل بیت صلاح بودند، بگریستند و زاری کردند گفتند: «ما مریم لقد جئت شيئاً فريئاً» ای - قطیعاً منکراً عظیماً چیزی عظم است منکر، این فرزند که آوردی بی پدر - القرى - العظیم من الامر يستعمل فی الحیر والشر - قال النبی (ص) فی عمر بن الخطاب: «فلم ار عبيراً یغری فرقة» ای بعمل عمله العجیب

«باخت هرون» مفسران اینجا قولها گفته اند: یکی آنست که هارون برادر موسی (ع) است و سیاق این سخن چنانست که گویند یا احاتم، اذا کان من سلیم و صلبهم - یعنی که مریم از اولاد و نژاد هارون است برادر موسی، از این جهت او را بوی باز خواندید نه ارامن جهت که خواهر او بود محضیت، و بدل علیه ماروی المفیرة بن شعبه قال: قال لی اهل نجران، قوله: «یا اُخت هرون» و قد کان بین موسی (ع) و عیسی (ع) من السین ماقدکان، یعنی الف سنة، و قیل ستمائة سنة، قال فذكرت ذلك لرسول الله (ص) فقال - «الاخبرنهم انهم كانوا یستون بالانبياء والصالحین من قبلهم» - قول دوم آنست که این هارون مردی بود از یک مردان و زاهدان بنی اسرائیل، و میگوید آروز که این هارون از دنیا رفته بود ما جنازه وی چهل هزار مرد بیرون شده بودند که نام ایشان همه هارون بوده - باین قول اُخت بمعنی شبهه است، کتوله: «وما ربهم من آية الا هی اکبر من احتها» ای شبهه - و معنی آنسکه باشه هارون فی العفاف، ای آنکه ما تورا در یارسانی و پرهبر گاری چون هارون میدارستیم! و قیل ان هارون کان من افسق بنی اسرائیل و اظهرهم فساداً، فشتموها نالک مثله، و قیل کان هارون اخا مریم من اسباب لبس من آنها، و کان امثل رجل من بنی اسرائیل - «ما کان ابوک امرأ سوء» ای - طالبعاً - تقول رجل سوء ای - طالح - و ضده رجل صدق، ای - صالح - و هذا صافه نحیص «و ما کانت امک بقیئاً» فاحره، الی - طالبعاً لثبوه من ای رجل کان - معنی آن است که ای خواهر هارون! بدریو عمران بد مرد و بد فعل بود - و مادر تو حنه را سه و بلند کار نمود، چون اسب که از سوان فرزند دند آمد و او را بدریه؟

«فاشارت الیه» ای - الی عیسی ، بان تجعلوا الکلام معه . سخن نگفت از بهر آنکه نذر کرده بود که سخن نگوید ، اما اشاره فرا عیسی کرد که جواب شما عیسی دهد ، یان از آن گفت که عیسی ویرا گفته بود : لاتحزنی واحبلی بالجواب علی ، وقیل امرها جبرئیل بذالك . چون مریم حواله جواب بر عیسی کرد ، ایشان شمعجب گفتند : «کیف نکلم من کان فی المهد صبیاً مریضاً فی المهد» المهد سریر الصبی - وقبل المراد بالمهد هاهنا ، حجر الام - واما استاه مهداً لاقموطاً للولد ، وکان هاهنا صلیة زائفة ، معنی - من هوفی المهد کموله : «هل کس الا بشرأ رسولاً» ای - هل انا الا بشر . وقیل هاهنا فی معنی الشرط لو کان معنی الاستفصال ، ای - من یکن فی المهد کف نکلم معنی هر که در گهواره باشد و در حجر مادر شیر خوردن را ، ناوی سخن چون گوئیم ؟ و هب گفت . آنکه رگزی حاضر شد ، چون ملاحظه با جهود او در فک گفت . یا عیسی ، اطلق یحکتک ان کنت امرت بها سخن گوی و حجت خویش آشکارا کن اگر ترا باین فرموده اند . عیسی (ع) بر چپ خوش تکیه زد و انگشت سیاه بیرون کرد و بآوار بلند گفت چنانکه حاضران همه بشنیدند . «اتی عبدالله» گفته اند که عیسی این سخن همان در روز گفت که از مادر در وجود آمد سک قول ، و هولی دیگر چهل دروه بود که این سخن گفت و بعد از آن هیچ سخن نگفت تا بدان حد رسید که کودکانش سخن گویند . قال النبی (ص) . «حمسة تکلموا قبل بان الکلام» ساهد یوسف ، وولد ماشطة فرعون ، و عیسی ، وصاحب جریج ، و ولد المرأة التي احرق فی الاخدود . و روی عن هلال بن بساف ، قال . لم یشکلم فی المهد الا ثلاثة عیسی بن مریم ، وصاحب یوسف ، وصاحب جریج

این جریج مردی بود راهب ، در صومعه بنیشتی و خدا بر اجل حلاله عبادت کردی ، مادر او بدر صومعه وی شد و او را برخواند ووی در نماز بود ، مادر را جواب نداد ، مادر گفت . اللهم لانمنه حتی بنظر الی وحوه المومسات . مادران ما مهران او را مادر وی مومسات ننگر دینی زبان ناکار . می روزی جماعتی اربنی اسرائیل هم آمده بودند و تعجب

همی کردند ارزهد جریح و عبادت وی رنی بود پلیدکار بعایت حسن و جمال ، گفت
اگر شما خواهید من اورا بقتنه افکنم ، بنزدیک وی رفت و خوشستن را بروی عرضه
کرد ، جریح بوی سگریست و تن فراوی نداد ، آن زن از نزدیک وی بیرون آمد ؛
سنایی بود که بصومعه اورتی ، خوشستن را شبان داد تا از وی نار گرفت ، چون از وی
فرزید آمد گفت این فرزند از جریح است ؛ بنواسر الیل رفتند و آن صومعه وی حراب
کردند و اورا بخواری بریر آوردند و می رنجانیدند ، جریح گفت : ماشایکم ؟ چه رسید
شمارا ؟ چه بود که مرا می رنجانید ؟ گفتند : زینت بنده النبی قولت منك . این
فاجره مگوید از سو فریدی دارم ! گفت بیازید آمرید را ، بیاورند . جریح دو
ر کعت نماز کرد آنگه دست بدان طفل زد ، گفت : بالله یا غلام ، من ابوك و بخدای که
راست بگوی ای غلام که پدر تو کیست ؟ گفت : پدر من فلان است ، یعنی آن مرد
شبان فاقبلوا علی جریح یقبلونه و تمشحون بموقالوا : ننئی لك صومعتك من ذهب .
قال لا ، اعدوا من طین كما كذب ، فقهلوا .

«آنانی الكتاب ای . علمتی الانجیل وانزله علی » و جعلنی نبیاً . رسولاً .
قول حسن است که عیسی در طعولیت الله تعالی اورا عمل داد و بلوغ داد و کتاب و
بیوت داد و در شکم مادر کتاب انجیل بر خواند همچون آدم که الله تعالی اورا بیافرید
پس امیر بود ، مکلف و مبعوث بخلق ، عیسی (ع) همچنان بود . قال بعضهم ان الله
تعالی خلق عیسی علی صفة آدم ، لامن حبه القامة و الصورة ولكن من جهة العلم
والحكمة ، حمله عاقلاً ، عالماً لم یحتاج الی تعلم و نعلم . و روی ان مریم (ع) قالت .
کب ادا خلوت با و عیسی ، حدسی و حدیثه و ادا شغلی عنه انسان ، متبح فی بطنی و انا
اسمع . و قول ششترین مفسران آن است که عیسی آنچه گفت : «آنانی الكتاب و جعلنی
نبیاً» اریسته لوح محفوظ خبر داد ، چنانکه پس امیر را گفتمند : متی کب نبیاً ؟ قال .
کب نبیاً و آدم من الروح والجسد . یعنی - که پس امیر خواهم بود و الله تعالی مرا
کتاب خواهد داد ، چنانکه در لوح محفوظ حکم کرد و بپشت . عکرمه در معسر

آمت همن گفتم ای - قضی ذلك فیما قضی ان یؤتینی الكتاب .

«و جعلنی مبارکاً انما كنت» - ای - آمرأ بالمعروف، ناهياً عن المنکر، معلماً للخیر وقیل - ثابِتاً علی دین الله واصل الرکة الثبات، وقیل برکتها، کان یحیی المونی ویشفی المرضی حث کان وعز ابی هریره قال : قال رسول الله (ص) : « وجعلنی مبارکاً انما كنت » قال : جعلنی نفاعاً ابن اتجهت . «واوصا» ی بالصلوة والركوة، قیل ، الركوة - صدقة المطر - وقیل . تطهر البدن من دس الذنوب ، ای - امری بالطاعة واجتناب المعاصی مدة عمری، ویحتمل، واوصانی بان آمرکم بالصلوة والزکوة، فانی سی .

«وبرأ بوالدنی» معنی بر در این آمت طاعت است ای - جعلنی مطیعاً لأمی . همان است که بحی را گفتم : «برأ بوالدیه» ای - مطیعاً بوالدیه - حای دیگر گفتم : «وتعاونوا علی البر والنقوی» ، ای - علی الطاعة والتعوی . «کرام بررة» . ای - مطیعین «ان کتاب الابرار» ، ای - کتاب المطیعین ، «لفی علیین» ، ان الابرار لعی نعم، ای - ان المطیعین لله لفی نعم، اما آنجا که گفتم : «ولاتجعلوا لله عرصة لاماسکم ان تمروا» صلح رحم حواهد، چنانکه در سورة الامحان گفتم : «ان سرهم» ای - تسلوهم - وقوله تعالی : «ولم جعلنی جباراً شقیماً» جبار در قرآن بر چهار وجه آید : یکی بمعنی قهار . چنانکه گفتم : «العزیز الجبار» ای - القهار لخالقه لما اراد . وقال تعالی : «ومانت علیهم جبار» یعنی - بمسطر فقهرهم علی الاسلام وجه دوم جبار است بمعنی قتال ، کشنده بهی حق - چنانکه گفتم : «واذا بطشتم بطشتم جبارین» یعنی - اذا احذتم فتلتنم فی غیر حق ، کفعل الجبابة . وقال تعالی : «ان تردالا ان تكون جباراً فی الارض» ، ای - قتالاً - و كذلك قوله : «یطع الله علی کل قلب متکبر جبار» ای - قتال فی غیر حق وجه سوم جبار است بمعنی متکبر، که سر بعبادت حق معالی فرو بیارد ، چنانکه در این سوره گفتم : «ولم جعلنی جباراً» ای - متکبراً عن عبادة الله شعباً . وجه چهارم عبارت است ارقامت وقوت ، چنانکه در سورة المائدة

گفت : « اِنَّ فِيْهَا قَوْماً حَتَّارِيْنَ » معنى - فى الطول والعظم والقوة
 قوله : « والاسلام على » يوم ولدت ويوم اموت ويوم ابعث حياً ، اى - رزقنى الله
 الاسلام والكرامة منه فى هذه الاوقات . وقيل كانه دعا وسأل السلامة على احواله من
 يوم ولادته الى يوم موته ثم بعثه ، وقيل سلم على نفسه بامر الله ، وقبل ترديد سلام
 جبرئيل عليه يوم الولادة ، وسلام عزرائيل ^(۱) عليه يوم الموت ، وسلام الملائكة عليه
 يوم البعث .

« ذلك عيسى بن مريم » اى - الذى تقدم ذكره بالصفا المذكورة ، هو عيسى بن مريم
 لا كما تصفه النصارى . اين است عيسى مريم كه گفت : من نندۀ خدام و پيغامبر او
 و پرستندۀ او ، به چنانكه نرسايان صفت او مى كنند . « قول الحق » قول كلمه است
 وحق نام الله تعالى ، عيسى رامخن خوش خواند همچنانكه گفت : « و كلمته القاها
 الى مريم » ادربر آنكه وى بسجن خدای تعالى وفرمان او زاده بود از مادر ، بى پدر .
 قول الحق بنص اسلام ، شامى و عاصم و يعقوب خوانند ، و نصب او فعلى مضمير بود .
 اى - ذلك عيسى بن مريم الذى قال : « قول الحق » معنى - قوله : « ائني عبد الله » ،
 و قبل معناه - قال الله قول الحق مما اخبر عن قصة عيسى وآله . باقى قراء

« قول الحق » برفع لام خوانند بر معنی عيسى ، اى - ذلك عيسى بن مريم
 كلمه الله . اين است عيسى مريم سخن خدا . و روايت شد كه خبر ميئدا محذوف بود ،
 اى - هوردد قول الحق الذى به ميترود ، اى - شكوى فى امره و فى بيوته ، وهم
 اليهود يقولون : انه عن غرر شده ، من قولهم . مرتب فى الشئى و امر بشفه ، اذا شكك
 فيه ، و المرتب الشك و قتل . يمترون . مختصمون . فصار و ابيه فرقاً و احزاباً روايت
 كنند از اين عباس كه گفت : ترسانان در عيسى مختلف شدند ، پس از آنكه او را
 بآسمان بردند همه بهم آمدند و چهار كس را برگزيدند از علما و احبار حوش ، و
 بر اتباع اشان و بر قبول سخن اشان و مذهب اشان متفق شدند ، و اين چهار : مكى

يعقوب است، دیگر لمطور، سوم اسرائيل، چهارم ملكا، يعقوب را گفتند: تو چه گوئی در عیسی؟ گفت: هو الله حبط الى الارض ثم صعد الى السماء. لمطور را گفتند: نوچه گوئی؟ گفت: هو ابن الله اطهره ماشاء ثم رفعه الى عنده. اسرائيل را گفتند: تو چه گوئی؟ گفت: هو آله واثمه آله والله آله. ملكرا گفتند: تو چه گوئی؟ گفت: كذبوا واثما كان عبداً مخلوقاً مثياً. پس آن قوم چهار گروه شدند، هر گروهی اتباع یکی کردند، بمقوبه، ونسطوره، واسرائیلیه، وملكابه. رب العالمین گروه ملكابه را گفت: «منهم امة مقتصده»، ابشاند که گفتند عیسی روح الله و كلمته و عبد موبینه. آن است که رب العالمین گفت: «فاختلف الاحزاب من بينهم». پس رب العالمین پاکی و نغفس خوشی اردن و فرزند و شريك داد کرد و گفت.

«ماكل الله ان يتخمن ولده ای - ماكن من صفته الاتحاد الولد وقل اللهم مقولة وبقبرم - ماكل الله ليتخذ ولداً ففتم الآلام سبحانه « اذا قضى امرأ، كن فی علمه، فائماً يقول له كن فكون، كما قال لهیسی «كن» فكن من غیر اب.

«وان الله ربی وربكم، قرأت حجازی و ابو عمرو و رویس از یعقوب فتح الف است تمامی سخن عیسی، یعنی و اوصای بآن الله ربی وربكم. وقیل؛ «ولان الله»، وقل، «وقضى ان الله ربی وربكم». باقی قراء، ان الله مكسر الف خواند معطوفاً علی قوله «ان الله ربی وربكم»، یعنی - قال ان الله ربی وربكم، وقال ان الله ربی وربكم، «والمعنى» - كما اما عبده فاتم عبیده وعلی وعلیکم ان تعبده، «هذا صراط مستقیم».

«فاختلف الاحزاب من بينهم» یعنی - من سن الناس، و قبل من بین امم عیسی، وقیل، من زباده، و قبل، هو من البین الذی معناه البعد، ای - اختلفوا فیه لبعدهم عن الحق. «فویل للذين كفروا» فشدة عذاب لهم. «من مشهديم عظم» ای - من حضور يوم القيامة. والمشهد - مصدر مضاف الى طرف، ای - مشهدهم فی يوم عظیم، وهو اعظم يوم. علی الحلق.

قوله: «اسمع بهم واصر» ای - ما ابصرهم بالهدی يوم القيامة و اطوعهم للهدی و اعلمهم بان

عیسیٰ لیس نابینا و ثلاث ثلاثه ، ولكن لا نسمع ذلك مع ضلالتهم في الدنيا . وهو قوله : « لكن الظالمون اليوم في ضلال مبين » ، تقدس به ، هؤلاء الظالمون ، وان كانوا في الدنيا صلباً و بكماً و عمية ، فما اسمعهم و ابصرهم يوم القامة اذا كشف العطاء .

النوبة الثالثة

قوله : « وادكر في الكتاب مريم » الايات الى آخر القصة... ابن قصه مريم و داستان ولادت عیسی ، دلدادن شکستگانست و سب آسایش غمگنان ، و اشارت بمواختن غریبان و مرهم بهادن بر دل سوختگان ، و امید دادن در ماندگان . هر چند که اول همه بلا نمودند و محبت ، با آخر همه و لادیدند و آثار محبت ، اول که بآن خلوتگاه باز رفته بود و پرده بروی خود فرو گذاشته تا کس او را نبیند ، حیرت لیل آمد بصورت جوانی طریف زیبا برابر با استاد ، مريم بترسد که تنها بود ، مرد اجنبی دید و جای خالی و راه گریزه ، تدبیر و حبلت همان دانست که به پناه الله تعالی مازشد و او را حق ترسانند و گفت :

« اعود بالرحمن منك ان كنت تعي » ای مرد (۱) که قصص من ضعیفه (۲) داری ، آن خداوند که رحمن نام اوست و رحمت او بهمه عالم و بهمه کس رسیده ، دانم که مرا در زینهار خود بدارد و از قصد نوا من کنده حیرت لیل گفت : مترس ! من نه آنم که نوپنداشتی ، من رسول خدا ام ، بکاری آمده ام ، مريم بپنداشت که فرشته مرگ است است و بغیض روح وی آمده ، گفت : عمرم بسر آمده و اجل در رسیده که بغیض روح آمده ای ؟ گفت : نه ، که آمده ام تا بشارت دهم بهر زندی سکو ، پاک ، هری ؛ مريم را این سخن عجب آمد ، گفت : « آئی مکنون لی غلام و لم بمسنی بشر ؟ » از کجا مرا فرزندی بود ؟ و هر گر هیچ بشری بمن سر رسیده و هیچ صحبت برفته ؟!

جبریل گفت: باری بدان کہ آفرینش فرزند نهمیت و صحبت است، کہ بقدرت و مشیت است. مریم گفت: هرگز کہ بدید کہ نباتی می تخم از زمین برآمد؟ جبریل گفت: اول نباتی کہ برآمد می حم بقدرت الله تعالی آمد. پس جبریل روح عیسی در وی دمید، از آن بار گرفت چون وقت دادن آمد، در آن بیابان تنها و غرب و بیکنس وی نوا وی کام، گرسه و هیچ طعام نه، تشنه و هیچ قطره آب نه، و یک رفیق ساز گار نه، درد ره حاستوران بهیسی نزدیک گشته، رب العزت تعبگوید: «فاحائنا المحاض الی جذع النخلة» از بی طاقتی و رجوری پشت بآن درخت خرما بن باز نهاد، بر غربی و تنهایی وی کامی خود می نالید و می گریید کہ: اکنون بیش مردم چه عند آرم و چه گویم؟ کہ این کودک ار کجا آوردم؟ و از کجا بار گرفتم؟ و کودک را بچم تویم؟ و اورا چه پوشم؟

نہا خورد این دل غم و تنہا کشدا گردون نکشد آنچه دل ما کشدا

همی گرسب و می گفت: «بالبثنی من قبل ہذا و کنت سیاً منسیاً». پس چون درد و اندوه بغایت رسید، سخن بر بندہ گشت، و چشم پر آب شد و دل بر حسرت و مرگ نآر و خواست، فرمان آمد ب جبریل کہ مریم را در یاب کہ در غرقابست. جبریل (ع) آمد و اربالای سروی ندا کرد: ای مریم! دلنگی مکن و اندوه مدار، «قد جعل ربک تحتک سرباً»: ای - ولداً سیداً شرباً و عولی دیگر عیسی کہ از مادر جدا شد در زیر آن درخت داشت کہ مادرش دلنگ است و رجور، آوار داد «الا» بحر بی، ای مادر دلنگ و غمگن مباش و مرگ مخواه بآرزو، چه دانی کہ در این کار چه نغمه است و چه دولت؟ آخر بگشاید این کار گشاید کار، «نبارک الله و سبحانہ - ما کلّ ہم ہو بالسرمد» مریم گفت ای پسر چون دلنگ نباشم، در این سامان خشک شربتی آب نہ کہ بیاشامم بایمان طہارت کم، عیسی (ع) نای بر زمین مالید جشمه آب پدید آمد گفت: گفت: یا ائماہ «قد جعل ربک تحتک

سریاه ای مادر ! ایک جوی روان و آب زلال . مریم از آن آب شربتی بیاشامید ، و بآن طهارت کرد ؛ سکونی بدیدی آمد ، آرزوی طعامش خاست ، عیسی گفت : **هَـزْیَ الْبَکْ بَجْذَعِ الْجَحْلَةِ** . گفتن آندهفتصد سال بود که آن درخت خشک بی سروبی شاخ در آن بیابان مانده بود ، الله تعالی آنرا ننگامیداشت تا روز ولادت عیسی معجزه وی گرداند ، و فراعالبیان نماید که آن خداوندی که قادر است ارچوب خشک رطب آرد ، قدر است که بی پدر عیسی را از مادر در وجود آرد . مریم با آن ضعیفی برخاست ، و دست فرا آن درخت خشک برد ، چون برد ، دست وی بآن چوب خشک رسید ، نر شد و تازه و سبز گشت و بار آورد ، و هم در آن حال رطبه و بیش وی بیاربد پسروی . الهام آمد که ما قدرت آن داشتیم که بی آنکه تو دست فرا درخت بری و بجنبانی ، رطب پیش تو بیارم ، لکن خواستیم که ترا در آن جنبانیدن دو کرامت پدید کنیم ؛ یکی آنکه در زادن وضعی و بیماری ترا آن قوت دادیم که درخ بجنبانی ، آن ترا نشان کرامت و صدق بود . دیگر آنکه خواستیم که تا برکت دست تو بدخترت رسد ، درخت بر آور گردد ، نا عالمیان بدانند که هر که در غم و اندوه ما بود ، دست وی شفاه دردها بود . مریم گفت : ای پسر ، اکنون طعام و شراب راست شد ، اما چون مرا گویند این فرزند از کجا آمد ؟ چه جواب دهم ؟ عیسی گفت : نودل مشغول مدار که این جواب من خود دهم . جواب آن بود که گفت : **«اَیُّ عِبْدَ اللَّهِ أَنَا ابْنُ الْكِتَابِ وَجَعَلَنی سَیِّئًا رَبُّ الْعَالَمِینَ دَازِلَ عَالَمٍ بُوَدُودًا ، کِه تَر سَابان دَر کار عیسی غلو کنند و او را ابن الله و بالت ثلانه گویند ، در حال طفولیت بر خرق عادت بر ریبی وی برانند که : «اَیُّ عِبْدَ اللَّهِ»** ، برایشان حجت باشد و بر فساد قول ایشان دلیل واضح ؛ و از روی مجادلت با مرسیان گویند ، عیسی با چه گفت **«اَیُّ عِبْدَ اللَّهِ»** ارد و بیرون بیست : مراست گفت با دروغ ، اگر راست گفت قول نر سَابان باطل است که **«هو اَبْنُ اللَّهِ وَهُوَ اللَّهُ»** و اگر دروغ گفت ، آنکس که دروغ گوید ، حدائی را شاید **«أَنَا ابْنُ الْكِتَابِ وَجَعَلَنی سَیِّئًا»** بر قول ایشان که گفتند پیغامبر بود و در حال طفولیت مکلف و مبعوث . ابن آمد و راست برایشان که گویند .

استحقاق ثبوت بکثرت طاعت است .

از بهر آنکه از عیسی هیچ طاعت و عبادت نیامده بود و ربّ العزّة اورا نبوت داد تا بدانی که ربّ العزّة آمر ا که نواخت و کتاب و حکم و نبوّت داد ، بفضل خود داد نه بعلت طاعت ، و آنرا که رقم سعادت کشید و اهل محبّت گردانید ، بلفظ و عنایت خود گردانید نه بوسیلت عبادت . آمر ا که قدم بر بساط تقدّم ثابت کرد اگر جهانیان خواهند که خلاف آن بود جز حبیب نصیب ایشان نبود ، و آنرا که بسیاط سیاست از ساط دین بزمکند اگر عالمیان خواهند که ضدّ آن پیدا کنند نتوانند .

و جعلنی مبارکاً . اسما کنت . کان من برکاته ، اغاثه الملهو و اعانة الضعف و نصرة المظلوم و مؤاسة المقيرو ارشاد الفتال و النصيحة للخلق و کفّ الاذى عنهم و جعلّ الاذى منهم .

قوله : «وآلسلام علی» بوجهولدت، چند فرق اسم میان محمد مصطفی حبیب الله و میان عیسی روح الله . عیسی خود را گمت : «وآلسلام علی» و مصطفی عربی (ص) شب قریب و کرامت ، بر مقام قباب قوسین از حضرت ذی الجلال ، بنعت اکرام و افضال این کرامت یافت که : «آلسلام عليك ايها النبي ورحمة الله و برکاته» . و گفته اند : «وآلسلام علی» بوجهولدت، سلام انجا بمعنی سلامتست . ای . سلامه علی بوم الولادة ممّا نسبته الي» النصاری فی مجاوزة الحد فی المدح 'ومّمّا وصعتنی بهالیهود من الّثم، فلست کما قالت الطائفتان جميعاً . تبرّئه صاحب خویش میکند که از گفتار دو طایفه سرارم و پاک ، از گفتار ترسانان که در مدح من غلو کردند ، و از گفتار جهودان که در دّم من شروع کردند . «و یوم اموت» ، و روز مرگه امیدوارم که دین سلامت بیایان برم ، و فضل و نعمت الله بر خود تمام بنیم . «و یوم ابعث حیّاً» و روز رستاخیز سحای سلامت بینم ، و از احوال رستاخیز خلاص و نجات یابم . روی ابو سعید الخدری قال : قال رسول الله (ص) : «ان عیسی بن مریم ارسلته امه الی الکتاب ، فقال له اعملم : قل بسم الله . فقال عیسی ، الباء . بهاء الله ، والسين . سناء الله ، والمیم . ملک الله .

وعن محمد بن علی الباقر (ع) قال: لما ولد عیسی کان ابن یوم کأنه ابن شهر، فلما کان ابن تسعة أشهر، أخذت والدته یبدو جاء ت به الی الکتاب واقعدته بن یدی المؤدب فقال له المؤدب: قل بسم الله الرحمن الرحیم. فقال عیسی: بسم الله الرحمن الرحیم، فقال له المؤدب: قل اجد فقال عیسی: الالف آلاء الله الباء بهجة الله. والجم جلال الله، والدال دین الله. هوز الهاء هوة جهنم وهی الهاوية، والواو ویل لاهل النار، والراء زفر جهنم، حطی. حطت الخطایا عن المستغفرین. کلمن. کلام الله لا یبدل لکلماته. سفص. صاع بصاع والجراء بالجزاء. فقال المؤدب لأمه: خذی یدیه فلاحاجة لعلی المؤدب. وعن یعلی بن شداد عن النبی (ص) قال: « لیخرجن الله تعالی من النار بشفاعة عیسی مثل اهل الجنة ». وعن سفیان قال: قال عیسی بن مریم: یقر بوالی الله، ببعض اهل المعاصی، والتمسوا رضوانه بالتباعد منهم، قالوا: فمن نحاس؟ قال: من یدکر کم الله رؤبته ویرغبکم فی الآخرة عملکم یند فی فهمکم منقطه. روایت کرده اند که عیسی (ع) سیاحی کردی. وقتی در بیابانی میشد. ناران در ایستاد، خود را حای پوشش طلب کرد سیاه، روباهی را دید که از زخم باران در سوراخ خوش میشد، عیسی بگریست گفت: یارب جعلت لهذا الثعلب کثا لوم تجعل لی، نارخدایا این روباه را جای پوشش و آرامگاه دادی این ساعسو مرا ندادی! وحی آمد که یا عیسی میخواهی جائی که یدوبازتوی؟ گفت خواهم، گفت در این وادی شو که آنچه میخواهی بایی، عیسی در وادی شد، پیر را دید که در نماز بود، آن پرچون عسی را بدید، نماز خوش تمام کرد، آنکه بهمت اشارت کرد که مادا ترید؟ چه میخواهی؟ عیسی گفت مرا ناران گرفت، جائی طلب کردم که یدوباز شوم. ابیجام نشان دادید، پیر خطی گرد خود کشیده بود و در آن دایره نماز میکرد و هیچ قطره ناران نوبی ممرسبد. عیسی را گفت: قدم در این دایره نه تا ناران بتو نرسد، همچنان کرد، پیر بسر نماز باز شد عیسی در کله آن پیر تأمل میکرد و باران که نوبی نمی رسید از آن تعجب می کرد. چون سلام باز داد گفت: ناشیح ماقصتک؟

قصه خوبش بگوو از حال خوش مرا خبرده . پیر گفت : من وقتی گناهی کردم ، اکنون چهل سال است تا از آن گناه توبه میکنم و از حق تعالی عذر میخواهم . عیسی گفت : آن چه گناهست؟ پیر گفت : گناهی که الله تعالی بر من پیو شد و ستر کرد تو چه پرسی از آن؟ من آن گناه با کس نگویم مگر که پیغامبری را بنم از پیغامبران خدای و با وی بگویم عیسی گفت : پس من پیغامبر خدا بم مریم - بامن بگوی ! گفت : ای عیسی وقتی مرد گامد رب العزة فضولی کردم ، کاری را که الله تعالی خواسته بود و رانده و کرده ' گفتم لنتلم بکن ، فانا استغفر الله منه منذ اربعین سنة . فارسل عیسی عنه بالدموع فعال : ائی اری اخی هذا ستغفر من ذنب لم یخطر لی ببال .

۳- النوبة الاولى

قوله تعالی : « واذرهم يوم الحسرة » بیم نمای ایشارا از ورور نریغ . (۱)
« اذقنی الامر » آنگه که [خلق را بر سر دو راه گسیل کنند] کار [میان گرویده و ناگرویده] برگزارد . « و هم فی غفلة » و ایشان در غفلتند [چون نا آگاهان] و هم لا یؤمنون . (۲) و ایشان نمیگروند .

« انا نحن نرث الارض » ما یم که زمین را [از اهل زمین] میراث بریم
« و من علیها » و بازماندگان را [از مردگان میراث بریم] « و الینابر جهنم » (۳)
و همه را ناما آرند .

« و اذکر فی الكتاب ابراهیم » و یاد کن در این نامه ابراهیم را ، « الله کان صدیقاً لیباً » (۴) ، که او راستی بود و راست کار ، راستگوی پیغامبر .
« اذفال لایه » آنگه که پدر خویش را گفت : « یا ایت ، ای پدر ! لم تعبد ما لایجمع ولا یصر ؟ چرا می پرستی چیز را که نشنود و نه بیند ؟ » و لایفنی عنک شیئاً ؟ (۵) ، و ترا سود ندارد و مکار نباید هیچ چیز ؟

« یا ایت ای پدر ای دانی قد جاءنی من العلم ما لم یأتک » بمن آموختن دانش آنچه نتوانیدم «فاقیعنی» بری من رو [و بمن باش] «اهدک صراطاً سوياً» (۳۳)، نا راه نمایم ترا راه راست درست.

« یا ایت ای پدر ای لا تعبد الفیطان مدبورا مپوست، ان الشیطان کان للرحمن عصیا » (۳۴)، کذب و دروغ من علمی است.

« یا ایت انی اخاف ای پدر میترسم من ان یمسک عذاب من الرحمن » که بتو رسد عذابی از رحمن «فیکون للشیطان ولیاً» (۳۵)، تا بکام دبو ضوی و ار کسان وی.

« قال گفت پدر اراغب عن آلهتی یا ابراهیم » باز می خواهی استاد از خدایان من ای ابراهیم «لان لوقته» اگر باز ناستی [از دشنام دادن خدایان من] «لارجعتک» دشنام دهم ترا و سنک سار کنم «واهجری ملیاً» (۳۶)، فرایر از من بکچدی.

« قال سلام علیک ابراهیم گفت بریدم، اینک رفتم فاستظفرک رتی » آری هنگامی، آمرزش خواهم برا از خداوند خویش، «انّه کان لی حفیاً» (۳۷)، او بمن مهربانست و مرا نیکخواه.

« واعتزلکم جدائی جوم از شما » [و کران گیرم] «وما تدعون من دون الله» وار آنچه می خدای خوابید فرو از الله تعالی «وادعوا رتی» و خداوند خوش را حوام عسی الا کون بدعاء رتی شقیاً (۳۸)، مگر که من نا پرستیدن خداوند خوش و خواندن وی بدبخت بمام.

« فلما اعتزلهم چون کران گرفت از ایشان، وما یعبدون من دون الله » عواز آنچه می پرستیدند فرو داز الله تعالی، «وهیناه اسحق و یعقوب» بخشدیم ایدرا اسحق و یعقوب، «و کلاً جعلنا نبیاً» (۳۹)، و همه را پیغمبران کردیم

« ووهبنا لهم من رحمتنا » وایشانرا از رحمت خویش بخشیدیم «وجعلنا لهم

لسان صدق علیاً^(۵۰) و ایشان را سخن سکو و ستایش و آواء بلند دادیم
[د ابن جهان]

« و اذکر فی الكتاب موسیٰ » و باد کن در این نامه موسی را، « الله کان مخلصاً »
که او گریخته ای بود پاک کار، [یاک ستایش] « و کان رسولاً نبیاً »^(۵۱) و مارا فرستاده ای
بود پیغامبر .

« و نادیناه » خواندیم او را و آواز دادیم، « من جانب الطور الايمن » از سوی طور
[کوه با آئین و یمن] از سوی راست، « و قرّیناه نبیاً » « و نزدیک کردیم او را بهمرازی (۱)
« و هبنا له من رحمتنا اخاه » و بخشیدیم او را از رحمت خوش برادر او،
« هرون نبیاً »^(۵۲) هرون [باری و وزیر] پیغامبر .

« و اذکر فی الكتاب اسمعیل » و باد کن در این نامه اسمعیل را، « الله کان
کان صادق الوعد » که او مردی راست وعده بود، « و کان رسولاً نبیاً »^(۵۳) و
فرستاده ای بود پیغامبر .

« یا مرأله بالصلوة و الزکوة » و کسان خوش را بنماز و زکوة همی فرمود،
« و کان عند ربّه مرضیاً »^(۵۴) و او نزدیک خدا بود خوش پسندیده بود .

« و اذکر فی الكتاب ادریس » و باد کن در این نامه ادریس را، « الله کان
صدیقاً نبیاً »^(۵۵) که او راستی بود راست و راست گوی پیغامبر .
« و رفّعناه مکاناً علیاً »^(۵۶) برداشتم او را جایگاهی بلند

« اُولَئِكَ الَّذِينَ اَنعَمَ اللّٰهُ عَلَیْهِمْ » ایشان آنند که الله تعالی با ایشان نیکوئی
کرد و برایشان نعمت نهاد، [و ایشان را سواحت] « من الثّیبین من ذریة آدم » از
پساعمران از نژاد آدم، « و من حملنا مع نوح » و ایشان که برداشتم ایشان را با
نوح، « و من ذریة ابراهیم و اسرئیل » و از نژاد ابراهیم و اسرئیل، « و ممّن
هدّینا و اجبتنا » و ایشان که مارا نمودیم و برگزیدیم، « اذ اقلّی علیهم آیات

الرحمن، چون بر ایشان حواصت دهد سخنان رحمن و بیامای او. «خروا سجداً و
بکیاً» (۵۹) سجود اقتادندی سجود بران و گریان.

«خلف من بعدهم خلف» و در رسید از پس ایشان پسینها [بترنان].
«اضاعوا الصلوة» نماز گذاشتند [از اول وقت] «و اتبعوا الشهوات» و بر بی
آرزوهای خویش استادند «فموف یلقون عیا» (۵۹) آری ببینند کار تمام [و عذاب جزوخ].
«الآمن تلب و آمن و عمل صالحاً» مگر آنکس که بپس آید و بگردد و
بکی کند، «فالولک یدخلون الجنة» اشال آند که ایشان را در بهشت آرد
«ولا یظلمون شیئاً» (۶۰) و ایراد اش ایشان چیزی نکاهد.

النوبة الثانية

قوله تعالى: «وانذرهم يوم الحسرة» الانذار اعلام مع التحوط، والحسرة
التداع على العائت. معنی حسرت غایت اندوه و کمال غم است، که دل را شکسته و کوفته
کند، یعنی یدع القلب حسیراً. روز قیامت روز حسرت خواهد لایه بتحسریه کل مفرد
فی الطاعة علی تقرطه، و کل من ذکب المعصية علی معصيته معنی آنست که ای محمد! امت
خود را بیهوده بترسان از روز قیامت، که خلق در آن روز بغایت اندوه و شکستگی و درمادگی
باشند، یکی بتقصیر در طاعت، یکی بارتکاب معصیت. قال ابن عباس: قوله يوم الحسرة، هذا
من اسماء يوم القيامة عظم الله و قدره عادة. «ادقضى الامر» فرغ من الحساب و ادخل
اهل الجنة الجنة و اهل النار النار و ذبح الموت. روی ابو سعید الخدری رضی الله عنه قال قال
رسول الله (ص): «اداستقر اهل الجنة فی الحق و اهل النار فی النار، حیثی بالموت فی صورة
کشف املح، فیوقف بین الجنة و النار، فسادی ما اهل الحق» فشرئسون و بنظرون، ثم
بنادی ما اهل النار، فشرئسون و بنظرون، فبقال أنعمون هذا؟ هذا الموت و لیس فهم الا

من يعرفه ، فيذبح بين الجنة والثار ، ثم يقال يا اهل الجنة خلود لاموت فيه و يا اهل الثار خلود لاموت فيه . تم قرأ رسول الله (ص) «وانذرهم يوم الحسرة» و في رواية ابوهريره قال : قال رسول الله (ص) « يؤتى بالموت يوم القيامة فيوقف على الصراط فيقال يا اهل الجنة ! فيطلعون خائفين و جلين ان يخرجوا من مكانهم الذي هم فيه ، فيقال هل تعرفون هذا؟ فيقولون نعم يا ربنا هذا الموت ، ثم يقال يا اهل الثار فيطلعون فرحين مستبشرين رحاء ان يخرجوا من مكانهم الذي هم فيه ، فيقال هل تعرفون هذا؟ فيقولون نعم يا ربنا هذا الموت ، فيذبح على الصراط ، ثم يقال خلود فلا موت . فزيد اهل الجنة فرحاً الى فرحهم ويزداد اهل الثار حرماً الى حزنهم . وعن ابن مسعود قال : ليس من نفس الا و هي تنظر الى بيت في الجنة و يب في الثار ، وهو يوم الحسرة ، و يرى اهل الثار البیت الذي في الجنة ، ثم يقال لو عملتم فتأخذهم الحسرة . و يرى اهل الجنة البيت الذي في الثار ، فيقولون لولا ان من الله عليكم

قوله : «وهم في غفلة ای - هم اليوم في غفلة . ان غفلت بمعنى نفاقت است . میگوید امروز در دنیا خویشتن را غافل بمسازند اگر آخربودن ایمان می نیارند ، فذلك قوله : «وهم لا يؤمنون ای - لا یصدقون به» .

«انا نحن نرث الارض ومن عليها ای - نمیتهم فیبقی الرب سبحانه فی رنهم . معنی وراثت در لغت آنست که ملک مورث بوفات وی با وارث نشیند ، و وراثت حق تعالی به باین معنی است که آسمان و زمین و هر چه در آن همه ملک و ملک الله تعالی است ، همه آفریدند و نو کرده و ساخته او ، نه از کسی خریدند و بافته بازند بگری نوی رسیده ، پس معنی آیه آنست که جهانیان و جهانداران را برداریم و خلق را جمله بمیرانیم و ولایت داشت و امر و نهی ایشان بمرگ بریده گردانم ، تا دنیا از خلق خالی شود و جبر مالک حقیقی و حدای باقی نماید ، «والبنا بر جمعون» مردون فتحنا برهم جزاء وفاقاً . و قرأ یعقوب «بر جمعون» بفتح الماء و كسر الجیم .

«واذكر في الكتاب ای - اذكر يا محمد لقومك و امتك فی القرآن الذي

انزل عليك قصة ابراهيم مع ابيه ليكون دليلاً على صحة نبوتك. «اِنَّكَ كَانَتْ صِدْقاً»
 كثيرا لصدق. «بنياً» رسولاً نبياً عن الله بالوحي.
 «ادقَالَ لايه» وهو بعيننا لعمن: «يا ابت لم تعبد ما لا يسمع» الدعا،
 «ولابصر» العبادة ولا يدفع عنك مضرة ولا مكروهاً. رب العالمين ابراهيم (ع) را
 ببسندد واورا بستوديانكر كه نمود بر بت پرستی پدر. معنی آنست كه: ای محمد (ص) قوم
 خود را خبر ده از قصه ابراهيم، آن مرد پيغامبر راستگوی راست رو كه پدر خود را گفت،
 آزر بت پرست: «لم تعبد ما لا يسمع ولا يبصر» چرا پرستی بتی كه سمع ندارد و بصر ندارد؟
 نسمع دارد كه دعای توشنود. نه بصر دارد كه عبادت توبيند. اين دليلی ظاهر است كه
 خداوند عالم معبود جهانيان و آفریدگار همگان، اورا سمعست و بصر. سمیع بسمع،
 بصیر ببصر. شنوائی است كه همه آوازاها شنود و بشنوائی خود بهمه رازها رسد.
 بنیائست كه بهر چه ببینند نماید پوشیده و دور چون آشكارا نرديك ببند. «ولا بفتي عنك
 شيئاً» قيل لا يدفع عنك عذاب الله. چرات پرستی كه فردا عذاب الله تعالى از تو بار
 تواند داشت؟

«باب اب اتى قد جاءني من العلم» معنی من الوحي. «مالم يأتيك» وقيل اناني الله من
 علم التوحيد ومعرفه الله، ومن علم ما يكون بعد الموت و من استحقاق الكفر عذاب الله.
 «مالم يأتيك» ای پدر ازوحي خدای تعالی بمن آن آمد كه بتو نیامد، و من آن دانم
 كه نوبدانی از علم توحيد و معرفت خدا، و من دانم كه فردا كفر را و بت پرست را
 عذاب كنند و نومی بدانی. «لاری بری من رو و اتباع من كن تا دلائل نوجد بر تو
 روشن كم، و راه دین پسندیده بتو نمانم. «اهدك صراطاً سوياً» معنی دیناً عدلاً و
 هو الاسلام. معنی سوی در آیت عدلست همچنانكه در سورة الملك گفت: «اقمن بمشي
 مكناً» علی وجه اهدی اتن بمشي سوياً ای عدلاً مهتدياً علی صراط مستقیم.

اما آنچه در اول سورة حكایت از حیرئیل «فتمثل لها بشر سوياً» آن سبوت

خلق است بر صورت بشر، همچنانکه در صفت آدم گفت: «ثم سوّیہ وخلق فیمن روحہ». ای - سوّی خلقه.

«یا ابت لا تعبد الشیطان» عبادة الشیطان، طاعتی تکفیر و اضلاله، بقول لا تطعه فیما بأمرک، «ان الشیطان کل للرحمن عتیا». العصی والعاصی واحد، العصی فی المعنی اکثر، وکان ابن جازبادت است آنرا معنی نیست، و گفته اند کان بمعنی صار است.

«باب» بفتح در هر چهار حرفه قراءت شامی است و شرح آن و وجه آن در سورة بوسعرف «ای اخاف» این خوف بمعنی علم است چنانکه آجا گفت: «فان خفتهم الا یقیما حدود الله» و المعنی انک اعلم ان من علی ما انت علیه، «ار بمسک عذاب من الرحمن». وقیل معناه اخاف ان لا تقبل حتی نصحتی فی عذابک الله. «فنکون للشیطان ولیاً» قربا فی النار تلیه و بلیک ای پدر می نرم نسبیحتن بنذیری و آنکه الله تعالی ترا عذاب کند و در دوزخ قرین شیطان باشی. آنکه پدر او را جواب داد:

«اراعبات عن آلهتی یا ابرهیم؟» ابن استعظام بمعنی انکار است، یعنی اترغب عن عبادتها و تمیل عنها؟ ای ابراهیم از عبادت بتان می برگردی و می نسکنداری و طعن کنی و مرا امر و نهی میکنی؟ «لئن لم تنته عن مفاالتک و امری و بهی» «لارجمک» و اگر از بن سخن برگردی و این امر در باقی سکنی من بر اسگسار کم و هلاک و قیل «لارجمک» ای لاشتمک نفالان بر می فلاناً و برجم اداشتمه و منه قوله سبحانه. «والذین یرمون المصناب».

رجم در قرآن بر پنج وجه آمد: یکی بمعنی قتل، چنانکه در سورة بس گفت: «لنرجمکم» بنی لغتکم، و در سورة النحل گفت: «وائی عنذ ربی و ربکم ان ترجمون» یعنی تقتلون، و در سورة هود گفت: «ولولاهطک لرجمناک» ای قتلناک و وجه دوم رجم است بمعنی شتم، چنانکه در بن سورة گفت: «لئن لم تنته لارجمک» ای لاشتمک. و جسم سوم رجم است بمعنی رمی، چنانکه گفت: «فوجملناها رجوماً للشیاطین» بر مون بها. و وجه چهارم رجم است بمعنی طن، چنانکه در سورة الکهف گفت: «رجما بالغیب» بمعنی

مأ بالظن. وجه بجم: جم است بمعنی لعن در صفت شیطان «فاستعذ بالله من الشيطان الرجيم». ای الملعون

قوله: «واهجرني ملياً» معنی رمانا طوبیلا، يقال تملى حبیبك ای عش معدهراً. و منه قيل الليل والتهارملوان، و قيل «واهجرني ملياً» ای - سلیماً صحیحاً قبل ان ملصكاً مکروه.

«قال سلام عليكم» این سلام تودیع است کنایت از بیزاری وجدائی و هجرت، چنانکه تو از کسی فرابری و ازوی برگردی گوئی، سلمت علی فلان و کثرت علیه. و قيل سلام عليك ای سلمت معنی لاصیبك بمکروه، و هذا جواب الجاهل کفوله: «و ادا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاماً».

«استغفر للثغری» یعنی ان تبت آمنست. معنی آست که آمرزش خواهم ترا از خداوند خویش اگر شرابط استغفار بجای آوری، یعنی که از شرک توبه کنی و بوحدانیت الله تعالی ایمان آری، و گفته اند ابراهیم (ع) که این سخن میگفت نمی دانست که استغفار از بهر مشرک محظور است و هنوز آن توبه نیاوده بود پندرا وعده استغفار داد بر امید اجابت، پس نا یدرزیده بود امید داشت که الله تعالی ویرا ایمان دهد، بدان امید از بهر او آمرزش میخواست، پس چون کافر مرد استغفار بگذاشت و نیز آمرزش نخواست. «انه کان بی حقیقاً» ای - بلزاً لطیفاً محسناً. و قيل الحفی - العالم المستغفی عن الشيء استخباراً. يقال تحفی به اذا کرمه. ای - کلن بجبینی ادا دعوته.

«و اعترلتم» هذا تفسیر السلام. «و ما تدعون من دون الله» الدعاء فی هذه الالة معنی العبادة. بقول افارکهم و افارق ما تعبدون من اصنامکم، «و ادعوتی» ای - انفراد بعبادة رتبی. «عسی الا اکون بدعاء رتبی» ای - بعبادة رتبی، «شقیقاً» کما شقیتم اتم بعبادة الاصنام و بریدانه بتقیل عبادتی و نشینی علیها، و الشعاء بالدعاء - ترک اجابة الداعي.

«قلنا اعترلهم و ما عبدون من دون الله» و هنا له اسحق و یعقوب، چون ابراهیم ارفوم خویش و از بتان و بت پرستان هجرت کرد و روی بما نهاد او را فرزند بخشیدیم:

اسحق و ایزس اسحق یعقوب و همدرا بیفامبر کردیم . ابراهیم و اسحق و یعقوب . تا عالمیان بدانند که بر الله تعالی هیچکس زیان نکند و مزد هیچ نیکوکار ضایع نکنند . رب العالمین در این آیت متنت نهاد بر ابراهیم (ع) که او را فرزند بخشیدیم ، دلیست که فرزند صالح نعمتی باشد از الله تعالی بر بنده ، و آنچه گفت : « ائما اموالکم و اولادکم فتنه » اگر چه مخرج آن عامست معنی آن خاصست ، که فرزند صالح خواهد نه صالح محال باشد که الله بر ابراهیم متنت نهد به بخشیدن فرزند و آنکه فرزند بروی فتنه باشد ، و از اینجا گفت پیغامبر (ص) : « نعم الولد الصالح للرجل الصالح » .

« فلما اعتزلهم » این عزلت ابراهیم هجرت وی است از زمین عراق از کوئی بسوی شام ، و اول که بشام فرو آمد بشهر حران فرو آمد ، و آنجا ساره را بزی کرد ، و ساره دختر ملک حران بود بقول سعدی ، و بقول بعضی مفسران دختر هاران بود عم ابراهیم ، و ابراهیم مدتی در حران بماند پس قصد مصر کرد و باوی لوط پیغامبر بود و ساره . و این هجرت آنست که الله تعالی گفت : « فآمن له لوط » و قال : « ائی مهاجره الی رئی » پس از مصر بیرون آمد و لوط بمقتضات فرو آمد و ابراهیم بر مین فلسطین . « و کلاً جعلنا نبیاً » ای - جعلنا کل واحد منهم نبیاً .

« و وهبنا لهم من رحمتنا المال والولد والنبوة » و جعلنا لهم لسان صدق علیاً ای - بقینا لهم الثناء الحسن ، و الذکر الرفیع فی کلّ الادیان . این آنست که هر گروهی بر هر دین که باشند ابراهیم (ع) را ثنا گویند ، و او را دوست دارند ، و نبوت وی اقرار دهند ، همانست که جایی دیگر گفت : « و اجعل لی لسان صدق فی الاخرین » ای - الفول بالحکمة والخیر ، و متی الفول لساناً لانه باللسان یکون .

« واذکرفی الکتاب موسی انه کان مخلصاً » مسلماً موحداً مطیعاً لله ، خالصاً غیر مراہ . و قرأ الکوفیون ، مخلصاً بفتح اللام ای - نبیاً مختاراً احلصه الله . « وکان رسولاً نبیاً » مرسل بالوحی رفیع الشأن .

« و نادیناه » ای - دعوانه و کلّمناه لیلة الجمعة . « من جانب الطور الايمن » الطور -

جبل بين مصر ومدين . والايمان - اليمين . وهويمن موسى وذلك حين اقبل موسى من مدين يريد مصر ، فنودي من الشجرة وكانت في جانب الجسل على يمين موسى . موسى ازمدين برفته وروى بمصر نهاده كه نداء حق شنيد از جانب درخت از كران كوه ازسوى راست موسى . «وقربناه نجياً» قال ابراهيم : ادنى حتى سمع صوت الغلم . وفى رواية حتى سمع صريف القلم الذى كتب به التوراة وفى رواية : قربته الرب اليه حتى سمع صرير القلم حين كتب التوراة فى اللواح و قال السدى : ادخل فى السماء فكلم . وقيل «وقربناه نجياً» اى - رفعناه من سماء الى سماء ومن حجاب الى حجاب حتى لم يكن بينه وبين العرش الا حجاب واحد . وعن مجاهد فى قوله : «وقربناه نجياً» قال بين السماء السابعة وبين العرش سبعون الف حجاب : حجاب نور ، وحجاب ظلمة ، وحجاب نور ، وحجاب ظلمة ، فمزال موسى يقرب حتى كان بينه وبينه حجاب . فلما رأى مكانه وسمع صريف القلم قال : «رب ارنى انظر اليك» ، وعن الربيع بن انس قال : مكث على الطور اربعين ليلة وانزل عليه التوراة فى اللواح وكانت اللواح من برد . فقربه الرب نجياً وكلمه وسمع صريف القلم ، وذكر انه لم يحدث حدثاً فى الاربعين ليلة حتى هبط من الطور . والنجى هو الذى ينجيك و تنجيه ، الواحد الجماعة فيه سواء . قال الله تعالى : «خلصنا ونجينا» . يعال نجيته ونجيته وانتجيته ، قوم نجى وقوم نجوى . يقول الله تعالى : «واذهم نجوى» . وقيل هو مشتق من النجوة وهى الارتفاع . ونجياً نسب على الحال .

«ووهبنا له من رحمتنا» ابن اجابت دعاء موسى است كه وزارت هرون بدعا خواسته بود و گفته : «واجعل لى وزيراً من اهلى هرون اخى» اى - «جعلنا اخاه هرون نبياً نعمة منا على موسى» .

«وادكر فى الكتاب اسمعيل انه كان صادق الوعد» بنى - يصدق اذا وعد وفى اذا ضمن ، وقبل الصادق بمعنى المصدق اى - كان مصدوق الوعد ، مفسران گفتند : پيغامبران همه راست وعده بودند ، اما تخصيص وى بذكر از آن بود كه با كسى وعده نهاده وسه روز در آن مقام در انتظار نبشست وبقول كلمى يك سال . «وكان رسولا نبياً»

بعثه الله الي جرهم .

اسماعيل بن ابراهيم پيغامبری بود مرسل، فرستاده الله تعالى به جرهم، قبيله ای بود از قبائل عرب و قوموی بودند، و از ایشان زن خواست و زبان ایشان داشت . قال عطاء بن ابي رباح : لم يتكلم بالعريئة من الانبياء الا خمسة : هو و صالح و اسمعيل و شعيب و محمد صلى الله عليهم اجمعين . وعن ابي جعفر قال : ان الله عز و جل الم اسمعيل العريئة وترك اسحق على لسان ابيه .

« و كان تأمر اهلهم الاهل ههنا هم القوم الذين آمنوا به من ذوى القربى و غيرهم » كقوله مخبراً عن لوط : « رب نجنى واهلى » يعنى و من آمن بى ، و كذلك فى قوله : « قلنا احمل فيها من كل زوجين اثنين واهلك » . و يقال لاهل مكة اهل الله لانهم سكان حرمه و بيته . و يقال لحفظة القرآن اهل الله . و اهل كل شىء هو الذى يستحقه ، قال الله تعالى : « هو اهل التقوى و اهل المغفرة » .

« بالصلوة و الزكوة » اى - بالصلوة و الزكوة المفروضة عليهم فى شريعتهم .
« و كان عند ربه مرضياً » لانه قام بطاعته .

« و اذكر فى الكتاب ادریس انه كان صديقاً نبياً » . ادریس جد پدر نوح است ، نوح بن ملك بن معوشلخ بن اخنوخ و مبان ادریس و میان آدم پنج پندست و هو : اخنوخ بن یارد بن مهلائیل بن قینان بن یافث بن شیث بن آدم . بقولی دیگر چهار پند است میان ایشان : اخنوخ بن مهلائیل بن انوش بن شیث بن آدم . و نام ادریس بیک قول الیاس است بیک قول اخنوخ و هو الاصح . و سبى ادریس لكثرة درسه الصف المنزلة علیه . و قيل ادراسین . رب العزة سی صحیفه بوی فرو فرستاد و بر وایتی پنجاه صحیفه و از بس که آنرا درس کرد اورا ادریس گفتند . اوّل کسی که خیاطت کرد و جامه دوخته پوشید او بود . و كان یکتسون قبل ذلك الجلود . و اوّل کسی که خط نبشت بعلم او بود . و اوّل کسی که در نجوم و علم حساب نظر کرد او

بود. سدی گفت: اول پیغامبری که رب العزة بخلق فرستاد از زمین پس از آدم و شیث ادریس بود. و عمل وی در طاعت الله تعالی هر روز چندانی بود که اعمال همه خلق و تحمید وی این بود: الحمد لله رب العالمین کما نبغی لکره وجهه، و عز جلاله. و او را با آسمان برد زنده، چنانکه عیسی را با آسمان بردند، بقول بعضی مفسران در آسمان چهارم است زنده، و بقول بعضی در بهشت است. مصطفی (ص) گفت: «لما عرج بی الی السماء اتبت علی ادریس فی السماء الرابعة». و گفته اند چهار پیغامبر اکنون زنده اند، دوز زمین و دوز آسمان: الیاس و خضر در زمین، و عیسی و ادریس در آسمان. و علماء تفسیر را خلافت که: سبب رفع وی با آسمان چه بود؟ این عیاس گفت و جماعتی مفسران که: ادریس وقتی بصحرا رفت بوقت هاجره، آفتاب بروی نفت و از حرارت و تیری گرم از جنور گشت گفت: من یک ساعت طاقت نمی دارم، آن فرشته که پیوسته آنرا بر میدارد و با وی است چون طاقت می دارد، شفت برد گفت: یارب خفف عن حملها من حرها و ثقلها. رب العزة دعاء وی در حق فرشته اجابت کرد و آن بار گران بروی سبک شد و نبش آن کم گشت، فرشته گفت: یارب اجابا این حکم چیست و از کجا این قضا کردی؟ گفت: بدعاء بنده من ادریس. گفت بار خدایا مرا بنزد ملکوی فرود آر و میان ما دوستی پدید کن. فرشته دستوری یافت و بر ادریس آمد، ادریس گفت من دلم که نو از مہینان فرستگانی و مرا بنزد ملک الموت آبرویست، و سخن تو بروی روان، از بهر من شفاعت کن تا قبض روح من در تأخیر نهد و روز گاری مرا فرو گذارد تا در شکر و عبادت الله تعالی بفرام. فرشته او را بر پر خویش گرفت و بر آسمان برد و او را بشاند آنجا که مطلع آفتابست، و خود پیش ملک الموت رفت و گفت مرا بتو حاجتی است، دوستی از فرزندان آدم نام وی ادریس را بتو شفیع آورده که اجل وی روز گاری در تأخیر نهی. ملک الموت گفت این حکم من نیست و در اجل خلق تقدیم و تأخیر نیست، اما اگر خواهی او را از مرگ خویش خبر دهم تا باری بسازگار (۱) آن روز مشغول شود. پس ملک الموت در دیوان عمر

وی نظر کرد و بآن فرشته گفت تود حق کسی سخن میگوئی که از عمر وی پس چیزی نمانده و وفات وی آنجا رسد که مطلع آفتابست . فرشته گفت او در مطلع آفتاب نشسته است و این ساعت من از نزدیک وی آمدم ، **ملك الموت** گفت چون نوباز گردی او را زنده نیایی چون فرشته باز آمد ، **ادریس** (ع) را دیدرفته و روح وی بالله تعالی رسیده . وعن کعب: انّ **ادریس** کان له صديق من الملائكة فقال له، کلم لی **ملك الموت** حتی یؤخر قبض روحی ، فحملہ المَلِک تحت طرف جناحہ فلما بلغ السماء الرابعة لقی **ملك الموت** فکلمه فقال : این هو؟ قال : هاهو ذا . فقال من العجب ائی امرت ان قبض روحہ فی السماء الرابعة . فقبض هناك . و هبّ گفت : **ادریس** در روزگار خویش عابدترین فرد بود ، بدنیا التفات نکردی و پیوسته در آرزوی بهشت بودی و یک ساعت اربعیات بیاسودی و هر روز عملوی بآسمان یردند چندانکه عمل هر کد در زمین ، فرشتگان از آن تعجب میکردند ، و **ملك الموت** مشتاق دیدار وی شد از الله تعالی دستوری خواست تا بزیارت وی شود . دستوری یافت پیام بصورت آدمی و او را زیارت کرد . **ادریس** صائم الدهر بود ، نماز شام که افطار کرد ، **ملك الموت** بر آن صورت آدمی حاضر بود او را بطعام خواند نخورد ، **ادریس** گفت : ائی احب ان اعلم من انت؟ من میخواهم بدانم کفو کفای؟ گفت: من **ملك الموت** ، از الله تعالی دستوری خواستم تا بزیارت تو آمم **ادریس** گفت : مرا بتو حاجتی است . چه حاجت؟ گفت : آنکه قبض روح من کنی . **ملك الموت** گفت . این فرمان الله تعالی توانم کرد ، از الله تعالی فرمان آمد که : اقبض روحه . چون میخواست روح او قبض کن ، **ملك الموت** قبض روح او کرد ، رب العالمین همان ساعت او را زنده کرد . **ملك الموت** گفت : ای **ادریس** چون دیدی؟ گفت : صعب دیدم و هائل ، کاری دشوار و عصبه ای سخت . گفت : چه فایده را این سؤال کردی؟ گفت : لاذنق کرب الموت فاکنون له اشد استعداداً ، آنگاه **ادریس** گفت . مرا بتو حاجتی دیگر است ، خواهم که مرا بآسمان بری تا بهشت و دوزخ بینم . **ملك الموت** بدستوری و فرمان الله تعالی

اورا با آسمان برد، آنکه گفت از مالک در خواستاد های دوزخ بگشاید و لختی از آن امثال و سلاسل و انواع عقوبات که رب العزة بیگانگانرا ساخته بهینیم . همچنان کرد . ادریس (ع) چون آن دبد از هول آن و شدت و صعوبت آن بیفتاد و بیبوش شد . چون بیبوش باز آمد گفت : چنانکه دوزخ نمودی بهشت نیز بمن نمای . بهشت بوی نمود بفرمان الله تعالی . ادریس ساعتی در بهشت طواف میکرد و در آن ناز و نعيم و فوز مقیم نظاره میکرد . ملک الموت گفت : بیرون آی از بهشت تا بمقر خود باز گردیم . ادریس در درخت بهشت آویخت و گفت : لا اخرج منها . فقال انطلق فلیس هذا باوانها . بیرون آی که هنوز وقت آن نیست که اینجا قرار گاه سازی . رب العزة فریشته دیگر فرستاد تا میان ایشان حکم کند فریشته گفت : مالک لا تخرج ؟ چونست که بیرون نمی آئی ؟ چه حجت اینجا قرار گرفته ای ؟ ادریس گفت . حکم الهی و قضای ربانی چنانست که : « کل نفس ذائقة الموت » . هر تنی که آفریدناچار مرگ چشمد و من چشیدم . و گفته است : « فان منکم الاواردها » هیچکس نیست از شما که نه بدوزخ رسد و نه بیند ، و من رسیدم و دیدم . و گفته است جل جلاله : « و ما هم منها بمخرجین » کسی که در بهشت شد بیرون نیاید ، پس باین حجت من بیرون نیایم . فاحی الله تعالی الی ملک الموت : باذن دخول الجنة و بامری یخرج هوحی هناك ، فذلك قوله تعالی : « وورفعناه مکاماً علیاً » .

«اولئك الذین» ای ... الذین تقدم ذکرهم . «انعم الله علیهم» این کنایت است از بعثت و تنبیت . میگوید ایشان آنانند که ما ایشانرا پیغامبران کردیم و بکرامت و رسالت مخصوص کردیم تا خلق بایشان اقتدا کنند و راه ایشان روند . آنگه گفت پیغامبران کبستند . «من ذریة آدم» یعنی ادریس . که ازین پیغامبران نامبرده هیچکس با آدم نزدیک تر از ادریس نبود . «و من حملناه» یعنی و من ذریة من حملنا «مع نوح» یعنی ابراهیم که از فرزندان سام نوح است و سام با نوح در کشتی بود . «و من ذریة ابراهیم» یعنی اسمعیل و اسحق و یعقوب . «و اسرائیل» یعنی و من

دَثْبَةِ اسْرَائِيلَ وَازْ فَرْزَنْدَانِ يَعْقُوبَ، مُوسَى وَهَارُونَ وَزَكَرِيَّا وَيَحْيَى وَعِيسَى
 «مُؤْتَمَنٌ هَدَيْنَا» اِلَى دَسْتِنِهَا وَاجْتَبَيْنَا» مِنْ بَيْنِ النَّاسِ يَعْنِي - الْمُؤْمِنِينَ. «اِذْ اَتَيْنَا عَلَيْهِمْ»
 اَيْجَا ضَمِيرِي، اسْتَبْنَى - كَانُوا «اِذْ اَتَيْنَا عَلَيْهِمْ آيَاتُ الرَّحْمَنِ» اَيْ - كَتَبَ اللهُ الْمَنْزِلَةَ.
 «خَرُّوا سُجَّدًا» اَيْ - سَقَطُوا لَوُجُوْهِهِمْ سَاجِدِينَ 'تَعْظِيماً لِلَّهِ وَكَلَامِهِ. «وَ بَكِيًّا» اَيْ -
 بِاَكْبَارٍ خَوْفًا مِنْهُ وَ طَمَعًا، وَ «سُجَّدًا وَ بَكِيًّا» مَنْصُوبَانِ عَلَى الْحَالِ، وَ بَكِيًّا جَمْعُ بَاكِ،
 وَاصْلِهِ بِكَوْنِهِ يَاعْلَى وَزْنَ فِعْلٍ، كَشَاهِدٍ وَشَهِيدٍ وَحَاضِرٍ وَحَاضِرٍ.

«فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ» اَيْ - اِنْفَرَضَ هَؤُلَاءِ الْاَنْبِيَاءُ وَجَاءَ بَعْدَهُمْ قَوْمٌ لَاخِرٌ
 فِيهِمْ، وَ الْخَلْفُ اِذَا ضَعُفَتْ سَكَنُ الْاَلَامِ، تَقُولُ خَلْفٌ صَدَقَ وَ خَلْفٌ سَوْءٌ. وَ اِذَا لَمْ تَضَعْهُ
 سَكَنَتْهُ فِي الشَّرِّ وَ فَتَحَتْهُ فِي الْخَيْرِ. وَ الْخَلْفُ اَيْضًا اسْمٌ لِلْقُرْنِ. يُقَالُ انْقَرَضَتْ قُرُونٌ وَ
 خَلُوفٌ. «فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ» مِيْكَوَيْدٌ چُونِ يِيْغَامِرَانِ وَ دِيْنْدَارَانِ وَ صَالِحَانِ وَ
 مُؤْمِنَانِ بَسْرَسِيْدِيْنْدِ، اَزْ بِيْشَانِ دَرْسِيْدِيْنْدِ، يَعْنِي دَر رُوزْ كَرَفَرْتِ قَوْمِيْ بَدَنَابَكْرِ
 يَعْنِي جِهْدَانِ وَ نَرَسَابَانِ وَ كِبْرَانِ. «فَاضَاعُوا الصَّلَاةَ» يَعْنِي تَرَكُوا الصَّلَاةَ الْمَفْرُوضَةَ
 وَلَمْ يَسْتَقْدُوا وَ جَوْبَهَا لِقَوْلِهِ تَعَالَى: «الْأَمْنُ تَابَ وَ آمَنَ» فَدَلَّ عَلَى كُفْرِهِمْ. مَجَاهِدٌ
 قَتَاهُ وَ جَمَاعَتِيْ كَفَتُنْدِ اَيْنِ خَلْفٌ قَوْمِيْ اَنْدِ بَدَانِ وَ عَاسِيَانِ اَزْ اَمْبِ اَحْمَدِ: «اَضَاعُوا
 الصَّلَاةَ» يَعْنِي اَخْرَجُوْهُمَا عَنْ مَوَاقِيْتِهَا وَ صَلَوَاتِهَا لِفِرْوَقَتِهَا. «وَ اتَّبَعُوا الشَّهْوَاتِ» يَعْنِي
 اللَّذَاتِ، شَرِبَ الْخَمْرَ وَ اَلْزَانَا وَ غَيْرَ ذَلِكَ. نَمَارِ بَاوَلِ وَقْتُ نَكْرَازِنْدُودِ اَنْ تَقْصِيْرُ كُنْنْدِ
 وَ بَرِيْ شَهْوَتِهَا رُوْنْدِ. خَمْرُ خُوْرُنْدِ وَ رَنَّا كُنْنْدِ، قَالَ وَهْبٌ: شَرَابِيُونِ لِلشَّهْوَاتِ، لِمَا يُوْنِ
 بِالْكِمِيَّاتِ، رَكَابِيُونِ لِلشَّهْوَاتِ، مُتَّبِعِيُونِ اللَّذَاتِ، تَارْ كُوْنِ لِلْجَمْعَاتِ. حَمْرُ خَوَارَاتُنْدِ،
 رَدِيْزَا تَنْدِ، حَرَامِ شَهْوَتِ رَاتُنْدِ وَ جَمْعُ وَ حَمَاعَتِ بِيْگَنَارُنْدِ. مَجَاهِدٌ كَفْتُ هَذَا عِنْدِ
 قِيَامِ السَّاعَةِ وَ ذَهَابِ صَالِحِيْ اُمَّةِ مُحَمَّدٍ (س) يَنْتَرُوْا بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ فِي الْاَزْقَةِ. رُوِيْ اِبْنُ عَمْرٍ
 قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ (س): «يَكُوْنُ فِيْ اَمْتِيْ مَنْ يَمُتُّ عَلَى النَّفْسِ وَ يَرْنَشِيْ فِي الْحَكْمِ وَ يَضِيْعُ
 الصَّلَاةُ وَ يَتَّبِعُ الشَّهْوَاتِ وَ لَا تَرْدُ لِعَرِيَّةٍ. قِيْلَ يَا رَسُوْلَ اللهِ: اَمْؤُْمُنُوْنُ هُمْ؟ قَالَ: «بِالْاِيْمَانِ
 يَقْرُوْنُ». وَ عَنْ اَنَسٍ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ (س): «اِنَّهَا سَتَكُوْنُ فِيْ بَعْدِيْ اُمَّةٌ مُّقْسَمَةٌ يَصْلُوْنَ

الصلوة لغير وقتها فإذا كان ذلك فصلوا الصلوة لوقتها واجعلوا الصلوة معهم نافلة . فسوف يلقون غيًّا » ای - هلاکاً وشرّاً و عذاباً طویلاً ، و قيل « يلقون غيًّا » ای - جزاء غیهم . وقيل الغي وادفی جهنم بعيد القعر منتن الريح ، فيه بشر يقال لها الهيبه كلما خبت جهنم سمرت منها ، فذلك . قوله : « كلما خبت زدتهم سعيراً » وقيل هونهر حمیم فی النار بعيد القعر ، خبيث الطعم ، يقذف فيه الذين اتبعوا الشهوات . وقال ابن عباس : القی اسم وادفی جهنم ، و ان اودية جهنم لتستعينن حرّه ، عند ذلك الوادی للراي المصر عليه ، ولشارب الخمر المصر عليه ، ولأكل الربوا الذي لا ينزع عنه ، ولاهل العقوق ، ولشاهد الزور ، ولامرأة ادخلت علی زوجها ولداً .

« الا من تاب » من التائب من الشرك و رجع عن ذنبه هو آمن ، بلسانهم قلبه موثق بالنبيين « وعمل صالحاً » ادى القرائن ، « فلو انك يدخلون الجنح ولا يظلمون شيئاً » ای - لا ينقصون من نواب اعمالهم شيئاً . قرأ ابن كثير و ابو عمرو و ابو بكر و يعقوب ، بدخلون بضم الياء و فتح الخاء ، والباقون بفتح الياء و ضم الخاء . ووجه القرائن ظاهر لاختفائه .

النوبة الثالثة

قوله تعالى . « واندبرهم يوم الحسرة » يوم الحسرة . يوم القيامة سبق لغوم الشقاوم من غير ان يرتكبوا معصية ، و لاخرين السعادة قبل ان يقتروا حسنة . روز حسرت روز اول است در عهد ازل ، که حکم کردند و قضا کردند و هر کس را آنچه سزای وی بود دادند ، و اندیشه بی جرم و جرمیت ، نواخته بی وسیلت طاعت . یکی را خلعت رفعت و دوختند و میل نه . یکی را بآتش قطیعت سوختند و حور نه . آن یکی بر بساط لطف پران ناز و خطاب : « فاستبشروا بیعکم » شنیده . این یکی در وند خدایا بنعت حرمان زهر « قل موتوا

بغیظکم، چشاندید، آری سابقهای رانده، چنانکه خود دانسته، عاقبتی نهاده چنانکه خود خواسته از بشریت تیری ضعیف تر کیب در وجود آورده، و آن تیر در گمان علم ازل نهاده و در هدف حکم انداخته. اگر راست رود، ثناوا حسنت اندازند مرا، اگر کر رود طعن و لعن تیر را. شعر:

حیرت اندر حیرتست و نشنگی در تشنگی

که گمان گردد دیقین و گه یفن گردد گمان.

حضرت عز و جلال بوی نیازی فرش او - منقطع گشته در بن رصده از ان کاروان. قوله انا نحن نرث الارض ومن علیها میگویند ما ئیم میراث بر جهان از جهانیان، و باقی پس جهانیان و جهان، و باز گشت کار خلق با ماست جاودان. اشارتست ببقاء احدیت و قیام خلقت آن روز که اطلال و رسوم کون را آتش بی نیازی درزدند و عالم راهبها منشور گرداند و تیغ قهر برهیا کل افلاک بگنزداند، و غبار اغیار از دامن قدرت بپاشاند، و زمام اعدام بر سر مر کب وجود کند. پس نداد در دهد که لمن الملك اليوم، کز اهره آن بود که این خطاب را بجواب پیش آید، تا هم جلال احدیت جمال صمدیت را پاسخ کند. و عز قدوسی کمال مباحی را جواب دهد که: الله الواحد العبار.

قوله ۰ فواذ کرفی الکتاب ابرهم انه کان صدیقاً نبیاً الصدیق - هو الواقف مع الله فی عموم الاوقات علی الصدق کسی راستدق گویند که بالله تعالی بهمه حال و در همه وقت راست رود. بنفسی در مجاهدت، بدلی در مشاهدت، بروح در مکاشفت، بسر در ملائفت، مراد خود فداء مراد حق کرده، ظاهر بخلق داده، باطن نا حق آسوده، همه کس دست در دامن وی زده و دل وی بکس التفات نا کرده، خوشتن را بالله تعالی سپرده و بهره پیش آید رضاداده، اینست حال خلیل (ع) بگاه بلا و محنت. جبرئیل او را پیش آمد که: هل لك من حاجة؟ روی از جبرئیل گردانید و گفت: اما البک غلا. آنکه دست تسلیم از آستین رضا بیرون کرد و بروی اسباب باز زد و بزین تقریب گفت:

«حسبی الله ونعم الوکیل» .

عزیزی میگوید : در عیادت درویشی شدم او رادر بلای عظیم دیدم، گفتم: لیس بصادق فی حبه من لم یصبر علی ضربه . در دوستی الله تعالی صادق نیست آنکس که در زخم بلاء او صابر نیست ، درویش سر بر آورد گفت : ای جوانمرد غلط کردی ، لیس بصادق فی حبه من لم یثلث بضره . در دوستی او صادق نیست کسی کش بازخم او خوش نیست .

معاذ در سكرات مرگ افتاده و آن شدت نزع و هول مطلع پدید آمده میگفت : اخقنی خنقك فوعزتك الی لاحتك ، و خنق آن باشد ، که خلق کسی بگیرد و می فشارد ، معاذ گفتم یفشار چندانکه خواهی بی آردم که ترا دوست دارم . ای جوانمرد دلی که قدر حق در آن دل نزول کرد قدر همه عالم رخت از دل وی برگرفت ، دیده ای که مشاهدت حق در آن دیدم جای گرفت همه مشاهدتها در آن مشاهدت متلاشی گشت . یکی در کار خلیل ابراهیم (ع) اندیشه کن که بر ساط صدق ، در مجامع جمعیت ، در محراب فردانیت معتكف گشت ، بقصور و تقصیر خود معترف شد ، از طلب نصیب خود غایب گشت ، در میدان قرب حق قدم زد ، آفت زمان و مکان ، و آثار و اعیان ، و اطلال و اشکال ، و موجودات و معلومات بکلی از پیش خویش برداشت ، گهی از خلق تبرّاجست که : «انهم عدولی الا رب العالمین» ، گهی بحق توّلا کرد که : «اسلمت لرب العالمین» ، لاجرم از حضرت عزّت اورا خلعت و نعمت دارند و رقم خلت کشدند که : «واتخذنا الله ابراهیم خلیلاً و ابراهیم آلذی و فی ائّه کان صدقاً نبیاً»

قوله : «واذ کرفی الکتاب موسی ائّه کان مخلصاً» بفتح لام خوانده اند و یکسر لام اگر یکسر خوانی بدایب کار موسی است آنکه که در روش خوش بود ، و اگر بفتح خوانی اشارت بنهایت حال اوست آنکه که در کشش حق افتاد ، یعنی کان موسی مخلصاً فی سلو که منهج النبوة عدتغوان حوخته ، ثم خلصناه عن سلو که فجدنبناه و

اخلاصانه ، فوقربانه چیتا ، موسی را هم روش بود وهم کشش . «جاء موسی لمیقاتنا» اشارت است بتفرقت وی در حال روش و کلمه درجه «همچنان است که: فوقربانه چیتا» . باین کلمه حق اورا در نقطه جمع میکشد ، ومرد تا در روش خویش است قدم وی بر زمین خطرناشد چنانکه گفته اند: «والمخلصون علی خطر عظیم» باز که بنقطه جمع رسد و کشش حق در رسد . ارض خطرا با قدم او کار نباشد ، وقدم خود چندان بود که در روش باشد ، چون کشش آمد قدم را پی کند ، نه قدم ماند نه قدمگاه ؛ اینجا سر فوقربانه چیتا آشکارا گردد وقوت دل وی همه ذکر حق بود ، غذای جان وی سماع کلام حق بود ، آرام وی همه با صفات ونام حق بود .

وحی آمد بموسی که ای موسی دانی که از هر چه با تو سخن گفتم و بخلوتگاه مناجات پردم ؟ ای موسی اطلاع کردم بر دلهای جهانیان ، ندبدم دلی مشتاقتر و متواضع تر و در محبت صافی تر ازل تو ، با موسی اسمع کلامی و احفظ وصیتی ، وارح عهدی ، فانی قدوقتک الیوم منی موقفا لاینبغی لبشر بعدک ان یقوم مقامک منی ، با موسی اسمع نعمتی ، ولانعم لنعمتی الا مانعتک من نعمتی ، ان من نعمتی اثم لاینبغی ان نعمت نعمتی الا انا ، فانا الذی اعرف نعمتی ، فلا اله الا انا ، لبس لی شیبه ولانذولانظیر و لاعدیل ولاوزیر بوازرنی . کنت قبل الاشیاء واکون بعد الاشیاء ، معروف بالکونام و البقاء والعروالسناء فلا اله غیری ولاینبغی ان یکون کذلک غیری .

قوله : «اولئک الذین انعم الله علیهم من النبیین» ، لختی پیغامبران را نام برد درین سورة مؤمنان و صالحان ائمت در ایشان پیوست که : «و من هدینا و اجتبینا» گفت ایشانرا بفضل خود نواختم ، بلطف خود راهشان نمودم ، بعنایت ازلی رقم دوستی کشیدم ، بخواست خود نه بکردار ایشان برگزیدم ، بکرم خود نه بجهد ایشان پسندیدم . آنکه در لطف و کرم میفرزد و ایشانرا بستود که : «اذ اتلی علیهم آیات الرحمن خروا سجدا وبکیا» . ظاهر عنوان باطن است ، سجود ظاهرشان بروجود سرائر دلیل واضح است . تنهای ایشان بر خدمت داشته ، دلها بحرمت آراسته ، نور دلهای ایشان

بآسمان پیوسته .

قوله : «فخلف من بعدهم خلف» الایه .. آن دوردرد گذشت و آن قرن بسر رسید باز قومی دیگر رسیدند بعکس اشان و سیر تشان ، بر پی شہوتها رفتند و دل در آشیانہ شیطان ستند ، حریص چون خوکان ، متکبر چون پلنگان ، محتال چون روبہان شریر چون مگان ، بظاهر آدمی و بیاطن شیطان .

ای جوانمرد خاصیت آدمی نہ تتغذی و تناسل است کہ نبات را همین هست نہ حس و حرکت است کہ حیوانات دیگر را همین هست ، بلکه خاصیت آدمی بعلم و معرفت است ؛ اما خطر گاهی داده اند اورا کہ یک لحظه بدرجہ جبرئیل و میکائیل رسد ، بلکه از ایشان در گذرد ، و یک خطرت بہیمہ ای سبعی گردد بلا قیمت ؛ اگر نظر فضل آلہی بدورسد ، «انعم اللہ علیہم من التنبین» اورا در پردہ عصمت خویش گیرد ، و اگر بعدل جباری بحکم سیاست بدو نگرد ، «فخلف من بعدهم خلف» اورا در وحدۂ غنی افکند کہ : «فسوف بلفون غیا» .

قوله : «الامن ناب وآمن و عمل صالحا» ، فالوئک الذین تدارکتم الرحمة الازلیة و یسبقون فی التعم السرمدة .

۴- النوبة الاولى

فوله تعالی : «جنت عدن» بہشتای ہمیشی ، «القی وعدا الرحمن» آن بہشتا کہ رحمن وعدہ داد [بآن] «عبادہ بالقیب» بندگان خوش رامادہ ، «انہ کان وعدہ ما تیا» (۱۱) ، وعدہ اللہ تعالی آمدنی است [و بندہ بدان رسیدی] .

«لا یجمعون فیہا الفواء» نشوند در آن هیچ سخن بایکریہودہ ، «الاسلاما» مگر سخنی بسلامت [از عیب رستہ] . «ولہم روزقہم فیہا» و روزی ایشان در آن مبرسد ، «بکرۃ و عقی» (۱۲) ، بامداد و شبانگاہ .

«تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي نُورِثُ مِنْ عِبَادِنَا» آن بهشت که مامیراث رسانیدیم از بندگان خویش ، «مَنْ كَانَ تَقِيًّا» (۱۶۳) «اورا که پرهیزگار است .

«وَمَا نُنْزِلُ إِلَّا بُرْهَانَ» فرو می آئیم [ما که فریشتگانیم] مگر بفرمان خداوند نو . «لَهُ مَا يَشَاءُ فِي الدُّنْيَا» اورا सब آنچه پس ما ، «وَمَا خَلَقْنَا» و آنچه پس ما ، «وَمَا يَشَاءُ ذَلِكَ» و آنچه همان ماست «وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا» (۱۶۴) «و خداوند تو هرگز فراموش کار نبود و بیست .

«رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ» خداوند آسمانها و زمین ، «وَمَا يَنْهَى» و هر چه ممان آسمان و زمین است ، «فَاعْبُدْهُ» اورا پرست ، «وَاصْطَبِرْ لِعِبَادَتِهِ» و بر پرستش وی تکیا باش . «هَلْ تَعْلَمُ لَهُ سَمِيًّا» (۱۶۵) «هیچ دانی اورا همنامی ومانندی ؟ «وَيَقُولُ الْإِنْسَانُ» و میگوید مردم ، «أَإِذَا مَاتَ» مانند که من بمیرم ؟ «لَوْ أُخْرِجَ حَيًّا» (۱۶۶) «آری براستی مرا ابرخاک زنده سرون آرند ؟

«أَوَلَا يَذْكُرُ الْإِنْسَانُ» بیندشد مردم ودر یاد ندارد . «أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ» که ما از حسرت بافریدیم اورا «وَلَمْ يَكُنْ شَيْئًا» (۱۶۷) «خود هیچ چیز نبود ؟

«فَوَرَبِّكَ» بخداوند تو ، «لَنَحْشُرَنَّهُمْ» که ایشانرا فرام آریم «وَالشَّيَاطِينِ» و دیوان ، [انسان مانسان از آدمی ویری] «ثُمَّ لَنَحْضُرَنَّهُمْ» آنگه ایشانرا حاضر آریم «حَوْلَ جَهَنَّمَ» گرد بر گرد دوزخ ، «جِئًا» (۱۶۸) «برایوها در بسته .

«ثُمَّ لَنَنْزِعَنَّ مِنْ كُلِّ شِيعَةٍ» آنگه پس بیرون ستانیم و جدا کنیم [نخست] از هر گروهی ، «إِنَّهُمْ أَشْدُّ عَلَى الرَّحْمَنِ عَنِيًّا» (۱۶۹) «کبسا از ایشان که بر رحمن شوخ تر است و دلبر تر و گردن کش تر .

«ثُمَّ لَنَحْنِ اعْلَمُ» آنکه ما دانائیم ، «بِالَّذِينَ هُمْ أُولَى بِهَا صِلَى» (۱۷۰) «باشان که سرانند بسوختن یان

«وَأَنْ مَنَكُم» و بیست ار شما هیچکس «الْأَوَادِهَا» مگر بدورخ رسدنی ، [کندگاه یا بنگاه] «كَانَ عَلَى رَبِّكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا» (۱۷۱) «بر خداوند تو بریدننی است و

درواخ کرده ^(۱۱) [این وعده]

«ثم ننجي الذين آمنوا» رهانیم [پس آنکه رسیدند بدوزخ] ایشانرا که از شرك پیره پیریدند «ونذرا الظالمين فيها حتى» ^(۱۲) و فروگذاریم کافرانرا در آن بروی در افتاده .

«واذا نقلی علیهم» و چون برایشان خوانند «آياتنا یفات» سخنان ما چنان روشن و پیداست [و نیکو و درست] ، «قال الذين کفر واللّذين آمنوا» جواب دهند کافران گرویدگانرا «ای الفرقین» که از ما دو گروه کدام است ؟ «خیر مقاماً» جایگاه نه ؟ «واحسن ندیاً» ^(۱۳) و کرانما و منزل نیکوتر ؟

«و کم اهلکنا قبلهم من قرن» و چند هلاک کردیم [و کندیم] پیش از ایشان از گروه گروه ، «هم احسن الاثار لیا» ^(۱۴) که بارخت تر بودند و باسازتر از ایشان [و نیکوتر از ایشان در دیدار و نعمت] .

«قل من کان فی الضلالة» گوی هر که در پی راهی است ، «فلیمدد له الرحمن مدداً» رحمن و برآمد می کند [نعمت] می پیوندد پیوستگی . «حتى اذا رآوا ما یوعدون» تا آنکه که ببینند آنچه ایشانرا همی وعده دهد «اما العذاب واما الساعة» با عذاب [آنکس و گرفتارن] بازستحز بمرگه . «فیسعلمون» آری آگاه شوند و بدانند «من هو شر مکاناً» که آن کیست که جایگاه او بتر «واضعف چندا» ^(۱۵) و سپاه او سست و فرو ریز

«ویزید الله الاذین اهتدوا هدی» والله تعالی راحت راهانرا راهمائی می فرزند «والیاقیات الصّالحات» و کارها و محضار پاینده نیک ، «خیر عند ربک ثوابا» نزدیک خداوند تودر پاداش به است ، «و خیر مرداً» ^(۱۶) و بازگشت را به است [آن روز که رهی را با هدای برد]

«افرایت الذی کفر باآئنا» دینی آن مرد [چگونگی در آن مرد] که کافرند

بآیات ما؟ « وقال لاوتین مالا وولدا^(۷۷) » وگفت مرا [دران جهان ناچار] مال دهند و فرزند.

« اطلع القیب » او را بر نادیده دیدار افتاد که پوشیده بدانست؟ « اما اتخذ عند الرحمن عهداً^(۷۸) » یا پر دیک رحمن دست افکند که پیمان نهاد؟
« کلاً » به چنانست. « سنکتب ما یقول » آری ننوسیم بروی آنچه میگوید،
« ونمدله من العذاب مدداً^(۷۹) » و او را عذاب پیوندیم فرا عذاب پیوستنی.
« ورثه ما یقول » آن مال و فرزند که امروز داریم و آنچه بدو رسید فردا باز
سنابیم ، « ویأتینا فرداً^(۸۰) » تا آمد بی مال و بی فرید سها.

« واتخذوا من دون الله آلهة » و فرود از الله تعالی خدایان گرفتند ، « لیکونوا لهم عزاً^(۸۱) » ناابشارا ایوهی مانند و یار.

« کلاً » نه عز باشند ناشارا به یار. « سیکفرون بعبادتهم » آری کافر شوند فردا
به پرستگاری ایشان ، « ویکونون علیهم ضداً^(۸۲) » و فردا بر ایشان حز زان باشد
که بیوسند.

« ألم تر » می بینی [نمیدانی] ، « اننا ارسلنا الشیاطین علی الکافرین » که
برگماشتیم شاطین را بر کافران ، « نوزهم ازاً^(۸۳) » ناابشارا منتخب اندید کاری
خبر اندی.

« فلا تعجل علیهم » مشتاب مراسان ، « انما نعد لهم عدداً^(۸۴) » که ما
روزگار عمر ایشان مشماریم [روز روز ، نفس نفس] شمردنی.

« یوم نعثر المتقین » آن روز که همراه آریم پرهیز گارانرا ، « الی الرحمن
ولداً^(۸۵) » نا مارحمن برید ایشارا ، سواران ، امن و شد.

« ونسوق المجرمین » و راسم ناگروید گان بدکار را « الی جهنم وردا^(۸۶) »
بسوی دوزخ ، پیادگان ، تشنگان .

« لا یملكون الفقاة » توانند دیدار بنویسند شعاعت ، « الا من اتخذ عند الرحمن

عهداً (۸۷) ، مگر او که نزدیک رحمن پیمان گرفت [بتوحید] .

«وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا» (۸۸) ، گفتند که رحمن فرزند گرفت.

«لَقَدْ جِئْتُمْ شَيْئًا اِذَا» (۸۹) ، چیزی آوردید سخت بیگانه و بزرگ .

«تَكَادُ السَّمَوَاتُ» نزدیک باشید و کامید آسمانها «يَقَطُّونَ هَهُ» که شکافت

و پاره شود [از گفت ایشان] . «وَتَشَقُّ الْاَرْضُ» و زمین بشکافت ، «وَتَخْرُ الْجِبَالُ

هَذَا» (۹۰) ، و کوهها شکسته و پاره پاره در هم افتند .

«اِنْ دَعَا الرَّحْمَنُ وَلَدًا» (۹۱) ، که ایشان خدایتعالی را فرزند گفتند [و

فریشتگان را فرزندان وی خواندند] .

«وَمَا يَنْبَغِي لِلرَّحْمَنِ اَنْ يَتَّخِذَ وَلَدًا» (۹۲) ، و سر در رحمن را کم فرزند گیرد.

«اِنْ كُلُّ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ» نیست هر که در آسمان و زمین کسست ، «اِلَآ اِنِّي

اَلرَّحْمَنُ عِندًا» (۹۳) ، مگر آمدنی فردا در رحمن در بندگی .

«لَقَدْ اَحْصَيْهِمْ» همه را دانسته است و با همه ناوسته ، «وَعَدُّهُمْ عَدًا» (۹۴) ، همه

را شمرده است شمردی .

«وَكُلُّهُمْ اَتِيَهُ» همه گمان آمدنی اند با او ، «يَوْمَ الْقِيَمَةِ فَرْدًا» (۹۵) ، و در روز سخنرسانها

«اِنَّ الَّذِيْنَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» ایشان که مگردند و کار های نیک

کردند ، «يَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا» (۹۶) ، دوست دارد رحمن ایشانرا بدلهای .

«فَاَنلَأِيْرَ نَاهُ بِلِسَانِكَ» این فر آن آسان کردم خواندن آن در زبان نو

[و تازی فرسادم بلفظ نو] ، «لَنُبَشِّرَ بِهِ الْمُتَّقِينَ» ناشارت دهی بآن پرهیز گارانرا

[از شرک] ، و «وَنَذِرُ بِهِ قَوْمًا لَّدَا» (۹۷) ، و آگاه کنی و سم مائی باین قر آن گروهی

بیچند گان و ستیزه کشانرا .

«وَكَمْ اَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْنٍ» و چند کدم و بیه کردم پیش از ایشان از

گروه گروه «هَلْ نَحْصِيْ مِنْهُمْ مِنْ اَحَدٍ» هیچکس می بینی از ایشان «اَوْ نَسْمَعُ

لَهُمْ وَكَرَّآ» (۹۸) ، ناهنج آوازی و حسی و حر کی از ایشان مستنوی .

النوبة الثانية

قوله تعالى : «جئت عدن» ص بديل من قوله الجنة ، و قيل هو نصب على المدح ، وعدن في معنى اقامة ، يقال عدن بالمكان ، اذا اقام به . جئت بجمع گفت از بهر آن که هر مؤمنی را جدا گانه بهشتی خواهد بود ، و گفته اند هر مؤمنی را چهار بهشت است چنانکه در سورة الرحمن آنرا بیان کردو گفت : «ولمن خاف مقام ربه جنتان» پس از آن گفت : «ومن دونهما جنتان» و پیغامبر (ص) آنرا بیان کرده و گفته : «جنتان من ذهب آستهما و ما فيها» و جنتان من فضة آیتها و ما فيها و ما بین العوم و بین ان بنظر و ا الى ربه الارداء الکبرياء على وجهه في حقة عدن . و قيل العدن بطنان الجنة و ذلك وسطها و سائر الحنان محدقة بها ، و فيها عين التنعيم ، نزلها الصديقون و الشهداء و الصالحون مجاهد گفت : ار ابر عباس پرسدم که بهشت خداوند کجاست؟ گفت . فوق سبع سموات . بالای هفت آسمان . عبدالله مسمود گفت : امروز بالای هفت آسمان است اما فردا در قیامت آجا بود که الله تعالی خواهد . «التي وعد الرحمن عبادہ بالغیب» ای — بالمغیب عنهم ولم يروها ، ای — هم فی الدسا و الموعد فی حال غیبة عنهم ، معنی در دنیا ند بهشت را ندیده و از الله تعالی وعده یافته که بآن برسند ، «انه كان وعده مائتاً» بؤی ما وعده لامحالة ، بعد گان بآچه الله تعالی وعده داد رسیدنی اند ، و روا باشد که مفعول معنی فاعل باشد ای — وعده آت لامحالة . آچه الله تعالی وعده داد آمدنی است لامحالة .

«لاسمعون فيها لغواً» ای — قیحاً من القول — الّلغو — ما بلی من الكلام و يؤثم فيه . لغو سخن نا بکار است و سخن فحش که مردم بآن گناهکار شوند ، و گفته اند که لغو آن اس که آنرا معنی نماند و از شنیدن آن هیچ فایده نبود ، رب العالمین

میگوید در بهشت این چنین سخنهای یهودی فایده نگویند و نشنوند. «السلاماء» این استنا منقطع است تعدیه لکن سمعون قولاً حسناً بسلامون منه هر چه گویند و شنوید در بهشت از عیب و طعن رسته، و شنوید از گناه و ملامت ایمن؛ و گفته اند «السلاماء» سلام است که بهشتیان بر یکدیگر میکنند و نیز فرشتگان بر ایشان سلام میکنند چنانکه گمت: «والملائكة يدخلون عليهم من كل باب سلام عليكم» و گفته اند سلام ملك است جلّ جلاله بر بنده که میگوید: «سلام قولاً من ربّ رحیم». قولهم رزقم فیها بكرة وعشياً ای: فی الاوقات الّتی لو كانت ایلماً ولیالی معتادة، لکن ذلك مکرة وعشياً، کفوله تعالی: «خلق السموات والارض فی ستة ايام» ولم یکن هناك ايام ولا زمان، لکن بمعنی انهم خلقها فی مدة لو كانت مدة وقت و زمان لکن ذلك ستة ايام. و قبل یس فی الجنة لیل، هم فی نور ابدی و انما یعرفون مقدار اللیل بارخاء عالجب و مقدار النهار برفع الحجب. و قیل تخصم باللیل الجوارى و بالانهار الغلمان، فذاک آبة الّلبل والنهار. در بهشت شب نیست همه نورس و روشنائی گهی پردها فرو گذارند، بجای آرند که شبست، گهی پردها بردارند، دانند که روزست. و گفته اند چون کنیزکان ایشانرا خدمت کنند و بر سر ایشان پیرایهای (۱) شراب گردانند آنرا شب شمرند، و چون غلمان و ولدان ایشانرا خدمت کنند آنرا روز شمرند. و چون معلوم گشت که در بهشت شب نیست پس بامداد و شبانگاه را معنی آست که ایشانرا طعام و شراب دهند بدو وقت، بر مقدار بامداد و شبانگاه، چنانکه عادت مردم متّعم است. و قیل معناه الدوام و ذکر طرفی النهار و اراده کله، کفوله: «ربّ المشرق والمغرب» و یرید به الدنیا کلّها، یدلّ علی هذا قوله: «اکلها دائم وظلّها» و بهذا المعنی قوله: «البار معروض علیها غدو أو عشياً».

قوله: «ذلك الجنة التي نورث من عبادنا» ای - تلك الجنة التي وصفت، هي التي نعطي المتقين الدن يتقون الشرك. فرأوی عن یعقوب نورث بالتشديد، و هما الفتان مثل وصی و اوصی و الاختیار التخمیف، کفوله. «اورتموها واورنا الارض تنبوء من

الجنة» والوراثه اقوى لقطة تستعمل في هذا الباب لاتعقب بفسخ و نقض واسترجاع . و قيل المؤمنون يرثونها من الكفار . فان الله تعالى خلق لكل مكلف قصرأفى الجنةقص آمن سكن قصره ومن كفر جعل قصره لمؤمن زيادة في درجته و كرامته .

روى ابوهريره رضى الله عنه قال : « قال رسول الله (ص) : « ما من غداة من غدوات الجنة و كل الجنة غدوات الا تزف الى ولى الله حوراء ، وان من الحور العين ادا من التى خلقت من خالص المسك والزعفران » وقال صلى الله عليه و سلم : « من مدخل الجنة ينعم لابيؤس بحبى لا يموت لا تبلى ييا هو لا يفنى شبابه . » وقالت عاتقة : « الجنة سجع لبس فيها برد ولا حر ، نرا بها الرعفران ، و قال الحسن : نخل الجنة حنوعها هو و كرمها زمرد و باقوت و سقمها حلل ، تخرج الرطب امثال القلال احلى من العسل و ابض من اللبن .

قوله : « و ما تنتزل الا بامر ربك » سبب نزول اين آيت آن بود كه مدني بگذاشت كه جبرئيل (ع) بر رسول خداى (ص) نيامد و وحى نياورد ، گفته اند چهل روز بود و بروايتى پانزده روز و بروايتى دوازده روز ، و كافران طن بد بردند و گفتند : « ان محمداً ودعه ربه و قلاه » و رسول خداى (ص) از نا آمدن جبرئيل دلتنگ و رنجور گشت و بروى دشخوار آمد . تا رت العره جبرئيل را فرستاد و آم آورد : « و اൽحى و الليل ادا سجدى ماودك ربك و ما قلى » رسول (ص) گفت : « ما طأت علتى حتى ساعطى و اشتقت اليك » در آمدى اى جبرئيل و مشتاق بودم بآمدن تو . رت العالمين بجواب وى آيت فرستاد « و ما تنزل الا بامر ربك » اى - قل با جبرئيل لمحمد . « و ما تنزل الا بامر ربك » الله تعالى جبرئيل را گفت كه محمداً را جواب ده كه ما كه فرشتگانيم فرومى آئيم . مگر بفرمان خداى تو ، آنكه توانيم آمدن كه فرمايد و فرستد و خلافت ميان علما كه بارماندن جبرئيل را سبب چه بود ؟ مقال و كلى و فتاده و ضحاك و عكرمه گفتند : فريش از رسول خداى پرسيدند قصه اصحاب الكهف و ذو القرنين و از روح و رسول گفت : « ارجعوا غداً اخبركم » و لم نفل

ان شاء الله ، فابطأ خبرئيل ولم ينزل عليه الى اربعين يوماً . وقال مجاهد : ابطأ الملك على رسول (ص) ثم اتمام فقال لعلي ابطأت ؟ قال قد فعلت قال ولم لا فعل وانتم لا تسوكون ولا تقصتون اطغاركم ولا تمنون براجمكم ولا تأخذون براجمكم ، وقال : «وما تنزل الا ما امر ربك» . وفيل هذا اخبر عن اهل الجنة انهم يقولون عند دخولها : وما تنزل هذه الجنة الا ما امر الله ، قوله : «لعمري اينديا» من امر الاخرة ، «وما خلقنا» اي - ما مضى من امر الدنيا ، «وما ين ذلك» من وقتنا هذا الى يوم القبامة . و قيل «وما ين ذلك» - اي - ما ين نخبتين . وقيل «له ما ين ابدنيا» ما سبقكم ، «وما خلقنا» ما كان ، «وما ين ذلك» في الحال . وقيل «له ما ين ابدنيا» اي - ما فتدنا قبل ان نخلق ، «وما خلقنا» اي - ما يكون بعد فتدنا ، «وما ين ذلك» من وقت خلقنا الى ان نموت . «وما كان ربك سيئاً» اي - ما نسبك ربك با محمد وان تأخر عنك الوحي . وعن ابي الدرداء قال : «قال رسول (ص) : «ما احل الله في كتابه فهو حلال ، وما حرم فهو حرام وما سكت عنه فهو عافية» فاقبلوا من الله عافيته فان الله لم يكن لينسى شيئاً ، ثم تلاه المائدة . «وما كان ربك نسياً» .

قوله : «رب السموات والارض وما بينهما» اي - خالفها وما لكها فاعبدوه اي - وحده «واصطبر لعبادته» حتى يأتيك الموت كقوله : «واعبد ربك حتى بانك اليقين» ويقال . «واصطبر لعبادته» دليل على ان العبادته تقبله مملولة والمؤمن مأمور بالصبر عليها لان الصبر لا يكون الا مقروناً بالكره واقوا الصعوبة

قوله : «هل نعلم لسمياً» اي - متلا وقيل احداً سمي الله ، وقيل احد يسمى الرحمن فانهم اسما من ممتنعين على الخلقة ، وقبل معناه هل تعلم احداً استحق ان يوصف بصفات الله عز وجل ، فيقال له خالق وقادر وعالم بما كان وما يكون وذلك لا يكون الا من صفة الله عز وجل

قوله : «ويعول الاسان اذا مات» قراءات عامة اذا بهم من اسب ير اسنقهام ، مگر قراءات ابن عامر كه وي اذا حواند مكهمزه بر لفظ حرمات ، ماصله است و اصل

سخن اذامت است. «لسوف» ابن لام، لام مجازاة است و معارضه نه لام تأکید و انسان درین آیه ای بن خلف الجمعی است که بعث را منکر بود و این سخن بر سبیل استهزاء و تکذیب گفت. استخوان رنیزه بارهای بردست نهاد و ریزه ریزه میکرد و می گفت: یزعم لکم محمداً انا نبعت بعد ما موت. محمداً (مر) می گوید که پس از آنکه بمیریم ما رازنده خواهند کرد، همانست که جای دیگر گفت: فمن بحیی العظام و هی رمیم، رب العزة اورا جواد و روی حجت آورد که:

اولاً بذکر الاسان» مخفف بر قراءات مدنی و شامی و عاصم. میگوید یسار نمی دارد مردم انا خلفناه من قبل. بر قراءات باقی «اولاً بذکر الانسان» بشدید، اصله تذکر، فاندراج التاء فی الذال. میگوید نیندیشد و دریا دنیاوردایی خلف که ما او را نخست بیافریدیم و خود هیچیز نبود، آنکس که بر نشأت اولی قادر بود بر نشأت اخری هم قادر باشد، همانست که گفت: «وهو الذی یبدء الخلق ثم یعیده و هو اهلون علیه» جای دیگر گفت: «قل بحییها الذی انشأها اول مرة».

فوله: «ولهمك سیئاً» دلیل علی ان المعدم لیس بشئی فی حال عدمه. آنکه رب العز سو گمیداد کرد که بر انگیزم ابن کافران را روز قیامت ناچار با شیاطین، که همسر^(۱) و همراه ایشانند، هر کافری با شیطان خود در يك سلسله بستم و حاضر کرده، انست که الله تعالی گفت

«فوزیک لنحشرهم» ای- لنجمعهم فی المعاد و الشیاطین. ابن واو معنی مع است ای- لنحشرهم مع الشیاطین، و هم قرناؤهم الذین اضلوه. «ثم لنحشرهم حول جهنم جثثاً» ای- حبسوا حولها فاحدقوا بها جثثاً علی رکبهم حتی یدفوا فیها الاول فالاول. آن کافران را همه گردن بست و یز اوها در نشسته گرد و درخ در نشاند، همه بهم آردند، و آنکه الاول فالاول بدوزخ می اندازند. «جثثاً» ای- جاثث علی رکبهم. وقیل جماعات جماعات جمع جثوة.

قوله . «ثم لنزعه من كل شجرة» ای جماعه متعاونه علی القربى والمصيبة .
«ایم اشتد» ابتداء و خبر علی الرحمن «عقبتاً» ای عتوا و تجبراً فی الکفر و غلبوا ،
والمعنى نبدأ فی التعذيب بالاعتی فالاعتی والا کبر فالاکبر جرماً برؤساء الضلالة
اولاً ، ثم باتباعهم و انبیاءهم

«ثم لنحن اعلم» ثم هاها لیست مما نوجب تعقیباً ، هذا کقولک فلان فاحرم اردنم
هو مع هذا من غیر رشده یقول تعالی : «ثم لنحن اعلم» ان الذين هم اشد عتياً ، هم اولی
بها صلباً ای - دخولا و لزوماً . یقال صلی یصلی صلیاً مثل لقی بلقی لقیاً ، و صلیاً
نصب علی التمیم .

روی ابو سعید الخدری قال : قال رسول الله (ص) . «یخرج من النار عنق اشد
سواداً من القار فیقول ائی و کلت بثلاثة نفر : بکل جبار عنید . و من دعا مع الله الی آخر .
و من قتل نفساً بغير نفس . قال فنطبق علیهم النار بمقدار خمس مائة سنة .»

قوله تعالی : «وان منکم الا و ارداه» ای ما منکم احداً لا و ارد جهنم «علی ربک»
کان ورود کم النار ، «علی ربک حتماً مقضیاً» حتماً لک و قضی فضاء لا محیس عنه ، در معنی
ورود اهل علم مختلفند قومی گفتند دخولست ، قومی گفتند اشرافست و مروری دخول
یعنی که فراسر آن دستد و بگذرند و در آنجا نشوند . و منشأ خلائی آنست که و عید به
معتزله گویند : من دخل النار من الموحدين لا یخرج منها ابداً . گفتند موحد که در
آتش شود هرگز بیرون نیاید ، و مرجیان گویند : لا یدخلها مؤمن . مؤمن خود در
آتش نشود . و اهل سنت گویند جایز است که مؤمنان در آتش شوند و ایشانرا بمعصیت
که کرد ما مد عیوب کنند ، آنکه از آتش بیرون آرند ؛ و بقول اهل سنن ورود ، دخول
است و حجت است از قران قوله تعالی : «یفهم قومه يوم الفاطمة فلوردهم النار و یس
الورد المورود» و قال تعالی . «انکم و ما نسدون من دون الله حسب جهنم انتم لها واردون
لو کان هؤلاء الهة ماوردوها» خلاف نیست که فرعون و تانزوت پرستان که اندر
ان آیات ارا بشان خبر میدهد در دروخ شونده آنجا بگذرند ، که اگر بگذشتند در

بهشت شدیدی که بعد از دنیا جز دوزخ و بهشت سرای دیگر نیست، و شك نیست که اشاهر گز به بهشت میشوند جز دوزخهای ایشان نیست و معنی ورود جز دخول نیست. و دلیل برین قول سیاق آیتست که گفت:

«ثُمَّ نَجَّيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا وَنَجَّاتِ الْبَنَاتِ بِمَا كَانُوا يَكُونُونَ»
 بیرون آمدن را نجات گویند، چنانکه گفت: «وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ النَّارِ وَكَذَلِكَ نَجَّي
 الْمُؤْمِنِينَ» و خبر درست است از پیغمبر (ص) که گفت: «الْوَرُودُ الدُّخُولُ لَا يَبْقَى بَرٌّ
 وَلَا فَاجِرٌ إِلَّا دَخَلَهَا فَتَكُونُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ بَرًّا وَسَلَامًا كَمَا كَانَتْ عَلَى إِبْرَاهِيمَ حَتَّى
 أَنْ لَقِيَ اللَّهَ وَأُولَئِكَ هُمُ الصَّالِحُونَ»

«ثُمَّ نَجَّيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا وَنَجَّاتِ الْبَنَاتِ بِمَا كَانُوا يَكُونُونَ»
 النبی (ص) «بَرِّدْنَا النَّاسَ النَّارَ وَبَسْتُونَ عَنْهَا أَعْمَالَهُمْ، فَأَوَّلَهُمْ كَلِمَةُ الْبَرِّ ثُمَّ كَلِمَةُ
 كَخَضِرِ الْفَرَسِ ثُمَّ كَقُدِّدِ الرَّجُلِ ثُمَّ كَمَشْيِهِ» . و عن انس قال: قال النبی (ص):
 «يُخْرَجُ مِنَ النَّارِ مَنْ قَالَ: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» وَكَانَ فِي قَلْبِهِ مِنَ الْخَيْرِ مَا بَرَنَ شَعِيرَةً، ثُمَّ يُخْرَجُ
 مِنَ النَّارِ مَنْ قَالَ: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» وَكَانَ فِي قَلْبِهِ مِنَ الْخَيْرِ مَا يَزِنُ بَرَّةً، ثُمَّ يُخْرَجُ مِنَ النَّارِ مَنْ
 قَالَ: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» وَكَانَ فِي قَلْبِهِ مِنَ الْخَيْرِ مَا بَرَنَ ذَرَّةً. وعن أبي هريرة قال: قال
 رسول الله (ص): «مَنْ مَسَلَ مَوْتَ لَمْ يَلْزَمْهُ الْوَلَدُ إِلَّا لَمْ يَلْجِ النَّارَ إِلَّا نَحْلَةً لِقَسَمِ، ثُمَّ قَرَأُوا
 أَنْ مَكُمُ إِلَّا وَارِدَهُ» وروی عن عمرو بن دينار قال: «تمارى ابن عباس ونافع بن الأزرق،
 فقال نافع ليس الورد الدخول، فقال ابن عباس: هو الدخول، أرايت قول الله تعالى؟
 «وَأَمْكُمُ مَا تَسُدُّونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصْبَ حَتَمٍ أُنْمِ لَهُمْ وَأُورِدُونَ» ادخلوا أم لا؟ وقوله:
 «وَنُفْسُ الْوَرْدِ الْمَوْرُودُ» ادخل هؤلاء أم لا كما ما والله أنا و أنت سمردها و أنا رجوان بخرجنى الله
 منها ولا يخرجك منها لتكذبيك».

وروی آن النبی (ص) سئل عن معنى هذه الآية وعن كيفية الورد فقال: «هَاتِ
 اللَّهُ تَعَالَى يَجْعَلُ النَّارَ كَالْأَسْمَنِ الْجَامِدِ وَيَجْمَعُ عَلَيْهَا خَلْقَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ ثُمَّ يَنَادِي
 الْمَنَادُ أَنْ خُذِي أَصْحَابَكَ وَدِرَى أَصْحَابِي فَوَالَّذِي نَفْسِي مَحْتَدٌ بِيَدِهِ لَهِيَ أَعْرَفُ بِأَصْحَابِهَا

من الوالدة بولسها وحكى عن ابي جعفر النعمان قال : «الأوارداه» يعود الى يوم
القيامة . وقال مجاهد : هو الحتمى والامراض تأخذ المؤمن «ثم تنجى الذين اتقوا»
المشرك ، «ونذر الظالمين» اى المشركين ، «فيها جثيا» اى سبار كبن على ركبهم صاغرين .
وقيل «تنجى الذين اتقوا» فى مسيرهم على الصراط من الوقوع فيها و التأذى
بحرها ، ومن دخل الصراط فقد دخل النار قال ابن عباس : الورد على الصراط والستر
على جنبه . وقال الحسين بن الفضل : تعكرت فى كون الصراط على النار وكيفيته
سنين ، فلم يتصور ذلك الى أن وقع لى ذات يوم أن الصراط فى النار شبه الار جوحة
فى الدار .

«ونذر الظالمين فيها» اى - ترك الكفار فى النار ، «جثيا» جميعاً . وقال ابن زبير

لجئى شر الجلوس .

قوله . «إذا تتلى عليهم آياتنا» اى - اذا قرئت على هؤلاء الكفار آيات
القرآن بآيات واضحات الدلائل وفيها ذكر المؤمنين وإن الله ولهم و ناصرهم ،
«قال الذين كفروا» يعنى النضرين الحارث واصحابه ، «للتذين آمنوا» اى - لفقراء
«الصحابة» اى «الفریقین» يعنى - المؤمنين والكافرين . «حير مقاماً» منزلاً و حالاً
فواحسن بشا ازين مجلساً ومكاناً .

مشرکان قریش اصحاب مال وزینت دنیا وعیش فراخ و جای خوش تنعم و ناز
بودند و درویشان صحابه اصحاب فقر و فاقه و خشونت بودند و بآن مال و زینت خود را
بر درویشان صحابه فضل دیدند و افتخار آوردند . پس معنى آیت آنست که چون ما
آیات قرآن فرو فرسئیم ، که در آن ذکر مؤمنان بود و نواختن ایشان و در آن دلائل و بر
بود ایشان در آن تدبیر و تفکر یکسند بلکه از آن افتخار و مکارثت بمال و ثروت کردند
و گویند بگریه ، که از ما و شما کدام گروهست که حای و منزل وى خواست و مال
وى بیشتر و نعمت و جاه وى ناملتر ، يعنى که ما به از شما کیمو حال ما بزرگتر است از شما
از حال شما بیکوتر . التدی و التادی - المجلس الذى یجمع العوم لحادثة او مشورة و

منه دار الندوة ، لانّ المشرکین كانوا يجلسون فيها وبتشاورون فی امورهم . وقرأ مکی مقاماً ضمّ المیم وهما لغتان فی المعنی واحداً لهما یرجعان الی اسم المکن . بس رب العالمین ایشانرا جوابداد :

هو کم اهلکننا قبلهم من قرن هم احسن اثناً ورثاً ای - قد اهلکننا اسلافهم و کابوا فی الدنیا اکثر نعمة و اوفر ربة فلم ینفعهم من الله ولم یتریبهم من رحمته و النجاة من عذابه . قال اهل اللغة : الاثنت متاع البیت ما یتّبع به الانسان من اداة لاغنی عنها ، مشتق من اثیت وهو الكثير ورثاً بتشدید قراءت شامی است ، و قال ت و اسمعیل از نافع . باقی قراءه ربّیاً خوانند بهمرو هو المنظر ، مشتق من رأبت ای - ما بری فی صورہ الاسان و لسانه . و قیل هومن قولک رویت ای منظره مرتومن النعمة ای - انّ علیه نصارة . و اتصا اثناً و ربّیاً علی التفسیر .

قوله : «قل من کان فی الضلالة فلیمدده» الصیقة ، صیفة الامر والمعنی الخیر ، ای - من کان فی الشّرك و الجهالة ممّالاً فی کفره و متّع بطول عمره لیزداد طغیاناً و ضلالاً ، یعنی جعل الله حراء ضلالتہ ان یترکه و ممّده فیها . کقوله : «من ضلل الله فلا هادی له و یدرهم فی طغیا بهم معمّهون» . و قبل معناه من کان فی الضلالة راده الله ضلالاً . و قبل معناه فلعمش ما شاء فانّ مصیره الی الدار .

قوله . «حتی اذا راوا ما یوعدون» ای - الی ان یأتیهم ما یوعدون من الجراء علی کفرهم ، ثم فصل فقال : «اما العذاب و اما الساعة» فهما منصوبان علی البدل من «ما یوعدون» والمعنی حتّی اداراوا العذاب اوراوا الساعة ، فالعذاب ما وعدوا به من نصر المؤمنین علیهم بانهم بعدّو بهم قتلا و اسرا . و الساعة یعنی القیامه و ما وعدوا فیها من الخلود فی النار . معنی آیت آنست که هر که در ضلالت و کفر است ربّ العزّة بجزاء کمر وی اورا رور گارد از قرا گذارد تا طغیان و ضلال وی می افرازد ، آنکه با در دنیا عذاب قتل و سبی بوی رسد یا در قیامت بدوزخ شود جاوید . «فسیعلمون من هو شرّ مکابا» جواب آنست که گفتند : «خیر مقاماً» . و اضعب چنداً جواب آنست که

گفتند: «واحسن ندياً».

قوله تعالى: «ويزيد الله الذين اهتدوا» بالنسوخ، «هدى» بآلنا سخ، وقيل يجعل جراحهم ان يزدهم في يفينهم هدى كما اضل الفاسق بفسقه.

«والباقيات الصالحات» قبل صلوات الخمس، و قيل اداء الفرائض، و قيل «سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله» اكبر، هي الباقيات الصالحات لان ثوابها يبقى ابداً «خير عندك ثواباً» اى خير مثافه الكفار من المال وحسن الحال. «وخير مرد» عاقبة و مرجعاً.

«افرايت الذى كفر بآياتنا» اين كافر العاصى بن والى الهيمى است. مردى بود زديق منكر بعت از جمله مستهزئان. خياب را يرو دينى بود بتقاضا شد جوابوى داد باستهزا كه: نه شما مى گوئيد كه در بهشت زروسيم و حريرست؟ خياب گفت: بلى مامى گوئيد در كتاب خداست. عاصى گفت باستهزا اكون صبر كن تا بيهشت رسم كه الله تعالى مرا آجا مال و فرزند دهد دين تو بگزارم، رب العالمين در شأن وى اين آيت فرستاد:

«افرايت الذى كفر بآياتنا وقال لاوتين» يعنى فى الجنة، «مالاً وولداً» جاي ديگر گفت: «ولئن رددت الى ربى لاحدث خيراً منها منقلباً» - «ولئن رجعت الى ربى ان لى عنده للحسنى» قرأ حمزه و الكسالى، وولداً بالضم والاسكان وقرأ الآخرون وولداً بفتح الواو واللام وهما لفتان مثل العرب والعرب، والمجم والمجم، ومنهم من جعل الولد بالضم جمعاً والولد بالفتح واحداً، مثل اسد واسد، وقيل الولد بالفتح الابن والابنة والضم الاهل والولد.

قوله «اطلع الغيب» يعنى - انظر فى اللوح المحفوظ. وقيل اعلم علم الغيب حتى يعلم فى الجنة هو، املاً، «ام اتخذ عند الرحمن عهداً» يعنى ام قال: «لا اله الا الله» وقتهم عملاً صالحاً. وقيل اعهد الله اليه ان يدخله الجنة. روى ابن عباس قال: «قال رسول الله (ص). «من ادخل على مؤمن سروراً فقد سرى» ومن سرى فداخذ عند الله

عهداً فلا تمسه النار، «ان الله لا يخلف الميعاد» . وعن الاسوديين يزيد قال : قال عبد الله : يقول الله عز وجل يوم القيامة من كان له عندي عهد فليقم فقالوا يا ابا عبد الرحمن فكلنا قال : قولوا «اللهم فاطر السموات والارض ، عالم الغيب والشهادة ، ائى اعهد اليك فى هذه الحبوقة الدنيا بائى اشد اناك لاله الا ائت وحدك لاشريك لك وان محمدأ عبدك و رسولك و انا ان تكلنى الى نفسى تقربنى من الشر وتبعدنى من الخير ، وائى لائق الا برحمتك ، فاجعل لى عندك عهداً تؤدبه الى يوم القيامة اناك لا تخلف الميعاد» .

«كلام» ردلفول العاصى ، اى - لبس الامر كما يقول ، «سكتب ما يقول» اى - سحفظ عليه «ما يعول» فمحازيه بغى الآخرة . وانه لمن العذاب مدأى - نزيله من العذاب زادة لا يقطع لها ، اى - يريده عذاباً فوق العذاب ، «ورته ما يقول» بنى - سلبه ما يتخر بمن المال والنعمة و نعطيه غيره من المؤمنين ، «وأتيسا» اى - فى الآخرة ، «فردأ» لا يصحبه شئ من امواله ولا ينفعه احد من اولاده ، وقيل القدس «ورته ما يقول» انه فى الدنيا يملكه ويعطى فى الآخرة مثله و ذلك انه قال لخياب ، لئس كان ما تقول حقاً فأتى فى الآخرة افضل نصيباً .

«واتحزن من دون الله آلهة ليكونوا لهم عزاً» اى - عبد الكمار الاصنام و الشياطين و الملائكة و عيسى ، ليتعزوا فى الدنيا ، ويصيروا الى العر الدائم فى العقبى ، وقيل ليكونوا لهم عدفى القمامة و شعاع لهم كقوله : «هؤلاء شفعاؤنا عند الله» ، وقوله : «فانصبرهم الا يقرت» بوالى الله تعالى . «كافران پرستد صها كه پرستبدد فروداز الله تعالى بآن پرستيدند تا ابشانرا از آن عز باشد و جاه و اموى در ديا و بقيامت باراشان باشند در دفع عذاب خدا ارايشان و شفيع ايشان . رب العالمين گفت : «كلام» نه چنان اس كه ايشان مى پندارند كه ابشان به عزند و به بار و به شفيع ، نه در دنيا بكار آيند نه در عقبى «سبكرون بعبادتهم» فردا در قيامت همه اربكد بگريز ارشوند و بيكد مگر كفر ، هم عابد از معبود و هم معبود از عابد ، و در قرآن از ان مطقرا و انس «وقال شر كلؤهم

ما کنتم ائماناً تعبدون - « قالوا سبحانک ما کان ينبغي لنا ان نتخذن من دونک من اولیاء » -
 « اذتبرا الذین اتبعوا من الذین اتبعوا » - « ثم یوم القیامة یکفر بعضکم ببعض » - « یوم
 القیامة یکفرون بشر ککم » -

فوله : ویکونون علیهم صدأ ای - اعواناً علیهم واعداء ارادوا ان یکونوا
 لهم شفعاء فیصیرون لهم خصماء . الضدّ یقع علی الواحد و الجمع . فردای قیامت
 رب العزّة بتانرا باکفران حشر کند وایشانرا عقل و نطق دهد تا در دوزخ عابدان خود
 را خصمی کنند و گویند : ربّنا عذب هؤلاء الذین عبدونا من دونک . و قیل « یکونون
 علیهم صدأ ای - قرناء فی النار علی هیئة یعدّون بها ، کما قال تعالی فی ماسی الزکوة :
 « یوم یحمی علیها فی نار جهنم فتکوی بها جباههم وجنوبهم وظهورهم » .

قوله « اله تر » یا محمد : « انا ارسلنا الشیاطین علی الکافرین ، ای - سلطانهم
 علیهم بالافواء وذلک قوله : « واستغفر من استطعت منهم » الایه ... و قیل قیضنا لهم
 الشیاطین مجازاة علی کفرهم کفوله : « و قیضنا لهم قرناء نقبض له شیطاناً فهو لقرین »
 و قبل « ارسلنا الشیاطین علیهم » ای - خیلنا الشیاطین وایاهم فلم نعصمهم . قوله :
 « تؤذهم ان » ای - تنزعهم از عاجز حتی بر کسوا المعاصی . والاز والهر واحد هو التحریک
 والازیز - الغلیان ، ومنه الخبر کان البی (ص) یسأل ولجوه ازیز کازیز المرحل
 من البکاء . ومعنی الایة مکنا الشیاطین من دعاء الکفار بالوسوس الی الکفر والشک
 و تربین المعاصی بالتصویبات .

« فلا تسجل علیهم » این در شان قومی است که استهزای کردید بمؤمنان و قرآن
 و رسول خدای آرآن ضجر میسدمیخواست که ایشانرا بزودی عذاب رسد و هلاک شود
 رب العالمین گفت : « فلا تسجل علیهم » العقوبة لهم ، « و انما ندعلهم » الایام و السنین حتی
 ننفضی آجالهم فینقلوا الی النار ، و قیل بعد اعمالهم نحسی انفسهم و نم لهم ، لیزدادوا
 انما ، فنجازیم علی جمع دلك .

حکای ان المؤمنون بقرأ سورة مریم و عنده العلماء فلما انتهى الی هذه الایة

الفتت الى محمد بن الحساك مشيراً اليه بان بعظه فقال : اذا كانت الانفاس بالعدد و لم يكن لها مد فما اسرع ما ينفد .

قوله : «يوم نحشر المتقين الى الرحمن وفداً» راكبين على النوق ، وفيل على صباب . والوقد مصدر ، وفدو فداً ووفوداً ووفادة اذا رار الملوك و الاشراف . وقيل جمع وافد كصاحب وصحب .

«ونسوق المحرمين» كما تساق الهائم ، «الى جهنم» قال سبحانه في مقابلة الحشر ، السوق لما في ذلك من الكرامة وفي هذا من الالهة ، اى - بساقون بعنف الى ذلك ، كما تساق الابل العطش الى الماء . «ورداً» اى - مشاةً افراداً عطاشاً . لان الوارد ورد لازاله العطش قال اهل اللغة ورداً مصدر ، والتقدير خوى ورد ، وقبل ورداً بمعنى وارد بن . وقبل الورد - المصيب ، اى - يكمون ورداً لها ، اى - يصيبها خطأ ، اى - هم يصيب جهنم ، والمؤمنون نصبا الجنة . قال الربيع بن انس : اما المفقون فيفدون الى ربهم فيكرمون ويعطون ويحيون ويشفعون والمحرمين يساقون رجلاً عطاشاً نفطع اعناقهم من العطش . روى ابن علي بن ابي طالب (ع) قال : لما نزلت هذه الآية قلبنا رسول الله اثنى رأب الملوك و عودهم . فلم ارو فداً الا ركناً فما وفداً ؟ فقال رسول الله باعلى اذا حان المنصرف من بين يدي الله تعالى نلعت الملائكة المؤمنين بنوق بعص ، رجالها واربعها الذهب ، على كل مركب حلة لاتساو بها الدنيا ، فيلبس كل مؤمن حلة ، ثم يستون على مراكبهم فنهوى بهم النوق حتى تنتهى بهم الى الجنة ، فتلتهم الملائكة «سلام عليكم طمناً فادخلوها خالدن»

روى ابن النبی (م) قال : «ناعلى والذى مسمى بيده» انهم اذا خرجوا من قبورهم استقبلوا بنوق عليها رجال الذهب ، شراك بعالمهم نور يتلأل ، فيسرون عليها ، فينطلقون حتى ستهوا الى باب الجنة . وعن ابي مرزوق في قوله : «يوم نحشر المتقين الى الرحمن وفداً» قال : ستقبل المؤمن عند خروجه من قبره احسن صوره وحماً واطيبها ربحاً ، فيقول ، من انب ؟ فيقول ، انا متعرفنى ؟ فيقول ، لا ، الا ان الله

طبيب ربيك و حسن وجهك ، فيقول انا عمالك الصالح ، هكذا كنت في الدنيا حسن العمل طيبة ، طالمار كبتك في الدنيا فهل فار كبتني ، فيركبه ، فذلك قوله : «يوم نحشر المتعين الى الرحمن وفداً».

قوله تعالى : « لا يملكون الشفاعة » اى - لا يملك الشفاعة ، « الا من اتخذ عبد الرحمن عهداً ، العهد ما هنا - فوحيد الله عز وجل والايمان به معنى ان است كه شفاعت تتواجد كرد در حق هيكس الا مؤمن مؤحد . يعنى كمؤمن مؤحد هم خود شفاعت كند از بهر ديگران وهم براى وى شفاعت كنند بالله تعالى ؛ وروا باشد كه « لا يملكون » ضمير مجرمان نهند ، اى - لا يملك المجرمون الشفاعة ، يعنى لا يشفعون لاحد ولا يشفع لهم احد ، كما يشفع المؤمنون بعضهم لبعض ، « الا من اتخذ » باين قول استثناء مقطع اس ، اى - لكن من اتخذ عند الرحمن عهداً ، اقيم ملك الشفاعة . سميت شفاعة شفاعة ، لان شفيع يأتى فرداً وبصرف شفيعاً . بارسى شفاعت جفت شدن است ، ومنه الشفيعه فى الرباع . قال ابن عباس : لا شفيع الا من شهدان لاله الا الله ، وتبرامن الحول والقوة ، لا رجو الا الله عز وجل روى ابن مسعود قال : سمع اباى (ص) يقول لاصحابه ذات يوم : أمعجر احدكم ان يتخذ كل صباح ومساء عند الله عهداً ؟ قالوا : وكفى ذلك بارسول الله ؟ قال : نقول كل صباح ومساء : اللهم فاطر السموات والارض عالم الغيب والشهادة انى اعهد اليك فى هذه الحصة الدنيا بائى اشهد انك لا اله الا انت ، وحدك لا شريك لك وان محمداً عبدك ورسولك وانك ان نكلنى الى نفسى نفتربنى من الشر ، ونباعدنى من الخير ، وانى لائق الا برحمتك فاجعل لى عندك عهداً نوفيته يوم العبادة انك لا تحلف المعاهد . فادا قال ذلك طبع عليه طابع ، ووضع تحت العرش ، فادا كان يوم العبادة نادى مناد : امن الذين لهم عند الله عهد ؟ فبدخلون الجنة . عن كعب بن عجرة عن الترمذى (ص) قال : قال الله تعالى « من صلتى صلوه لوفتها ولم بذرها استخفافاً بها ، لعنى يوم القبامه وله عدى عهد ان ادخله الجنة . ومن لم بصلتها لوفتها وتركها استخفافاً بها لعنى يوم القبامه وليس

لهعندي عهد، ان سنب عذته وان شئت غفرت له .

قوله : فوالوا انخذ الرحمن ولداً ، يعنى البصارى وقبائل من العرب كانوا يزعمون ان الملائكة باتت لذلك سرهم عن العيون
«لقد جئتم شيئاً اى - فل لهم يامحمد لقد جئتم شيئاً «اداً» آتيتم امرأ منكمراً
وقلنم قولاً عظيماً، اى - كعراً عظماً . والاد - الذاهية ، وهى الامر الشديد ، يقال :
اداً الامر يند اد اعظم .

قوله تعالى : «كذلك السموات» قرأ نافع و الكسائي ، يكاد ماليا لتتقدم الفعل ،
و الباقون بالتاء لتأسس السموات «تفتطرن» بالناء ، حجازى والكسائي و حصص
وهو من البعطر ، نفال . فطره فتمطر . مثل صدعته فتصدع وقرأ الباقون بتطرن
باللّون ، من الاضطار ومعناها واحد . «وتشق الارض» يعنى تصدع ، «وتنجر الجبال
هداً» اى - تسقط الجبال كسراً . وقيل - ابدياً نشدة ، والهد صوت الصاعقة
«اد دعوا» اى - لا ندعوا ، للرحمن ولداً . قال ابن عباس . فزعت السموات
والارض والجبال وجمع الحلائق الا الثقلين وكادت ان نرول ، وغضبت
الملائكة واستعرب جهنم حين قالوا لله سبحانه ولد . وعن عون بن عبد الله قال ان
الجبل لسائى الجبل باسمه ، فافلان هل مربك السوم دا كر الله « فيقول نعم ، فيبشر به .
ثم قال عون . هى للحجر اسمع افسمعن الرور والباطل ولا سمعن غره ؟ ثم قرأ
هذه الآية

و روى ابو موسى قال : قال رسول الله (س) : ما احدا صبر على اذى يسمعه
من الله ، اثم يدعون له ولداً وانه بعافيهم و يردوهم ، ثم مره نفسه عز وجل عن الولد ،
فقال : «وما ينسبى للرحمن ان ينخذ ولداً» اى - لا يعمل ذلك ولا يحتاج اليه ولا يوصف
به لانه لا يلبق به الولد ادلا مجاسه سه وبن احد ، لانه غنى غير محتاج الى معونة
الاولاد والاسم معهم والترين بهم .

قوله « ان كل من فى السموات والارض » اى - ما كل من فى السموات

والارض من الملائكة والانس . متن اتخذوه الهاً ومتن سئوه ولداً کیمسی و عزیر غیرهما ، «الّا آتی الرحمن عبداً» ای - الّا وهو یأتی الله سبحانه بوم القیامه مقراً له بالعبودیة ، واما ذکر ذلك لانه کان فی الدنیا من یدعی الربوبیة لنفسه وبستکبر عن الاعتراف بالله بالعبودیة ، فاذا کان یوم القیامة استنوا کلّهم فی الاقرار بالله بالعبودیة و تبروا الیه من کلّ کفر و شرک . قوله : « آنی » اسم فاعل من اتی و هو للاستقبال ، و التقدير یأتیه .

قوله : « لقد احصیهم فی اللوح المحفوظ . »
« و عدّهم عدّاً » ای - علم عددهم و انعامهم و اقوالهم و افعالهم ، حرکانه و سکناهم
قوله : « کلّهم آتیة بوم القیمة فرداً » وحیداً بلامال و لا ولد و لا ناصر و لا معین .
و قوله : « آتیة » وحدّ لفظه حملاً علی لفظ الكلّ .

قوله : « فانّ الذین آمنوا و عملوا الصالحات سبجعل لهم الرحمن وداً » ای - یحبهم و یحبیبهم الی عبادہ المؤمنین من اهل السماء و الارض . قومی گفتند ابن محبت فردا در قیامت خواهد بود کثرت العزّة غلّ اردل مؤمنان بیرون کند ، چنانکه کف :
« فونزنا مافی صدورهم من غلّ » ، تناعض ار ممان ابشان بر خیرد و محبت محض و دوستی حالص بماند ، و گفته اند که منلای بدا کند در عرصان قیامت که : انّ الله یحبّ فلاماً فاحبوه ، فیحبّه اهل القیامة .

اما مشترکین مفسران بر آنند که این محبت در دنیاست . سلطان فارسی گفت :
اذا اراد الله بعد حیراً ففیه فی الدنیا و حبیبته الی الناس . و پیغامبر (ص) گفت : چون
الله تعالی بنده ای را دوست دارد ، جبرئیل خطاب کند کمن فلان را دوست مدارم ، شما
که اهل آسمانهایند او را دوست دارید ، اهل آسمانها او را دوست دارند ، آنکه در زمین
محبت وی در دل خلق افکند تا از منبایان او را دوست دارند ، و در بغض همچنین .
بر آء عازب گفت که : پیغامبر (ص) علی (ع) را گفت : « ما علی قلّ اللهم اجعل لی
عندک عهداً ، و فی صدور المؤمنین وداً » ، فانزل الله تعالی هذه الآیة ، فمان مؤمن الا

و هو صبی علیاً . وكان هراً من حیوان بقول : ما اقبل عبد یقبله الی الله الا اقبل الله یقبلوب المؤمنین الیه حتی یرزقه مودتهم و رحمتمهم .

قوله : « فاما یشرنه بلسانك » ای - سهلنا القران علی لسانك و انزلناه لقلبتك ، « لتبشر به المتقین » یعنی - المؤمنین « و تنذیه قوماً لئلا یشداد فی الخصومة . رجل اللد - شدید الخصومة ، و رجال لد - اذا كان من عادتهم مخاصمة الناس . و اللد شدّة الخصومة . و قيل اللد - الذي لا یقبل الحق و یدعی الباطل . قال الله تعالی : « و هو اللد الحصام . » و قال الثبی (ص) : « ابغض الرجال الی الله ، اللد الخصم » .

ثم خوف اهل مكة فقال : « وكم اهلكنا قبلهم من قرن » ای - قبل قریش من امة كافرة . « هل نحس منهم من احد » - هل ترى منهم احداً ؟ « او تسمع لهم ركزاً » صوباً الاحساس - الادراك بالحاسة الر کر - الصوت الخفی ، و الحركة التي لاتهم . ای - لئلا اتاهم عذابنا لم ندق منهم شخص یرى ، و لا صوت یسمع . و قيل ماتوا و نسی دكرهم .

روی ان ابابكر الصديق ، كان یقول فی خطبته : ابن الوضاء الحسنة وجوهم المعجبون شبانهم ، این الملوك الذين سلوا بالرخف الی الزخرف و اعطوا الغلبة فی مواطن القتال ؟ این الملوك الذين اتخذوا المدائن و حصنها بالحوائط ، و اخذوا فیها العجايب ، این الشباب القاعون اسحقوا فی طون الارض ؟ هل تحس منهم من احد ؟ او تسمع لهم ركزاً ؟

النوبة الثالثة

قوله : « وجات عدن التي وعد الرحمن عباده بالغيب » خداوند زمین و آسمان ، کردگار بیکوکار دهی دار مهربان ، لطیف نشان و کریم پیمان و قدبسم احسان . بندگان خود را تشرف می دهد ، بفضل و لطف خود ایشانرا می نوازد ، بناء حجره

دولت مینهد، وعده راز و بازو عمت میدهد، وعده ای نیکو، تشریف بیکمال، خلعتی تمام، فضلی بی نهایت، همه قدیسان آسمان خواستند که تقدیس خود بغارت بیداندی از این خلعت و کرامت و نواختن بی نهایت کروی چاک نهاد، یکی «جئات عدن الی و عدا لرحمن عبادہ بالغیب»، دیگری «لا یسمعون فیہا لغوا الا سلاماً». دیگری «ولهم رزقهم فیہا نکره و عشیاً». چهارم «تلك الجنة التي بورث من عبادنا» نگر تا بی چشم حقارت در نهاد خاکیان تنگری، که ایشان معبول شواهد الیهیتد و منبع اسرار فطرت ازل، اولمشتی خاک بود آلوده، در ظلمت کثافت خود همانده، در تاریکی نهاد خود متحیر شده، همی از آسمان اسرار باران انوار باریدن گرفت خاک غنبر گشت و سنگ گوهر گشت، شب و روز شد، و روز و نور و زشد، و پخت و خور و شد. تقاضای از بر دغسب بصرای ظهور آمد، بر همه عالم بگنشت بکس التفات نکرد، چون بسر خاک آده رسید عنان باز کشید، نقاب ارجمال دلربای برداشت و گفت ای خاک افتادو خوشتر را بیفکنده، منت آمدم، سر مادی. شعر:

و کم با سطین الی وصلنا اکفهم لن بنالوا نصیباً.

که مانند که درین خاک چه نعییما است، حقی میگوید جلو حلاله: «خلقت قلوب عبادی من رضوانی». ما گلدل دوستان خود را بر لارضای خود سرشتیم، آنگه کالبد را بر فترک دل بستیم و عالم صورت فرستادیم، آنگه برین کالبد پر فضول سجدای از تکلف خطاب شرح گماشتیم، گفتم ای چشم تود تصرف نحه تکلیف باش، ای دل توندیم سلطان غیب باش. ان الله لا بنظر الی صورکم و لا الی اعمالکم ولكن ینظر الی قلوبکم.

قوله: «رب السموات والارض و ما بینهما» دارند آسمان و زمین و عرس و فرش و بر و بحر اوست، غالب بر همه امرا و باوند بر همه مشیبا و جهان و جهانسان همه ره و چاکر او، همه آسمان و هفت زمین و هر چه در آن همه ملک و ملک او، بادشاهی که ملکش را عزل نیست، عزش را دل نیست، جش را هرل نیست، حکمش را زدنست،

وازوی بدنیست .

بموسی (ع) وحی کرد (۱) : یا موسی انا انک الذلزم فالزم بک . ای موسی من ناگزیر توام ، از همه گزیرست و از من گزیر نیست ، از همه چاره و از من چاره نیست ، بندگی کن که بنده را جبهتی بغا بندگان نیست ، اینست که رب العالمین فرمود در این آیت : «فاعبدہ واصطبر لمادته» بارندگی باری گرانست و راه تکلیف راهی دشخوار ، چون میدانی که نهی این بار کست ، «وتعیبنا بن باردر این راه چیسب ، شکیبائی کن و هیچ منال هر که حلال حق شناخت ، و مقصد این راه بدانست ، دست تصرف وی از کوبین کوتاه بود ، و پای عشق وی همیشه در راه بود ، قهر چاه بنزدیک وی چون صدر و جام بود .

پیر طریقت گفت : الهی گاه گویم که در قبضه دیم از بس پوشش که بنم ، باز ناگاه نوری تابد که جمله بشرت در جنب آن بپدند بود ، الهی چون عین هنوز منتظر عیانست ، این بلای دل چیست ؟ چون این طریق همه بلاست چند بن لفت چیست ؟ الهی گاه از نومی گفتم و گاه می بوشیدم ، میان جرم خود لطف نومی اندیشیدم ، کشیدم آنچه کشیدم ، همه بوش گشت چون آوای قبول شنیدم

قوله : «وقول الانسان اذ امانت» الا یہ ... رب العزة در این آیت شکایت از بیگانگان بادوستان میکند ، که ایشان هست خلق از حلال قدرت ماست بعدی دارد ، همانست که در خبر صحیح گفت : «کذبتی ان آدم و لبس له دلك» فرزند آدم مرا دروغ زن گرفت و نرسد او را و نرسد که مرا دروغ زن گیرد ، و همی گوید : «لن یعید بی کما بدانی چنانکه از نخست مرا بیافرید بار بیافر ندمر ا بعد از مرگ ، و نه چنانست که میگوید ، که من همان قادرم که در اول بودم ، در اول نبود و بیافریدم ، در آخر پس از آن که بود و نیست گشت ، باز آفریم ، بجلال حکمت و کمال قدرت خوش ، پس سو کند بر سر نهاد و گفت : «فوریک لنحشر نهم» - قسم در قرآن بر سه قسم است :

یکی بذات باری حلو جلاله، دیگر بصفات او، سوم بافعال او. اما قسم بذات آنست که گفت: «فوریک لحشرتهم» - «فوریت السماء والأرض» - «فوریک لنسئلتهم» - «قلای ورحی اقله لحق». و قسم بصفات آنست که گفت: «ص والقرآن ذی الذکر» - «ق والفرآن المجید» - «فبعضتک» و قسم بافعال قسم بمحلو قاست و آن چهار ضرب است: یکی تنبیه خلق بر معرفت قدرت چنانکه گفت: (والذاریات ذروا) - «والبرسلات عرفا» - «والانزاعات عرفا» و مانند آن، دیگر تعریف ایشانست بجلال هیبت چنانکه گفت: «لا افسم یوم القيامة» - «اقسم بالقیامة لیعلم هیبتی فیها» - «سوم تذکیر نعمت چنانکه گفت: «واللین والرتبون» - «اقسم بهما لیعلم نعمته علی العباد» - «چهارم بیان تشریفست، چنانکه کرب العزة گفت در حق مصطفی (ص)» - «لعمرك» اقسام بذلك لیعلم شرف و تخصیصه بالقرية والرتبة. و فائده سو کند آنست که تامل من را در دین بقین افزاید و در وی هیچ تهمت و شبهت نماند، و کافر در انکا بیفزاید، تا حجت بروی قوی تر و بلیغ تر گردد و عقوبت وی صعب تر بود. «فوریک لنحشرتهم و الشیاطین» - «آدمان دو گروهند: مؤمنان و کافران، مؤمنان بهمه حال قرین ایشان فرشتگانند هم در دنیا چنانکه گفت جل جلاله: «للمعقبات من بین یدیه و من خلفه» - «هم بوقت مرگ چنانکه گفت: «تنزل علیهم الملائكة الاضافوا ولا تحزنوا» - «هم در قیامت، چنانکه گفت: «و تلتفیم الملائكة» - «هم در بهشت، چنانکه گفت: «و الملائكة یدخلون علیهم من کل باب».

و کافران قرین ایشان شایطانند بهمه حال، در دنیا گفت: «الم ترانا ارسلنا الشیاطین علی الکافرین» - «در قیامت گفت: «فوریک لنحشرنهم و الشیاطین» - «در دورخ گفت: «وتری المجرمین یومئذ یقرنین فی الاصعاد» ای - «کلی واحد من الکفار یكون مقرنا مع شیطان بالتاسل فی الآر».

قوله: «وانحنکم الا» - «واردها» - «و ورود بر دوزخ است دو گروه را، یکی ورود ادب و تهذیب، دیگر ورود غضب و تعذیب، ادب و تهذیب مؤمنان است، غضب و تعذیب

کافران را. مؤمن بگناه آلوده گشته از آن که دنیا سرای پر غبار است درن و وسخ معاصی برو نشسته، از دوزخ گرمابه‌ای ساختند او را، تا از اوساخ مطهر گردد و مهذب شود، آنگه بمحل کرامت و منزل سعادت رسد، و نیز جوهر آب و گل تا خام بود بی قیعت بود، چون بآتش مگنشت آنگه قیمت گیرد پیرایه شراب شود، حضرت ملوک را بشاید. و گفتند حکمت ربّانی بآوردن مؤمنان در آتش، آنست که تا جودت عنصر و قوت حال موحّدان بمشرکان نماید، که جوهر چون اصلی بود، آتش آنرا تباه نکند، در خالص چون در آتش نبی آتش آنرا تباه نکند، بلکه روشن‌تر و افرخته‌تر گردد، چنانستی که با املس مینگوید: تو بر طینت آدم تکبر آوردی که: «أَسْجَدُ لِمَنْ خَلَقْتُ طِيناً»، اکنون در نگر تا شرف طینت بینی، آن طینت بتمکین و تربیت احدهم بآنها رسد که دوزخ از وی نبرد آید، که: «جربا مؤمن فهد اطفأ نورك لهی».

و روی آن بعض المؤمنین ادا دخل الجنة قال البس قد وعد ربنا ان تردا الثار؟ فتقول له الملائكة انکم قد وردتموها و هی خامة. و قبل بورد الله الخلق الثار ثم جعلهم فرقتين، فرقة يستغيثون من الثار، و فرقة تستغيث الثار منهم، لبتيّن ان الثار مأمورة لا تحرق الا بامر.

در بعضی اخبار آمده که روز قیامت قومی را از امت محمد سوی دوزخ رانند، چون بدر دوزخ رسد مالک ایشانرا گوید شما چه قومید؟ چون افتادید باین راه که بر شما آثار شقاوت و داغ بیگانگی نمی‌بینم؟ نشان بیگانگان آنستکه رویهای سیاه دارند و چشمهای ازرق، سلسله بر دست و پای و غل بر گردن شما را این حال نیست، ایشان گویند: نحن العصاة من امة محمد (ص). مالک گوید اکنون خود در آتش شوبد که مرا از محمد پیغامبر شرم آند که امت وی را بقر و عنف بدوزخ اندازم، ایشان گویند: یا مالک دعنا بک علی انفسنا ساعة، بگذارد یک ساعت که ما را خود بگرییم و ما را خود بداریم، که ما هرگز ندانستیم و طنّ نردیم که ما را باین

راه در آرند و بدین حال درسیم. پس ایشان چندان بگریزند ، که اگر کشتی بر اشک ایشان نهند روان گردد ، پس ندا آید از یطنان عرش مجید یا مالک الی متی تعاتب العصاة ادخلهم النار . یا کی ایشانرا عتاب کنی بآتش اندازایشانرا، مالک گوید : ادخلوا النار. در دروخ شوید ایشان قدم بردارند گویند: بسم الله. آتش از زیر قدم ایشان چهل ساله راه بگیرد مالک گوید . یا نار خذینهم . ای آتش بگیر ایشانرا ، آتش روی باز کند تا ایشانرا پیای فرو گیرد، ایشان دیگر بار گویند، بسم الله آتش همچنان می گریزد از گفتار ایشان ، مالک یکباره خشمگین شود گوید : کیف لاتأخذبن العصاة؟ چونست که عاصیانرا انگریزی؟ آتش گوید ، کیف آخذقوماً یعرفون ربی و ینذرون ربی. چون گیرم قومی را که بر زبان ایشان ذکر خداوند جلّ و حلاله و در دلشان مهر خداوند ، بر زبانشان نام و ذکر او، و ددلشان یاد مهربان او ، ایشان در آن مناظره باشند که ندا آید از حجاب کائنات : یا مالک ، دع هؤلاء العموم مرجعوا من طریق الجحیم الی طریق دار النعیم فانی اوردتهم للعتاب للعذاب.

قوله: «يوم نحشر المتقين الى الرحمن وقداء» لم نقل الى الجنان وقداء، تطبیحاً لفلوب خواص المحیین. فائهم لا بعدونه رجاء الجنة ولا خوف النار، بل بعدونه لاجله، فوعدهم انه يحشرهم اليه . بهشت جویدان دیگرند، و خدای تعالی جویدان دیگر . بهشت جویدانرا بهشت اضافت کرد ، «ان اصحاب الجنة اليوم فی شغل فاکهون» و خدا جویدانرا گفت: «يوم نحشر المتقين الى الرحمن وقداء»

ممشاد دینوری در نزع بود دروشی یشوی استاده ، ودعا میکرد ، بار خدا یا بروی رحمت کن و بهشت اورا کرامت کن ، ممشاد دراو نگرست نانگی بر وی زد ای غافل سی سال است تا بهشت را بر طرف غرف و حور و قصور جلوه می کنند فما اعرفها طرفی . اکنون بر سرمشرب حنفت مرسوم توزحمت آورده و مرا بهشت و رحمت میخواهی . ای جوانمرد ابن حدیث در حوصله هر کسی ننگیند ، اسن جوانمردانی را رسد، که در سادات مطالعات و در مقامات کرامات عن طلبند، رمانی

در حله مجاهدت رمانی ، در قرطه مشاهدت، گاهی درسگرشکر، گاهی درسحومحو، هم دست وهم هست، هم هشیاروهم هست، دلهاشان حریق بازغیرت، جانهاشان غریق بحر حیرت، ساکنان پونده، خاموشان گوینده، فردا که خلق را حضرت ذی الجلال حشر کنند، هر کسی را مرکی باشد، یکی را نجیب طاعت، یکی را براق همت، ایشانرا قبضه عزت احدثت، درخبر آمده که ارواح الشهداء فی اجواف طیر خضر. جانهای شهیدان چون از این عالم حکم رحیل کنند در حوصله مرغان سبز نهند و در قنادیل نور، بیر گفته اند در مرغزار بهشت اما این جوانمردان حوصله محبت ایشانرا آن فراخ تراست که بحوصله مرغی در فرو آید، ایشان را مقام چیست؟ ارواح الاحیاب فی فضا العزّة مکشفهم بذاته، بلاطعهم بصماته سرت ایشان چیست؟ آنکه خود را بگل بمحسوب مشغول دارند، جان و دل و تن در راه او بذل کند، درسروچهر و در علانیت و سریرت موافقت او طلب کند، نصب او بر نصیب خود مقدم کنند، و آنکه خود را افکنده حجر، و شکسته تفصیر شناسند، واخت ایشان از حضرت ذی الجلال چیست؟ «انّ الدین آمنو و عملوا الصالحات سیجعل لهم الرحمن ودا» نحن اولیاء کفی الحیوة الدنیا و فی الاخرة و محبتهم و محبتوه.

پیر طریقت گفته که ابن محبت تعلق خاک ندارد، و محبت وی تعلق بنظر اری دارد، اگر علت محبت خاک بودی در عالم خاک بسارست و نه هر جای محبت است. لکن فرمای از قدرت خود بزد ما بر آدمم، فالی از حکمت بیاورد آن ما بودم، او جلّ جلاله که بتو بگرد محکم ازل نگرده محکم حال.

بوسلیمان دارانی بویزد نوشت که: کسی که از غافل باشد و شب بخسید هیچ تواند بود که بمنزل رسد؟ - بویزد جواب نبشت: « ادا هبت رباح العنایة بلغ المنزل من غیر کلفة». اگر باد لطف از لبت از هوای فردایت بحکم عنایت بر دل او ورد، بمنزل رسدی کلفت. او جلّ جلاله بندگان را در معصیت می بیند و میداند که بویه خواهند کرد. ایشانرا حکم از آن توبه کند، نه از این معصیت، بنده را

در حال می‌بند که گناه می‌کند، اما می‌داند که نیک خواهد شد، اورا از صالحان
 شمرده نه از مفسدان. موسی (ع) در غضب الواح نوره بر زمین زد، باوی عتاب نکرد،
 سلبان اسبان بی جرم را پی کرد باوی خطاب نکرد، زیرا که بکرد ظاهر تنگ‌ست
 بسابقه ازلی نگرست، گاه بگاهی بگیرد، گاه بکوهی عنو کند، بگاهی بگیرد قدرت
 را، بکوهی عفو کند رحمت را، ما که در ازل ترا دوستی اثنات کردیم، خطی بگرد
 تو بر کشیدیم، اگر معصوم باستی، معصوم آفریدی، چنانکه بابست آفریدیم،
 اعتماد کن بردوستی کسی که ترا جز معصوم دوست ندارد، اگر ترا عصمت دادمی و از
 تو همه پاکی بودی جلال وحدانیت را شریک بودی، و من خداوند بی شریکم و بی
 انبازویی نظیر و بی نیاز. هر که راز قه دوستی کشیدم هر آینه کاروی بسازم، و خصمان اورا
 کفایت کنم. و هر که خصمی دوستی از دوستان ما بیرون آید، ما خصم اوئیم. من
 آذی لی و لا یغمد بارزنی بالمحاربة. ابلیس را دبدی که در حق تسو یک سخن گفت
 ملعون ابد گشت، نمرود با آن همه طول و عرض بینم یشه اورا هلاک کردیم مکافات
 درد دل خلیل را، در عصر نوح یک جهان خلق را در آب بکشتیم مجازات درد دل نوح
 از آن جفاها که ارشان نوب رسید. آری هر که مختار ما بود و محل اسرار ما بود،
 و منبع انوار ما بود، دل وی آراسته ییاد گل ما بود، اصلاح کار او کار ما بود.

۲۰- سورة طه - مکیه

۱- التوبة الاولى

قوله تعالى: «بسم الله الرحمن الرحيم». بنام خداوند فراخ بخشايش مهربان

«طه»^(۱)، اى محبّدای مردپاك راستراه.

«ما انزلنا عليك القرآن لتشتكى»^(۲)، قرآن برتونه ازبراى آن فروفرستادم

تا تورا نچورتى باشى بى حواب

«الا تذكرة لمن يخشى»^(۳)، [نفرستادم] مگر درد بآددادنى آنكس را كه مراداند

و ارمن ترسد.

«تنزيلاً لمن خلق الارض» فرو فرستاده از آنكس كه بياوريد زمين را،

«والسّموات العلى»^(۴)، و آسمانهاى زيرين را.

«الرحمن على العرش استوى»^(۵)، رحمن بر عرش مستوى شد.

«له ما فى السموات وما فى الارض» او راست هر چهر آسما و زمينها، «وما بينهما»

و آنچه ميان هر دو، «وما تحت الثرى»^(۶)، و آنچه در زير زمين.

«وان نجهر بالقول» و اگر بلند گوئى سخن، «فانه يعلم السر واخفى»^(۷)،

اومى داند نهان و آنچه نهان تر نهان.

«الا اله الا هو» اوست كه نيست جز او خدا، «له الاسماء الحسنى»^(۸)، او

راست نامهاى نيكو.

«وهل اتيك حديث موسى»^(۹)، آمد بتو سخن از موسى وقتى او.

«اذا رأی ناراً» آنکه که آتش دید. «فقال لاهله امكثوا» زن خویش را گفت درنگ کنید. «انّی آنست ناراً» که من اندور آتشی دیدم. «لعلى آتیکم منها بلبس» تا مگر من شمارا پاره‌ای آتش آورم. «واجده علی النار هدی»^(۱۰) بابر روشنائی آن آتش راه بایم.

«فلما اتیها» چون آمد بآن آتش. «نودی باموسی»^(۱۱) آواز دادند اورا که باموسی.

«انّی انار بك» من خداوند توام. «فاخلع نعلیک» نعلین از پای بیرون کن. «والک بالواد المقدس طوی»^(۱۲) تو بوادی مقدسی. [آن‌وادی پاک کرده و برو آفرین کرده].

«والا اخترک» و من بگزیدم ترا. [از خلق زمین پیغامبری را] «فاستمع لما یوحی»^(۱۳) گوش میدار سخنی که نانو گفته آید و بگوش تورسانیده آید. «انّی انا الله» من که منم الهام. «لا اله الا انا فاعبدنی» نیست خدامگر من مرا پرست. «واقم الصلوة لذكری»^(۱۴) و نماز بیای می‌دار ماد کرد مرا [بر دوام دار].

«ان الساعة آتیة» رسناخیر آمدنی است. «اکاد اخفیها» کامیدمن که آن پنهان دارد [از خود تا بخلق رسد] «فنجزي کل نفس بما تمعی»^(۱۵) ناپاداش دهند هر تنی را بآنچه می‌کرد.

«فلا یصدّقک عنها» بلامگرداناد ترا از گرویدن بر ستاحز. «من لا یؤمن بها» آنکس که ناگسرویده است بآن. «واتبع هویه» و بر پی دل آورد خویشش. «فتردی»^(۱۶) که تباه شوی.

«وما ملک یمینک باموسی»^(۱۷) و آن چه چیز است بدست راست بوای موسی؟ «قال هی عصای» گفت آن عصای مسب. «اتوکوا علیها» ابستاده بر آن خسب. «واھش بهاعلی غنمی» و باین عصا برگرد درج بر گله خروش رزم.

« ولى فيها ما رب اخرى (١٨) » و مراد دين عساكرا است و بآن نيازها [جزا رختن براو و علف و بختن بر كوستندان].

« قال الله يا موسى (١٩) » الله تعالى فرمود اورا بيفكن [آن عسارا اى موسى] « فاقبها » بيفكند آنرا ، « فاذا هي حية تسعى (٢٠) » پس چون درنگرست آنرا ماري ديد نهيبت مى برد ،

« قال خذها ولا تخف » كمت بگير عساي خویش و مترس ، « فسميها اسيرتها الاولى (٢١) » باز مريم آنرا بسمان بيش .

« و اضعهم يدك الى جناحك » دست خویش را با بر خویش آرد بازوى خویش ، « فخرج يضاء من غير سوء » نا يروى آبد ميبود روشن بى ريسى ، « آية اخرى (٢٢) » نشان دېگر [از عسا].

« لربك من آياتنا الكبرى (٢٣) » تا ترا نماييم و دهيم از نشان هاى بزرگه خویش .

« اذهب الى فرعون الله طفي (٢٤) » فرعون شو كه او س شوخ و بى راه و ناپاكست .

التوبة الثانية

ابن سورة طه بعد د كوفيان سدوسى و دو آتست ، و بعد د بصريان سدوسى و سح آيد است ، و هزار و سبصد و چهل و يك كلمه و پنج هزار و دويست و چهل و دو حرف است . جمله بيمكه فرو آمده مگر يك آت « ولا تمدن عينيك » ، بقول بعضى مفسران ابن يك آت در مدينيات شمرند كه بدر هدينه فرو آمد . و درين سورة سه آت منسوخست . « ولا تجعل بالقرآن من قبل ان يقضى اليك و حبه » نسخها قوله : « ستقرئك

فلاتنسی. دیگر «فاصیر علی مایقولون». سوّم «قل کلّ متریس فتریسوا». این هر دو آیت منسوخند بآیت سیف. و در فضیلت این سوره ابوهریره روایت کند از مصطفی (ص) که گفت: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ قَرَأَ طه و یس قبل ان یخلق آدم بالف عام فلما سمعت الملائكة القرآن قالوا طوبی لامة یزل هذا علیها و طوبی لاجواف تحمل هذا و طوبی لالسن تکلتم بهذا». وعن الحسن ان النبی (ص) قال: «لا یقرأ اهل الجنة من القرآن الا طه و یس». و روی کلّ القرآن موضوع عن اهل الجنة فلا یقرؤن منه الا سوره یس و طه فانهم یقرؤنها فی الجنة» و روی عن ابی امامه قال: «قال رسول الله (ص): «من قرأ سوره طه، اعطی يوم النیامة ثواب المهاجرین و الانصار» و عن معقل بن یسار قال: «قال رسول الله (ص): «اعطیت طه و العنوا سین من الواح مؤسی»

«طه» بکسر طاء و هاء، قراءت حمزه و کمالی و ابوبکر است، و بفتح طاء و کسر هاء، قراءت ابوعمر و و بضم تب قراءت باقی اواقوال مفسران در تفسیر این مختلف است. مجاهد گفت و حسن و عطاء: طه یعنی - بارحل. ابن لغت حبشه است و لغت سریانیان بقول قتاده، و لغت نبطیه بقول سعید بن جبیر، و مراد باین رجل محمد مصطفی (ص) است. و ابن نجواب بوجهل و انقض بن العارث فرو آمد که مصطفی را در کثرت عبادت و شتت مجاهدت می دیدند پیوسته در قیام شب و عبادت روز گفتند: «یا محمد اناک لتشقی بترك دیننا»، پس ما بگذاشتنی لاجرم بدخست و در محو رفتن گشتی برب العالمین گفت: بارحل یا محمد معارض لنا علیک القرآن لتشقی. قومی گفتند طه نامیست از نامهای خداوند عز و جل قومی گفتند نام قرآنست قومی گفتند نام سوره است بدلیل آن خبر که: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ قَرَأَ طه و یس». عطاء گفت نامی است از نامهای مصطفی (ص) در قرآن.

و روایت کنند که پیغامبر را در قرآن هفت نامست: محمد، احمد و طه و یس و الزمّل و المدثر و عبد الله. و گفته اند طه در حساب جمل نه است و ها پنج، جمله چهارده باشد یعنی یا ایها السدر، و در شواذ خوانده اند طه بسکون هاء و هو امر من و طئی الا انّ الهمزة قلبت هاء نحو هیک و ایتک، و المعنی طاء الارض یفعمیک خبر درست است از مغیره بن شعبه که رسول خدا (ص) چندان نماز کرد که بشب پایهای مبارکش آماس گرفت. و آورده اند که برک پای یاستادی (۱) و نماز کردی و این در ابتداء اسلام بود پیش از نزول فرائض و بعین نماز پنج گانه، او را گفتند: لم تفعل ذلك وقد غفر الله لك ما تقدم من ذنبك وما تأخره؟ چرا این میکنی و الله تعالی گناهان تو آمرزیده است گذشته و آینده؟ رسول (ص) جواب داد. افلا کون عبداً شکوراً؟ من ویرا بنده سپاسدار نیاشم؟ پس رب العالمین تخفیف ویرا آیت فرستاد «طه» ای- طئی الارض بقدمیک. ای محمد هر دو پای بر زمین نه و این همه ریح بر خود منه که مارنج بی طاقت از منده نخواهیم، طاعت معروفه خواهیم، خدمتی بیجم (۲) راهی میانه نه افراط و نه تقریط. هماغسست که گفت: فوابنخ بین ذلك سیلاً- و علی الله قصد السبیل، راه میانه را روی بالله تعالی است و کردار میانه پیسند الله تعالی است.

«ما امرنا عليك العران لتشفى» ای- لتتعبولتتكلف ما لا طاقة لك بفعل العمل. پس از آنکه این آیت فرو آمد رسول خدا نماز شب می کرد لختی بریای ایستاده لختی نشسته لختی دراز لختی سبک.

«الا تذکرة لمن بخشى» ای- لکن امر لاه تذکرة و موعظة للمؤمنین. جائی دیگر گفت: «تبصرة و ذکرى لكل عبد منیب» تذکرة در باد دادندست و نبصره فرادیدار دادن. جائی دیگر گفت: «هوانه لتذکرة للمتقین» باد کار را تذکرة گویند

۱- نسخه الف: یستادی. ۲- جم: بسی رونق باشد. ساخته و آراسته را سز گویند.

زیرا که بسبب آن غائب در یاد آید، و بسبب آن فراموش در یاد آید؛ الله تعالی جایها
فرانرا یادگار خواند، یعنی تذکره و این درسه وجه است: یا از عقوبت چیزی
بادمبکند، بامید در بادبند دهد، یا از کرم و لطف و عطف خود چیزی یاد کند، تا
مهر خود در باد بندد دهد «لمن یحشی» یعنی لمن یحشی الله فیتق به و خص من یحشی
بالذكر لا تتفاهه به.

قوله: «تزیلا» ای - نزله الله تنزیلا. و قبل بدل من التذکره، وهو مصدر
ارید به الاسم یعنی منزلا. «ممن خلق الارض والسموات العلی» - قیل وهو جمع العلیا
کالكبری والكبر بقال وسماء علیا وسموات علی. والعلیا تأیث الاعلی
قوله: «الرحمن علی العرش استوی» وقف بعضهم علی العرش ثم استأنف، فقال
استوی له مافی السموات ومافی الارض، والاستواء فی اللسفة - العلو والاستقرار.
وقال ابو عبیده: استوی ای - علا ولا یزاد فی تفسیره من فعل الله عز وجل علی
قول مالک بن انس حین سئل عنه فقال: الاستواء معلوم والکیف مجهول والایمان
به واجب والسؤال عنه بدعة. وعن محمد بن نعمان قال: دخل رجل علی مالک بن انس
فقال یا ابا عبد الله «الرحمن علی العرش استوی» کف اسنوی؟ فاطرق مالک وجعل
يعرق. ثم قال: الاستواء منه غیر مجهول، والکیف فیه غیر معقول، والایمان بنواجب،
والسؤال عنه بدعة ولا احسبک الاضالا، اخرجوه عني. وعن ابن عباس قال: العرش
لا یقدر قدره احد. وعن ابن مسعود قال: ما بین الكرسي الی الماء مسبرة خمس
مئة عام، والعرش فوق الماء، والله فوق العرش، لا یحیی علیه من اعمالکم شیئ.
وعن کعب الاحبار قال: قال الله عز وجل: «انا الله هو عبادی و عرشی فوق جمیع
خلقی و انا علی عرشی» ادبر امر عبادی لا یحیی علی شیئ من امر عبادی فی سمائی
وارضی، وان حجبوا عني فلا یغیب عنهم علمی. وعن علی بن حسن بن شقیق قال:
قلت لعبد الله بن المبارك، کف معرف ربنا؟ قال. فوق سبع سموات علی العرش
باقن من خلفه. وفي الخبر الصحيح ان اعرابیا قال بارسول الله جهدت الانفس وجاعت

العيال، وهلك الانعام، فاستسق لنارئك فاناستشفع بك على الله وستشفع بالله عليك. فقال رسول الله (ص): فويحك تدري ماتقول؟ وسبح رسول الله فما زال يستبح حتى عرف ذلك في وجوه اصحابه. ثم قال ويحك انه لا يستشفع بالله على احد من خلق، شأن الله اعظم من ذلك ويحك أنتد ما الله؟ ان الله عز وجل على عرشه، وان عرشه على سمواته، وان سمواته على ارضه هكنا، وقال باصبه مثل الغيبة. وعن ابي هريره ان رسول الله (ص) قال: «لما قضى الله الخلق كتب في كتاب فهو عنده فوق العرش، ان رحمتي غلبت غضبي». وعن انس قال: يلقى الناس يوما القامة ماشاء الله ان يلقوا، ثم ينطلقون الى محمد (ص) فيقولون يا محمد اشفع لنا الى ربنا، فيقول انالها وصاحبها، قالها طلق حتى استفتح باب الجنة ففتح لي فادخل ورتي ببارك وبه على عرشه. وعن ابن عباس قال: ما من السماء السابعة الى كرسيه سبعة آلاف نورو هو فوق ذلك. وعن عمران بن موسى الطرسوسي قال: قلت لعنيد بن داود، هو على عرشه بائن من حلمه. قال: نعم الم نر الى قوله عز وجل: «وترى الملائكة حافين من حول العرش»، وعن الاوزاعي قال: قال موسى (ع): يارب من معك في السماء؟ قال ملائكتي. قال وكم هم بارب؟ قال انا عشر سبطاً. قال وكم عدد كل سبط؟ قال عدد الثراب.

قوله «له ما في السموات» من الملائكة والشمس والعمر والنجوم وغيرها. «وما في الارض» من الجن والانس والجبال والبحار وغيرها. «وما بينهما» اي ما بين السماء والارض، من الهواء والرياح والسحاب والامطار وغيرها. «وما تحت الثرى» وما تحت سبع ارضين، والثرى هو الثراب البدي. وفيل الثرى اسم لاسفل الارض. قال ابن عباس: الارض على ظهر القتون، والقتون على بحر، وان طرفي القتون رأسه وذنبه بلبتبان تحت العرش، والبحر على صخرة خضراء، وخضرة السماء منها، وهي الصخرة التي ذكرها الله عز وجل في القرآن في قصة لقمان «فكن في صخرة» والصخرة على فرن نور، والنور على الثرى. وما تحت الثرى لا يعلمه الا الله عز وجل.

وذلك الثور فاتحه هاه فاذا جعل الله البحار بحراً واحداً سالت فسي جوف ذلك الثور ، فاذا وقعت في جوفه يبست البحار . وروى ان كعباً سئل ، فقيل له وماتحت هذه الارض ؟ قال الماء ، قيل وماتحت الماء ؟ قال سخرة ، قيل ماتحت السخرة ؟ قال ملك ، قيل وماتحت الملك ؟ قال حوت معلق طرفاه بالعرش ، قيل وماتحت الحوت ؟ قال الهوآء والظلمة وانقطع العلم . وروى عن ابي عباس قال : الارضون على الثور ، والثور في سلسلة ، والسلسلة في اذن الحوت ، والحوت بندا لرحمن عز وجل .

قوله تعالى : « وان تجهر بالقول فانه يعلم السر واخفى » تقديره - وان نجهر بالقول لم يكن عنده اظهر مما نسرّه . معنى آنست كه اگر تو سخن بلند گوئی یا نرم گوئی بلند گفتن نزدك الله تعالى ظاهر تر نخواهد بود از آن نرم گفتن ، او خداوندی است كه نهان داند و نهان نر از نهان داند فكيف آشكرا و قبل معناه « وان نجهر بالقول » فلحاجتك اليه ، فاما الله فانه لا يحتاج الى الجهر ليعلم اگر بجهر گوئی شايد كه ترا بدان حاجتست . اما رب العزة كه سرّ واخفى داند چه حاجت دارد بجهر گفتن تو تا شنود .

گفته اند كه سرّ آنست كه امروز در خود پنهان داری واخفى آن است كه فردا پنهان خواهی داشت از خلق . و گفته اند كه سرّ آنست كه بنده در نفس خود می داند و پنهان مبدارد واخفى آنست كه الله تعالى از بنده می داند و بنده از خود نمی داند . ابن عباس گفت - السر ما اسررت في نفسك واخفى ما لم يكن وهو كائن . سرّ اسرار پندگن است كه الله میداند و از وی هیچ چیز را آن پوشیده به ، واخفى آنست كه ارعدم در وجود نبامد و الله می داند كه در وجود خواهد آمد ، وداند كه کی آید ، و چون آید ، و روا باند كه اخفى فعل ماضی بود ، بمعنى - تعلم اسرار عباده . و اخفى سرّ نفسه عن خلقه . اسرار پندگان هم داند و سرّ خود خود داند با كس نگوید و كس را بر آن اطلاع ندهد .

قوله تعالى : « الله لا اله الا هو » ای - الرحمن الذي فعل هذه الاشياء ، هو الاله

على الحقيقة لاستحقاق الإلهية غيره . رحمن كه اين همه فعل اوست و محدثات و مكونات نمودار قدرت اوست ، خدای بندگان و معبود همگان بحقیقت اوست ، و خدائی و خداكارى سرای اوست . قوله : « له الاسماء الحسنی » لأن سماعها يدل على توحيده ، وجوده ، و كرمه ، و كل اسمائه مدح و ثناء لائق بظانته وصفاته ولا يستحق ان يستقى بها غيره . نامهای الله تعالى همه بیکواید ، بآك و بزرگوار و درست . همه مدح و ثناء او ، همه سزای ذات و صفات او ، دلیل بر توحید و خود و کرم او ، هر كه آنرا یاد كند و بدان توحید و تعظیم الله تعالى خواهد در بهشت شود اینست كه مصطفی (ص) گفت : « فان الله تسعة وتسعون اسما من احصاها دخل الجنة » .

قوله : « فوھل اتيك حديث موسى » سیاقی ابن آت تسلبت مصطفی است و نسکین دل وی بآن رنج و اذی كه از قوم خود میدید ، و طعنیا كه از مشركان می شنید ، رب العزة اورا بدیدن و شنیدن آن كاره صبر میفرماید و وعده درجات و كرامات میدهد ، و از قصه و سرگذشت موسی اورا خبر میكند كه از دشمنان چهرنج نوی رسید و بعاقبت از حق چه كرامت دید ، گفت حل حلاله : « فوھل اسك حديث موسى » ای . قدانك حديث موسی و قصه .

« ادراى نارا » و ابن آنكه بود كه موسی (ع) روزگار مزدوری شعيب تمامیده سال بسر برده بود و ار شعيب دستوری خواسته بود تا نرديك مادر بار نمود و عيال را با خود ببرد و شعيب اورا دستوری دادو از مدین بیرون آمد عيال و اسباب باوى و چند سرگوسپند كه شعيب ورا داده بود روی نهادند بهصر و موسی (ع) را كلاهی نمدين بر سر و ارار كی پشمن بر زن و نعلینی از پوست خربا پیراسته درپای و عصا در دست ، همی رفتند تا رسیدند بوادی طوی ، آجا كه طور ست . شب آدینه ای پیش آمد شی تاريك سهمگین ، جهان همه تاریكى ظلمت فرو گرفته ، انرو باد و باران و رعد و برق و صاعقه همه در هم پیوسته و موسی (ع) از جاده راه پیغمته و سرگشته شده ، بوگرگی در كله افتاده و كله پراكنده كرده . در آن حال اهل موسی در ناله آمد و وقت زادن نرديك

گشته موسی راطاقت برسید و آرام ازل وی برمید ، از جان خویش بفریاد آمد
مضطر ماند . آتش زنه برداشت سنگ بر آن زد هیچ شرر آتش بیرون نداد ، درین
میان بازنگریست بسوی چپ از دور آتشی دید . اینست که رب العالمین گفت : « اذرای
ناراً فقال لاهله ای - لامرأته وولده . موسی بازن خویش و دو فرزند که با وی بودند
ومی گویند آن شب او را پسری آمد . موسی (ع) چون آتش دیدایشان را گفت «امکنوا»
ای - اقیومکانکم ، «اثی آنست ناراً» یقال للذی اصر الشئ من بعدمما بسکن الیه
آنسه . «لعلی انیکم منها یقبس» شعله من النار فی طرف عود ، «واوجد علی النار هدی»
ای - هادياً یدلنی علی الطریق والماء . موسی راه گم کرده بود و راه بسراب نمیبرد و
سرمای سخت بود و آتش زنه آتش نمیداد ، چون از دور آتش دید گفت روم و آتش
پیام یا کسی را بینم که راه داند و حای آشناسد و ما را را همنونی کند ، وار آنجا
که موسی بود تا بآتش میگویند سیصد فرسنگ بود ، موسی بیک طرفه العین آنجا
رسید . اینست که الله تعالی گفت :

«فلما انبها» چون رسید آنجا درختی دید ، میگویند درخت عذاب بود ، و
گفته اند درخت سدره بود ، درختی سبز و تازه سر تا پای آن بآتش افروخته و هیچ شاخ
آن ناسوخته ، آتشی بود برنگ سید و می دود ، و هر شاخ که آتش در وی مبادند سبز
و بازه ترمیشد . موسی (ع) در آن حال تسبیح فرشتگان شنید و نوری عظیم دید ، موسی
از سنگینی آن حال تنگ دل بیستاد پشت بد درخت باز نهاد و چشم پر آب کرد . و آن
ساعت ندا آمد که : «یا موسی ائی انار ٲک» - کرر الکنایه لتحقيق المعرفة و تو کد
الدلالة . و از اله الشبهه نظیره قوله للثنی (ص) : « وقل ائی ما الذنبر المبین» .
فرا ت مگسی و ابو عمرو ، ائی بفتح الف است . یعنی - نودی بائی انار ٲک .
و موضع ائی نصب . باقی ائی بکسر الف خوانند بر اضمار قول نودی .
فقیل « یا موسی ائی انار ٲک» - ان آیب حجنی قطع و دلیلی روشن است بر
معتزله که بخلق قرآن می گویند ، و برایشان که سخن گفتن بر حدای تعالی روانی

دارد ، ایشانرا گویند ، «نودی» این ندا از کیست ؟ اگر گویند آنرا فرشته است گوئیم .
 «ای انارثک» که می گوید ، اگر گویند فرشته میگوید کفر صریح است که فرشته
 خدای موسی نیست ، و اگر گوید خدا میگوید و جز او کس را نرسد که گوید :
 « ای انارثک » اقرار دادند که الله تعالی متکلم است و گویا ، سخن وی صفت و است
 نامخلوق . بموسی گفت منم که خداوند توامد فاحلح نعلیک نعلین از پای بیرون
 کن . خلافت میان علما که از بهره او را خلع نعلین فرمودند ؛ روایت کنند از
 مصطفی (ص) که گفت : «کاتمان جلد حمار میت غیر مدبوغ» روی عن ابن مسعود قال :
 قال النبی (ص) : « و کلم الله موسی و کاتب علیه جبة صوف و کساء صوف و سراويل
 صوف و عمامة صوف و سلاخ جلد حمار غیر زکی » . او را فرمودند که نعلین از پای
 بیرون کن که از پوست خربود ناپیراسته و پاک . چون ابن فرمان بوی رسید نعلین
 از پای بیرون کرد و ا پس وادی افکند . حسن و عکرمه و مجاهد گفتند که : نعلین از
 پوست گاو بود پاک اما او را بخلع آن فرمودند تشریف زمین مقدسه را ، یعنی که برکت
 زمین مقدسه پیاپی تو رسد . و گفته اند نهی کرد پای از نعلین نشان تواضع است و
 خشوع و ادب . موسی را فرمودند نالت گیرد و در تواضع و خشوع بفرازد ، و عادت
 سلب بود و در تعظیم خانه کعبه که پای برهنه در خانه کعبه نندیدی . قال ابن الزبیر حج
 هذا البيت سبع ماء الفمن بنی اسرائیل ، يضعون نعالهم بالتنعيم بدخلون حفاة تعظیماً
 للكعبة . و فعل اخلع نعلیک . ای - فرغ قلبک عن شغل الاهل والولد روی اشعث
 بن اسحق عن جعفر قال : ترکهم اربعین سنة فی المکن الادی نودی فیہ ، و مضی لامر الله
 حتی قضی ما امر به .

قوله : «انک بالواد المقدس» ای - المطهر لکلام الله عزوجل . وقيل المقدس
 ای - المبارك . طوی قرأه اهل الکوفه و ابن عامر بالتونین . وقرأ الآخرون طوی
 بغیر تنون ، فوحال التنون انه اسم منصرف علی وزن فعل ، مثل صرد و حطم . سمی به الوادی
 وهو مذکر ، فیکون منصرفاً لخلوه مما بمنع الصرف ، و من لم یثوبه ترک صرفه من

جهتين . احدهما ان يكون معدولا عن طاء ، فيصير مثل عمر المعدول عن عامر فلا ينصرف .
والثانية انه اسم للبقعة او الارض ، في مؤنثقى المعنى فمنع الصرف لاجتماع التانيث
والتعريف فيه . وقيل طوى مصدر مثل هدى ، والمعنى نودى طوى او قدس طوى ، اى -
مرتين مشتق من الطى ، اى - طويت عليه البركة والتبديس والدعاء طيباً بعد طى .

قوله : «انا اخترتك اى - اصطفتيك للتبوء . وقرأ حمز هوآنا بفتح الالف وتشديد
النون . اخترناك ، بالتون والالف على لفظ الجمع ، دون معناه للعظمة لانهم من خطاب
الملوك . وقوله : «انا عطف على قوله : «الى انارتك» ، والكلمة من صلة نودى ، والمعنى -
نودى بائى انارتك وبانا اخترناك .

قوله : «فاستمع لما يوحى» اى - استمع لما يوحى اليك متى «اننى انا الله لا اله
الا انا فاعبدنى» اى - وحدنى واعبدي ولا تعبد غيرى ، «واقم الصلوة لذكركى» . اينجا
سه قول گفته اند : بكى آنست كه نمازيپاي دار لتذكرنى فيها . لعمر ايا كنى در آن
كه شريفتر ذكرى آنست كه در نماز بود . قول ديگر اقم الصلوة طلباً لذكركى حتى
اذ كرك . نمازيپاي دار طلب ذكر مرا ، كهمر كهمر اباد كند من اورا ياد كنم ، همچنانكه
گفت : «فاذكرونى اذكركم» . قول سوم اقم الصلوة متى ذكرت ان عليك صلوة ، والمعنى
لتذكيرى اياك بها . ميگويد هر كه كه فراموش شود بر نماز چون ناد آيد نماز كن
در هنگام ، يا پس هنگام ، كه آن من بباد تودادم ومنه قول التبي (ص) : «من نسي صلوة
او نام عنها فليصلها اذا ذكرها ، ان الله عز وجل يقول «واقم الصلوة لذكركى» . و روى
من مام عن صلوة او نسبها فليصلها اذا ذكرها فان ذلك وقتها ، الا وقت لها الا ذلك وقتها لاقوله :
«واقم الصلوة لذكركى» . و روى من نسي صلوة فليصلها اذا ذكرها لا كفارة لها الا ذلك .
وفى روايه ابى قتاده قال : «خطبنا رسول الله (ص) : فذكر قصة نومهم عن الصلوة فقال
رسول الله : ما الذى نهمسون دوني؟ قلنا نقربطنا عن الصلوة . قال اما لكم فى اسواقه
لس فى النوم تعريط ، ولكن النقرط على من لم يصل صلوة حتى يجيى وقت صلوة
اخري ، فمن فعل ذلك فليصلها حين يتنبه فاذا كل الغد فليصلها عند وقتها» . گفته اند

این خطاب با مصطفی (ص) است تا آنجا که گفت : «فتردى، آنکه بقصه موسى» باز میشود.

قوله: «ان الساعة آتية» ای- القيامة كائنة لامحالة ، «اکادا خفيها» اريد ان استرها عن جميع الناس فلا اطلع عليها احداً بل تأتيمهم على غرة منهم كقوله : «لانا نيكم الا بقتة» بل تأتيمهم بقتة فيبهمهم. ميگويد رستخيزا مدني است ميخواهم که کی آن وقت از خلق پيوشم تبويل و تعظيم آنرا، تا آيد بايشان ناگاه. روايت کرده اند از ابي عباس که گفت در تفسير اين آيت: اکادا سترها عن نفسي فكيف يعلمها مخلوق. ابن سخن بر مخرج سخن عرب بيرون آمد و بر عادت ايشان و مبالغت در کتمان وجود نمودن در آن. و قبل اخفيها ای- اظهارها و هومن الاضداد ، کما ان الاسرار بجئي بمعنى الاظهار في قوله: «واسروا الندامة لثاراوا العذاب» ای- اظهارها، ويحتمل ان يكون اخفيها بمعنى ازالت الخفا عنها، كما يقال - اشكيت - اي ازلت شکواه ، باين قول اکادا ، زيات است همچنانکه گفت : «قل عسى ان يكون قريبا» ای- هو قريب وعسى زيادة .

«لتجزى كل نفس» تعلق باخفاد رد ، هر که اخفي بمعنى اظهار نهند ومعنى آنست که رستخيز آمدني و بودني است ، آنرا بوقت خوش اظهار کنم تا هر کس بجزاء کردار خویش رسد و سزای خوش بيند ، و روا باشد که لتجزى تعلق باسان دارد يعنى «ان الساعة آتية لتجزى» ، و محتملست که تعلق «باقم الصلوة لذكري» دارد، ای- اقم الصلوة لذكري لتجزى كل نفس على ما عملت من خير اوشر.

«فلا يصدك عنها» المتديستعمل في الصرف عن الخير، تقول صدعت عن الخير و لانقول صدعت عن الشر، والمعنى لا يمنعك عن الايمان بالقيامة والتأهب لها وعن اقامة الصلوة ، فمن لا يؤمن بها واتبع هواه الهوى يستعمل في المعاصي وحقيقته ميل التمس الى الشئ المشبهة . «فتردى» ای- قتهلك في القيامة وتعذب بالتار . قيل الخطاب للنبي (ص) والمراد به امته .

قوله: «وما تالك يمينك يا موسى» استفهام است بمعنى تنبيه و تقرير، رب العزّه خواست

که بروی مقرّر کند باقراروی که آنچه در دست دارد عصاست ، تا چون مار گردد
مترسد ، و سبر حواست که او را باقرار خود فرا گیرد و بروی حجت آرد که آن عصاست
تا چون مار گردد انکار نکند ، که همیشه چوب بود و دعوی نتواند کرد که همیشه
مار بود ، و گفته اند مراد باین خطاب آنست که تاموسی را گستاخ (۱) گرداند و با
کلام حق انس گیرد و از هیبت دیدن عجایب مدحوش نگردد و قوت دلدادد بهر چه
او را فرماید ، موتلك از بهر آن گفت که عصا مؤث است و اشاره بآنست ، و « بیمینك »
از بهر آن گفت که عصا در دست راست داشت ، و محتمل است که در دست چپ چیزی دیگر
داشت با جواب بروی ملتفت نشود .

« قال هی عصای ، گفته اند که عصای موسی ببالاده گز بود سر آن دوشاخ وزیر آن
سان ، و نام آن علیق و قیل نبعه از چوب بادام ، و گفته اند از مورد بهشت بود . و عن معتمد
بن فیس قال : اعطى آدم من الجنة ياقوتة وعصا موسی و شیئاً من زرع : فاما الياقوتة
فهی الركن كانت أيضاً فاسود من ایدی الخطائین ، و اما العصا ، فعصا موسی ننا سخا
القرون ، و اما الزرع فما اعطى بنو آدم . قوله : « اتو کؤ علیها » ای - اعتمد علیها اذا
اعیت ، و ذلك ان الزعاعب ستر بحون علی عصیم بالانکاء ، « و اهش بها » ای - اضرب
بها الاغصان الورق ، « علی غنمی » الغنم عند العرب لعدد من الفئان لا ینقص من مائة
فصاعداً قوله . « ولی فیها مآرب اخرى » المآرب الحوائج و احدتها ماربة و مأربة و
الارب و الاربة ايضاً الحاجة . و ارب الانسان عضوه ، جمعه ارب و صرح فی الحديث :
« امرت ان اسجد علی سبعة ارب » . و الارب لهو العاقل الذى یوم لحوائجه ، و اما
فال اخرى لان المآرب جماعة و اصلها اخر ، فاجراها علی الوحدة كالحسنی لان
آیات السورة علی الماء گفته اند که موسی بعد سؤال جواب داد ، چون خطاب
آمد که : « و ما نلك ییمینك باموسی » موسی جواب داد که عصا ، دیگر مار خطاب آمد که :
« لمن علی ، این عصا آن کس » موسی گفت : « عصای » عصای من . خطاب آمد . و ما نصنع

بها چکنی باین عصاه موسی گفت: «انوَ کؤ علیها» و آن منافع برشمرد، و گفته اند خطاب هم آن بود که: «ماتلک یمینک» اما موسی در جواب پیفزود که میخواست تا منافع آن برشمرد و شکر نعمت حق بگزارد. روی عن ابی عباس قال: کان موسی (ع) یحمل علی عصاه زاده و سقاء و تماشیه و وحدنه و کان یضرب بها الارض فیخرج مایاً کل بومه ویرکز هافیه خرج الماء، فاذا رفعها ذهب الماء و اذا ظهر له علو حرارته و ناضلت عنه و اذا اراد الا استفاء من البئر ادلاها فكانت علی طول البئر، و صارت شمبتاً کالمدلولو حتی یستقی، و کان یظهر علی شمبتیها کالشمع باللتیل یعنی لم یو بتدی به، و اذا اشتهی نمرق من الثمار، رکزها فنقصت غص تلك الشجرة و اورقت ورقها و اثمرت ثمرها، گفته اند این همه منافع که ابی عباس بر شمرده است پس از سؤال «و ماتلک یمینک» در عا پیدا شد زیرا که آن همه معجزه است و موسی را پیش از آن شب معجزه نبود.

«قال الفیہا» قال الرب الی العاصی یا موسی «فالقها من یدہ» و فاداهی حیة تسعی - تمشی مسرعه علی بطنها - چون موسی عا از دست پیفکند ماری زرد گشت آنرا عرف بود چون عرف اسب، از اول که پیدا گشت جان بود بربک و کوچک پس همی افزود تا نفس گشت، ماری بزرگ صعب، چنانکه بدرختی رسید آن درخت بخورد، و خابیدن درخت و دندانها که برهم میزد موسی پر خوان آن میشنید، و گفته اند پاره پاره کوه میکند و فرو میبرد. یقال الجانّ اول حالة الحیة، و هی الصغیرة منها، و الثمنان آخر حالها و هی اعظم ماتکون، و الحیة للجنس یعم الکُلّ و قبل کانت فی عظم الثمنان و سرعة الجان. موسی چون ماردید که نهیب می برد پترسید و بر مید، جائی دیگر گشت: «ولی مدبراً ولم یعقب» بر گشت و پشت بر گردانید گریزان، باز نیامد و باز پس تنگ ریست، تا خطاب آمد از حق جلّ جلاله که ای موسی بجای خود بار آی، باز آمد. و برا گشت: «خذها و لا تضع سمعیدها سیرتها الاولى» تقدیره سنعیدها الی سیرتها، فحذف الجارای - سردها الی خلعتها و هیقتها کما کانت عاصاً،

فمد موسى يده الى قرنيه فاعاد اشعبتين وصارت عصاً . و گفته اند كه موسى پشمينه پوشيده بود چون خطاب آمد كه : «خنها ولا تطف» . دست بآستين مدرعه فرا برد نابر گيرد ، خطاب آمد كه موسى اگر از اين مار گزندى بتو خواهد رسيد ، آستين بچه كار آبد نرا وجه دفع كند؟ موسى گفت خداوند مرا باين مگير كه مرا ضعيف آفريدماى و آنچه ميكنم از ضعف وعجز مى كنم ' پس موسى دست برهنه در دهن وي فرو برد چون دسنوى برسيد عصا گشت ودست خود درميان دوشاخ هصاديد ، پس خطاب آمد كه با موسى اذن ، فلم يزل يدينه حتى شد ظهرو بجذع الشجرة فاستقر وزهبت عنها الزعدة وجمع يديه فى العصا وخضع برأسه وعنقه .

قوله : « واضم يدك الى جناحك » - جناح الانسان ما بين المرفق والابط . «نخرج ببضاء من غير سوء» يعنى تخرج ولها نور وشعاع كشعاع الشمس من غير مرض ولا رص ، «آبة اخرى» يعنى هذه آبة اخرى لنبوتك سوى آبة العصا . وانتصابها على الحال .

قوله : « لنريك من آياتنا الكبرى » - من المعجزات العظام التى نعطيها . وقبل تقديره «لنريك الكبرى من آياتنا» وهي اليد البيضاء ، ولها قال : ابن عباس كانت يد موسى اكبر آياته .

قوله : « اذهب الى فرعون » اى - اذهب بهاتين الآيتين فى الحال اليه وادعه الى عبادنى ووحدايتى والى اقامة الصلوة لذكرى ، « انه طغى » اى - عصى وعلا و تكبر وحاول الحد فى الشرك والمعصية . قال ابن عباس : لم يرجع موسى الى اهله الا بعد حول ، والقبط سمي الطاعى فرعون واسمه الوليد بن الريان القبطى .

وقل الوليد بن مصعب وقيل كان فرعون من اصطفخر وعن علقمة بن مرثد قال : بعث الله موسى الى فرعون ، فلما ولي "موسى ناداه با موسى ائمانا فرعون لن يؤمن ، قال موسى نارت فعم برسلى اله ، وقد علمت انه لن يؤمن ، فبعث الله اليه بشمانية املاك ، فقالوا با موسى امص لما امرت به ، فصد اعنى علم هذا القرون

هن قبلکم .

النوبه الثالثه

قوله تعالى : « بسم الله الرحمن الرحيم » . ذکر الله حبذا ذکره جل الملك الحق تعالى الله ما اسرف ذكره و ما اعلاه و ما اطيب وصفه و ما احلاه ، فهو العزيز الصمد الا له ، الله است قديم و آفریدگار رحمن است عظیم و پروردگار ، رحم است و حلیم و آمررگار ، کریمست و لطیف ، عیب پوش و عنبر پوش و رهی دار ، دستگیر و کارسار ، عنذر دین و سپاس دار ، نضر کردار و خوش گمنار و لطیف دیدار ، جمال نام امروز مصیب گرفتار ، جمال نام فردا نصیب دیدار، الهی در ازل نومان بر گرفتگی و کس نگفت که بردار ، اکنون که بر گرفتگی بگمنان و در سابه لطف خود میدار ، قوله : « طه » اینست خطاب خطبر و نظام بی نظیر ، انست سخن پر آفرین و برد لها شربین ، دل را اس و جان را پیغام ، از دوس بادگار و بر جان عاشقان سلام . « طه » هم نامست و هم نعرف ، هم مدح ، هم پیغام ، نامزاست و تعرف درست ، مدح سرا پیغام تمام فومی گفتند سو گندیست که رب العزّه یادمی کند صفات و افعال خوبش ، می گوید بطول خداوند بر بند گن ، نیا کی حق ار گفت ماسر انان ، بطهارت دل محمد خاتم پیغمبران ، بطهارت اهل بیت محمد شمعهای نابان ، بطهارت دل عارفان و سوز سر و الهان . بدر ختطوبی جای نار بهشتیان ، طرب اهل بهشت و بافت روح و رجحان ، باین جمله سو گند باد می کنند : « ما انزلنا عليك القرآن لتشقي » . سعید جیبر گفت . طا ار طیب است و هاز هادی ، طا اشارتست ما کی ، و پا کی الله را صفتست ، وها اشارتست بهدایت ، والله ولی هدیست ، طا آستکه مصطفی (ص) گفت : ان الله تعالى طیب لا یقبل الا الطیب . ها آنسکه قرآن مجید ار آن خرداد : « وان الله لها دی الدین

آمنوا. الله بحقیقت دراهم نمای و دل گشای مؤمنانست ، سرارای و مهر فرای در هم گانست ، طیب از عیب پاک ، صمد از در بافت پاک ، برتر از دوری پاک ، نزدیک از آمیغ پاک ، قیوم از تغیر پاک ، احد از انباز و جفت و فرزند و کفو و همتا پاک ، یافته از دریافت پاک ، صبور از عجز پاک ، مانع از یغل پاک ، منتقم از حقد پاک ، جبار از جور پاک ، متکبر از بغی پاک ، غضبان از ضجر پاک ، شناختنی از اوهام پاک ، صانع از حاجت پاک .

قوله : « ما انزلنا عليك القرآن لتشتقى » تسکین روعة مصطفی (ص) است که او ترسند تر خلق بود چنانکه گفت : ای ارجوانا کون اخشا کم الله ، یاران گفتند ، رسول خدا نماز کردی و در دل مبارک وی چندان ترس بودی که می جوشیدی چنانکه آب گرم جوشیدی بر آتش . عمر خطاب گفت : و برا دیدم در ملتزم استاده وزار زار می گریست ، چون مرا دید گفت : هاهنا تسکب العبرات .

قوله . « الا تذکرة لمن يخشى » ، قرآن یاد گار ترسندگانست و خشیست ترس زندمدلان و عالمان است ، بقول الله تعالی : « انما يخشى الله من عباده العلماء » ترسی که خاطر را از حرمت مر کب کند ، و اخلاق را مهنج کند ، و اطراف را ادب کند . هر دل که در آن از خدای عز و جل ترس نیست آن دل خرابست و معدن فتنه ، و از نظر الله محروم و از تبصره شناخت حق محجوب ، دلیری و بی حرمتی و ناپاکی را بالله چه روست ، و بلوی چه سرو کار ، این چنانست که مصطفی (ص) گفت در قنوت « ووالشر ليس البك » شر را متوجه راه و اهل آنرا باتوجه روی .

قوله : « تنزيل امتن خلق الارض والسموات العلی » ابن قرآن فرو فرستاده خالق زمین و آسمانست ، انس دل دوستان و مهرم در سوختگانست ، شعی درد و طبیب بیمار دلانست ، مصطفی (ص) گفت : « الا من اشتاق الى الله فليسمع كلام الله فان مثل القرآن كمثل جراب مسك ، ای وقت فتحه فاح بجه » جای دیگر گفت : « تنزل عزيز رحيم » فرو فرستاده آن عزیز است که او را هم نور عزت است و هم نار عزت . بنور عزت

آشنا را پیفروخت و بنار عزت بیگانه را بسوخت، جای دگر گفت : « وانه لتنزیل رب العالمین » فرو فرستاده خداوند جهانیان است ، پروردگار و دارنده همگانست ، یکی تن پرورده بحببت ، آن درناز و نعمت ، و این در راز و لبت نعمت ، آن بر درگاه شریعت است در خدمت و ریاضت ، این در پیشگاه حقیقت سزای صحبت و قربت .
 قوله : « الرحمن علی العرش استوی » هفت جای در قرآن یاد کرد که من بر عرش مستوم .

شیخ الاسلام انصاری گفت قدس الله روحه ، استواء خداوند بر عرش در قرآنست و مرا بدین امانت تأویل نجویم که تأویل درین باب طغیاست ، ظاهر قبول کنه و باطن تسلیم ، این اعتماد ستیاست و نادر یافته بجان پذیرفته طریقت ایشانست ، ایمان من سعی است ، شرع من خبری است ، معرفت من بافتنی است ، خبر را مصدق یافت را محققم ، سمع را منبعم ، بآلت عقل ، بگواهی صنع ، بدلالات نور ، باشارت تنزیل ، پیغام رسول ، بشرط تسلیم ، اما هم بدانم که نه جایگیر است بحاجت ، که جای نمایسب بوجبت ، نه عرش بردارنده الله تعالی است ، که الله دارند و نگه دارنده عرشست ، عرش خدا جویانرا ساخته ، نه خداشاسانرا ، خداجوی دیگرست و خدا . شناس دیگر ، خداجوی را گفت : « الرحمن علی العرش استوی » خداشاسانرا گفت « و هو معکم » بر عرش بذات ، بعلم هر جای ، بصحبت در جان ، بفرب در نفس . ای جوانمرد در خلوت « و هو معکم » رخت فرو منه که تعالی الله الملك الحق باوی روانست ، بر بساط « و نحن اقرب » آراممگیر که « ما قدر الله حق قدره » زبر آنست ، با « و هو جوه نوره » منظره الی ربها باظره ، گستاخ میباش که « لا یندر که الابصار » از بر آنست ، هر چه « هو الاول » می دهد « هو الآخر » می رباید ، هر چه « هو الظاهر » نشان میکند ، « هو الباطن » محو می کند ، این همه چیست ، تا « مؤمن مبان خوف و رجاء عارف مبان قبض و بسط طوف می کنند » نمیتوان گفت که نمیتوان یافت ، که شریعت خصمی میکند ، و نمیتوان گفت که توان یافت ، که عزت رضا میدهد ، عزیر عظیم لایعرف قدره و لایندرک حقه ،

لطیف و دودید بهم و یحیونه .

قوله : « وان تجبر بالقول فتانه يعلم السر واخفى » النفس لا تتف على ما فى القلب ، والقلب لا یقف على اسرار الروح ، والروح لا سیل له الى حقائق السر ، والذى هو اخفى فما لا یطلع علیه الا الحق . نفس چه داند که در کنج خانه دل چه تمییه است ، دل چه داند که در حرم روح چه لطائف است ، روح چه داند که در سراپرده سر چه ودایع است ، سر چه داند که در اخفى چه حقایق است ، نفس محل امانت است ، دل خانه معرفت است ، روح نشان شاهد نیست ، سر محط رحل عشق است ، اخفى حق داند که چیست ، و داننده آن کیست ، وهم وفهم خلق از دانش آن نیست .

قوله : « والله لا اله الا هو » هر منزل که سلطان آنجا فرو خواهد آمد فراش باید که از پیش برود و آن منزل برود ، از خاشاک و خس پاک کند ، چهار بالش سلطان بنهد ، تاجون سلطان در رود ، کارها ساخته بود و منزل پرداخته ، چون سلطان عزت الا الله بسینه بنده نزول کند فراش لاله از پیش بیاید ، و ساحت سینه بجاروب تحرید و تقرید برود و خس و خاشاک بشریت و آدمیت و شیطنیت نیست کند و بیرون او کند آب رضازند ، فرش وفا بپفکند ، عود صفا بر مجمره و لا بسوزد ، چهار بالش سعادت و دست^(۱) سیادت بنهد ، تاجون سلطان الا الله در رسد ، در مهد عهد بر سر بر سر تکیه زند . شعر :

تکیه بر جان رهی کن که ترا باد فدا چکنی تکه بر آن گوشه دار افز بنا
فوله . « وهل اتمك حدث موسى اذ رأى نارا » آتش نشان جود است ، و دلیل سخا
عرب آتش افروزد تا بدان مهمان گیرد ، هیچکس بآتش مهمانی چون موسی^(ع) نیافت
و هیچکس از آتش میزبانی چون الله تعالی ندید ، موسی آتشی مبعجست که خانه
افروزد . آتشی بافت که جان و دل سوزد ، همه آتشها تن سوزد و آتش دوستی جان ،

(۱) دست - یعنی مسند است هر هنر عیسی

بآتش جان سوزش کیبایی نتوان. آتشها بر تفاوتست، آتش شرم و آتش شوق و آتش مهر، آتش شرم تفرق سوزد، آتش شوق صبر سوزد، آتش مهر دو گیتی سوزد، تاحز از حق نماید، دلیل یافت دوستی دو گیتی بسوختن است، نشان محقق یا غیر حق نپرداختن است، علامت بیستی در خود بر میدن است، پاران که بدریا رسد برسد، در خود برسد آنکس که بمولی رسید، موسی (ع) بمر مشرب نوحید رسیده بود، که خطاب: «ای انارک، شنید، اورا فرموده که فند در عالم تفرید نه، پای بردو گیتی بهادومولی راهت بگانه کرد.

فوله: «فاخلع بعلک ای قرغ قلبک عن حدیث الدارین، و تجرد للحق نعت الامراء، ای موسی یگانه را بگانه باش، اول در جرد قصد، آنگاه در سیم اس، از دو گیتی بیزارشو نا سیم انس از صحراء لم بر لید میدن گیرد، حجاب تقسیم از پیش برخاسته و بداء لطف جان رسیده

«و ماتلک یمینک باموسی» چون خطاب «ای انارک» بسمع موسی رسید سلطان هیبت بر او تاختن آورد در حیرت و دهشت افتاد، از صولت آن هیبت آرام را حای نمادنه من صبر بر تافت، نعل ناعفل پرداخت، نارب العالمین بداء لطف ندارد دل وی کرد، حدیث عصاره بیان آورد گفت: «و ماتلک سمیک باموسی» چیست اینکه در دست داری ای موسی؛ گفت: «هی عصای» عصای مسد فرمان آمد که: «الها یا موسی» بیکن این عصا که میگوئی عصای مسد. موسی بیفکند آن عصا مار گشت. موسی چون آهک عصار دید که قصد وی کرد، پترسید و بهر زمت شد، بدا آمد که: «خنها و لاضف» ای موسی بر گیر و مترس، این همان عصاصت که نو گفتمی و دعوی کردی که عصای منست، ای موسی ترا بادعوی چه کار بود، مردان زاه دعوی نکنند و هیچ چیز بحد اضافت نکنند، آن صمت هستی و آثار دعوی موسی بود که در آن حضرت روی بوی آورد، که از دعوت بشریت نافرط او شویی ماده بود، آن صوب بان دعوی پدید آمد که «عصای». گفتند ای موسی هوزا زین ایت

چیزی باتو مانده است. رحمتی بود از حق جل جلاله بموسی عمران که گفت: «وَمَالِكَ يَمِينِكَ» تا آن همه دعوی از نهاد موسی سر برزد و موسی (ع) را بر آن اطلاع دادند تا از آن دعوی مرخاست و دامن عصمت خویش از آن گرد بپاشد

قوله: «وَأَضْمَمْتُكَ إِلَى جَنَاحِكَ تَخْرُجُ بِيضًا مِنْ غَيْرِ سَوْءٍ مُعْجِزُهُ مُوسَى بَكِي» بیرون از نفس وی بود عصا، دیگر در نفس وی بود بد بیضا. عصا نمود کاری است از آب آفاق، و بد بیضا نمود کاری است از آیات اقدس. و رَبِّ الْعَالَمِينَ راه نوحید خود بر شناخت این دو طرف نهاده میگوید جل جلاله. «سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمُ اللَّهُ الْحَقَّ».

قوله: «وَلِرَبِّكَ مِنْ آيَاتِنَا الْكُبْرَى» ای- الایة الکبری و هی ماکان یجده من الشهود والوجود و مالا یكون تکلف العبد و تصرفه من فنون الاحوال التي یدر کها صاحبها دوقاً. آیت کبری بحقیقت آنست که از دهنه خلق پوشیده و ارتکلف و تصرف بنده رسته، شرایبی از غیب روی نهاده ناخواسته، بر تنیده رسیده و چاشنی آن آن بیجاں یافته، عیشی روحانی با صد هزار طبل بهایی، رستاخیز حاوردانی، نفسی بصحبت آمیخته، جانی در آرزو آویخته، دلی بنور یافت غرق گشته، از غرقی که هست طلب از یافت باز می داند. و ارسعاع وجود عبارت می نواید، در آتش مهر می سوزد و از نار بار می بردارد

پیر طریقت گفت: الهی آنچه ما خوانده یافتنی است، خواهند بدان کست؟ و آنچه از ماداش برتر است سؤال در جنب آن چیست؟ پس هر چه از باران مست است بهار آن دمی است، و هر چه از تعرض و سؤال است از ره میستندست، الهی داش و کوسش محنت آدمیست، و بهره هر یکی از او سرا کرد اربست.

۲- التوبة الاولى

قوله تعالى: «قال رب اشرح لي صدري^(۳۵)» گفت خداوند من فراخ بگشای دل من .

«و يسر لي امري^(۳۶)» و آسان کن مرا کار من

«واحلل عقدة من لساني^(۳۷)» و بگشای گره از زبان من

«ينتهوا قولي^(۳۸)» نادم ببايد سخن من .

«واجعل لي وزيرا من اهلي^(۳۹)» و مرا از کسان من مردی یار گشده

«هرون اخي^(۴۰)» و آن هارون است مراد من .

«اشدده ازرى^(۴۱)» یشت من و نیروی من باو سخت کن .

«واشرکه في امري^(۴۲)» و اورا در کار [بیعامبری] اسازمن کن .

«كي نسبحك كثيرا^(۴۳)» تا ما کی ترا یاد کنم

«ونذكرك كثيرا^(۴۴)» و ترا در یاد دارم بیاد هراوان

«انك كنت بما بصيرا^(۴۵)» تو بما بینائی [و دامائی]

«قال قد اوتيت سؤلک يا موسى^(۴۶)» فرمود آنچه حواسنی ترا دادیم

ای موسی .

«ولقد متنا عليك مرة اخرى^(۴۷)» و بر تو سپاس نهادیم باری دیگر .

«اذا وحينا الي امك» آنکه که آگاهی افکندیم بمادر تو . «ما يوحى^(۴۸)»

آن آگاهی که افکنده آمد باو

«ان اقدفيه في اتابوت» که موسی رادد تابوت کن ، «فاقدفيه في اليم»

و آن تابوت در دریا افکن . «فليلقه اليم بالساحل» تا دریا ا ورا با کران افکند .

«یاخذہ عدوئی وعدوہ» تا بگيرد اورا کسی دشمنست نرا اودشمنست اورا.

«واللیت علیک محبته» ویر تو افکنم دوستی از خوبشتن.

«ولتضع علی عینی» (۳۹) و می پرورند نرا بر دبدار چشم من.

«اذتمشی اخطک» میرفت خواهر بو. «فتقول هل اذکم» میگفت

خواهید شما را نشانی دهم «علی من یکنله» بر کسی که او را بدایگی بدارد،

«فرجعتک الی امک» دادیم نرا با مادر تو، «کی تفرعینها» تاروشن گردد چشم

او. «ولاحزن» واندوهگن مبادا «وفلت قسماً» و کسی را بگفتی، «فتجیناک

من الغم» برهایدیم ترا از اندوه، «وفتناک فتوناً» و تراز میازمودم آزمودنی، «فلیث

سین فی اهل مدین» سالها درنگ کردی و بودی در مدین. «ثم جئت علی قدر یا

موسی» (۴۰) و آنکه آمدی ای موسی بر هنگامی و اندازه ای.

«واصطنعتک لنفسی» (۴۱)، و ترا بگرفتم خوبشتن را.

«اذهب انت واخوئک بآبائی» سو تو و برادر نو بنشاهای من. «ولاتنیالی

ذکری» (۴۲)، و هیچ سبب مشوید در یاد من

«اذهب الی فرعون» بروید هردو بفرعون «الله طفی» (۴۳) که او بس شوخ شد.

«فقولاه قولاً لیناً» گوئید اورا سخنی نرم مدارا [و حواسد اورا نکینت].

«لعله یذکر» او پیشی (۴۴). تا مگر او بند پذیرد و بترسد.

«قالاربنا» گفتند خداوند ما، «اننا نخاف ان یفرط علینا» مای برسم که

فرعون بر ما سر در افند، «داوان یطفی» (۴۵) با گراف و شوخی در گیرد و

بر حال بکشد.

«قال لاتخافا اننی معکم» گفت من رسید که من باشم ام. [بباری و سگه

داشت] «اسمع و اری» (۴۶) می شنوم و می بینم.

«فأتیاه فتولاً» ناورید و گوئید، «انا رسولا ربک» ما فرستادگان

خدای تو ایم، «فارسل معنا بنی اسرائیل ولا تعذبهم» و می اسرائیل

را باماده و عذاب ممکن. «قد جئناك بآية من ربك» نهانی آورده ایم بتو از خداوند تو، «والسلام علی من اتبع الهدی» (۴۷) درود و سلام [ورستگی] بر آن کس که براه راست پی برد.

«انّا قد اوحی الینا» ما را گفته اند و ما رسانیده، «انّ العذاب علی من کذب وتوّل» (۴۸) که عذاب بر آنکس است که راستی را دروغ شمرد و از پند گرفتن آن برگردد

«قال فمن ربکما یاموسی» (۴۹) [فرعون] گفت کیست خداوند شما

ای موسی؟

«قال ربنا الذی اعطى کل شی خلقه» گفت خداوند ما او است که هر چیزی را آفرینش او بداد [چنانکه در بابست بود سرید]. «ثم هدی» (۵۰) و آن چیز را در دل افکند که قوت از کجا جوید و از دشمن چون پرهیزد و ب مادر چون رسد.

«قال فما بال القرون الاولی» (۵۱) گفت کار و بار گروهان پیش چیست؟

«قال علمها عند ربی فی کتاب» گفت دانش آن بنزدیک خداوند منست در سختی، «لا یضل ربی و لا ینسی» (۵۲) خداوند من فرو نگذارد [هیچ چیز] به فراموش کند

«الذی جعل لکم الارض مهداً» او که شما را از زمین آرامگاه و بنگاه کرد،

«و سلك لکم فیها سبلاً» و شمارا در آن راهها ساخت و «انزل من السماء ماء» و فرو فرستاده از آسمان آبی «فاخرجنا به ازواجاً» و ناسپرون آوریم بآن آب همتاها، «من لبات شتی» (۵۳) از رستهای زمین پراکنده [رنگارنگ و بیو با بوی]

«كلوا و اربعوا و انعامکم» می خورد و ستوران خوش رامی خورانبند، «ان فی

ذلك لآیات» درین کرد ها نشانه است «لاولی النهی» (۵۴) «زیر کان و خداوندان

خرد را.

النوبة الثانية

فوله: «قال رب اشرح لی صدی». چون فرمان آمد از جبار کائنات بموسی (ع) کلیم که: «اذهب الی فرعون ائه طفی» و موسی دل بر آن نهاد که پیش فرعون رود، از الله تعالی تمکین خواست و ساز و اهبت آن کار، گفت: «رب اشرح لی صدی»، و این از بهر آن گفت که موسی را آن ساعت دل بتنگ آمده بود و باری بردل وی نهشته که از چنان مقام مناجات می بایست شدن و بادشمن سخن می بایست گفت. پس از آن که باحق تعالی جل جلاله سخن گفته بود. گفت بار خدایا چون بادشمن سخن می باید گفت نخست این بار ازل من فرو مه و دلم بر گشای و فراخ گردان نارسانت بتوانم گزارد و جواب بتوانم شنید. قال ای جریح: اشرح لی صدی، ای- وسع ولین قلبی بالامان والنبوة لای عنک ماتودعه من و حبک واجتری علی خطاب فرعون.

هویش لی امری، سهیل علی ما امرتی من تبلیغ الرسالة فرعون.
«واحلل عقدة من لسانی، العقدة لکل ما لم ينطق بحرف مثل التتمتعوا الفافاة.
یقول افتح لسانی وازل ما به من الزمة يفهموا کلامی وما اخا طهبه به، مجاهد گفت:
عقدة زبان وی از آن بود که رب العزة محبت وی بردل آسپه و فرعون افکنده بود
چنانکه بك ساعت ابشارا از دندار وی شکیبائی بود، فرعون روزی اورا بر کنار
حود نهانده بود و در روی وی می خندید و باری می کرد، موسی دست فرا کرد و موی
روی وی بگرفت و تائی چند از آن بر کند، فرعون خشم گرفت سیافرا بخواد
تا اورا هلاک کند. آسپه گفت کودکی چه داد که چه کند آتش و باقوت از هم
شناسد، پس آزمودن را باقوت و آتش بهم جمع کردند. موسی خواست که دست بیافو

برد، جبرئیل بیاعد و دست وی فرا آتش برد، آتش بر گرفت و در دهن نهاد و سستش نسوخت از آنکه موی روی فرعون بدست برکنده بود، زبانش بسوخت که روزی فرعون را پدر خوانده بود، این عقده ربانوی از آن بود.

«و اجعل لی وزیراً من اهلی» الوزر مشتق من الوزر، الوزر الحمل. وسمى الوزیر وزیراً لانه یزر اوزار الملک و حمل اعیاء ملکه. و قيل مشتق من الوزد و هو الملجاء، ومنه قوله: «کلاً لا ویر» ای - لا ملجأ، فعلیهنا سئی الوزیر وزیر الان الامیر بلجی، الیه فیما مرض له من الامور.

قوله: «هرواخی» ای - اجعل اخی هارون وزیراً لی من بین اهل بیتی، وانا قال من اهلی لتکمل شفعتی

قوله: «اشدبه ازری» ای - قوته ظهری. وقیل ازری قوتی، وقیل ضعفی ای - اجعله معاوناً لی استعین برأه ومشورته. قرأ ابن عامر اخی اشدبه ازری و اشر که فی امری، بسکون الیاء من اخی وقطع الالف من اشد و قطع الالف من اشر که، و الوجه انّ قوله اشد و اشر که علی الحبر لاعلی الامر، و هما مجزومان لانهما علی جواب الدعاء الذی هو قوله: «واجعل لی وزیراً من اهلی» وجواب الدعاء مجزوم لان الشرط فیه مفقود، والمعنی - اجعل لی اخی وزیراً فانک ان یجعله وزیراً لی اشد به ازری. فاشد فی المعنی جواب الشرط المقدر فهو مجزوم و اشر که معطوف علیه فهو نایع لغی الجزم. و قرأ الباقون اشد بوصل الالف و اشر که بفتح الالف، و الوجه انهما علی الدعاء الذی هو یلفظ الامر، فوله اشد بوصل الالف سیف الامر براده الدعاء فهو مبني علی السکون، و اشر که مثله و هو معطوف علیه وهذا وجه الفرائین لانه اشد موافقة لما قبله و هو قوله: «رب اشرح لی صدري و سرت لی امری»، و فصح ابن کثیر و ابو عمرو، الیاء من اخی، و اسکتها الباقون.

قوله: «کی نسبتک کثیراً» تنزهک عملاً بلیق مک و نقول سبحان الله و صلی لک.

«وند کرک کثیراً» بالتعاء والثناء علی کل حال .

«اِنَّکَ کنت بنا بصیراً» هذا کون الحال ، یعنی لم تزل کنت بنا بصیراً . ای -
علیماً باحوالنا وصفتنا .

موسی (ع) از حق جلّ جلاله بدعا و مسألت خواست مشارکت برادر خویش
هارون در نبوت ، تا او را یاری دهد بر تبلیغ رسالت و ادا امانت و آسان کردن کار
برخویشتن ، تا او را فراغ تسبیح و تعظیم ذکر حق بود و کثرت عبادت بقدر امکان ، و
ربّ العزّة دعاء وی مستجاب کرد و هارون را در نبوت شریک وی کرد و پشت وی پاو
قوی کرد .

آنگه مَثّ بروی نهاد گفت : «قد اوتیت سؤلک یا موسی» ای - اعطیت سؤلک
و مرادک یا موسی ، من شرح الصدر و تیسیر الامر و ازالة العقدة عن اللسان و تقوية النظر
بنیوة الاخ .

«ولقدمننا علیک مرّة اخرى» ای - انمنا علیک فی زمان آخر ، قبل هذه
المرّة .

«اذا وحینا الی ائمک مایوحی» وحی اینجا بمعنی الهامست . چنانکه گفت :
«واوحی ربّک الی التحل» ای - الهمناها ما بلهم من الصواب حتّی فعلت ما فعلت . و
روا باشد که بمعنی رؤیا بود ، ای - اربناها فی المنام «ان اقمّنی فی الثابوت» جائی دیگر
گفت : «فاذا خفت علیه قالنی فی البیم» . نامهار موسی بخواهد است و از فرزندان
لاوی بر یعقوب بود ویم نامی است بیل را علی الخصوص . اما قصّة ولادت موسی
بر شرط احتصار آنستکه فرعون خوانی دند هائل ، معتران گفتند نمبیر ابن خواب
آست که در بنی اسرائیل کودکی پدید آمد که بدست وی قاعدۀ ملک تو خراب شود
و نظام کار تو گسسته گردد ، فرعون گفت تدبیر چیست ؟ گفتند تدبیر آن است که هر
کودک نرینه که در وجود آید از بنی اسرائیل آنرا هلاک کنی روز گاری بگذشت
که اطفال ایشانرا میکشتند و پیران و جوانان که بودند از دنیا می رفتند ، پس سروران

آل فرعون همه بهم آمدند گفتند، مہینان بنی اسرائیل نمائدندو کہیساتر امیکشند، نہ بس روزگار کسی از ایشان نمائد ومارا مردور کار گر نباشد، وبرنج آئیم، تدبیر آنست کہ بکسال کشیم و یکسال نہ . پس تقدیر الہی چنان بود کہ ہارون برادر موسی آن سال کہ نمی کشتند از مادر در وجود آمد و دیگر سال کہ می کشتند ہموسی بلور گشت. چون زادن موسی نزدیک آمد زنی بود قابلہ وبر بارودان زنان موکل بود از جہت فرعون تا ہر کودکی را کفرزدندی بفرعون گفتی واورا ہلاک کردی، این قابلہ دوست مادر موسی بود، در وقت زادن اورا بخواندو گفت : دوستی تو امروز بکار آید ، مارا ہمی بینی کہ در چہ حالیم، مرایاری دوستر کن. چون موسی از مادر بوجود آمد قابلہ دروی بگریست بوری دیمیان دو چشموی، شیفته آن وور آن جمال وی گشت گفت : ای غلامہ تا این ساعت بر آن بودم کہ فرزندت در دست فرعون ہم تا اورا بکشد، اکنون از آن بیست بگشتم، کہ این فرزند چشم و چراغ منست، میو مدلو جان منست. پس قابلہ چون از آن کار فارغ گشت از خانہ بیرون شد ، مکی از آن دباخان اورا دید کہ از آن سرای بیرون میآمد بدناست کہ آنجا فرزند می آمدماست، رفت وباران خود را خبر کرد ، چون بدسرای آمد بد خواہر موسی اشانرا بدید ، نام آن خواہر مریم بود گفت : بالائم ہذا الحرم بالباب : اینک اعوان و کسان فرعون آمدند، مادر موسی بخود گشت، از سر آفتگی موسی را خر قہ ای پیچید واز دست یفشکد، نوری تافتہ بود در آن تنور افتاد ، اعوان فرعون چون در شدند مادر موسی را برنگہ و حال خود دیدند هیچ نشان ولادت دروی پیدانہ و گونه روی وی متغیر نگشتہ، گفتند قابلہ اینجا چہ کار داشت اگر فرزندی نیامدماست ؟ مادر موسی گفت او دوست منست ، گاہ گاہ پیرش من آنہ چنامکہ در دوستان شوند ، اشان بار گشتند، و مادر میگویی ہا مریم ابن الصتی؟ کودک کجا است ؟ مریم گفت . چہدام من ازو پیخبر بودم ، ہمی در سخن وی بودند کہ آواز گریستن آمد از آن تنور تافتہ ، مادر فراسروی رفت و اورا برداشت یکتای موی وی ناسوختہ ، فجعل اللہ علیہ النار بردأ و سلاماً . پس خلافت

میان علما که اورا هم در آن حال در تابوت کردند و بدرا افکندند یانه، قومی گفتند که اورا در بستای پنهان کرد و چهار ماما اورا شیر می داد بر روزیکبار و شب یکبار، آنکه اورا بدرا افکند. قومی گفتند. همروز ولادت ازوی بترسید از قهر فرعون، و ربّ العزّة در دل وی افکند که اورا در تابوت کند و بدرا افکند، اینست که ربّ العالمین گفت: «ان اقنعه فی التابوت فاخذ به فی الیم» ای- اقنعه التابوت وهو فی الیم ای- فی البحر، و مادر موسی کس فرستاد بنجار، مردی مصری بود از کسان فرعون و ازوی تابوت خواست تا بخرد، نجار گفت: تابوت را چه میکنی؟ کراهیت داشت که دروغ گوید، و نزد دانست که پس ویرا نزدیک خدای تعالی کر امن و منزلت است که اورا در میان آتش دیده بود چنان، برآستی بیرون آمد گفت پسری آورده ام و از یم فرعون و کید وی اورا در تابوت پنهان میکنم. نجار برفت تا ذبحا خرا خبر دهد از آن قصه، چون خواست که سخن گوید زیانش بسته شد. بدست اشارت می کرد، ذبحا حسی دانستند که چه میگوید اورا بدر کردند، نجار بخانه باز شد زبانوی میک گشت، دیگر بار باز گفت نایشانرا خبر دهد. ربّ العالمین زبان وی لال کرد و چشم وی نابینا، ایشان او را بزدند و بیرون کردند، گنگ و نایبنا بیرون آمد، براه در چاهی بود در آن چاه افتاد، نجار بدانست که خدای راعزّ و جلّ در آن سرست میت کرد که اگر بحال صحت و سلامت ناز شود، آن حال بیوشد و مادر موسی را یاری دهد در حفظ موسی، ربّ العالمین صدق وی دانست در آن نیت که کرد، او را چشم روشن و زبان گویا باز داد، پیامد و ایمان آورد و از فرعون ایمان خوش پنهان کرد، اوست که ربّ العزّة در قرآن اورا مؤمن آل فرعون خواند ام او حزیل پس تابوتی ساخت بقّد موسی، خمسة اشبار فی خمسة، و مادر موسی موسی را در آن تابوت کرد در میان پشه زده، و سر آن و شعوق آن بقیع بیندود و استوار کرد. و بفرمان الله تعالی بدرا افکند، و فرعون را دختری بود که علت برص داشت و اطباء مصر از معالجه وی درمانده بودند، ساحران و کاهنان گفتند که شفاء علت وی

از روی دریای نمابد ، شخصی پدید آید ، خبوء آن شخص بروی مانند شفا یابد ، پس روز دوشنبه چاشتگاه فرعون بر شط نیل بر آن زهتگاه و تماشاگاه نشسته بود زن وی آسیه بنت مزاحم و آن دختر که علت بر سر داشت بر آن گوشه دیگر بر شط با کنیرکان نظاره میکرد ، ناگاه آن تابوت از میان دریا پدید آمد ، موج آب آنرا بساحل افکند چنانکه الله تعالی گفت : «فلیلقه الیم بالساحل» ای۔ فلیرده الماء الی الشط یعنی که دربار افرمان آمد که تابوت را بساحل افکند : «یاخضع لدولی وعدوله»
 اما قال ذلك لان فرعون كان عدواً لله ولانبيائه ، والفراعنة ثلاثة : فرعون ابراهيم و فرعون يوسف و هوجد فرعون موسى ، وفرعون موسى وهو الوليد بن مصعب .
 پس غلامان و کسرکان رفتند و تابوت بنزدیک فرعون و آسیه آوردند و هر چند کوشیدند در تابوت بر گیرند ناپس کنند ، هیچکس طاقت آن نداشت و بدست هیچکس گشاده نشد ، مگر بدست آسیه ، چون سر تابوت بر گرفتند ، کودکی را دیدند در آن تابوت ، من اصبح الناس و جهاً . باروی چون ماه و دو چشم نر گسین و میان دو باروی وی نوری تابان وانگش ابهام خویش در دهن گرفته و از آن شیر میخورد . فرعون در وی مگریست محبت و مهر وی در دل او جای گرفت ، اینست که رب العزة گفت : «والقيت عليك محبة مني» ای۔ فعلت ذلك لك لبيحك فرعون فلا تملكك . قال ابن عباس : احب الله وجهه الى خلقه ، وقال قتاده : ملاحه كان في عيني موسى لا يكاد يصبر عنه من رآه . و قيل «القيت عليك محبة مني» ای۔ لنحبك امرأه فرعون وتحسن تربيتك . وهو معنى قوله فولتصنع على عيني» ای۔ ولترقي على ارادتي بمرئي مني . وقيل لتغدى على محبتي ، يقال صنع الصبي۔ اذا احسن غداء . چون موسى را از آن تابوت بیرون آوردند فرعون پاره ای خبوء وی بگرفت و بر آن علت دختر خوش مالید ، دختر از آن علت بر سر پاك گشت . دختر او را در بر گرفت و می بوسید ، غاویان قوم فرعون گفتند : ايها الملك اتاظن ان المولود الذي تصدعنه من بني اسرائيل هو هنا ، رمي به

فرقا منك، قاتله. ای ملک آن کودک امر الیلی که تو از وی می ترسی بر ملک خویش، مگر اوست بکش او را تا امن شوی، فرعون بقتل وی همت کسرد، آسیه گفت. قره عین لی و لك لا تقتله. ما را هیچ فرزند نیست و این کودک روشنائی چشم من و تست او را مکش تا او را فرزند گیریم و نفع او بماند. قال النبی (ص): «ان فرعون قال اما انا فلاحاجة لی فيه، ولو قال بومئذ هو قره عین لی كما هو لك لهداه الله كما هداها»، رسول خدا گفت اگر فرعون آن روز گفتی قره عین لی، راه بافتی چنانکه آسیه گفت و راه یافت، اما فرعون گفت مرا بدو حاجت نیست. لاجرم از هدایت او بمان محروم ماند، و گفته اند چون فرعون قصد قتل وی کرد، آسیه گفت این کودک نه از بنی اسرائیل است بلکه از زمینی دیگر و قومی دیگر است از کشتن او چه آید، بگذار تا او را فرزند خویش گیرم و فرعون را خود بیز دل نمی داد که او را بکشد که او را دوست می داشت و مهر وی در دل داشت. پس آسیه او را موشا نام بر نهاد، بزبان عبری، موسی موشا است. موشا آب است و شاد رخت یعنی که او را در میان آب و درخت باقیم. آنکه دایه ای را طلب کردند که او را شیر دهد هر چند که زنان آمدند و پستان بروی عرض کردند شیر نگر فتومادر موسی آن ساعت با مریم خواهر موسی میگوید قصبه برخیز و بری برادر مرو و دانشی بکن که خود رنده است یا مرده، خواهر بیامد نابود شد.

اینست که رب العالمین گفت: «اذنمشی احتك فتقول هل اذلكم علی من كمله ای - علی من یضمن الفیام بارضاعه و تربیته. خواهر بیامد دند که داخل طلب می کنند، گفت من شمار ایشان دهم بکسی که او را دایگی کند و شیر دهد، زنی است که او را فرزند کشته اند و اگر او را دایگی خوانید بیاید، آسیه گفت ببار او را تا دایگی این پسر من بکند، اگر نیروی بگرد باوی میکشیم، مریم رفت و مادر را بیآورد، موسی چون بوی مادر شنید بجست و پستان وی در دهن گرفت و میزد، اینست که الله تعالی گفت: «فرحناك الی امك ای موسی ترا و مادر دادیم

چنانکه باوی وعده کرده بودیم اثارادوہ الیک قوله : « کی تفرعینہا ولا تحزن ، ابن یان کردیم نا چشم وی روشن ناشد بقاء ولقاء توواند وهکن نباشد بفرق تو ، فوقتلت نفساً ، یعنی قبطیاً کافراً . موسی چون آن قبطی را کشت دوازده ساله بود و این قصه در سورة القصص بشرح کوئیم . قوله : « فنجیناک من القم » ای من خوف القتل . یعنی سہلنا لك الخروج من مصر الى هدیین سالماً من فرعون ، وقيل نجیناک من غم البابت والبحر و کربہ ، قال وهب : اوحى الله الى موسی (ع) لو ان النمس التي قتلت اقرت ساعق من لیل او نهار بانی خالقها و رازقها لادقتک طعم العذاب ولكن عفون عنک امرها انہا لم تقر لي ساعة . قوله : فوقتاک فتوناً ای : اختبرک باختباراً وامتحانک بمحنة بعد محنة ، وقيل حلصک مرة بعد مرة . احديہا ان ام حملت به فی السنة التي کان فرعون نذبح فیہا الاطعالم ، العاظمی الیم ، ثم منعه الرضاع الا من ثدی امه ، ثم جرہ لحق فرعون حتی هم یقتله ، ثم تناول الجمره بدل الثمرة ، ثم کزه القبطی حين استغاثہ الاسرائیلی ، ثم خروجه من البلدة حين اخبره رجل سعى من شيعته بما عزموا علیه من قتله . وقيل الفتون مالحفه من الغزع والهرب والافتراب الى ارض مديین ، وما ادر که هاک من الکرامة والثبوة ، فلبثت سنن ، یعنی عشرين فی اهل مديین و هو بلدة شعيب ، علی ثمانی مراحل من مصر وهب گفت موسی که از فرعون بگریخت دوازده ساله بود بمدین شده سال مردور شعيب بود بر مهر دختر وی سفیرا ، و پس از آن هژده سال دیگر بر بدک شعيب شبانی می کرد تا او را فرید راد ، چون سنوی بچهل رسید وحی آمد بوی ، ایست که رب العزة گفت : « ثم جئت علی قدر ما موسی » یعنی جئت للوقت الذي اردنا ارسالک غیه الى فرعون . علی قدر ای : علی مقدار مقدر قدرنا له لرسالتک . مقابل گفت : علی قدر ای : علی موعد وعدناک . پس آنکه آمدی بر سر آن وعده که ترا بنهاده بودیم . گفته اند بظاهر باوی بقول وعدنا ای نرفقه بود ، پس احتمال کسد که ابن وعده بخواب بود که رب العزة اورا بخواب نمود که ترا برسالت بفرعون و قوم وی حوام فرستاد ، وقيل : معناه جئت علی موعد وعدناک لرسال . و ذلك ان الله

تعالی اخبار الرسل الماضية انة سيبعث موسى الى خلقه موسينزل عليه التوربة .

قوله : «واصطفتك لنفسى» الاصطناع اقتعال من الصنعة . و هو اخذ الصنعة اى اتخذتك صنعة ، والمعنى اصطفتك برسالتى و اختصاصتك بوحى الذى هو خاص امرى . و يحتمل ان النفس ها هنا تأكيد . اى - و اصطفتك لى نفسى . و قيل معناه اخترتك لاقامة حجتي وجعلتك بينى وبين خلقى ، حتى صرت فى الخطاب والتبليغ عني بمنزلتي التى انا بها لخواطبتهم واحتججت عليهم .

قوله : «اذهب انت واخوك باياتى» اى - امضينا بالتورية . قيل باياتى باليد والعصا ، «ولا تيافى ذكرى» اى - لا تضعفانى ان تذكر انى فان ذكر كما ايتى بقوى عزمكما . وقيل معناه لا تفتروا ولا تقصر افى تبليغ ذكرى الناس . يقال ونى و توانى فى الامر ، اذا وهن فيه .

« اذهبوا الى فرعون » اعادلان الاول مطلق والثانى مقيد . « انة طفى » كفر وجاوز الحد فى الكفر مفسران گفتند موسى باهل خوش از مدين برفنوروى بمصر نهاد و هارون آنوقت بمصر بود نزديك مادر خوش ، و حى آمد بهرون كه موسى را استقبال كن ، يك مرحله باستقبال موسى آمد موسى را گفت مرا چنين و حى آمد وبفرمان حق جل جلاله ، موسى گفت آرى كتر ب العزة مرا برسالت بر فرعون ميفرستاد ، درخواستم تا تو يا من باشى و مرا يارى دهى نارسالت حق بهم نكرارم ، پس رب العالمين با ايشان خطاب كرد « اذهبوا الى فرعون انه طفى » .

«فقلوا له قولاً لئلا» اى - تلطأ له فى القول ولا تعلقأ . چون برفرعون شويده بتلطف شود ، سخن نرم گوئيد ، بمدارا و رفق گوئيد ، درشتى نمكنيد ، و اين از بهر آن گفت كه مرد متمرّد طافى چون او را دعوت كند ، اگر بمنف و خشونت باوى سخن كنند ، خشم گبردد و در حجتت خصم تأمل كند و پند سذرد ، و بير قصد قتل خصم كند ، باز چون برفق و لطف باوى گوئند سخن بسمع خود راه دهد و در حجتت خصم تأمل كند و منقاد گردد . از اينجا گفت مصطفى (س) : « ما دخل الرفق

فی شئ الا زانه وما دخل العنف فی شیء الا شانه. و گفته اند او را برفق فرمود یعنی حق تربیت وی بجای آر که او ترا برورده ، حق تربیت دارد بر تو و گفته اند معنی این تلافی آنست که او را بکنیت خوان و کنیت وی ابوالعباس اسب ، و گفته اند ابوالولیدو گفته اند ابو مرّة . با موسی چنین گفت و با مصطفی (ص) گفت : و اغلظ علیهم ، زیرا که طبع و خلقت موسی بر حنّت و صلابت بود و طبع و خلقت مصطفی برفق و رحمت . موسی را گفت از آن درشتی و تیزی لغتی باز کم کن بادشمن ، و مصطفی (ص) را گفت بر آن رفق و مدارا حتی درشتی و تیزی بیار بادشمن ؛ روی انّ عائشة قالت . ما رسول الله کیف اجترأ موسی علی الرؤیة و سؤاله ایتاها ؟ قال علم الله حدّته فحلم عنه

قوله : «لعلته بتدّکر او بخشی» فان قبل کان فی علم الله انه لا یتدّکر ولا بخشی فما معنی لعله بتدّکر؟ قيل هو مصروف الی غیر فرعون ومجازة لعله بتدّکر او بخشی خاش ادارای بزی و الطافی بمن خلقته ورزقته واحمت علیهم ادعی التوبیة . و قال ابو بکر الوراق : لعل من الله واجب ، ولقد تدّکر فرعون وخشی حين لم ينفعه الذکری والخشبة ، وذلك حين الجمه الفرق فی البحر ، فقال آمنت انه لا آله الا الذی آمنت به بنو اسرائیل . وقال اهل المعانی ، لعل حرف تخرج وطمع ، وهو هاهنا بعدوالی حال موسی و هارون . ای۔ ادها انتماعلی رجائکما و طمعکما ، وقد علم الله سبحانه ما یكون منه . حتى جلاله خود دانا بود که عاقبت کار فرعون چه خواهد بود ایّا موسی و هارون را گفت شما او را دعوت کنید بر امید و طمع آن که وی ایمان آورد و سزی که خود دانست از کار فرعون با ایشان نگفت تا در ایشان فترت نماید و در دعوت حدّ نمایند تا ثواب ایشان در آن جدّ نمودن تمامش و عظیم تر بود ، و معی بتدّکر تنقّط و جعّیر ، و یخشی ای۔ یسلم .

«قالورثنا» گوینده موسی بود ایّا اصافت با هر دو کرد که هارون با او در کار بود

قوله : «اننا نخافان يفرط علينا» یعنی ان یعجل بالعقوبة و یبادر الی قتلنا قبل ان یتأمل حجتنا فرط اذا تقدم وسبق ، والفارط والفراط الذی یتقدم القوم فی طلب آلماء ، ومنه . قوله صلی الله علیه وسلم : «انا فرطکم علی الخوض» . «وان یطفی» ان یتکبر عن قبول الحق و یزاد کفرأ الی کفره برتنا .

فقال الله عز وجل : «لاننا فانتی معکم» بالعون والنصرة والدفع عنکم ، اسمع قولکم وقوله ، اری فعلکم و فعله ، «اسمع واری» ، دلیلست که خدای اجل جلال اسمع است و بصر ، سمیع است بسمع نامخلوق ، بصیر است ببصر نامخلوق ، ومعنی سمع و بصر نه علم واحاطتست چنانکه معتزله گویند ، که اگر چنان بودی اسمع واری بی فایده و بی معنی بودی ، که معنی علم و احاطت در انی معکم موجود است و سخن تمام است ، هم چنانکه جائی دیگر گفت : «ولادنی من ذلك ولا اکثر الا هو» هم اینما کانوا ، چون بعد از کمال آن معنی ، اسمع واری گفت معلوم شد که اسمع واری نه علم است و احاطت که سمع و بصر نامخلوقست .

روی عن عبدالله قال : اذا کان علی احدکم امام تخاف بطشه او ظلمه فیقل : اللهم رب السموات السبع و رب العرش العظیم کن لی جاراً من فلان بن فلان و اشیاعهم احزابهم من خلیفتک ان یفرطوا علی او یطغوا ، عز جارك وجل ثناؤک ولا اله غیرک ولا اله الا انت .

قوله : «فاتیاه فقولاً انا رسولاً ربک» فارسلنا معنا بنی اسرائیل ، ای . اطلبهم . «ولا تعذبهم» ای لا تعذبهم فی العمل . و کان یو اسرائیل عدال فرعون فی نصب و نصب عذابشد یدمن قتل الانبیاء و استخدام النساء و کاذبوا مکلفونهم الاعمال الشاقة من ضرب اللبث و بناء المدائن و نقل الحجر من غیر احرة . و فی بعض الفصص قال الله عز وجل لموسی : «جاهد نفسك و احیک و انتما محتسبان بیجاهه فانی لوشئت ان آتیہ جنود لا قبل له بها فقلت ، ولكن لیعلم هذا العبد الضعیف الذی فدا بحبیته قونه و

وجنودهم انّ الفئّة القليلة والاقليل متى تغلب الفئّة الكبيرة باذني ، اگر من خواستم ای موسی بایشان سپاهی فرستادمی که با آن در نیامدندی و طاقت نداشتندی لکن خواستم که این بنده بیچاره مغرور بهوت و سپاه خود غرّه شده بداند که سپاه اندک با معنوت من به آید و غلبه کند بر سپاه فراوان . همانست که جائی دیگر گفت : « کم من فئة قليلة غلبت فئة كثيرة باذن الله » .

موسی و هارون نفرمان الله تعالی رفتند تا بدرگاه قصر فرعون و آن قصر را در بند های عظیم ساخته و پاسبانان و نوستداران فراوان نشسته . صدی گمشد بود که موسی بر فرعون شد و آن پاسبانان و دربانان همه در خواب بودند که ناگاه موسی بعضای خویش در بزد . بواب گفت کبست که این ساعت بچپین در گاه آمده و در می رند ؟ **موسی (ع)** گفت : انارسل رب العالمین . منم فرستاده خداوند جهانیان ، بواب بترسید رعبی در دل وی افتاد ، بشتاب رفت تا پیش **فرعون** گفت انّ هاها اسماً ما مجنوناً یزعّم ان رسول رب العالمین . مردی دیوانه را می بینم امن ساعت بدرگاه ملک آمده میگوید من رسول خدای جهانیانم . **فرعون** نیز بترسید ، از من سخن که شنید ، گفت تا در آمد و به بینم که کیست ؟

چون درسد **فرعون** در وی تأمل نکرد تا او را مشاخص ، آنکه گفت : من انت ؟ بو کبستی ؟ گفت من **موسی** **عمرانم** . گفت : فما شأنک ؟ چه کار داری و بچه آمدی ؟ گفت : ارسلنی البکرت العالمین . آفریدگار جهان و حبابان مرا بر رسولی بتو فرستاد . گفت هیچ حجت و نشان داری بر درستی آنچه میگوئی ؟ گفت : « قد جئناک بآية من ربک » آوردم بنو نشانی از خداوند سو . گفت آن چه نشاست ؟ **موسی** دست در حجب خویش کرد بیرون آورد سبید روشن شعاع نور از وی اشراق می زد ، چنانکه همه خانه از آن روشن گشت . قومی گفتند از اهل تفسیر روز بود نه شب ، که **موسی** بر **فرعون** رفت و این دعوت کرد و بد بیضاء که بیرون آورد چندان نور داشت که در شعاع آفتاب غلبه کرد ، و گفتند آن روز معجزه عصا بوی نمود که

مجزهٔ عصارهٔ زینت نمود که سحرهٔ مجتمع بودند. آنکه موسی گفت :
«والسلام علی من اتبع الهدی» گفته‌اند که این تفسیر قول لَین است که الله
مالی ایشانرا گفته بود : «فقولاله قولاً لیناً» والسلام - جمع السلامة - کالملاجمع
للملأمة ، والمعنی السلامة من عذاب الله لمن اتبع الاسلام ، وقیل معناه من اسلم و تبع
لهدی فله التحية والسلام ، وام بکن موسی یحیی فرعون بالسلام ائماً قرأ السلام
بلی من اجابه وصدقه .

قوله : «آلأ قد اوحی الینا انّ العذاب فی الدنیا و الاخرة» علی من کذب ،
«لنبیاء هو تولى» عن الایمان . قیل هذه ارجی آیه للمؤمنین والموحیدین فی القرآن . آنکه
رعون با موسی مناظره در گرفت ، گفت : «فمن ربکم یا موسی» ای - من ربکم
لذی ندعوننی الیه یا موسی ؟ فوجد لان المتکلم کان موسی وحده . وقیل معناه
اموسى و هرون ، فذكر موسی دون هرون لرؤس الآی .

قوله . «قال ربنا الذى اعطى كل شئ خلقه ثم هدى» ای - نعم لكل شئ خلقه
ثم هداه لما يصلح من مطعمه و ملبسه و مسکنه و منکحه و امور معاشه . فرعون گفت
کیست خداوند شما که مرا بوی میخواند ؟ موسی (ع) گفت خداوند ماست که هر
چیزی را آفرینش آن مدام بداد چنانکه در بایست بود و سزا بود ، دست را گسترانی و
ای را روانی ، و زبانشرا گویائی و چشم را بینائی و دل را دانائی ، آنکه هر چیزی را
جیب وی آفرید ، هم نظیر وی ، هم خشن وی ، هم مومن وی ، و هر چیزی را راه نمود
در دل افکند که بماند چون رسد ، و از دامن چون بر هر مرد و قوت ار کجا جود .
و مناسب که جائی دیگر گفت : «وخلق کل شئ بقدره» و قدیرا» و قرأ نصیر خلقه ففتح
للهم ای - کل ما خلقه . «و اوصلح فی معاشه و الانتفاع به علی انّ خلقه فعل ماض من
ملأه شئ والمعول الثانی» و جنوف لعلم المحاطین بموضع بعضی معسران گفتند
خلقه ، اضافه اذن ها با خداست یعنی اعطی خلقه کل شئ من النعم بدگان خود
! همه چیز بداد از نعم و آلاء خداست ، و در سابق بحث که آفرید برای ایشان آفرید

چنانکه حائى ديگر گفت: «هو الذى خلق لكم فى الارض جميعا ثم هدى» يعنى دله الى معرفة توحيد - پس فرعون پرسيد از موسى كه كار و بار پيشينيان واحوال رفتگان چيست؟

فقا بال القرون الاولى اى - ما حالهم وشأنهم فانهم لم يكونوا على ماتد عونى اليه ولم يقرؤا بما تقول، ثم لم ينلهم ما نوعدنى بعن العذاب. ميگويد امتهاى گذشته برين نبودند كه نومكوئى و آنكه اشارا اين عذاب نرسيد كه بومرايم دهى بدان. معنى ديگر احتمال كند كه فرعون گفت اگر شما بپيامبريد چنانكه ميگوئيد، احوال گذشتگان و رفتگان بگوئيد كه چون بوده است، واسما بپاشان چه بوده است؟ يا معنى آسب كه ما حال القرون متى بعثون و كيف بعثون و هم دميم بالثقة موسى (ع) بحكم آنكه هنوز نوريه مكرفته بود. كه نوريه بعد از هلاك فرعون بوى دادند، فسته پيشينيان و اخبار گذشتگان خوانده بود و ندانسته، لاجرم حواله آن با علم حق كرد گفت. «علمها عندى فى كتاب» يعنى الاواح المحفوظ. گفت علم ان نريدك خداوند منست و در لوح محفوظ بنشته و مثبت كرده، آنكه مى نمازى الله تعالى از كتاب و سحت ياد كرد گفت. «لا يضل رثى ولا ينسى» لعظان معنا هموا واحد، ضل الرجل كذا اذا نسى واضلته اذا اساء - و خداوند من فرو نگذارد هيچبر و نه فراموش كند. صلايونسبان بروى روا بود و اورا حاجت بكتاب و نسخه نه، اما انبات كرد در لوح ترغيب و ترهيب بند گانرا، و نا بنماید كه مخبر بر وفق خبر آمد، و گفته اند فرعون اول حجب جسب بر موسى (ع) بپيكر و در الله تعالى حاجت در گرفت، پس از آن محاجب بگر سخت و عدول كرد، با در كرون و امم گذشته گفت: اعمال ايشان چيست و آبرا چه كردند؟ موسى (ع) گفت اعمال ايشان بر ايشان شمرده اند و نگه داشته در صميمه اعمال ايشان، با فرداى قيامت جراه ايشان بتمامسى با ايشان رسانند، موحدانرا ماثوب، مشركانرا عقوبت. «لا يضل رثى» اى - لا نترك من كفره حتى ينتقم منه ولا ينسى من و حده حتى يجزيه. باين قول كتاب صحيحه اعمال

ایشانست نملوح محفوظ.

قوله : «الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ مَهْدًا» اى - مهوداموطاً، وهو مصدراً قيم مقام المفعول وهو قراءة الكوفيين وقرأ الباقون مهاداً، والمهاد صلح للواحد كالفرش للجمع ، وهو جمع المهد الذى نبأ للصبي لينام فيه . معنى آنست كه اين زمين شما را آرامگاه و بنگاه كرد چنانكه در آن مسكن و منزل توانيد ساخت و حرث و حفر توانيد كرد ، نه شكسته و ناهموار كه در آن استقرار و حرث و حفر ممكن نبود ، «و سلك لكم فيها سبلاً» اى - اوضح لكم فيها طرقاً تسلكونها . و قيل معناه ادخل لاجلكم فيها طرقاً تبلغون الى منافعها فاتها متفرقة فيها فما قدفى مكان جلب من مكان . من قوله . «مسلككم فى سقر» .

قوله : «وانزل من السماء» اى - من ناحية السماء «مَاءً مَطَرًا» . اينجا جواب موسى نمام شد . پس خطاب بگشت ، ربّ العزّة . گفت چلّ حلاله : «فأخرجنا به ازواحا» اى - اصنافاً ، «من نبات منى» مختلف الالوان والطعوم و المنافع من بين ابيض و اخضر و اصفر و احمر ، كل صنف زوج منها للناس و منها للدواب . «كلوا و ارعوا انعامكم» اى - كلوا من طيبان «الخرجنا من الارض» و ارعوا فيها انعامكم اى - اسرحوها فيما هو اراقي بها ئمكم ، «انّ فى ذلك» اى - فيما ومع «لآيات لاوى الذهى» ليعبر الذوى العول نذل على وحدانيه الله . الذهى جمع بنية يقال فلان ذنوبه . «معناه ذو عقل ، سنهى الى رأيه و معرفته ، و قيل سنهى العقل بنية لانها تنهى صاحبها مالا بجوده ولا بحسن .

التوبة الثالثة

قوله : «قال رب اشرح لى صدرى» فرماں آمد از جبار كائنات بموسى كلم (ع)

که یا موسی: «اذهب الی فرعون اقمطی» برو بر آن مرد طاغی شوخ گردنکش که بر معاصی
 دلبر کشته. چگونم خداوندا فرمان چیست: «قل هل لک الی ان تزکی» ای موسی هر چند
 که او کافر وار با ملامی زند تو او را که دعوت کنی: بلطف دعوت کن و بر فرق سخن گوی.
 ای موسی تو رسول منی، فرستاده منی خلق من گیر، من رفیق و لطیفم، رفق و لطف
 دوست دارم، بر فرق باوی گو: «هل لک الی ان تزکی» افتدنت که با ما صلح کنی، مسلمان
 شوی و از راه حنک و مخالفت بر خیزی، ای موسی باوی بگوی چهار صد سال بد کفر
 بسر آوردی، اگر مسلمان شوی و مرا به بگانگی یاد کنی چهار صد سال بد بگریز و مرگ
 دهم درین جهان بچوانی و سندیستی و شادی و پیروزی، و در آن جهان بهشت جاودانی
 و سعادت ابدی. با مصطفی (ص) همین گفت چون کفر قریش را دعوت می کرد او را
 بر فرق فرمود گفت: «و جادلهم بالتی هی احسن» ای محمد با ایشان بلطف سخن گوی
 اگر با نومجادلت کنند تو پاسخ ایشان بنیکوئی کن بگو: «انما اعطکم بواحدة»
 من شمارا پند می دهم بیک چیز «ان تقوموا لله مثنی و فرادی» که حیزید خدا را نگاه
 و دو گانه، پس با خود بیندیشد و نابکد سگر بار گوئید من که رسول خدام دبوانه
 و پوشیده خردنیم، شما را بملک اند و نعم سرمد می خوانم لطفا سخنا که اینست
 ولی چه سود که بایسته نبود در ازل، کار نه آن دارد که از کسی عمل آند و از کسی
 کسل، کار آن دارد که نا خود شایسته که آمد در ازل؛ تلخ را چه سود کش آب خوش
 در کنار است، و حار را چه حاصل از آن کش بوی گل در جوار است. یکی از برگان
 دین گفته اذاکان هذا رفته مع الکفر و کفر رفته بالا برار. فرعون که چند بن سال
 میگفت «انا ربکم الاعلی» باوی خطاب می کند بدن لطیفی، مؤمنی که هفتاد
 سال در سجود می گوید سبحان ربی الاعلی، گوئی که در گور باوی خود چه خطاب
 کند و بروی چه نواخت نهد. موسی (ع) چون دل بر آن نهاد که بر فرعون شود از الله
 تعالی نمکن خواست و تهیه اسباب اداء رسالت. گفت: «هرب اخرج لی صدی» از بهر
 موسی چنین گفت ناز از بهر مصطفی (ص) گفت: «الم شرح لك صدرك» باز مؤمنان

امت را گفت . «فمن یرد الله ان یمدیه یشرح صدره للإسلام» موسی بخواست ، پس از آنکه بخواست او را بداد مصطفی (ص) را ناخواسته بداد ، اما منت بروی نهاد ، باز مؤمنان امت را بی خواست وی منت این نعمت در کنار نهاد ، نه از آن که ایشان را بر پیغامبر فضلی و شرفی است لکن ضعیفانند و گناهکاران و مفلسان ، وضعیفان را بیشتر نوازند و عاصیان را بیشتر خوانند ، تبیینی پندری کفر زندان دارد و یکی از ایشان ناخلف بود ، آن ناحلف را بیشتر حواد و به نگر ، پیوسته دلش باوی می گراید ، و از حوادث روزگار بروی می ترسد ، خدای را عزوجل بر روی زمین چندین صدیقان و زاهدان و عارفانند و هر شب در سیک بازرسین که بخودی خود بند گانرا تعهد کند همه عاصیان و مفلسان را خواند که : «هل من سائل هل من تائب هل من مستغفر» میگوید جل جلاله : نعم المولی انا ، ینک خداوندی که منم ، نیک باری و مهربانی که منم ؛ فان عصیتنی سرتک وان سألتنی اعطینک وان استغفرتنی غفرتک وان دعوتنی لیتبتک وان اعرضت عنی نادبتک .

«رب اشرح لی صدی» نکنه لطیف بشنو ، گفت ، اشرح لی صدی ، گفت قلبی ، ار آنکه حرج و ضیق بصد رسد بقلب نرسد ، صد در صد مگرست و قلب دیگر ، صدر در خبرست و قلب در نظر ، صدر در هیبت است و قلب در سرور مشاهدت ، با دوام اس و لذت نظر و حصول مشاهدت حرج و ضیق که جاد در گنجد ، موسی در مقام مناجات مسب شراب شوق گشته بود ، دریای مهر در باطن وی بپموح آمده ، همی ترسد که مناجات بسر آید و سخن بر بنده گردد همی در سخن و سؤال آویخته بود ار بس هر سؤالی سؤالی دیگر می کرد ، از رب اشرح لی صدی ، تا آنجا که : گفت : «واشر که فی امری» ، رب العزیز و عشق و سوز عشق و شوق و بر این مرهم بر نهاده که : «قد اوتبت سؤلک با موسی» ای موسی هر چه خواستی دادم و هر چه خواهی می دهم . رب العزیز همین کرامت که با موسی کرد با امت محمد کرد گفت : «وأتبکم من کل ما سألتهموه» ای محمد امت ترا گرامی کردم ، که هر کرامت که با موسی کردم ، و هر نواخ

که بروی نهادم ، با ائت نوبقدر ایشان همان کردم ، باموسی گفتم : «القیث علیک محبة منی» ، با ائت نو گفتم : «یحییهم وحبوئهم» با موسی گفتم : «لانضف انک من الامنین» با ائت تو گفتم : «اولئک لهم الامن» با موسی گفتم : «و قربناه نجیاً» ، با ائت تو گفتم : «واسجدوا قربة وحن اقرب» ، با موسی گفتم : «احیب دعوتکم» ، با ائت تو گفتم : «فاستجاب لهم ربهم» با موسی گفتم : «لا تخافا انی معکم» ، با ائت تو گفتم : «ان الله مع الذین اتوا» ، موسی را گفتم : «وانجنا موسی ومن معه» ، ائت ترا گفتم : «و كذلك ننجی المؤمنین» ، موسی باما گفت : «وعجلت الیک رب لترضی» ، با ائت تو گفتم : «لعد رضی الله عن المؤمنین» .

قوله : «وقتئذ کنوناً» ای - طبع خاک بالبالاعل بخأحتی صرت صافباً شتافاً منخلصناک لناحتی لاتکون لغیرنا . ای موسی ترا در کوره بلاردیم وباخلاص نهادیم ، نادر دلت جز مهر ما و بر زبانت جز ذکر ما نهاد ، آن بالاها و فتنها که بر سر وی نشست چه بود ، اوّل که ویرا راندند متواری زادند در خانه نار یک بی چراغ ، بی هوا ، و بی کام ، مادر را نمی بایست که بسر بود اربیم فرعون که پسر ارا می کشت ، او را در مایوت کرد و بدریا افکند ، منزل اولش دریا بود دشمن او را بر گرفت چون چشم بار کرد شمشیر و نطع دد ، منزل اوّل دریا ، منزل دوم شمشیر و نطع و دیدار دشمن ، منزل سوم بیم از قطبان که از ایشان یکی را کشته بود ، و اسکه بگریخته سی وانگران ، دل آشفته و جان حیران ، پای برهنه و سکم گرسند ، هیچ ندانست که کجا می رود تا رسید بمبدین ، بمزدوری شعب و شبانی ، از سرسوز و حسرت بر توالی محنت گفت :

بهر کوئی مرا تا کی دوانی	زهر زهری مرا تا کی چشانی
برودانداری اوّل نو رهی را	بس آنکه بریر دشمن نشانی
وزان پس افکنی او را بغربت	بمزدوری شعب و شبانی
شبانی را کجا آن قدر باشد	که نوبی واسطو مرا بخوانی

پس اورا اوری برطور سینا
و گر کوید ز تو دیدار خواهم
هزاران تو سخن باوی برانی
جواب آید که موعی لن ترانی
اورا چنین در بلاء لطف آمیغ می داشت ، و بزخم شفقت آمیزی پیراست ، و
بانواع بلیات می شست ، آن همه از چه بود ، از آن کش خودرامی بایست ، همانست که
گفت : « واصلتک لنفسی » ای موسی نه در می بایستی کم می بایستی ترا بگزیدم ،
نه ترا بلکه خویشتر را ، از آن بود که سر مراد گرفت و او را بقر بخود کشید و
ازو نگفت چرا کردی ، بیک شست چشم عزرائیل رافکند ، نگفت چرا کردی ،
الواح توریقیر زمین زد نگفت چرا زدی ، آری در پرده دوستی کارها رود که آن
همه بیرون از پرده دوستی تاوان بود ، و در پناه دوستی محتمل بود . شعر :

و اذا الحبيب اتى بذنب واحد جاء ت محاسنه بالف شفع

قوله ۰ و فقواله قولاً لبناء الآية ... عن وهب بن منبه . قال : لما بعث الله
موسى (ع) الى فرعون قال له و اسمع كلامى واحفظ وصيتى و اراع عهدي ، فانى
قد وقعتك اليوم متى موقفاً لاسبعى لبشر بعدك ان يقول مقامك متى ادسك
و فرّبتك حتّى سمعت كلامى و كنت باقرب الامكنه متى فاطلق برسالتى فاك
بمعنى و سمعى و انّ معك نصرى و اتى قد البستك حبة من سلطانى ، تستكمل بها الفوه
فى امرى ، فانت حنّ عظيم من جندى بعثك الى خلق صعيّف من خلفى ، بطار نعمتى
و امن مكرى و انكر روييتى و عبدونى و رعم ائله يعرقنى و اتى اقسام بعترنى لولا
الحجة والعذر الذى وضعته بينى و بين خلقى لبطشت به بطشه حبار نغصب لغضبه
السماع والارض والجبال والحقار فان ادت للسماء حصته ، وان ادت للارض ابتلعته وان ادت
للجبال الحقرته ، وان ادت للسبح عرقته ، ولكنه هان على و سغطمن عبنى و وسعد حلمى
واسعفت بماعندى و حق لى انا العنى لا غنى غرى ، فبلعه رسالتى و ادع الى عاذنى و
توحيدى ، و حذره نعمتى و باسى ، و اخبره انه لا يقوم سئى لغضى و ذكره اياى و ول لفيمى
بذلك « قولاً لبناء لعله يتذكّر و يحشى » و اخبر اتى الى العفو و المغفرة اسرع

الى الغضب والعقوبة ولا يرو عنك ما الستة من لباس الدنيا، فان ناصيته بيدي ليس
يطرف ولا ينطق ولا يتنفس الا بعلمي و ادنى، وقل له اجب ربك فانه واسع المغفرة
امهلك اربع مائة سنة وفي كلها كنت تبارزه بالمحاربة و هو بمطر عليك السماء
وينبت لك الارض و يلبسك العافية لاتسقم ولا تهزم ولم تغتفر ولم تغلب و لو شاء ان
يخلقك من ذلك اوسلبك فعل، ولكنه ذواناه ودوحلم عظيم.

۳- التوبة الاولى

قوله تعالى : « منها خلقناكم » از آن [زمین] آفریدیم شمارا « و فيها نعیدکم »
و باز شمارا [باز زمین] بریم ، « و منها نخرجکم » و باز از آن [زمین] بیرون آریم شما
را ، « تارة اخرى ^(۸۵) » باری دیگر .

« و لقد ادرناه آياتنا كلها » [بافرعون] نمودیم نشانهای خوش [که موسی
را داده بودیم] همه ، « فكذب و ابى ^(۸۶) » دروغ زن گرفت اورا و سر باز زد.

« قال اجبتا » گفت بما آمدی ، « لتخرجنا من ارضنا » تا این زمین مانگیری
و ما را از آن بیرون کنی . « بحرک یا موسی ^(۸۷) » بجادوئی خوش ای موسی .

« فلما تینک بحر مثله » ما بتو جادوئی آریم همچنانکه تو آوردی ، « فاجعل
بیننا و بینک موعداً » میان ما و میان خویش هنگامی نامزد ساز ، « لا تخلفه نجر و لا انت »
که ما آنرا خلای نکنیم و نه تو ، « مکاناسوی ^(۸۸) » جایی میان ما و تو [که ما
بان آئیم و تو بان آئی] .

« قال موعدهم يوم الزينة » موسی گفت هنگام نامزد کرده مرا با شما
روز آرایشست ، « و ان يحضر الناس ضحی ^(۸۹) » آنکه که مردمان باهم آیند
چاشتگاه .

« قَتُولِيْ فِرْعَوْنَ » برگشت فرعون [و باز ایستاد از پاسخ و بکوشش خود بر ایستاد] ، « فِجْمَعٌ كَيْدُهُ ثُمَّ اِنِّيْ » و گرد کرد یار خویش و آنکه آمد .
 « قَالَ لَهُمْ مُوسٰى اِذَا نَزَلَ اَنْتُمْ لَاقُوا عَلٰى اللّٰهِ كَذِبًا »
 و بل بر شما برخدای تعالی دروغ مسازید [و باطل حق ننمائید] ، « فَيَسْحَبْكُمْ بِعَذَابٍ »
 که بپخشما کند [خدای تعالی وزیر و زبر کند] « عَذَابٍ » و قد خاب من افترى (۶۱) ،
 و هر که دروغ سازد نومید ماند .

« فَتَنَّا زُكُرًا اَمْرَهُمْ يَنْهَمُ » جادوان در کار خویش با یکدیگر مشورت کردند [و سگالیدند که با موسی چه پیش گیرند] ، « و اسر و النجوى (۶۲) »
 و راز در گرفتند با یکدیگر .

« قَالُوْا اَنْ هٰذَا لَسَاحِرَانِ » گفتند این دو مسرد دو جادواند ، « یَرِیدَانِ »
 میخواهند ، « اِنْ یَخْرُجَا کُمْ مِنْ اَرْضِکُمْ بِسَحَرِهِمَا » که بیرون آرند شما را از زمین
 شما بجادوئی خویش ، « و یدهبها بطریقکم المثلی (۶۳) » و پیران و مهتران شما ببرند
 « فَاجْمَعُوا کِیْدَکُمْ » هم سخن و همدل و هم آهنگ باشند در سار خویش .
 « ثُمَّ اتُّوْا صَفًّا » آنکه همه با هم بهامون آئید ، [بیکبار] سرکنار ، « و قد افلح
 الیوم من استعلى (۶۴) » و پیروز آمد امروز او که به آمد [در جادوئی خوش] .

« قَالُوا يَا مُوسٰى » گفتند ای موسی : « اَمَّا اَنْ تَلْقٰی » تو عسای خویش بفسکی
 پش ، « اَمَّا اَنْ تَكُوْنَ اَوَّلَ مَنْ اَلٰی » ما ما آن خود بفسکنم بش .

« قَالَ بَلِ اتُّوْا » [موسی] گمت ننماینم کنید . « فَادَا حِبَالُهُمْ وَعَصِيَّتُهُمْ »
 آن رسنها و چو نهای ایشان « یَخِیْلُ اِلَیْهِمْ سَحَرُهُمْ » می نمودند بموسى از جادوئی
 ایشان « اِنِّهَا تَمْعٰی (۶۵) » که آن همه زنده اند بهب باو می آورند .
 « فَادَا جَسَ فِیْ نَفْسِهِ خِیْفَةُ مُوسٰى (۶۶) » موسی در دل خویش از جادوئی ایشان بیم
 یافت و نهان داشت .

« فَلَمَّا لَاتُخَفُ » گفتیم ، مترس ، « اِنَّكَ اَنْتَ الْاَعْلٰی (۶۸) » که دست ترا و نصرت

و غلبه ترا .

« **وَالْقَاهِلِ يُمِينِكَ** » یعنی آنچه در دست راست داری ، « **تَلْفِ مَاصِعُوا** » ناقرو برد آنچه ایشان ساخته اند ، **أَنَّمَا صَنَعُوا كَيْدَ سَاحِرٍ** » آنچه ایشان کردند ساز پر دیو است « **وَلَا يَفْلَحُ السَّاحِرُ حَيْثُ أَتَى** »^(۶۹) و پر دیو کن به نماد هر جا که پدید آید .

« **وَاللّٰی الْمَحْرَةُ سَجْدًا** » جادوانرا ساجد افکندند و فرمان آوردند . « **قَالُوا أَمَّا بِرَبِّهِرُونَ وَمُوسَى** »^(۷۰) گفتند بگروید بزم بخدای هارون و موسی .

« **قَالَ آمَنْتُ لَهُ** » [فرعون] گفت بگروید ب او [و اسنوار گرفتند او را]
« **قَبْلَ أَنْ آتَيْنَاكُمْ** » پیش از آنکه شمارا دستور دادم ، « **إِنَّهُ لَكَبِيرُكُمْ الَّذِي عَلَّمَكُمُ السَّحْرَ** » او استاد شما است و مه شما که جادویی آموخت در شما ، « **فَلَا قُطْعَانَ أَيْدِيكُمْ وَارْجُلَكُمْ** » بزم ناچاره دستهای شما و پاییهای شما ، « **مَنْ خَلَّافَ** » یکی از راست یکی از چپ ، « **وَلَا صَلَّيْتُكُمْ فِي جَذْوَعِ النَّخْلِ** » و شما را در ساق خرما بیان آویزم ، « **وَلَتَعْلَمُنَّ إِنَّا أَشَدُّ عَذَابًا وَأَبْقَى** »^(۷۱) و بداند که آن کیست از ما [من بالله تعالی]
که سخت عذاب تراست و پاینده عذاب سر .

« **قَالُوا لَنْ نُؤْثِرَكَ** » [جواب دادند] گفتند ترا بر نگر بسم « **عَلَى مَا جَاءَنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ** » بر این که ما آمد از نشانه های راست ، « **وَالَّذِي هُوَ يُخَرِّجُكَ** » بآن آفریدگار که ما را آفرید . « **فَاقْضِ مَا أَنْتَ قَاضٍ** » میکن هر چه توانی . « **أَنَّمَا تَقْضِي هَذِهِ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا** »^(۷۲) آنچه کنی و توانی در دین جهان [کنی و توانی] « **إِنَّمَا آمَنَّا بِرَبِّنَا** » ما بگروید بزم بخداوند خوش ، « **لِيُغْفِرَ لَنَا خَطَايَانَا** » تا بیمارزد کردارهای بد ما « **وَمَا أَكْرَهْتَنَا عَلَيْهِ مِنَ السَّحْرِ** » و آنچه بر آن میداشتی ما را [بستم] از جادویی « **وَاللّٰهُ خَيْرُ وَأَبْقَى** »^(۷۳) الله تعالی خدائی را بهترو [عذاب او] پاینده تر .

النوبة الثانية

قوله : «منها خلقناكم» مردودة الى الارض المسماة في الآلة قبل. میگوید
شمارا که آفریدم از زمین آفریدم یعنی آدم که اصل شما است و پدر شما و از خاک
و گل آفریدم .

عطاء خراسانی گفت : روا باشد که آیت بر عموم رانند و همه فرزندان آدم
خواهد از بهر آنکه در آفرینش هر بشری فرمان آید بملك رحم تا لختی خاک از
موضع دفن وی بردارد و بران نطفه ریزد که اصل وی خواهد بود و ربّ العزّة اورا
از آن خاک و آن نطفه می آفریند . قومی گفتند نطفه که در ترکب اصلاح است
نکون آن از انواع اغذیه است و انواع اغذیه از زمین و خاک بحاصل آمده ، ازین
جهت گفت : شما را از زمی آفریدم . « و فيها نعبدکم » عند الموت والدفن .
روی الراءین عازب قال : خرجنا مع رسول الله (ص) فی جنازة رجل من الانصار
فاذهبنا الى القبر ولما لحده فذكر حديثاً طويلاً فقال فيه ، اذا انتهى الى العرش
كتب كتابه في عليين ويقول الربّ سارك وتعالى رتوا عدى الى منجعه فائى وعنده
اتى منها خلعتهم و فيها اعبدهم و منها اخرجهم نازة اخرى ، فسر دالى مضجعه .
وفى رواية فيعرجان به فيقولان ربنا هذا عبدك المؤمن فيقول الربّ اروه
من كرامتى ، ثم اعيدوه فى القبر فائى قضيب منها خلقناكم و فيها نعبدكم
ومنها نخرجكم تارة اخرى . وعن علي (ع) قال : ان المؤمن اذا قبض الملك روحه
انتهى به الى السماء وقال بارئ عبدك فلان قبضنا نفسه ، فيقول ارجعوه فائى قد وعده
«منها خلقناكم و فيها نعبدكم» فائى لسمع خفق نعالهم اداوّلو مدبرين . وكان عمر
بعول فى خطبته اباكم والفخور وما فيخور ، عبد خلق من التراب و فى التراب يعود .

قوله : «ومنها نخرجكم تارة اخرى» اى نخلقكم عند البعث مرة اخرى، كقوله : «ثم الله ينشى النشأة الاخرة وانّ عليه النشأة الاخرى» .

قوله : «ولقد اريناه آياتنا كلها» اى ارينا فرعون الآيات التسع التى اصحبناها موسى وهى اليد والعصا والطوفان والجراد والقمل والضفادع والدم والشون ونقص الثمرات ، وقيل هى الطوفان والجراد والقمل والضفادع والدم واليد والعصا والبحر وهو التاسعة هى المحبة التى القبت على موسى حتى امسك فرعون عن قتله . «فكذب» فرعون موسى «وايى» امتنع من طاعة الله والايمان به .

«قال اجئنا لنتخرجنا من ارضنا» يعنى ارض مصر ، «بسحرك يا موسى» اى قد عرفنا خداعك ، «فلما نيك بسحر مثله» اى نعا بك بمثل فعلك ، «فاجعل بيننا موعداً لا تخلعه نحن ولانك» اى واعدنا مكافئاً يجتمع فيه للمغالبة فيتين صدقك فى دعوى النبوة ثم لا يخل ذلك الموعد لانك ولانك . قوله : «مكافئاً سوى» قرأ ابن عامر وعاصم وحمزة ويعقوب سوى بضم السين ، والباقون كسرها ، وهما اللتان مثل عدى وعدى و طوى طوى ، والمعنى مكافئاً سواء ، فادا كسر او ضم فصر و اذا فتح مد ، يعنى مكافئاً نضماً وسطاً تستوى مسافته على العرفين ، وقبل سوى اى سويتاً لا سارفه . «قال موعدكم يوم الزينة» يعنى يوم عيدهم ، يقال كان يوم النيزوز وافق عاتوراء ، وقيل يوم السبت . «وان حشر الناس صحي» وان ساء الناس وقت الضحوة نهاراً حياً ليكون ابلغ فى الحجة وابعدهم الرسة وان يحشر موضعه خفض عطف على الربة اى - موعدكم يوم الربة وحشر الناس .

«قتل فرعون» ادبر فرعون واعرض ، «فجمع كبده» اى حيله وسحرته . «ثم انى» جاء للميعاد . ابن عباس كعب : سحره فرعون هفتاد و دؤمرد بودنو چهارصد نيز گفته اند و هماد هزار گفته اند ، وهب كعب : سى وسهرار بودند ابن جريح كعب : نهصد بودند . سبدا زيارس وسبدا ارروم وسبدا ار اسكندريه اما محتملست كه هفتاد دو كه ابن عباس كعب مهتران و سروران ايشان بودند و ديگران اباع و

لامنه بودند و با هر یکی عصائی ورسنی بود، و گفته اند سیمه اشتر واز عسا ورسن
بر هامون بیفکندند، و فرعون خیمه ای زد بران بالا بر که ارتفاع آن هفتاد
گز بود، و بایشان فرومی نگرست با خاصگیان و مقربان خویش، سحره بگوشه ای
نرو آمده باقی حشم و لشکر بگوشه دیگر، و موسی و هرون بجانبی دیگر.

موسى روى سوي سحره کرد و گفت: «و یلکم لانتقر واعلی الله کذباً»
ای لاتشر کو ابالله احداً ولا تقولوا لما جئت به سحر، وای بر شما بر الله تعالی دروغ
سازید و آنچه من آورده ام دروغ و سحر مشریند و با خدای تعالی انباز مگیرید. «فیستحکم
بعذاب» که الله تعالی شما را بعذاب هلاک کند و بیخ شما بکند. «قرأ حمزه و الکسائی
: حفص عن عاصم و روی عن یعقوب، فیستحکم بضم الباء و کسر الحاء و الباقون
بفتح الیاء و الحاء و هما لفتان، یقال: سخته و اسخته اذا اهلكه و استأمله. «وقد خاب
من افتری، یعنی من کذب ابنال رغبه خاب اجراً، و قيل خاب من افتری. ای - خسر
من ادعی مع الله آلهای آخر.

«فتنازعوا المرهم بینهم» سحره چون سخن موسی بشنیدند در تنازع افتادند در
تار موسی، قومی گفتند ما حرست همچون ما، قومی گفتند این سخن که میگوید
لانتعروا علی الله کذباً «بسخن ساحران نمائد، قومی گفتند اگر آنچه موسی آورد
حرست ما به آئیم و بروی غلبه کنیم که از ما ساحر بر کس نیست و اگر نه سحرست
س او را کای عظم در گیرد، آنگه با یکدیگر برار گفتند: ان غلبنا موسی تبعه،
گر موسی بر ما غلبه کند بوی ایمان آردم و او را پس رو بانیم، و قبل الضمیر
بی ننازعوا - الفرعون و قومه و السحره جمیعاً - ای بشاور وافی امر موسی و فيما
بخافون من قبله.

«قالوا ان هذان لسا حرا» ابن کثیر و حفص، ان بتخفیف نون خوانند، هذان بالف
معنی ما هذان الاساحرا ان کفوله «ان ظنک لمن الکاذب» ای ما ظنک الا من الکاذب.
بو عمر و بهنما ان به شدید نون خواند، هذين بباء و اعراب درس و لغت عالیه ان

است اما خلاف مصحف است ، ابو عمر و گفت اكتبه في المصحف بالالف واقراءه بالباء .
و بروى ان عثمان كان يقرأ من المصحف فلما انتهى الى هذا الموضع قال ائني لارى
فيه لحناً وستقومه العرب بالسنتها . فقرأ ابو عمر وهذين وقال انا من العرب وقد قومته .
باقى قراءان يشديد خوانند هذان بالف ودرين قولها است وبكى آنست كه اين
لغت كنانه است ولغت بوا لبحرث بن كهك كه تشبیه بهر سه حال بالف گویند ،
هذان اخواك ، ورايت اخواك ، ومرت باخواك . قال الشاعر :

فاطرق اطراف الشجاع ولو يرى مسافراً لنا به الشجاع لصمما .
بريد لنا بيه . وقال آخر :

كان صريف باباه اذا ما اصروهم اترنم اخطبان
ارادنا بيه واخطبين وقال آخر :

ترود متابن اذا مضربه دعت الى هابي التراب عيماً
اراداذيه . وقال آخر .

ان اباه و ابا اباه فدله افي المجد غايتها .

اراداعاستها . واما انا هاقاه اجراء مجرى عصاه .

ف قوله : هذان ، في موضع النسب لانه اسمان ولساحران خبرها وحسن دخول
اللام فيه لانه يدخل في خبر ان . قول ديگر آنست كه قومی حویان گفتند كه
كه ابن براصه امار و شاست و التعمير ائه هذان لساحران . اى ان الامر او الشأن
هذان لساحران فاصم الامر كما اضمر الشاعر في قوله .

ان من لام في بنى بست حسان الله و اعصه في الخطوب .

اى ان الامر فعليها يكون الامر اسمان و هذان لساحران متبداء وخبر او
هما خبران وقد دخلت اللام هاهنا على خبر المتبدل و ضعف هذا الوجه من جهه دخول
اللام في خبر المتبداء هو بعيد . قول سومان بمعنى نعم باشد كما قال شعر :

بكر العواد في الصباح بلعننى والومته فعلن شيب قد عاك وقد كبرت فعلت اته .

ارادتم، فیکون «هذان» علیہذا مبتداء «وساحران» خبره، و هذا الوجه ايضا
ضعیف من جهة دخول اللام فی خبر المتبدا وهو انما جاء فی الشعر. قال الشاعر:

خالی لانت ومن جریر خاله ینل العلو ینکرم الاخوانا

ای خالی انت. فراد اللام. وقول چهارم آنست که زجاج گفته که در آن اضمار
امرست چنانکه گفته آمد الا آنکه در آن اضماری دیگرست، وهوان التقدير ان هذان
لهم ساحران، فاضمر الشان گانه قال: انه هذان فخذف المضمرة ثم اضمر المتبدا وهو
هما فقال لهما ساحران فیکون اسمان مضمرا وهو الامر او الشان، وهذان مبتدا ولهما مبتداء
ثان، وساحران خبر المتبدا الثاني، والجملة اعني لهما، وساحران خبر المتبدا الاول و
هو هذان والکل خبران واللام فی هذا التقدير داخلة علی المتبدا لاعلی الخبر، لکنه
لما حذف المتبدا الذي هو هما انتقل اللام الى خبره وهو ساحران.

قوله: «وینهبها» طریقتکم المثلی «ای - باشرافکم وافاضلکم» بقال للرجال
الماضل هذا طریفة قومه ای - هذا الذي ينبغي ان يجعله قومه قدوة یسلکوا طریقته،
نظيره قومه ای - هذا الذي ينبغي ان ينظر الیه قومه ويتبعوه، والمثلی تأنیث الامثل
وهو الاحسن الافضل و قبل الطریفة المثلی هی السمات الاحسن والهدی المستقیم و
بهذا المعنی فی الالة اضمار، یعنی وینهبها باهل طریقتکم المثلی کفوله: «وَسَأَلِ الْقَرْيَةَ»
ای اهل القرية. وقبل معناه وینهبها بدينکم الاجود والاقوم. قال قتادة طریقتهم المثلی
بومئذ بنو اسرائيل كانوا اکثر القوم عددا واموالا، فقال عدو الله ربهم ان ابنها
یهم لانفسهم. گفتند ان آت تغیر نجوی است، یعنی که فرعون و قوم او همه
باهم شدند و با کذب گریز کردند گفتند ان موسی و هرون دو جادو اند و خواهند
که بسحر خوش ابطال دین شما کنند، وعادت و سبوت پسندیده شما بردارند و بر
اشراف و خیار شما مستولی گردید، شما سر در کید و سحر خوش بکشید و جهد
وطاقت خوشی آنچه اسنان آورده اند ماطل کنید. انست که گفت:

«فاجمعوا كيدكم». قرأ ابو عمرو وحده فاجمعوا بوصل الالمو ففتح الميم، امر من جمع بجمع، ای - لاتدعوا شيئاً من كيدكم الا جئتم به، بدلیل قوله: «فجمع كيدكم». وقرأ الباقون فاجمعوا بقطع الالف و كسر الميم، فتدقيل معناه الجمع ايضاً، تقول العرب اجمعت الشئ وجمعت، والمستحیح ان معناه العزم، ولاحكام يقال اجمعت الامر وازمعت، واجمعت على الامر ازمعت عليه اذا عرمت عليه. ای - اعز مواكلکم على كيدكم مجتمعين له ولا تختلفوا فيختل امرکم. «ثم اتوا صفا» ای - مجعماً. وقيل: مصطفين ای - مجتمعين ليكون انظم لامورکم واشد لهيبتکم. قال ابو عبيده: الصف - المجمع، مثل مصلى اهل البلد مجتمعون فيه في الامداد، والمعنى ثم اتوا المكان الموعد. «وقد افلح اليوم من استعلى» ای - نال البغية وفاز من غلب.

«قالوا يا موسى اما ان تلقى» ای - اما ان تبدأ فتطرح مامعك من العصا واما ان تبدأ فنطرح مامعنا، جادوان همه بهم آمدند در آن مجمع صعبا بر کشيدند و گفتند ای موسى تويشتر عصا بيغکی يا ما پشتر بيغکيم آنچه داریم، موسى را مخير کردند از بهر آنکه بخود مستظهر بودند که بر وی غلبه کند وموسى ابتدا باشان داد که واثق بود بالله که کبد وسحر ايشان باطل کند. اگر کسی گوید که الفاء ايشان کفر بود موسى چرا فرمود و چرا گفت القوا؟ جواب آن است که موسى بر سبل نزع و تهدید گفت، چنانکه: «اعملوا ما شئتم». نامعنى آن است که: ان کنتم محققين کمانر عموا فالقوا ما انتم ملقون.

قوله: «فادا حبالهم» انجامضرى است بمعى فالقوا فاذا حبالهم، جای دیگر گمت: «فالقوا حبالهم وعصيتهم بخيل اليه». التخائيل - التصاور - من حال بخال اذا ظن، يعال خلت مخيلة، والمخيلة ما خاله شيئاً ولا تنبيته ومنه سئ الخيال، وخیال الشئ ما يتصور فى النفس على مثاله وليس به فى الحقيقة، والمعنى یرى من سحرهم «انها سعى» ای - مشى سریعاً - آن چو بها ورسها يزيق بالوده در آن وادی پيغکندند وزيق چون حرارت آفتاب بآن رسيد در جنبش آمد، بهوسى چنان نمودند از

جادوئی ایشان که همه ماراند بسر یکدیگر در میشوند و موسی نهیب میدارند .
 قرأ ابن عامر و الروح عن يعقوب تخيل بالثناء . ردأ الى الحبال والعصى ، و قرأ
 الاخرون يخيل بالياء ، ردأ الى الكيد والسحر .

قوله : « فواجس في نفسه خيفة موسى » ای - اضمر في نفسه مخافة - موسی در
 دل خویش از سحر ایشان ترس و بیمی یافت بطبع بشری اما نهان داشت و آشکارا
 نکرد ، و مردم که چیزی صعب همگین پسندیش از آن ندیده باشد ناچار بطبع بشری
 از آن بترسد . و گفته اند موسی دانست که فعل ایشان باطل است و آنرا حقیقتی
 نیست و از آن ترسید ، بلی ترس وی از آن بود که فعل ایشان مردم را بقتنه افکند و
 کار موسی بشکافتد و اتباع وی نکنند . و گفته اند سبب خوف وی تأخیر وحی بود
 بالقاء عصا ، چون وحی دیرتر میآمد موسی ترسید که اگر برایشان غلبه نکند .
 نارث المرأة اورا گفت :

« لا تحف انا انت الاعلى » ای - القاهر الغالب .

قوله : « والى مافى بيمينك » يعنى العصا . قيل هنا قول جبرئيل
 لموسى عن الله عز وجل و هى على يمينه فى تلك الساعة . « تلف » ای - تبلغ
 ماصنوعا من السحر . قرأ ابن عامر تلفت بفتح اللام وشد القاف ورفع الفاء على
 معنى الحال يعنى متلففة . « ماصنوعا » و اما انت مافى يمينه حملاً على المعنى
 انه كان عصاً والعصا مؤنثة . و قرأ الباقون بحزم الفاء و كلهم شد القاف لا حملاً
 فانه روى عن عاصم تلفت بسكون اللام و يخفيف القاف و وجه سكون اللام ان
 العمل من لففت الشئ على فعلت بكسر العين بمعنى تلففته ، و شد التاء ابن كثير و
 حفتها الباقون و حزم الفاء من اجل انه جواب الامر وهو قوله تعالى : « والى » و
 ما كان جواب الامر كان مجزوماً ، لانه على تقدير جواب الشرط كانه قال والى مافى
 يمينك فانك ان تلفه تلف .

قوله : « دائما صنعوا » يكتب اما موصولاً اتباعاً لخط المصحف ، والاصل فيه

الفصل ومافی موضع النصب ، لانه اسم آن وخبرها کید ساحر ، ای- حيلة السّاحر. قرأ حمزة و الکسائي ، کید سحر بکسر الهمزة بلاالف ، وقرأ الباقون کید ساحر. وهذا هو الظاهر لأنّ اضافه الکید الى العاقل اولی من اضافته الى الفعل وان كان ذلك لا يمنع فی العریة . «ولا یفلح السّاحر حیث اتي» ای- حث کان، واین کان یقتل حیث یوجد. قال النبی (ص): اذ رأیتم السّاحر فافتلوه ثم قرأ: «ولا یفلح السّاحر حیث اتي» والی هذا ذهب عائشة وجماعة عظيمة من الائمة انّ السّاحر یقتل حیث یوجد. واما الشافعی فیقول: یقتل السّاحر اذا بئین منه القتل بسحره.

گفته اند سحر سه قسم است: یک قسم از آن سبکست می است چنانکه مشعبدان کنند آن به کفر است. دیگر قسم دانستن خاصیت چیزهاست تا کارهای عجب کند چنانکه سنگ مغناطیس بدست دارند تا آهن بخود کشد، و طلق درخوشتن مانند تا ایشانرا زیان ندارد چون در آتش شوند، این نیز به کفر است. سدیگر دیو پرستیدن است چنانکه شائی که خدا بر اسزد دیورا کنند نادبو بمراد ایشان کارها کند ، این یک قسم کفر است . و قیل: «ولا یفلح السّاحر حیث اتي» ای- لا ینال الظفر لانه باطل . چون وحی آمد که عصایفکن موسی عصایفکنند ، انک انک بزرگ میشد تا همه وادی از آن پر شد و شکم وی چنان شد که همه در آن گنجد ، آنکه دهن باز کرد یک لب بر زمین نهاده و آن دیگر برداشته و آن چوبها و رسنها همه بیکبار فرو برد آنکه قصد قبته فرعون کرد ، فرعون بفریاد آمد موسی دست فرار کرد و بر گرفت عصا شد چنانکه بود . سحره چون آن بدیدند ، گفتند ای قوم این نه فصل بشری است ، که ابن صنع الهی است ساخته آسمانی است که اگر سحر بودی با غلبه وی آلات سحر مابماندی که جادوان غلبه کنند بر یکدیگر و آلات سحر ایشان بر جای بماند ، اینجا نماند از آنکه صنع الهی است و دلیل صدق تبوت موسی (ع) و هرون . آنکه همه بسجود در افتادند و آواز بر آوردند :

«آمینا رب هرون و موسی» «قدم هرون لرؤس الآی و لأن الواد لایوجب

الترتيب وقيل قدم هرون على موسى كي لايتوهم متوهم انهم آمنوا بفرون فاته
هو الذي رتبى موسى فى حال صغره . وعن ابن عباس ائه قال : سبحان الله اصبح
السحرة كفره وامسوا شهداء برة

«قال آمتم له» اى - لموسى - بقال آمتم لهوا آمتم به . وقيل اللام يتضمن معنى
الاتباع والتصديق والباء يتضمن التصديق دون الاتباع . وقيل ان آذن لكم ،
قل ان آمركم به «انه لكبير كم» اى - ان موسى امامكم وانتم اشباعه واتباعه اعجزتم
عن معارضته ولكثرتكم تركتم معارضته احتشاماً له واحتراماً . وقيل تواطأتم على ما فعلتم
لتصر فواوجوه الناس اليكم ، ولتصير الرئاسة لكم . «فلاقطن ايديكم وارجلكم من
خلاف» اليد اليمنى والرجل اليسرى . وقيل من خلاف يعنى من احل خلاف ظهر
منكم . «ولا صلبتكم فى جنوع التخل» اى - لاجعلتكم على الخشب حتى تهوتو عليها
حوراً وعطشاً . وقيل الصلب أن بترك المصلوب على الخشب الى أن يسبل منه
الصليب - وهو الودك وفرعون اول من صلب . وفى ههنا بمعنى - على لان
المصلوب اذا على الخشب صار الخشب طرفاً له ومستقراً ، ولان حروف الجرنوب
بعضها عن بعض . «ولتعلمن ايّنا اشدّ عذاباً واقى» انا ؟ ام رث موسى ؟ الذى آمتم به
خوفاً من عذابه . ابنى اى - ادم .

«قالوا» يعنى - السحرة ، «لن يؤثرك» اى - لن نخنارديك «على ما جاءنا من
البيّات» اليقين والعلم . «والذى فطرنا» اى - ولاختارك على الذى خلطنا ، فبكون
معطوفاً على ما ، وقيل هو قسم ، اى - اقساموا بالله انهم لا يؤثرونه .

گفته اند . بيّات آنست که چون ايشانرا سحودا مى کنند حجابها از پيش ديد
ايشان برداشند تا بهشت و دوزخ بديدند ، و آنچه رتب العزّه مؤمنانرا ساخته در بهشت
بايشان نمود ، و منازل و درجات خوش بديدند ، آنکه گفتند : «لن يؤثرك على
ما جاءنا من البيّات» برا و دمن نرا بر بگرينم برين منازل و درجات که نمامودند
و سؤگند برين باد کردند ، که بآن حداى که ما را آفريد که بر بگرينم

«فاقض ما انت قاض»، تو هر چه خواهی کن، فاصنع ما انت صانع. گفته اند که زن فرعون پرسید که دست کرا بود و غلبه که کرد؟ گفتند موسی، وی گفت: «آمنت برت موسی و هرون». فرعون بفرمود که اورا بخوا بانید و سنگی عظیم بسر وی فرو کنارید، اگر از دین موسی بازنگردد، رب العزة فرمود تا حجابها اربیش دندگوی برداشتند و جای خویش در بهشت بدید، و همچنان بر ایمان خویش برفت و از دین حق بازنگشت چون خواستند که سنگ بسر وی فرو گذارند، رب العزة روح ارکالبد وی بستد تا سنگ بر جسد می روح آمد و در وی اثر نکرد، قوله: «انما تقضى هذه الحیوة الدنيا» ای- امرک و سلطانک فی الدنيا و سیرول عن قریب.

«انا آمنة برینا لیغفر لنا خطایانا» ای- ذنوبنا و شرکنا، «ما کر هتنا علیه من السحر» الاکراه - تحمیل مالابطاق، والاسکراه - التحامل فی الامر، و تعسف التأویل یستی استکراهها، و یجوران مکنونا فیما مضی کارهین للسحر لما ذکر لهم من الهدی مقابل گفت سحر مقتاد و دمر دیودند و از قبط، هفتاد از بنی اسرائیل، فرعون آن هفتاد مرد را باکراه بر تعلم سحر داشته بود و گفته اند، سحر فرعون را گفتند که موسی را خفته بمانمای تا در کاروی تأمل کنیم، موسی را خفته دیدند و عصای وی اورا پاسایی می کرد، ایشان گفتند این نه سحر است که ساحر چون بخسبد سحر وی باطل شود، و ماطاقت وی نداریم و معارضت وی نکنیم، فرعون باکراه اشانرا بر عمل سحر داشت، ایست که گفت: «وما کر هتنا علیه من السحر» والله خیر و ابقی، ای - خیرا لیهة و ابقی عناباً، جوابا لقوله: «انما اشد عناباً و ابقی».

النوبة الثالثة

قوله: «منها خلقناکم و فیها نعیدکم»، بدان که آدمی دو چیز است: جانست و تن

جان از نورستو نورعلوی، تن از خاک و خاک سفلی، جان خواست که بر شود که علوی بود، تن خواست که فرورود که سفلی بود، ملک تعالی و تقدس بکمال قدرت خویش هر دورا بند یکدیگر ساخت، جان پندتن شد و تن بندجان، هر دو در بند جان و تن با یکدیگر قرار گرفتند تا روز مرگ که عمر بنده بسر آید و اجل درسد این بند گشاده گردد، چنانکه مرغ از قفس بیرون آید. جان از تن بر آید، سوی هوا شود، باشپان خویش، تن راه زمین گیرد. تافود بامر کز خویش، جان را در قندیل نور نهند و از درخت طوبی بیاویزند، تن را در کمن پیچند و بخاک سپارند، اینست که رب العالمین گفت: «منها خلقناکم و فیها نعیدکم» روزی چند بر آید جان بنظره تن آید. حال تن دیگر گون بیند بنالد، گوید ای چشم عبرت بین! ای دهنه رگسین! آن دیدن تو کو؟ ای زبان حکمت گوی! آن گفتار شیرین تو کو؟ ای روی پرنگار زیبا! آن زیب و جمالت کو؟ ای پیامده از خاک و داشته برخاک و روزی بافته از خاک و باز گردانیده بخاک و نیست کشته بخاک! شعر:

الیس من التراب ابا تراب خلقنا و المصیر الی التراب

فما معنی التراب ان دفنا ترا باقی التراب ابا تراب

چنانستی که ملاک میگوید جل جلاله: یکبار خاک را سبب هستی کنم، یکبار سبب نیستی، تا عالمیان بدانند که قادر بر کمال منم، و هر بوده راهست کننده منم.

ای جوانمرد اگر زانکه ترا در گورستان گذری باشد، نگر تا چشم عبرت نگیری در آن لشکر گاه، که آن نه خاکست که تو می بینی، آن تن عبرت است، گوشت و پوست جو امانست، قدو بالای بنظر ورود گانست، موی و محاسن پیرانست، شعر:

بلینا و ماتبلی النجوم الطوالع ونبقی الجبال بعد ماوالمصانع

ثابت بنانی گفت: که بگورستان بیرون آمدم بقصد زیارت، گوینده ای
 آواز داد که: یاتاب! لایق تگ صوت اهلها فکم من نفس مغموه فیها.
 مجاهد گفت: چون بندم را در خاک نهند، خاک باوی بسخن آید، گوید: انا بیت
 النودویت الوحده و بیت الغربیت الظلمه هذاما اعدت لك فماذا اعدت لی؟ اگر بنده
 در دنیا ذا کربوده باشد رب العزه گوید: ملاکتی غریب قدسای عنه الاهلون، وحید
 قدسها الاقربون، قد کان فی الدنیا لی ذا کراً. ای بنده بیچاره در مانده ای لشکر
 امیدت راه هزیمت گرفته ای رخت عمرت تاراج شده ای اسباب و کارت معطل
 مانده ای در سكرات مرگ جانت بلب رسیده ای زبان گویایت خاموش شده ای
 دل دانایت از فزع ساعت خون گشته همه رفتند و ما ماندیم، همه برگشتند و ما
 برواقیم، همه بگناشتند و ما برداشتیم. عبدی تر کوک و عزتی و جلالی لاشرن
 علیک رحمتی.

«منها خلقناکم و فیها نعیدکم» آدمی هم قوالب است، هم ودایع، اجساد
 قوالبست، و ارواح ودایع، فالقوالب نسبتها التربه و الودایع صفتها الغرب بقالقولب
 یریبها بافضاله، و الودایع یریبها بکشف جلاله و لطف جماله، فللقوالب الیوم اعتکف
 علی ساط عبادته، و للودایع انصاف بدوام معرفته. عمل قوالب بروزه و نمازست، تحفه
 و دایع رازو نازست، قوالب را گفت: فإذا فرغت فانصب، و دایع را گفت: «و الی
 ربك فارغب» نواخت قوالب در نسیه نهاد که می گوید عز جلاله: «و اما من خاف مقام
 ربه ونهى النفس عن الهوى فان الجنة هي المأوى»، و دایع جز بنقدوقت تن در نداد،
 تا گفت جل جلاله: «انا جلیس من ذکرنی، انا عندن عبدی بی و هو معکم ابنا کنتم».
 در عهدازل باقوالب قادر وار گفت: من خدایم، باودایع دوست وار گفت: من دوستم
 آن اظهار ربوبیت و قدرت است، و این اظهار مهر و محبت، باقوالب گفت شما آن
 منید، باودایع گفت من آن شما م.

قوله: «ارینه آیاتنا کلها» فرعون را آیات قدرت و عجایب فطرت بظاهر

وی نمودیم ، اما دینۀ سرّ وی از دیدن حقایق آن بدوختیم تا بما راه نبرد ، و گرد
 درما نگرود ، که او شایسته بارگاه ما و سزای حضرت ما نیست ، ما آن کنیم که
 خود خواهیم ، آنچه مراد مشیت ماست می دانیم ، و برضا و سخط کس ننگریم ،
 هر کرا خواهیم ، بهر چه خواهیم قهر کنیم ، و کس را با سرار الهیت خویش راه
 ندهیم . فرمان آمد که ای خلیل تو نمرود را دعوت کن ! ای موسی تو
 فرعون را دعوت کن ! ای محمد (ص) تو صنادید قریش را دعوت کن ! شما همی
 خوانیدو آیات معجزات می نمائید ، من آنرا هدایت دهم که خود خواهم ، ای نمرود
 لعین ! ای مردود دنی که دعوی خدائی میکنی ، اینک پشهای فرستادم تا سزای
 تو در کنار تو نهد . ای فرعون طافی باغی خویشتن بین ! که نمره ! انا ربکم
 الاعلیٰ می زنی ! اینک پاره ای چوب از حضرت خود بدست موسی فرستادیم ، تا قند
 تو پیش تو نهد ، ای صنادید قریش ! وای سروران کفر ! که قصد حبیب ما کرده اید
 و او را از وطن خود بتاحتاید و باندیشه هلاک او از پی وی آمده اید ، و دوست ما با
 صدیق در آن غار غیرت رفته ، ما عنکبوت ضعیف را از غب بشحنگی وی فرستادیم ،
 تا دست دعاوی شما را فرو بندد و سبابت قهر رنجانی بر سر شما براند ، آری در راه ما
 گاه عنکبوتی مبارزی کند ، گاه پشه ای سپاه سالاری کند ، گاه عصائی در صحرائی اژدهائی
 کند ، گاه آبی فرمان برداری کند ، گاه آتشی مونس کند ، گاه درختی سبز
 مشعل داری کند ، موسی فرعون را دعوت کرد ، عساوید بضادر وی اثر نکرد ،
 که ناخواسته و ناپایسته بود ، باز سحره فرعون مست جادوئی گشته و بعزت فرعون
 سوگند یاد کرده بامداد همی گفتند : بعزت فرعون « انا لنحن الغالبون » و نماز
 دیگر می گفتند : « انا أمثا برقاء » و گفته اند سحره فرعون با آمکه در عین کمر
 بودند ، باخبث جنابت نبر بودند ، زیرا که سحر جانیگر نبعتد تا ساحر جنب نبود ،
 اما چون باد دولت از مهب لطف و کرامت موزید سحر گذاشت نه ساحری ، نه
 کمرماند نه کافری ، بامداد در حایت کمر و امکلر ، شبانگاه بر جنب ابهان

و استغفار .

قوله : « اَنَا آمَنَّا بِرَبِّنَا لِيَغْفِرَ لَنَا خَطَايَا » اهمّ الاشياء على من عرفه مغفرته له خطايا ، هذا آدم لما استكشف عن حاله وحلّه ماحلّ قال : « رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَاو تَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ » وهذا نوح (ع) بعد مفاسته طول البلاء قال : « اَوَّلًا تَغْفِرْ لِي وَتَرْحَمْنِي أَكُنْ مِنَ الْخَاسِرِينَ » . وهذا موسى (ع) قال : « رَبِّ ائْتِنِي ظِلْمَتِ نَفْسِي فَأَغْفِرْ لِي » وقال لنبيّنا (ص) : « وَاسْتَغْفِرْ لَذَنْكَ » وقال صلى الله عليه وسلم : انه ليغان على قلبي واستمع الله في اليوم سبعين مرّة ومن عليه يفوله : « ليغفر لك ما تقدّم من ذنبك وما تأخّر » .

۴- النبوة الاولى

قوله تعالى : « اِنَّهُمْ يَأْتِ رَبَّهُمْ جَرْمًا » هر كه بخداوند خوش آید و كافر آید ، « فَاَن لَّهُمْ جَهَنَّمَ » اورادوزخست ، « لَا يَمُوتُ فِيهَا » نمیرددران دوزخ [تارهد] « وَلَا يَحْيَى » ونه زندگانی خوش رید .

« وَ مِنْ يَأْتِهِ مُؤْمِنًا مَّوْحِرًا » که بالله تعالی آید (۱) و گرویده آید « لَعَمَلِ الصَّالِحَاتِ » نیکبها کرده ، « فَاُولَئِكَ لَهُمُ الدَّرَجَاتُ الْعُلَى » (۲) ایشانراست اورار (۲) های بلند

« جَنَاتِ عِلِّينَ » بهشتهای همیشی ، « تُجْرَى مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهَارُ » می رود زیر [درختان] آن جویها ، « خَالِدِينَ فِيهَا » جاویدار در آن ، « وَ ذَٰلِكَ جَزَاءُ مَنْ تَزَكَّى » (۳) و آست پاداش آنکس که پاک [و هنری] آمد

« وَ لَقَدْ اَوْحَيْنَا اِلَى مُوسَى » پیغام دادیم [و فرمودیم] « بِمُوسَى » « اَن اَسْرِ بِعَبَادِي »

(۱) صفحه ج. گراید.

(۲) پروژن و معنی امراز است که مراد و بالا و بلندی باشد . برهان.

که بشب بر ' زهیگان مرا ' قاضرب لهم طریقاً فی البحر ' ایشانرا راهی زن در دریا ' یسآ ' [راهی] خشک، و لا تخاف در کتا . تترسی از در رسیدن [دشمن] و لا تخشی (۷۷) ' و نه بیم داری.

« فاتبعهم فرعون بجنوده » فرعون ایشانرا جست با سپاه خویش، « فثقیبهم من الیم ما غشیهم » (۷۸) « دربرایشان آمد از دریا آنچه آمد. و اضل فرعون قومه » و فرعون قوم خودرا در آب برد، « و ما هدی (۷۹) » و بیرون نیاورد.

« یابنی اسرائیل » ای فرزندان یعقوب! « قد انجیناکم من عدوکم » رهانیدیم شمارا از دشمن ، « و واعدناکم » و شمارا وعده دادیم ، « جانب الطور الايمن » بآن سوی کوه طور . [آن یامین و برکت و بآفرین کوه] « فوزنا علیکم المن والسوی (۸۰) » و فرو فرستادیم بر شما ، ترنجبین و مرغ سلوی .

« کلوا من طیبات ما رزقناکم » ، میخورید از این پاکها [و خوشها و حلالها] که شما را روزی دادیم ، « و لا تطغوا فیہ » در آنچه دادیم شمارا از نعمت نا آزریم و نافرمان و بپایک مباحثید ، « فیحل علیکم غضبی » که بر شما گشاده [و فرو آمده] گردد خشم من ، « و من یحل علیه غضبی » و هر که برو گشاده [و فرو آمده] گردد خشم من ، « فقد هوی (۸۱) » فرو خداو .

« و انی لغفار » من آمرزگارم ، [فراخ آمرز] « لمن تاب » ، آنکس را که باز گردد ، « و آمن » ، و بگردد [و استوار گیرد] ، « و عمل صالحا » . و کردار نیک کند ، « ثم اهتدی (۸۲) » ، آنگه براه راست رود [برپی رسول] .

« و ما اعطاک عن قومک یاموسی (۸۳) » . چه شتابانید ترا از قوم نوای موسی ؟ « قال هم اولاد علی اثری » [موسی] گفت ایشان اینک اند در پی من ، « و عجلت الیک رب » و من بتو شتابیدم خداوند من ، « لترضی (۸۴) » تا بیسنیدی و خوشنود باشی .

« قال فَاثَابْنَا قَوْمَكَ » گفت بیازمودیم و در فتنه افکندیم [و بر تبااهی داشتیم] قوم تو را ، « من بعدك » از پس [بیرون آمدن] تو ، [از میان ایشان] « و اضلّهم السامري^(۸۵) » ، و بی راه کرد سامری ایشانرا .

« فرجع موسى الى قومه » باز گشت موسی بقوم خویش « غضبان اسفا » خشمگین [سخت‌تیز] و غمگین . « قال يا قوم » گفت ای قوم ! « االم يعدكم ربكم وعدا حسنا » نه وعده داد شمارا خداوند شما وعده نیکو؟ « اطفال عليكم العهد » دراز گشت بر شما درنگ آن وعده [و چنین دیر شد درنگ نادیدن من] ام ارد تم ان يحلّ عليكم غضب من ربكم » باخود خواستید که بر شما فرود آید خشمی از خداوند شما ؟ « فاخلعتم موعدي^(۸۶) » ، که خلاف کردید وعده من ؟

« قالوا ما اخلفنا موعداك بملئنا » گفتند خلاف نکردیم وعده تویتوان خویش ، « ولکننا حملنا اوزارا » لکن ما باری داشتیم [آنچه بر ما نهاده بودند] « من زينة القوم » لختی باراز آرایش قوم ، [فرعون] « فقد فناها » در آتش انداختیم آنها ، [گدازرا] « فکذلک الی السامري^(۸۷) » همچنین سامری در افکند ، [آن خاک که از پی اسب جبرئیل گرفته بود در راه دریا] « فاخرج لهم عجلا » ، و ایشانرا از آن [زر] گوساله‌ای بیرون آورد ، « جسدا لخواص » کالبدی [زرین] آنرا با سگی گاو ، « فقالوا هذا الهکم والاموسی » گفتند این [گوساله] خدای شماست و خدای موسی ، « فنبی^(۸۸) » [و موسی راه پاو فرو گذاشت] و ندانست .

« الا لا یرون » نمی بینند ؟ « الا يرجع الیهیم قولا » که [آن گوساله] هیچ سخن ایشان پاسخ نکند ، « ولا یملک لهم ضرا ولا نفعا^(۸۹) » ، و ایشانرا نه گزند تواند و نه سود رساند .

« وللفقال لهم هرون » و گفته بود ایشانرا هرون « من قبل » پیش ، [از آمدن موسی] « و یاقوم انما فتنتم به » ای قوم این آنست که شما را باین بیازمودند [و در تباهی افکندند و بر کمرهای داشتند] ، « و ان ربکم الرحمن » و خداوند شما رحمن است

«فَاتَّبِعُونِي وَاطِيعُوا أَمْرِي» (۹۰)، «برخی من روید و فرمان من برید» .
 «قَالُوا لَنْ نَبْرَحَ عَلَيْهِ عَاكِفِينَ» گفتند بنشوم و برین [گوساله] نشسته
 می باشیم . «حَتَّىٰ يَرْجِعَ إِلَيْنَا مُوسَىٰ» (۹۱) ، تا آنکه که موسیٰ بما باز آید
 [تا چه گوید] .

«قَالَ يَاهِرُونَ» [موسیٰ] گفت ای هرون ، «مَامْنَعُكَ» چه بازداشت ترا؟
 «الَّذِي أَتَيْتَهُمْ ضُلُّوا» (۹۲) ، چون دیدی که ایشان بی راه می شوند .
 «وَالَّذِينَ تَبِعُوا» که بر من رفتی و ایشانرا باز نزدی؟ «فَهَصِيتَ أَمْرِي» (۹۳) ،
 سر کشیدی از فرمان من ؟

«قَالَ يَا بَنِي إِسْرَءِيلَ» گفت ای پسران من ، «لَا تَأْخُذْ بِلِحْيَتِي وَلَا بِرَأْسِي» ، مگیر
 ریش من و سر من ، «الَّذِي خَشِيتُ أَنْ تَقُولَ» من ترسیدم [اگر بر ایشان پیچم] تو
 گوئی ، «فَرَقْتُ بَيْنَ بَنِي إِسْرَءِيلَ» دو گروه کردی بنی اسرائیل را ، «وَلَمْ تَرْقُبْ
 قَوْلِي» (۹۴) ، و در سخن من نگه نکردی .

«قَالَ لِمَا خَطَبْتُكَ يَا سَامِرِيُّ» (۹۵) ، آنکه «موسىٰ (ع) گفت ای سامری این
 چیست که کردی؟ (۱)

«قَالَ فَبَصَرْتُ بِمَا لَمْ يَبْصُرُوا بِهِ» ، گفت آن بدیدم و ندانستم که شما ندیدید
 [و ندانستید] «فَقَبَضْتُ قَبْضَةً» مشتى گسرفتم از خاک ، «مِنْ أَرْضِ الرَّسُولِ» از پی
 [ستور] حیریل ، «فَنَبَذْتُهَا» ، آنرا در افکندم [در زر گداخته] ، «وَكَذَلِكَ سَوَّلَتْ
 لِي لَفْسِي» (۹۶) ، چنان بر آراست مرا تن من .

«قَالَ فَادْهَبْ» ، [موسیٰ] گفت [سامری را] که برو «فَإِنَّ لَكَ فِي الْحَيَاةِ
 أَنْ تَقُولَ لَا مِسَاسَ» ترا تا زنده باشی ان است از مردم دور (۱) باشی «وَأِنَّ لَكَ مَوْعِدًا
 لَنْ تُخْلَفَهُ» ، و ترا وعده گاهی که آن با تو خلاف نکنند «وَانْظُرْ إِلَىٰ إِلَهِكَ الَّذِي ظَلْتَ

(۱) صفحه ج . این چه س کاتوست ؟

(۲) نسخه ج: آن است که هر کس که نزدیک تو آید گویی دور.

عليه عاكفا ، ودرین خدای خود که ناو بازنشتی می مگر ، « لنحرقنه » بسوزیم
آرا [تاخاکستر گردد] ، « ثم لننسفنه فی الیم لیسفا »^(۹۷) ، آنکه آنرا در دریا پراکنیم
پراکنندنی.

« انھا الھکم اللہ الذی لا اله الا هو » خداوند شما الله تعالی است ، آن خدا
که نیست خدا جز او ، « وسع کل شیء علیا »^(۹۸) ، رسیده بهمه چیز دانش او .
« كذلك نقص علیک » همچنین میخوانیم بر تو ، « من انباء ما قد سبق » از خبر
های آنچه گذشته است ، « وقد آتیاک من لدنا ذکر »^(۹۹) ، دادیم ترا از مردیك
خویش بادی [وسخنی] .

« من اعرض عنه » ، هر که روی گرداند از آن [وپذیرد] .
« فانه یحمل یوم القیامه وزرا »^(۱۰۰) ، او بردارد روز رستاخیز باری بد .
« خالدین فیہ » جاوید در آن بارید باشد . « وساء لهم یوم القیامه حملا »^(۱۰۱)
وآن روز رستاخیز اضاها را بدباری .

النوبة الثانية

قوله : « انه من بات ربہ مجرمأ » یعنی - کافرأ می گوید ، روز رستاخیز که
بندگان بر الله تعالی رسند هر که کافر بدو رسد و چون باو آید کافر آید . یعنی در دنیا
بر کفر مبرد ، « فان له جهنم » جراء وی دوزخست اینها کنایتست از مجرم و اگر با
« ربه » شود روا باشد کنایت از الله بودیمسی که خدای تعالی را دوزخست که مجرم را
بدان عذاب کند . « لا يموت فیها ولا حیى » ای - لا يموت المجرم فیها فیستریح ولا حیى
حیوة بلذها جابهاشان بحنجره رسیده ، نه بر آبد تا برهد ، نه بمقتر خود بودتا
خوش زید ، این عذاب کافران و مشرکانست در دوزخ ، که جاوید در دوزخ باشند .

اما عاصیان اهل توحید که بمعصیت در دوزخ شوند و جاوید در دوزخ نباشند ، عذاب ایشان نه چون عذاب کافران باشد ، بلکه الله تعالی ایشانرا در آتش بمیراند تا از عذاب بی خبر باشند ، تارث العزة شقیع انگیزد و ایشانرا بنهر الحیوان زنده گرداند . و باین معنی خبر مصطفی (ص) است ، روی ابو سعید الخدری ، ان رسول الله (ص) خطب الناس فاتی علی هذه الآية «انه من یأت رجیماً مجرمأ فان له جهنم لا یموت فیها ولا یحیی » فقال صلی الله علیه وسلم : اما اهلها ، الذین هم اهلها ، فانهم لا یموتون فیها ولا یحییون ، و اما الذین لیسوا باهلها فان التار تمیتهم اماتة ، ثم یقوم الشفاء فیشفعون لهم فیجعلون ضبائر فیوتی بهم نهر ، یقال لهنر الحیوة او الحیوان فینبتون کما ینبت الغشاء فی جمیل السیل . و فی روایة اما ناس یرید الله بهم الرحمة و فی روایة ولكن اناس تصیبهم التار بذنوبهم فیمیتهم الله اماتة ، حتی اذا صار واضحاً اذن ، فی الشفاعة فیحیی بهم ضبائر ضبائر فبثوا علی انهار الجنة : فیقال لاهل الجنة افیضوا علیهم . قال : فینبتون کما تنبت الحبة البندرسقط من الشجر فتصیبه السیول فینبت . فان قبل کیف الجمع بین هذا الحدیث و بین قوله عز وجل : « لا ینذوقون فیها الموت الا الموتة الاولى » فیقال ذاك فی اهل الجنة ممن لم تمسه التار الا تحلة القسم ، لافیمن تمسه التار ببعض عذابها .

« ومن بآته » بکسر الهمزة غیر مشبعة قرأها ابو جعفر و قالون ، و قرأ الباقون بأنهم مشبعة مؤمناء ، یعنی مات علی الايمان ، « قد عمل المستالحات » قتادی القرائن « فاولئك لهم الدرجات العلی » ای الرفیع فی الجنة . و العلی جمع العلماء ، و العلیان ثابت الاعلی .

« حقائق عدن » ای درجات اقامة تجری من تحتها الانهار ای من تحت اشجارها و قصورها الانهار ، « خالدين فیها » و ذلك حزاء من رگزی ای . تطهر من الکفر و المعاصی و قیل تزگزی ای اعطی زکوة معه و قال لا اله الا الله . روی ابو سعید الخدری قال : قال رسول الله (ص) : « فان اهل الدرجات العلی لربهم من تحتهم کما ترون الکوکب

الدري في افق من آفاق السماء ، وان ابا بكر و عمر منهم دانعما . قال عطية انعما اخصبا . وعن ابن محيريز رحمه قال: ما بين الدرجة الى الدرجة جري القوس المضمحل ستين سنة . قال الضحاك : الجنة درجات بعضها فوق بعض ، هكذا فيرى الآلى فضيلته على من اسفل منه ، ولا يرى الاسفل احداً فضل عليه .

قوله : فولقد اوحينا الى موسى ان اسر بعبادى ، قرأ ابن كثير و نافع ، ان اسر بوصل الالف من اسر وكسر النون من ان . وقرأ الباقون ان اسر - بقطع الالف والوجه ان سرى و اسرى لقتان .

چون روزگار فرعون سر آمد و طغيان وى بفايت رسيد ، رب العزة خواست كه او را هلاك كند ، بموسى وحي آمد ، « ان اسر بعبادى » اى سريم ليلا من ارض مصر . پند گان مرا بشب بيرون بر از زمين مصر ، ايشان در ايستاند و پيرابه ها و جامه ها و مر كونا از قبطيان بعارست خواستند ، گفتند ان لنا يوم عيد نريد الخروج اليه : ما را روز عيد است در مقامى معلوم ، مى خواهيم كه آنجا رويم ، آن پيرايه ها بعارست مستند چون شب در آمد راه گم كردند و تا تابوت يوسف (ع) با خود برنداشتند راه برايشان گشاده نگشت ، بامداد فرعون را از رفتن بنى اسرائيل خبر كردند ، تا با لشكر و قوم خوش بر نشست و از پي ايشان برفت . گفته اند بيرون از ميمنه و ميسره و قلب و مقدمه لشكر وى دوهزار هزار بود ، و پنج هزار ديگر ، فرعون با اين لشكر عظيم از بنى ايشان برفتند چون نزديك رسيدند بنى اسرائيل آثار غبار ايشان ديدند ، گفتند : يا موسى انا لمدركون ، موسى (ع) گفت : « كلا ان معى ربى سيهدين » گفتند يا موسى اين نمضى ؟ البحر امامنا و فرعون خلفنا دريا از پيش و دشمن از پس كجار و يم چكنيم ؟ فرمان آمد از جبار كائنات بموسى كه : « اضرب لهم طريقاً فى البحر يمس اى . اجعل لهم طريقاً فى البحر بالضرب العصا يا بسا ليس فيمساء و لاطين ، « لا تخاف » در كاهن من فرعون خلفك ، « ولا تخشى » غرقا من البحر امامك . قرأ حمزة « لا تخف » بالجرم على جواب الامر و هو قوله : « فاضرب » و التثنية « فاضرب لهم طريقاً » فاما ان تضرب لا تخف .

قرأ الباقون لانتخاف بالالف مرفوعة على انه حال من الفاعل تقديره ، اضرب لهم طريقاً غير خائف ولا خاش ، ويجوز ان يكون مقطوعاً من الاول ، بتقدير وانت لانتخاف ولا تخشى . واحترار ابو عبيده هذه القراءة لقوله : « ولا تخشى » رفعاً .
« فانيهم » يعنى نلحظهم فرعون بجنوده فغشيه ، اى نالهم اصابهم ، « من التيم » اى البحر ، « ما غشيه » يعنى الماء بوقيل الفرق ، وقيل « غشيه » غرقهم ذكره بلفظ « ما » تهبلاً وتعظيماً .

« وادخل فرعون » اى ادخل فرعون قومه البحر « وما هدى » اى ما اخرجهم ، يقال ضلّ اللبن في الماء ، يعنى خفى فيه ومنه قوله : « ووجدك ضالاً فهدى » يقال هدى العروس اذا جلوسها واخرجتها من خدرها . وقيل « اضلّ فرعون قومه » عن الدين « وما هدى » اى ما هديهم الى مرادهم ، وهو جواب لقول فرعون : « ما اريكم الا ما ارى وما اهديكم الا سبيل الر shade » . فكذبه الله تعالى وقال بل اضلهم وما هديهم . وتماهى قصته في سورة البقرة وسورة بونس مستوفى كفته ايم .

قوله : « يا بنى اسرائيل » قول اينجا مضمر است ، ثم قلنا واوحينا يا بنى اسرائيل وكاوا يومئذ الف الف سنة الف ، مع كثرة ما كان يدين فرعون من ذكورا واولادهم دهرها عظيماً . قوله : « قدنا نجيناكم من عدوكم » قرأ حمزة والكسائي ، اجبتكم وواعدنكم مارزقتكم بالتاء فيهن على التوحيد . والوجه انه على اخبار الله تعالى عن نفسه بما فعل بهم هذه الاشياء . وقرأ الآخرون ائحناكم وواعدناكم مارزقناكم ، بالنون والالف فيهن على لفظ الجمع ، والوجه انه اخبار عن النفس ايضا على سبيل التعظيم و لم يخلعوا في نزلنا لانه مكتوب بالالف والمعنى - اذكر وانعمتى عليكم بانى قد اناجيتكم من عدوكم و وعدت نبكم ان سأتى الجاب الايمن من الطور لا كلمه و هذا شرف لكم ، « و نزلنا عليكم المن والسلوى » لطعامكم و ادامكم في النيه

- «كلوا من طيبات ماى من حلال ما رزقناكم، ولا تطغوا فيه» بتحريم الحلال وتحليل الحرام. وقيل معناه استعينوا به على طاعة الله لاستعينوا به على معصية، «فيحل عليكم غضبي» قرأ الكسائي فيحل بضم الحاء ومن يحلل بضم اللام الأولى، من قولهم حل بالمكن اذا نزل يحل بضم الحاء ويستعمل في العذاب، فيقال حل به العذاب كما يستعمل فيه لفظ نزل، قال الله تعالى: «واوتحل قريباً من دارهم» و اخرى الغضب مجرى العذاب ما كان يتبعه من العذاب فاستعمل فيه لفظ الحلول وقرأ الآخرون فيحل: بكسر الحاء ومن يحلل بكسر اللام الأولى، من قولهم حل الشيء اذا وجب يحل بالكسر قال ابو زيد: يقال حل عليه امر الله يحل بالكسر حلولا، وحل الدار يحلها بالضم حلولا، اذا نزلها ونفوى وجه الكسر انما فهم في قوله: «ان يحل عليكم» وفي قوله: «ويحل عليه عذاب مقيم» على الكسر. «ومن يحلل عليه غضبي فقد هوى» اى هلك وصار الى الهوابة و هي قعر جهنم.

قوله: «وانى لغمار» هذه الآية بين اينية الايمان. «لمن تاب» اقر، «وآمن» صدق، «و عمل صالحاً» بنمسه و ماله، «ثم اهتدى» اتبع السنة. قال سفهان الثوري: الايمان، اقرار وتصديق وعمل اتباع السنة لانتم الايمان الابهـ .

قوله: «وما اعجلك» اى ما حملك على المجلة، «عن قومك يا موسى» قيل له هذا و هو على الطور في الكزة الثانية حين اعطى الثورته، لاليلة النار، فقد مضت قصة ليلة البار في أول السورة ساق ابن ابيبرسييل مع ابيه وزجرست واستعظام بمعنى انكراست، وسبب آن بود كه رب العزة موسى را فرمود با بطور آمد با همتاد مرد از بيكمردان بنى اسرائيل و ذلك قوله: «واختار موسى قومه سبعين رجلا لميقاتنا» رب المرأة اورا گفته بود كه با ايشان بميعاد آمد تا ايشان كلام حق بى واسطه بشنود و ثورته از حق قبول كنند، موسى (ع) چون بطور نزديك گشت ايشان را گذاشت و خود بشتافت رب العالمين نأوى گمت: لم بعتهم و تقدمت و اخرتهم؟ اى موسى چه چر ترا شتابايد

وايشان را بگذاشتی؟ موسى عند آورد كه نه ترفع و تطاول مرا برين عجله داشت، بلكه شوق سماع كلام تو مرا برين داشت و طلب رضايتو، وايشان اينك برپي من ميآيند. وقيل امر الله ان يحضر الميقات في وقت معلوم، فاتي قبل ذلك الوقت فعاتبه

وقال الحسن في قوله «هم اولاء علي ائري» يعني انهم ينتظرون ما آتيهم به من عندك فوعجلت اليك رب لترضي «اي لتزداد علي رضا».

وقال الله، «فانا قد قتنا قومك» اي بتلينا قومك «الذين خلقتهم مع هرون وكانوا ستمائة الف، فتناوبوا بالعجل غير اثني عشر الفاً» وقوله «من بعدك» اي من بعد ان اطلقك من الجبل. «واضلهم السامري» بدعائه اياهم الى عبادة العجل و احابتهم له. قيل اضاف الفتنة التي هي الامتحان الى نفسه قضاء و اضاف الاضلال الى السامري رعاء، فاتفى الحقيقة فليس الى السامري شي من ذلك و السامري كان من قوم يعبدون البقر وهو اول منافق يعرف من بني آدم كان من قرية باجروان. وقيل كان علجاً من اهل كرمان، والاكثر في التفسير انه كان عظيماً من عظماء بني اسرائيل من قبيلة يقال لها سامرة. وقيل ابنه وبن موسى نسب وقيل لم يكن اسمه سامرياً لكنه كان من قرية يقال لها سامرة، اسمه موسى بن ظفر.

قوله: «فرجع موسى» يعني من مناجاة ربه، «الى قومه غضبان» شديد الغضب. «اسفاً» حزياً متلهفاً علي ما فاتته «قال يا قوم الم بعدكم ربكم و عدأ حسناً» يعني الجثة في الآخرة ان تمسكنم بالدين في الدنيا. وقيل يعني النصر والظفر، وقيل «وعدأ حسناً» اي صدقاً انه مطعمكم النورية. «افطال عليكم العهد» اي فبعد عليكم العهد فستمت ما وعدكم الله على لساني؟ «ام اردتم ان يحل عليكم» اي ان يجب عليكم. «غضب من ربكم» بعبادتكم العجل. «فا خلعتكم موعدي» خالعتوني فيما نواعدما عليه؟

«قالوا ما اخلعننا موعدك ملكنا» قرأ نافع و ابو جعفر وعاصم «ملكنا» بفتح الميم وقرأ حمزة و الكعائي بضمها. وقرأ الاخرون بكسرها، والوجه في العرآت الثلاث

انها كلها لغات . يقال ملكت الشيء ملكا وملكاً وملكاً ، بالحر كالتلات في الميم ، والمعنى ما اخلعنا موعدهو نحن مملك امرنا ، و قيل ما اخلعنا موعدهك باختيارنا . ومن قرأ بالضم معناه بغدرتنا و سلطانتنا ، وذلك ان المرء اذا وقع في البلية و الفتنة لم يملك نفسه . يارسی آنستکه ماخلاف نکردیم وعده تو بدست رس خویش ، و این چنانست که گویند فلاکس بر کار خویش نه پادشاهست ، یعنی کاراونه بدست اوست . وولکنا حملناه ، قرأ ابو عمرو و حمزة و الکمالی و ابوبکر من عاصم و روح و ابن حسان من یعقوب ، « حملناه » بفتح الحاء و تضعیف المیم ، قرأ الآخرون « حملناه » بضم الحاء و تشدید المیم ، ای - جعلوا نحملها و کلفنا حملها من « اوزاراً من زينة القوم » ای - من خلی قوم فرعون ، سماها اوزاراً لانهم اخذوها علی وجه العارية فلم يردوها ، و قيل ان الله تعالى لما اغرق فرعون وقومه نبذنا لحر حلیهم فاحذوها و كانت غنیمة ، و لم تكن الغنیمة لهم حلالاً فی ذلك الزمان فسماها اوزاراً بان هر دو قول اوزار بمعنی ائام است و بعضی مفسران گفتند این پیراه خواستن بعاریت از قبطیان ، موسی فرمود ایشانرا فرمان الله و آن حلال بود ایشانرا ، باین قول اوزار بمعنی ائقال است معنی که پیراه بسیار بود و برداشتن آن بر ایشان گران بود مفسران گفتند موسی که که بمیعاد حق تعالی رفت با ایشان وعده کرده بود که بچهل روز باز گردد سامری روز و شب هر دومی شمرد چون بیست روز گذشته بود گفت وعده سر آمد و چهل گذشت بیست روز و بیست شب ، اما موسی (ع) وعده خلاف کرد و نیامد از آنکه شما پیرایه حرام دارید از قبطان بعاریت ستمه ، ایشان گفتند اکنون چه تدبیرست و رای تو در آن چیست ، گفت آشی سازیم و همه در آتش افکنیم . سامری حفرای بکند و آتش بر افروخت و آنچه داشت از پیرایه در آتش افکند ، و بنوا سرائیل آنچه داشتند همه در آتش افکندند ، انست که رب العالمین از ایشان حکایت کرد « فقد قناها فکذلک القی السامری » . پس چون ایشان بر گشتند سامری آن زر گداخته بیرون آورد و صنعت زر گری دانست و از آن سبیکه صورت گو - الهای بساخت ، بجواهر

مرصع کرد جسدی می‌روح ، این عیالی گفت هرون بوی برگشت آن وقت که گوساله می‌ساخت ، گفت چیست این که میکنی ای سامری ؟ گفت : اصنع ما ینفع ولا یضر . جبری می‌کنم که درو نفعت و ضرر نه‌ای هرون ! و خواهم که دعائی کنی در کار من . هرون گفت اللهم اعطه مایسأل کما یحب . بار خدایا آنچه می‌خواهد چنانکه می‌خواهد بدو ده ، چون هرون از وی برگشت گفت : اللهم انی اسئلك ان یخور . خداوند آن خواهم که ازین گوساله بانگی آید ، پس یك بانگ از وی بیامد بدعاه هرون ، و نیز هیچ بانگ دیگر نکرد و بنواصر الیل در وی بقتنه افتادند و آنرا سجدو بردند . حسن گفت سامری قبضه‌ای خاک از پی اسب جبرئیل برگرفته بود آنکه که در دربا می‌شد از پیش فرعون ، سامری آن قبضه خاک با خود می‌داشت ، تا آن روز که گوساله ساخت آن قبضه خاک در آن فکند ، جسدی گشت با گوشت و پوست حیوانی همی رفت با روح ، و بانگ گاو همی کرد . نام وی بهیوث و ذلك قوله . « فکذلك الی السامری » .

« فاخرج لهم عجلاً جسداً له خوار فقالوا هذا الهکم و آله موسی ، ای - قال السامری ومن تبعه من السفلة والعوام ، هذا العجل الهکم والاله موسی . ففسی ای - ترک موسی طریق الوصول الی ربه و انا ماتر کته . و قبل نسى موسی ان بذکر لکم ائه اله . تا اینجا سخن سامری است . و روا باشد که فسی استیناف کلام است از حق تعالی جلّ جلاله . یعنی - فسی السامری الله والایمان والاستدلال علی ان العجل لا یجوز ان یکون اله .

پس ربّ العالمین ایشانرا توبیخ کرد گفت : « اهلایرون الارجع » ای - انه لا یرجع « الیهم قولا » یعنی - الا مکلمهم العجل ولا سحهم . کفوله : « الم یروا انه لا یکلمهم » . و فل « الا یرجع الیهم قولا » ای - لا یرجع الی الخوار والصوت ، انما خار مرة واحدة . « ولا یملک لهم ضرراً ولا نفعاً » فکیف یکون آله .

«ولقد قال لهم هرون من قبل ای - من قبل رجوع موسی . «یا قوم انما فتنتم به ای - اختبرکم الله بهذا العجل ليعلم بما الصحيح الايمان من الشاک منکم فی دینه . «وان ربکم الرحمن ، لا العجل ، فاتبعونی ، علی دینی ، واطيعوا امری .
 « قالوا لن نبرح علیه عاکفین » لن نزال مقيمین علی العجل وعبادته ، حتی
 يرجع الیناموسی . فاعتزلهم هرون فی اثني عشر الفاً ، - وهم الذین لم
 یعبدوا العجل .

مفسران گفتند هفت روز عبادت گوساله کردند و سبب آن بود که موسی
 ایشانرا وعده داده بود که از مفاتح حق تعالی بسی روز باز می گردم ، رب العزة گفت :
 « وواعدنا موسی ثلاثین لیلة » پس رب العزة ده روز درافزود چنانکه گفت : « واتمناها
 بعشر فتم میقات ربّه اربعین لیلة » پس چون سی روز گذشته بود و موسی نبامد ایشان
 بعبادت گوساله همت کردند . هرون سه روز زمان خواست ، ایشان معروز در انتظار موسی
 بودند ، چون موسی نیامد سامری ایشانرا بعبادت گوساله دعوت کرد هفت روز اورا عبادت
 می کردند ، پس از چهل روز موسی باز آمد و آشوب و شغب و مشغله ایشان شنید که گرد
 گوساله بر آمده بودند و رقص می کردند . موسی (ع) با آن هفتاد مرد که با وی
 بودند گفت هذا صرّت القنّة ، این آشوب و جلبة گوساله پرستانست که بقتنه اقتاده اند .
 آنکه هرون را دند فاحذ شعره بيمينه ولحيته شماله غضباً وانكاراً علیه .

« قال باهرون ما منعك انذرايتهم ضلّوا » بعبادة العجل ، « الاتبعين » لا - زائكة ،
 والتأويل ان تتبعنی كقوله : « ما منعك الا تسجد » یعنی ان تسجد . يقول ای شئی
 منعك من اللّٰه وبي واخلای بضلالتهم فيكون مفارقتك اياهم تقريباً و زجراً لهم
 عما اتوه . وقيل معناه - هلاً اتبعت عادتى فی معيهم والا تكثر علیهم و مقارنتهم علی
 كفرهم . « افحصيت امری » حيث واقعت فيما بينهم وهم یعبدون غیر الله .

« قال » هرون « یا بن ام » - و كان هرون اخاه لایه وامّه لکنه اراد بقوله ان یرقهه
 ويستطفه علیه فیتترکه . وقيل كان اخاه لامه دون ابيه وقيل لان کون ولد من الأم

بلى التحقيق وللآب من جهة الحكم قرأ حجازى وبصرى و حننى « يابن ام ،
فتح الميم والباقون بكسرها ، فمن كسر اضافها الى نفسه فحذف الياء تخفيفاً . ومن
تمح جعل ابن ام شيئاً واحداً كخمسة عشر . « لاناخذ بلحيتى ولا برأسى » يعنى -
نواخى وشعر رأسى ، اذ هما عضوان مصونان يقصدان بالاكرام والاعظام من بين - ائ
الاعضاء يقال ان موسى حدث فيه من الغضب فى ذات الله ما يؤهم القصد الى اخذ الرأس
واللحية فظن هرون قصد اخذ رأسه ولحيته والدليل عليه انه قال : « لاناخذ بلحيتى
ولا برأسى » ولو كان اخذ رأسه ولحيته لكن الالىق باللفظ ان يقول ارفع يدك عن
لحيتى ، وقيل اخذ برأسه على وجه التأديب والسياسة بحكم الاخوة والرئاسة . ثم رفع يده
على لحيته وهو الاظهر لقوله : « واخذ برأس اخيه يجره اليه » ثم ذكر هرون عنده
نقال : « ائى خشيت ان تقول فرقت بين بنى اسرائيل » اى - خفت ان خرجت
يفارقتهم ، لحق بى فريق ، و تبع السامرى على عبادة العجل فريق ، وتوقف فريق ،
ولم آمن ان قاتلتهم ، ان توجنى فتقول لى فرقت بين بنى اسرائيل ، اى - اوقعت
لفرقه فيما بينهم ، « ولم تر قب قولى » لم تحفظ وصيتى حين قلت لك اخلفنى فى قومى
يا صلح .

ثم اقبل على السامرى منكراً عليه ، وقال ما حطيك يا سامرى ، اى - ما اناك ،
يا الذى حملك على ما فعلت .

« قال بصرت بما لم تبصروا به » قرأ حمزة و الكسائى بالتاء على الخطاب
دخلاً للجمع فى الخبر وقرأ الباقر « يبصره » بالياء على التثنية والمعنى - لم يبصر
به بنو اسرائيل . يقال اصرت الشئى وبصرت به تدخل الباعفيه ، فصرت به عن جنب ،
والثأويل - علمت بما لم يعلم به بنو اسرائيل يعنى - يوم دخول البحر . موسى كمت :
سامرى را كه چه چیز ترا بر من داشت كه كردى ؟ كمت : من آن بدیدم و بدانستم
كه شما ندیدید و بدانستید و به بنو اسرائيل دانستند ، آنروز كه در دریا مشدیدم
جبرئیل را دیدم بر اسب حیوة ، در دل من افتاد كه از خاك بى اسب جبرئیل قبضه اى

خاك بردارم و بر هر چه افكنم حيوانى گردد با گوشت و پوست و روح ، آنرا در زر گذاخته افكندم تا گوساله اى زنده گشت . اينست كه گفت : « فبذتها » يعنى طرحتها فيما ذاب من الحلى ، و قيل طرحتها فى جوف العجل ، و قيل فى فم العجل حتى خار ، و قيل حتى صار لحماً و دماً . موسى گفت : چرا چنين كردى ؟ گفت : « هو كذلك سؤلت لى نفسى » حين رأيت قومك سألوك ان تجعل لهم الهة . چون قوم ترا ديدم كى بت پرستانرا ديدند گفتند : اجعل لنا الهة كمالهم آلهة . نفس من مرا چنان بر آراست كه آن گوساله كردم و آن قضا بروى افكندم

موسى گفت « اذهب » اى - اعزب عنى « فان لك فى الحبة ان تقول لامساس » فان قبل كيف عرف الصامري جبرئيل من سائر الناس يوم دخول البحر ؟ قيل لان امه لما ولدته فى السنة التى يقتل فيها البنون وضعت فى كهف حذرأمن القتل ، فبعث الله عز و حل جبرئيل ليرثيه لما قضى على يده من القتل فكان فى صغره بمصر من احدى ايامى جبرئيل العسل ومن الاخرى السمن ، فلما رآه فى كبره عرفه . و قيل ناقض الصامري فى جوابه لانه قال : « بصرت بمالم يبصر وابه » فادعى العلم ، ثم قال « سؤلت لى نفسى » فتنسب الى حديث النفس . « قال فاذهب فان لك فى الحبة ان تقول لامساس » اى - امك لاتمس احداً ولا تمسك احد فى حيوتك ولا تكون بينك وبين احد ممانعة . فامر موسى نبي اسرائيل ان لا يواكلوه ولا يجالسوه ولا يبايعوه . و قيل معنى « لامساس » - امك تعيش فى البرية مع السباع والوحوش ، فلا تمس ولا تمس . و قيل مامس احداً ولا مامسه احداً لا محامياً . ومن اراد ان يمسه جهلاً بحاله ، قال له الصامري لامساس خوفاً من الحمى و تنبيهاً للغير . و يقال ذلك باق فى عقبه الى اليوم ، و قيل اراد موسى ان يقتله فمنعه الله من قبله و قال لا تقتله فانه سخي .

قوله : « وان لك موعداً » يعنى - موعد العذاب يوم القيامة ، « ولن تخلقه » قرأ ابن كثير داود عمرو و يعقوب « لن تخلقه » بكسر اللام اى - لن يغيث عنه ولا مذهب لك عنه بل توافيه يوم القيامة و قرأ الباقر « تخلقه » بفتح اللام اى - لن تكذبه ولن يخلقك الله

ایاه، والمعنى ان الله تعالى يكافئك فعلك لا بغوته. «وانظر الى الهك» بزعمك، اى الى معبودك، يعنى - العجل «الذى ظلت عليه عاكفا» دمت عليه مقيماً تعبدك، ظلت اصله ظلت ولكن الالم الاولى حنفت لثقل التضعيف والكسر، وبقيت الظاء على فتحها. «وعاكفا» منصوب لانه خبر ظلت. «لنحرقنه» يعنى - بالنار، «ثم لننسفنه» اى لنشمرن رماده «فى اليوم نسفاً». قال ابن عباس: احرقه بالذارئ ذراه فى البحر. معنى آتست كه بسوزيم آنرا وبياد بردهيم وپراکنده کنيم بروى دريا، و این از آیات وعجایب دنیا یکیست که آتش هرگز زر رانسوخت و نسوزد مگر گوساله سامرى، بر قول ایشان که گفتند گوساله باصل خویش زرین مانده بود ولحم و دم نگشته و ازو يك بانگ گاو بیامده، و در شواذ خوانده اند «لنحرقنه» بفتح نون و ضم راء اى لنبردنه بالمبرد، مېگوید آنرا بسوهان بسائیم، آنکه بندریا افکسیم. و على قول الحصن یروى ان موسى اخذ العجل فذبحه فسال منه دم «لا اله كان قد صار لحماً ودماً، ثم حرقه بالنار، ثم ذراه فى الهم. وعن عكرمة قال لما جاء موسى و حرق العجل و نسفه فى الهم استقبلوا الجرية فجمعوا يشربون منه لحبهم العجل، قال الله عزّ وجل: «واشربو افي قلوبهم العجل».

فوله: «انما الهكم الله، اى - معبودكم المستحق للعبادة. «الله الذى لا اله الا هو» لا العجل «وسع كل شئى علماً» لا بضيق علمه عن شئى ولم يعبدوا العجل الا بعلمه. «كذلك نفس عليك» اى - كما فصصنا عليك قصة موسى، «نقص عليك من انباء ما قد سبق» اى - بعض اخبار من سبق زمانه زمانك. «وقد آتيناك من لدنا ذكراً» يعنى - القرآن.

«من اعرض عنه» فلم يؤمن به ولم يعمل بمافيه «فانه يحمل يوم القيمة وزراً» حملاً ثقیلاً من الكفر.

«حالدين فيه» فى الوزر لا يحفر لهم ذلك ولا تكفر عنهم شيئاً «وساء لهم يوم القيمة حملاً» بئس ما حملوا على انفسهم من المآثم كمرى بالقران وحملاً منصوب على التمييز.

النوبة الثالثة

قوله: «وآله من بات بدمجرماً فنَّ له جهنم لا يموت فيها ولا يحيى ومن ياتهمونا قد عمل الصالحات فاولئك لهم الدرجات العلى» برزوق ارباب معرفت و جوانمردان طریقت ابن دو آیت اشارت بدو گروه است: گروهی که صفت انتقام درگاه عزت ذی الجلال باشند روی نمابد تا بحکم قهر پرده تجمل از روی کار ایشان بردارند و نقاب حشمت از روی جام ایشان فرو گشایند و رقمهجوری بر حاشیه وقت ایشان کشند و قبله رده همه عالم گردانند، گهی در چنگ قبض اسیر تحیر گشته، گهی از بیم قهر عین قزع شده، نه نواختی که دل را زندگی دهد، نه رهبری که نفس باو کشته شود، «لا يموت فيها ولا يحيى» نبروی آنکه باز گردد، نه زهره آن که فرایش شود، بزبان بیچارگی از سر در ماندگی گوید:

ازحام وجود خود نه مستم نه نیم زیر لگد فلک نه پستم نه نیم
نه راحت جان نه درد دل وای بمن یارب چه کسم من که نه هستم نه نیم

باز گرویند که تجلی نظر جمال لطف حق بدلهای ایشان پیوسته، نواختههای ایشان یکی امروز یکی فردا، امروز بر بساط انبساط، در روضه انس و ناز آرام گرفته و از سراب خانه محبت هر ساعتی و لحظه ای جامهای مالا مال از بهر ایشان روان کرده، و فردا در جنات مأوی و درجات علی صدقه نقای اند و حله ملک سرمد پوشیده، بر متکلی اقبال دیم شاهد شمعك ذوالجلال نشانده، کلمات وصال متواتر، و خلعت افضال متوالی هر دم نواختی و قبولی، هر لحظه فتوحی و وصولی، اینست که رب العالمین جل جلاله گفت: «خالدین فیها وذلک جراء من تزکی» اما نشان استقبال این دولت و آثار یافت این رتبت و منزلت آنست که بنده حجاب غفلت از راه خود بردارد و دامن

خویش ازساق جدّ کشف کند و نفس خود را بآداب شریعت ریاضت دهد و داد دین از روزگار خرد بستاند و جهد کند که اعمال و اقوال خود را بمعیار شریعت و مقتضی حقیقت راست کند ، و حکم این آیت بر خود لازم گرداند و بداند که ربّ العزّه می گوید : «وَأَنِّي لَمَعْنًا رَّالْمَن تَابُوا آمَن وَعَمَل صَالِحَاتٍ اِهْتَدَى» غفّار بنّاء مبالغتست ، اقتضای کثرت کند ، یعنی که الله فراخ بخشایش است ، «وَلَمَن تَاب» فعل بنده است و فعل اقتضاه کثرت نکند ، اشارت آیت آنست که اگر بنده از روی ندامت ، یکبار بحق باز گردد ، ربّ العزّه از روی لطف و رحمت بارها بوی باز گردد ، از بنده يك قدم در راه مجاهدت ، و از الله تعالی هزار کرم بحکم عنایت ، عبدی منك قليل طاعة و منی جلیل رحمة ، منك يسير خدمته و منی کبیر نعمة همانست که مصطفی (ص) گفته است حکایت از کردگار قدیم جلّ جلاله : « من تقرب اليّ شبراً تقرب اليه ذراعاً و من تقرب اليه ذراعاً تقرب اليه باعاً .

«وَأَنِّي لَمَعْنًا رَّالْمَن تَابُوا آمَن» معلومست که توبه بی ایمان درست نیست ، پس «آمن» اینجا چه فایده می دهد یعنی و آمن بانه لبس نجاته بتوبته و طاعته ، انما نجاته بر حتمه . داند که نجات وی به طاعت و جهد و بندگیست ، بلکه بفضل و لطف الهی است ؛ غفار از غفر است و معنی غفر پوشیدنست و ستر بروی نگاه داشتن ، و پرده عفو و رحمت بر اعمال و اقوال وی داشتن ، هم طاعت و هم معصیت ، که نه خود معاصی بنده را ستر حاجتست که طاعت ویرا هم ستر حاجتست ، اگر آفات طاعت بنده پیش وی آرند از طاعت خود بیش از آن نرسد که از معصیت . عائشه روایت کند که از : مصطفی (ص) پرسیدم معنی ابر آیب ، « وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ مَا آوَوْا وَ فُلُوْهُمْ وَ جِلَّةٌ هُوَ الرَّجُلُ يَرْزُقُ وَيَسْرِقُ وَيَشْرَبُ الْخَمْرَ قَالَ لَاهُو الرَّجُلُ صَلَی وَ بَصُوْهُ وَ يَتَصَدَّقُ وَ يَخَافُ اَنْ لَا يَقْبَلَ مِنْهُ

رابعة عدویه بسیار گفتی : استغفر الله من قلّة صدقی ، فی قولی استغفر الله ، بدان ای جوانمرد که پرده دواس یکی برداشته ، و هرگز مبادا که فرو گذارند . یکی

فرو گذاشته و هرگز مبادا که برگیرند. آن پرده برداشته، حجاب فکرت است از پیش دل‌های موحدان و سینه‌های مؤمنان برداشته، و آن پرده فرو گذاشته، ستر کرم است پیش اقوال و اعمال عاصیان و مطیعان و صدیقان و متقیان. پرده کرم بحکم قهر قدم از پیش طاعت ابلیس برداشتند همه معصیت آمده.

من لم یکن للوصال اهلا فکل احسانه ذنوب.

پرده غفو بحکم لطف و کرم پیش زلت آدم فرو گذاشتند عنایت ازل زبان بر گشاد که: «ففسی ولم یجد له عرماً».

من لم یکن للفرق اهلا فکل اعضائه قلوب

قوله: «و ما اعجلك عن قومك یا موسی» عتاب موسی است که قوم را واپس گذاشت و از پیش ایشان بر رفت، بمعناد حق تعالی شتافت، گفت: ای موسی! ندانستی که من ضعیف‌را دوست دارم؟ شکستگانرا بیش نوازم! پیوسته در دل‌هاشان می‌نگرم؟ هر کرا بینم در دل ایشان او را بدوست گیرم؟ تا موسی عذری داد که: «هم اولاء علی اثری» ما خلفتهم لتضییعی ولكنی «عجلت الیک رب لترضی» خداوند! تو خود دانا می‌و از سر این بنده آگاهی، که باین عجله تصییع ایشان خواستم و نه ترك رعایت حق صحبت ایشان قصد داشتم. لکن رضای تو خواستم و زیادت خشنودی تو جستم، گفت ای موسی رضاء من در مراعات دل ایشانست؛ «انا عند المنکسر قلوبهم من احلی» ابلیس من ذکر نمی، ای موسی! چون مرا حوئی در دل ایشان خو، که من در خلوت «وهو معکم» باذا کران نشبم، مونس دل درویشانم، یادگار جان عار قائم، حاضر راز محبتانم، نور دیده آشنا بانم، مایه رمیدگان و زاد مضطربان و پناه ضعیفانم، ای موسی، هر کجا درویشی بینی افکنده چور روزگار، خسته دهر او را غلامی کن، تا بتوانی مفارقت وی مجو، صحبت او را خربداری کن، که آن نهاد وی خزینه اسرار از لست و تعبیه بازار ابد، ما مصطفی (ص) همین وصیت رفت «ولا تمد عینک عنهم» ای محمد! نگر تا دو چشم خویش از ایشان بنگردانی، و ایشانرا بدیگران

تقروشی، که ایشان بر کشیدگان ذکر مانند، نام نهادگان فضل مانند، آراستگان لطف مانند، برداشته‌گان مشیت مانند، از علم آمده، بر تقدیر عرض کرده، از ارادت نشان یافته، از حکم نوقیع بر کشیده، در ازل پدید آورده علم من، امروز موجود امر من، فردا نگه داشته حکم من، علم ولایت ازل دارد. امر ولایت وقت دارد، حکم ولایت اید دارد، سلطان که خاصگیان دارد هر یکی را ولایتی دهد، ولایت سه است: ولایت ازل، ولایت وقت، ولایت ابد. ای علم تو جانب ازل گیر، ای امر تو راه وقت گیر، ای حکم تو دامن اید گیر؛ ای آدمی ترا سه صفت دادم و آخر بخودت رسانیدم: اول بسلطان علم سپردم، پس بیادشاه امر دادم، پس بشاهنشاه حکم تسلیم کردم، پس امن ندا در عالم دادم که: «هوانی الی ربک المنتهی» ای علم تو با مرده، ای امر تو بوحکم ده، ای حکم تو بمن ده، علم همه صفات، امر همه بلاست، حکم همه بقاست، که داند که درین اسرار چه تعبیه‌هاست.

هـ- النبوة الاولى

قوله تعالى: «يوم ينفخ في الصور» آن روز که در صور دمند، و لحشر المجرمين يومئذ، و با هم آرم [امگيخته] آن روز بدکارانرا، «زرقاً» (۱۰۳)، سبز چشمان.

«يتخافتون بينهم» بایکدیگر برازمی گویند، «ان لبثتم الا عشراً» (۱۰۴)، نبودید [در آن گیتی] مگر ده روز.

«نحن اعلم بما يقولون» ما دانیم آنچه می گویند، «اذ يقول امثلهم طريقة» ای که می گویند! بشان که پاک سیرت و راست سخن تراند «ان لبثتم الا يوماً» (۱۰۵)، نبودید مگر یک روز.

«وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ» می پرسند ترا از کوهها [که آن چون شود روز رستاخیز] «فَقُلْ يَنْسِفُهَا رَبِّي نَسْفًا» (۱۰۵) «گویی بر کند آنرا خداوند من از زمین بر کندنی».

«فَيَذَرُهَا قَاعًا صَفْصَفًا» (۱۰۶) «آنرا گذاردن مومنی راغ» لایری فیها عوجًا ، نه در آن کزی بینی «و لا اَمْتًا» (۱۰۷) «و نه بالائی».

«يَوْمَئِذٍ يَتَّبِعُونَ الدَّاعِيَ» آن روز که خلق بر نشان آن بازخوانند می آیند «لَا عِوَجَ لَهُ» در آن کژی و غلطنه، «و خَشَعَتِ الْأَصْوَاتُ لِلرَّحْمَنِ» و آواها همه فرو شده تا رحمن سخن گوید «فَلَا تَسْمَعُ إِلَّا هِمًّا» (۱۰۸) «نشنوی مگر آوازی نرم».

«يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ» آن روز سود ندارد بامردی و خواهش، «إِلَّا مَنِ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ» مگر آنکس را که دستوری دهد او را رحمن «و رَضِيَ لَهُ قَوْلًا» (۱۰۹) «و او را سخن گفتن پیسندند».

«يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ» او می داند آنچه پیش ایشانست [از کار آخرت] «و مَا خَلْفَهُمْ» و آنچه واپس ایشانست [از کار دنیا] «و لَا يَحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا» (۱۱۰) «و ایشان او را بیک نمی دانند».

«وَعَنَتِ الْوُجُوهُ» درماند و اسیر بسته گشت هم رویها، «لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ» آن زنده پاینده را، «و قَدْ خَابَ مِنْ حَمَلِ ظُلْمًا» (۱۱۱) «و باز نومیدی کشید آنکس که بار کفر کشید».

«وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ» و هر که کار نیک کند، «وَهُوَ مُؤْمِنٌ» او گروهی است [بیکانگی الله تعالی]، «فَلَا يَخَافُ ظُلْمًا» ترسد از خدای ستمی، «و لَا هَضْمًا» (۱۱۲) «و نه شکستی».

«و كَذَلِكَ الْأَرْثَاءُ» همچنان فرو فرستادیم این سخن را، «و قرآنا عربيا» قرآن، تازی، «و صرنا نفايه من الوعيد» و به جدادن در آن از گونه گونه گردایدیم

«لعلهم يحقون» تا مگر بترسند، «او يحدث لهم ذكرا» (۱۱۳)، یا قرآن ابشار را
بیداری و یاد کردنی و پند پذیرفتنی نوید بد آورد.

«فعالی الله الملك الحق» پاکست و بی عیب و برتر آن خدای پادشاه براستی
[وسزاوار بخدائی] «ولا تسجل بالقرآن من قبل ان یقضی الیک وحیه»
پیش از آن که بتو گزارده آید پیغام یان، «وقل رب زدنی علما» (۱۱۴)، و بگوی
خدایان من مرا حفظ افزای.

«وللعهدنا الی آدم من قبل» پیمان کردیم بآدم از پیش، «فمنی» پیمان
بگذاشت «ولم نجد له عزما» (۱۱۵)، ویرا دردل کردن معصیت نیافتیم.
«واذ لنا للملائكة» گفتیم فرشتگان را «اسجدوا لادم» سجود کنید آدم
راه «فسجدوا الا ابلیس» سجود کردند مگر ابلیس «ای» (۱۱۶)، سر باز زد.

«فلما یا آدم» پس گفتیم ای آدم «ان هذا عدوک و لزوجک» این ابلیس
دشمن است ترا و حجت ترا، «فلا یخر جنکم ما من الجنة» بیرون نکند اهلان شمارا هر دو
از بهشت، «فتشی» (۱۱۷)، برنج افتید.

«ان لك الا تجوع فیها» ترا درین بهشت آنست که گرسنه نباشی و لا تعری (۱۱۸)
ونه برهنه مانی «واقلک لا تطعموا فیها» و تو تشنه نباشی در آن، «ولا تضحی» (۱۱۹)،
و نذر آفتاب باشی «فوسوس الیه الشیطان» فرادل وی داشت شیطان «قال یا آدم»
گفت ای آدم «هل ادلك علی شجرة الخلد» ترا نشانی دهم بر درختی که بار آن
خوری اینجا جاوید مانی «و ملك لا یلی» (۱۲۰) «و» [نشانی دهم] بر پادشاهی که تبار
نگردد [و بسر نیاید]. «فلا تلامنها» بخوردند از آن، «فبدت لهما سوا آتھما» پیدا شد
ایشانرا و دیدید آمد عورت های ایشان «وظلما یخسفان علیهما» در ابستانند و برهم می
نهندند بر عورت خوش، «من ورق الجنة» ازین برکهای درخت بهشت، «و عصى
آدم ربّه» عاصی شد آدم در خدای خویش، «فتوفی» (۱۲۱)، «و از رام [و فاء و طاعت]
پیفتاد.

«ثم اجباه ربه» پس آن الله تعالى بگرداورا، «فدأب عليه وهدى» (۱۷۲) توبه داد او را و راه نمود [بسخنانی که بآن ازو خشنود شد و او را عفو کرد]
 «قال اهبطا منها جميعا» گفت فرورويد از آسمان همگان، «بعضكم لبعض عدو» آدم و حوا ابليس را دشمن، و ابليس ايشان را دشمن، «فأما يا أيها الذين آمنوا فهدوا» اگر بشما آبداز من پيغامی برانمونوی، «فمن اتبع الهدى» هر که پی برد در انمونوی من [و فرمان و پیغام من] «فلا يضر ولا ينفع» (۱۷۳) نه [درین جهان] گمراه گردد نه [در آن جهان] بدست.

النوبة الثانية

قوله: «يوم ينفع في الصور» قرأ أبو عمرو و ينفع بالنون وفتحها وضم الفاء كقوله، و نحرش، و قرأ الآخرون ينفع بالياء وضمها و فتح الفاء على غير تسمية الفاعل. خلافت میان علماء تفسیر که صور چیست؟ قول حسن باجماعی است که صور جمع صورتست و معنی تنقح صور است که فردا در قیامت رب العزّة صورتهای خلق بار آفریند چنانکه در دنیا بود، آنکه روحها در وی دمند چنانکه در دنیا در رحم مادر صورت ساغرند و روح در وی دمیدند. باز جمهور مفسران می گویند که صور شبیه قرنی است و اسرافیل در دهن گرفته و گوش بر فرمان حق نهاده تا کی فرماید او را که در آن دمد: اوّل نفخة فرع چنانکه رب العزّة گفت: «يوم ينفع في الصور» فزع من في السموات و من في الارض. پس نفخة صق چنانکه گفت: «فصق من في السموات و من في الارض». سوم نفخة بعث چنانکه گفت: «ثم تنفع فيه أخرى فاداهم قيام ينظرون». قومی گفتند اسرافیل صاحب صور نیست فرشته ای دیگر صاحب صور است که عالیه روایت میکند از مصطفی (ص) که گفت: انّ اسرافیل له جناح بالشرق، و

جناح بالمغرب ، وجناح متسرول به ، والقلم على اذنه فاذا نزل الوحي جرى القلم ، وصاحب الصور سفل معقد جناظره و الصور على فمه وينظر الى اسرافيل وقدام صاحب الصور اذا رأيت اسرافيل ضم جناحه فانفتح . « قالت عائشة : هكذا سمعت رسول الله يقول وعن ابي سعيد قال : ذكر النبي صاحب الصور فقال عن يمينه جبرئيل وعن يساره ميكايل . وعن ابي مسعود قال يقوم ملك بين السماء و الارض فيفتح فيه .

«وحشر المعجرمين» ای - المشرکین «یومئذ زرقاً» الزرقة - هی الخضرة فی سواد العین وهی اقبح نعموت العین والعرب یتشام بها ، ومن علامقا هل التار زرقة العيون و سواد الوجوه . وقيل تصیر اعینهم من العطش زرقاً ، وكذلك تصیر العین فی شدة العطش . وقيل زرقاً ای - عیناً یخرجون من قبورهم بصراء کما خلّفوا اول مرة ویعمون فی المحشر . وانما قال «زرقاء» لانّ السواد یزرق اذا ذهبت نواظرهم . وعن ابي عمر قال : قال رسول الله : «ما من غادر الا له لو آعیوم القبة یعرف به وصاح یسیح معه هذا لو آغادر بنی فلان مسود وجهه وزرقة عینه ، مصفوفة یداه ، معفولة رجلاه علی رقبته مثل الطود العظم من ذنوبه» .

قوله : «یتخافتون بینهم» ای - یتناجون و یتکلمون خفية «ان لبشتم الا عشرأ» ای - ما مکتبتم فی الدنیا الا عشر لیل . « وقيل فی القبور ، و قبل ما بین النفختین و هو اربعون سنة ، لانّ العذاب یرفع عنهم بین النفختین ، استصروا مدة لبشتم لهول ما عاینوا معنی آنست که مجرمان در قیامت اړهول رستاخیز و صعوبت عذاب مدت درنگ خوش ددنما اندک شمرند و نعيم دنيا در جنب آن عذاب ناچیز دانند و فراموش کنند ، بایکدیگر باوازی نرم در خفیه مذاکره همی کنند ، فومی گویند در دنیا چند بودند دیگران جواب دهند که ده روز ، جائی دیگر گفت : «لبشنا يوماً اربعین يوم» روری یا پاره ای از روزی .

رب العزة گفت : « من اعلم بما يقولون » ما دانیم آنچه می گویند : « اذ يقول امثلهم طريقة » ای - اسو بهم جواباً واعدلهم قولاً . « ان لبئس الا يوماً » واما قال ذلك لان اليوم الواحد اقرب الى الصدق من العشرة ، لان العشرة واليوم الواحد اذا قولاً بمدى القیامة و بايامهم كان اليوم الواحد اقرب الى الصدق من العشرة . وروا باشد که این مدت اندک بین التفخین خواهد که عذاب گور ازیایشان بردارند ، و این آنست که کافران و بیگاسگانرا روزگاری در گور عذاب کنند پس ایشانرا بین التفخین از عذاب فرو گذارند و بپسبند . باز بنقحه بحث ایشانرا برانگیرا شد و گوید : « ما و یلنا من یثنا من مرقدنا » پس از هول و صعوت رستاخیز ، آن مدت که عذاب گور ازیایشان برداشته اند بدانش ایشان مکتروز نماید گویند « ان لبئس الا يوماً » .

قوله : « و سئلوک عن الجبال فقل ینسفها » ان قیل ما الملة للقاء التي فی قوله : « فقل » خلافاً لاختواتها فی القرآن ؟ فالجواب انّ ذلك اسؤلة قدمت سألوا عنها رسول الله (ص) ، فحاء الجواب عقیب السؤال ، وهذا سؤال لم یسألوه بعد و قد علم الله سبحانه انهم سألوه عنه فاجاب قبل السؤال ، و محازه وان سألوه عن الجبال ، فقل ینسفها . این عباسی گفت : قومی بودند از قبیلۀ ثقیف منکران بحث ، تعجب همی کردند که حدث فتادنا همی شنیدند ، گفتند کبف تكون هذه الجبال التراسیات مومئذ ؟ در آن روز رستاخیز که تو میگوئی این کوهها بدن عظیمی و بر رگی چون شود و حاصل آن بچه باز آید ، رب العالمین گفت : « فقل ینسفها رقی سفاه » . جایی دیگر گفت : « نسیر الجبال سیرا » جایی دیگر گفت « و كانت الحال کثیفاً مهیلاً » جایی دیگر گفت : « و یكون الجبال کالمن المنفوش » . جایی دیگر گفت : « و یست الجبال بشاً فکانت هباءً منبثاً » اول گفت : « تسعها رقی سفاه » ای - بعلها عن اما کبها قلماً و سیرها خداوند آرا از ییح بر کند و روان گرداند چنانکه گفت : « و یوم سیر الجبال » ، پس آنرا رنگ گرداند ، چنانکه گفت : « کثیفاً مهیلاً » . پس باد رافر ماید تا آنرا در هوا پراکنده کند همچون پشم رده ، چنانکه گفت : « کالمن المنفوش » ،

پس آنرا درهوا هبا گرداند همچون آثار آفتاب در روزن، چنانکه گفت : « و بست الجبال بساً فكانت هباءً منبثاً » .

« فيندرها » اى - يدع مكن الجبال من الارض ، « قاعاً مصفواً » ارضاً ملساء مسنوية لانبات فيها ، والقاع - ما انبسط من الارض ، والصّفف - الا ملس ، « لا ترى فيها عوجاً ولا امّاً » اى - انخفاضاً وارتفاعاً . قال الحسن : العوج - ما انخفض من الارض ، والامت - ما نمر من الزواى ، اى - لا ترى فيها وادياً ولا رابية .

« يومئذ يقبعون الدعاءى » اى - الله الذى يدعوهم الى الموقف و هو اسرافيل فيسرع المؤمنون ويتشاكل المجرمون . فيرسل الله ناراً اودخاناً عليهم فبسوقهم الى ارض المحشر . روى حذيفة بن اسيد الغفارى قال : اطلع النبى (ص) علينا ونحن نتناكر ، فقال ما تذكرون ؟ قلنا نذكر الساعة . قال انما لن تقوم حتى تروا قبليها عشر آيات : فذكر ، الدخان ، والدجال ، والدابة ، و طلوع الشمس من مغربها ، وبزول عيسى بن مريم ، وأجوج ومأجوج ، وثلاثة خسوف : خسف بالمشرق ، وخسف بالمغرب ، وخسف بجزيرة العرب ، وآخر ذلك نار تخرج من اليمن ، تطرد الناس الى محشرهم ، وبروى نار تخرج من قعر عدن ، تسوق الناس الى المحشر ، و قبل يدعوهم اسرافيل من صحرة بيت المقدس ، وهو قوله : « واستمع يوم ينادى المادى » ، فويل : ايها العظام النخرة والاورصال المتعركة ، واللحوم المتمزقة ، والشعور الساقطة . قومي الى ربك ليجزلك باعمالك . قوله : « لاعوج له » اى - لا غلط فيه . مى گويد آن به آوازی است که کسی گوید که اربن سومی آیدو کسی گوید از آن سومی آید، وقيل « لاعوج له » اى - لا معدل عنه لا يقدر احد ان يعدل عنه . قوله « وخضعت الاصوات للرحمن » اى - كنت اصوات الخلاق لمهابة الله . « فلانسمع الأهمسا » يعنى صوت وطى الاقدام الى المحشر . قال ابن عباس : الهمس تحريك الشفا من غير منطق .

« يومئذ لاتنفع الشعاعة » احداً « الا من ادن له الرحمن » وى ان بشمع له ، وهم المسلمون الذين رضى الله سبحانه قولهم ، لا ثمم قالوا لا آله الا الله و هو معنى قوله .

دورضى له قولاً وهذا يدل على انه لا يشمع لغير المؤمنين
«علم ما بين ايديهم» اى - ما بين ايدي الخلق من امر الاخرة . «وما خلفهم» من
امر الدنيا، وقيل ما قد مواروا ما خلقوا من حسر وشر . «ولا يحيطون به علماً» - فيه قولان:
احد هما ان الكتابة راجعة الى ماء اى - هو يعلم ما بين ايديهم وما خلفهم وهم لا يعلمونه.
والثاني انهار احة الى الله تعالى لان عباده «لا يحيطون به علماً» اى - لا يحيط علمهم
بالله عز وجل . قوله : «وعنت الوجوه للحى القيوم» اى - دلت وخضعن واستأسرت.
ومنه قيل للاسيرعان ، و فى الحديث : «انما النساء عندكم عوان» و قال امية بن
امى الصلت :

ملك على عرش السماء مهيمن
لعرّته تعنوا الوجوه وتسجد .
المراد بالوجوه، الانس كقوله عز وجل : «وما آتيتم من زكوة تريدون وجه الله»
اى - تريدون الله . وقال : «كل شئ هالك الا وجهه» اى - الا هو . وقال : «ويتقى
وجه ربك» اى - ويسعى ربك وانت تقسم وتقول بوجه الله تريد بالله، و من هذا الباب
قول رسول الله لقتلة كعب بن الاشرف : «افلحت الوجوه» و قوله للكفتار يوم بدر:
«شاهت الوجوه» وعن طلق بن حبيب فى قوله : «وعنت الوجوه للحى القيوم» قال :
هو وضعتك جهنك وكفيك وركبتك واطراف قدميك فى السجود . «وقد خاب من
حمل ظلماً» اى - خسر من اشرك بالله، والظلم الشرك، ومنه قول الشاعر
الحمد لله لا شريك له من اياها فنفسه ظلماً.

ومن يعمل من الصالحات وهو مؤمن فلا يخاف ظلاً، قرأ ابن كثير وحده
«ولا يخيف» مجزوماً على السبى جواباً للشرط : وهو قوله : «ومن يعمل» و المراد به
الخبر كانه قال : «ومن يعمل من الصالحات وهو مؤمن فلا خوف عليه» وقرأ الاخرون فلا يخاف
بالالف ورفع الما على تقدس متبداء محنوف مراد بعد الفاء ، كانه قال فهو لا يخاف ظلاً.
قال ابن عباس : «لا يخاف» ان يراد على سبأته ولا ان ينقص من حسناته واصل الهمـ
الكسر ، والمعنى لا يظلم بحرمان الثواب ولا يهضم بنقصان الجزاء .

«و كذلك انزلناه اى - كما انزلنا التوربة على موسى بلغة قومه، انزلنا عليك هذا القرآن بلغة قومك ليفهموه ، وقال البنى (ص): «احتبوا العرب ثلاث: لائى عربى ، و المران عربى ، و كلام اهل الجنة عربى .» صرّفنا فيه من الوعيد اى - كررنا القول فيه من الوعيد ، و هو ذكر الطوفان والصيحة و الرجفة والمسح . و علمهم يتقون ، ان ينزل بهم مثل ما نزل بمن تقدّمهم ، و اويحدث لهم ذكرا اى - يحدث لهم القرآن عبرة وعظة ، فيعتبروا و يتقوا بذكر عقاب الله الامم .

قوله : «ف تعالى الله الملك الحق» جل الله عن الحاداه المحدثين و عتاب قوله المشرق كون، و تعالى فوق كل شئى و هو الملك حقتاً ، لا يزول ملكه و هو المالك للانبياء على الحقيقة . «و لا تسجل بالقرآن» قال القافى : هو القرآن يغير همز و هو اسم للكتابنا كما للتوربة و الانجيل و الزبور ، لكتب بنى اسرائيل ، ولو كان من القراءة لكن يسمى كل مقروء قرآنا و لا يسمى باسم كتاب الله شئى غيره . «من قبل ان يقضى اليك وحيه» كان رسول الله بتعطّل براءة القرآن ساعه الوحي قبل ان يفرغ جبرئيل من الماء الوحي خشية التسبب ، فامر بالانصات و حسن الاستماع الى ان يفرغ جبرئيل من البلاغ هربا كه جبرئيل آمدنى و وحى گراردى مصطفى شتاب خواندن گرفتى با حسرتيل و صبر نكردى نا جبرئيل از تلاوت و ابلاغ آن فارغ شدى از بزم آنكه نروى خاموش شود، رب العزة اورا از آن نهى كرد و فرمود كه نا آن ساعت كه جبرئيل وحى پاك همى گرارد و قرآن همى خواندوى خاموش مباشد و مى شنود هما سب كه حائى ديگر گف: «لانحرك به لسانك لتعجله» . قوله : «من قبل ان يقضى اليك وحيه» يعنى من قبل آن يفرغ جبرئيل من تلاوته عليك قرأه فوب يقضى ، بالنون و فتحها و كسر الصاد و نصب الاء و حبه منصوباً ، والوجه انّ الفعل لله تعالى ذكره بلفظ التعظيم و هذا موافق لما قبله الذى حاء بلفظ التعظيم و هو قوله : «انزلناه و صرّفنا» ، و لما بعد و هو قوله : «ولقد عهدنا» فى انّ كلهما على لفظ التعظيم و قرأ البافون يقضى بضم الياء و فتح الصاد ، و حبه بالرفع ، والوجه انّ على اسناد الفعل الى المفعول به و هو الوحي و معلوم

ان الله تعالى هو الموحى فلذلك وقع الاستغناء عن ذكر الفاعل . وقال مجاهد و
 قتاده لا تقر به اصحابك ولا نمله عليك حتى نبين لك معانيه . وقال السدي لا تسأل انزاله
 قبل ان يأتيك وقيل معناه لا تلتبس انزال القرآن جملة فائدا نزل عليك لوقت الحاجة .
 « وفل رب زدني علماً » اي - زدني حفظاً حتى لا انسى ما اوحى الي . وقيل معناه رب
 زدني علماً ، بالقرآن ومعانيه ، قيل علماً الى ما علمت . وكان ابن مسعود اذا قرأ هذه
 الآية قال - اللهم زدني ايماناً وبيناً .

قوله : « ولقد عهدنا الى آدم » اي - امرناه واوصينا اليه ، « من قبل » اي - من قبل
 هؤلاء الذين تركوا امرى ونقضوا عهدي في تكديبك . « فَنَسِيَ » اي - ترك ما امر به ،
 معنى آتست كه اگر كفره قريش نقض عهد کردند و فرمان ما بگذاشتند ، پس عجب
 نيست كه پندارشان آدم از من بش همين كرد ، باوى عهد بستيم و او را فرموديم كه
 هر چه در بهشت ترا مباحست مگر درخت گندم ، و گرد آن مگرد و از آن مخور ،
 آن عهدو آن فرمان بگذاشت و از آن بچورد ، « فَنَسِيَ » اي - ترك امر ربّه كقوله :
 « نسوا الله فَنَسِيَهُم » اي - تركوا امر الله فتركهم في التار . گفته اند نهى بر دو وجه
 اسب بهى تنزيه ، و بهى تحریم ، و فرق ميان تحریم و تنزيه آنست كه با تحریم وعيد
 باشد ، و با سر به نهى ، و نهى آدم از خوردن آن درخت نهى تحریم بود كه وعيد قربنة
 آن بود ، آدم وعيد بگذاشت و بهى تنزيه پنداشت رب العزة گفت : « فَنَسِيَ » اي -
 نسي الوعيد المقرون بالبهى لا العهد ، فحمله على التنزيه لا على التحريم ، وقيل نسي
 العهد و سهى ولم يكن النسيان في ذلك الوقت مرفوعاً عن الاسان ، بل كان مؤاخذاً
 به و اما رفع عنا . « ولم يجده عزماء » قيل لم يجده عزماء على الذنب لانه اخطأ
 ولم يتمدد العصيان ، اما استزله الشيطان وقيل لم يجده قوة استقامة على العهد . قال
 الحسن : لم يجده مبرأ عما نهى عنه . وقال عطية العوفي . لم يجده حفظاً لما امر به .
 قال ابن كيسان : لم يجده اصراراً على العود الى الذنب ثانياً . واصل العزم في اللغة -
 توطين النفس على الفعل واعتقاد القلب الشئ ، وقيل محافظة على امر الله وروى عن

آدم پس از آن که عورت پوشیده بود در مابین خویش اضطرابی و آشفتگی می دید که عبارت وی بوصف آن راه نمی برد ، که هرگز مثل آن اضطراب در خود ندیده بود ، تاجرئیل بجای آورد گفت : ای آدم آن رنج گرسنگی است که ترا مضطرب می دارد ، آدم گفت اکنون تدبیر چیست ؟ جبرئیل گفت آری من کار تو را بسازم ، رفت و بفرمان حق دو گاو سرخ آورد و آلات حراثت و زراعت و دامه های گندم ، و ارشاد کرد او را بتخم کشتن ، گفت با آدم خفقاتها سبب سدجوعك و بها تحیی فی الدنيا وبها تلقی القننة انت و اولادك الى قيام الساعة. چون آدم تخم در زمین افکند همان ساعت بر سب و خوشه بیاورد . گفت ای جبرئیل بخورم ؟ گفت نه سر کن تا بدروی و پاك کنی ؟ چون بدرد و پاك کرد ، گفت اکنون خورم ؟ گفت نه ، تا آرد کسی ، جبرئیل او را فرمود تا دو سنگ آورد و آن دانه ها همه آرد کرد ، آدم گفت اکنون خورم ؟ گفت نه تا خمیر کنی و بآتش او را پخته گردانی ؛ گفته اند آدم آنرا بیحت و نخاله آن باز بر آن زمین افکند که گندم از آن دروده بود ، جو بر رست . پس چون آدم آری پخت بگریست گفت ماجرئیل ما هذا التعب والنصب ؟ فقال جبرئیل هذا وعد الله الذی وعدك وذلك فی قوله : « فلا یخر جئكما من الجنة فتشقی .

« ان لك الاتجوع فیها ولا تمری ، ای - لا یلحقك فی الجنة حوج ولا عری .
 « و انك لا تنظموا فیها ولا یضحی ، ای - لا یلحقك فیها عطش ولا حر . و قیل لا یلحقك ادى الشمس ادلس فی الجنة شمس كما أخبر الله به فی قوله : « لا یرون فیها شمساً ولا زهراً ، بل اهلها فی ظل ممدود و ماء مسكوب . قرأنا نافع و ابو بکر و انك بکسر الالف علی الاستنباف ، و قرأ الآخرون بالفتح سقاء علی قوله : « الاتجوع » یقال طمئی بظلاً ظمأ فهو ظمآن ای - عطشان . وضحی الرجل یضحی ضحی ، و ضحایضوا وضحوا وضحوا وضحی یضحی و ضحاء و ضحبا ، اذا برز للشمس فاصابه حرها .

قوله . « فوسوس الیه الشیطان قال یا آدم هل ادلك علی شجرة الخلد ، یعنی علی شجرة ان اكلت منها بقیت مخلداً . « و ملك لا یبلی ، لا یمیدو لا یفنی . « فاكلا منها ،

اى - من الشجرة. « فبدلت لهما سوا آتتهما » انكشفت لهما عوراتهما « وكانت مستورة عن اعينهما . وقيل عوقبا باز الة الستر عنهما و كشف ما كانا يستران به من اللباس فى الجنة . فوطقعا يخصمان عليهما » اى - اقبلا وجعلنا يلصقان عليهما من ورقة تين الجنة يستران به عوراتهما . « وعصى آدم ربه باكل الشجرة فغوى » اى - فعل ما لم يكن فعله ، وقيل خطأ طريق الحق وصل حيث طلب الخلد باكل ما نهى عن اكله ، فخاب ولم ينل مراده ، وقال ابن الاعرابي : فسد عليه عيشه و صار من العزالي الذل ، ومن الراحة الى التعب . قال ابن قتيبة : لم يكن ذنب آدم من اعتقاد متقدم ونيئة سحيحة فحين تقول وعصى وغوى ، كما قال الله ، ولا تقول آدم عاص وغاو كما تقول لرجل قطع ثوبه و خاطه قد قطعه و خاطه ، ولا تقول هو خياط حتى يكون معاودا لذلك الفعل معروفا به . وفى الخبر الصحيح عن ابي هريرة قال : قال رسول الله (ص) : « احتج آدم وموسى ، فقال موسى يا آدم انت ابونا خيبتنا واخرجنا من الجنة فقال آدم انت موسى اصطفاك الله بكلامه وخط لك التوراة بيده اتلومنى على امر يقدره الله على قبل ان خلقتى باربعين سنة ؟ فصحج آدم موسى ، وفى رواية اخرى قال آدم بكم وجدت الله كتب التوراة قبل ان اخلق ؟ قال موسى باربعين سنة . فقبل وحدث فيها ، فعصى آدم ربه فغوى ؟ قال نعم ، قال افتلومنى على عن عملت عملا كنه الله على ان اعمله فبل ان يخلقتى باربعين سنة ؟ قال : رسول الله (ص) « فصحج آدم موسى » .

قوله : « ثم اجتبيته ربه » اى - اختاره واصطفاه ، « فتاب عليه » بالعمود وهدى « اى - يهديه الى التوبة حتى قال ربنا ظلمنا انفسنا .

« قال اهبطا منها جميعا الى الارض بعضكم لبعض عدو » انتما عدوا بلبس وهو عدو كما وعدو ذريتكم . « فاما بانبيكم » بمعنى : بأنكم ، « هئى هدى » اى - كتاب ورسول . « فمن اتبع هداى كتابى ورسولى ، فلا ضل » لانزل عن الحق ، « ولا شقى » فى الآخرة بالعذاب . روى سعيد بن جبير عن ابن عباس قال : من قرأ المران واتبع ما فيه ، هداها الله

من الضلالة ووقاه يوم القيامة سوء الحساب و ذلك بانّ الله يقول: «فمن اتبع هداى فلا يضل ولا يشقى». وقال الشعبي عن ابن عباس: اجار الله تابع القرآن من ان يضل فى الدنيا ويشقى فى الآخرة، وقرأ هذه الآية .

النوبة الثالثة

قوله تعالى: «يوم ننفخ فى الصور» الآية نفع اسرافيل در صور نشان قیامتست، و اظهار سیادت و هیبت الهیّت . بکبار بدمد همه زندگان مرده شوند ، بار دیگر بدمد همه مردگان زنده شوند ، صور سبکی، و دهنده بکی، و آواز یکی، گامزن مرده شود، گاه مرده زنده شود، تابدانی که احیا و افتاء خلق بقدرت ملکست نه بنفخه ملک آن صبحه اسرافیل بمشرق همچنان رسد که بمغرب، و بمغرب همچنان رسد که بمشرق، شرقیان همچنان شوند که غربیان، غربیان همچنان شوند که مشرقیان، خلق را در سماع آن صبحه تفاوت نه، یکی را دوزخ و دیگری را نزدیکتر نه، این چنانست که قدیسان ملاً اعلی حافین، و صافین کر و بیان و روحانیان حدایرا میخوانند و آن دژه که زیر اطباق زمینست در تحت الثری اورا میخواند، نه خواندن آن دژه از سمع الله دوزختر، نه خواندن عرشیان بسمع او نزدیکتر. از این عجبت مردی بود در صدر این امت نام اوسار نه. بصحرای نیاوند خنک میکرد عمر خطاب در مسجد مدینه بر منبر خطبه می کرد و این قصه معروفست ، تا آجا که گفت تاساره الجبل الجبل، رب العزة ارمدینه تا نیاوند حجابها برداشت، تاساره آوار عمر میشند دور چون نزدیک و نزدیک چون دور. همچنین اسرافیل و صور، از آدمیان دور لکن نفعه وی بابشان نزدیک تابدانی که کار در رسانیدست نه در مدین و گفته اند که آوا صورت نفخه هیبتست و اظهار سیادت، و بنفخه هیبت کمی رازنده کنند که بیعت و نشور ایمان بدارد

وازقامت وهول رستاخیز ترسد ، اما بندهٔ مسلمان که بیعت ونشور ایمان داردواز احوال واهوال رستاخیز پیوسته ترسان ولرزان بود ، اورا که بیدار کنند باوازفریشتهٔ رحمت ، بنعت لطف و کرامت بیدار کنند هر مؤمنی را فرشته ای آید بسر خاکبوی باهراران لطف ورحمت وانواع کرامت که یا ولی الله خیر ، که الله تعالی ترا میخواند . قوله . فوئسلونك عن الجبال فقل ینسفها ربی نسفا الایة . ازروی ظاهر هیبت وسطوت عزت خود بحلق مبنماید ، وازروی باطن بندگان ودوستان خود دانشریف میدهد که ما این زمین را فراش شما گردانیدم ، و ساط شما ساختیم . چون شما نباشید بساط بچه کار آید ، آسمان سقف شما ساختم ، ستاره دلیل شما ، آفتاب طباخ شما ، ماه شمع رخشان شما ، چون شما رفتید شمع چه کار آید ، ودلیل چه کند ، بساطی که برای دوست کردند چون برفت ناچار برجیستند ، چون شما رفتید ما این بساط بر گیرم که نه کسی دیگر را خواهیم آفرید هوالذی خلق لکم مافی الارض جمیعاً آسمان و زمین وماو آفتاب وجبال را سبب و حار از آخرات دلالتاً ما بودند هر یکی را مشعل ای در دست نهاده وفراراه شما داشته ، فردا که وقت نظر بود همه را از پیش نو بر گیرم ، گوئیم خبر رفت ونظر آمد . برهان وقی باید که عیان نبود ، چون عیان آمد برهان چه کند ، دلالت چندان بکار آید که دوست بدوست نرسیده اسب ، اما چون دوست بدوست رسد دلالت را چکند ، چون روزگار روزگار خیر بود دهد درمان باید تا خبر دهد ، اما چون عهد پسر آمد دهد بکار نیاید . مصطفی (ص) ما بگفته بود جبرئیل آمد شدی می داشت چون بسدره منتهی رسد جبرئیل باستاد ، گفت ما اکنون حجاب گشتم دوست بدوست رسد واسطه بکار نیست ، ودلالت اکنون حر حجاب نیست « یومئذ لا تنفع الشفاعة الا من اذن له الرحمن » الایة . مصطفی (ص) گفت : « ان الرجل من امتی لیشفع لاهلها من الناس فیدخلون الجنة بشفاعته وان الرجل لیشفع للعسيلة وان الرجل لیشفع لامیة ، وان الرجل لیشفع لایلة نفر ، ولترجلین وللرجل » وروی ان من هذه الایة لمن یشفع یوم العیامة لا کثر من ذبیعة ومضر ، فیشفع کل رجل علی قدر عمله . وعن

جابر قال : كنا حول رسول الله فقال : «الا انه مثلت لى امّتى : فى الطين وعلمت اسماءهم كما علم آدم الاسماء كلها ، وعرضت على الرايات وان الفقير من الفقراء ليشفع لعدو مثل ربيعة ومضر ، فلا تزهدوا فى فقر اعا المؤمنين » . مى گوید در امت من کس باشد که فرداى قيامت بعد دربيعه ومضر بشفاعت وي در بهشت روند ، چون عظمت چا کران اينست وشرف ابشان بدرگاه عزت چنين است ، حشمت وحرمت وشرف سيد اولبن وآخرين در مقام شفاعت خود چونت ؟ گوئى دران مى نگرم که فردا دران عرصه عظمى و اجمن كبرى سيد صلوات الله عليه طليسان شفاعت بر سفت شعت افكنده و آن بيچارگان وعاصيان امت دست در دامن شفاعت وي رده وسيد (ص) همى گويد تا بكي مانده من نرم ، شفاعتى لاهل الكبائر من امتى ، وار حضرت عزت ذى الجلال اين ندا لطف دروان : «ولسوف يعطيك ربك فترضى » اى محمد چندا مكميخواهى مى دشم و آنچه مسكومى مى پذيرم ، اى محمد سوختگان درگاه مارا گوى تادست تهي آريد برما ، که مادست تهي دوست داريم ، فروشندگان دست پر خواهند ، بخشدگان دست تهي ، اى محمد درازل همه احسان من ، در حال همه ايعام من ، درابد همه افضال من ، اشارت بدرگاه بى نهايت بحكم رأفت ورحمت امن است که اگر صدمال جفا كنى ، چون عذرخواهى گويم كس را درميان شفيع مكن ، تاندايد که توجه کرده اى آن روز که مرا شفيع بايد من خود شفيع انگيزم من ذا اللذنى يشفع عنده الا باذنه آررور که شفيع انگيزم ، عدد جفاهای تو باوى بنگويم ، و گره شفاعت نكندران که حل من كشد بارجعاى تو شفيع نكشد ، كرم من پوشد عيماى تو شفيع پوشد . در خبرست كروز قيامت بنده اى را بدوزخ مى برند ، مصطفى (ص) اورا ببيند گويد : يارب امّتى . خطاب آيد که اى محمد بدانى که وي چه کرده است ؟ عدد جفاهای بنده باوى بگويد ، مصطفى (ص) گويد : سحفاً سحفاً ، او که شفيع تو است چون بداد جفاهای تو ، چنين گويد . پس بدان که آلوده ملوث را نپذيرد كسى مگر من ، معيوب را نتوازد كسى جز از من

«فتمالی الله الملك الحق»، علوه کبریاء، و کبریاء و سناؤ، و علاؤ، مجدہ و عزتہ عظمتہ، کسی کہ علو و کبریاء جلّ جلالہ بدانست و اعتقاد کرد، نشانش آنست کہ همه قدرها در جنب قدر او غدرینند، همه جلالها در عالم حلال اوزوال بیند، همه کمالها نقصان، و همه دعویها تاوان داند، کہ با کمال او کس را کمال مسلم نیست و با جمال او کس را جمال مسلم نیست.

الا کلّ شیئی ما خلا الله باطل.

اگر عزت می طلبی تر ادران نصب نیست، کہ عزت صفت خاص ماست و ذبول و خمول و قلت عزای شما، ابلیس دعوی عزت کرد، دست در دامن تکبر زد، بنگر کہ باوی چه کردیم. فرعون خود را در صفت علو جلوه کرد، بنگر کہ او را با آب چون کشتیم، قارون بکنوز خود تفاخر کرد، بنگر کہ او را بزمین چون فرو بردیم، بوجهل دعوی عزت کرد، گفت در میان قوم خود مطاع و عزیزم فردا در دوزخ باوی گویند: ذق انک انت العزيز الکرم. آری من مواضع الله رفعا لله، و من تکبر وضعه الله.

«ولا تجعل بالمران من قل ان بقضى البک وجهه و قل ربّ زدنی علماً» مصطفی عربی، رسول قرشی، کہ آسمان و زمین کہ آراستند با قبایل و افضال و عصمت و حرمت وی آراستند، خطبہ سلطنت در کونین پیام وی کردند، اسم او را شطر سطر توحید ساختند. علم اوّلین و آخرین در وی آموختند و منت بروی نهادند کہ: «وعلّمک ما لم نکن نعلم» با این همه منصب و مرتبت او را گفتند: از طلب علم فرو منشن ربادی طلب کن. «و قل ربّ زدنی علماً» تا بدانی کہ لطایف و حقائق علوم را ما بانی بسبب، مصطفی (ص) گفت: «انّ من العلم کپیئة المکنون لا يعرفه الا العلماء بالله فاذا طفوا به لم ينکروه الا اهل القرّة بالله». و قال (ص): لا یشیع عالم من علم حتی ینکون منتهای الجتة. و گفته اند کہ هر زبان سید صلوات الله علیه این کلمه بر فتنه کہ: «اما اعلمکم بالله واحشاکم»، و این کلمه اگر چه سید (ع) از روی نواضع گفت سکر نعمت معرفت ربّ دعوی داشت، ربّ العرة آن سکه ازوی در گنذاش و بحکم

غیرت اورا از سر آن دعویٰ فرداشت گفت : « قل ربّ زدنی علماً » ای محمد بر مقام اقتدار بنست انکسار دعا کن و از ما زیادتی علم خواه ، چه حای دعویٰ است و دعویٰ کردن خوبستن دیندست ، و بنده باید که در همه احوال نظاره الطاف ربّانی کند نه نه نظاره خود ، که هلاک در خوبستن دیندست و فجات در الله تعالی دیند . و هر قست میان مصطفی (س) و موسی کلم ، موسی چون دعویٰ علم کرد ، ربّ العزّة حوالت او بر خضر کرد و بد بیرستان خضر فرستاد ، تا میگفت : « هل اتبعك علی ان تعلمن ما علمت رشداً » . و مصطفی (س) را حوالت بر خود کرد گفت : « قل ربّ زدنی علماً » .

قوله . « ولقد عهدنا الی آدم من قبل » تا آخر ورد قصّه آدم است و عهد نامه خلافت وی ، اوّل باوی خطاب هبّت رفت ، تا نامه عتاب دید قدم در کوی خوف نهاد و راری کرد ، باز اورا نذر لطف شهادت عنایت ازلی در رسید ، تاج اصطفاء دید بر بساط رجاشادی کرد ، آری کارست رفته و حکمی در ازل پرداخته ، هنوز آدم رلت نیآورده که خیاط لطف صدره توبه او دوخته ، هنوز بلس قدم در معصب نهاده بود که بیلور قهر معجون زهر لعاب وی آمیخته . ابتداء آثار عنایت ازلی در حق آدم صفی آن بود که جلال عزّ احديب بکمال سمدبّت خوش قمیضه ای خاک سجود خود ار روی زمین بر گرفت ، « انّ الله تعالی خلق آدم من قبضة قبضها من جميع ادم الارض » آنکه آما نخست در قالب نفویم نهاد چنانکه گفت . « ولقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم » پس آنرا در خمیر تکوین آورد که : « خمر طيبة آدم بنده اربعین صباحاً » ، پس شام و روح را در چهاربالش نهاد او بنشانند که : « و نمخ فیه من روحی » پس منشور خلافت و سلطنت او در دار الملك ازل در حوادث که : « ائی حائل فی الارض خلیفه » ، اسامی حمله موجودات بقلم لطف قدم بر لوح دل او ثبت کرد که : « و علم آدم الاسماء کلّها » مسبحان و معبدان حظائر قدس و ریاض انس را در پیش تخت دولت او سجد فرمود که : « فوادقنا للملائكة اسجد وال آدم » این همه مرتبت و مقبّت و منزل می دان که

نه درشأن گلرا بود ، که آن سلطان دل را بود ، لطیفه‌ای از لطائف الهی ، سَری از اسرار پادشاهی ، معنی از معنیهای غیبی . که در سترسَر « قل الزوج من امر رقی » بود ، در سَویدای دل آدم و دیست نهاد ، و بر زبان مطهر مصطفی (ص) از آن سَر سربسته این نشان باز داد که : « خلق الله آدم علی صورته » ملاء اعلی چون آن بزرگی و علاء وی دیدند ، ارواح خود را نثار آستانه مقدس خاك کردند . ای جوانمرد آدم خاك بود ، چندانکه قالب قدرت ندیده بود ، و در پرده صنع لطیف نیامده بود ، و نور سَر علم بروی نتافته بود ، و سر مواصلت و حقیقت محبت محبت روی ننموده بود . اکنون که این معانی ظاهر گشت و این در حقایق در درج دل وی نهادند ، او را خاك مگو ، که او را پاك گو ، او را حماء مسنون مگو ، که او را لؤلؤ مکنون گو . اگر کیمیا که مصنوع خلقت می‌شاید که مس را زر کند ، محبتی که صفت حقست چرا نشاید که خاك را از کدورت پاك کند ، و نواج تارك اعلان کند ، اگر از گلی که سرشته تو است گل آید ، چه عجب گراز گلی که سرشته اوست دل آید

ببری را پرسیدند از پیران طربفت که آدم صفی (ع) با آن همه دولت و تربت و منزلت و قربت که او را بود بزرگ حق جل جلاله ، نداء « وعصى آدم » بروی زند چه حکمت داشت . پیر نربان حکمت بر ذوق معرفت جواب داد که : بحم محبت در زمین دل آدم افکند و باز کاریز دهد گل آن آب حسرت بر و گشادد ، آفتاب « و اشرق الارض بنور ربها » بر آن تافت ، طینتی حوش بود قابل نخم درد آمد ، سَجَره محبت بر رست ، هوای « فسی » آنرا در صحرای بهشت پیرورد ، آفتاب « فلم نجد له عزماً » آنرا خشك کرد ، پس نداس « ثم احبناه ربّه » بدرود ، آنگه ساد « فتاب علیه وهدى » پاك کرد ، آنگه خواست که آنرا با آتش پخته گرداند ، تنوری از سیاست « وعصى آدم » بتافت و آن قوت عشق در آن نور پخته کرد هنوز طعم آن طعام بمذاق آدم نرسیده بود که زبان باز بر گشاد گف . « ربنا طلمنا انفسنا » و گمتهاند که آدم را دو وجود بود : وجود اول دسا را بوده هشت ، وجود دوم بهشرا . فرمان آمد که ای آدم از بهشت بیرون شو دنیا رو و تاج و کلاه و کمر در راه عشق در باز ، و با

درد و محنت بساز ، آنکه ترا بدین وطن عزیز و مستقر بقا باز رسانیم با صد هزار خلعت لطف و انواع کرامت علی رؤس الاشهاد بمشهد صدهزار و بیست و اند هزار نقطه ثبوت و ذات طهارت و منبع صفوت . فردا آدم را بنی با ذریت خود که در بهشت مبرود و ملائکه ملکوت بتعجب می نگرند و می گویند : این مرد فردست ، که بی نوا و بی برگه از فردوس رخت برداشت ای آدم سرون آوردن تو از بهشت پرده کارها و سزازها است ، در آنکه صلب تو بحر صد هزار و بیست و اند هزار نقطه در ثبوت است . رجی بر گیر ، و نازوری چند گنجی بر گیر ، همچنین مصطفی عربی (ص) را گفتند ای محمد ! ما مگیا ترا برگماشتیم تا ترا از مگه سرون کردند ، و فرمودم که بمدسه هجرت کن ، لباس عربت در پوش و نزاویه حسرت بپوش ایوب انصاری رو ، این همه نعبه آنست که روز فتح مگه ترا ناده هزار مرد مبارز تیغ زن بمگه باز آیم ما صادق قرش و رؤساء مگه تحب همی کنند که این مرد است که تنها بگر سخت اکنون نگرید که کارش بکجا رسید . همچنین روح پاک مقدس را گفتیم تو معدن لطافتی و منبع روح و راحتى ترا که بوطن غربت فرستادیم ، و در صحن نفس شورا بگیر بداشتیم ، و درین خاکدان محسوس کردیم ، مقصود آن بود که مآحر کار ناصد هزار حلق الطاف و نصیبیار و هدایا عسار بحضرت خود باز خوانیم ، که : «إِنَّا أَنشَأْنَاهُ الثَّنَاءِ الْمُمَثِّلَةَ» ارجعی الی ربک . ای آدم اگر ترا از بهشت در صحبت مار و ابلیس بدیا فرستادیم ، در صحبت رحمت و معرفت و بدرقه اقبال و دول باز آوردیم . ای محمد اگر ترا از مگه بصعت ذل بیرون آوردیم ، بافتح و طفر و نصرت و بصف عزّنا آوردیم . ای روح عزیز اگر ترا درین خاکدان و منزل اندوها و بیت الاحزان فراق روزی چند مسلا کردیم ، و مدتی در صحبت نفس اماره بداشتیم ، بآخر در صحبت رضا و بدرقه حطاب «ارجعی الی ربک» بجوار کرامت باز آوردیم .

۶- التوبة الاولى

قوله تعالى : « و من اعرض عن ذكرى » هر که روی گرداند از یاد و سخن من ، [و آنرا نپذیرد] « فان له مضى » او راست زیستی بتنگی و سختی ، « و نعتبه يوم القيمة اعمى » (۱۷۴) و بینگیزم فردا او را چنانکه نه حجت بیند خود را نه عدد .

« قال رب لم حشرتني اعمى » گوید خداوند من چرا مرا چنین انگیختی ؟ [که مرا نه عذر است و نه حجت ، نه خوشستن را چاره می بینم ، نه دسترس] « و قد كنت بصيرا » (۱۷۵) ، و من [در دنیا در کاری که بودم] چاره خوبش و حجت و دسترس خویش دیدم .

« قال كذلك اهلك » الله گوید او را همچنانکه بتو آمد ، « آياتنا فيهم » پیغامها و بگذاشتی آنرا ، « و كذلك اليوم نهي » امروز همچنان ترا بگزاریم .

« و كذلك نجزي من اسرف » و همچنان پاداش دهیم آنکس را که بگزاف رود ، « و لم يؤمن بآيات ربه » و بنگرود بسختن خداوند خویش ، « و لعذاب الاخرة اشد و ابقي » (۱۷۷) و عذاب آن جهان سخت تر و پابنده تر از عذاب این جهان .

« افلم يهد لهم » ناز ننمود بایشان ، « كم اهلكنا قبلهم من القرون » که چند هلاک کردم پیش ارایشان از گروه گروه ، « يمشون في مساكنهم » می روند در جایگاه های گذاشته بس اشان . « ان في ذلك لآيات لاولي النهي » (۱۷۸) درین که نمودم شانهاست زیر کاس او خردمند را .

« ولولا كلمة سبقت من ربك ، گرنه سخنی بودی پیش رفته از خداوند تو
 [کده عمر هاروز قهای تمام بسپارم] « لكان لزاما » در پیچیدندی در ایشان و در رسیدندی
 و فرو گرفتندی، عذاب خداوندنو، « واجل ممی » (۱۲۹) ، و اگر نه روز های پسین
 نام زد کرده بودی .

« فاصبر على ما يقولون » شکییائی کن بر آنچه ترا میگویند ، « و صبح
 بحمد ربك » بیاکی بستای و بسزاواری باد کن و پساك دان خداوند خوش را ،
 « قبل طلوع الشمس وقبل غروبها » پیش از بر آمدن آفتاب و پیش از فرو شدن
 آن ، « ومن آلاء الليل فصبح » و از ساعتای شب هم بستای او را و نماز کن ،
 « و اطراف النهار » در گوشه های روز ، « لعلك ترضى » (۱۳۰) ، تا مگر ترا خشنود
 کند تا خشنود شوی .

« ولا تمدن عينيك » و مكش نگرستن دو چشم خوش را ، « الى ما معاتبه »
 بآنچه بر خود دار کردیم و فرا داشتیم بآن ، « ازواجهم » مردی چند و زنی چند
 از ایشان ، « زهرة الحياة الدنيا » شكوفه این جهانی که بیفروزد و به نیابد ،
 « لنفتنهم فيه » ناایشانرا بآن فتنه می کنیم و می آزمائیم ، « و رزق ربك خير
 و ابقى » (۱۳۱) ، و روزی خداوند تو روز بروز به ویرکت آن پاینده تر .

« و آمرأهلك بالصلوة » و کسان خوش را بنماز فرمای ، « و اصطر
 عليها » و خود بر نماز کردن شکییائی کن ، « لانك رزقا » از تو نمی خواهیم
 که داشت خود ساز و خود را روزی ده ، « نحن نرزقك » ما خود ترا داریم و روزی
 رسانیم ، « و العاقبة للمتقوى » (۱۳۲) ، و سرانجام پیروزی پرهیز گاری است .

« و قالوا لولا آياتنا بآية من ربه » میگویند چرا بمانشای و معجزهای
 نبارد از خداوند خوش ، « اولم تأتهم » نرسید بایشان ، « دينة ما في الصحف
 الاولى » (۱۳۳) ، خبر درست من از کتابهای پیشین ، [که چه مودم ایشانرا و
 بنذر رفتند و ایشان آن شنیده بودند] .

«وَلَوْ اَنَّا اَهْلَكْنَاهُمْ بِعَذَابٍ مِنْ قَبْلِهِ» و اگر ما ایشان را هلاک کردیم یعنی پیش از پیغام، «لَقَالُوا رَبَّنَا» ایشان گفتندی خداوند ما، «لَوْلا ارسلت الینا رسولا» چرا رسولی نفرستادی بما؟ «فَتَتَّبِعْ آيَاتِكَ» تا ما پذیرفتیمی و متابعت کسر دیمی سخنان تو، «مِنْ قَبْلِ آتِ لُذُلٍ وَفُخْرِي» (۱۳۴) پیش از آنکه ما خوار گشتیمی و رسوا؟ «قُلْ كُلٌّ مَعْرَبٌ لِّمَنْ يَشَاءُ» بگوئی ما چشم داریم و شمامی دارید «فَتَعْلَمُونَ» آری بدانید، «مِنْ اصْحَابِ الصَّرَاطِ السَّوِيِّ» که خداوندان راه راست که اند، «وَمِنْ اهْتَدَى» (۱۳۵) و بدانید که راهبران بصواب که اند.

النوبة الثانية

قوله: «وَمِنْ اعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي» یعنی - من القرآن - اعراض - الجحود والتكذيب. فيكون هذا وعيداً للكفار. «فَأَنْ لَهُ مَعِيشَةٌ ضَنْكًا» في نار جهنم الزقوم والفلسلين والضرب. باین قول این آیت وعید کفرانست و اعراض جحود و تکذیب است. گاهی می گفتند: «هنا سحر مستمر» و گاهی می گفتند: «ان هذا الاساطير الاولين». گاهی می گفتند: «ان هذا الاقوال البشر». میگوید آنان که قرار را دروغ شمرند و پیغام رسان را دروغ زن گیرند، فردا در دوزخ ایشانرا عیشی است با تنگی و سختی میان زقوم و فلسلین و ضریع، و هر چند که ایشانرا در دبا فراخی و وسعت باشد اما از الله تعالی ایشانرا خذلان باشد تا همه حرام گیرند و حرام خورند، و سر اجام کار ایشان فردا تنگ عیسی باشد و ناخوشی عذاب و عقوبت و سخط الله تعالی. این همچنانست که رب العزة خوردگان مال یتیم را گفت: «ان الذين يأكلون اموال البتامة ظلماً انما يأكلون في بطونهم ناراً». قومی آیت بر عموم برانند و گفتند اعراض هم از کفرانست هم از مؤمن، اعراض کافر ترك ايمانست، و اعراض

مؤمن ترك عمل . وعقوبت ایشان باین اعراض که کردند اینست که گفت : « قَاتِلْ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكاً » .

ابن مسعود و ابوهریره و ابوسعید خدری و جماعتی مفسران گفتند که عبث ضنك عذاب قبر است ، كافر را بر اندازد كفر و مؤمن را بر اندازد معصیت . و خبری درستست که عابسه گفت : بارسول الله ائی منحدثنی بصوت منكر و نكير وضطة القبر ليس ينفعنى شيء ، فقال : « يا عائشة ان صوت منكر و نكير في اسماع المؤمنين كالآثم في العين ، وان وضطة القبر على المؤمن كالآثم الشفقة يشكو اليها ابنها الصداق فتقوم اليه فتغمز رأسه غمزاً رقيقاً ، ولكن ما عائشة وبل للشاكين في الله كيف يضطرون في قبورهم وضطة البيض على الصخرة » . و قال ابن جرير : « معيشة ضنكاً ، اى - بسلب القناعة حتى لا يشبع ، وقيل كسباً خبيثاً وعملاً سيئاً في الدنيا ، و قيل اراد به عيش الدنيا ، لان عيش الدنيا ضنك ضيق لا لقضاءه و قصر مدته و كثرة توابه . و اما العيش الواسع عيش الآخرة ، قال الله تعالى : « وان الدار الآخرة لى الحيوان لو كانوا يعلمون » .

« حشره يوم القيامة اعمى » اختلفوا فيه ، فقال بعضهم اعمى عن الحجة والاعتذار ، لانه لا يكون حجة بحتج بها ، ولا عذر بعذر به ، و اما قال اعمى لانه لا يرى في القيمة ما يسره و يستفح به . ولا عذر بعذر به ، ولذلك يسمى الكفار عمياً لانهم لا يتفحون بآبصارهم . و قيل حشرهم الله القيامة اعمى البصر ، فان قيل كيف يقرؤن الكتب ؟ قلنا ان الله تعالى يرد عليهم البصر ليقروا الكتب فاذا فرغوا من القراءة يرد عليهم العمى ، قال ابن عباس : بحشر بصيراً ثم اذا سيق الى المحشر عمى . و قيل اعمى عن كل شيء الا عن جهنم .

« قال رب لم حشرتني اعمى وقد كنت في دار الدنيا ، بصيراً » .

« قال كذلك اتيتك آياتنا فنسيتها » معنى فتركتها ولم تؤمن بها ، و قيل معناه فتركتها ولم تعمل بها ، فيلحق الكافر الوعيد على ترك الإيمان بها ، والمؤمن على ترك

العمل بها ، وقيل على نسبان آيات الله . «و كذلك اليوم تنسى» اى - ترك فى العمى والعذاب ، وقيل تعاملك معاملة المنسى . «و كذلك نجزي من اسرف» اى - كما جازينا المعرض ، نجزي المسرف وهو المشرك الذى «لم يؤمن بآيات ربه ولعذاب الآخرة اشد» مما نعدّ بهم به فى الدنيا والقبر ، «واقى» اى - احوم .

«افلّم يهدلهم» يعنى - افلم يبين لهم القرآن ، يريد كفتار مكة ، و قيل معناه افلم يبين لهم الامر اهلاك من قبلهم من القرون السالفة والامم الماضية فلا يتفطنون ولا يعتبرون ، «يمشون فى مساكنهم» يعنى - اهلكناهم وهم يمشون فى مساكنهم ، كقوله : «تأخذهم وهم يخصمون» . باين قول معنى آنست كه باز ننمود قرآن و پيدا نكرد كفتار مکه را كه چند هلاك كردیم ازین گروه گروه پیشینیان كه در جایگاه و خانه خویش آن میرفتند و غافل بودند كه ناگاه گرفتیم ایشانرا و هلاك كردیم ؛ چون كه اینان عبرت نمیگیرند و بند نمی پذیرند باهلاك ایشان ؟ و قيل معناه اهلكناهم وان قومك يمشون فى مساكنهم ، وذلك ان قريشاً كانوا يسافرون الى الشام فيسرون ديار المهلكين من اصحاب الحجر نمود و قریب قوم لوط ، وهو نظیر قوله : فوسكنتم فى مساكن الذين ظلموا انفسهم . «ان فى ذلك لآيات لاولى الالبص» اى - ان فى اهلاكنا اياتهم مع كثرة عددهم وعدتهم وشدة قوتهم وشوكتهم لدلالات لنوى العقول .

«ولولا كلمة سبقت من ربك لكان لزاماً واجل مسمى» . فيها تقديم وتأخير ، وتفديره : «ولولا كلمة سبقت من ربك واجل مسمى لكان لزاماً» يعنى للزمهم العذاب عاجلاً ، والكلمة قوله ينالهم نصيبهم من الكتاب . والمعنى لولا ما قضاه الله لكل احد من عمر و رزق لا يموت حتى يستوفيه ، لكن العذاب وهو القتل بيدى لازماً لهم ، حتى لا ينفى منهم احد اى لولا انه سبق لكل واحد منهم رزق لابد ان يستوفيه ، وعمر لابد ان يعيشه وانه اجل لهم اجلاً مسمى يعا قبيهم فيه ، وهو يوم القيامة ، لكن العذاب لازماً لهم . وقبل المراد بالاجل المسمى الموت ، وقيل المراد بعذاب القبر ، وقيل الكلمة التى سبقت هى انه لا يعذبهم و محمد (ص) بسهم ، لانه قال «وما كان الله ليعذبهم

وانت فيهم». معنى آيت بدو قول باز می آید . خلاصه يك قول آنست كه اگر نه آن بودی كه الله تعالى حكم کرده و گفته هر كسى را عمر چند است و روزى چند و زمان عقوبتوى كى ، مشركانرا روز بدر همه هلاك كردمى و بيخ ايشان بر آوردمى تا از ايشان كس نماندى ، لكن زمان عقوبت ايشان روز قيامتست چنانكه گفت : «بِذِ السَّاعَةِ مَوْعِدِهِمُ وَالسَّاعَةِ أَهْلُهَا». خلاصه قول ديگر آنست كه اى محمد اگر نه حرمت و حشمت و شرف و جاه تو بودى و حكمتى كه كردم و گفته كه : «وما كان الله ليعذبهم و انت فيهم» ما ايشان را هم در دنيا عذاب كرديمى و بيخ ايشان بر آوردمى .

قوله : «فاصبر على ما يقولون» من الاقتراء بالثك مجنون وانك ساحر ، وقبل هو منسوخ بآية الشيف . «وسبح بحمد ربك» السبحة من اسماء الصلوة اى صل بامر ربك ، وقيل صل بمنة ربك ومنه يقال فى المثل . بحمد الله لاجبك . «قبل طلوع الشمس وقبل غروبها» معنى - صلوة الصبح و صلوة العصر . وفى الخبر : «من صلى البردين دخل الجنة» .

«ومن آتاء الليل فسبح» اى - من ساعاته . وواحد الاء انى وائى وهى صلوة المغرب والعشاء . «واطراف النهار» معنى - صلوة الظهر ، وسقى وقت الظهر اطراف النهار لان وقتها عند الزوال وهو طرف النصف الاول انتهاء ، وطرف النصف الآخر ابتداء . وقيل المراد من آتاء الليل صلوة العشاء ومن اطراف النهار ، صلوة الظهر والمغرب ، لان الظهر فى آخر الطرف الاول من النهار وفى اول الطرف الآخر ، فهو فى طرفين منه ، والطرف الثالث غروب الشمس وعند ذلك يصلى المغرب . «لعلك ترضى» ثوابه فى الميعاد ، وقيل رضى بالشفاعة ومثله قوله : «ولسوف يعطيك ربك فترضى» وقرأ الكسالى و ابو بكر عن عاصم . ترضى بضم التاء - يرضيك الله بكرامته . وفى الخبر الصحيح عن جرير بن عبد الله قال : كنا حولاً عند رسول الله (ص) فرأى القمر ليلة البدر فقال : «انكم ترون ربكم كما ترون هذا القمر لاتضامون فى رؤيته ، فان استطعتم ان لا تغلبوا على صلوة ، قبل طلوع الشمس وقبل غروبها ، فافعلوا ، ثم قرأ «وسبح

بحد رثك قبل طلوع الشمس وقبل غروبها». وقال بعض اهل العلم من تهاون بالصلوة عاقبه الله بخمس عشرة عقوبة: ست في الدنيا وثلاث عند الموت، وثلاث في القبر، و ثلاث يوم القيامة. فاما اللواتي في الدنيا فاحدين ان يرفع الله من حياته البركة، والثاني يرفع الله من وجهه سيما الصالحين، والثالثة لا يأجره الله على شيء من طاعته، والرابعة لا يجعل الله له نصيباً في دعاء الصالحين، والخامسة. لا يسمع له دعاء. والسادسة لا تدفع عنه البلياء. واما الآلتي عند الموت، فاحدين ان تقع عليه شدق، والثانية لو سقى ماء البحر مات وهو عطشان. والثالثة لو اطعم مافي الارض مات جائعاً. واما الآلتي في القبر، فاحدين ان يقع في قم طويل، و الثانية ان يخرج من قبره فيبقى في ظلمة لا يبصره، والثالثة ان يضيق عليه لحد، واما الآلتي في القيامة فالويلهن شدة الحساب، والثانية غضب الجبار، والثالثة عذاب النار.

قوله: «ولا تمدن عينيك» درسيب نزول اين آيت ابورافع روايت كند مولى رسول الله (ص) گفت: مهماني بر رسول خدای فرود آمد و در خانه رسول هيچ طعام نبود مرا فرستاد بجهودي تا طعام خرم ازوي بسلف تا ماه رجب، جهود گفتم لا ابيعه ولا اسلفه الا برهن. طعام بسلف نفروشم مگر برهن، بورافع باز گفتم و رسول را گفتم كه جهود گرو ميخواهد تا طعام بدهد. رسول گفتم والله لكن باعني او اسلفني تقضيتته وائي لامين في السماء، امين في الارض، اذهب بدرعي الحد يداليه، فنزلت هذه الآية: «ولا تمدن عينيك» اي - لا تنظر، الى ما تمتعنا به ازواجاً منهم، اي - اصنافاً - وهم الرجال والنساء، وقيل ازواجاً منهم اشكلاً منهم لانهم اشكل في الثياب عن الصواب. «زهرة الحبوۃ الدنيا» اي - زينتها وبهجتها، شئها بزهرۃ الشجرة لانها تروفي ولا تبقي. قرأ بعفوب زهرة بفتح الهاء، والباقون يسكنونها ولها لغتان. «لنقنتم فيهم» اي - لنجعل ذلك فتنة لهم بان اريد لهم النعمة ومريد واكفراناً وطغياناً «و رزق ربك» في الجنة، «خير وابقى» وذلك بان الدنيا بما فيها قليل، لقوله تعالى: «قل متاع الدنيا قليل، ونصيب الواصلين قليل، ثم يؤخذ عنه كله ويسئل عن كل خذعة بعددته، بخلاف

نمى الآخرة فأثما مع كثرتها وتعامها وصفاتها وخلوها عما ينقصها ويكثرها ، لا يخاف نقصانها ولا فناءؤها ، ولا يخاف عليها حساب ولا عقاب .

«وأمر أهلك بالصلاة واصطبر عليها» أى - وأطلب عليها ، حتى يأخذنك أهلك ، بين الله أنه لا ينبغي لأحد أن يأمر غيره بما لا يفعل . «لانسلك رزقاً» لخلقنا ولانفسك ، «نحن نرزقك» فالتمس مثلاً فإن الله رازق الجميع . «والعاقبة للثقوى» أى - العاقبة الجميلة المحمودة لأهل الثقوى . قال ابن عباس : يعنى - الَّذِينَ صدقوا واتبعوك واتقونى . وفى بعض المسانيد أن النبى (ص) كان إذا أصاب أهله ضرر ، أمرهم بالصلاة وتلا هذه الآية . وكان يكرى عبد الله العزنى إذا أصابت أهله خصاصة يقول قوموا فصلوا ، ثم يقول بهذا أمر الله ورسوله ، وتتلوا هذه الآية . وكان هشام بن عروة إذا رأى ما عند السلاطين ، دخل داره فقراء . «ولانمدن عنبك» الى قوله «والعاقبة للثقوى» ، ثم ينادى بالصلاة يرحمكم الله .

«وقالوا» يعنى - المشركين ، «لولاياتنا بآية من ربهم» يعنى آية تدل على صدق محمد (ص) . قال الزجاج : قد اتهم الآيات والبيئات ولكنهم طلبوا ان يؤثروا ما كانوا يقترحون فى سورة بنى اسرائيل وهو قوله تعالى اخبراً عنهم : «وقالوا ان نؤمن لك حتى تفجر لنا من الارض ينبوعاً» الايات .. فقال الله عز وجل : «اولم تأتوهم» اقرأ أهل المدينة والبصرة وحفص من عاصم : تأتوهم بالتاء لتأيت البيئتين وقرأ الآخرون بالياء لتقدم الفعل ، ولا أن البيئتين هي البيان ، فردت الى المعنى يقول الله تعالى : «اولم تأتوهم» يعنى - فى القرآن «بين ما فى الصحف الاولى» أى - بيان ما فى التورته والابجيل والزبور من انباء الامم انهم اقترحوا الآيات فلما اتهم ولم يؤمنوا بها كيف عجلنا لهم العذاب والهلاك فما يؤمنهم ان اتهم الآية ، ان يكون حالهم كحال اولئك .

«ولولا اننا اهلكناهم» أى - اهلكنا المكذبين بهذا القرآن . «بعذاب من قبله» أى - من قبل نزول القرآن ، «لقالوا» يعنى - يوم القيامة اذا عذبوا . «ربنا لولا ارسلت»

ای - هلا ارسلت ، «الینارسولا» يدعوننا الى طاعتك ، «فتتبع آیاتك» - ای امرک و نهیک ، «من قبل ان نذل» بالعذاب ، «ونخزي» فی جهنم .
 «قل کلّ متریس» ای - قل یا محمد کل منتظر لمن يكون التصر والغلبة ، وقيل معناه کلّ منتظر دوائر الزمان ، وذلك انّ المشركين قالوا لتریس بمحمد حوادث الدهر ، فاذا مات تخلصنا ، قال الله : «فتریسوا» ای - فانتظروا . «فستعلمون» اذا جاء امر الله وقامت القیامة . «من اصحاب الصراط السوی» المستقیم ، «ومن اهتدی» من الضلالة انحن ام اقم ؟

النوبة الثالثة

قوله : «ومن اعرض عن ذکری فانّ له معبشة ضنكاه الاية» . قال جعفر الصادق (ع) فی هذا الاية : لو عرفونی ما اعرضوا عني ومن اعرض عني رددته الى الاقبال علی ما بلیق بمن الاجناس والالوان . هر که او را شناسد در همه حال او را یاد کند وز همه بدنها جز یاد او اعراض کند ، هر که او را داند پیوسته ذا کراو بود و بر اداء فرایض و نوافل مواظب بود ، و قدم خود را بگذارد ، حقوق او مطالب بود ، و هر که در همه عمر یک طرفه العین روی از ذکر حق بگرداند و بذکر خلق آرد مخدّر معرفت روی از وی پیوشد که هر گز از آن جمال بهره نباید . هذا لمن اعرض عن ذکره فی جمیع عمره طرفه عن فكيف حال من لم یقبل علی ذکر الحق فی جمیع عمره طرفه عن . خطاب آمد از جبار کاینات یا آن مهتر عالم نقطه دانه حادثات که : ای سید من نپسندم که در دو کون اعتماد نو جر بر ما بود یا بر زبان تو جر ذکر ما و در دل تو جر مهر ما بود ، همه را بر تو بیرون آریم و همه را خصمان تو کنیم تا در دو کون جزا زمان باد نیاید ، اول خوشان و تبار و نزدیکان وی را بر وی بیرون آورد ما چون از نزدیکان جفا بیند بر دوران خود دل ننهد . میخواست جلّ جلاله با روی دل وی از خلق بگرداند

و سروی از کل عالم بازبندد و بخود پیوندد، فانّ الاتصال بالحق علی قدر الاتصال عن الخلق. واسطی گوید: هر که بدو نگرند بخود ننگرد، هر که یاد او کند یاد خود فراموش کند، یاد خود و یاد خلق تخم غمانست، یاد یاد حقست دیگر همه تاوانست! اگر بعد از آن ترا یاد کردی ترا زهر باد کرد او کی بودی، اگر نه این توقیع رفیع از حضرت عزّت روان گشتی که: «فاد کرونّی اذ کر کم» که یارستی ذکر وی بخواب اندر بدیدن یا نام وی بخاطر یگندانیدن، خلقی بودند درهمامه حیرت و در ظلمات فکرت، همی لطف ربّانی و مددیزدانی سفری کرد بعالم خاک، بتیم **بو طالب** در بتیم هر طالب گردانید، آن سید کونین چون در آمد سفره پیفکند و صلا آواز در داد، خواحکان قریش چون **بو جهل** و **بو لهب** و امثال ایشان اجابت نکردند، گفتند **خواجگان و مہتران** ننگ دارند که بدعوت گدایان حاضر آیند، آن صلا گفتن مہتر کونین در اقطار عالم طوافی کرد هر کجا سوخته‌ای بود اجابت کرد، **بلال جشی** صلا ی مہتر بشنید روی براه آورد، **صہیب** در روم بشنید، سر گردان در تاج و پوی افتاد. **سلمان** از فارس عاشق وار روی ب حضرت نهاد، چون در رسیدند بر سفره نشستند و آن دولت دست در هم زد و آفتاب سعادت در آسمان ارادت بکمال رسید، آن صنادبد و کردیگشان در نگرستند بی دولتی خود در جنب دولت ایشان بدیدند، حسد بردند خواستند که ایشانرا از آن سفره برانگیزانند گفتند ای محمد ایشانرا یران ما ما با تو همسایگی کنیم، ما را عار می آید که با کدایان نشینیم. مہتر از غایت حرمی که بر اسلام داشت خواست که آن کار پیش گیرد، از حضرت عزّت خطاب آمد که: گرد آزار دل سوختگان مگرد که کریمار اعدت نبود که گدایانرا از سفره برانگیزانند. «ولا تطرد الذین بدعون ربّهم» ای محمد این درویشانرا یران که زندگانی ایشان بذکر ماست، ولا تطع من اغفلنا قلبه عن ذکرنا. و آن خواجگان را فرمان مبر که دل ایشان از ذکر ما خالیست. درویشانرا صفت اینست که: «بذکرون الله قیاماً و قعوداً» عادتشان اینست که

«يدعون ربهم بالغداة والعشي». سیرتشان اینست : «وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ». حاصلشان اینست که «بجهنم ويحبونه». باز خواجگان قریش را صفت اینست. «يَحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ يَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا» همتشان اینست که : «لِيُثْبِتُوكَ أَوْ يَقْتُلُوكَ أَوْ يُخْرِجُوكَ» عادتشان اینست ، «وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي» اینست «وَفُحْشِرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ».

قوله : «وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ» الاية ... هر کرا نواخت درازل نواخت بفضل خود نه بطاعت او ، هر کرا انداخت درازل انداخت بعدل خودنه بمعصیت او ، هر کرا قبول کرد ازوی هیچ سرمایه نخواهد ، و هر کرا رد کرد ازوی هیچ سرمایه نپذیرد . باش تا فردا که فرشتگان سرمایه‌های خود پیاد بدهند که : «ما عبدناك حق عبادتك» . آدمیان خرم‌نهای طاعت خود آتش در زنده که : «ما عرفناك حق معرفتك» انبیاء و رسول از علم و دانش خویش پاك بیرون آیند که : «لا علم لنا» تا بدانی حق جل جلاله هر چه راست کند از آن خود راست کند ، هیچیز از کرد تو پیوند کرد او نشاید اگر روا بودی که طاعت پیوند رحمت وی آمدی در خدائی درست نبودى ، و اگر روا بودی که معصیت تو پیوند عقوبت او آمدی تر از تو برابر آمدی ، اگر رحمت کرد بفضل خود کرد نه بطاعت تو ، و رعقوبت کرد بعدل خود کرد نه بمعصیت تو.

«فاصبر على ما يقولون وسيق محمد ربك» جای دیگر گفت : «ولقد نعلم انك ضيق صدرك بما يقولون فسبح بحمد ربك» ای محمد ما می‌دانیم که دل تو بتو بتنا و می‌آید از گفتار ناسزایان و جهل بی‌حرمتان ، تو صبر کن و دل خود را بحمد و ثنا و تسبیح مانتلی ده ، هر که ایشان قدم در کوی بی‌حرمتی نهاد ، تو قدم در حضرت نماز نه ، تا راز نماز بارادى ایشان ازل نو فرو نهد .

بامداد و شبانگاه و در اطراف روز همه وقت ، در همه حال خواهیم که حلقه در ما کوبی و در دگر و ثناء ما باشی . ای محمد اگر مکیان سرا ناسزا گویند ، پاك مدار که مالوح مدح و ثناء تو بقلم لطف قدم می‌نویسیم ، چون ایشان تخته‌هیجو تو خواندن گیرند ، نو سورة مدح و ثناء ما آغاز کن. «فسبح بحمد ربك» ای محمد

سینه‌ای که در وی سوز عشق ما بود، سری که دروی خمار شربت ذکر ما بود، دلی که حریق مهر و محبت ما بود، جانی که غریق نظر لطف ما بود، تنی که پیوسته در ناز و راز ما بود، از کجابه اسماع گفت و گوی بیگانگان پردازد، یا جبهل و بیهوده ایشان در وی چه اثر کند.

«وَلَا تَمْلِكْ عَيْنُكَ» الایة... این باز مرهمی دیگر است که بر دل درویشان می‌نهد، حقارت و مهانت دنیا فرا خلق نمابد، و عیب و عوار آن آشکارا می‌کند و دوستان خود را ازدیدن و دوست داشتن آن منع می‌کند، می‌گوید: «زَهْرَةُ الْحَيَوَةِ الدُّنْيَا لَتَنْتَهِمَنَّ فِیْهِ» این دنیا شکوفه‌ایست، تری و تازگی و زیبایی وی روزی چند بود. آنکه پژمرده شود و نیست گردد و فتنه وی در دل بماند.

چه داری مهری مهری کزو بی‌جان شد اسکندر

چه بازی عشق با یاری کزو بی‌ملک شد دارا.

رجوع الاغنیاء الی الدنيا و رجوع الفقراء الی المولی، شتان بین دنا و نا. توانگران بهر چه شان پیش آید رجوع با دنیا کنند، درویشان بهمه حال دل با مولی دارند، از اینجا معلوم شود شرف درویشان بر توانگران.

جنید رحمه الله علیه، درویشی را بر تو انگری فضل نهادی، و این عطا برخلاف وی توانگری را بر درویشی شرف نهادی، روزی میان ایشان مناظره رفت جنید حجت آورد که رسول خدا می‌گوید: یدخل فقراء امتی الجنة قبل اغنائها بنصف یوم و ذلك خمس مائة عام. گفت کسی که در بهشت شود فاضلتر از آن که پانصد سال در شمار نماید. ابن عطا گفت لابل امن فاضلتر که در شمار بماند از بهر آنکه آنکس که در بهشت است در لذت نعمتست و آنکس که در شمارست در لذت عتاب حفت، و با دوست سخن گفتن اگر چه در مقام عتاب بود و راء آنست که بغیر دوست مشغول شدن و رچه در مقام نعمت بود، ربراکه در بلاء دوست بودن خوشتر از آن که در نعمت دوست می‌دوست بودن. جنید جواب داد که اگر توانگر را لذت

عتابست درویش را لذت اعتذار است . و ذلك فيما روى انس بن مالك عن النبي (ص) قال : « ان الله ليؤتي بالبدن الفقير يوم القيامة فيستره من الناس في كنف منه ثم يعتذر اليه كما كان الرجل يعتذر الى الرجل في الدنيا ، فيقول عبدي و عزتي و جلالتي ما زويت عنك الدنيا لهوانك عليّ و لكن لما اعدت لك من الكرامة والفضيلة ، اخرج يا عبدي الى هذه الصفوف فانظر من اطعمك و سقاك او كساك لا يريد بذلك الا وجهي فخذ بيده فهو لك و الناس يومئذ قد اجتمعهم العرق ، فيخرج فيتخلل الصفوف و يتصفع وجوه الناس ، فازار أي رجلا قد صنع به شيئا من ذلك اخذ بيده فيقال قد وهبه له ، مجنبه اين خبر بدليل آورد و گفت اگر با توانگر عتاب می کند از درویش عند می خواهد ، ولنت عند و راه لغت عتابست ، زیرا که عتاب با دوست و دشمن رود و عند جز با دوستان نرود ، اين منع دنیا از درویشان نه از آنست که دنیا از ایشان دریغ است . لكن ایشان از دنیا دریغند ، همت ایشان به از دنیا ، مراد ایشان به از عقی . مقصود ایشان دیدار مولی .

لقمان سرخسی را وقتی موی دراز گشته بود بر خاطر او بگنشت که کاشکی در می بودی که بگرمابه شدی و موی باز کردی هنوز این در خاطر تمام در نیاورده بود که بك صحرا همه زر دید ، فهان دهنه فراز کرد و با خود گفت :

گرم من سخنی بگفتم اندر مستی اشتر بقطار ما چرادر بستی .

و اما رهاك بالصلوٰة و اضطر عليا بنده را آموخت مبغر مابد و بر اظهار عبودیت و ملازمت طاعت می دارد ، و نابنده شایسته و پسندیده نباشد او را بر درگاه خود بخیمت بندارد ، و بحضورت راز در نماز او را راه نهد ، چه دولست و راه آن که در روزی پنج بار ، بار گیر مار گاه وصل بحکم فضل در دست رکابی لطف بکلیه عجز بنده فرستد ، و این طغرای عزت در منشور دولساوئیت کند که : قسمت الصلوة بینی و بین عبدي نصغین الحديث . موسی کلیم را در وعده مناجات چهل روز در انتظار بداشت ، چون نوبت باین امت رسید مانند انتظار برداشت ، در شبان روزی پنج بار فدح مناجات بردست

ساقی لطف دمدام کرد که : « واسجد واقترب » و این نه تفضیل اعم است بر انبیاء **الاولیاء** من کان اضعف فالرب به اللطف . رب الارباب کار ضعیفان چنان سازد که جمله اقویا از آن در تعجب آیند ، صد هزار ملک مقرب در بحر رکوع و سجود غوص کردند و کس حدیث ایشان نکند و این گدای بی نوا از خواب در آید و گوید آه که یسگاه شد ، رب العالمین در مصحف مجد رقم اعزاز از بر کسوة رازوی کشد که : « تتجافى جنوبهم عن المضاجع » الآية .

« لانسئلك رزقاً نحن نرزقك » هر که اعتقاد کرد که رازق بحقیقت خداوند است و رزق همه ازوست و اسباب بتقدیر اوست ، نشان وی آن بود که بهمگی دل بروی تو کل کند و از اغیار تبیل کند ، تا رب العزة کاروی میسازد و هر دمى بانواع کرامت او را می نوازد ، مردی بنزدیک **حاتم اصم** آمد گفت بچه چیز روزگار می گذدانی که ضیاعی و عقاری نداری ؟ حاتم گفت من خزانه . از خزانة حق میخورم . مرد گفت نمان از آسمان بتو فرو اندازد ؟ حاتم گفت لولم تکن له الارض لکن بلقی علی الخضر من السماء . اگر زمین آن او نبودی سان از آسمان فرو انداختی . فقال الرجل ، اتم تقولون بالكلام ، فقال حاتم لانه لم ينزل من السماء الا الكلام فقال الرجل انا لا اقوى علی مجادلته . فقال لان الباطل لا يقوى مع الحق . ای مسکین هیچ بیماری صعبتر از بیماری ضعف یقین نیست ، یقین با حق درست کن و دست ترا . اسم یقین است ، علم یقین است ، وعین بقینست و حق یقینست و حقیقت حق یقینست ، اسم یقین عوام است ، علم یقین خواص است ، عین یقین خاص الخاس راست ، حق یقین انبیاء راست ، حقیقت حق یقین **مصطفی** راست ، مرد که مرد گردد یقین گردد ، یقین باید که بزبان رسد تا گوینده آید ، چشم رسد تا بیننده آید ، بگوش رسد تا شنونده آید ، بدمت رسد تا گیرنده آید ، بیای رسد تا رونده آید .

مصطفی (ص) گفت : عیسی (ع) بر روی آب برفت و گریقیش زیادت بودی بر هوا برفتی . استاد ابوعلی **دقاق** گفت این اشارت بخود کرد یعنی شب معراج

ما كه برهوا ميرفتيم از كمال يفين بود .
 «قل كلّ متربص فتربصوا» الآية ... ارباب التفرقه ينتظرون نوب الايام، كيف
 يقتضيه حكم الافلاك وما اللّٰه يوجبه الطبايع والنجوم. والمسلمون ينتظرون ما يبدا
 من المقادير فهم في روح التوحيد والباقون في ظلمات الشرك.



۲۱- سورة الانبياء - مكية

۱- النبوة الاولى

قوله : « بسم الله الرحمن الرحيم » بنام خداوند فراخ بخشايش مهربان.

الجزء السابع عشر « اقرب للناس منيهم » نزديك آمد مردمان را حساب كردن با ايشان ، « وهم في غفلة معرضون ^(۱) » وايشان در بي آگاهي روي گردانند گانند. [از ساختن آن روز].

« ما ياتيهم » نايد با ايشان ، « مردم كرم رويهم » هيچ سخن از خداوند ايشان ، « محدث » بنو فرستاده با ايشان « الا استمعوه » مگر ميشنويد آنها ، « وهم يلعبون ^(۲) » وايشان بازي ميكند .

« لاهية قلوبهم » دلهاي ايشان در كاري ديگر ، « وامروالنجوى » و با يكديگر گفتند برار ، « اذنين ظلموا » ايشان كهستم كردند ، « هل هذا الا بشر مثلكم » نيست اين مگر مردى همچون شما ، « افتاتون السحر » شما خواهيد شد و شما جادوئي او خواهيد پذيرفت ، « واتم بصرون ^(۳) » و شما چشم داريد كه منگرديد . « قل ربي يعلم القول في السماء والارض » بگو خداوند من ميداند هر گفتم كه در آسمان و زمين گويند ، « وهو سميع العليم ^(۴) » و او شنواست و داناست . « بل قالوا اضرنا احلام » گفتند جادوئي نيست كه از خاشاك خوايست كه

آدمی گوید: «بل اختربه» [اضعاف نیست] که این سخن خود میسازد و خود مینهد، «بل هوشاعر» فرا نپناه نیست که او شعر گوئی است. «فلپنا بآية» تا نشانی آرد بما، «كما ارسل الاولون» (۵) چنانکه فرستادگان پیشینیان آوردند. «ما آمنت قبلهم» بنگرویدند پیش از ایشان، «من قرية اهلكناها» هیچ اهل شهری که ایشانرا هلاک کردیم، «افهم يؤمنون» (۶) [کاش قریش] بآن نشان که ازو میخواهند بخواهند گروید؟

«وما ارسلنا قبلك الا رجالا نوحى اليهم» نفرستادیم پیش از تو پیغام را مگر مردانی که بایشان پیغام آمد.

«فستلوا اهل الذکر ان کنتم لاتعلمون» (۷) پرسید از اهل پیغام و سخن و دانس اگر نمیدانید.

«ما جعلنا هم جسدا لا يأكلون الطعام» و ما فرستادگان پیشینیان را کالبدی ناخورنده نکردیم، «وما کالوا خالدين» (۸) و پیشینیان فرستادگان جاوید نماندند.

«ثم صدقناهم الوعد» پس ایشانرا وعده دادیم راست، «فانجيناهم» و ایشانرا برهانیدیم، «ومن نشاء» و هر که را بخواهیم بدهانیم، «واهلكنا المرفین» (۹) و هلاک کردیم گزاف کارانرا و گزاف گویانرا.

«لقد انزلنا اليکم کتابا» فرو فرستادیم بشما نامه‌ای، «فیه ذکرکم» که در آن آوای شما و شرف شماست، «افلا تعقلون» (۱۰) این منت ازمن در نیاید و بآن بننازد؟

«کم قصصنا من قرية» و چند که پشت بشکستم از شهر شهر، «کانت ظالمة» از آن مردان که گناه ایشانرا بود «وانشانا بعدها قوما» آخرین (۱۱) و گروهی ساختیم از پس ایشان دیگران.

« فَلَمَّا أَحْسَوْا بُاسَنَا » چون بجای آوردند گرفتن ما و بدیدند عذاب ما ،
 « إِذَا هُمْ مِنْهَا يَرْكُضُونَ (۱۷) » تك و گریز در گرفتند از آن و پای جنبانیدند.
 « لَا تَرْكُضُوا » مدوید و پای جنبانید « وَارْجِعُوا إِلَيَّ مَا أَتَيْتُمْ بِهِ » و
 باز گردید ماناز و تنعم خویش ، « وَمِمَّا كُنْتُمْ » و بانشستگیهای خویش ، « لَعَلَّكُمْ
 تَعْتَلُونَ (۱۸) » تا مگر پرسند شمارا .
 « قَالُوا يَا وَيْلَنَا » گفتند ای وای بر ما ، « إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ (۱۹) » گناه ما را
 بود و ظالم ما بودیم .

« فَمَازَاتِ لَكَ دَعْوَاهُمْ » همان و دل میخواندند بر خود ، « حَتَّىٰ جَعَلْنَا لَهُمْ
 حَصِيدًا خَامِدِينَ (۲۰) » تا ایشانرا ریزیده کردیم چون کله دروده .
 « وَما خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالأَرْضَ وَما بَيْنَهُمَا لَاعِبِينَ (۲۱) » و چون آسمان و زمین
 بیافریدیم و آنچه در میان آن است باز بگر نبودیم .

« وَلَوْ دَلَّاهُ أَنْ فَتَحَ لَهُمْ » اگر ما خواستیمی که باز گردیمی ، و جنت و
 فرزند گیریمی ، « لَا تَعْتَدُوا مِنْ دُونِنَا » ما آن ار نردبک خود گرفتیمی ، « إِن كُنَّا
 فَاعِلِينَ (۲۲) » اگر ما خواستیمی که کنیم .

« بَلْ لَعَنَ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ » بل باری کن ببستیم ، راستی را بر کثری
 می افکنیم ، « فَيَذَرُهَا تَارًا مُرُوقًا » فاذا هو زاهق ، تا کثری از راستی
 می رمد ، « وَلَكُمْ الأَوَّلُ مِمَّا تَصِفُونَ (۲۳) » و بل شمارا و هلاك ازین صفت که خداوند
 خویش را میکند [بزناشوئی] .

النوبة الثانية

سورة الانبیاء مکیست چهار هزار و هشتصد و نود حرفست و هزار و صد و شصت و

هشت کلمتست، و صدودوازده آیتست و درین سورة سه آیت منسوخست متصل یکدیگر:
 «انکم وما تعبدون من دون الله حسب جهنم» تا آنجا که گفت: «وهم فیها لایسمعون»
 و ناسخ آن سه آیتست متصل یکدیگر: «ان الذین سبقت لهم منا الحسنى» تا آنجا که
 گفت: «الذی کنتم توعدون» و روی ابی بن کعب قال: قال رسول الله (ص): «من
 قرأ سورة اقرب للناس حسابهم، حسب الله حساباً یسیراً و صافحه وسلم علیه کل نبی
 ذکر اسمه فی القرآت». و قال ابن معویه: سورة بنی اسرائیل و الکهف و هزیم و
 طه و الایلیاء من العتاق الاول و هن من تلاوی.

قوله: «اقرب للناس حسابهم» ای- یوم حسابهم و هو یوم القیامة. کقوله:
 «اقربت الساعة و انشق القمر». مفسران گفتند ناس اینجا اهل حکایت و منکران بعث،
 و روا باشد که برصوم رانند و بدان جمله مردمان خواهند، یعنی قربودنا محاسبة الله
 ایامهم و مجازاته لهم علی اعمالهم و اما قال ذلك لان ما هو آت قريب. می گوید
 نزدیک آمد وقت محاسبیت بندگن و مجازات ایشان بر اعمال نیک و بد ایشان، یعنی
 قیامت آمدنیست و آمدنی آمده گیر و نزدیک شده گیر، و گفته اند معنی اقتراب
 آنست که آنچه مایه است از دنیا باضافت آنچه بگذشت کسبت و اندک. مصطفی (ص)
 گفته: «اقربت الساعة و لا یزاد الناس علی الدنيا الا حرصاً و لا ترداد منهم الا بعداً».
 همانست که رب العالمین گفت: «وهم فی غفلة معرضون» ای- معرضون عن امر
 الآخرة و الاستعداد للحساب و الجزاء. این و او حالست، و معنی آنست که خلق از
 کار آخرت غافلند، همچون ناگاهان روی از آن گردانیده و بساز و برگ آن نامشغول
 شده تا آنکه که ناگاه آید بابشان و ایشانرا در غفلت گیرد، چنانکه گفت: «بل
 تأتيهم بغتة فتنبهتهم». و اگر گوئیم آیت در شأن مشرکانست پس اعراض، اعراض از
 ایمانست، یعنی «وهم فی غفلة معرضون» عن الایمان و الهدی.

«ما بأنهم من ذکر من ربه محدث» ذکر اینجا قرآنت چنانکه آنجا
 گفت: «و هذا ذکر مبارك انزلناه»، و در سورة الرخوف گفت:

«افترضب عنکم الذکر صفحاً» یعنی القرآن و لفظ محدث با تنزیل می شود نه با قرآن، که قرآن که فرو آمد نو بنو فرو آمد آیت پس از آیت و سوره پس از سوره بوقتهای مختلف، چنانکه حاجت بود، و المعنی ما یحدث الله من تنزیل شیء من القرآن بذکرهم و یعظم به، «الاستمعوه وهم یلعبون» و معانی گفت یحدث الله تعالی الامر بعد الامر، همانست که الله گفت: «لعل الله یحدث بعد ذلك امراً»، حرب بن اسمعیل الحنفلی گفت امام اهل سنت: قدیم من رب العزة محدث الی الارض. «الا استمعوه وهم یلعبون» یعنی لا یستمعون الیه، استماع تدبیر و تفکر و قبول و انقیاد، و انما یستمعون الیه استماع لهو و استهزاء. و گفته اند ذکر اینجا محمد است صلی الله علیه و سلم. چنانکه در سوره الفلم گفت: فویقولون ائله لم یجنون و ما هو الا ذکر للعالمین، یعنی محمد (ص). دلیل برین تأویل آنست که بر عقب گفت حکایت از کفار: «هل هذا الا بشر مثکم» و اگر مراد قرآن بودی کفران گفتندی: «هل هذا الا اساطیر الاولین». و باین قول محدث بعما ارسال شود. یعنی - ما بآئسم من ذکر ربهم محدث بالارسال الا استمعوه وهم یلعبون مستهزئون به.

«لاهیة» نصب علی الحال، «قلوبهم» رفع لاثمفاعل، ای - ساهیة غافلة قلوبهم، و قیل مشتغلة بالباطل عن الحق، و باللهو عن الذکر، نفول هی عن الشئ یلهی، اذا اشتغل عنه بغيره. قوله: «اسروا النجوى» صفت آن مستمعانست که قرآن بلعب و استهزاء شنیدند، یعنی. وهم یلعبون و اسروا النجوى. آنکه بیان کرد که ایشان که اند گفت: «الذین ظلموا» یعنی - هم الذین ظلموا. و روا باشد که الذین در موضع نصب بود بر تقدیر، اعنی - الذین ظلموا. کسائی گفت، درین آیت تقدیم و تأخیر است یعنی و الذین ظلموا اسروا النجوى. و گفته اند، الذین در موضع خفض است، لانه نمت الناس فی اول السورة، نقدیره اقرب للناس الذین ظلموا احسابهم. قومی ضویان گفتند این در لغت بعض عرب سائغ است که فعل یش اسم بجمع گوید

اکنونی البراغیث . وعلی هذا قوله . ثم عموا وصموا کثیر منهم . قوله : « هل هذا الأبشر مثلکم » این تفسیر نجوی است یعنی - واسرؤا النجوى ، «هل هذا الأبشر مثلکم» یعنی - آست که کافران بایکدیگر پراز میگویند که این محمد بشری است همچون شما آدمی مانند گوشت و پوست ، چه تخصیص است اورا که دیگران را نیست که اتباع وی باید کرد و سخن وی باید پذیرفت ؟ « افتاتون السحر وانتم تبصرون » ای - تقبلون سحره وانتم ترون انه رجل مثلکم . وقيل اتقبلونه وانتم تعلمون انه سحر ؟ یعنی القرآن ، وقيل اتقبلونه وانتم عقلاء ؟ اورا می پذیرید و سحر وی می پسندید و شما عاقلان دارید که می نگرید .

: « قال ربی بعلم القول فی السماء والارض » رب العزة مصطفی (ص) را خبر داد از آنچه ایشان بایکدیگر پنهان می گفتند ، آنکه گفت . ای محمد ابشار اجواب به و بگویی خدایند من می داند هر چه در هفت آسمان و هفت زمین گویند پنهان یا آشکارا بروی هیچ گفت پوشیده نه ، آنچه بایکدیگر پراز میگویند میداند و آنکه صدق من و دروغ شما میداند . قرأ اهل الکوفه غیر ای بکر : « قال ربی ، بالالف علی انه خبار عن الرسول صلی الله علیه و سلم بالقول ، والقول مسند الی الرسول و هو بشر بی قوله تعالی : « هل هذا الابشر مثلکم » ، وقرأ الباقون : « قل ربی » بعیر الالف . الوجه انه علی الامر للرسول (ص) بان بقول لهم ان ربی بعلم القول ، یعنی السر . النجوى .

قوله : « بل قالوا الضغاث احلام » مبره گفت : بل در کلام عرب بر دو وجه استعمال کنند : یکی آنست که از سخنی یا سخنی گردد که دومی غلطی آمد یا بروی نسبانی ود ، و این بر الله تعالی روا نیست تعالی عن ذلك . دیگر وجه آست که سخنی درست مام بسر برد آنکه ابتدا کند بسخنی دیگر ، و امن بر الله تعالی جائز است و بامن عنی رب العالمین گفت : « بل عجبت و سخرت » بل قالوا انا وحدها ابا عنا علی امه ل قالوا الضغاث احلام ، حکایت از کافران می کند که در قرآن سخنهای مختلف

بیاطل میگویند و از بهر آن که سخن ایشان همه دروغست تناقض در آنست و صورت دروغ همین باشد که بريك حالت و بريك صفت بنایستند ، مكبار گفتند سحراست : «افتاتون السحر» ، پس گفتند سحر نیست . اضغاث احلامست ، ای . اباطیلیر اهاالنائم فی نومه ليس لها حقيقة. پس گفتند اضغاث واحلام نیست: «بل افتربه» این محمد مفتریست ، از بر خویش می نهد و اضافت بالله تعالی می کند . پس این نیز بقض کردند گفتند: «بل هو شاعر» فرا نهاده و فریت نیست ، که محمد شعر گوئیست ، والشعر معناه العلم ، و انما سقى شعر لانه خاص برأسه لاهله ، لا يستطيعه غیرهم ، يقال شعر بمعنى علم، و شعر اذا قال الشعر. آنگه گفتند اگر محمد با چه میگوید راست گو بست «فلیأتنا بآیه» معجزه ای ظاهر نماید چنانکه پیغامبران پیشین نمودند، چون ناقة صالح و عصا و یدویضاء موسی و ابراءا که و ابرص و مرده زنده گردانیدن عیسی . رب العالمین بجواب ایشان گفت : «ما آمنت قبلهم من قرية» ای . اهل قرية اثمهم الآيات اهلکناها ، حکمنا باهلاکم» ، «افهم يؤمنون» استفهام تبعد وانکار یعنی فلا تأثمهم از قضیای فی السابق ان لا تعذب امة محمد بالاستیصال ، بل الساعة موعدهم ، و الساعة ادهی و امر . معنی آیت آنست که ای محمد مشرکان قریش اقتراح آیات می کنند و اگر آنچه می خواهند از آیات بایشان نمایم ايمان نیارند و نگروند، چنانکه جای دیگر گفت: «انها اذا جاءت لا يؤمنون» و آنگه چون مگروند عذاب استیصال ایشانرا واجب آید چنانکه پیشینیانرا واجب آمد ، و ما عذاب این امت باقیامت افکنند ایم ، و حکمی که در ازل کرده ام نگردانیم. «ما یبذل القول لدی» . و گفته اند وجه احتجاج برایشان بآنکه پیشینان بعد از ظهور آیات ایمان نیاوردند آنست که اگر ظهور آیات سبب ایمان بندگان بودی ، پیشینیانرا بودی ، چون پیشینیانرا نبود پسینیانرا هم نباشد ، و اگر آیات سبب ایمان بودی قریش را آیات نمودیم، که ایشانرا قرآن معجز فرستادیم فعجزوا ان یأتوا بسورة مثله ، و انشقاق قمر نمودیم: «اقترمت الساعة و انشق القمر» الی غیر ذلك من الآيات والمعجزات .

«وما رسلنا قبلك الا رجلا نوحى اليهم». قرأ حفص عن عاصم نوحى بالنون وكسر الحاء على لفظ التعظيم لموافقة ما تقدمه من قوله: «وما رسلنا». وقرأ الباقون يوحى بالياء وفتح الحاء على بناء الفعل لمالم يسم فاعله، و معلوم ان الموحى هو الله تعالى على كل حال. ابن آيت جواب ايشانست كه گهتند: «هل هذا الا بشر مثلكم» علت ترك ايمان خویش بشریت مصطفی (ص) مینهادند كه چرا بما بشری فرستادند همچون ما نه فرشتهای؟ رب العالمین برایشان حجت آورد كه رسول پیشینیان هم بشر فرستادیم از بهر آنكه هر كسی باجنس خویش انس گیرد، و بطبع وی نزدیکتر بود، و ازوی سخن بهتر فهم كند، و لا ان الانسان كنفس واحدة ولا يأتى الانسان من نفسه. آنكه گفت: «فسلوا اهل الذكر» ای - سئوفا كل من بفر رسول من اهل التوراة والانجيل. «ان كنتم لاتعلمون» ان الرسل بشر. این خطب باقریش است، می گوید ازا هل دانش پیرسید ایشان كه كتب خواندماندا و اخبار پیشینیان دانستفاندا و برسل اقرار داده ماند، اكر شما می دانید كه پیغامبران بشر بوده ماند. قال ابن زید: اراد بالذكر القرآن، معنی فسئلوا المؤمنین العالمین من اهل القرآن، و هذا ماقال علي (ع) لما نزلت هذه الآية نحن اهل الذكر یعنی المؤمنین. وفي الخبر انما شفاء العی السؤال.

«وما جعلنا هم جسدا» اكثر ما يقال للجسد لما ليس فيه روح، قال الله تعالى: «عجل اجسادا» والحدسوا حدیثی عن جماعة ای - ما جعلناهم ذوی اجساد. «لا یأكلون الطعام» و هذه جواب قولهم، الهذا الرسول یا كل الطعام، و قولهم یا كل ما تأكلون منه و یشرب مما یشربون، و قولهم: «انما انحن المستحین» فاعلموا ان الرسل اجمعین یا كلون الطعام و انهم یموتون وهو قوله: «وما كانوا خالدين» و هذا جواب قولهم: «نتریس به رب المنون»، والمعنی، هم من جمیع الوجوه كسائر بنی آدم الا فی رتبة النبوة و یشراف المنزلة.

«ثم صدقنا هم الوعد» ای - صدقنا رسلنا الوعد الذي وعدناهم باهلاك من

كذبهم، «فاجئناهم ومن نشأ» من المؤمنين، «واهلكنا المسرفين» اى - المشركين. والنجاة على وجهين : احدهما ان ينجى بعد الوقوع فى العذاب . والثانى ان منع الوقوع فيه ، ونجاة الانبياء والمؤمنين من الوقوع فى العذاب .

« لقد انزلنا اليكم » يامعشر قرش ، « كتاباً » يعنى القرآن ، فيه ذكركم ، اى - شرفكم ، فان القرآن نزل بلغتهم ، وفى ارضهم وعلى رجل منهم ، كقوله : «وانه لذكر لك ولقومك» يعنى - ان هذا القرآن يشرف لك ولقومك ، وقال تعالى : «بل آتيناكم به ذكرهم» يعنى بشرفهم . وقيل معناه «فيه ذكركم» اى - شرفكم ، ان عملتم بما فيه . «افلاتمقلون» ان فيه شرفكم ان تمسكتم بما فيه ، وقيل افلاتمقلون ما فضلتمكم به على غيركم .

« وكم قصمنا » كم فى موضع نصب بقصمنا ، ومعنى قصمنا اهلكنا واذهبنا ، يقال قصم الله عمر الكفرى - اذهبه ، وقيل القصم - كسر الشيء الصلب حتى يلين . ويقال للذاهبة قاصمة الظهر ، «من قرية كانت ظالمة» ، يعنى من اهل قرية كانوا ظالمين . «وانشأنا بعدها» اى - وحدثنا بعدها هلاكها . «قوماً آخرين» يقال انشاء فشيئاً ، وهو ناشئ والجمع نشأ كخدم وحرص . «فلما احسوا بأسنا» اى - اذكوا بحواسهم عذابنا . يعنى - اهل القرية المهلكة . «لذا هم منها» اى - من القرية ، «يركضون» اى - يسرعون هاربين .

ويقول لهم الملائكة : «لا تتركضوا» اى - لا تهرىبوا فان هربكم لا ينفعكم وسعيكم لا ينفيكم من العند . « وارجعوا الى ما ترقم فيه » اى - الى نعمكم الذى لاجله عصيتم الله فاخفظوه ان قدرتم عليه ، هذا امر تبيكيت على ما كانوا يكذبون به من العذاب ، او تنبيه على ان هربهم لا ينفعهم . «ومساكنكم لعلكم تسئلون» يعنى تسئلون هل وجدتم ما وعد ربكم حقاً . وقيل لعلكم تسئلون من دنياكم شيئاً . قالت الملائكة لهم هذا على طريق الاستهزاء بهم كاتهم قيل لهم ارجعوا الى ما كنتم فيه من المال

والنعمه لعلکم تسئلون فانکم اغنیاء تملکون المال . قال الحصن : لعلکم تسئلون معناه لکی تمذبوا فیها ویحکی عن العرب انهم یقولون قدّم الی فلان الاسأله ، یعنی لاعذبه . کلبی گفت : این در شأن قومی آمد از اهل حصورا دیهی از دیهای یمن ، رب العزة بایشان پیغامبری فرستاد و ایشان آن پیغامبر را دیوخ زن داشتند و بکشتند تا رب العزة بختنصر را برانگیخت و قصد قتل و استیصال ایشان کرد ، ایشان از بختنصر و قصد وی آگاهی یافتند ، همه از دیه بیرون شدند گریزان و ترسان ، الله تعالی فریشتگان را فرستاد تا ایشانرا بفهر باز گردانیدند با خانها و مسکنهای ایشان و فریشتگان می گفتند : لا تر کضوا وارجعوا الی ما اترقتم فیہ و مساکنکم مو بختنصر در پی ایشان نشست تا همه را بکشت ، مردان و زنان ایشان خرد و بزرگ ، و چهارپای و مرغ ایشان تا در آن دیه از ایشان بک چشم نگرند نماد و در آن حال منادی از هواندا میکرد : یا آل ثارات الانبیاء . یک قول آنست که ایشان خود گفتند بایکدیگر : لا تر بوا وارجعوا الی منازلکم و اموالکم . « لعلکم تسئلون » مالاً و خراجاً یرضی به بختنصر فلا یعرض للقتل و القتال .

« قالوا یا ویلنا » آنکه که اعتراف ایشان سود نداشت بگناه خویش معترف شدند و گفتند : « یا ویلنا » ای - هلکنا و قسنا فی اشد البلاء . « انا کنا ظالمین » اقترأ علی انفسهم بظلمهم بالاشراک بالله و قتل نبیّه . چون بآس و بطش حق بدیدند گفتند ای ویل بر ما گناه ما را بود . « فما زالت تلك دعواهم » یعنی فما زالت دعویهم بالویل . والدعوی والدعا واحد . همه آن ویل می خواندند بر خود که : « یا ویلنا ، یعنی وقالوا للویل ، یقال فهذا او انک کقولهم باعجبا ، فیدعون العجب معناه یا عجب . یقال فهذا او انک ، و کقولهم یا اسفا معناه یا اسف یقال و ربما قلبوا یاء النداء و اوأ فقالوا و اسفا و اعجبا و حتی جعلنا هم حصیداً » محسوداً بالسیف ، مستأصلاً بالعذاب « خامدین » میبین حسد هم الموت حصداً قال الشاعر :

إذا الرجال ولدت اولادها واضطربت من کبر اعضادها .

وجعلت اسقامها تعتادها فهي زروع قد دنا حصادها .
 فوما خلقنا السماء والارض وما بينهما لاعين ، عبثا وباطلا . اللب يدعوا اليه
 الجهل يروق ، والله لا يثبت له . وانما خلقناهما لتجاذى المحسن والمسي ، ويستدل بهما على
 وحدانية الله عز وجل وقدرته . وقيل ما خلقنا السماء والارض وما بينهما ، لياكل الناس
 ويشربوا ويتمتعوا ويفعلوا ما يريدون ثم يموتوا ولا يحشروا . وقيل ما خلقناهما لتتخذ
 الزوجة والولد والشركاء . ثم قال تعالى : «لو اردنا ان نتخذ لهما اخذناه من لدنا»
 بحيث لا يطلع عليه احد لانه نقص وستره اولى ، وقيل «لاخذناه من لدنا» يعنى من السماء
 من الحور العين فانهن اطهر واطيب ، لامن الارض ، وهذا رد على النصارى اذ جعلوا له
 مريم يزعمهم زوجة ، وقيل اللهو الولد في لغة حضر موت . فيكون ردا على من قال
 عيسى ابنه ، «لاخذناه من لدنا» كقوله : «لاصطفى مما يخلق ما يشاء» معنى آنت كه
 ما آسمان وزمين كه آفريديم نه بدان آفريديم تا جفت و فرزند و انباز گيريم ،
 آنكه گفتا گر ما خواستيمى كه جفت و فرزند گيريم از نزديك خود گرفتيمى چنانكه
 كس را بران اطلاع نبودى و از خلق خویش آن برگزيديم كه خود خواستيمى
 « ان كذا فاعلین » اگر ما خواستيمى چنين كرديمى لكن نخواستيم و نكرديم و از
 جفت و فرزند و انباز پاكيم و منزّه و مقدس ، « تعالى الله عن ذلك علوا كبيرا » و ان
 شئت . جعلت ان كلمة تى ، يعنى ما كذا فاعلین ، وقيل «لاخذناه من لدنا» اى عندنا
 بحيث لا يصل اليه علمكم . قال ابن بحر : ليس فى الآية ذكر الولد والزوجة ، انما هى
 عطف على الآية الاولى ، اى لو كان اللب يليق بنا لاخذنا منه ما يكون فى علمنا
 وقد دنا .

« بل تنذف بالحق على الباطل ، تفى الله واللب بقوله بل . نه نه بازى كن نيستيم
 و فرزند گير و جفت گير و انباز گير نمايم . آنكه گفت تنذف بالحق على الباطل يعنى
 بالاسلام على الشرك و بالحق على الشبهه و بالعظ على المعاصى . وقيل الحق القرآن و
 والباطل ابليس ، و التقدير فى اللغة على ذى الباطل ، « فيكسره » فيبلغه فمبلغه دماغه

فلا یجیب ولا ینقی بعدہ ، « فاذا هو ذاق » ای : ہاں کذاہب والمعنی نرمی بالحق علی الباطل بالانبیاء والکتب قیبطلہ حتی لا یقاتہ بعدہا . « ولکم الول » ای شدۃ العذاب « مہاتسون » اللہ بہ مما لا یلیق بہ من صاحبہ والولد .

النوبۃ الثالثة

قوله : « بسم اللہ الرحمن الرحیم » اسمہن لہ الثبوت الاحدی والکون الصمدی ، اسم من لہ البقاء الازل والبراء الابدی ، اسمہن لہ العلم والحلم والارادة والطول والعزو السیادة ، اسم من لہ القدرۃ والحیة والاسامی والصفۃ ، اسم من لہ الوجه والجمال والقدر ذوالجلال ، سبحانہ هو اللہ الکبیر المتعال . بنام خداوند ذوالجلال ، قادر بر کمال ، مفضل بانوال ، صانع بی احتیال ، قیوم بی گشتن حال ، در ذات وصفات متعال ، موصوف بوصل جمال ، منعوت بنعت جلال ، کردگارست و بزرگوار ، رسندہ بہر چیز ودانا بہر کار ، پاک از اباز است و بی نیاز از بار ، خود بی بار و ہمہ عالم را بار ، آنجا کہ دورست دیدن یقین پردوست ، و آنجا کہ ناپیدا است روی نوحید گرد آلودست ، پس آنرا کہ مکرم نزدیکست روزگار او ہمہ سور و سرور است ، و آنرا کہ بفضل پیدا است کار او نور علی نور است .

با حبیبی ومونسى وعمادى و غیاثی و معقلی و رجائی .

یا ملاندى ومؤملی و مرادى . ارحم الیوم ذلتی و بکاسی

ای خداوند اعلم ! ای مہیمن اکرم ، ای صمد ارحم ، ہر انس کہ نہ با تو ہمہ در دست و غم ، صحبت کہ نہ در جوار تو ہمہ اندوہست و ماتم . حزیاد حدیث تو ہمہ وزر است و ماتم ، بادا روزی کہ باز رہم از لوح و قلم ، بیابم صرف قدم بصدق قدم ، آزاد شوم از بند وجود و عدم ، ازل و بیرون کردہ حسرت و ندم ، در مجلس انس قدح

شادی پر دست نهاده دعادم . بدادود وحی آمد که یا داود ذکر یی للذا کرین وجنتی للمطیعین و کفایتی للمتوکلین و زیادت یی للمسا کرین ، ورحمتی للمحسنین وانسی للمشتاقین ، وانا خاصة للمحبین . ای داود هم طالبان وقاصدان حضرت مامختلقت و ما رنج کسی ضایع نکنیم هر کس را آنچه سرای اوست و همت او بدو دهیم ، انا عندن عبدي فلیظن بی مامشاء ، ذا کران را گفتیم سلام و تحیت شمارا ، مطیعانرا گفتیم نعمت جنت شما را متوکلانرا گفتیم کرامت کفایت شما را ، شاکرانرا گفتیم زیادت نعمت شما را ، محسان را گفتیم فضل و رحمت شما را ، مشتاقانرا گفتیم انس و سلوت شما را ، محبانرا گفتیم شما مرا من شما را . من آن خداوندم که بیننده خود بفضل خود نزدیکم ، ناخوانده بوی نزدیکم ، ناجسته و نادر یافته بوی نزدیکم ، بعلم نزدیکم و از همه یادور ، بهره محبان خود بهره رسان من دور ، یاد من عیشت و مهر من سور ، شناخت من ملک است و یافت من سرور ، صحبت من روح است و قرب من نور .

قوله : « اقرب للناس حسابهم » قال یحیی بن معاذ : حان لك ان تحاسب نفسك فقد مضى اکثر عمرک وتنزجر عن الغفلة ، فقد نودیت ودعیت الی الانتباه نداعلم یبق لاحد معه عند . وهو قوله : « اقرب للناس حسابهم » فرحم الله عبداً حاسب نفسه قبل ان يحاسب ، و وزن اعماله قبل ان توزن و انتبه من غفلته قبل ان یتنبه . اولئك هم الابرار . نزدیک آمد وقت حساب بندگان ، و بندگان در خواب غفلتند اینک رستخیز با هیبت روی نهاد با فردگان و ایشان مست شهوت ، نه دینه آن که صورت روزگار خویش به بینند ، نعمت آن که روزی شمار خود پیر گیرند ، نیکمردان و جوانمردان حقیقت ایشانند که از عرض گاه و خطر گاه قیامت بترسند ، و از بیم حساب فردا امروز حرکات و سکنات خود بشمارند ، لباس مراقبت درپوشند و گوش باقوال و اعمال و احوال خود دارند و مساحت سینه خود را از لوث غفلت مطهر دارند ، چون میدانند که الله تعالی محصی انفس است ، و عالم بحواس است و آنرا روز شمار بازخواستست ، بی اجازت شریعت یکدم نزنند . ویی اذن حقیقت یکدم تنهند ، و

قصر وفاقت اختبار کردند، و این کلمات را مطالعت کردند، که طوبی للفقیر فی الدنیا والاخرة، اما فی الدنیا فلا مؤنة علیه ولاخراج، واما فی الآخرة فلا عتاب معه ولاحساب. می گویند خوشا عیاشا که عیش درویشانست هم در دنیا و هم در آخرت، در دنیا شغل طلب خراج و مؤنت نه، و در عقبی اندوه حساب و بازخواست نه، و ازین عجیبتتر و بزرگوارتر که ایشان الذت اعتذار است از حضرت ذی الجلال، چنانکه درخبر می آید: یؤتی بالرجل یوم العیلة فیقول الله عزوجل له عبدی لم ازو عنک الدنیا لهوائک زومتها عنک لمصالحک وصلاح دینک، «وهم فی غفلة معروضون» الغفلة علی قسمین: غافل عن حسابہ لاستغراقه فی دنياه و هواء. و غافل عن حسابہ لاستهلاكه فی مولاه فالغفلة الاولى سمة الهجر، والغفلة الثانية صفة الوصل، فالاولون لاستقیقون من غفلتهم الا فی عسکر الموتی و هؤلاء لا يرجعون من غیبتهم ابدا لا بد، لئنا لهم فی وجود الحق جل و علا. غافلان دواند: یکی در کار دنیا و هوای نفس مستغرق، از شغل دنیا با کار دین نپرداخته و در غرق بشهوت بمانند، بعلوم طاهر از الحیوة الدنیا و هم عن الآخرة غافلون. دیگر مردست در مشاهدت جلال و جمال حق چنان مستهلك شده که از وجود خود بی خبر گشته حق او را از بود خود بیزار کرده نمایه حدث بینداخته و صفت قدم برداشته، یحول بین المرء و قلبه. ابن حالت مصطفی (ص) است شب قرب و کرامت که او را بر گلشن بلند خرام دادند چون بمنزل قاب قوسین رسد و کبریا و عظمت آلهین دید گفت: لا احصى ثناء علیک. این عجب مگر همه ثناء الله تعالی اروی می آموزند و او بجز خود از ثناء وی مفر آمد، این چگونه باشد چنانستی که سبد گفتمی ما چون با خلق باشیم علم ایشان در جنب علم ما جهل نماید، ایشانرا شرط خاموشی باشد و مرا شرط گفتن، باز چون بحضرت عزت ذوالجلال رسم، علم ما و علم عالمیان در جنب علم قدیم حق جهل نماید، آجا مرا خاموشی سزد و اقرار بجز دادن. فرمان آمد که ای محمد لا احصى اقرار بجز است چنانکه اعوذ بک منك: لا احصى ثناء علیک: هنوز در بند

صعات خویش مادمای و تا از نظرسفات خویش پاک بر خیزی ما رانیایی. آنکه سید گفت. انت کما اثبت علی نفسک. تو چنانی که خود خود راستایی، مرترا وصف کردن هم تو توانی، آنی که خود گفتی و چنانکه خود گفتی. انی لا احصى تجربت دست، انت کما اثبت علی نفسک، تفرید است. و تابنده از غیر حق مجرد گردد حق را فرد نگردد.

جوینده تو همچو نوفردي باید آزاد زهر علت و دردی باید.

«قال ربی علم القول فی السماء والارض»، در هفت آسمان و هفت زمین خداس خوانند کانرا پاسخ کننده و آوازا را نبوشیده و بشنوائی خود برازا رسیده، و خواهند گارا بخشنده. بکی نعمت دنیا خواست بکی نعمت دین، دنیا چهار چیز است: صحت و عافیت، و امن و فراغت، نعمت دین هم چهار چیز است: درتن طاعت، بر زبان شهادت، در دل معرفت، در سر محبت، رب العزة بفضل و کرم خویش این نعمتها از تو دریغ نداشت، تو سز بطمع زیادت شکر از وی دریغ مدار، که میگوید جل جلاله «لئن شکرتم لازیدنکم».

«فسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون» اشارتست بعلم شریعت که آدمیان بآن مکرمند و دانایان در دو گیتی عربز، از حق شنیده در تنریل، و زم مصطفی شنیده در بلاغ. و ز استادان آموخته بتلقین، و گنیش از علم شریعت علم حقیقتست که: «و علمنا من لدنا علما». علم شریعت آموختنی است. علم حقیقت بافتنی، علم شریعت بتلقینست، علم حقیقت از نور یقینست، این علم حقیقت آفتابی است که مرد بنور عزت از آفاق دل بیند، و ذات نبوت و صفات رسالت بشناسد، چون ابن شناخت پدید آمد جلال نبوت دامن دذاعه وی در گوشه پرده خود بندد که «العلماء خلفاء الانبیاء» و گفته اند اهل الذکر اهل قر آند، ایشان که در معانی و مبانی قرآن نظر کردند، و بطایف و حقایق آن راه بردند و با حکم و مواظ و زواجر آن کار کردند، تا رب العرة دلهای ایشان بنور حکمت روشن گردانید و چراغ معرفت

در باطن ایشان بی فروخت و مؤمنانرا چراغ علم ایشان راه دین حق نمود ، تا اعلام قدرت و شواهد عزت و دلائل حکمت برایشان کشف گشت ، و باین تشریف و اعزاز حق رسیدند که رب العزة گفت : « لقد انزلنا اليكم کتاباً فيه ذکرکم » این آیت اهل قرآن را تشریف می است بزرگوار و تنهیتی مهربار و بعزت عزیز که خاک جهان غلام اقدام اهل قرآنست ، عرصه قیامت و صعيد سياست در آرزوی روی اهل قرآنست ، اقتداح شراب کوثر مشتاق لبان اهل قرآنست ، درجات جنات مأوی و حورعین و اشجار و انهار سلسیل و زنجییل ، درپند انتظار اهل قرآنست ، و ازین همه عزیزتر و بزرگوارتر ذات صمدی و صفات سرمدی در اشتیاق دیدار اهل قرآنست ، خود می گوید جل جلاله :

الاطال شوق الابرار الی لقاءى وائى الیهم لاشد شوقاً .

«و کم قصصنا من قرية كانت ظالمة» نتیجه ظلم خرابی و ظلمت ، مصطفی (ص) گفت : « لو کان الظلم بیئاً فی الجنة لسلط الله علیه الخراب » و ظلم صعب آنست که بنده برخیزد و بجاى طاعت معصیت بپزد و بجاى طاعت بخراب کند ، بجاى توفیق خذلان بنشیند ، شواهد معرفت رخت بردارد و سواس سلطان بجاى وی رخت فرو نهد ، اینست که رب العزة گفت : « و انشأنا بعدها قوماً آخرین » و گفته اند درین آیت محو و اثباتست ، محو آنست که گفت : «و کم قصصنا من قرية كانت ظالمة» اثبات آنست که گفت : « و انشأنا بعدها قوماً آخرین » قومی جهان داران را زین جهان می برند آن محو است ، دیگرانرا بجاى ایشان می نشاند ، آن اثباتست . و دلک معنی قوله : « و محو الله ما يشاء و ثبت » فی قول بعض المفسرين ، و قيل یمحو ما يشاء من الباطل ، و ثبت ما يشاء من الحق . کقوله : « بل تعنف بالحق علی الباطل فی دفعه » ای - ندخل نهار التحقيق علی لیالى الاوهام ، فتتشع محاب النبیة و یبجلی صباب الایهام و تبرز شمس الیقین عن خفاء الظنون .

پیر طریقت باین معنی اشارت کرده گفته برخبر همی رفتم جویان یغین ، ترس

مایه و امید قرین ، مقصود از من نهان و من کوشنده دین ، ناگاه برق تجلی تافت از کمین ، ازطن چنان روز بینند و از دوست چنین .

۲- التوبة الاولى

قوله تعالى : « وَهُ مِنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ » واوراست [وبدئه اوست]
هر که در آسمان و زمین کس است ، « وَهُمْ عِنْدَهُ » وایشان که نزدیک وی‌اند [از
فرشتگان] « لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ » خوشتن را بزرگ نمی‌دارند و از بنده
بودن او را تنگ نمی‌دارند و از پرستش اوسر نمی‌کشند . « وَلَا يَسْتَحْصِرُونَ (۱۹) » و از
پرستش هیچ فرو نمی‌مانند.

« يَسْجُدُونَ اللَّيْلِ وَالنَّهَارَ » می‌ستایند و می‌پرستند و نماز میکنند شب و روز ،
« لَا يَلْفُتُونَ (۲۰) » سست نمیشوند .

« أَمْ اتَّخَذُوا آلِهَةً » این خدایان که ایشان گرفتند آنند . « هُمُ الْإِلَهُ »
ینشرون (۲۱) ، که مردگانرا از گور برانگیراند .

« وَلَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ » اگر در آسمان و زمین خدایان بودی جز از
الله تعالی ، « لَنَسْفَعًا » هم کار آسمان تباه گشتی هم کار زمین ، « فَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ
الْعَرْشِ » پاکی الله تعالی را خداوند عرش ، « عَمَّا يُصِفُونَ (۲۲) » از آنکه مشرکان
صفت می‌کنند .

« لَا يَسْتَلِعُ عَمَّا يُفَعِّلُ » نپرسند الله تعالی را از آنچه می‌کند که چرا کردی ،
« وَهُمْ يَسْتَلُونَ (۲۳) » وایشانرا پرسند .

« أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً » جز از او خدایان گرفتند ، « قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ ،
بگوی حجت و برهان خود بیارید در پرستش ایشان ، « هَذَا ذِكْرٌ مِنْ عَمِّي » درین نامه

یاد کرد و قصه هر کس است که بامند و سخن الله تعالی باین امت ، «وَذَكَرَ مِنْ قَبْلِي»
و یاد و قصه هر که پیش از من ، «بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ الْحَقَّ» بلکه بیشتر ایشان
آیند که کار راست و سخن راست نمی دانند ، «فَهُمْ مَعْرُضُونَ» (۲۴) ، ایشان روی
گردانیده می باشند .

«وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ» فرستادیم پیش از تو هیچ فرستاده ای ،
«إِلَّا لَوْحِي أَوْكِ» مگر پیغام دادیم باو . «إِنَّ اللَّهَ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا الْعَلِيمُ» (۲۵) ، که
نیست خدای مگر من مرا پرستید .

«وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا» گفتند که رحمن فرزندی گرفت ،
«سُبْحَانَهُ» پاکی و بی عیبی او را ، «بَلْ عِبَادٌ مُكْرَمُونَ» (۲۶) ، [دختران نیستند
فریشتگان] بلکه بندگانش نواختگان .

«لَا يَسْأَلُونَكَ بِالْقَوْلِ» بی دستوری او سخن نگویند ، «وَهُمْ بِأَمْرِهِ يُعْمَلُونَ» (۲۷) ،
و بفرمان او کار کنند .

«يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ» می داند الله تعالی کرده کار ایشان «وَمَا خَلْفَهُمْ»
و کرده آن که خواهند کرد ، «وَلَا يَشْفَعُونَ» و شفاعت نکنند و آمرزش نخواهند ،
«إِلَّا لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يُنْفِقَ» مگر آن کسی را که الله تعالی پسندد ، «وَهُمْ مِنْ خَشْيَتِهِ مُشْفِقُونَ» (۲۸) ،
و ایشان از بیم او ترسند گانند .

«وَمِنْ بَيْنِهِمْ» و هر که از فریشتگان گوید ، «إِنِّي إِلَهٌ مِنْ دُونِهِ» من خدایم
فرود از الله . «فَإِنَّ ذَلِكَ لِنَجْزِيهِمْ» و او آنست که او را پاداش کنیم و جز ، «كَذَلِكَ نَجْزِي
الْقَائِلِينَ» (۲۹) ، چنان کنیم پاداش ستمکاران .

«أُولَئِكَ يَرِثُونَ الْكَرْوَا» نمی بینند ما گردیدگان ، «إِنَّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ
كَانَتْ رِقَاعًا» که آسمانها و زمین بسته بودند ، «فَفَتَقْنَاهَا» بگشادیم آنرا هر دو ،
«وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ» و بیافریدیم از آب هر چیزی زنده ، «وَالْأَنْبِيَاءُ
يُؤْمِنُونَ» (۳۰) ، بنگرید که ما توانائیم ؟

« وجعلنا فی الارض رواسی » و در زمین کوهها بلند کردیم ، « ان تمید لهم »
 تازمین ایشانرا بنگرداند « جعلنا فیها فجأجا سبلاً » و در زمین راهها فراخ ساختیم ،
 « لعلمهم یهتدون (۳۱) » تا ایشان راه دانند که روند .
 « وجعلنا السماء سقفاً » و آسمان گازی کردیم « محفوظاً » بی ستون نگاه
 داشته « و هم عن آیاتها معرضون (۳۲) » و ایشان از چندان نشانههای توانائی روی
 گردانند گان .
 « و هو الّذی خلق اللیل والنهار » او آنست که بیافریند شب و روز ، « والشّمس
 والقمر » و خورشید و ماه را ، « کلّ فی ظلم یسبحون (۳۳) » همه در چرخ آسمان
 شناوی می برد .

النّوبة الثّانیة

فوله : « وله من السّماوات والارض » خلقاً و ملکاً فکیف بکون ولدأ و یسهما
 صاف . ملک و ولادت هر گر بهم جمع نیابد و همچنین ملک و مکاح که میان ایشان
 مافاسب ، کسی که فرزندی دارد نتواند بود که آن فرزند ملک وی باشد ، و نه
 کسی که زنی دارد آن زن در آن حال که منکوحه و بست مملو که وی نواد بود ،
 بس میدان که هر که در آسمان و زمین همه رهی و بنده اند حدایرا عزّوجلّ ، همه
 مملوک و مصنوع و بند ، دعوی ولادت بروی باطل و او حلّ جلاله از آن مقدس و مسرّه
 « و من عنده » یعنی الملائکة الّذین عنده ، الّذین جعلهم العرب بناته ، كما قال عزّوجلّ .
 « وجعلوا الملائکة الّذین هم عباد الّرحمن اناثاً » . « و من عنده » . حجتست بر معتزله و
 جهمیه در اثبات جهت و مکان باری جلّ جلاله ، اذلولم بکن بذاته فی موضع و علمه فی
 کل موضع ، لما کان لقوله : « و من عنده » معنی « لا یتکبرون عن عبادته » ای .

لا يتعظمون ولا يستنكفون عن عبادته ، ولا يخرجون عن طاعته . « ولا يستحسرون »
ای - لا بیعین . يقال حسر الرجل واستحسر ، اذا لغب واعى ، والملائكة لا یعیون فان
تسبیحهم یجرى مجرى النفس .

« يستبحون الليل والنهار » ینر هون الله عن الولد والزوجة والشريك وعما لا یلیق
به على الدوام ، « لا یفترون » ای - لا یضعفون عنه ، وقيل لا یفترون ای - لا یغفلون عن
التسبیح رسالة ، وجرى التسبیح منهم مجرى النفس مثلاً بشغلنا عن النفس شیءً ، فلذلك
تسبیحهم دائم .

« ام اتخذوا آلهة من الارض هم ينشرون » یعنی ام انخدوا آلهة ینشرون الموتی
من الارض ؟ استفهام است بمعنی انکار ، می گوید مشرکان قریش که ، بتانرا خدايان
گرفتند این خدایان مرد گانرا از گور بر می انگیزانند و ایشانرا زنده می گردانند
تا ایشانرا بان شبیه افتند و ایشانرا ابازان الله تعالی گویند ، معنی آنست که آنکه
قدرت آن ندارد که مرده زنده کند خدائی را نشاند .

« او كان فيهما اى - فى السماء والارض . » آلهة الا الله ، یعنی غیر الله . الا بنحوا
بمعنی غیرست و هم چنین در همه قرآن هر جا که گفت : « لا اله الا هو » یعنی لا اله غیره .
قال الشاعر :

وكل اخ مفارقة اخوه لعمر ابيك الا العرقدان

المعنى وكل اخ غير العرقدين مفارقة اخوه والمعنى الآلة لو كان فى السموات
والارض ، ارباب غير الله لخربت ا وهلك من فيهما بوقوع التنازع بين الآلة . « فسبحان
الله رب العرش عتاً یصفون » ای - له السموات والارض وما فوقها من الكرسي والعرش ،
وهو منزّه عن الوصف بالشريك والاحبة والولد .

« لا یسئل عتاً بفعل » ای - ليس عليه اعتراض فى فعله ولا فى حكمه ادلاً احد
مثله وفوقه یسأله عن فعله و حكمه بعباده « وهم یسئلون » ای - العباد یسئلون عن
افعالهم . او خداوندست آفریدگار و کردگار ، گفت وی همه راست ، حکم وی همه

صواب، فعل وی همه پاک، امر و نهی وی محکم، کس را نرسد که بر حکم وی اعتراض کند، یا بر فعل وی چون و چرا گوید بجهت خداوندی و آفریدگاری، و الله الحجة البالغة. و بندگان را پرسند از اقوال و اعمال ایشان چنانکه آنجا گفت: «وقفوهم انهم مسئولون» نه بدان پرسید تا بدانند که ایشان چه کرده‌اند که حق جلّ جلاله را نابود در ازل که از بندگان چه آبداز اعمال و اقوال و حرکات و سکنات، دانست که ایشان چه کنند و کی کنند و چون کنند، پس سؤال ایشان از طریق ابجلب حجت است بر ایشان، نه از طریق استعلام، یکی اهل توبیخ باشد از وی پرسد تا حجت بروی درست شود و او را توبیخ کند، یکی اهل مغفرت باشد از وی پرسد تا جزاء کردار وی بتمامی بدو رساند، ضحاک گفت: سبب نزول این آیت آن بود که مشرکان قریش گفتند: ما محمداً نبیا یکتب علينا الذنب ثم يعدّنا عليه، و باین سخن تکذیب قدر خواستند، تا ربّ العزة این آیت فرو فرستاد بجواب ایشان و این آیت حجتی قاطع است بر قدریه و دلیلی واضح بر بطلان دعوی ایشان. و مصطفی (ص) گفته: «التقدیرة مجوس هذه الامة ان مرضوا فلا تعودهم وان ماتوا فلا نشهدوهم». و قال صلی الله علیه وسلم: «صنفان من امتی لیس لهما فی الاسلام نصیب، المرجئة والتقدیرة» و قال صلی الله علیه وسلم: «یکون فی امتی خسف ومسخ وذلك فی المکذبین بالقدر». وعن علی (ع) قال: قال رسول الله (ص): «لا یؤمن عبد حتی یؤمن باریع، یشهد بان لا اله الا الله وانی رسول الله بعثنی بالحق، و یؤمن بالموت و بالبعث، و یؤمن بالقدر». وعن عائشة قال: قال رسول الله صلی الله علیه وسلم: «سنة لعنتهم لعنهم الله و کل نبیّ معجذب الزائد فی کتاب الله و المکذب بقدر الله و المتسلط بالجبروت لیعز من اذل الله، و بذل من اعز الله، و المستحل لحرم الله و المستحل من عترتی ما حرم الله و التارک لسنتی».

قوله: «ام اتحنوا من دونه آلهة» امرهم الله بعبادتها فی کتاب من کتبه. «قل هاتوا برهانکم» قریبوا حجتکم علی ذلك. «هنا ذکر من معی» ای - هذا القرآن فیہ ذکر امتی و ذکر الامم المتقدمة و لیس فیہ جواز ذلك و الا الامر بعبادة الاوثان.

وقيل نعديره «هنا ذكر من معي» بنى القرآن، وهذا «ذكر من قبلي» يعنى التوریه و الانجیل ، وليس فيها كلها اباحة ذلك . معنى آنست که ایشان جز از الله تعالى خدايان گرفتند و پرستیدند، ای محمد نوایشانرا گوی حجت خود ییابد بآن که الله تعالى شما را پرستش ایشان فرموده در کتابی از کتابهای خویش. اینک قرآن کتاب او که بامن ، و اینک توریه و انجیل که پیش از من فرو فرستادند ، و درین کتابها ازین معنی هیچ چیز نیست تا بدانید که هرگز هیچ کس حجتی نداشت پرستش پرستیدم ای جز الله تعالى . و گفته اند . «ام اتخذوا آلهة» در آیت پیش گفت و «ام اتخذوا من دونه آلهة» درین آیت گفت ، و این تکراری فایده نیست از بهر آنکه آنچه در آیت پیش گفت قباسی است و این که درین آیت گفت تقلیدی . فقال فی الآبة الاولى : «ام اتخذوا آلهة من الارض و هم ينشرون» معنی اوجدوا آلهة ينشرون الموتی من الارض فاتخذوهم آلهة قیاساً ، و قال فی هذه الآلة : «ام اتخذوا من دونه آلهة» . معناه اوجدوا فی کتاب الله الامر باتخاذ الآلهة فاتخذوهم آلهة تقلیداً ، و هذا معنی معد حسن ، و قيل معنی الآلة «ام اتخذوا من دونه آلهة قل هانوا برهانکم» علی استحقاقها الالهة و قد تم الکلام . ثم استأنف فقال «هذا» ای القرآن ، «ذكر من معي» ای حبر من معي و ما احل الله لهم و ما حرم عليهم و ما لهم من الثواب و العقاب . «وذكر من قبلي» ای حبر من قبلي من الامم السالفة ما فعل الله بهم فی الدنا و ما هو فاعل بهم فی الآخرة . «بل اکثرهم لا يعلمون الحق» فلانأملون حجة التوحید . «فهم معرضون» بسبب جهلهم . قبل اما عدوا العلم لاعرصهم عن النظر، ولو وصعوا النظر موصعه لعلوا لامحالة، و هذا دلیل علی وجوب النظر ، و ان العلوم الدنیه كلها کسبیة .

«و ما ارسلنا من قبلك من رسول الا بوحي الیه» . قرأ حمزة و الکسائي و حفص من عاصم . وحي بالنون و كسر الحاء اعتباراً بما نفعهم من قوله : «و ما ارسلنا» ، و قرأ الباقون وحي بالياء وفتح الحاء علی مالم یسم فاعله . «انه لا اله الا انا

قاعبدون» يريدلم بيعت رسولا الا بتوحيدالله ولم يأت رسول بان لهم الها غيرالله .
 « وقالوا اتخذالرحمن ولداً » الاتخاذ والتبني واحد ، لكه اذا استحال ان
 يكون له ولد ، فالتبني بولد الغير ابعدا ، لان ذلك انما بطلب به التميز والاعتقاد مكانه ،
 والله « سبحانه » غنى عن ذلك . ان آيئرد است ممركان كه گفتند الملائكة بنات
 الله ، وهم خزاعة ، وبرطايمة جهودان كه گفتند عريين الله ، ومرتسابان كه گفتند
 المسيح بن الله سبحانه كلمة تنزيه اى — هو ممره عن اتخاذ الولد لان ذلك يقتضى
 المجانسته والله عزوجل منزّه عن الوصف بالجنس والنوع . « بل عباد مكرمون »
 اى — بل هم عباد مكرمون ، اكرمهم الله بطاعته وليسوا بالاولاد ، ثم اتنى
 عليهم فقال .

« لايسبقونه بالقول » اى — لايتكلمون الا بما امرهم به ، ولايتعبدون الا ما
 امروا به « وهم بامرهم يعملون » مايعملون بامرهم . نظيره قوله : « لايعصون الله ما امرهم
 ويفعلون مايؤمرون » قال سهل بن عبد الله : لايسبقونه اى — لااختيارلهم مع اختياره ،
 وهم بامرهم يعملون اتباع السنة فى الظاهر ومراقبة الله فى الباطن
 « يعلم ما بين ايديهم وما خلفهم » اى — ماعملوا وماهم عاملون . قال ابن عباس :
 وقيل ماكان قبل خلقهم وما يكون بعد خلقهم . « ولا يشفعون الا لمن ارضى » اى —
 لمن رضى الله . وقال لاله الا الله محمد رسول الله . « وهم من خشيته مشفقون » اى —
 خائفون ومن مكره لا يأمنون ، گفته اند خشيت اينجا بمعنى علم است اى — من العلم
 بمشفقون . مى گويد ايشان اراآن كه ويرا مى داندان و مترسند . قال الواسطى :
 الخوف للجهال والخشية للعلماء ، والرهبة للامبياء ، وقنذكر الله الملائكة ، فقال
 « وهم من خشيته مشفقون » وفيه دليل على انه سبحانه لوعدهم لكان ذلك جائزاً
 اذ لو لم يجز ان يعذب البرى لكانوا لا يخافونه لعلمهم الله انهم لم يرتكبوا ذلة . قوله : « ومن
 يقل منهم » اى — من الملائكة ومن عبدوا من دون الله . « فالى اله من دونه فذلك »
 اى — فذلك الفاعل « فجزيه جهنم كذلك فجزى الظالمين » اى — الكافرين . قال قتادة :

اراد به ابليس حيث ادعى الشركة ودعا الى عبادة نفسه و امر بطاعته ، قال لانه لم يقل احد من الملائكة «انى اله من دونه» .

« اولم ير الذين كفروا » قرأ این كثير وحده الم ير بغیر الواو ، وقرأ الباقون اولم بالواو وهما فى المعنى سواء ، والرؤية هاهنا بمعنى العلم . و قيل هى من رؤية البصر . « انّ السموات والارض كانتا رتقا » اى - منسدتين - ولم يقل رتقين لان الرق مصدر ، والمعنى كانتا و اتى رتق فجعلناهما ذواتى فتق ، والتفق هو الفصل بين شيئين ، كانتا ملتيميّتين . وفيها اربعة اقوال : احدها انّ السموات كانت متصلة بالارض ، ففتقنا هما بان جعلنا بينهما الهوآء . و الثانى انّ السموات كانت واحدة ، ففتقناها بان جعلناها سبعا . و الثالث كانت السموات رتقا ليس فيهما فتق ولا فروج بنزل منها المطر ، وكانت الارض رتقا ليس فيها فتق يخرج منه النبات . ففتقنا السموات لانزال الغيث ، وفتقنا الارض لاجراج النبات ، وعلى هذا القول المراد بالسموات ، السماء الدنيا فجمعت ، والقول الرابع كانتا رتقا بالظلمة لا يرى ما فيهما ، ففتقنا هما خلق الاجرام النيرة . معنى آبت آنتست كه نمى بينند نا گرو بدگان و تنگ گرد كه آسمانها يك طبقه بود وما بقدرت و حكمه خویش آنرا هفت طبقه كردیم و زمین يك طبقه بود هفت كردیم ، در میان آسمان و زمین هوا نبود كه هر دو درهم بسته بود ما از هم جدا كردیم ، آسمان بر هوا بندت نداشتیم ، و زمین بر آب نهادیم آسمان بسته بود از باران ، و زمین از نبات ، ما آنرا بگشادیم و فرجها پدید كردیم تا از آسمان باران آمد و از زمین سات مصالح و منافع آدمیانرا . همانست كه گفت : «والسماوات الرجع و الارض ذات الصدع» این همه بآن كردیم تا درنگريد و بدانيد كه این كرده هارا كرد گارى هست و این آفریدنها را آفرید گارى ، آنكه در دلائل توحيد پیغرو د گفت : « وجعلنا من الماء كل شىء حى » اى - خلقنا كل شىء له حيوۃ من الماء ، وهو النطفة التى تخرج من بين الصلب والترائب ، نظيره قوله : « والله خلق كل دابة من ماء » اى - كل حيوان بدب من عاقل و بیهمة ، و قيل يريد بالماء المشروب ، لان الله سبحانه خلق الماء اولاً ثم

قلب الماء نارا وخلق منها الجن وقلبه رجاً وخلق منها الملائكة ثم احاله طيناً وخلق منه آدم . وسأل ابوهريره رسول الله (ص) . مم خلق الله الخلق؟ فقال عليه السلام : « من الماء » . وقيل جعلنا، هاهنا يتعدى الى معولين والمعنى بعش كل شئ بالماء ، وفيه اضمار، تقديره وجعلنا الماء حيوة كل شئ ، فحذف المضاف واقبم المضاف اليه مقامه . ثم قال تعالى . « افلا يؤمنون » مع ظهور الآيات .

« وجعلنا في الارض رواسي » اي - جبالا ثوابت ، من رسا اذا ثبت ، وسميت رواسي لان الارض رست بها . « ان تميد بهم » يعني لان لا تميد بهم ، قال قتادة : كانت الارض تميدولا يثبت عليها بناء فاصبحت وقد خلق الله الجبال اوتاداً لها حتى لا تميد ، والميد في اللغة التحرك والدوران . « وجعلنا فيها » اي - في الارض . وقيل في الجبال « فجاءها » اي - طرقاً جمع فج وهو الطريق الواسع . وقيل هو الطريق بين الجبلين . « لملمهم يهتدون » . الي ديارهم واوطانهم ، وقيل يهتدون بالاعتبار ، يقال ان ما بين المشرق والمغرب مسيرة خمس مائة عام ، اكثرها مفاوز وجبال وبحار ، والقليل منها العمران ثم اكثر العمران اهل الكفر ، والقليل منه الاسلام ، وحول الدنيا ظلمة ووراء الظلمة جبل قاف ، وهو جبل محيط بالدنيا ، وهو من زمرد اخضر واطراف السماء ملتصقة به ، ويقال ما من جبل في الدنيا الا وعرق من عروقه يتصل بفاف ، وقد سخط الله ملكاً بالقاف فاذا اراد الله هلاك قوم ، امر الملك فحرك عرقاً من عروقه ، فانخفض بهم .

قوله : « وجعلنا السماء سقفاً » يعني سقفاً في الارض . « محفوظاً » حفظه الله جل وعز من الوقوع على الارض الاباذنه . كقوله : « وبمسك السماء ان تقع على الارض الا باذنه » وقيل محفوظاً من الشياطين بالشهب كقوله : « وحفظناها من كل شيطان رجيم » وقيل محفوظاً بالهواء من غير علاقة ولا عماد . « وهم عن آياتها » اي - الكفار عن الأدلة التي فيها كالشمس والقمر والنجوم ، « معرضون » غير متعكرين فيها ولا معتبرين بها .

« وهو الذي خلق الليل والنهار ، الليل والنهار خلقان الله عز وجل فمادامت

الشمس تقطع من المشرق الى المغرب فهو نهار، ومادامت تقطع من المغرب الى المشرق فهو ليل ، ولولا تماقبيهما لما كان بشر ولا نبات ولا للحيوان قرار كما كان في الايام التي لا ترول عنها الشمس و الايام التي لا تطلع عليها ، فوالشمس والقمر كل في فلك يسبحون، انما قال هذا لان الفلك بدور في جرم مسكوب، وقال يسبحون كنى عنهم بكتابة العقلاء لانه اضاف اليهم فعل العقلاء كقوله: فوالشمس والقمر رأيتهم لى ساجدين، روى عن ابي عباس انه قال: القمر اربعون فرسخاً في اربعين فرسخاً في ستين فرسخاً، وكل نجم مثل جبل عظيم في الدنيا، وقال بعضهم الشمس مثل عرض الدنيا ولولا ذلك لكأنت لا ترى من جميع الدنيا، وكذلك القمر، واختلفوا في الفلك. فقال ابي عباس: الفلك السماء واكثر المفسرين على ان الفلك مروج مكعوف تحت السماء تجرى فيه الشمس والقمر والنجوم. وقال الحسن: الملك شبه الطاحونة فجرى تحت السماء. وقال قتادة: الفلك له استدارة بين السماء والارض بدور بالنجوم مع ثبوت السماء، وقبل انه يدور دور الكرة، وقيل يدور دور الرمح، وقيل الفلك القطب الذي ندور عليه النجوم، وقيل الفلك المواضع التي ركب فيها النجوم. وقيل «في فلك» بمعنى في دوران، وقيل الفلك جرم مستدير والاستدانة سقى فلكاً ولكل واحد من السّيارات فلك، وفلك الاقلاق بحر كها كل يوم حركة واحدة من المشرق الى المغرب، والله اعلم بومن المفسرين من قال ان الله عز وجل هو العالم بكيفية تجريها، جريها كيف يشاء وكما يشاء.

النوبة الثالثة

قوله ٠ «وله من السموات والارض» الآية ... له الحادثات ملكاً والكائنات حكماً وتعالى ان يتجمل بوفق او يستقص بخلاف، كائنات ومحدثات موجودات و

متلاشیات در زمین و درسموات همه ملك و ملك اوست ، رهی و بنده و چاكر اوست
 حقیقت ملك بنزدیک ارباب معانی قدرت است بر انداع و اختراع ، و این حقیقت
 صفت اوست و ملك بسزا ملك اوست ، بی خیل و خیم و بی طبل و علم و بی سپاه و حشم ،
 شاهان جهان چون لشکر عرض دهند خدم و حشم بر نشانند ، خیل و خول آشکارا
 کنند پس بملك و ملك و نعمت و تنعم و سوار و پیاده و درگاه و بارگاه خود سرافتخار
 برافرازند ، و حق سبحانه و تعالی اطلال و رسوم کو بر آتش بی نبازی درزند و عالم
 هباء منثور گردد و غبار اغیار از دامن قدرت بیفشاند و زمام اعلام بر سر مرکب
 وجود کند ، آنگه ندا در عالم دهد که «لَمَّا الْمَلِكُ الْيَوْمَ؟» پس هم خود بجلال عزت
 خوش خود را جواب دهد «اللّٰهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ» مؤمن چون اعتقاد کند که همه حق و
 ملك اوست و عزت عزت اوست ، سرای وی آنست که لوح دعوی بشکند و بساط هوس
 در پیچد و سودای ایست از سر بیرون کند و دامن از کونین و عالمین در کشد ، تنگش
 آید که بمخلوق همچون خود سر فرود آرد ، یاد دل در کسی بندد .

وَمَنْ قَصِدَ الْبَحْرَ اسْتَغْلَ السَّوَاكِيَا

غواص بلند همت که بادرمای معرق بجان ستد و داد کند تا گوهرش افروز
 بدست آورد کی بشبه سپاه رنگ تن در دهد ، نیکو سحنی گفت آن عزیز عهد که :
 مَنْ عَرَفَ الْحَقَّ لَمْ يَحْتَمِلْ ادْلَالَ الْخَلْقِ

قوله : «لَوْ كُنْ فِيهِمَا آلَةُ الْإِلَهِ لَفَسَدَتَا» تا اگر در آسمان و زمین جر از الله تعالی
 خدا بان بودی میان ایشان تنازع بودی و عالم همه حراب گشتی ، این بر ذوق جوانمردان
 طریقت اشارتست بقطع علاقه و رفض اسباب و به قال السیاری : حَتَّى فِي هَذَا الْإِلَهِ
 عَلَى الرَّجُوعِ إِلَيْهِ وَالْاعْتِمَادِ عَلَيْهِ وَقَطْعِ الْعِلَاقِ وَالْإِسْبَابِ عَنْ قَلْبِكَ . هر کرا دیده بر
 اسرار این آیت افتاد و توفیق رفیق خود یافت دیده از نظر اغیار و دوز و خرمن اطماع
 بخلق بسوزد و با دلی بی غبار و سینهای بی بار منتظر الطاف و مبارک الهی بنشیند تا حق
 جل جلاله بلطف خود کار او میسارد و دل او را در عهد عهدی دارد ، اعرا بی را دیدند

دست در آستان کعبه زده و می گوید : من مثلی ولی اله ان اذنبت منانی ، وان تبت رجایی وان اقبلت اذناتی ، وان اذبرت نادانی ، ان ربنا لغفور شکور.

قوله : «لا یسأل عما یفعل وهم یسئلون» رد قدری است و ارشاد ستیان ، قدربان گفتند اگر کل حوادث باو حواله کنیم خدای تعالی معیوب گردد گفتند شرازما است و خیر ازو، همچنان که گبران گویند خیر از یزدان و شر از اهرمن، القدره مجوس هذمالما . قدری مرگبری را گفت مسلمان شو گفت تا او نخواهد چون مسلمان شوم ؟ قدری گفت او میخواهد لکن ابلیس نمی خواهد ، گبر گفت پس من با خصم قوی ترم ضعیف را چه خواهم کرد . اما ارشاد سنیان از آن رویست که حق جل جلاله مالک بر اطلاق است و اورا سد که در ملک خود چنانکه خواهد تصرف کند. مصطفی (ص) گفت : «لو عذبنی واین مریم لعذبنی غیر ظالم» بترس از خدای که هر چه خواهد کند و کس را زهره اعتراضی نه ، و بر حکم وی چون و چرا نه . استجی من الله تقریه منک و خفا الله لفدته علیک . از خدای شرم دار که بتو نزدیست و ز خدای بترس که بر تو قادرست و بدان که این کاری است رفته و بوده هر کس را بمنزل خود رسانیده و موضع وی پدید کرده ، آنکه بسر راه معاملات بار آورده . انبیاء که آمدند نه کاری نو در بن عالم آوردند یا خبری نو در سینه تو نهادند ، بلکه آنچه در سینه تو بود بچشایندند و آنچه در حق تو نهاده بود ترا سوی آن خواندند . هوما کنا لنهتدی لولان هدا نا الله امر المؤمنین علی (ع) را پرسیدند از قدر گفت : سر الله فلا تکشفه . بحر عظیم فلا تلجه . علم بشرت طاقت کشش وی ندارد ، فهم و وهم آدمی هرگز بدان نرسد ، و نداند هر چند پیش رود متحیر تر بود ، هر چند بش تصرف کند اقتاده تر آید .

بارخ تو کیست جان جز که یکی بلفضول نالب تو کیست عقل جز که یکی بلهوس . قوله : «ام اتخووا من دونه آلهة قل ها تو ابرهاکم» الابه .. الاشارة فيه الى التوحید الحق و افراد الرب بوصف التفرّد و نعم الوحدا نیه و اصل التوحید الطیران فی میدان التجرب و الإقامة عند احکامه بالتفرید ، و قطع الخوف و الرجاء عن الغریب

والبعد، وتسليم الامر الى الله ليحكم كيف يريد. وقال الثبلي: الواحد يكفيك من الكل، والكل لا يكفيك من الواحد. شبلي گفت حق جل جلاله واحدست اگر تو هزار خصم داری چون حق تعالی باتو باشد همه کفایت کند، و اگر تقدیراً هزار یار و معین داری چون حق تعالی با تو نباشد بدست تو یار بود، رسول خدای (ص) در غار با صدیق می گفت: «لا تحزن ان الله معنا» اندوه مدار که الله تعالی باماست و عنکبوتی را گفتند مهتر پیغامبران و سرصدیقان را در غار از دشمن پنهان کرده ایم رو زاویه عجز و فقر خود برد آن غار بزین، تا بدرقه ایشان باشد، هیچ چیز در عالم از عنکبوت عاجز تر نیست و از خاله وی ضعیف تر نیست. «وان اوهن البيوت لبيت العنكبوت» چون خواهد که هلاک کند دشمنی را چون نفوذ بیشه هلاک کند، او خداوندی است که هر چه خواهد کند و قدرت خود بهر چه خواهد نماید، یکی نظاره کن در کمال قدرت او در آفرینش آسمان و زمین که می گوید جل جلاله: «اولم ير الذين كفروا ان السموات والارض كانتا رتقا ففتقناهما وجعلنا من الماء كل شي حي» و جعلنا وجعلنا وجعلنا، تا آخر آیات همه اشارتست بکمال قدرت او و بیان حکمت او، چون بفردت نگری همه معدومات رمک وجود گیرد، چون بعزت نگری همه موجودات رمک عدم گیرد، و تا ظن نبری که هر چه دانست بگفت، هر چه توانست بکرد، و هر چه داشت بداد، موجودات و مخلوقات نمودگار نیست از قدرت او، و حیا و الهامها در مایست از علم او، چنانکه حکمی چند از علم خویش بخلق فرستاد، و علم بته نرسید همچنین کلوخی چند بهم باز نهاد و قدرت او بیابان نرسید، اگر هر ارادان عرش و کرسی و آسمان و زمین بیافریند هنوز ذره ای از قدرت خود پیدا نکرده باشد، آن قدرت تو است که متقاصراست و متناهی، اما قدرت او جل جلاله متعالی است و نامتناهی، هر چه در عقل محالست، الله عز و جل بران قادر بر کمالست، و در قدرت بی احتیال است و در قیومیت بی گشتن حالست، و در ذات صفات جاوید متعال است. قوله: «و هو الذي خلق الليل والنهار» بر ذوق اهل معرفت این شب و روز

نشان قمر وسط عارفانست و این قبض و بسط حکم الهی و تقدیر پادشاهی است، گاه در قبضه قبضش بهد ناسلطان حمال او را بحکم نوال بنوازد، و آنکه شرط مرد صاحب درد آنست که در قبضه قبض مذهب و بی اعتراض بود، و بر بساط بسط مؤدب بی اعتراض باشد، که بزرگان دین چنین گفته اند: لا یجد العبد حلاوة الايمان حتى یأتیه البلاء من کل مکان.

«و النّمس والتمر کلّ فی فلك یسبحون» شمس و قمر بیافرید در بروح آسمان و بر دروه افلاک روان. آفتاب بروحی آفرید که بیغرا بد و نکاهد، و قمر بروحی که افزاید و نکاهد. گاه در محاق بود و گاه در اشراق. آفتاب نشان صاحب توحید است که بنعت تمکین در حضرت شهود می گوید: لو کشف الغطاء ما ازدت یقیناً. و قمر نشان صاحب علم است که در میدان اجتهاد قدم دارد از راه نظر و استدلال در آمده و دیده در طاعت و اعمال داشته لیز داد و ایماناً مع امانهم صاحب توحید خداوند در دست و صاحب علم خداوند کرد است، صاحب کرد در نظاره سبب، و صاحب درد در نظاره مسبب از سبب فارغ است. و بزرگان دین گفته اند سبب مدیدن جهلست اما با سبب بماندن شرکست. عارفی را دیدند که در لب دجله گفت: سیدی اباعطشان و مضی ولم یشرّب. آن عزیز در نظاره مسبب چنان مستغرق بود که پیروای سبب نداشت در مشاهده حق نه دجله دید و نه آب دجله. کسی که مشغول کاری بود اگر حوراء بهشت بروی مگذرد خبر ندارد،

علم الله گر همی دام نگراش ز روز
زانکه هستم روز و شب مدهوش و سرگردان عشق.

۳- التوبة الاولى

قوله تعالى: «وما جعلنا لبشر من قبلك الخلد» هیچ مردم را پیش از تو

پایندگی و جاویدی نداریم اید. **وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آلِهَتِهِمْ كَاذِبُونَ** (۳۴) «که تو بمیری ایشان جاوید ماند.»

كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ «هر کسی چشندم گست وهر تنی، ونبلوکم» می آزمائیم شمارا [تا زنده اید]، **بِالْقُرْآنِ وَالْخَيْرِ لَقَدْ** «بیداین جهان و نیک این جهان برسیدن را از شما، **وَالَّذِينَ كَفَرُوا** (۳۵) «و پس شمارا با ما آرند.»

وَإِذَا رَأَوْا تِلْكَ الْآيَاتِ كُفِرُوا «آنکه که کافران ترا ببینند، **وَالَّذِينَ كَفَرُوا** «ترا جز بافوس فرا نمی دارند، **وَالَّذِينَ كَفَرُوا** «و اینها آتئی پذیر آهتکم» می گویند انست که خدایان شما را بزبان می آرد، **وَالَّذِينَ كَفَرُوا** «و هم بذکر الرحمن هم کافرون» (۳۶) «وایشان بنام رحمن وسخن او کافرنند.»

وَالَّذِينَ كَفَرُوا «مردم را از شتاب آفریدند، **وَالَّذِينَ كَفَرُوا** «و ساریکم آیاتی» با شما معالیم باز نمودنی مشایخ خویش، **وَالَّذِينَ كَفَرُوا** (۳۷) «مشتابانید مرا.»
وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۳۸) «و می گویند که بودن این وعده کی، اگر راست گویند؟»

وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ «اگر می دانستندی کافران حال خویش، **وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ** «در آن هنگام که بار می تواند مرد از روهای خویش آتش، **وَالَّذِينَ كَفَرُوا** «و به از پس پشتهای خویش، **وَالَّذِينَ كَفَرُوا** (۳۹) «و به اشارا بازی دهند و فریاد رسند.»

وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ «بل تا اینهم بفته، بلکه آتش ماشان آید ماگه، **وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ** «تا در آن در مانند، **وَالَّذِينَ كَفَرُوا** «و به از پس برد آن توانند، **وَالَّذِينَ كَفَرُوا** (۴۰) «و به در ایشان وزاری اشان نگردد.»

وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ «و لعل امتهزی برسل من قبلک» افسوس کردند بر سولای بیش از تو، **وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ** «فراسر نشست اشانرا که آن افسوس کردند از آن افسوس کنندگان، **وَالَّذِينَ كَفَرُوا** «و ماگه به یستغرقن» (۴۱) «سراجام آن افسوس کمی کردند»

و پاداش آن . « قُلْ مَنْ يَكْلَفُكُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ » بگوی آن کیست که شما را نگاه می‌دارد بشب و روز ، « مِنَ الرَّحْمَنِ » از رحمن و عذاب او ، « بَلْ هُمْ عَنْ ذِكْرِ رَبِّهِمْ مُعْرِضُونَ ^(۴۲) » ، بلکه ایشان روی گردانیده‌اند از سخن خداوند خویش .
 « ۴۱ لهم آلهة تمنهم من دوننا » یا ایشانرا خدایانست که ایشانرا نگاه دارد جر از ما ؛ « لَا يَسْتَطِيعُونَ نصر أنفسهم » آن خدایان خود خویش را بکار نیابند ، « و لاهم منها يصحون ^(۴۳) » و به از ما ایشان صحبت و نگاه داشت و یاری .
 . « بَلْ مَتَعْنَا هَؤُلَاءِ وَآبَاءَهُمْ » نه جز آنکه ما ایشان را درین جهان بر خوردار کردیم ، و پدران ایشانرا يك چند ، « حَتَّى طَالَ عَلَيْهِمُ الْعُمُرُ » تا بودن درین جهان و رایشان دراز گشت ، « أَفَلَا يَرَوْنَ أَنَّ نَارَ الْأَرْضِ » نمی بینید که فرمان ما بزمین می آید ، « تَنْفَعُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا » کم می کنیم و می‌کاهیم از کرانه‌های آن [شهر شهر و گروه گروه] ، « أَفَهُمُ الْغَالِبُونَ ^(۴۴) » کفره قریش ما را و در خود کم تواند آورد .

« قُلْ أَنَا أَنْذِرُكُمْ بِالْوَحْيِ » بگوی من به پیغام آسمان شما را آگامی کنم .
 می‌ترسانم ، « وَلَا يَسْمَعُ الصَّمَّ الدَّعَاءُ » و کران باز خواندن نشنوند ، « وَأَذَاهُمْ يَنْذُرُونَ ^(۴۵) » آنگاه که ایشان را ترسانند .

« وَثَرَمَتِهِمْ لِقَعَةٍ مِنْ عَذَابِ رَبِّكَ » و اگر بایشان رسد زخمی از عذاب خداوند تو ، « لِيَهْلُوكَ بِهَا وَيُلَاقُوا سَخْنَ أَيْنَ كُونُوا » ای هلاک بر ما ، « إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ ^(۴۶) » گناهکار بودیم و ستمکار بر خوبشتن .

« وَنُفِخَ الْمَوَازِينُ الْعَمَطُ » یوم القيامة ، و نوازوهای داد و راستی روز رستاخیز بنهیم ، « فَلَا تَقْلُمُ نَفْسٌ شَيْئًا » از هیچ کس هیچ چیز نکاهد از کردار او ، « وَانْ كَالْـمِثْقَالِ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ » اینا بها ، اگر همه هم سنگ يك دانه خردل بود از کردار آرم آنرا بترارو ، « وَكُفَى بِنَا حَاسِبِينَ ^(۴۷) » و بسنده شما رندگان که ما میم کردار خلق را دته دته .

«وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى وَهَارُونَ إِهْرَاقًا» و دادیم موسی و هارون را نامه که در آن جداسازی میان راستی و کزبی، «وَضِيَاءٌ وَذِكْرًا لِلْمُتَّقِينَ» (۴۸) و روشنائی و یادگاری پرهیزکارانرا،

«الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ» ابشارنا که خداوند خویش را می دانند نادیده و از وی می ترسند، «وَهُمْ مِنَ السَّاعَةِ مُشْفِقُونَ» (۴۹) و از رستاخیز بر بیم می باشند، «وَهَذَا ذِكْرٌ مُبَارَكٌ» و این قرآن سخنی است برکت بر روی پیوسته، «وَإِنَّا لَنَرَاهُ» فرو فرستادیم آنرا، «فَاتَمَّ لَهُ مَنكُرُونِ» (۵۰) شما بآن ناگرویده اید.

النوبة الثانية

قوله: «وَمَا جَعَلْنَا الْبَشَرَ مِنْ قَبْلِكَ الْخَالِدِينَ» ای - دوام البقاء فی الدنيا، «فَأَنزَلْنَا فِيهِمُ الْخَالِدِينَ» ای - فهم الخالدون ان مت، این جواب بشر کان قرش است که هلاک پیغمبر بآرزو میخواستند میگفتند: «تَرْجِسْ بِهِ رَبِّاَ الْمَنُونِ» چشم نهاده ایم بآن که او ببرد و بازرهم از او، رب العزة گفت تو به میری نه ایشان خواهند بود که ایشان هم بمیرند همانست که گفت: «فَالْكَافِرِينَ» و انهم میبتون - یعنی که در مرگ شمانت نیست که بهمه کسی خواهد رسید و هر کسی خواهد چشید، اینست که گفت جل جلاله:

«كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ» ای - كُلُّ ذِي جَسَدٍ وَرُوحٍ سَيَذُوقُ و بقایای مراد الموت، در آفرینش کسی نیست که مشرب مرگ نشد هم فرشته مقرب و هم پیغمبر مرسل.

قضیت بجای فسر قوم حقی بهم غفلة و نوم

كانَ یومِی علی حتماً و لیس للشاقین یوم

آن روز که «كُلٌّ مِنْ عَلَیْهَا فَاَن» از آسمان فرو آمد یعنی که هر چه در زمین

خلقتست مرگ برایشان روانست وفنا حاصل ایشان است ، فریشتگان آسمان طمع داشتند که چون اهل زمین را مخصوص کرد بفنا ، ایشانرا بقا باشد بردوام ، تا آیت آمد که : « کَلَّمْنِي هَآلِكَ الْاَوْجِه » آنگه ایشان دل بر مرگ نهادند و داستند که در آسمان و زمین هیچکس نیست از مخلوقان که بر عقبه مرگ گذر کند ، و آن شرمت قهر چشید اگر در کل عالم کسی را از فخر مرگ خلاص بودی مصطفی عربی بودی که سید و سرور کائنات و نقطه دایره حادثات بود ، و بنزدیک الله تعالی عزیز و مکرم بود ، و با وی میگوید اَلَاکَ مِیْت . عائشه روایت میکند از مصطفی که گفت : « من اسب منکم بمصیبه بعدی فلیتعن بمصیبه بی » هر کرا بعد از من مصیبتی رسد بوفات عربی توفات من یاد کند و خود را بآن تمیز و تسلیت دهد . از اینجا آغاز کنم قصه وفات مصطفی (ص) چنانکه نقله اخبار و حمله آثار روایت کردند باسناد درست از جاری عبد الله و عبد الله بن عباس که گفتند که آن روز که جبرئیل امین پیک حضرت ، برید رحمت سوره النصر از آسمان عرت فرود آورد مصطفی گفت : یا جبرئیل نسی قد نعب ای جبرئیل ما را از فخر مرگ خبر داده اند ما را که هنگام رفتن مردک گشت و آفتاب عمر بسر دیوار رسید ، جبرئیل گفت : یا محمد « الْآخِرَةُ خَيْرُكَ مِنَ الْاُولَى ولسوف بعطیک ربک فترضی » آنگه رسول خدا بلال را فرمود تا ندا کرد گفت الصلوة جامعة . مهاجر و انصار جمله حاضر شدند در مسجد ، رسول خدا نماز مگزارد آنگه بر منر شد و خطبه های بلیغ خواندن گرفت چون کسی که وداع کند گفت : « یا ایها الناس ای نبی » کنت لکم ؟ « چگونگی پیغامبری بودم شما را ؟ وحی حق چگونه گرامدم و پیغام و نامه ملک چون رسادم ؟ » ساران گفتند حزن الله من نبی حیر آفتقد کنت لنا کالاب الرحیم و کالایح الناصح المشفق اذ تب رسالات الله وبلغتنا وحب و دعوت الی سبیل ربک بالحکمة و الموعظه الحسنه ای سد چه گوئیم بکدام زبان تو را ستائیم و نساء تو برای تو کی توانیم ، نو ما را چون پدر مهربان

بودی و چون برادر مشفق نصیحت کردی ، مهجورانرا شفیع بودی مریدانرا دلیل بودی ، درویشانرا مونس بودی ، وحی پساك و رسالت حق بشرط و رمت گزاردی ، خلق را بدین اسلام و ملت درست خوانندی . آنكه رسول خدا سوگند نهاد بر باران كه به یگانگی خدا و بحق من بر شما كه هر كرا بر من قصاصی است بر خیزد و همین ساعت از من قصاص خواهد پیش از قصاص قیامت ، و این سخن سه بار گفت آخر پیری بر خاست از میان قوم ، نام وی عكاشة پای بسر مردم در می نهاد تا نزد يك مصطفى رسید گفت یا رسول الله اگر نه آن بودی كه سه بار سوگند دادی و درخواستی من بر خاستمی ، پدر و مادر من فداه تو باد این سخن كه خواهم گفت نه گفتمی ، وقتی من باتو در غزائی بودم والله ما را نصرت داد و فتح بر آمد ، چون باز گشتیم ناقه من پیش ناقه تو بر آمد من از ناقه فرو آمدم تا پای مبارك ترا بوسه دهم قضیب خود را بر آهستی و بر پهلوی من زدی ، ندانم مرا بقصد زدی یا بقصد ناقه زدی و بر من آمد . رسول خدا گفت : یا عكاشة اینكه بجلال الله ان یتعمدك رسول الله بالضرب . آنكه بلال را فرمود تا بسرای فاطمه رود و قضیب مشقوی بیارد ، بلال از مسجد بیرون شد دست بر سر نهاده و ندا میرد كه اینك رسول حدای از نفس خویش قصاص میدهد ، آمد نا در حجره فاطمه و دریزد و گفت ای دختر رسول خدا قضیب مشقوی بمن ده ، فاطمه گفت ، ای بلال پدر من قضیب از بهر چه میخواهد ؟ و امروز نه روز حج است و نه روز غزا . بلال گفت یا فاطمه ما افعلك عفا فیہ ابوك ان رسول الله یودع الدین و بفارق الدنیا و یعطى الفصاص من نفسه ای فاطمه سخت غافل شسته و از حال و كار پدر بی خبر مانده ای كه دیوارا و دراع میکند و سار سفر آخرت میسازد ، و از نفس خود قصاص میدهد ، فاطمه گفت ای بلال كرا دل دهد كه از رسول خدا قصاص خواهد ؟ ای بلال اگر ناچار بس باری حسن و حسین را گوی تا حواله آن فصاص با خود گیرند ، و آن حكم بر ایشان براتند نه بر رسول خدا . بلال قضیب آورد و بدست رسول داد ، و رسول بدست عكاشة داد ، ابو بكر و عمر چون آن حال دیدند بر خاستند

گربان و سوزان گمتند : یا عکشه ها نحن بین یدیک فاقص منا ولا تقص من رسول الله . رسول خدا چون ایشانرا بر آن صفت دید گفت امض یا بابکروانت باعمر فقد عرف الله مکامکما ومقامکما ، علی بن ابیطالب (ع) برخاست گفت یا عکشه انا فی الحبوة بین یدی رسول الله ولا تطیر نفسی ان تضرب رسول الله فهذا ظهري وبطنی اقص منی یدیک واجلدنی مائة ولا تقص من رسول الله . رسول خدا اورا گفت باعلی اقم ، فقد عرف الله مقامک و یتیک ، حسن و حسین بزاری پیش آمدند و خوشتر را بر عکاشه عرض کردند و گمتند یا عکشه ایس تعلم اناسیبا رسول الله فالقصاص منا کالقصاص من رسول الله . همچنان رسول خدای ایشانرا دلخوشی داد و ساکن کرد ، و گفت : اقمدا یا قرّتی عینی لانی الله لکما هذا المقام .

پس گفت ای عکشه بزنی اگر میزنی، عکاشه گفت بارسول الله آن روز که آن قضیب بر من آمد پهلوی من برهنه بود ، رسول جامه ازپهلوی باز گرفت چنانکه خورشیدشعاع و بورخود بر زمین افکند تا تاعلاء نور از پهلوی رسول بر قوم افتاد یاران همه فریاد و غرور کردند ، عکاشه برجست و روی بر پهلوی رسول مالید و میگفت فداک ابی و اُمّی ، پدر و مادر من فدای تو باد چه جای آنست که من از تو قصاص خواهم و کرا خود دل دهد که ارنو قصاص خواهد عکشه را هزار جان بایستی که فدای این ساعت کردی ، رسول خدا گفت : اما ان تضرب و اما ان تغفوا فقال قد عفون عک رجاء ان يغفوا الله عنی فی القامة . فقال النبی (ص) : فمن اراد ان ينظر الی رفیفی فی الجنة فليطير الی هذا الشيخ ، فقام المسلمون بغيلون ما بين عيني عکشه و يقولون طوباك ثم طوباك نلت الدرجات العلی و مراقة رسول الله . پس رسول خدا همان روز بیماری بوی در آمد هرزه روز بیمار بود در بیماری بلال بانکه نماز گفت آنکه بدر حجره آمد گفت : السلام علیک یا رسول الله و رحمة الله الصلوة بر حاک الله رسول خدا آوار بلال شنید ، فاطمه (ع) گفت یا بلال ان رسول الله اليوم مشغول بمعصه . رسول خدای امروز خود مشغول است ، بلال در مسجد شد چون اسفار صبح بیود گفت والله که من اقامت نگوم

و نماز نکنم تا از سید خود رسول خدای دستوری نخواهم، بارگشت و بر دایستاد و ندا کرد و گفت: السلام عليك يا رسول الله و رحمه الله الصلوة ير حمك الله. رسول آواز بلال بشه د گفت: ادخل يا بلال ان رسول الله اليوم مشغول بنفسه، مترابا بکر يصل بالناس. ای بلال بگو تا قوم نماز کنند و ابوبکر پیش رود بجای من، که من طاقت بیرون آمدن ندارم، بلال بیرون آمد دست بر سر نهاده و می گوید واغوثاه بالله، و انتقطاع رجائی، و انقطاع ظهري، لیتنی لم تلدنی امی و اد ولدتنی لم اشهد من رسول الله هذا اليوم. پس گفت یا ابابکر رسول خدای فرمود تا تو بجای وی نماز جماعت بگرای و ابوبکر مردی رقیق دل بود چون پیش شد و مقام رسول دید از رسول خالی، بیفتاد و بیپوش گشت، یاران همه گریستن در گرفتند خروش وزاری عظیم در مسجد افتاد، آواز ایشان بسمع رسول رسید گفت این چه آشوب و شور و چه حروش وزاری است؟ گفتند صیحة المسلمين لعقدك يا رسول الله. پس رسول خدای علی را و ابن عباس را بخواند، و تکیه بر ایشان کرد تا بمسجد آمد و نماز جماعت بگزارد دو رکعت سبک، آنگه روی ملیح باباران کرد و گفت: معاشر المسلمين استودعکم الله اثم فی رجاء الله و امانه والله خلیفتی علیکم، معاشر المسلمين علیکم باتقاء الله و حفظ طاعته من بعدی فانی مفارق الدنيا هذا اول يوم من الاخرة و آخر يوم من الدنيا.

پس رسول خدا بخانه باز شد و روز و شب کار بر وی سخت شد و کان صلی الله علیه و سلم ولد یوم الاثنين و بعث یوم الاثنين و قبض فی یوم الاثنين، و لوحی الله عز وجل الی ملک الموت ان اهبط الی حبیبی و صفتی محمد فی احسن صورة و ارفق به فی قبض روحه. ملک الموت از آسمان فرو آمد مانند اعرامی بر در حجره رسول بایستاد، پس گفت: السلام علیکم یا اهل بیت النبوة و معدن الرسالة و مختلفه الملائكة اَدْخُلْ عَیْشَهْ گفتم با قاطمة احبیبی الرجل. مردی بر در اسب او را جواب ده و باز گردان، قاطمه گفت آجرك الله فی ممشاك يا عبد الله ان رسول الله مشغول بنفسه بكار دیگر همان ندا کرد و همان جواب شنید، سوم بار ندا کرد و گفت: السلام علیکم یا اهل بیت النبوة و معدن الرسالة

و مختلف الملائكة أدخل فلان من الدخول؟ در آیم که ناچار است در آمدن، رسول خدا آواز ملك الموت بشنید گفت ای فاطمه کیست که بر در است؟ گفت یا رسول الله مردی بر در است که دستوری در آمدن میخواهد و ما یکبار و دو بار او را جواب دادیم سوم بار آوازی داد که از آن موی بر اندام من برخاست و شانهام بلرزید، رسول خدا او را گفت ای فاطمه ای جان پدر دانی کیست که بر در است؟ هذا هم الذين يفترون الجمع، هنا هم من ملل الزواج ومؤتم الاولاد هنا مخرب الدور وعلر القبور، این شکنندگه کمهاست جدا کنندگه جمعهاست قطع کنندگه پیوندها است، زنان را بیوه کند طفلان را یتیم کند خانه هارا خراب کند گور هارا آباد کند، دوستان را از یکدیگر جدا کند این ملك الموت است.

آنکه گفت ادخل بر حملك الله يا حملك الموت. ملك الموت در آمد رسول خدا چون او را دید گفت: جتنی زائر ام قابض؟ بزیارت آمدی یا قبض روح؟ گفت جئت زائراً وقابضاً، هم بزیارت آمده‌ام و هم بعض روح اگر دستوری دهی که الله تعالی مرا چنین فرمود که بحضور تو آیم بدمستوری تو آیم و قبض روح بدمستوری تو کنم اگر دستوری دهی اگر نه باز گردم و بحضور خداوند خویش باز شوم. رسول گفت: يا حملك الموت این خلقت حییبی جبرئیل. آن دوست من را جبرئیل کجا گذاشتی گفت در آسمان دیوار فرشتگان او را تعزیت می‌دهند، تادین سخن بودند جبرئیل در آمد ویر بالین مصطی بنشست. رسول (ص) گفت: يا جبرئیل هذا الرحيل من الدنيا فبقری بمالی عند الله. ای جبرئیل اینک طومار عمر ما در نوشتند و گوشوار مرگه در گوش بندگی ما کردند و سفر قیامت در پیش ما نهادند از لطف الهی و دخیار غسی مسارا نهایی ده و در آن نشان مارا بشارنی ده تا بخوشدلی ما و دیمت غسی بسپاریم. قال ابشرک يا حبيب الله ائی ترکت ابواب السماء قد فتحت والملائكة قد قاموا صفوفاً بالتحية والريحان يحيون روحك يا محمد. گفت یا حبيب الله در های آسمان جمله

گشاده و مقربان صف صف ایستاده با نثار روح و ریحان و تحف رضوان و انتظار روح پاک تومی کشند، ای محمد فقال لوجه رقی الحمد فبشرنی یا جبرئیل . گفت حمد خداوند مرا که با من این همه کرامت کرد و عطا داد نه ازین می پرسم ، مرا بشارت ده . گفت بشارت می دهم ترا بآن که دوهای دوزخ استوار بیستند و درهای بهشت گشادند و فرادیس اعلی و جئات مأوی را بیاراستند و آذین بستند و جویهای آن مطرد گشت و درختان آن متدلی شد و حوران خویشتن را بیاراستند قدوم روح ترا ای محمد . قال لوجه رقی الحمد فبشرنی یا جبرئیل . گفت ای جبرئیل خدایا را نما میگویم و سپاس داری میکنم بر نعمتهای ریزان و نواختههای بی کران، امانه ازین می پرسم ، مرا بشارت ده . گفت اول کسی که از خاک بر آید تو باشی و اول کسی که در حضرت عزت بند گانرا شفاعت کند تو باشی و اول کسی که شفاعت او قبول کنند و مرادش در کنار نهند تو باشی . قال لوجه رقی الحمد فبشرنی یا جبرئیل . گفت ای جبرئیل حمد خدا یرا بر نعمتهای وی نه ازین پرسم مرا بشارت ده . قال جبرئیل یا حبیبی عما تسئلی ؟ گفت ای دوست مرا از چه می پرسی ؟ قال اسئلك عن غمی و همی فمن لقراء القرآن من بعدی، من لصوأم شهر رمضان من بعدی، من لحجاج بیت الله الحرام من بعدی، من لامتی المصطفیة من بعدی . ای جبرئیل ترا از غمواندوه خود می پرسم اندوه من همه برای امت است، مشتی درویشان و بیچارگان که در متابعت ما کمر وفاداری بر میان پسند حلقه بندگی شرع در گوش فرمان برداری کردند دین اسلام و ملت شریعت بنیای داشتند و بجان و دل پذیرفتند و بدوستی ما و امید شفاعت ما روز یسر آوردند ، گوئی سرانجام کار ایشان چه رسد و فردا بایشان چه کنند ؟ جبرئیل گفتا، ابشر یا حبیب الله فان الله عزوجل يقول قد حرمت الجنة علی جمیع الانبیاء و الامم حتی تدخلها انت و امتك یا محمد . قال الآن طابت نفسی ادن یا ملک الموت فاتته الی الممرت علی (ع) حاضر بود گفت: یا رسول الله از ما که زهره آن دارد که ترا شوید و بر تو کفن کند و بر تو نماز کند و ترا در خاک نهد مگر که تو

دستوری دهی و آنچه فرمودنی است فرمائی، ما را خبر کن که چون روح تو مقبوض شود که ترا شوید و در چه جامه ترا کفن کند و بر تو که نماز کند و که در قبر شود؟ گفت باعلی شستن تو و آب ریختن فضل بن عباس و جبرئیل سوم شما باشد. آنکه چون از غسل فارغ شوید مرا درسه جامه نو کفن کنید و حنوط بهشتی که جبرئیل از بهشت آورد بران پراکنید آنکه چون فارغ شوید مرا در مسجد بر سریر بپید و شاهمه از مسجد بیرون دوید، فان اول من یصلی علی الرّب من فوق عرشه ثمّ جبرئیل ثمّ میکائیل ثمّ اسرافیل ثمّ الملائکة زمراً زمراً ثمّ ادخلوا فقوموا صفواً لا یبقکم علی احد. فاطمه آن ساعت بر فراق پدر زار بگریست و گفت البوم الفراق فمتی القاک؟ فقال لها یا بنیة نلغیننی یوم القیامة عند الحوض وانا سفی من یرد علی الحوض من امتی، قالت فان لم القک یا رسول الله؟ قال تلغیننی عند المیزان وانا اشفع لامتی، قالت فان لم القک یا رسول الله؟ قال تلغیننی عند الصراط وانا انادی ربّ سلم امتی من النار.

بس چون کار تمام شد و قبض روح پاک او کردند و وصیت او چنانکه فرموده بود بجای آوردند سریر در میان مسجد بنهاد خالی و خود بیرون رفتند. علی (ع) گفت: لقد سمعنا فی المسجد همهمة ولم نر لهم شخصاً فسمعنا هاتفاً تهتف وهو یقول، ادخلوا رحمکم الله فصلوا علی نبیکم فدخلنا و قمنا صفواً كما امرنا رسول الله فکبرنا بتکبیر جبرئیل و صلینا علی رسول الله بصلوة جبرئیل، ما نفتم منا احد علی رسول الله و دخل القبر ابو بکر الصدیق و علی بن ابی طالب و ابی عباس و دفن رسول الله فلما انصرف الناس قالت فاطمة لعلی: یا ابا الحسن دفنتم رسول الله؟ قال نعم، قالت فاطمة کف طابت افضکم ان نحشوا التراب علی رسول الله اما کن فی صدورکم لرسول الله الرحمة اما کن معکم الخیر؟ قال بلی یا فاطمة ولكن امر الله الّذی لامرنا له، فجعلت ببکی و تندب و هی تقول یا ابتاه الآن انقطع عثا جبرئیل و کان یأتیها بالوحي من السماء. روى ابو الاضعث الصنعانی عن اوس بن اوس قال: قال

رسول الله (ص): « انّ من افضل ايامكم يوم الجمعة فيه خلق آدم وفيه قبض وفيه النسخة وفيه الصعقة، فاكثروا من الصلوة على فيه فان صلواتكم معروضة على قلوبا وارسول الله وكيف نعرض صلاتنا عليكم وقد ارميت؟ قال الله عز وجل حرّم على الارض ان تأكل اجساد الانبياء. قوله: «ارمت» اسله ارميت فادغمت احدى الميمين في الاء، يقال دم العظم ادا بلى، وادم الرجل اذا صارت عظامه بالية، قوله: «و نبلوكم» اى نختبركم، «بالقرو والخير» اى - بالشدة والرخاء والصحة والسقم والغنى والعقر وبما تحبون وما تكرهون، «فنة» ابتلاء وامتحاناً لننظر كيف شكركم فيما تحبون وصبركم فيما تكرهون، بنى مادمتم احياء. معنى آنست كه تا زنده ايد شمارا مى آزمائيم گاه بيمارى و گاه تندستى و گاه دروشى و گاه توانگرى، گاه بلا و شدت و گاه آسانى و راحت، گاهى بانشاط و شادى همه آن بينيد كه دل شما خواهد، گاهى باخروش و زارى همه آن بينيد كه شمارا كراحت آيد، اين همه بآن كنيم تا بنگرىم كه از شما ساير بر بلا و ناك بر عطا كىست. وانگه از همه پيرسيم، شاكر را بر شكر جزا دهيم و صابر را بر صبر، اينست كه الله تعالى گفت: «و الينا ترجعون» يعنى للحساب والثواب والعقاب قرأ يعقوب وحده ترجعون بفتح الاء وكسر الجيم، وقرأ الباقون ترجعون بضم الاء وكسر الجيم.

« واذنك الذين كفروا ان يتخذوك الا هرواً » سبب نزول ابن آبت آن بود كه ابو جهل و ابوسفیان در انجمن قریش نشسته بودند رسول خدا بايشان برگشت ابو جهل باسئزاء گفت باوسفیان: انظر الى منى بنى عبد مناف درمگر با بن پيغامبر منى عبد مناف، يوسفیان گفت چه بود اگر پيغامبرى از بنى عبد مناف بود. رسول خداى سخن هر دو بشنيد، آنكه روى به ابو جهل كرد و گفت: ما اريك تنتهى حتى تنزل بك منازل بعثك الوليد بن المغيرة. و باوسفیان نگرىست و گفت: انما قلت الذى قلته حمية. فانزل الله عز وجل « واذنك الذين كفروا ان يتخذوك الا هرواً » اى - ما يتخذوك الا بالاستهزاء، وقيل تقديره و اذا رأوك داعياً الى رفض آلهتهم

اتخذنوك هزواً وقالوا : « اهدنا الذی يذكر آلهتكم های - يعيب آلهتكم . يقال فلان يذكر الناس ، ای یقتابهم و يذكرهم بالعیوب . و يقال فلان يذكر الله ای - یصفه بالعظمة وثنی علیه ویؤجده . « وهم بذکر الرحمن » ای - باسم الرحمن ، « هم کافرون » یعنی الذین قالوا ، وما الرحمن ، لانعرف الرحمن الا رحمن الیمامة مسیلمة . وقيل ذکر الرحمن هاهنا القرآن والتوحيد ، یعنی هم بالتوحيد والغیر آن کافرون . معنی آیت آنست که رب العزة گفت ای محمد چون تو ابشارا گوئی که بتانرا میرستید که ایشان سزای پرستش نیستند و خدائی را نشایند ، ایشان بابکدیگر گویند بر طریق استمراء ، اینست که عیب بتان ما میکند و ایشانرا بزبان می آرد و می گوید ابشارا سزاواری الهبت نیست ، تا ما را از پرستش ایشان باز دارد . آنکه رب العزة گفت : « وهم بذکر الرحمن هم کافرون » این بر سبیل تعجب گفت و تنبیه بر جهل ایشان ، یعنی که بر رسول ما انکار کردند که عیب بتان گفت و ایشانرا از آنان منع کرد ، و آنکه خود بنام رحمن و سخن وی کافر میشوند ، و رسول را بر عبادت الله تعالی عیب می کنند ، این غایت جهل و حماقت است .

قوله : « خلق الانسان من عجل » هذا من الامثال ، که - ا. تعول خلق فلان من الغضب ، و عجن فلان من الجود ، و قطع فلان من القمر . و انما اراد بهذا استعجال الکفار بالعذاب ، وهو قولهم : « اتتنا بما وعدنا » « عجل لنا قطنا » . « امطر علينا حجاره من السماء » و كذلك استعجل طائفة من المؤمنين بالعذاب للکنتار ، فقال للطائفتين : « خلق الانسان من عجل » یعنی خلق الانسان عجولاً . كما قال فی سورة بنی اسرائیل : « وكن الانسان عجولاً » ، وقيل المراد به آدم (ع) قال مجاهد : لما خلق الله آدم فی آخر ما خلق عند آخر النهار فصار الروح فی لسانه وعينه ، رأى الشمس قاربت الغروب ، فقال : بارب عجل تمام خلقي قبل ان تغيب الشمس ، فقبل له خلق الانسان من عجل . وقال سعيد بن جبیر : لما دخل الروح فی رأس آدم وعينه نظر الى ثمار الجنة فلما دخل فی جوفه اشتهى الطعام فوثب قبل ان تبلغ الروح الى رجله عجلان

الى ثمار الجنة ذلك قوله : «خلق الانسان من عجل» وقيل معنا خلق الانسان بسرعة، وتعجيل على غير ترتب ، خلق سائر الادميين من النطفة والعلقة والمضغة وغيرها، وقيل العجل الطين بلغة الحمير ، يعنى خلق الانسان من طين قوله : «سأريكم آياتى» يعنى ما توعدون به من العذاب ، «فلا تستعجلون» اين در شأن النضر بن العارث قرو آمد كه عذاب بتعجيل ميخواست باستهزاء مى گفته ، اللهم ان كان هذا هو الحق من عندك فامطر علينا حجارة من السماء واثنا بعذاب اليم. وهمچنين جماعتى مؤمنان كه عذاب كافرين بتعجيل ميخواستند ، رب العزة گفت مرا مشتابانيد بعذاب فرو گشادن پراشان كه ما بوقت خویش مواعيد خویش بشما بمائيم ، پس آن بود كه روز بد رايشمارا هلاك كرد ، و گفته اند كه استعجال قيامت ميكرديد مى گفتند : «متى هذا الوعد ان كنتم صادقين» رب العالمين گفت ججواب ابشان : «لويلم الذين كفروا» جواب لومحذوفست يعنى لوعلموا ما استعجلوا ولا قالوا متى هذا الوعد ، وقيل لوعلموا لما اقاموا على كفرهم و يسارعوا الى الايمان .

«حين لا يكفون عن وجوههم النار» اى- حين تلفح وجوههم النار فلا يدفعونها عن وجوههم ، «ولا عن ظهورهم» يعنى اسياط ، «ولا هم ينصرون» اى - ولا هم ممنعون من عذاب الله . و قيل معناه ليت الذين كفروا يعلمون حين لا يكفون- كاشك بدانند كافرين حال خویش در آن هنگام كه باز نمى توانند برد از رويهاى خویش آتش ، و نه از پس پشتهاى خویش چنانكه جاى ديگر گفت : «وتفشى وجوههم النار. لؤاحة للبشر» .

قوله : «بل تأتيتهم» اى - الساعة ، «بفتة» اى - فجأة ، وقيل تأتيتهم العقوبة بفتة على غرة منهم . «فتبتهم» فتحيرهم ، «فلا يستطيعون ردّها» اى - لا يقدرون على دفعها ، «ولا هم ينظرون» بمهلون .

«ولقد استهزى برسل من قبلك» يعزى بهذا نيته ، «فحاق بالذين سخروا

منهم ما كانوا به يستهزؤن « ای - فحل بهم جزاء استهزائهم، وعاد عليهم ما ارادوا بالرسول. باين آيت پيغامبر را تسلي ميدهد ميگويد، اين كفرة قرشي با تو همان مي كنند كه كافران پيش با پيغامبران كردند، اي محمّد تودل ببتگ ميار وضجر مشو از ايندا واستهزاه ايشان كه ما همچنان كه پيشينيان ترا جزاء استهزاء بداديم ابشانرا هم جزاء خود بدهيم، كافران پيش را آن بد كه پيغامبرانرا خواستند خود فراسراشان نشست، اينانرا هم آن بد كه بتو ميخواهند فراسراشان نشيند.

« قل من يكلوكم » قل لهم يا محمّد من بحفظكم، « بالليل » اذانتم، « وبالنهار » اذا نصرقت، « من الرحمن » ای - من بأس الرحمن، ومن عذابه، و قيل من امره هذا كقوله: « فمن ينصرني من الله ان عصيته، وقيل هذا استمهام معناه النفي، ای - لا كالي لكم من عذابه ان اتاكم ليلا او نهاراً، نقول كلاه كلاه ای - حفظه.

« بل هم عن ذكر ربهم » ای - عن علم قدرته عليهم معرضين وقيل عن مواعظ ربهم « معرضون » لا يلتفتون اليها، وقيل عن القرآن معرضون لا يتدبرونه.

« ام لهم آلهة تمنعهم من دوننا » معناه ام لهم آلهة نجعلهم في منعة وعز من ان نالهم مكروه وعذاب من جهتنا، وقال ابن عباس: فيه تقديم وتأخير، والمعنى امهم آلهة من دوننا تمنعهم، ثم وصف الآلهة بالضعف، فقال: « لا يستطيعون نصرنا نسهم » ای - لا يستطيعون دفع ذباب عنفا فكيف يرجون نصرها، « ولا هم منا يصحبون » قيل الكناية للآلهة ای - ولا يصحبها الله معونة على النصر، وقيل الكتابة للكفار، يعنى ولا الكفار منا يجارون ای - يحفظون، من قولهم صحبك الله ای - حفظك ونصرك.

« بل متّعنا هؤلاء وآباءهم حتى طال عليهم العمر » ای - ليس لهم آلهة يرجون نصرها بل وسّعنا عليهم ما يعيشون به وعلى آبائهم من قبلهم و طولنا اعمارهم فقرهم ذلك ونرکوا تدبر آياتنا فصاروا كفاراً. معنى آبت آنست كه اين كافران كه بتانرا مي پرستند ايشانرا در آن بتان عزى و نصرتيست و مازداشتى از عذاب، تا ايشانرا بطمع آن نصرت ومعونت پرستند، آن بتان از ضعيفي چنانند كه يك مگس از خود

دفع نتوانند کرد، و خود را بکار نیایند دیگران را چون بکار آیند و نصرت کنند. آنچه گفته نه که ایشانرا امید نصرت و منعت بتان نیست لکن ما ایشانرا و پدران ایشانرا در دنیا بر خونداری و نعمت و عمر دراز دادیم، تا بدان غره شدند و دلهایشان در تنعم سخت گشت تا در آیات و سخنان ما متفکر نکردند و در دلایل و وحدانیت و قدرت ما نظر نکردند و کافر شدند. وفي الخبر الصحيح: فما احدا صبر على انى يسمعه من الله يدعون له الولد ثم يعافيه ويرزقه .

« افلا برون انا نأتى الارض ننقصا من اطرافها » نمتنها لمحمد و یخرجها من ایدی المشرکین. ویزیدها فی ارض المسلمین، و قیل « ننقصا من اطرافها » نسبت الواحد بعد الواحد القرن بعد القرن. قال ابن عباس : نقصانها موت العلماء و الفقهاء و خيار الناس لان عمارة الارض بحیوة العلماء و الخیار ، و المعنى اذا لم یبق الخیار و العلماء لم یبق، لاشرار و الکفار. و قیل نقصانها جور و گناهها، و قیل نقصانها ذهاب البرکة عن ثمارها و نباتها . « افهم الفالون » ام محمد و اصحابه، و المعنى ليس ذلك كما یظنه المشرکون بل حربنا هم الفالون .

« قل انما انذکم بالوحى » ای - انذرکم عذاب الله بامر و بما اوحى الی .
« ولا یسمع الصم الدعاء » قرأ ابن عامر وحده ولا نسمع الصم بالتاء و ضمها و کسر العیم من تسمع و نصب الصم و الوجه انه على محاطبة التبی حملا على ما قبله و هو خطاب له ، و ذلك قوله . « قل انما انذکم بالوحى » ای - انک لا تقدر على اسماع الصم، و المراد انهم معاندون فاذا اسمعتهم لم یعلموا بما سمعوا کأنهم صم لم یسمعوا ، و قرأ الباقون یسمع بالتاء مفتوحة، الصم رفعا، و الوجه انه على الذم و التوبيخ بترك استماع ما یجب علیهم استماعه، فکأنهم صم لا یسمعون. و ارتفاع الصم بانه فاعل و تذکیر الفعل من اجل تدفعه، و یكون التأیث غیر حقیقی. دعا اینجانداست چنانکه در سورة الملائكة گفت . « ان تدعوه لم لا یسمعوا دعاءکم » یعنی ان تنادوهم لا یسمعوا نداءکم .

همانست كه گفت : « يوم يدعوك فيستجيبون بجمعه » اى - يناديكم جبرئيل .
جائى ديگر گفت : « يوم يدع الداعي » اى - ينادى المندى . « اذا ما يندرون »
اى - يخوفون .

« و لكن مستهم نفعه » اى - ضربة « من عذاب ربك » من قولهم نفعت الدابة اذا رمحت، وقيل النفعه الدفعه اليسيرة من الشئ، من قولهم نفع فلان لفلان، اذا اعطاه قدراً يسيراً من المال، وقيل النفعه الزمهرير، ومعنى الآية لوعاينوا ادنى عذاب من الله دلوا وخضعوا ودعوا بالويل على انفسهم مقرين بانهم كانوا « ظالمين » .

قوله: «وضع الموازين القسط» هذا الوضع يراد به النصب يقال وضع صاحب الدبوان الميزان، اذا اخذ فى اخذ الخراج والمراد بالموازين الميزان كقوله: «بأياها الرّسل» والمراد بها الثبتي (ص) وحده، والعرب تذكر الجمع وتريد به الواحد، كما قال الاعشى:

ووجه نقى اللون صاف يزينه مع الجيد ليات لها ومعاصم

اراد بذلك لبة ومعصماً. قال الزجاج: القسط، العدل، وهو مصدر بوصف به الواحد والجمع، يقال ميزان قسط، اى ذات قسط، وموازين قسط، اى ذوات قسط. «يوم القيامة» اى - لاهل يوم القيامة، وقيل فى يوم القيامة، وقيل لجراء يوم القيامة، وفى الخبر الميزان له لسرو كفتان، توزن به صحايف الحسانت والسيئات فيثقل ويخيف على قدر الطاعات والمعاصي. وعن ابن عباس قال - ينصب الميزان فيكون العمود منه كما بين المشرق والمغرب. وكفتاهند: كطباق الدنيا جميعاً فى طولها وعرضها، فاحدى كفتيه من نور وهى الكفة التى توزن بها الحسنات وموضعها عن يمين العرش، والكفة الاخرى من الظلمة وهى الكفة التى توزن بها السيئات وموضعها عن يسار العرش. «فلا تظلم نفس شيئاً» اى - لا ينفص من نواب حسنة ولا يزداد على سيئاته.

«وان كان مثقال حبة» قراعت اهل مدينه مثقال حبة برفع لام است و باين قراءت كان بمعنى وقع است، معنى وان وقع وحصل للعبد مثقال حبة «من خردل» مى گویدار کردار هیچکس هیچ چیز نكاهند و اگر آن چیز همسنگ يكدا نه خردل

بود، و اگر نصب خوانی بر قراءت باقی، تقدیر آنست که، وان کان العمل مثقال حبه من خردل زیرا که کان برین قراءت ناقص بود و محتاج اسم و خبر باشد مثقال که منصوب است خبر کان است و اسم دروی مضمّر، و اگر این سخن مستأنف نبی، و راست گوئی: و ان کان مثقال حبه من خردل. «آئینا بها» یعنی و اگر همسنگ يك دانه خردل بود از کردار او بتر از او آریم آنرا و ویرا بدان یاداش دهیم، «و کفی بنا حاسین» ای - محصلین و قیل عالمین حافظین لان من حسب شیئاً علمه و حفظه، قیل دخلت الباء لان معناه معنی الامر، کاته قال اکفوا بالله محاسباً، و انتصابه علی التمييز. روی ان رسول الله (ص) صلی صلوة الصبح بوماً قرأ فیها هذه السورة قلماً بلغ قوله «و کفی بنا حاسین» احذثه سعة فر کح.

«ولقد آتينا موسى وهرون الفرقان» یعنی الكتاب المفرق بين الحق والباطل و هو التوراة، و قال ابن زيد الفرقان، النصر علی الاعداء. كما قال: «وما نزلنا علی عبدنا يوم الفرقان» یعنی يوم بدر. و لائه قال: «وضياء» ادخل الواو فيه ای - آتينا موسى وهرون النصر والضياء، و هو التوراة، و من قال المراد بالفرقان التوراة، قال الواو فی قوله «وضياء» رائدة معجمة، معناه آتينا هما التوراة ضياء، و قيل هو صفة اخرى للتوراة، مثل قوله فی سورة المائدة فی صفة الانجيل: «فيمعدي ونور و ذکرأ للمتقين» خص المؤمنين بالذكر لانهم هم المستفوعون به والمتبعون له، ثم قسر فقال: «الذين يخشون ربهم بالغيب» ای بخافوه ولم يروه و بعد، و قيل يخشون ربهم ای - بطيعونه فی خلواهم مستترين عن اعين الخلق. «و هم من الساعة» ای - من القيامة. «مشفقون» حاتمون. «وهذا» یعنی القرآن ذکر مبارك «كثير الخير دائم النفع يتبرک به و يطلب منه الخير، «انزلناه» علی محمد «افانتم» یا اهل مکّه، «له منکرون» جاحدون؟ و هذا استفهام توبيخ و تعيير.

النوبة الثالثة

قوله : « وما جعلنا لبشر من قبلك الخلد اذ ان مت فهم الخالدون كل نفس ذائقة الموت » آنرا که در دلیک نقطه صدق پیدا کرد حقیقت عشق مرگ سرازجان وی برزند زیرا که وعده لقا آنجاست ، آن چه جانی بود که وعده لقا فراموش کند یا چه دلی بود که ارتیا حی که جز بمشاهده حق نتواند بود جائی دیگر طلب کند لاراحة للمؤمن دون لقاء ربه . ای درویش هیچ دولت عزیز تر از مرگ نیست ، دین دارانرا تاج کبریا و کرامت بدروازه مرگ بر سر نهند بر خورداران شریعت توقیع دولت بدر مرگ خواهند یافت ، مرگ حرم لاله الا الله است ، مرگ آستانه دارالملک قیامت است ، وممر زوار حق است ، مرگ مرکز عزّ عارفانست ؛ ومظنه ارواح مقران ، مرگ طلیعه عنایت ازلست ومقدمه رعایت ابد ، در دوعالم هیچکس را آن راحت نیست که مرد موحد در لحد ما احد ، علم اسلام و کوس ایمان بقیامت باخود بچاک برد ، تا با علم اسلام و کوس ایمان بقیامت در آید ، چنانکه پادشاهان بشهر خوش در آیند .

داود طائی از کبار فقها بود در علم ظاهر ، و در صدق چنان بود که آن شب که از دنیا بیرون شد از بطنان آسمان ندا آمد که با اهل الارض انّ داود الطائی قدم علی ربه ، وهوعنه راض . مریدی از آن میگوید داود را دهم در حال نزاع در خانه خراب در شدت گرما بر حاک افتاده ونیم خشتی در زیر سر نهاده و قرآن میخواند . گفتم یا داود لو خرجت الى الصحراء ماذا كان . چه بود اگر ابن ساعت با خود رقتی کنی و بصحرا بیرون شوی نا این گرما در تسوا اثر کمتر کند گفت : با فلان اثی لاشتهبه و لكن استحيي من ربي ، ان اعمل قنمی الى ما فيه راحة نفسي . هرگز ابن نفس

مرا بر من دست نبوده است درین حال اولیتر که نباشد، و هم در آن حال بر آن خاک کالبد خالی کرد رحمة الله. قال الجنید کلّ من کانت حیوته برتبه فانه ینقل من حیوة الطبع الی حیوة الاصل و هو الحیوة علی الحقیقة. قال الله تعالی: «فلنجیته حیوة طیّبة».

قوله: «خلق الانسان من عجل» عجله دیگرست و مسارعه دیگر، عجله ناپسندیده است و نکوهیده و در آن نهی آمده که: «فلا تستعجلون». و مسارعه پسندیده است و مستود و بدان امر آمده که: «سارعوا». عجله استقبال کاری است نه بوقت خویش و مسارعه شتافتن است بکاری فرموده باوّل وقت خوش، عجله نتیجه و سواس شیطان است و مسارعه قضه نوبقست و تعظیم فرمان، ارعجله ندامت آید و شور دل، و از مسارعه سکنیه پیوندد بجان و دل. هو الذی ابرل السکینه فی قلوب المؤمنین. حق جلّ جلاله آرامی فرو فرستد بر دل مؤمنان تا او را بشناسند تا دریافته و دوست دارند نادیده، از کار خود با کار وی پرداخته و از یاد خود با یاد وی آمده و از مهر خود با مهر وی شده، همه با دها جز یاد وی همه سهواست. همه مرادها جز مراد وی همه لهو است، همه مهرها جز مهر وی همه لغو است.

«قل من یرکلوکم باللیل و النهار» ارباب طریقت و اهل معرفت بر زبان اشارت در معنی این آیت گفته اند: من یاخذکم عن تصارف القدره و من یصحبکم عن سوابق القضاة و من یمنعکم من تنفیذ ما قدره و اجراء ما قضاه فاسائر سیر بانوار رحمته و آخر یسیر بنیران مخطئه، برداشتن زهمت از سوابق قسمت در دین رکعی عظیمت نکیه بر تقدیر حق و اعراض از تدبیر خود صراط مستقیمست، بگذاشتن اختیار بصدق افتخار بقطه پسر گار طریقتست، خوبشن را باو سپردن و دست اعتماد بضمّان وی زدن مدار اسرار حقیقت است، دارو گیر و مواح و سیاست و تاراج همه بدست اوست و بحکم اوست، یکی را در صدر عزّت بعت رفعت می نشاند، یکی را در صف حال در عین مذلت می داند، یکی را بر بساط لطف می نشاند، یکی را در زیر سیاط

قهر می آورد، آدم خاکی را از خاک مذلت بر می کشد و بحکم افضال بر هامة همت می نهد، ابلیس مهجور را از عالم علوی در می کشد و بر سر چهار سوی ارادت بی علت از عقابین عفویت می آویزد، قومی را میگوید: «فاستبشروا ببعکم» قومی را میگوید: «قل موتوا بفیظکم». موسی عمران چون بطلب آتش می شد شبانی بود با گلیم، چون باز آمد پیغمبری بود کلیم، بلعام با عور که با آن کومبر می شد و لئی بود بحکم صورت، چون باز آمد سگی بود بحکم صفت، او جلّ جلاله اسرار ربوبیت خود جایی آشکارا کند که عتقاد عقول آنجا پروهم نزنند، ترازوی عدل در بد اوست و حکم عدل اوست.

«ونضع الموازين القسط لیوم القيمة» حکم کرد بر آن که خواست بآنچه خواست، حکمی بی مثل و قضائی بی جور که همه اعزّ طریقت را از خوف ابن مقام زهرها آب گشت، و جگرها خون شد و دلها بسوخت از نذیب این حکم که: «انّ الرّجل لیعمل بعمل اهل الجنة وهو عند الله من اهل النار، وانّ الرّجل لیعمل بعمل اهل النار وهو عند الله من اهل الجنة» سابقهای را ندید چنانکه خود دانسته، عاقبتی نهاده چنانکه خود خواسته: قوم طلبوه فخذلهم، و قوم هر بوا منه فادّ کهم، قومی شب و روز در ریاضت و مجاهدت گذاشته: والطلب بدّ والطریق سدّ، در گوش ایشان فرو خوانده. قومی در بتکنده معتکف گشته لات و وهبل را مسجود خود کرده و نداء عزّت پناهی شده که ایاکم شئتم ام ایتیم و ایتیم لی شئتم ام ایتیم

ای جوانمرد اگر مدعی از غیب بنام توفّر ستاد ماند و نظری از نظر های لطف بتورسیده غازی آن رومی را چنان اسیر نبرد که آن نظر ترا برد، لکن می دان که بیج علت فرو نیاید و در هیچ سبب نیاویزد، نظر عزّت چون در آمد بیک لحظه از گیری صاحب صدری کند، و از راهرنی راهروی سازد و نضع الموازين القسط لیوم القيمة. بدان که آدمیان دو گروهند مؤمنان و کافران، فردای قیامت که عالمیاریا حشر کنند چنانکه ربّ العزّه گفت: «وحشرناهم فلم نغادر منهم

احداً «کافرانرا یکسر بدوزخ برند و اعمال ایشان در ترازو نهند که اعمال ایشان هباءً منثور بود، و هباءً منثور در تحت وزن نماید. فذلك قوله: «فلا تعجل لهم يوم القيامة وزناً» اما مؤمنان، هم مطیعانرا و هم عاصیانرا در مقام ترازو بدارند قومی را حسنات بر سیئات افزون آید ایشانرا بیبهشت فرستند و قومی را سیئات بر حسنات افزون آید ایشانرا بدوزخ فرستند چنانکه گفت: «والوزن يومئذ الحق» الی قوله: «بأساتنا بظلمون»، و قومی را حسنات و سیئات در ترازو برابر آمد از ایشان کس باشد که در دین برادری دارد که در دنیا با مکدبگر صحبت و در دین موافق داشتند ربّ العزّه آن برادر را بر گمراه نا از حسنات خویش چیزی بوی بخشد چندانکه کفه حسنات وی بر سیئات راجح شود و یابین سبب الله تعالی اورا بیبهشت رساند و کس باشد که در دنیا در میانه شب بختی بیدار بود و مصطفی را علیه الصلوة والسلام درود داده چنانکه الله تعالی از وی دانست و دیگر هجکس از وی آن حال ندانست و از آن خلوت وی خبر نداشت، ربّ العزّه آن درود وی مرداشت و در خزیمه غیب بنهاد تا روز قیامت آن ساعت که او را حاجب بود از عبّ آن صفحه در آمد و کفه حسنات بدان راجح آمد، ربّ العزّه گوید عبدی این امانت تو بود سزدك من بوقت حاجب با تو رسانیدم، فادخل الجنة سالماً. و از ایشان کس باشد که نه آن برادر دارد که بوی طاعت بخشد، و نه او را و دبعث بنزدك الله تعالی بود، او را در آن مقام سیاست و هیبت رستخیز بدارند تا بسم و بر سر و اندوه وی بقایت رسد آن بیم و بر سر و اندوه کفاره لختی گناهان وی شود، آن کفه سیئات وی بآن کفاره سبک گردد و کفه حسنات راجح شود و فرمان آید که در بهشت شو که کفه حسنات راجح گشت و بحکم ازلی و عنایت سرمدی کار توسره شد زبان حال وی این سابع این گویند من چه دانستم که آرزو مرید و صالح و زیر ابر وجود نومیدی محالست، من چه دانستم که آن مهربان چنان بر دیارست که که لطف و مهربانی او بیگناهکار بی شمارست

۴- التوبة الاولى

قوله تعالى : « و لقد آتينا ابراهيم رشده من قبل » و دادیم ابراهیم را راه شناسی او و بی‌دانشن از پیش ، « و کتا به عالمین ^(۵۱) » و دانستیم ما که کی باید داد او را آن .

« اذ قال لایه و قومه » پدر خویش را گفت و قوم خویش را « ماهذه اثمائیل » این چه تندیسهاست ، « اتی اثم لها عاکفون ^(۵۲) » که شما آن را پرستگار کنید ؟

« قالوا وحناءا بآباءنا لها عابدين ^(۵۳) » گفتند پدران خویش را پرستگار آن باقسم .

« قال لقد کتمتم اثم و آباءکم » گفت ما بودید شما و پدران شما همه ، « فی ضلال مبین ^(۵۴) » در گمراهی آشکارا بودید .

« قالوا اجننا بالحق ام انت من الالعبین ^(۵۵) » گفتند این راستست که بما آوردی یا نه از بازبگرانی .

« قال بل ربکم رب السموات و الارض » گفت [مازی بسب] که خداوند شما خداوند آسمان و زمینست . « ائذی فطرهنّ » او که زنان شما را آفرید ، « وانا علی ذلکم من الشاهدين ^(۵۶) » و من بر آن شما را از گواهی دهم .

« و قال لا کذبناکم » و بخدای که من سازی سازم برین بتان شما ، « بعد ان قولوا مدبرین ^(۵۷) » پس هنگامی که شما شوبد حائی بشت بر ایشان .

« فجعلهم جداداً » آن زنان ایشان را روزه کرد ، « الاکبیر آثم » مگر آن بزرگتر بتی که ایشانرا بود ، « لعنهم الیه یرجعون ^(۵۸) » مگر [چون

خواری و ناتوانی بتان بینند] با ابراهیم گردند .

« قَالُوا مَنْ فَعَلَ هَذَا بِآلِهَتِنَا » گفتند این با خدایان ما که کرد ، « إِنَّ لَهُ لَمِنَ الظَّالِمِينَ » (۵۹) « که او از ستمکارانست .

« قَالُوا سَمِعْنَا فَتًى يَذْكُرُهُمْ » گفتند میشنیدیم از جوانی که داستانرا بدیگفت ،
« يَقَالُ لَهُ اِبْرَاهِيمَ » (۶۰) « ابراهیم گویند او را .

« قَالُوا فَأْتُوا بِهِ عَلَىٰ أَعْيُنِ النَّاسِ » گفتند او را بر دیدار چشمهای
مردمان آرید و باز نمائید ، « لَعَلَّهُمْ يَفْقَهُونَ » (۶۱) « تا گواهی دهند ، [که ایست
که آن بندها میگفت] .

« قَالُوا أَأَتَتْ مُلْتَهُ هَذَا بِآلِهَتِنَا يَا اِبْرَاهِيمَ » (۶۲) « گفتند این بو کردی
بخداوندان ما ای ابراهیم ؟

« قَالَ بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا » گفت این بزرگ ایشان کرد آنک ، « فَسَتَلَوْهُمْ
أَن كَانُوا يَنْتَقِفُونَ » (۶۳) « پرسید از ایشان اگر سخن گویند
« فَرَجِعُوا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ » بایکدیگر گفتند . « فَعَالُوا أَتُكْمِلُونَ الظَّالِمُونَ » (۶۴) «
و بکدبگر را گفتند [راست میگوید ابراهیم] شماست که ستمکارید [و پرستش
جای ناسزا می نهد] .

« ثُمَّ تَكُونُ أَلَىٰ رِجْلِهِمْ » پس بر گرداند دایشان را و بر سرافکندند (۶۵) ، « لَعَلَّ
عِلْمُ مَا هُوَ لَاءٌ يَنْتَقِفُونَ » (۶۶) « ابراهیم را گفتند داستهای تو که بتان آن نیستند
که سخن گویند .

« قَالَ اتَّبِعُونِ مِن دُونِ اللَّهِ » ابراهیم گفت می پرستید حرار الله تعالی ،
« مَا لَا يَنْفَعُكُمْ شَيْئًا وَلَا يَضُرُّكُمْ » (۶۷) « چیزی که سود ندارد و بکار نیاید شمارا هیچ
[اگر پرستید آنرا] و گزندی نکند شمارا [اگر پرستید] .
« أَفَىٰ لَكُمْ وَلَمَّا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ » افشمارا و آنرا که می پرستند حر .

از الله تعالی ، « اَفَلَا تَعْقِلُونَ (۶۷) » که خواری و ناتوانی ایشان بدیدند ناسزاگویی ایشان در نمی یابند .

« قَالُوا احْرَقُوهُ » گفتند بآتش بسوزید ابراهیم را ، « وَانصروا آلِهَتَكُمْ » و خدایان خویش را بکار آید و باری دهید ، « اِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ (۶۸) » اگر هیچیز جواهرید کرد .

« قُلْنَا يَا نَارُ كُنْتُمْ اِی آتش ، « كُونِي بَرْدًا وَ سَلَامًا عَلٰی اِبْرَاهِیْمَ (۶۹) » سرد گرد و سلامت (۱) بر ابراهیم

« وَارَادُوا بِهِ كَيْدًا فَسَأَلُوهُمُ اسْتَنْدَابًا » و فجعناهم الاخرین (۷۰) ، و ما [ساز خویش] ایشانرا زیان کارتر و نومدتر همه زیان کاران و نومیدان کردیم .

« وَنَجَّيْنَاهُ وَلُوطًا » و هاسدیم ابراهیم و لوط را ، « اِلٰی الْاَرْضِ الَّتٰی بَارَكْنَا فِيْهَا لِلْعَالَمِیْنَ (۷۱) » و بردیم ایشانرا بآن زمن که برکت کردم در آن جهایانرا .

« وَوَهَبْنَا لِهُ اسْحَقَ » و ابراهیم را اسحق بخشیدیم ، « وَیَعْقُوبَ نَافِلَةً » و یعقوب نافرونی ، « وَكَآلَا جَعَلْنَا صَالِحِیْنَ (۷۲) » و همه را نیکان کردم

« وَجَعَلْنَاهُمْ اٰمَةً » و ایشانرا پیشوایان کردم ، « وَیَهُدٰی بَامْرَا » تا راه می نمودند خلق را بفرمان و بیعامها ، « وَاَوْحٰیْنَا اِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَیْرٰتِ » و فرمان دادیم و پیغام بایشان نیکبیا کردن ، « وَاقَامَ الصَّلٰوةَ » و نمازبای داشتن « وَاتَّبَاعًا لِّلْكُوَّةِ » و زکوة دادن ، « وَكَانُوا لَنَا عَابِدِیْنَ (۷۳) » و ما را پرستگاران بودند .

« وَلُوطًا اٰتٰیْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا » و دادیم لوط را راست دانی و باریک دانی و داش ، « وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْقَرْیَةِ » و بر هاسدیم او را از آن شهر ، « اِلَّتٰی كَانَتْ تَعْمَلُ الْفَحْشَآءِ » که مردمان آن بدها میکردند ، « اِنَّهُمْ كَانُوْا قَوْمٌ سَوْءٌ » که ایشان گروهی بد بودند ، « قَا سَقِیْنِ (۷۴) » از فرمل برداری سرون .

« وَادْخُلْنَاهُ فِی رَحْمَتِنَا » و او را در آوردیم در بخشایش خوش ، « اِنَّهُمْ مِنَ الصَّالِحِیْنَ (۷۵) » که او از نیکان بود .

« و نوحاً اذ نادى من قبل » و باد کن نوح را کہ آواز داد پیش از ابراهیم ،
 « فاستجیناه » پاسخ کردیم او را ، « فنجیناه و اهلہ من الکرب العظیم » (۷۶)
 برہانندیم او را و کسان او را از آن اندوه بزرگ .
 « و نصرناه من القوم الذین کذبوا بآياتنا » و یاری دادیم او را بر آن قوم
 کہ دروغ می‌شمر دند سخنان ما را ، « انہم کانوا قوم سوء » اشان قومی بد بودند ،
 « فاغرقناہم اجمعین » (۷۷) ، بآب بکشتیم اشان را ہمہ .

النوبة الثانية

قوله: «ولقد آتينا ابراهيم رشده» من قبل، حسن گفت رشدا اینجا نوتست، ومن قبل معنی من فل موسى و هرون . معنی آنست کہ ابراهيم را نوت دادیم پیش از موسى و هرون ، و گفته اند رشدا موفق خست و راست راہی بشناختن ، و صلاح دین خود دناستن ، و من قبل یعنی فی صغره قبل البلوغ . می گوید او را توفیق دادیم ناراست راہی یافت و بیی کار خومش دناست از کودکی پیش از بلوغ ، ^۱ آنکہ کہ از سرب بیرون آمد و گفت : « ائی و جہت وجہی ، الابه . . همچنانکہ یحیی زکریا را گفت . « و آییناه الحکم صیئا » و قبل معناه کتبث له السعادة من قبل ان خلق . « و کنا بہ عالمین » ائہ اهل للهداية و السوة وهو نظیر قوله : و لقد اخترناہم علی علی العالمین ، و قوله : « الله اعلم حیث جعل رسالاتہ » .

« اذ قال لایہ » معناه آنیا ابراهيم رسدہ اذ قال لایہ ، « و قومہ ماہذہ الثمانیل الئی اتم لها عاکمون » بقال اسم ابہ آزر و قبل آزی ، و ذکر السابون انّ له اسماً آخر و هو النارج بن فاخور بن ارغو بن فالغ بن ارفخشذ بن سام بن نوح و الثمانیل جمع تمثال و هو شیء بعمل مشبہا بغير فی الشکل . و العکوف اطالة الإقامة و قال کانت تمایل علی صور السباع و الطیور و الاسان ، و قبل علی صور ہیاکل

الکواکب عابدون الله بوساطة العبادة للکواکب ، ثم اعتقدوا انها في انفسها آلهة .
 « قالوا وجدنا اسلافنا » عابدين . لها فافتدينا بهم . ان اشارتست بعجز
 ايشان از اقامت بيت و اظهار حجت بر عبادت بتان ، چون از حجت و بيت در ماندند
 دست در تقليد زدند ، در ضمن آت ذم تقليد و اهل تقليدست .
 « قال لقد كنتم انتم و آباؤكم في ضلال مبين » هذا كون الحال . ای - اتم
 و اسلافكم في خسار بين بعبادتكم اياها .
 « قالوا اجبتنا بالحق ام انت من اللاحين » ای - اجبتنك هذا الكلام ام نلعب
 بهذا المقال .

« قال بل رد بكم رب السموات و الارض الذي فطرهن » ای - لسب بلاعب و انما
 ربكم و خالفكم الذي يجب عليكم عبادته هورب السموات و الارض و فاطرهما و يحتمل
 ان الضمر في فطرهن يعود الى الثماتيل « و اما على ذلكم من الشاهدين » باثر ربكم ،
 نقدره و انا شاهد على ذلكم من الشاهدين

« و تالله لا كبدين اصنامكم » اصله و الله فقلبت الواو تاء ، و لا نصلح التاء في القسم
 الا في اسم الله ، تقول تالله و لا تقول تا الرحمن ، و تقول و حق الله لا فعلن كذا
 و لا يجوز حق الله لا فعلن . « لا كبدين اصنامكم بعد ان تولوا مدبرين » ای -
 لا كسرثا بعد ذهابكم عنها الى عبد لكم . و سقاء كيدا لانه مكر بذلك عابديها
 معسران گفتند اسانرا عیدی بود که هر سال یکبار اهل شهر در مجمعی بیرون از
 شهر حاضر می شدند چون از آنجا باز گشتندی در بیتخانه رفتندی و بتانرا سجد کردند ،
 آنکه بخانه خویش باز گشتندی ، آن روز که میرفتند آثر گفت ابراهیم را که اگر
 رغبت کسی در بن عید ما مگر ترا دین ما و کار و بار ما خوش آید ، ابراهیم با ایشان
 بیرون رفت در راه خوشتر را بیعکند و گفت من بیمارم و از درد پای می نالند ، ایشان
 که سران و سروران بودند همه در گشتند ، بآخر که ضعفان و کمینان بر گشتند
 از بی ایشان برفت ، و گفت . « تالله لا کیدین اصنامکم » بخدای که در بیتخانه شماروم

و بتانرا بشکنم، ضعفان و واپس ماندگان مردمان آن سخن اروی بشنیدند، و گفته اند که یک مرد بشنید و بر دیگران آشکار کرد پس چون ایشان بعید خویش رفتند، ابراهیم از آجا باز گشت و در بتخانه رفت، بهوئی عظیم بود، در آن بهو هفتاد و دو صنم برافراشته بودند. بعضی زرین، بعضی سیمین، بعضی از آهن، بعضی از شبه و ارزیز، و بعضی از چوب و سنگ، و برابر بهو صنمی عظم افراشته بودند، همینکه ایشان، صنمی زرین بجواهر مرصع کرده، و در دو چشم وی دو باقوت روشن نشانده، و در پیش آن بتان طعامهای الوان نهاده، یعنی تا آن بتان در آن طعامها برکت افزایند و مشرکان چون از عید گاه باز آیند بخورند، ابراهیم چون آن دزد بر طریق استهزاء بتانرا گفت: الا تا کلون. - نمی خورد از بین طعامها که پیش شما نهاده اند؟ بتان جواب نمیدادند از آن که حصاد بودند ابراهیم گفت هم بر طریق استهزاء: مالکم لانتقون. - چه بوده است شمارا که سخن نمی گوئید و مرا جواب نمی دهید؟ آنکه تبر در نهاد و همه را خرد کرد، چنانکه رب العزّه گفت:

﴿فجعلهم جذاداً﴾ ابشانرا ریزه ریزه کرد، جذاد بکسر جیم قراءت کسائی است یعنی کسر او قطعاً، جمع جسد، و هو الهشیم مثل خفیف و خفاف، و ثقیل و ثقیل و قال و طویل و طوال. باقی قراءه جذاداً ضم جیم خوانند، مثل الحطام و الرقات و معناه المجنوذ، ای - المقطوع. «الا کبر آلهم» ای - للکفار، و قيل للانصام، فانه لم یکسر. همه را بشکست و بر آن نکال کرد، مگر آنست مهینت ایشان که در جثه صورت مهینه بود، از روی تعظیم و عبادت ایشان که آن مهینه را نشکست و تبر بردست وی بست، و بقول یعنی از گردن وی در آویخت، «لعلهم الیه یرجعون» یعنی - لعلهم اذا راوا ما یانصامهم من العجر و الهوان یرجعون الی ابراهیم بالاقرار له و بالتوبه. و قبل یرجعون الی الله بالايمان و الاقرار بوحدانیته.

پس آن قوم چون از عید خویش باز گشتند و در بتخانه شدند و بتان را بدان صفت دیدند گفتند: «من فعل هذا یا لهتنا انه لمن الظالمین» ای - لمن المجرمین. - که

کرد ابن نکال بر خدایان مائل کرد بر ایشان که بجای عبادت ایشان مذلت نهاد، آن قوم که از ابراهیم شنیده بودند که گفت: «تا الله لا کیدن اصنامکم». گفتند: «معنا قتی بذکرهم، ای - یعیبهم و یستہم»، بقال له ابراهیم، آن جوانی هست که او را ابراهیم گویند، و ما می شنیدیم از وی که عیب خدایان ما میکرد و ایشانرا ناسزا میگفت، ظن می بریم که این فعل اوست.

ابن خیر با نمرود جبار افتاد و اشراف قوم وی گفتند: «فأتوا به علی اعین الناس، ای - حیوا بظاهرأ بمرئی من الناس. «لعلهم یبشرون» علیه بفعله و قوله، فکون حجة علیه، کرهوا ان بأخذه بغیر یثت، خواستند که او را چون گیرند عفویت کنند بحجت و یثت کنند. ابن معنی را گفتند: «فأتوا به علی اعین الناس لعلهم یبشرون» و گفته اند معنی آنست که او را بردیدار قوم عفویت کنید، با دیگران عبرت گیرند و چنین کار نکنند.

ابراہیم را حاضر کردند و او را گفتند: «ما فعلت هذا بأهلنا بالابراہیم» این تو کردی بخدایان ما ای ابراهیم؛ ابراهیم جواب داد و گفت: «بل» یعنی نه من کردم، «فعله کبرهم هذا» غضب من ان تعدوا مع هذه الصغار، و هو اکبر منها فکسرهما، آن بزرگ و مہینہ ایشان کرد، که خشم آمد و برا بآن که ابن کہینا را بوی پرستیدند. «فسلوهم ان كانوا ینطقون» برسید ایشانرا اگر سخن گویند ما جواب دهند که این فعل بایشان که کرد، و معصود ابراهیم آن بود نا عجز و حواری و نا نوای بتان بابش نماید. و حجت برایشان درست شود که بتان سرای عبادت نیستند، از آن جهت که سخن نگویند و جواب ندهند. و ابن دلیلی روشن است کہ رب العالمین جل جلالہ گویا و نطق پیروی رواست سخن گوید و از وی سخن شنوید و او جل جلالہ از دیگران سخن شنود و جواب دهد، و در قرآن عیب بتان کرد کہ نشنوند و جواب ندهند گفت: «ان تدعوه لاسمعوا دعاءکم ولو سمعوا ما استجابوا لکم» فال التثنی: تغذیرہ بل فعلہ کبرہم هذا ان كانوا ینطقون فسلوهم. جعل

اضافه الفعل اليه مشروطاً بنطقهم ، ولم يقع الشرط فلم يقع الجزاء . قال وفي ضمنه انا فعلت ذلك . معنى سخن فتيبي آنست که ابراهيم اضافت فعل که باصنم کرد بشرط طق کرد ، یعنی که اگر صنم قدرت نطق را داشتی قدرت فعل نیز داشتی و این فعل وی کرده بودی ، اکنون معلومت که وی قدرت نطق ندارد و چون قدرت نطق ندارد قدرت فعل هم ندارد ، ومقصود ابراهيم آن بود تا عجز بتان یا ایشان نماید و در ضمن این سخن آنست که این فعل من کردم و این معنی را کسائی وقف کند «بل فعله» . یعنی فعله ، و این تأویل اگر چه نیکوست بعضی علماء دین نپسندیدند و گفته اند این تأویل بر خلاف قول رسول (ع) است که رسول بر ابراهيم تقدیر کرد که سه جای سخن گفت بر خلاف راستی ، و ذلك ساروی ابوهریره ان رسول الله (ص) قال : «لم يكذب ابراهيم الا ثلاث كذبات في ذات الله قوله : داني سقيم» و قوله : «بل فعلهم كبيرهم» و قوله : «لسارة» هذه احدى . هر چند که اهل تأویل گمتهائی سقیم ای - ساقم ، یعنی عند الموت ، وقيل الى سقيم ای هفتم بضاللتکم و قوله لسارة ههنا احدى ، یعنی فی الدین ، این تأویل گفته اند لکن آن بیکوتر که آنرا کذب دانند چنانکه رسول تقدیر کرد بروی ، و بیش از آن نیست که این زلّی است از صفایر ، و رب العالمین در قرآن جایهاز لات صفایر با انبیاء اضاف کرده ، و روا باشد که رب العزه ابراهيم را در آن کذب رخصت داد قصد صلاح را و اقامت حجت را بر مشرکان همچنانکه یوسف را رخصت داد در آنچه با برادران گفت : «انکم لاسارقون ولم یکنوا سرقوا» .

قوله : «فرجعوا الى انفسهم» ای - فتعکروا فی قلوبهم ، و رجعوا الى عقولهم «فقالوا» ما نراه الا کما قال . «انکم انتم الظالمون» مبادتکم من لایتکم ، وقيل انتم الظالمون لابراهيم فی سؤالکم اياه ، وهذه آلهتکم الّتی فعل بها ما فعل حاضرة فسلوها .

«ثم یکسوا علی رؤسهم» قال اهل التفسیر اجرى الله الحق علی لسانهم فی الفول

الاول ثم ادر کتھم الشقاوة فهو معنى قوله : «نکسوا علی رؤسهم» . ای - ثم رتوا الی الکفر بعد ان اقرؤا علی انفسهم بالظلم . يقال نکس المریض اذا رجع الی حالته الاولى ، رب العزہ بر زبان امشان سخنی راست بر صواب راند ، و گناه سوی خویش نهادند ، اما شقاوت ازلی در سید ، و ابشارا با کفر خوش برد ، انست که الله تعالی گفت : « ثم نکسوا علی رؤسهم» ای - رتوا الی غیثم وار کسوا فبه فر کبوا رؤسهم ، «لقد علمت» اینجا قول مضمر است ، یعنی فقالوا لقد علمت ، «ما هو لاء ینطقون» کیف تأمرنا بسؤالهم .

آنکه حجت بر ایشان متوجه گفت ابراهیم گفت : «افتعبدون من دون الله مالا ینفعمکم شیئاً ولا یضرکم اف لکم» تبالکم و تننا «ولما تعبدون من دون الله اجبار لاصنع لها ، ولا نطق ولا بان ، «افلا تعملون» افلا تستحبون من عبادة من کان بهذه العفة ؟

فلما لزمتم الحجة و عجزوا عن الجواب . « قالوا حرّ قوه بالثار وانعروا آلہکم» ماہلک من یعیبها «ان کتم فاعلین» امرأ فی اہلک . روات کردید از ابن عمر کہ گفت آنکس کہ ایضاً را ارشاد کرد بنحریق ابراهیم مردی بود از اعراب فارس ازین کردان دشت نشین ، نام وی هیزن ، و قیل هیون . رب العزہ اورا بزمین فرو برد ، هنوز می‌رود تا قیام ، پس نعرود جبار گفت تا حظیرہ ای ساختند گرد آن دیوار مرآوردند طول آن شصت گز ، و ذلك قوله تعالی : «قالوا ابنوا له بنیاء» فالقوه فی الجحیم» و گفت تاهر کسی ازہر جاب همه کشیدید ہم شرف و ہم وصع بکما ، و گفته اند چهل روز ، و گفته اند یکسال ، و آرا بزرگ طاعتی می دانستند ، تا آن حد کہ در بیمار می گفت : لئن عوفیت لاجمعن الحطب لابرہم بعد از یکسال کہ همه جمع کردند آتش در آن زدند ، آنسی عظیم بر افر و خندند و ابراهیم را دست و پای بستند و غل بر گردن نهادند در منجیق بھادید تا بآش افکند ، روات کنند کہ آن ساعف فرشتگان آسمان آواز برآوردند و هر چه در زمینست بیرون از زمین ،

وگفتند: رَبَّنَا لَیْسَ فِی اَرْضِكَ اَحَدٌ یُعْبَدُكَ غَیْرَ اِبْرَاهِیْمَ بِحَقِّ فِیْكَ فَاذْنِ لِفَاقِی صُرَّتِهِ ،
 قَالَا اللّٰهُ تَعَالٰی اِنَّهُ خَلِیْلُی لَیْسَ لِی خَلِیْلٌ غَیْرُهُ وَاَنَا اِلٰهٌ ، لَیْسَ لَهٗ اِلٰهٌ غَیْرِی . فَاِنْ
 اسْتَغْفَرَ بِكُمْ فَاغْفِرُوْهُ وَاِنْ اَسْتَصِرْكُمْ فَاصْرِوْهُ ، وَاِنْ لَمْ یَدْعُ غَیْرِی ، وَلَمْ یَسْتَنْصِرْ
 سِوَاِیْ وَلَمْ یَسْتَغِیْثِ الْاٰیُّ فَخَلُّوْا بَنُوْهُ وَبَیْنِی . وَرَوٰی اَنْ خَازِنُ الْمَآءِ اَنَالَ فَقَالَ یَا اِبْرَاهِیْمُ
 اِنْ اَرَدْتَ اَخْمَدْتَ الْاَثَرَ فَاَنْ خَزَائِنُ الْمِیَاهِ وَالْاَمْطَارِ یَبِیْدُ ، وَاَنَا خَازِنُ الرِّیَاحِ فَقَالَ اِنْ
 شِئْتَ طَیْرَتِ الْاَثَرُ فِی الْهَوَاءِ فَلَنْ خَرَأَتْ الرِّیَاحُ یَبِیْدُ ، فَقَالَ اِبْرَاهِیْمُ لِحَاجَتِیْ لَیْکُمْ .
 ثُمَّ رَفَعَ رَاسَهُ اِلَى السَّمَاءِ فَقَالَ : اِلٰهٰی اُمِّتِ الْوَاحِدِ فِی السَّمَاءِ وَاَنَا الْوَاحِدُ فِی الْاَرْضِ
 لَیْسَ فِی الْاَرْضِ اَحَدٌ بِعِبَدِكَ غَیْرِی ، حَسْبِی اللّٰهُ وَنِعْمَ الْوَكِیْلُ . یَا اَحَدِیَا صَدِّ بِكَ اَسْتَعِیْنُ
 وَبِكَ اَسْتَفِیْثُ عَلَیْكَ اَنْ تُؤْکَلَ لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ سُبْحَانَكَ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ لَكَ الْحَمْدُ وَلَكَ الْمُلْكُ ،
 لَا شَرِیْكَ لَكَ . پَسْ چُونِ اَوْ رَا بِیْفِکَ دَنْدِ حَیْرِ لَیْلِ اَوْرَا پِیْشِ اَمَدُ وَا گفَتْ یَا اِبْرَاهِیْمُ
 اَلَا الْحَاجَةُ ؟ فَقَالَ اِمَّا لَیْکَ فَلَا . قَالَ حَیْرِ لَیْلِ فَسُئِلَ رَبُّكَ فَقَالَ حَسْبِیْ مِنْ سْوَ اِلٰی عِلْمِهِ
 بِحَالِی ، فَقَالَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ : « یَا اَبَا کُوْنِیْ بَرْدًا وَسَلَامًا » اِیْ کُوْنِیْ ذَاتُ بَرْدٍ وَسَلَامَةٍ ،
 « عَلٰی اِبْرَاهِیْمَ » لَا تُکُوْنُ فَهَارِدُ مَضْرُوْلًا حَرًّا مُّوْذِرًا ، قَالَ اِبْنُ عَبَّاسٍ : لَوْلَمْ یَقُلْ سَلَامًا
 لَمَاتِ اِبْرَاهِیْمُ مِنْ بَرْدِهَا ، وَمِنْ الْمَعْرُوْفِ فِی الْاَثَرِ اِنَّهُ لَمْ تَبْقَ یَوْمُئِذٍ نَارٌ فِی الْاَرْضِ اِلَّا
 طَفِئَتْ فَلَمْ یَنْعَمْ فِی ذَلِكِ الْیَوْمِ بِنَارٍ فِی الْعَالَمِ طَلَّتْ اَنْهَا تَغْنٰی وَلَوْلَمْ یَقُلْ عَلٰی اِبْرَاهِیْمَ
 بِغِیْتِ ذَاتِ بَرْدٍ اَبَدًا . وَقَالَ الْحَصْنُ : قَوْلُهُ « وَسَلَامًا » هُوَ تَسْلِیْمٌ مِنَ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ عَلٰی
 اِبْرَاهِیْمَ . وَالْمَعْنٰی سَلَّمَ اللّٰهُ سَلَامًا عَلٰی اِبْرَاهِیْمَ کَقَوْلِهِ تَعَالٰی : « قَالُوا سَلَامًا » اِیْ -
 سَلِّمُوا سَلَامًا ، وَ مِثْلُهُ فِی الْمَعْنٰی ، فِی سُوْرَةِ الصَّافَّاتِ ، « سَلَامٌ عَلٰی اِبْرَاهِیْمَ » . قَالَ
 كَعْبُ الْاَحْبَارِ : جَعَلَ كُلُّ شَیْءٍ بِطَفْئِیْ عَمَّا لَمَّا الْوِزْغُ ، فَاقَّاهُ کَانَ یَنْتَفِخُ فِی الْاَثَرِ ،
 وَلِهَذَا اَمَرَ النَّبِیُّ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ بِقَتْلِ الْوِزْغِ ، وَقَالَ کُلُّ یَنْفِخٍ عَلٰی اِبْرَاهِیْمَ . سَدِّی
 گفَتْ : چُونِ اِبْرَاهِیْمَ رَا بِآتَشِ اَفِکَ دَنْدِ رَبِّ الْعَزَّةِ فَرِیْشْتَ کَانِ رَا فَرِیْشْتَ تَاهَرْدُوْ بِزَوٰی
 اِبْرَاهِیْمَ رَا بِگَرِ قَتْدِ وَاَوْرَا بِآهَسْتِ گِیْ بِرِزْمِیْنِ نَمَانْدَنْدُ آجَا چِشْمَةُ اَبِ حَوْشِ بِدِیْدِ
 اَمَدُ وَا کُلِ سَرِخِ وِیْرِ کَسِ بُوِیَا ، وَرَبِّ الْعَزَّةِ فَرِیْشْتَ طَلَّ رَا بِفَرِیْشْتَ بِصُوْرَتِ اِبْرَاهِیْمِ

تا باوی بنشست و مونس وی بود، و جبرئیل آمد و طنفسه‌ای آورد از بهشت، و آنجا بگسترانید و پیراهنی از حریر بهشت دروی پوشانید و او را بر آن طنفسه‌نشانید و جبرئیل باوی حدث می‌کند و میگوید: انّ ربّک يقول اما علمت انّ النار لاتضر احیائی. ای ابراهیم ملک تعالی میگوید: ندانستی که آتش دوستان مرا نسوزد و ایشا را گرند نرساند. قال کعب: ما احرقنا النار من ابراهیم الا وثاقه. وقال المنهال بن عمرو: قال ابراهیم خلیل الله ما کنت ایتاماً قط انعم منی من الایام الّتی کنت فیها فی النار، ابراهیم گفت: در همه عمر خویش مرا وقتی خوشتر از آن نبود و روزگاری خوبتر از آن چند روز که در آتش بودم، هفت روز گفته‌اند که در آتش بودی و بیشترین مفسران. پس نمرود بزیام قصر خویش ظاهر کرد تا خود کار ابراهیم بچهره رسیده است او را دید در آن روضه میان گل و نرگس و چشمه آب شسته و گرد بر گرد آن روضه آتش‌زبانه میزد آواز داد که با ابراهیم! کبیرُ الهک الذی بلغت قدره ان حال بسک و بن ما اری. ای ابراهیم بردگ خدائی داری که قدرت وی اینست که می‌بینم و با تو این صنع نموده، ای ابراهیم هیچ توانی که ازین موضع بیرون آئی تا سوخته و رنج ناریسیده؟ گفت توام، گفت پس بیرون می‌ترسی که همانجا بمانی ترا از آتش گزندی رسد؟ گفت نه، گفت پس بیرون آئی تا با سوختن گوم، و بر روایتی دیگر نمرود گفت و در بران خویش را، بروید و ابراهیم را بنگرید تا حالش چه رسد ایشان گفتند چه نگریم سوخته و نیست گشته بی هیچ گمان آنشی بدان عظمتی که کوه بدان بگدازد وی در آن سوورد؟ نمرود گفت: من خوابی عجب دیدم چنان دام که وی سوخته است. بخواب نمودنم را که دیوارهای حظه‌های که ما را کردیم بیفتادی و ابراهیم بی رنج بیرون آمدی، و پس ما او را طلب کردیم و باقنم پس نمرود از نام فصر خویش بوی نظر کرد و او را چنان دید و بیرون حواید، و ابراهیم بیرون آمد نمرود گفت من الرجل الذی رأته معک فی مثل صورنک قاعداً الی جیبک؟ آن که بود که با تو

نشسته بود مردی هم بصورت تو ؟ ابراهیم گفت فرشته ظلّ بود خداونمنم فرستاد
 او را بر من تا مرا مونس باشد، گفت ای ابراهیم مهربان خدائی داری و کرم ، که
 بانو ابن همه نیکوئی کرد بآن که تو ویرا می پرستی . ای ابراهیم من میخواهم
 که چهار هزار گاو از بهر وی قربان کنم ، ابراهیم گفت : اذالایقبل الله منك ما کس
 علی دینک حتی تغارقه الی دینی خدای من از تو قربان نپذیرد تا مردین خویشی
 پس اگر بادن من آئی و او را توحید گوئی بپذیرد ، فرود گفت : لا استطیع ترک
 ملکی ، ولكن سوف اذ یجھاله فذبحها ، پس فرود دست از ابراهیم برداشت و نیز
 نمرض وی نکرد ، و وبال کید وی هم بوی بارگشت و ذلک قوله : و او را دوا به کیداً
 فجعلناهم الاخسرین» ای خسروا السعی والنقۃ ولم یحصل لهم مرادهم و قیل معناه
 ان الله ارسل علی نمرود وقومه البعوس فا کلب لحومهم و شرب دماءهم و دخلت
 واحدة فی دماغه فاهلکته .

« و نجیناه و لوطاً » محمد بن اسحق بن یحار گفت : یس از آن که الله تعالی با
 ابراهیم آن کرامت کرد و دشمن وی نومد و خاکسار گشت جماعتی بوی ایمان
 آوردند مکی ارایشان لوط بود و هولوط بن هاران بن تارخ ، و هاران و او خوا ابراهیم
 و قیل لهما کل اخبالت و هو ناخور بن تارخ و هو ابوتو بیل و تو بیل بولان ، و رتقانت نوبیل
 امرأۃ اسحق بن ابراهیم ام یعقوب ، و لیثان و راحیل زوجتا یعقوب ابتالایان ، و هم چنین
 ساره بوی ایمان آورد و ابراهیم او را زنی کرد بو حی آسمان . و اوّل وحی که
 با ابراهیم آمد این بود ، و ساره دختر مهین هاران بود عمّ ابراهیم . و بعضی مفسران
 گفتند که ساره دختر ملک حرّان بود ، مفسران گفتند ابراهیم برفت از زمین عراق
 بجائی که آرا کوتی گویند بزمن شام ، و باوی لوط بود و ساره ، انست که ربّ
 المرءۃ گفت : « فآمن له لوط و قال ائی مهاجرالی ربّی » و قال تعالی . « و نجیناه و لوطاً »
 یعنی نجیناه من نمرود و قومه . « الی الارض الّتی بارکنا فیها للعالمین » یعنی الشام .
 بارک الله فیها بالخصب و کثرة الاشجار و الثمار و الانهار و منها بعث اکثر الانبیاء . قال

ايُّ بن كعب : سقاها مباركة لانه مامن ماء عذب الا وينبع اصله من تحت الصخرة التي هي بيت المقدس . وعن عبد الله بن عمرو بن العاص قال : سمعت رسول الله (ص) يقول : «انها ستكون هجرة بعد هجرة فخير الناس الى مهاجر ابراهيم» . وعن معمر عن قتاده ان عمر بن الخطاب قال لكعب : الاستحول الى المدينة فيها مهاجر رسول الله وقبره فقال له كعب يا امير المؤمنين اتى وجدت في كتاب الله المنزل ان الشام كنز الله في ارضه وبها كنزه من عباده . وعن قتاده قال : الشام دار عمار الهجرة ومانع من الارض زيدني الشام ومانع من الشام زيدني فلسطين وهي ارض المحشر والمنشور وبها جمع الناس وبها ينزل عيسى بن مريم وبها يهلك الله الدجال . وحدث ابو قلابة ان رسول الله (ص) قال : «رايت فيما يرى النائم كان الملائكة حملت عمود الكتاب فوضعه بالشام فاذلته ان الفتنة اذا وقعت كان الايمان بالشام . وعن زيد بن ثابت قال : قال رسول الله (ص) «طوبى للشام ، قلنا لاى ذلك يا رسول الله ؟ قال لان ملائكة الرحمن باسطة اجسحتها عليها .

قوله : «ووعبنا له اسحق ويعقوب نافلة» النافلة ما هنا ولد الولد يعني به خاصة يعقوب ، لان الله تعالى اعطاه اسحق بدعائه حيث قال رب هب لي من الصالحين ، وزاده يعقوب ولد الولد ، والنافلة الزيادة . وقال مجاهد وعطاء معنى النافلة ، العطة وهما جميعاً من عطاء الله عز وجل نافلة اى - عطاء . فعلى هذا ، لمول تعود النافلة اليهما جميعاً وعلى القول الاول تعود الى يعقوب وحده . «وكلا جعلنا صالحين» اى - ابراهيم و لوطاً و اسحق و يعقوب جعلناهم انبياء ، و قيل امرناهم بالصالح فصلحوا وجعلناهم ائمة ، معنى انبياء يعتدى بهم في الخير «يهدون بامرنا» اى - يدعون الناس الى ديننا يوحنا وادنا ، «وواحسا اليهم فعل الخير» اى - اوحينا اليهم ان اصلوا الحيرات ، قيل ما فهد رضا الله فاته من الخبرات ، «واقام الصلوة و استاء الركوة» معنى وان اقموا الصلوة وآنوا الركوة وحذف هاء الاقامة لما في الاضافة من الدلالة عليها . «وكانوا لنا عابدين» خاشعين غير مستكبرين .

« ولوطاً آتينا » بمعنى وآتينا لوطاً ، « حكماً وعلماً » . وقيل واذكر لوطاً آتينا حكماً . الحكم في القرآن على وجهين : احديهما بمعنى القضية كقوله : « لاعمق لحكمه » . والثاني بمعنى الحكمة تجد في مواضع من القرآن وهو هاهنا من هذه الوجه ، تقول حكم وحكمة كما تقول نعم ونعمة . وعلماً بمعنى فقهاً بدين الله ، وقيل حكماً وعلماً ، اى - النبوة والكتاب . « ونجيناهم القرية » اى - من اهل القرية كقوله : « وكاين من قرية عتت » اى عتت اهلها ، والقرية سدوم « التي كانت تعمل الخبائث » ماكر الله ، من اللواط وقطع السيل ، واتيل المنكر من التضارط في الابدنة ، وخذف الناس بالبنادق . « انهم كانوا قوم سوء » شراراً ، « فاسقين » خارجين عن طاعة الله ، « فادخلناه » بمعنى لوطاً ، « في رحمته » فنجيناها ، وقيل ادخلناه في النجاة والخلاص من قومه . « انه من الصالحين » المطيعين لامر الله .

« ونوحاً اذا نادى من قبل » اى - من قبل ابراهيم ولوطاً ، « فاستجبنا له » اى - اجبنا الى ما سأل ، بمعنى قوله : « لاتذر على الارض من الكافرين دياراً » . « فنجيناها واهله » اى اهل بيته . « من الكرب العظيم » قال ابي عباس من العرق وتكذب قومه واداهم ، وقيل من شدة البلاء لانه كان اطول الاشياء عمراً واشدهم بلاءً . والكرب ، اشدّ العم .

« ونصرناه من القوم » معنى - اجبناهم من القوم ، وقيل من هاهنا بمعنى على اى - نصرناه على القوم . « الذين كذبوا بآياتنا انهم كانوا قوم سوء فاغرقناهم » فاهلكناهم بالماء ، « اجمعين » صغيرهم وكبيرهم ، ذكرهم وانثاهم

النوبة الثالثة

« ولقد آتينا ابراهيم رشده من قبل » ، حدا وهدان معرف بربان اشارت كفته اند

در معنی این آیت، رشفه ما کاشف بفرجه قبل ابداعها قالیه ، من تجلی الحقیقه. ابراهیم خلیل هنوز در کتم عدم بود که خیاط لطف صدره توحید وی دوخته بود ، هنوز قدم در دائره وجود تنهاده بود که پیلور فضل شربت نوشا گبن وی آمیخته بود ، لایحرم چون در وجود آمد هم در بدایت نشو او آفتاب خلقت تأییدن گرفت ینابیع علوم وحکم در صحن سینه او گشادند ، نور هدایت در حال صبی تحفه نعطه وی گردانیدند ، کمر کرامت بر میان او بستند اورا بمحلی رسانیدند که مقدمان ملا اعلی انامل تعجب در دهن حیرت گرفتند گفتند : الهنا جانهای ما در غرقابست از آن الطاف کرم وانواع تخصیص که از جناب جبروت روی بخلیل نهاده ، تا از درگاه عزت دی الجلال ندا آمد که : ای ملا اعلی اگر ما آن آتش که در کانون جان خلیل بهان کرده ایم بصحرا آدم از شر در آن کونین وعالمین بسوزیم ، آن مهجور در گاه عزت نمرود خاکسار خواست که ملک خلعت خلیل برهم نکنند وسپاه عصمت و برانهمزم کند ، آتشی افروخت که ناخلیل را بسوزد و جرجان و دل خود را در آن آتش کباب نکرد ، و جز قاعده دولت خویش خراب نکرد ، آن ساعت که خلیل را با آتش انداختند و آتش بروستان گشت او در میان آن رماض وانوار و ازهار نکهزده ونظاره صنع الهی میگرد که دختری از آن نمرود برپام کوشک آمد اطلاع بگردد خلیل را دید بر آن هیأت در آن تنعم آسوده نقشته ، روی سوی آسمان کرده گف یاله الخیل ما الطفک بخلیلک کن بی لطفاً . ای خدای خلیل در خلیل خود نظر لطف کرده ای بلطف خود بواخت بروی بهاده ای یک نظر لطف نر در کار من سیاره کن ونعمت خود بر من تمام کن ، آن مخدّره را برددار خلیل وقت خوش گشت درد عشق دین ناگاه سر از نقطه جانوی برد ، در خاک حسرت می غلتید وباوقت خوش بر نمی کرد ، هرگز کسی از حواشی آن سرای آواز آن مخدّره شنیده بود خدم و حواشی دویدند و نمرود را حبر کردند گفتند : ایها الملك جنب الحرة . ای ملک

تعجیل کن که دخترت دېواه گشته در خاک می غلتد و فریاد می کند و حامه بر خود یاره مسکند نفروء پای تهی از تخت خوش بیامد تا ببالین دختر، چون بر بالین او نشست دختر بگوشه مقنعه روی خوش اربدر پیوشید گفت : ای پدر سرو طلعت تو حبابت کمر دارد و این دبدبه من طهارت یافته از مشاهده خلیل الله ، نباید که دیگر بآن ملوث شود . گفت ای ماهروی پدر خلیل الله کیست ؟ گفت : ابراهیم . نمرود چون این سخن بشنید دودست بر فرق خوش زد گفت ما آتشی بر افروختیم که ابراهیم را در آن بسوزیم ، ندانستیم که دل و جان خویش را در آن کباب می کنیم . گفت ای دختر اگر دېواه گشته ای تا بغل و زنجیرت ببندند گفت چون از اغلال و انکال دورخ بجات ما فتم بغل آهمن بواندوه نخورم ، گفت ای دختر اگر جر زمن خدائی دیگر گیری نرا هلاک کنم . گفت الّذی خلّعی فهو الّهی . خدای من اوست که مرا آفرید ، نسب تو (۱) و امشنی خاکست اگر خواهی بکش و اگر خواهی بگنزد این حان پاک از این مشکوه آلوده بسبب نمرودی دل تا بر آید ، او مرغیست نادر کدام درخت آشیانه می یابد ای جوان مرد کسی که در حرم عنایت ازل شد هر گز غوغای محبت ابدی گردد دولت سرمدی او نگرردد . دختر همان نظاره میکرد که پند کرد ، دختر را بسبب عداوت بود و پدر را شقاوت بیعزود . ومن لم يجعل الله له نوراً فما له من نور .

«فلما بانار کونی بردأ» اصحاب معارف و ارباب حقائق را درین آیت رهمری دیگر است ، گفتند این مدّ : آنسی اسب که در کابون جان خلل تعسه بود چون مرود او را در منجنیق نهاد حلیل نیز سرّ خوش در منجنیق مشاهدت نهاد ، راست که بنزدیک آتش مرود رسید از سوز شهود حق خواست که آه کند و آتش نمرود را تباہ کنند ، ندا آمد که : «مانا» ای آتش مژدهی «کونی بردأ» بر آتش نمرودی سردباش سلطنت خود بروی مران که ما قضا کرده ام که از ما آتش بستاسی پر ازار و انوار بر آریم کرامت حلیل خود را و طهار معجزه ویرا و اگر نو آنرا تباہ کنی

یستان نباشد و معجزه پیدا نکرده ، سرداش بر آتش نمرودی تا بستان پدید آید ، سلامت باش بر ایراهیم تا معجزه پدید آید . لطیفه دیگر شنو ازین عجبت ، نفس نو بر مثال مرود است و هواء نفس آتش است و آن دل سوخته تو خلبست . نفس آتش هو ، برافروخته دل را با سلاسل مکر و اغلال شهوت در منجذب معاصی نهاده و بآتش هوی انداخته هوز بك گام نرفته که عقل چون شیفتگان می آید بچاگری دل که . هل لك من حاجة ؟ دل جواب میدهد : اما البك فلا . ای عقل باد داری که ترا گفتند با بیامدی گفتند برو رفتی گفتند تو کستی فروماندی ؟ آن روز راه بخود ندانستی امروز بمن چون دانی راست ؟ چون دل بآتش هوی فرو آمد فرمان در آمد که « مانا کونی مردا » ای آتش هوی سرد باش بردل که او خود سوخته محبت ماست !

هـی فؤاد المحب نار هوی

سوخته را دیگر باره بسوزند . چون آتش هوی را این فرمان آمد در ساعت فرو مرد و از میان جان عارف بوستانی عجب بدید آمد با صد هزار دایع و لطائف انواع از هار و انجابر بر نماز ، بر هوای مونسان صاحب افعال می برد باران اقبال ، بر نفس باران کلمات تا از طاعت و وفا روید ، بردل باران هدایت ناز و شوق و صفا روید ، بر زبان ساراں لطافت تا از و حمد و ساروید ، بر جسم باران کرامت نا از و رؤیت ولقا روید

ه - التوبة الاولى

فوله تعالى : « و داود و سليمان » « واد کن داود و سليمان را ، « و اذ بحکمان في الحرث ، که داوری می بردند در آن کشتزار ، « اذ نمشت فيه ، که چرا کرد در آن

بشَبِّ «غَنِمِ الْغَوْمِ» کَلَّةً کَوْسِفَنَد قَوْمی دِیْگَر ، «وَكُنَّا لِحُكْمِهِمْ شَاهِدِينَ (٧٨)»
وَمَا دَاوْرَى بَرِیْدَن اِیْشَارَا اَنْجَا بُودِیْم بِآگَاہی وِدَاش .

«فَقَهَّمْنَا هَامِلِيْمَانَ» دَرْبَاوَت دَاوْرَى سَلِیْمَانَ رَا دَاوَم ، «وَكَلَّا اَتَيْنَا حَكَمًا
وَعِلْمًا» وِہِرْدُو رَا حِکْمَت وِعِلْم دَاوِیْم ، «وَسَخَّرْنَا مَعَ دَاوُدَ الْجَبَالَ» وَنَرَم کَرْدِیْم
وَفَرْمَانَ بَرْدَاز کُوہَا رَا بَا دَاوُد ، «يَسْبَحُونَ وَالطَّيْرُ» مَا کُوہ وِمَرِغ می سَتُوْدَنَد بَا دَاوُد
کِه مَرَا مَسْتُود ، «وَكُنَّا فَاٰعِلِينَ (٧٩)» مَو کَرْدِیْم اَرَنِیْکُو کَارِی آچِه کَرْدِیْم وَتَوَا بَا بَانَ
بُودِیْم بِر کَرْد آچِه کَرْدِیْم .

«وَعَلَّمْنَاهُ صَنْعَةَ لَبُوسٍ لَّكُمْ» وَدَر آموختِیْم دَاوُد رَا رَدِه کَرْدَن اَر بِہِر شَمَا ،
«لِنَحْنِصْنَكُمْ مِنْ بَاسِكُمْ» تَا نِگِه دَارِیْم شَمَثَرَا بَآن اَر گَرِیْد سَخْت شَمَا ، «فَهَلْ اَنْتُمْ
شَاكِرُونَ (٨٠)» مَرَا سَبَاس دَار هَسْتِیْد ؟

«وَلِسَلِیْمَانَ الرِّیْحَ عَاصِفَةً» وَنَرَم کَرْدِیْم وَفَرْمَانِش دَار سَلِیْمَانَ رَا بَادِ عَاصِفَه ، «تَجَرَّی
نَاہِرَه» می دِفَت وِی مَرْد بِہِرْمَان او ، [دَر بَامَنَدَاں اَز اَصْطَحَر] «اَلَا اِلَیَّ اَلْاَرْضُ اَنْتَی
بَار کَتَا فِیْہَا» بَز مَبْن مَفْدَسَا ی کِه مَابَر کَب کَرْدِیْم دَر آن ، «وَكُنَّا بِکُلِّ شَیْءٍ عَالِمِينَ (٨١)»
وَمَا بِہِمِه چِیْر دَا نَاثِیْم هَمِیْشَه .

«وَمِنَ النَّفَّاثِیْنَ مِنْ یَفْوَصُوْنَ» وَاز دِیَوَانَ او رَا غَوَاصَانَ دَاوِیْم [کِه اَز دَرِیَا
ہَا او رَا بِیْرُوں می آوَرْدَن آچِه مَخْوَاسْت اَر مَرَوَارِد وِمَر حَانَ وَبَسَد وَحِز اَر آن]
«وَيَعْمَلُوْنَ عَمَلًا دُونَ ذٰلِكَ» وَحَرَارِ آن هَر کَار کِه مَبْجَوَاس مَسْکَرْدِیْد . «وَكُنَّا لَہُمْ
حَافِظِیْنَ (٨٢)» وِی کُوْنِیْدِیْم اِیْشَانِ رَا تَا اَنْجِه مَسْکَرْدِیْد سَاہ نَکَرْدِیْد .

«وَاِیُّوْبَ اِذْ نَادٰی رَبَّہُ» وَبَاد کُن اِیُّوْب رَا کِه آوَاز دَاد حِدَاوَنَد حَوْش رَا ،
«اَنّٰی مَعْنٰی الضَّرِّ» کِه گَر نَدْرِیْدِیْم بِن . «وَاَنْتَ اَرْحَمُ الرَّاحِمِیْنَ (٨٣)» مَو نُو بَحْشَا سَمِیْر
بَخْشَانَد گَانِی

«فَاَسْتَجَبْنَا لَہُ» بَا سَخ کَرْدِیْم او رَا ، «فَنُفِثْنَا مَا بَہُ مِنْ ضَرْ» بَار بِرْدِیْم اَن

گريد که بود باو. «و آتيناہ املہ و مثلہم معہم» و باو داديم کسان او و ہم چندان ديگر باباشان ، «رحمة من عندنا» بخشاشي از نردبک ما ، «و ذکرى للعابدين (۸۴)» و ماد گلري امت محمدا .

«و اسمعيل و ادريس و ذا الکفل» و ياد کن اسمعيل را و ادريس را و ذا الکفل را ، «کَلَّ مِنَ الصَّابِرِينَ (۸۵)» همه از شکیبایان بودند .
 «و ادخلناهم في رحمتنا» و در آوردیم ایشانرا در نبوت خوش ، «انهم من الصالحين (۸۶)» که ایشان از نیکان بودند

النوبة الثانية

فوله: «و داود و سليمان» داود و سليمان ، ايشا از فرزندان يهودا بن يعقوب بود، مردی کوناه زرد روی باریک تن دلاور لشکر شکن ، هر گر روی از دشمن بنگردانیده و در هیچ و قعمای بی فتح و بی طغر بارنگشده ، و قوت وی چنان بود که در روز گازشباي درابتداء جوانی شیر را و پلنگ را بگرفتی و دهن وی از هم بردردی. عمر وی صد سال بود ملک وی چهل سال بود، و ابتداء ملک وی بعد از قتل حالوت بود هفت سال، و بنو اسرائیل بعد از بوشع بن نون هیچکس را چنان مجتمع شدند که او را نندند. روی ابوهریره قال قال رسول الله (ص): «الزرقه من وکان داود (ع) ازرق»، رب العزّه باوی کرامتها کرد او را ملک داد و علم و حکم و نبوت، و او را کتاب زبور داد صدویسجاه سوره بلعت عبرانی ، در آن ذکر حلال و حرام نبود و حدود و احکام نبود، پنجاه سوره همه موعظت و حکم بود، و صد سوره بیان وقایع و ذکر حوادث و سرگذشت بنی اسرائیل و غیراسان بود، و داود را صونی خوش بود و بمعنی دلربای، هر گه که زبور حوادثی بصحرا رفتی و علماء بنی اسرائیل صاف کشیده

و دیگر مردمان از پس علما صف کشید و جن از پس مردمان و شیاطین از پس جن و از پس ایشان و حوش و ددان بیابان گوشها فرا داشته و مرغ در هوا پروا پر زده، چون داود زبور خواندن گرفتگی ایشان همه سماع کردند و آب روان در حوی باستادی و نایاد فرو گشاده، «کن گشتی ازلت نعم داود. قال ابن مسعود. اعطاه الله العلم والحکم والنصر فی القضاء» و کان لا یستمتع فی القضاء بین الناس. اورا در حکم کردن و داوری نردن میان مردم بصیرت بر کمال بود و دانش تمام، و رب العزّه نروی مکت نهاده و گفته: «ما داود انا جعلناک خلیفه فی الارض فاحکم بین الناس بالحق».

ابن عباس و قتاده و زهری گفتند: دو مرد آمدند و از داود حکم خواستند یکی بر رگر بود صاحب کشتزار، و دیگر شبان بود صاحب گوسفندان. بر رگر گفت: این شبان گوسفندان خویش را فرا گمتر از من گذاشت نامه تباه کرد و از آن هیچیز بماند! داود میان ایشان داوری بر برید گوسفند به بر زگر داد بعضی آنکس ز عوی ناه کرده بود، آن دو مرد از پیش داود بیرون آمدند و بر سلیمان بن گنشد و سلیمان هور کولک بود بایر در ساله، گفت داود شما را چون حکم کرد؟ ایشان سلیمان را خبر کردند از آن حکم که داود کرد، سلیمان گفت اگر این حکم من کردم و ولایت قضا مرا بودی من جرزان حکم کردم داود او را بخواست گفت سو حکم ایشان چون کنی؟ گفت گوسفندان یکچندی با صاحب زرع دهم تا ماں زور رسد که زرع وی ناه کرده بودند نا بدر و نسل آن منتفع می شود و صاحب غنم تخم کلاد از بهر صاحب زرع تا بحال خود باز آید با صاحب حوش دهد و گوسفندان با خداوند خویش، داود گفت: اصبت صواب ایست که تو گفتی، پس داود همان حکم کرد که وی گفت، آورده اند که بعاقبت چون گوسفندان با خداوند رسید منافع آنکه صاحب زرع برداشته بود و زرع منلف هر دو قیم کردند برابر آمد، اینسب که رب العالمین گفت: «و داود و سلیمان اذ یحکمان فی الحرث ادهشت فیه غنم القوم» یعنی و اذ کر داود و سلیمان حن حکما فی الحرث. قال اهل اللغة: الحرث لقاء الحب فی الارض للزرع وقال

مرورق : الحرت هاهنا، الکرم. وقال ابن مسعود . في جماعة كان کرمًا تدلّت عثًا قده . « ادققت فيه غنم القوم » النفث . الرعى باللیل بالزراع ، والهمل بالنهار بلا راع ، والمعنى اذ دخلت غنم القوم في حشرت قوم لئلا فرغته وافسده . « وکثا لحکمهم شاهدين » ، الضمير يعود الى داود وسليمان والخصمين ، وقيل الى داود وسليمان فجمع كما جمع في قوله : « فان كان له اخوة يريد اخوين » ، اما حکم اهل اسلام ودين مسأله امروز است که هر چه ماشیه فرا گذاشته بروز تباه کند ازمال غیرى ، بر خداوند ماشیه ضمان نبود و هر چه شب تباه کند بروى ضمان بود از مهر آن که بعرف وعادت اصحاب زرع بروز زرع خوش نگه دارند ، و اصحاب مواشى بشب ماشیه خوش بچرا مگذارند و بامراح برند ، و فى ذلك ما روى الزهرى عن حماد بن عيسى انّ ناقة للبراء بن عازب دخلت حائطاً لبعض الانصار فافسدته فرفع ذلك الى رسول الله (ص) فقرأ هذه الآية ثم قضى على الرء بما افسدت الناقة . وقال : « على اصحاب الماشية حفظ الماشية بالليل ، وعلى اصحاب الحوائط حفظ حيطانهم وزروهم بالثهار » ، واما اصحاب الرأى فاتهم دعبوا الى انّ المالك اذا لم يكن معها فلا ضمان عليه فيما اتلمت ماشيته لبلال كان اونهاراً .

قوله : « فقهت ما هاسليمان » اى - علمنا القضية والهمناها سليمان دون داود . و كلاً يعنى داود وسليمان « آتينا حكماً و علماً » . قال المحقق : لولا هذه الآية لرأيت الحكم فدهلكوا ولكن الله تعالى حمد هذا بصوابه وائتى على هذا باحتياطه . خلاف است مبان علما که داود وسليمان حکم که کردند باجتهاد کردند با نص . قومی گفتند باجتهاد کردند و پیغامبران را اجتهاد رواست همچون دیگران ، و اجتهاد داودا گرچه خطا آمد حظاير اشان رود ، الا انهم لا یقرّون عليه . قومی دیگر گفتند داود و سليمان حکم که کردند بص کردید و یوحى به باجتهاد ، ابشانرا حکم کردند باجتهاد روا نباشد که اشان مستعنى اند اراجتهاد بوحى منزل ، و به قال تعالى : « وما ينطق عن الهوى » ، اجتهاد کسی کند که نص . نباید ووحى بوى نباید ، و داود اگرچه

حکم بے " کردہتی دیگر بے بلبلان فرو آمد کہ آنرا منسوخ کرد و حکم سلیمان ناسخ حکم داود گشت ، اما علماء دین بیرون اریغامبران روا باشد کہ اجتہاد کنند در حوادث ، چون در حوادث ہن کتاب و سنت نیامند و اگر در اجتہاد انشان خطا رود آن خطا از انشان موضوع است و فی ذلک ما روی عمرو بن العاص اٹھ سمع رسول اللہ (س) بقول: فاذا حکم الحاکم فاجتہد فاصاب فله اجران ، و اذا حکم فاجتہد فاطعاً فله اجر لم یرد به اٹھ بوجہ علی الخطاء بل بوجہ علی اجتہاده فی طلب الحق لان اجتہاده عبادة والا تم فی الخطاء عنه موضوع اذا لم یأل جہدہ ، روی عبد الرحمن الاعرج عن ابی ہریرہ اٹھ سمع رسول اللہ (س) بقول: «کانت امرأان معہما ابناہما، جاء الذئب فذهب بایں احدیہما فقالت صاحبنا اٹھا ذہب بابنک فقال الاخری اٹھا ذہب بابنک، فما کما الی داود فقضى به للکبریٰ فخر حتا علی سلیمان و اخبرناہما فقال ائتونی بالسکین اشقته بینہما فقالن الصغری لا نفعل برحمک اللہ و انہا، فقضى به للصغری فذلک قوله: «فہتمناہا مسلمان و کلا آتینا حکماً و علماً» .

«وسخر نامع داود الجبال بسبحن» ، فہ تقدیم و تأخیر ، تقدیر و سخر الجبال ، «والطیر» سبحن مع داود کہ قوله: «با جبال اوتی معہ» معنی آست کہ داود تسبیح کردی و ثناء اللہ گفنی ، کوه ناوی ہمچنان تسبیح می کردی و ثنا میگفتی ، نسبحی کہ مردم ہی شنیدند و سمع انشان میرسد ، ابن عباس گفت: کان بہم تسبیح الحجر والشجر . داود تسبیح کوه و درخت داستی و گفته اند کہ داود را فترتی بود در تسبیح رب العزہ اورا تسبیح کوه و مرغ بشنوائید تا اورا نشاط تسبیح خاستی و عشق بیش شدی ، و قیل تسخیر الجبال لہ اٹھا کانت تسیر معہ ادا سار و نفق اذا وقف ، و قیل سبر اذا شاء ، و نفق اذا شاء ، وقال الحمص: جمیع ما خلق اللہ من الجبال والطیر کانت تسبح مع داود بالغداة والعشی . «و کتا فاعلین» اٹھا قال ذلک لائہ ما لا تدخل تحہ قدرة البشر ، قال محمد بن علی: جعل اللہ الجبال تسلیة للمحرونین و انسا للمکروبین الاتراہ یقول: «وسخر نامع داود الجبال بسبحن» ، قال والانسی الذی

فی الجبال هوائها خالیه عن صنع الخلائق فیها باقیة علی صنع الخالق لا اثر فیها المخلوق فیوحش ، و الا تارالتی فیها آثارالصنع الحقیقی من غیر تبدل ولا تحویل .

«وَعَلَّمْنَاهُ صِنْعَةَ لِبُوسٍ لَكُمْ» المراد باللبوس هاهنا الدرع، لا الثياب تلبس، وهو في اللغة اسم لكل ما يلبس ويستعمل في الأسلحة كلها درعاً كان أو سيفاً أو رمحاً، وهو بمعنى الملبوس، كالجلوب بمعنى المحلوب والركوب بمعنى المر كوب. قال قتاده: «أول من صنع الدرع داود وأثنا كانت من قبل صفائح فهو أول من مردها وحلقها فجمعت الخفضة والخصمين . سببره گری داود آن بودی که داود پیغامبر بود و پادشاه، او را عمال و متصرفان و گماشتگان بودند در اطراف و نواحی خویش، و پیوسته متفکروار بش طواف کردی و تعرف احوال عمال و گماشتگان خویش کردی تا برچه سبرت زندگانی میکنند و بارعبت عدل می کنند ماجور، و نیز هر کسی را پرسیدی، داود چه مردی است و بر خلق خدای پادشاهی چون میراندیشی از شبها جبرئیل او را پیش آمد بصورت بشر، داود از وی پرسد که داود چه مردی است؟ و چون شناسی او را؟ جبرئیل گفت بیک مردی است و سندیبه سیرتی دارد لکن در وی خصلتی است که اگر آن خصلت در وی نبودی نه بودی، گفت چیست آن خصلت؟ گفت: باکل من بیت المال المسلمین . از بیت المال مسلمانان میخورد، داود از آنجا بازگشت و بمحراب خویش باز شد و دعا و ضرع کرد و از الله تعالی حرفت خواست و کسب کردن تا از کسب دست خویش خورد، رب العزّه دعاء وی اجابت کرد و او را زره گری در آموخت .

فذلك قوله : «وَعَلَّمْنَاهُ صِنْعَةَ لِبُوسٍ لَكُمْ»، حای دیگر گفت: «وَالثَّالِثُ الْحَدِيدُ» معنی آنست که آهن او را مسخر و سرم کردیم، ما چنانکه خواست بی آلت و عتلت آهنگران بدست خویش در آن تصرف میکرد، و از آن زره میساخت . رودی لقمان حکیم پیش وی بشسته بود و او زره میکرد لقمان نمی دانست که آن چیست که پیش از داود کس زره نکرده بود و کس ندیده، لقمان صبر همی کرد و نمی دانست

ونمی‌رسید تا داود از آن فارغ گشت، برخاست و در پوشید و گفت: نعم القميص هذا للرجل المحارب. فلم لقمان ما يرد به، فقال الصمت حكم و قليل فاعله. «لتحصنكم» بنون قراءت ابوبكر است از عاصم، اضافت فعل باحق است جل جلاله یعنی و علمناه لتحصنكم ای - لتحرزكم و تحفظكم به عند ملاقات اعدائكم من القتل. و گفته اند مر ایجا بمعنی فی است، یعنی لتدفع الملاح عنكم فی حالة الحرب. ابن عامر و حفص، «لتحصنكم» بتاء خوانند و باین قراءت فعل لبوس راست والتأثیر لاجل المعنی لان اللبوس، الدرع، والدرع مؤنثة. و روا باشد که فعل صنعة را بود، ای - لتحصنكم الصنعة. باقی قراء و روح از یعقوب، «لبصنكم» بیا خوانند و فعل باین قراءت خدرا بود، ای علمناه لتحصنكم. و روا بود که فعل لبوس را بود، واللبوس فقول بمعنی معول اراد الملبوس، ای - ليحصنكم الملبوس، فذكر العمل على اللفظ. و روا بود که فعل داود را بود لان الهاء فی قوله: «علمناه» راجعة اليه. ای - علمناه داود صنعة لبوس ليحصنكم بمصنوعه «من تأسكم». و روا بود که فعل تعلیم را بود. ای - علمناه ليحصنكم التعليم. «فهل اتم شاكرون» نعمی بطاعة الرسول وهذا نوع من انواع الامر، معناه اشكروا، كقوله: «فهل اتم منتهون» ای - انتهوا و كقوله: «فهل اتم مسلمون» ای اسلموا. وفي الحديث هل اتم تاركوا لی اصحابی. ای - اتركوا لی اداهم.

فولسليمان الريح، معنی وسخر نالسليمان الريح، الريح هواء متحرك وهو جسم لطيف يتمتع بلطفه من القبض عليه ويظهر المحس بجر كنه، بدكر و مؤنث. «عاصفة» صيب على الحالو العصف شدة حركة الريح يقال، عصفت الريح فهي عاصفة وعاصف اذا اشتدت، «تجري بامره» ای - بامر سليمان، «الى الارض التي باركنا فيها» معنی الشام. وذلك انها قد كانت تجري لسليمان واصحابه حيث شاء سليمان ثم تعود الى منزله بالشام. وهب منبه گفت: سليمان بن داود پیغمبری غازی بود پیوسته در غرات بودی تا شهر هابگشاد و ملوک عالم را همه در تحت قهر خویش آورد و ملک وی همه جهان برسد. مقال

گفت شیاطین از بهر وی بساطی ساخته بودند يك فرسنگ طول آن و يك فرسنگ عرض آن، زر و ابریشم درهم بافته و تختی زرین ساخته در میان بساط، و گرد بر گرد آن تخت سه هزار کرسی زرین و سیمین نهاده. سلیمان بر آن تخت نشست و انبیاء بر آن کرسیهای زرین و علما بر کرسیهای سیمین و از پس ایشان عامه مردم و از پس عامه مردم جن و شیاطین صفها بر کشید و مورغان در هوا جمع آمد و بر دهر کشیده چنانکه آفتاب بر سلیمان و اصحاب وی تافتی. این زید گفت: سلیمان را هر کبی بود از چوب ساخته و آن مرکب را هزار رکن بود و در هر رکنی هزار خانه، جن و انس در آن خانهها نشسته و عدت و آلت حرب در آن نهاده و زیر هر رکنی هزار شیطان پداشته تا آن مرکب بر می داشتند، سلیمان چون خواستی که بر نشیند باد عاصف را فرمودی تا آن مرکب و آن بساط و مملکت وی بردارد و بر هوا برد، چون بر هوا راست بیستادی باد در حلال فرمودی تا در روش آرد با مقدار یکماه راه بر رفتی و شبگاه یکماهه، چنانکه در قرآنست: فغدوها شهر و رواحها شهر.

و هب منبه گفت ما را خبر کردند که در نواحی دجله در منزلی از منزلهای نشنیده ای یافتند که کسی از اصحاب سلیمان نبشته بود، اما من الجن و اما من الانس. باجنی نوشته بود یا انسی: جن، بر لانه و مابینانه و منسأ و جدناه غدو ما من اصطر فقلناه و نحن را ايجو من فباكتون بالشام ان شاء الله. معنی آنست که ما درین منزل فرو آمدیم و بنانکردیم و خود بنا ساخته دیدیم با مقدار از اصطر بر رفته و درین منزل قتلوه کرده و بر عزم آنیم که شبانگاه از اینجا بروم و شب را بشام باشیم. و روی آن سلیمان سارمن ارض العراق غادا فقال بمدينه مرو و صلی العصر بمدينه بلخ، تحمله و جنوده الريح و تغلهم الطير، ثم سارمن مدينه بلخ منحللاً ملائكة ثم جارهم الى ارض الصين بعذوا على مسير شهر و روح على مل ذلك، ثم عطف ممة عن مطلع الشمس على ساحل البحر حتى اتى ارض الصدهار و حرج منها الى مكران و كرمان ثم حاوزها حتى ارض فارس فنزلها اياماً و غداً منها بعسكر ثم راح الى الشام و كان مستقره بمدينه قنصر

وكان امر الشياطين قبل شخوصه من الشام الى العراق فينوها الى الصفايح والعمد والترحام الابيض والاصفر. «وكتابت كل شئ» عالمه بن «اى» كنافى الاول بكل شئ عالمين ، فقدرناها ودبرها هاعلى ما توجبه الحكمة ، واعطينا كل نبي ما نعو به الحجة وتنقطع به المعذرة وما هو دواع الى الايمان و ابلغ فى الاقياد والاذعان . وقيل معناه ، علمنا ان مانعنى سليمان من تسخير الريح وغيره يدعو الى الخضوع لربه

«ومن الشياطين اى» - وسخرنا من الشياطين ، «من يفوضون له» يقال من الواحد والجمع والذكر والانثى ، يفوضون اى- يدخلون تحت الماء فتخر جوار له من قعر البحر الجواهر «ويعملون عملا دون ذلك» اى - دون العوس . وهو ما ذكر الله تعالى «ويعملون لمعايش من محاربو تمانيل» الآية. هو قتالهم حافظين ، حتى لا يخرجوا من امره ، و قبل حفظنا هم من ان يفسدوا ما ملوا . وفي القصة ان سليمان كان اذا بعث شيطانا مع الانسان ليعمل له عملا قال له اذا فرغ من عمله ، اشغله بعمل آخر لئلا يفسد ما عمل وكان من عادة الشياطين انهم اذا فرغوا من عملهم يشغلوا بعمل آخر حربوا ما عملوا و افسدوه .

«وايوب ادناى ربه» ايوب من آموس بن تلخ بن روم بن عيص بن اسحق بن ابراهيم وكانت امته ولد لوط بن هاران وزوجته رحمة بنت افرائيم بن يوسف بن يعقوب . وهب يرميه كفت : ايوب يادشاه بود و پيغامبر در نواحي شام ، و اورا ملك و مال فراوان بود از هر صنعتى و از هر جنسى از زين صياع و غفار بهمار و از زين چهارپايان چرندگان و بار كيران و از زين غلامان و خدمتگاران ، و فرزندان داشت از زين جوانان و نورسدگان و با اباى هم فعال و نعمت مردى بود پارسا و متورع و نيكوسيرت درویش نواز ، مهمان دار . با درويشان مشتمى و غريبان را نواختى نعمت الله تعالى را شكر كردى و بر درگاه حق جل جلاله بر طاعت و عبادت مواظبت نمودى . ابليس مهجور ويرا در ميان كام و نعمت دنيا بر صفت وسيرت پاكين و پارسايان مى ديد ، بروى حسد برد خواست كه اورا در غش و غفلت كشد چنانكه دنيا داران و مترقان باشند بروى

دست می‌داشت و کار از پیش نمیشد، و ابلیس را آنگه بر آسمان راه بود و او را بر عیسی از چهارم آسمان باز داشتند و بیعت مصطفی (ص) از آن سه دیگر باز داشتند، اکنون از همه آسمانها مجبوسم او و هم لشکر وحشم او، الا من استرق السمع فاتبعه شهاب مبین. اما بروزگار ایوب محجوب نبود و در آسمانها از فرشتگان خدا و مدح ایوب می شنید، و فرشتگان از جبرئیل شنیده بودند و جبرئیل از حق جل جلاله شنیده بود. ابلیس آنگه حسد سرد بر ایوب گفت بار خدا با اگر مرا بر مال او مسلط کنی او را بعتلت و کفران در کشم، فرماں آمد از جبار کاینست: انطلق فقد سلطت علی ماله. رو که ترا بر مال وی مسلط کردم، ابلیس بیامد و آن مرده شیاطین دیوانه سقنبه (۱) را بر او انگیزخت تا آن مال و بر او جمله نیست کردند و تلف بردند و بعضی را بسوختند و بعضی را بصیحه بکشتند و بعضی را بباد بردادند و نبست کردند چون خبر با یوب رسید گفت هو الذی اعطی و هو الذی اخذ الحمد لله حین اعطانی و حین نزع منی، عریانا خرجت من بطن اُمّی و عریانا اعود فی التراب، و عریانا احشر الی الله عزوجل. ابلیس و مبد و خاسر باز گشت و با آسمان باز شد گفت: بار خدا با ایوب چنان داند که او را بفرزندان و بنفس خویش بر خورداری است و تو مال بوی باز دهی از آن مفتنه نیفتاد، اگر مرا بفرزندان وی مسلط کنی او را بقتنه مضله افکنم، گفت: رو که برابر فرزندانی وی مسلط کردم، هفت پسر داشت و هفت دختر جمع شده در قصر خویش، ابلیس و حشم وی آمدند و آن قصر برایشان فرو آوردند و همه را هلاک کردند ایوب چون خبر هلاک فرزندان بوی رسید طاقتش بر سید و صبر از وی بر میدار بگریسو قیضه ای حاک بر سر ریخت، پس همان ساعت پشیمانی بوی در آمدن توبه کرد و عذر خواست و الله تعالی او را عفو کرد، ابلیس نومید از وی باز گشت و گفت باز خدا با اگر مرا برین وی مسلط کنی او را اراده صواب مگردانم تا نعمت ترا جحد آورد، گفت: رو که ترا برین وی مسلط کردم مگر بردل که محل معرفت و فکر است و بر بریان که محل تسبیح و ذکر است، ابلیس بیامد و او را در بنار بافت بادی در بنی وی دمید که بهمه تن او برسد

وقرحما و شرها در اندام وی پدید آمد حكه و خارش بروى افتاد همى خاریدومى
 خراشید تا همه تن وی مجروح گشت و خونابه و صیدنازوى روان شد ، پس خوردنه
 دروى افتاد و بوى ماخوش ازوى دمن گشت مردم از وی نفرت گرفتند و او
 را از شهر بیرون بردند و در کاسه‌ای نیک‌کنند. سه کس بوى ايمان آورده بودند
 نام‌اشان یس و یکنله و صاهر ، این سه کس چون او را بر آن صفت دیدند دروى بتمت
 افتادند بشخص ازوى برگشتند ، اما بردن وی می بودند و باوى هیچکس نماند
 مگر رحمه عیال وی و درین پلاژده سال ماند ، و گفته‌اند هفت سالو گفته‌اند سه
 سال و گفته‌اند هفت سال و هفت ماه و هفت روز . و گفته‌اند آن سه مرد از اصحاب
 وی که ازوى برگشتند کهل بودند و ایوب را تعمیر کردند گفتند : تب‌الى الله سبحانه
 من الذنب الذى عوفيت به یکی دیگر با ایشان بود جواى حدیث‌الس ، نابوب ايمان
 آورده و او را مصدق کرده ، آن کهول را ملاص کرد نان تعمیر که کردند ، گشت :
 حرمت ایوب را نداشتید و راستی و صواب در سخن بگذاشتید ، و رای صائب از دست
 بدادید بآن تعمیر که کردید نه بوقت خوش و نه بجای خویش ، نمیدانید که ایوب
 سماعبر خداست ، گزیده و صفوت و پسندیده خداى تعالی است ، هر گز کارى بخلاف
 فرمان نکرده و از حادّه دین قدم بیرون ننهاده‌بست از آن نیست که بلائى عظیم بروى بوى
 نهاد و این بلا عید دین وی نیست ، و نشان محط الله نیست . پیغامبران و صدیقان و شهیدان که
 بودند و رفتند بى بلا سوده‌اند ، و آن از الله تعالی کرامتى داسته‌اند و حیرت در آن دیدمانند
 چون انبیاء و اولیاء را دلیل سخط و هوای نبوده ، ایوب را هم دلیل سخط الله تعالی
 نمائی بیانشد . سزای شما چنان بودی که اگر این صاحب پلایه ایوب پیغامبر صاحب
 منزلت بودی که برادرى از یه ادرار مسلمان بودی صحبت شما یافته ، واجب کردی
 درین حال ریان ملائمت و تعمیر فرو بستن و در بلاء وی حزین و اندوهگن بود و همه
 حال موافقتوى نمودن و تسکین و تسلیب وی دادن . و این مجازات در حضرت ایوب
 مبرفت ، ایوب گفت کلمات حکمت که بر ریان بنده مؤمن روده‌اند بسیارى تجربت

رود یا از روی شباب و شیب و بلکه رب العزه اقبال کند بر دل وی بیعت رافت و رحمت و در دل وی افکند نور هدایت و ضم حکمت ، آنکه بر زبان افتد و از آن عبارت کند ، ایوب آن جوان نورسیده را بستود و پسندید آنکه روی بآن سه مرد که پناه دادوا بشان را عثای بلیغ کرد ، آنکه روی از ایشان بگردانید و در الله زارید و از درد دل خویش بحق نالید همچون شیفته ای سرگشته و الهی درمانده بزبان تضرع و حسرت گفت :

ربّ لای شيء خلعتنی لیتنی اذکر هنتی لم تخلقنی یالبتنی کنت حیضة القتنی امی یالبتنی عرفت الذنب الذی اذنبت والعمل الذی عملت هصرفت و جهک الکریم عتی لو کنت امتنی فالحنی بآ نائی ، فالموت کان اجمل لی الما کن للغر مداداً و للمسلمین قراراً و لیتهمولیا و للارملة قیماً . الهی انا عبد ذلیل ان احسنت قالمنّ لك وان اسأت فبیدک عقوبتی جعلتني للبلاء غرضاً و للفتنة نصباً و قد وقع علی بلاء لوسطت علی جبل ضعف عن حمله فكيف يحمله ضعفی ، الهی قضاءک هو الذی اذلتی و سلطامک هو الذی اسقمنی و احل جسمی و لو ان ربی نزع الهیبة التي فی صدري و اطلق لسانی حتی اتکلم بملیء فمی ثم کان ینبغی للعبد ان یحاج عن نفسه لرجوت ان بعافینی عند ذلك ولكنه القادی و تعالی عتی فهو برانی و لا اراه و سمعنی و لا اسمعه لا نظر الی فرحمنی و لا ادنی منی و لا ادنانی ، فادلی بعنذی و اتکلم ببرائی و اخاصم عن نفسی . فلما قال ذلك ایوب و اصحابه عنده ، اظله غمام حتی ظن اصحابه انه عذاب ، ثم بودی منه یا ایوب ان الله تعالی بقول ها انا قد دنوت منك قرباً فم فادلّ بعذک و تکلم ببرائک و خاصم عن نفسك و اشدد ازارک و قم مقام جبار بخاصم جباراً ان استطعت فانه لا ینبغی ان یخاصمنی الا جبار منلی و لا ینبغی ان یخاصمنی الا من یجعل الزمار فی فم الاسد و السحالی فی فم العنقاء و اللجام فی فم الثمن و یکیل مکبلاً من النور و یرن مثقالاً من الريح و یصرّ صرّة من الشمس و یرد امس لقد متک نفسك ، یا ایوب امرأ ما تبلغ بمنل قوتک و لو کنت اذ متک ذلك ، و دعوتک الیه تذکرت ای مرام دامت لك اردت ان یخاصمنی بعیک ام اردت ان نحاسی

بخطائك ام اردت آن تكارنى ضعفتك، ابن انت متى يوم خلقت الارض فوضعتها على اساسها، هل كنت معي تمتد باطرافها، هل علمت باي مقدار قدرتها، ام على اى شى وضعت اكافها؟ ابلغتكم حمل الارض الماء؟ ام بحكمته كانت الارض للماء عطاء؟ ابن انت معي يوم رفعت السماء سقفا في الهوا علاتعلق سبب من فوقها، ولا يقلها دعم من تحتها هل سلخ من حكمته ان جري نورها اونسير نجومها او يختلف بامرك ليلا و نهارها؟ اين انت متى يوم صببت الماء على التراب ونصت شوامخ الجبال هل تدرى على اى شى ارسيتها؟ ام ماى متقال وزنتها؟ ام هل لك من ذراع تطيق حملها؟ ام هل بدرى من اين الماء الذى ارلت؟ ام هل تدرى من اى شى انشى السحاب؟ ام هل تدرى من اين خراطة اللبح؟ اين خزانه الريح؟ اين جبال البرد؟ اين خراطة الليل بالتهار وخراطة النهار بالليل؟ لمة تتكلم الانسجار؟ من حل العقول في اجواف الرجال ومن شق الاسماع والابصار؟ ومن ذلك الملائكة لملكه، و مهر الجبارين بجبروته، وقسم الارزاق بحكمته. فقال ابوب صفر شانى وكل لسانى و عملى ورائى و ضعف قوتى عن هذا الامر نعرض على يا الهى قد علمت ان كل الذى ذكرى صنع بديك و تدبير حكمتك واعظم من هذا ما شئت، علمت لا يعجزك شى و لا تخفى عليك خافية، اذ لقتنى البالايا، الهى فتكلمت ولم املك قليت الارض اشعب لى فدهيت فيها ولم اكلم بشى سخط رى ولستنى مت بعنى فى اشد ملائى قبل ذلك اما تكلمت لتعذبنى وسكت حس سكت لترحمنى كلمت لى فلن اعود وقد وضعت يدى على فمى وغضضت على لسانى وصقت بالتراب خدى، اعود بك اليوم نك واستجيرك من جهد البلاء فاجرني واسننت بك من عفانك فاغثنى واستعين بك فاعثنى، و انوكل عليك فاكننى، واعتم بم بك فاعصمنى، و استغفرك فاغفر لى، فلن اعوذ لشى تكرهه متى. فقال الله تعالى و قدس نعدفيك علمى وسيف رحمتى غضى ادخلت فقد غفرت لك و رددت عليك اهلك و مالك ومنهم معهم لتكون لمن خلفك آية و تكون عبرة لاهل البلاء وعر اللصارين، فارخص برجلك هذا معتسل بارى و شراب فيه شعائك و

قرب عن اصحابك قرباناً واستغفر لهم قائم قدصوني فيك فرکش برجله نافجرت له عين فدخل فيها فاغتسل فاذهب الله كل ما كان به من البلاء .

فوله : معسني الضر وانت ارحم الراحمين ، حصن گفت : ايوب هفت سال و اندماه در آن کناسه گرفتار گشته و خورنده دروی افتاده و مردم از وی بگریخته مگر زن وی رحمه که با وی می بود و گاه گاه طعام بوی می آورد و ايوب در آن بلاء بك لحظه از ذکر الله تعالی باز نماند پیوسته در ذکر و تسبیح بودی و در آن بلا صبر می کرد و ابلیس از وی درماند و حیل و وی بر سید ، بازگی و زعقه از وی رها شد که هر هرجا لشکروی بود در اقطار عالم همه بشنیدند و بنزدیک وی آمدند و او را غمگین و دلتنگ یافتند گفتند مهتر ما را چه رسید که چنین غمناک و دلتنگ است ؟ ابلیس گفت درماندم در کار ايوب و سر کردن وی بر بلا و هر چه دانستم از تلبیس و تدلیس و فنون حیل و وسوس جمله بگر داشتم و پیش وی بر دم و هیچ بروی نظر نیافتم . گفتند آن چه دام بود از دامهای مگر که بر راه آدم نهادی ما او را از بهشت بیرون کردی ؟ گفت زن ویرا حوا واسطه ساختم تا مگر خود دروی براندم ، گفتند اینجا تدبیر همانست مگر ی بساز با زن وی که اوزن خود را فرمان برد ، و از راه برفتد ، ابلیس بصورت مردی پیر فرایش رحمه شد گفت : یا امة الله شوهرت کجاست ؟ گفت آنکه در آن مزبله افکنده و خورندگان دروی افتاده ، گفت آن ایوب است آن جوان ریبا تن نیکو روی و فرزندان داشت بدان جوانی و زیبایی و مال فراوان و نعمت تمام اکنون از آن هیچ نمانده اسن و همه نیست گشته پسندارم که هر گریبان باز رسید مگر ايوب بك گوسفند بنام من قربان کند ما من او را بحال صحت باز آدم و آن جوانی و زیبایی وی باز بینی ، رحمه بگریست و جرع کرد آنگه پیامد و تا نک بر ايوب زد گفت با ايوب حتی متى معذبك ربك ابن المال ؟ ابن الولد ؟ ابن الصديق ؟ ابن لونك الحسن ؟ ابن جسمك الحسن ؟ اذبح هذه السخلة واسترح . ايوب که این سخن از وی شنید دانست که ابلیس ویرا فریفته است و باد دروی دمیده . گفت ای زن مال و فرزندان که

تو بآن می گوئی و بنا بفت آن تحسرمیخوری آن بما که داده بود؟ گفت : اللہ تعالیٰ،
گفت چند سال مارا در آن بر خورداری بود؟ گفت هشتاد سال، گفت ا کون چند است
که ما در لاگیم؟ گفت هفت سال، گفت و یلک ما انصفت الا صبرت فی البلاء ثمانین
سنة کما کثافى الرخاء مائین سنة واللہ لئن شغانی اللہ لاجلدنک مائة جلدۃ امرتہ
ان اذبح لغير اللہ. ایوب از سرد لنگی و ضجر سو گند یاد کرد کہ اگر شقایبم ترا صد
تازیانہ بزمن بآن کہ مرا میفرمائی تا قربان کنم بغیر مام اللہ. رویرون شو از نزدیک
من کہ من ازین طعام و شراب کہ تو آری نخورم و ترا نہ بینم . رحمہ را از نزدیک
خوبش برون کرد و نہا بماد بی طعام و بی شراب وی یار و بی موس طاقتش
نرسید روی بر خاک نہاد گفت: «رب ائنی مسنی القرو انت ارحم الراحمین»، فرمان
آمد از جبار عالم آن ساعت کہ یا ایوب ارفع رأسک وار کض بر جلك، سر بردار ای
ایوب و پای بزمین زن. ایوب پای بر زمین زد چشمہای آب پدید آمدغسلی بر آورد آن
درد وادی پاک ازوی فرو رخت بحال تند رستی و جوانی و زیبائی خوبش باز شد، بکبار دیگر
پای بر زمین زد چشمہای دیگر پیداشد شرتی خورد از آن و در باطن وی هیچ درد و
ریح نہامد، بر خاست و بر آن بالای نشست و حلقہای زیبا پوشایدند اورا، آن ساعت رحمہ
آنجا کہ بود در دلوی افتاد کہ کار آن مسکین بیمار گوئی چہ رسید، نہا و عاجز است در
آن کسہ، و دام کہ هیچکس ورا طعامی و شرابی نبرد بروم و او را باز نہم نباید
کہ از گرسنگی بمبرد با دد ییابانی اورا هلاک کند، بر خاست و بیامد و اورا در آن موضع
ددید ارین گوشہ بدان گونه طواف میکرد و اورا میجست و میگریست، و ایوب او
را میدید کہ جست و جوی میکرد، و رحمہ اورا جوانی زباید حلقہای نیکو پوشیدہ
شرمش میآمد کہ فرار دیکوی شود، آخر ایوب اورا بخود خواند گفت مآثر بدین یا مآلہ اللہ؟
ای زن چہ میخواهی و چہ میجوی؟ گفت آن بیمار متلی کہ اینجا افتادہ بود نمی بیم
اورا و مبترم کہ هلاک گشت، ایوب گفت او ترا کہ باتند؟ گفت شوهر منست؛ گفت اگر
اورا ببینی باز شناسی؟ پس رحمہ یک دروی نامل کرد گفت : اما آتہ انبہ خلق اللہ

ذلك اذ كان صحيحاً . فقلت آنكه كه تندست بود بتوسخت مانند بود ، گفتم پس
 اندوه مدار كه من ابوهم . و گفته اند ايوب تبسمي كرد دندان ضواحك وي پيدا شد
 رحمه اورا با آن شناخت بر خاست و دست در گردن وي آورد . ابن عباس گفت : و آذني
 نفس عبدالله بيده مافارقتهم عنقه حتى مربهما كل مال لهما و ولد . و بروي ان
 ابليس قال لها اسجدي لي سجدة حتى ارد عليك المال و الاولاد و اعافى زوجها فرجعت
 الي ايوب فاخبرته بما قال لها فقال قد اتاك عدو الله ليعتلك عن دينك ثم اقسام ان
 عافاه الله لبضر بهامائة جلدة ، و قال عند ذلك مسني الضر من طمع ابليس في سجد
 حرمني له و دعائه اياها و اتي الى الكفر . و قال و هب . كانت امرأة ايوب تعمل
 للناس و تجيئه بقوته فلما طال عليه البلاء و سمعها الناس فلم يستعملها احد التمس له
 يوماً من الايام ما تطعمه فما وجدت شيئاً فجزت قرياً من رأسها فباعته برغيف
 فأتته به ، فقال لها اين قرئك ؟ فاخبرته فحبذ قال مسني الضر . و قيل بلغت الاكلة
 لسانه و قلبه فحاف ان يضعف عن الذكر و الفكر ، فقال مسني الضر . و قيل سقطت عنه
 دودة فردها الى موضعها فقال . كلي قد جعلني الله طعامك فمضته مضه زادها علي جمع
 ما قاسي من عس الديدان فقال مسني الضر . فنودي من اختبارك منك الضر لا من
 اخنياري ، و قيل نودي بايوب تظهر الرحولة من نفسك عند نزول بلائنا عليك فقال مسني
 الضر ، لا قرار معك ولا قرار معك ، و قيل انقطع عنه الوحي اتماماً لفعال مسني الضر ، و قيل اراد
 الصلوة فلم يقدر عليها فقال مسني الضر ، و قيل الضراهما الشيطان ، لقوله مسني الشيطان
 ببص و عدا ، فان قيل ان الله صابراً و دعا ظهر الشكوى و الجزع بقوله مسني الضر
 مسني الشيطان نصب ؛ قبل ليس هذا شكاية ، انما هو دعاء بدليل قوله لعز و حل « فاستجبنا له »
 على ان الحرع انما هو في الشكوى الى الخلق فاما الشكوى الى الله عز و جل فلا يكون
 جزءاً ولا ترك صر ، كما قال يعقوب . انما اشكوا بتي و حزني الى الله . قال سفيان
 بن عيينة : و كذلك من اطهر الشكوى الى الناس و هو راض بعصاء الله لا يكون ذلك جزءاً ،
 كما روي ان جبرئيل دخل على النبي (ص) في مرضه فقال : كيف تجدك ؟ قال اجدي

مقوماً، اجدنی مکروباً. وقال لعائشه حين قالت وا رأساً بل انا وا رأساً .
 «فاستجبنا له» اي استجبنا دعاه، «فكشفنا ما بهمن صر» ، ازلنا عنه البلاء الذي كان فيه، «آتيناه اهلته» اي اولاده وهم عشرة بنين ، وقيل سبعة بنين وثلاث بنات ، وقيل سبعة وسبع . ومثلهم معهم، قال ابن عباس: اوحى الله اولاده باعيانهم و اموالهم و مواشيهم ومثلها ومثلهم معهم، وقيل ردوا اولاده وابقاهم حتى جعل من نسلهم مثلهم روى عن ابن عباس ان الله تعالى رد الى المرأة شابها فولدت لستة وعشرين ذكراً .
 «رحمة من عندنا» اي - نعمة علينا من عندنا. «وذكري للمايدين» يقتدون بغنى الصبر على البلاء والشكر على النعماء . روى عتبة بن عامر عن النبي (ص) قال : اوحى الله تعالى الى ابيوب، تدري ما ديك عدى حتى ابتليتك؟ قال لا يا رب . قال دخلت على فرعون فادهنت له بكلمتين . وقيل استعان رجل ايوب على ظلم يدرؤ عنه فلم يعنه فابتلى . و روى انه مطر على ايوب جراد من ذهب فجعل يجمعه و يجعله في ثوبه فقال يا ايوب اما تشبع ؟ فقال و من يشبع من رحمتك

«واسمعيل» معنى و اذكر اسمعيل، هو ابن ابراهيم . «وادريس» هو اخنوخ .
 «هو ذا الكفل» سمي ذا الكفل لانه تكفل ما مرفوق به، وذلك ما روى ان نبياً من اسياء بنى اسرائيل اوحى الله اليه ان اربد قرض روحك . فاعرض ملكك على بنى اسرائيل، فمن تكفل لك انه يصلي بالليل لا يفترو صومم بالتهار ولا ينفطرو بغنى بين الناس ولا يغضبوا دفع ملكك اليه، ففعل ذلك، فقام شاب فقال اتكفل لك بهذا فتكفل ووفى به ، ف شكر الله له ووبأه، فعلى هذا القول الكفل بمعنى الكفاة . وقيل سمي ذا الكفل لعظم حظه من عبادة الله و من ثوابه، والكفل الحظ العظيم . من قوله تعالى : «يؤتكم كمالين من رحمته» .
 وقيل كان رجلاً صالحاً عبد الله في غار جبل ، والكمل الجبل ، واختلعا في انه هل كان نبياً . و قيل هو الياس وقيل هوزكريا ، و قيل هو يوشع بن نون . وقال الحسن .
 هو تبي اسمه ذوالكفل . وقال ابو موسى الاشعري : لم يكن نبياً ولكن كان عبداً صالحاً اسمه ذوالكفل . وفي ذلك ما روى ابن عمر قال: سمعت النبي (ص) يحدث حديثاً

لولم اسمعه الأمرۃ او مرتین لم احدث به، سمعته منه اکثر من سبع مرّات قال: «كان فی بنی اسرائیل رجل یقال له ذوالکفل لاینزع عن ذنب عمله فانبع امرأۃ فاعطاها ستین ذنیاراً علی ان تعطیه نفسها، فلما قد منها مقعد الرجل من المرأة ارعدت وبکت فقال ما یمیک؟ قالت من هذا العمل ما عملته قط، قال اکرهتک؟ قالت لا ولكن حملتني علیه الحاجة، فقال اذهبی فهو لک. ثم قال: والله لا اعصی الله ابداً فمات من لیثته فقیل مات ذوالکفل، فوجدوا علی باب داره مکتوباً ان الله غفر لذنبي الکفل». «کلّ من الصّابرين» ای۔ کل هؤلاء المذکورین موصوفون بالصبر.

فوادخلناهم فی رحمتنا» ای۔ غفرناهم الرحمة فیکون هذا بلغ من رحمتناهم، وقیل الرحمة هاهنا البؤة. «انهم من الصّالحین» ای۔ من الاسباء سقوا الصّالحین لأنّ صلاحهم لا یشوبه کدر الغسار، وقیل بن الحکم والمعنی الحکم صبر هو صلاحهم، والمعنی ادخاله اياهم فی الرحمة وقد تضمنت الابۃ تسلیة النبی (ص) والمؤمنین وتقویۃ قلوبهم علی البلیۃ والصّبر علیها لئلا یالوا بذلك خیر الدنا والآخرۃ.

النوبة الثالثة

قوله نعالی: «وداود وسلیمان اذ حکما فی الحرث» الایه، داود وسلیمان بحکم سوّ مشر کند لکن در درجہ وفضیلت متعاونند، بنی کہ سلیمان را درین یک مسأله افزونی داد بعلم، فهم اورا مخصوص کردو گفت: «فقهت مناها سلیمان»، ملکى بدان عطمی بوی داد بی روی مست نهاد بلکه حصار آن بوی نمود بآنچه گفت: «هذا عطاؤنا فمن» ای۔ اعط من شئت لحفاره و خسته۔ چون بعلم و فهم رسید تشرع داد ومن نهاد کہ. «فقهت مناها سلیمان»، علم فهم وراء علم تفسیر و تأویلست، تفسیر بواسطه تعلیم و تلقین است، تأویل بارشاد و توفیق است، فهم بی واسطه بالهامر تاسست،

و تفسیری استاد بکار نیست، تاویل بی اجتهاد راست نیست، و صاحبفهم را معلم جز حق نیست، تفسیر و تاویل بدانهاست و کوشش و فهم یافتست و کشف. حسن بصری گفت حذیفه یمان را پرسیدم از علم باطن یعنی علمفهم، حذیفه گفت: از رسول خدا پرسیدم و گفت: «علم بین الله و بین اولیائه لم یطلع علیه ملک مقرب ولا احد من خلقه». فهم ابن مردان در اسرار کتاب و سنت بجائی رسیدست که هم از باب ظواهر زهره ندارد که گردد آن حرم محترم گردد، ابشارا در هر حرفی مقامی است. و از هر کلمه ای پیغامی، از هر آیتی ولایتی، و از هر سورتی سوزی و سوری، و عید در راه ایشان و عداست، و وعد در حق ایشان نقد است، بهشت و دوزخ بر راه ایشان منزل است، و هر چه دون حق بنزدک ایشان باطل است، دنیا و آخرت در دایه وقت ایشان دو ممل است، روز در منزل را زند و شب در محمل مازند، روز در نظر صانعند و شب در مشاهده جمال صانعند، روز با خلق در خلفد و شب با حق در قدم صدقند، روز در کارند و شب در خمارید، بر روز راه جویند و بشب راه گویند.

لیلی من وجهك شمس الضحی و انما الظلمة فی الجوّ
والتاس فی الظلمة من لیلهم و نحن من وجهك بالقو.

«و سلیمان الریح عاصفة» سلیمان پیغامبر با آن همه مرتبت و منزلت او را گفتند ای سلیمان بدست تو جز بادی نیست و آن باد تیر بدست سلیمان بود، بلکه نامر خداوند جهان بود، بامداد مسافت يك ماهه راه می برید و شبانگاه همچنان، و اگر سلیمان خواستی که بر آن مسافت بقدر يك گزیفزاید توانستی و بدست وی نبود، زیرا که آن تقدیر الهی بود نه تدبیر سلیمانی، مملکتی بدان عظیمی بر هوا می برد و یکشترزاری بر گشتی يك پره کاه جنباییدی. و گفته اند که سلیمان بر مرکب باد، روزی به پیری برگشت که در مزرعه خوش کشاورزی میکرد آن پیر چون مملکت سلیمان دید گفت: «لقد اوتی آل داود ملکاً عظماً»، باد آن سخن بگوش سلیمان افکند سلیمان فرو آمد و پیر را گفت من سخن تو شنیدم و بدان آمدم تا با تو

بگویم این ملک بدین عظیمی که تو می بینی بنزدیک الله تعالی آنرا قدری و محلی نیست لتسبیحة واحدة یقبلها الله تعالی خیر مماوتی آل داود . یک تسبیح راست که از بنده مؤمن بیاید والله تعالی آنرا بپذیرد به است ازین ملک و مملکت که آل داود را دادند. پیر گفت: اذهب الله همتک كما اذهبت همتی.

هوا یوب از مادی رها، عادت خلق چنانست که هر که را بدوستی اختیار کنند همه راحت آن دوست خود خواهند و روا ندارند که باد هوا بروی گذر کند ، لکن سنت الهی بخلاف اینست هر کرا بدوستی اختیار کرد شربت محنت باخلعت محبت بوی فرستد ، هر کرا درجه وی در مقام محبت عالی تر، بالای او عظیم تر، اینست که مصطفی (ص) گفت: «ان اشد الناس بلاء الانبياء ثم الاولياء ثم الامثل فالامثل». و بر وفق این قاعده قضیه ایوب ببنامبر علیه السلام است ، هرگز هیچکس بلا چنان بر نداشت که ایوب برداشت، گفتند کسی که پیش سلطانی سنگی نیکو بردارد چکنند خلعتی درو پوشاند ایوب چون سنگ بلا نیکو برداشت جلال احدیت این خلعت درو پوشانید که: نعم العبد، سدهزار هزاران جام زهر بلا بر دست او نهادند گفتند: این جامهای زهر بلا نوش کن، گفت ما جام زهر می نریاق صبر نوش نتوانیم کرد، نا هم از وجود او جام پازهر ساختند که: «انا وجدنا مصابرا نعم العبد» اینست عجب قصه ای که قصه ایوب است، در سرای عافیت آرام گرفته حله ناز پوشیده، سلسله نعمت وی منتظم، اسباب دسا مهیا در راحت و انس بروی گشاده، قبله اقبال قبول گشته. ناگاه متقاضی ابن حدیث بدسنة وی آمد شوری و آشوبی در روز کاروی افتاد احوال همه منعکس گشت نعمت اراحت وی بار بر دست لشکر محنت خیمه برد و نام و ننگ برفت، سلامت با ملامت گشت، عافیت هزمنه نشد، بلا روی نهاد ، مهجور قوم گشت تا او را از شهر بیرون کردند و در همه عالم بگشتن باوی بگذاشتند عیال وی رحمه، و آن نیر هم سبب بلا گشت که در فصص منقول چنین است که آن سر پوشیده هر روز در آن دیه رفتی و مردمان آن دیه را کار کردی تا دو قرص بوی دادندی و بانوب بردی، سپس در آن میان تبلیسی بر آورد

اهل دیرا گفت شما اورا بخود راه مدهید و در خانه ها مگذارید که وی تعهد بیماری میکند مشکل نباید که آن علت بشما تولد کند پس از آن چنان گشت که کس را بر وی رحمت نیامد و هیچکس اورا کارفرمود و هیچ چیز نداد؛ دلشنگ و نپی دست از دبه بیرون آمد، ابلیس را دید بر سر راه نشسته، گفت چرا دلشنگی؟ گفت از بهر آنکه امروز از بهر بیمار هیچ پدید نکردم^(۱) و کس را بر ما رحمت نیامد؛ ابلیس گفت اگر آن دو گیسوی خویش بمن فروشی ترا دو قرص دهم تا بر بیماری بری^(۲)، رحمة گیسو بفروخت و دو قرص بست؛ ابلیس بتعجیل نزد ایوب رفت گفت خبر داری که رحمة را چه واقعه افتاد، اورا ایناسرائی گرفتند و هر دو گیسوی وی بیربندند، و ایوب را عادت چنان بود که هر گاه بر خاستی دست بگیسوی وی زدی تا بر توانستی خاستن، آن روز گیسو ندست تلبس ابلیس باور کرد و رحمة را مهجور کرد، آن ساعت رنج دلش بفزود بیت المال صبرش تهی گشت فریاد بر آورد که: «مَسْنَى الضَّرِّ وَانْتَ اَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ». ای جوانمرد ایوب آن همه بلا بقوت شربت می توانست کشد که از حضرت عزت و الجلال بامداد و شبگاه پیاپی میرسید که: دوش شب بر بلا ما چگونه گذاشتی؟ امروز در بلا ما چون بسر آوردی. خرسند شدم بدان که گوئی مکبار ای خستروز گاردوش چون بود؟

۶- النوبة الاولى

قوله تعالى: «وَذَا النُّونَ» یاد کن آن مرد ماهی را، «اِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا» که خشمگین رفت، «فَظَنَّ اَنْ لَّنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ» پنداشت و ندانست که مابر او چه چیر تقدیر کرده ام. «فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ» تا مانگ در گرفت در تاریکی شب، [و دریا و ماهی] «اَنْ لَا اِلَهَ اِلَّا اَنْتَ» که نیست خدائی جز تو، «سُبْحَانَكَ» پاکی

۱- از بهر بیمار رهتی پدید نیامد (تسلیح) ۲- از عهد بیمار ازمانی (تسلیح)

خویش [هلاک خواهیم کرد] [واهل آن تباه]، «اَلْهَم لایرجعون» (۹۵)، که هرگز ایشان با ایمان آیند و از کفر خویش توبه کنند.

«حَتَّىٰ اِذَا فَجَّعَ یَاجُوجَ وَمَاجُوجَ» تا آنکه که باز گشایند یاجوج و ماجوج. «وَهُمْ مِنْ کُلِّ حُطْب ینسلون» (۹۶)، و ایشان از هر تلی و بالایی می‌دوند. «واقرب الوعد الحقّ» و بنزدیک آمد هنگام آن وعده راست، «فاذاهی

شاخته ابصار اذین کفروا» آن آنکه آنست که چشمهای کافران گشاده‌مانده، [در آن روز و در آنچه در آن روز]. «یاویلنا» [میگویند] ای وای هلاک بر ما، «قد کتافی غفلة من هذا» ما در نا آگاهی بودیم از این روزگار، «بل کنا ظالمین» (۹۷)، بل نا آگاه نبودیم که ستمکاران بودیم.

«اَنتم وما تعبدون من دون الله» شما و این بتان که می‌پرستید جز از الله تعالی، «حصب جهنّم» همه در آتش انداختنی‌اند، «اَلهم لها واردون» (۹۸)، که همه بآن خواهند رسید.

«لو کان هؤلاء آلهة ماوردوها» اگر بتان خدایان بودند بآتش نشدندی (۱) «وکلّ فیها خالدون» (۹۹)، و شما و ایشان همه در آتشید. «لهم فیها زفر» اشار است در آن ناله‌ای زار، «وهم فیها لا یسمعون» (۱۰۰)، و در آن هیچ‌سخن خویش نشنوند.

النوبة الثانية

قوله تعالی: «وذا القوت»، القوت الحوت اذنی التقم یونس، قال هاننا ذوالقوت وقال فی موضع آخر: «کصاحب الحوت»، ای اذ کر صاحب الحوت و هو یونس بی معنی، گفتند

که معنی نام مادر وی بوده و هیچکس از پیغامبران نسبت با مادر نکند مگر عیسی بن مریم را و بونس متی را و گفته اند که معنی نام پدر وی بوده و مادرش تشخیص نام بوده و این بونس آنست که مصطفی (ص) در حق وی گفته: «لاینبغی لاحد ان یقول انا خیر من یونس بن متی»، و بر و ابی دیگر گفت: «لانتضلونی علی یونس بن متی»، حکمت نبوت درین کلمه آن بود که رب العزه در حق بونس گفته که: «اذذهب مغاضباً» مصطفی (ص) گفت نباید که چون ائت من این آیت بشوند بوی ظن بدینند و چشم حقارت درو نگرند و آن بدگمانی دین ایشانرا زیان دارد، هر چند که مصطفی فاضلتر بود از وی وار همه پیغامبران گفت: «لانتضلونی علی یونس بن متی»، مرا بر بونس فضل منهدید، نه مراد تحقیق این کلمه بود بلکه مراد تعظیم بونس بود تا همگنان بوی چشم تعظیم نگرند، و قصه وی یگوش تعظیم شنوند اصحاب اخبار گفتند یونس مردی بود معتقد خوش آواز، چون کتاب خواندی و خوش بیابان بسماع آمدندی چنانکه داود را بود در زمان حوش، اما قلیل الصبر بود و تسک خوی باحت و عجلت، از اینجا بود که خدای تعالی با مصطفی گفت: «فاصبر لحکم ربک و لا تکن کصاحب الحوت»، و قال تعالی: «فاصبر کما صبر اولوا العزم من الرسل»، ای محمد تو چون آن مردماهی بی صبر و زودخشم و شتابند کار مباش، تو صبر کن در کارها و در بالاها چنانکه اولوا العزم من الرسل صبر کردند.

یونس پیغامبر خدا بوده باهل نینوا، دهی بود از دههای موصل، و خلافت من علماء که ابتداء رسالت وی کی بود؟ این عباس گفت بعد از آنکه از شکم ماهی بیرون آمد رسالت و وحی بوی بیوست بدلیل آنکه رب العزه گفت: «فنبذناه بالمرأه» ثم ذکر بعدہ، و اولیاء الی مائۃ الف او بزیون، قومی گفتند اراهل نفسیر که رسالت وی پیش از آن بود که در شکم ماهی شد بدلیل قوله تعالی: «وان یونس لمن المرسلین اذ ابق الی الملک المشحون». و گفته اند سی ساله بود که الله تعالی او را بقوم فرستاد و سی سال دعوت کرد و درین مدت جز از دومرد بوی ایمان نیاورد عبد الله معبود

گفت ، پس از آن که نومید گشت از ایمان قوم خویش دعاء بد کرد و ایشانرا عذاب خواست ، فرمان آمد که ای یونس شتاب کردی که بر بندگان من دعاء بد کردی و ایشانرا عذاب بس زود خواستی ، باز گرد و چهل روز دیگر ایشانرا دعوت کن پس اگر نگروند فرو گشایم بر ایشان عذاب. یونس بحکم فرمان دعوت میگردتاسی و هفت روز بگذشت ، و ایشان اجابت نکردند ، پس ایشانرا بیم داد و وعده نهاد که تا سه روز بشما عذاب رسد اگر نگرید ، یونس چون آن کفر ایشان و تمرد و عصیان ایشان دید بخشم از میان ایشان بیرون رفت آن شب که دیگر روز وعده عذاب بود پیش از آنکه الله تعالی اورا بر قفن فرمود ، اینست که رب العالمین گفت: «اذذهب مغاضباً» یعنی مغاضباً لقومه قبل امر ناله ، قيل لئالم یقبلوا منه کفروا فوجب ان یغاضبهم و علی کل احد ان یغاضب من عسی الله. ای عباس گفت یونس و قوم وی از بنی اسرائیل بفلسطین مسکن داشتند ، و پادشاه ایشان حزقیاء بود، لشگری بیگانه بیامد و نه سبط و نصفی از اسباط بنی اسرائیل برده گرفت دوسط و نصفی بماندند ، و در آن روز گارشعیا پیغامبر بود و دیگر پیغامبران نیز بودند اما بشعیا و حی آمد از حق جل جلاله که حزقیای ملک را گو تا پیغامبری قوی امن بآن لشکر بیگانه فرستد تا من در دل ایشان افکنم که بنی اسرائیل که برد گرفته اند از اسر خویش رها کنند و باز فرستند حزقیاء گفت مر شعیا را که رای تو چیست؟ کرا نامزد کنیم و فرستیم؟ و در مملکت وی آنگاه پنج پیغامبر بودند . شعیا گفت بونس مردی قوی است و امین و سزای این کار ، حزقیاء اورا بخواند تا فرستند ، یونس گفت الله تعالی مرا نامزد کرده است باین کار ؟ گفتند نه ، گفت پس اینجا پیغامبران دیگر هستند اقویا و اعناء ، دیگری را فرستید که نه کار من است . پس ایشان بوی الحاح کردند و کوشیدند تا آنکه که یونس بخشم برخاست و بیرون شد تا رسید بدریای روم و در کشتی نشست ، فذالك قوله تعالی : «اذذهب مغاضباً» یعنی مغاضباً للبنى " وللملک و لقومه فاتى بحر الروم فر کبه . وقال عروة بن الزیر و سعید بن جبیر و جماعة - مغاضباً لرأیه اذ کشف عن قومه العذاب بعدما وعدهم وان یکون بین

قوم جریو علیه الخلف فیما و عدهم واستجی منهم ولم یعلم السبب الّدی برفع العذاب و کال غضبه امة من ظهور خلف و عده، وان یسمی کذا بالاکراهیه لحکم الله عزوجل، و المفاضلة ماها من المفاعلة الّتی تكون من واحد کالمسافرة و المعاقبة، فمعنی قوله: «مفاضلاً» ای - غضبان.

«فَلَنْ اَنْ لَنْ تَقْدِرَ عَلَیْهِ» ای - فلان ان لن نقضی علیه ما قضینا من حبسه فی بطن الحوت، فعلیهنا نفد بمعنی تقدّر، یقال قدّر الله الشیء تقدیراً، و قدره بقدره قدرأ، و منه قوله سالی: «وَقَدْ تَرَأَیْنَا قَدْرَنا فَنَعَمُ الْمُقَدَّرُونَ»، و قیل معناه فلن ان لن نصبِق علیه الامر من قوله: «وَبَسْطَ الرِّزْقَ لِمَنْ یَشَاءُ وَ یَقْدِرُ» ای - یضیق قرأ یعقوب ان لن یقدر بالیاء و ضمها و فتح الدال علی ما لم یسم فاعله تعظیماً و تنخبها للشأن و فاعله حقيقة هوالله. و قرأ الباقون ان لن تقدّر بالنون و فتحتها و کسر الدال علی الاخبار عن الجماعة علی ما یکون من خطاب الملوک. معنی آنست که یونس ندانست که حبس او در شکم ماهی حکمی اسب کرده و تعدبر الیهی بدان رفته، پنداشت که ما کار برونک نخواهیم کرد که پیش از فرمان ما بیرون شد از همان قوم خوش. «فَنَادَى فِی الظُّلُمَاتِ»، ذهب عن قومه فسارحتی بلغ السفينة فركبها فسامهم فسمهم و التي نفسه فی البحر فالتقمه الحوت. «فَنَادَى فِی الظُّلُمَاتِ»، ظلمة اللیل و ظلمة البحر و ظلمة الحوت. خویشتن را از میان قوم بیرون برد روی بدریا نهاد در کشتی نشست. چون کشتی میان دریا رسید بایستاد نمیرفت ملاحان گفتند در میان ما بنده ایست از سید خود گریخته، رسو آئس کشتی چنینست که چون بندهای گریخته در کشتی باشد کشتی درود و وابستد. یونس گفت: انا لابق الطرحونی فیہ فانا المجرم فما بینکم. منم بند گریخته که کار، بیفکنید مرا بدما، انا ان گفتند لانسمح نفوسنا بالافاناک فی البحر بری فک سما الصلاح. ما را دل ندهد که ترا بدما افکسم که تو سیمای نیکن و نیک مردان داری. گفتند نا قرعدریم فرعه زدند سه بار هر سه بار بیرونس افتاد، یونس خویشتن را بدما افکند، ماهی و برا فروبرد. گفته اند ماهی دیگر

از آن عظیم تر آمد و آن ماهی را فرو برد ، در آن حال ماهی را وحی آمد ارجبار
 کاینات که : «خنه ولا تخدش له لحماً ولا تكسر له عظماً انالم نجعل یونس لك
 رزقاً انما جعلناك له حرزاً ومسجداً». ماهی اورا بقعر دریا برد و چهل شبانروز در شکم
 وی بماند ، و گفته اند هفت روز و گفته اند سروز ، و در شکم ماهی يك موی وی آزرده
 نشد و از حال خود بگشت هر چند که حبس وی بر سیل تأدیب بود بقاء وی بر آن
 صفت اظهار معجزه وی بود . یونس در آن حال با خود افتاد از آن کرده پشیمان
 شد و توبه کرد و در الله تعالی زارید و آن تازیکیها آواز بر آورد که : «لا اله الا انت سبحانك»
 ای تنزهها لك و تقدساً. «إني كنت من الظالمين» لفسى فى مفاضتى لقومى والخروج
 من بنهم قبل الادن روی سعید بن العسیر رفعه، ان رسول الله «ص» قال : « اسم الله
 الذى ادا دعى به اجاب و اذا سئل به اعطى دعوة یونس التبی، قال الراوی قلت یا
 رسول الله له خاصة ؟ فقال له خاصة ولجميع المؤمنین عامة اذا دعوا بها ، الم تسمع
 قول الله سبحانه : هو كذلك نجى المؤمنین ، وقال النبی (ص) : «إني لاعلم كلمة لا يقولها
 مكروب الا فرج عنه كلمة أخى یونس» فإدى فى الظلمات ان لا اله الا انت ، الیه ،
 وروی ان التبی (ص) قال : ان یونس لما استقر به الحوت فى قرار البحر حرّك رجله فلما
 صرّ کتا سجده مکانه وقال : رب اتخذت لك مسجداً فى موضع ما اتخذته احد .

و گفته اند یونس اندر شکم ماهی در قعر دریا آوازی وحی بسمع وی رسید با
 خود گفت ما هذا ؟ ابن چیست گوئی و چه نواند بود ؟ رب العزه وحی فرستاد بوی
 در شکم ماهی که ابن آواز تسبیح اهل دریاست یونس بموافقت ایشان آواز تسبیح
 بر آورد رب العزه فریشتگان آسمانرا تسبیح وی شنواید تا گفتند : یا ربنا نسمع صوتاً
 معروفاً من مکان مجهول. خداوند آوازی معروف میشنوم از جائی مجهول قال :
 داك عبدی یوس عسانی فحبسته فى بطن الحوت فى البحر. آواز بنده من است یوس
 که او را در حبس کرده ام در شکم ماهی معصیتی را که از وی بیامد ، فریشتگان
 گفتند یا خدا یا آن بنده شایسته نیکمرد يك عهد که پیوسته از او عمل صالح سالا

آمدی؛ گمت آری آن بندۀ صالحست ، فریشتگان زبان شفاعت بگشادند و از بیروی آمرزش خواستند ، و رب العالمین برحمت خود دعاء یونس اجابت کرد و شفاعت فریشتگان قبول کرد، و او را از آن غم برهانید چنانکه گفت تعالی و تقدس . فاستجباله و نجیناه من الغم، يقال ان الحوت لما التقمه ساربه الى بحر النیل ثم الى بحر فلاح ثم الى بحر دجلة ثم القاه بنصيبين، وقيل مرّ به على الابلّة، ثم مرّ به على دجلة ثم انطلق حتى القاه في نينوى .

و نجیناه من الغمّ كذلك تنجی المؤمنین، ای- کما تنجی به من اقتدی به و دعا الله باخلاص. قرأ ابن عامر و ابو بکر عن عاصم بنی المؤمنین بنون واحد مشددة الجیم والوجه ان الاصل تنجی بنونین لكن النون الثانية اخفيت مع الجیم لان النون تخفی مع حروف القم و تبیینها معها لحن فلما كانت هذه النون مخفاه في الجیم ظلها السامع جیماً مدغمة في الجیم وجعل الكلمة فعلا ما ضياً علی فعل بتشديد العین مبنياً لمالم یسم فاعلموهذا خطاء لاله لو كان كذلك كان مفتوح الاخر و لكان المؤمنین رفعا، فمסקون الياء و انتصاب المؤمنین یدلان علی ان الكلمة فعل مستقبل وان المؤمنین نصب به والمعنی تنجی نحن المؤمنین ومن النجاة من صوب هذا الوجه، و ذکر الفعلی اضمار المصدر والتقدير نجی المنجا المؤمنین علی ان یكون نجی فعلا ما ضیاً مبنياً لمالم یسم فاعلموا سند الی مصدره وهو المنجائتم نصب لفظ المؤمنین بعده كقولك ضرب الضرب زیداً ثم تقول ضرب زیداً بالنصب علی اضمار المصدر و سكن الباعفی تنجی کما سكنوها فی بقی فقالوا بقی علی اجرائها فی الوصل مجری الوقف و مصوب هذا الوجه من خط الان ذلك اما یجوز فی ضرورة الشعر کما قال جریر :

فلو لدنت فقيرة جرو کلب لست بذلك الحر والکلاب .

ای- لست السب، فلما اسند الفعل الی المصدر فرفعه به نصب الکلاب . و قال الفیتیبی من قرأ بنون واحدة والتشديد انما اراد تنجی من التنجیة الا انه ادغم وحذف ونا طلبا للحقة ولم يرضه التحويسون لبعده مخرج التّون من الجیم ، والادغام بكون عمد

قربا المخرج. وقرأ الباقون تنجي نونين مخففة الجيم من الانجاء، والوجه انه هو الاصل لأن الاولى من النونين حرف المضارع والثانية فاء الفعل لأن وزنه تفعل مثل نكرم ، واما كتبه في المصحف بنون واحدة فلأن النون الثانية ساكنة غير ظاهرة على اللسان فحذفت كما فعلوا في الاخذ فوالنون من ان لخفائها اذ كانت مدغمة في اللام، وقيل كتب بنون واحدة كراهة لاجتماع مثلين في الخط وهذا الوجه احسن.

«وزكربا اذ نادى ربه» اى - وادكر لهم قصة زكريا اذ عابه، «رب لا تدنني فردا» اى - وحيدا بلا ولد يعيننى على دنك و يكون لى خلفا صالحا . «وانت خير الوارثين» اى - خير من يرث لائق لا يزول ملكك ومن سواك اذا ورنوا زالت املاكهم . وقيل معناه هب لى وارثا من صلى يا خير الوارثين وانما سمي الله وارثا لقوله : «انا نحن يرث الارض ومن عليها» ، وقيل وكل الامر فى سؤال الولد من الله البه، فقال ان لم تجعل وارثا سواك فاني اعلم انك خير الوارثين.

«فاستجبنا له» اى - لدعائه ، «ووهبنا له يحيى واصلاحنا له زوجته» اى - جعلناها ولودا بعدما كانت عقيما . وروى انها ولدت و هي ابنة سبع وتسعين، وهوابن مائة سنة، وقيل كانت عجوزا فرد اليها ماء الشباب ، وقيل كانت سيئة الخلق فاصلاحها له بان رزقها حسن الخلق. «انهم» يعنى الانبياء الذين سماهم فى هذا السورة ، «كانوا يسارعون فى الحرات» يعنى خصصناهم بما خصصناهم من المواقب لاجل انهم كانوا يسارعون الى الطاعات مخافة ان معرض لهم بما منعمهم عن فعلها، «وبدعونا» اى - كانوا بدعونا . «رغبا ورهبا» اى - رغبة فى ثوابنا ورهبة من عذابنا . يقال رغب برغبة ورغبا ورغبا ورهب برهب رهبة ورهبا وانتصابهما على انهما فى موضع المفعول له، وقيل هما مصدران وقعا موقع الحال ، اى - بدعونا راغبين راغبين كما قال تعالى . «ثم ادعونا بانينك صغيا» اى - ساعيات . «وكانوا لنا خاشعين» متواضعين خائفين، قيل هو وضع اليمنى على اليسرى والظن الى موضع السجود فى الصلوة .

«والانى احصت فرجا» من العاشه وهى مريم عليها السلام. وقيل جمعت فرجا و

«و منعته من الازواج و قيل منعته من جبرئيل لثا قرب منها لينفخ فيه قبل ان تعلم انه رسول الله. وقيل فرجها اى جيب قميصها حفظته وضيقته. «ففنخا فيها من روحنا» اى - امرنا جبرئيل حتى نفخ فى جيب درعها واحدنا بذلك لنفخ المسيح فى بطنها. قوله: «من روحنا» اى - من امرنا يعنى نفخ جبرئيل فيها من امرنا ، وهو نظير قوله: «وكذلك اوحينا اليك روحاً من امرنا» اى - امرأ من امرنا ، و اضافه سبحانه الى ذاته تشریفاً لعيسى، وقيل معناه اجرنا فيها روح عيسى المخلوقة لنا. «وجعلناها و ابنها آية للعالمين، اى دلالة على قدرتنا على خلق ولد من غير اب ولم يعل آيتين وهما اثنتان لان معنى الكلام وجعلنا شأنهما وامرهما آية ولان الآية كانت فيها واحدة وهى انما اتت به من غير اب .

«ان هذه امتكم امة واحدة». ابن خطاب باجملة اهل اسلامت ، وسخن بر معرض مدح است . ميگوید اين گروه شما كه مسلمانان بدينايد تا بديك دين باشيد يعنى بردين اسلام مجتمع بى تفرق امت اينست يعنى امت پسندیده اينست . و امت نصب على الحال است ، وقيل «ان هذه امتكم» اى - ملتكم و دينكم ، «امة واحدة» اى - ديناً واحداً و هو الاسلام فا بطل ماسوى الاسلام من الاديان و اصل الامة الجماعة التى هى على مقصد واحد ، فجعلت الشريعة امة لاجتماع اهلها على مقصد واحد و نصباة على القطع . «و انار بكم فاعبدون» اى فاعبدوني دون غيرى ، و قيل معناه ان دينكم و دين من قبلكم واحد . و ملتكم و ملتكم و دينكم و دينهم واحد ، فاعبدوه كما عبدوه لتستحقوا من الثواب ما استحقوه .

«وتفطعوا امرهم بينهم» اى اختلغوا فى الدين فصاروا فرقا و احزاباً قال الكلبي : فرقوا دينهم بينهم بلعن بعضهم بعضاً و يتبرا بعضهم من بعض ويقول كل فريق الحق معي ، و التقطع هاهنا بمعنى التفطيع ، وهذا ابتداء اخبار من الله عز و جل عن الامم ، يعنى نفروا فيما بينهم و فدامروا بالموافقة ، و جتعل ان يكون معناه

سفترقون في مذاهبيهم كما روى عن النبي ^(ص) «سفترق ائمتي اثنتين و سبعين فرقة» ثم اوعده فقال : «كلّ الينا راجعون» اى- كلّ هؤلاء مرجعهم الينا فنجزيهم على اعمالهم.

«فمن يعمل من الصالحات» من هاهنا زيادة، معنى فمن يعمل الصالحات، «وهو مؤمن» بمحمّد وآلقرآن، لانّ البرّ من غير ايمان باطل. «فلا كفران لسيّئه» كقوله : «فلن يكفروا» والله عزّ وجلّ شاكر علم وهو شكور حلّيم وشكر مرضاه بالسبى. وقيل معنى الشكر من الله المجازاة، ومعنى الكفران ترك المجازاة. يقال كفرو كفران وشكرو وشكران ، وقيل «فلا كفران لسيّئه» اى- لا تبطل عمله ولا تنجده بل نجازه احسن الجزاء . «واثاله كاتبون» اى- آمرؤن الكرام الكاتبين يكتبه اعماله، وقيل حافظون ما عمل الى يوم ، الجزاء . نيكو کارانرا نيکشان مضاعف كنيم ، سكى ده نوبسيمويد كردارانرا يکى، يکى نويسم و ددان نيگرانيم ، چنانکه جاى ديگر گفتم : «من جاء بالحسنة فله عشر امثالها ومن جاء بالسيئة فلا يجزى الا مثلها .

«وحرام على قرية» قرأ حمزة والكسائي وابوبكر، حرم بكسر الحاء بغير الف وقرأ الباقون وحرام بالالف وهما لفتان، مثل حلّ وحلال . قال الله عزّ وجلّ : «وانبأ حلّ بهذا البلد» وقال رسول الله ^(ص) فى زمزم : «لا احلّها المفتسل وهى لشارب حلّ وبلى» ، قال ابن عباس : معنى الآية ، وحرام على اهل قرية اهلكها هم بعذاب الاستيصال ان يرجعوا الى الدنيا ابدأ فعلى هذا يكون لاصلة وفى ذلك ابطال قول اهل التراجع و التناسخ، وقيل الحرام هاهنا بمعنى الواجب، فعلى هذا يكون لا ثابثا والمعنى واجب على اهل قرية اهلكناهم «انهم لا يرجعون» الى الدنيا، مى گويد حرامست بر اهل شهرى که مايشانرا بعذاب استيصال هلاک کردیم که بر بادنيا آينده، ابطال قول تناسخيانست ورد اهل ترايح، و گفته اند اين آيت بآيت اول متصلست و تقديره ، فمن يعمل من الصالحات وهو مؤمن فلا كفران لسيّئه وحرام ذلك على الكفار لانهم لا يرجعون الى الايمان . مى گويد اعمال مؤمنان پذيرفته است وسعى ايشان مشکور وان بر کافران

حرامست، نه سعی ایشان مشکور و نه عمل ایشان مغفول که ایشان هر گز توبه نکنند و ما ایمان بیابند ربّ العزّه از ایشان شناخت و دانست که ایمان نیارند و از کفر بازگردید و ایشانرا هلاک کرد. این عباس از اینجا گفت در معنی آیت : و جب علی اهل فریه حکمنا بیلا کهم اینه لایرجع منهم راجع، و لا یتوب منهم تائب .

قوله. و حتی اذا فتحت، قرأ الامام و ابو جعفر و یعقوب قنبح بتشدید التاء علی التکثیر، و قرأ الآخرون فتحت تخفیف التاء. «بأجوج و مأجوج» بالهمز فیهما، قرأها عاصم وحده و كذلك فی سورة الکہف. و قرأ الآخرون یا حوج و مأجوج بغير همز فی السورتین و قد مر شرحه فیما مضی، و هذا علی حذف المضاف ای - فتح ردّهم و ودک عنهم. «وهم من کلّ حذب» ای - من کلّ مشر و تل. الحذب، المکن المرتفع. «نسلون» ای - یسرعون النزول من الآکام و التلّاع کنسلان الذئب و هو سرعه مشبه

روی عبد الله بن مسعود قال: لما سری بالبی " لیلۃ اسری لفی ابرهیم و موسی و عیسی فتدا کروا الساعة، فبدأوا بابرهم فسالوه عا فلهم یکن عنده منها علم. ثم موسی فلم یکن عنده منها علم، فرجعوا الی عیسی، فقال عیسی عبد الله الی " فیمادون و جبتها فاموا حسبها فلا یعلمها الا الله و ذکر حروج الدخال فقال فاهبط فاقبله و رجع الناس الی بلادهم فیستقبلهم بأجوج و مأجوج، «وهم من کلّ حذب نسلون» فلا یمرّون بماء الا یشربوه و لا یمرّون بشیء الا افسدوه فیجارون الی " فادعوا الله فمستهم فیحتون الارض من ریحهم و یحارون الی " فادعوا الله فیرسل السماء بالماء فیحمل اجسادهم فینفذها فی البحر ثم یسف الجبال و یمدّ الارض هذا لادم، فبعد الله الی " اذا کلن ذلك انّ الساعة من الناس کالحامل المتم لاندی اهلها متی ینجأهم بولادها لئلا ام تھاراً قال عبد الله. وحدث تصدیق ذلك فی کتاب الله و حتی اذا فتحت بأجوج و مأجوج و هم من کلّ حذب نسلون، و عن حذیفۃ بن اسید الغفاری قال : اطلع النبی (ص) علینا و نحن سذاکری، فقال ما تذکرون ؟ فلنا نذکر الساعة، قال انّھا لن یعموم حتی یروینا قبلها عشر آبات فدکر الدخائل و الدجال و الدابة، و طلوع الشمس من مغربها.

ونزل عيسى بن مريم ، وبأجوج ومأجوج ، وثلاثة خسوف : خسف بالمشرق و خسف بالمغرب و خسف ببجزيرة العرب و آخر ذلك نار تخرج من اليمن تطرد الناس الى محشرهم . وعن ٢١ سلمه ان النبي (ص) كان نائماً في بيتي فاستيقظ محمراً عيابه فقال لا اله الا الله ثلاثاً و ايل للعرب من امر قد اقترب ، قد فتح اليوم من ردم يأجوج ومأجوج مثل هذا و انار سد الى عقد تسعين . و قبل ان ملك الروم يبعث كل يوم خيلاً يحرسون الردم ، فاداعوا قالوا مار لنا سمع من وراء السدجلة و امر أشديد آتاهم سمعون قرع فرسهم ، و قبل وهم من كل حذب الضمير يعود الى جميع الخلق و ذلك حين يخرجون من قبورهم . بدل عليه قراءات مجاهد وهم من كل جند بالجيم و اللآء كما قال تعالى : « فاداهم من الاجداث الى ربهم ينسلون »

قوله : « واقترب الوعد الحق » اي - القيامة و الحق الذي لا خلف فيه ، قال الفراء و جماعة ، الواو في قوله « واقترب الوعد الحق » مقحمة رائدة و معناه حتى اذا فتحت يأجوج و مأجوج اقترب و عد الحق كما قال تعالى : « فلما اسلما وتله للجبين و بادناهم » يعني وتله للحين نادناهم . و الدليل عليه ما روى عن حذيفة قال : لو ان رجلاً اقتنى فلوا بعد خروج يأجوج و مأجوج لم يركبه حتى تقوم الساعة ، و قال قوم لا يجوز طرح الواو و جملوا جواب حتى اذا فتحت في قوله : « ياويلنا » فيكون مجاز الية حتى اذا فتحت يأجوج و مأجوج و اقترب الوعد الحق قالوا : « ياويلنا » قد كثفا في غفلة من هذا . و قوله : « فاذا هي شاخصة » في هي ثلاثة لوجه . احد هائلا كتابة عن الابصار ثم اظهر الابصار سائماً ، معناه فاذا الابصار شاخصة ، اصاب الدن كمرها . والثاني ان هي تكون عماداً كقوله : « فائتيا لاعمى الابصار » . و الثالث ان يكون حمام الكلام عد قوله « هي » ولهذا وقف بعض العراء على هي كانه جعلها كتابة عن الساعة ، يعني : فاذا هي قائمة اي - من قربها كائنا حاضرة ثم ابتداء فعال شاخصة اصاب الدن كمرها و اعلى تقدير خبر الابتداء ، مجازها ابصار الدن كمرها شاخصة و شحوصها امتدادها فلا طرف من شدة ذلك اليوم و هو قوله يقولون : « ياويلنا » قد كثفا في غفلة من هذا اي - لم يعلم انه حق

«بل کثاف المین» لانتسنا بترك الإیمان به .

«اتکم ومانعبدون من دون الله ای-قل لهم یا معتمد اتکم اتینا المشرکون وما نعبدون من دون الله یعنی الاصنام» حسب جهنم ای- وقودها، وقیل خطبها بلفظ الحبشة واصل الحصب الرمی ، قال الله تعالی : «انا ارسلنا علیهم حاصباً» ای- رجلاً ترمیهم بالحجارة . فانتقم لها وارزون» ای- فیها داخلون . وقیل اللام هاهنا بمعنی الی، کقوله : «بان ربک اوحی لها» ای- اوحی الیها .

«لو کان هؤلاء الاصنام» دآلهة علی الحقيقة، «ماوردوها» ای- ما دخل عابدوها التار . فوکل فیها خالدون» یعنی العابدون والمعبودین . فان قیل وای حکمة فی ادخال الاصنام التار وهی جماد لا تعقل لیس لها ثواب ولا علیها عقاب» قلنا انما نحمل بالتار قتلزق بهم فبعده یون بهالیكون ذلك اشد واشق علیهم وابلغ فی الحرمة اذ عذبوا بما كانوا یسبدون ویرجون النجاة والشفاعة من قبله .

«لهم فیها زفر» انیزوتفتس شدید ویکاء وعویل . فوهم فیها لاسمعون» حین صاروا صماً بکماً . وقیل لا یسمعون لانهم فی نوابیت من نار. قال ابن معبود فی هذا الآیه : انا بقی فی التار من یخلد جعلوا نوابیت من نار ثم جعلت تلك التوابیت فی نوابیت اخرى، تم تلك التوابیت فی نوابیت اخرى علیها مسامیر من نار فلا یسمعون شیئاً ولا یرى احد منهم ان فی التار احداً یعذب غیره .

النوبة الثالثة

قوله : «وذا التون اذ ذهب مغاصباً» الآیه . خدا برا جل جلاله دوستانی اند که اگر بک طرفه العین مدد لشکر بلا از روزگار ایشان گسسته گردد چنانکه اهل عالم از بی نعمتی غربونگ گردند ایشان از بی بلائی بفرماد آیند، هر چند که آسیب دهر

وبلا بیش بینند بر بالای خویش عاشق ترند ، هر چند زبانه آتش عشق ایشان تیزتر ، ایشان چون پروانه شمع بر فتنه خویش هر روز فتنه ترند .

پیر طریقت گفته: الهی در دست مرا که بیی مباد ، این درد مرا صوابست ، با درمندی بس درد خرسند کسی را چه حسابست ، الهی قصه اینست که برداشتم این بیچاره درد زده را چه جوابست . آن عزیز راه وبر گزیده پادشاه یونسی پیغامبر که قصه وی می رود روزگار و حال او همین صفت داشت ، مردی بود در بوته بلا پالوده زیر آسیای محنت فرسوده ، تازیانه عتاب بی محابا بر سر وی فرو گذاشته ، و هر چند که در مجمره بلا جگر او بیش کباب کردند او بر بالای خود عاشق تر بود که ماهروی عشق حقیقت را که نشان دادند در کوی بلانشان دادند در حجره محنت . در آثار مغفولست ، اذا احب الله عبداً صبت عليه البلاء صباً رضوان با همه غلمان چاکر خاک قدم اهل بلاست ، اقبال از لسی و تقاضای غیبی معد بنام اهل بلاست محبت الهی غذای اسرار اهل بلاست . لطف و رحمت دقانی و کیل در خاص اهل بلاست . صفات قدید باز و توشه اهل بلاست ، ذات پاک منزّه مشهود دل های اهل بلاست ، « یحبهم و یحبونه » از سر پرده غیب هدیه و تحف اهل بلاست . « وسقیم رقبهم » سرانجام و عاقبت اهل بلاست .

« ان لا اله الا انت سبحانك انی كنت من الظالمين فاستجبنا له » خبر می دهد از روی اشارت که هر آن بنده که دعا کند ، دعائی که در وی سه چیز موجود است آن دعا با اجابت مقرون بود ، یکی توحید ، دوم تنزیه ، دیگر اعتراف بگناه خویش ، همچون یونسی پیغامبر ابتدا توحید کرد گفت : « لا اله الا انت » پس تنزیه در آن پیوست گفت : « سبحانك » پس بگناه خویش معترف شد گفت : « انی كنت من الظالمين » . چون این سه خصلت مجتمع گشت در دعای وی ، از حضرت الهیت اجابت آمد که : « فاستجبنا له ونجينا من العلم » . توحید آنست که خدای تعالی را بر مان یکتا گوئی و بسند یکتا دانی ، یکتا در ذات ، یکتا در صفات ، بری از علاقات ، مقدس از آفات ، منزّه از مزاجات ، نه کسی را جز از وی شکر و منت ، نه بکس جز بوی حول و قوت ، نه دیگری را جز

زوی منج و منحت، و بدان که امن نوحید از کسی درست آید که دلی دارد صافی و همتی عالی و سنه‌ای خالی، نه صید دنیا شده نه قید عیبی گشته، نه چیزی ابرو در آویخته، نه او ناچیزی آمیخته، تا جمال نوحید بروی مکشوف گردد و بادراك سر آن موصوف شود.

فوالنون مصری را بخواب دیدند پسندیده حال و ستوده روزگار، گفتند: یا ذوالنون حالت چون بود و روزگارت چه رسید؟ جانت کجاست و دوست را با خود چگونه یافتی؟ جواب داد که از دوست سه آرزو خواسته بودم دو از آن بداد و امیدم در آن وفا کرد، سوم را منتظرم، یکی آنست که گفتم ملکا پیش از آنکه ملك الموت از کار من باخبر شود تو بلفظ خود حان من بر گیر و مرا باو مکنار، امیدم وفا کرد و مرا باو مگذاشت، دیگر گفتم ملکا مرا بی منت رضوان در روضه رضا نشان و مرا بکس حواله نکن همچنان کرد و بفضل خود آن نعمت بر من تمام کرد، و آردوی سوم که آنرا منتظرم، گفتم ملکا دستوری ده تا در میدان جلال تو در صف صدیقان و موحدان نام نومی گویم و در دارالجلال کل وصال تومی یوم و در مجمع عارفان بونهامی همی زبم و گرد کعبه وصل توطوافی همی کنم امیدوارم که این بر اجابت کند.

«و زکریا ادنای ربه ربّ لاندربی فردا» بر مذاق عارفان و اشارت محققان معنی آنست که لاتندربی خالیاً عن عصمتك معصاً عن ذکرك مشتغلاً بشی سواك. خداوند با برده عصمت از من باز مگیر و بر یاد کرد و یادداشت خود می‌دار و مرا از خود بدگیری مشغول مدار.

پیر طریقت گفت: الله تعالی را حلّ جلاله خزانه بکار نیست و بی هیچ حاجت بیسب هر چه دارد برای بندگان دارد، فردا خزانه رحمت بعاصیان دهد و خزانه فضل بدرماندگان دهد، تا هم از خزانه وی حق وی بگراوند که بندگان از آن خود بگراوند حق وی نرسند. سلطان که دختر بگدائی دهد گدا را کاوین بسزای

دختر سلطان نبود هم از خزانه خود کالین بگذا فرستد تا کالین کریمه خود از خزینه وی بدهد، سنده که طاعت وی می کند بتوفیق وعصمت الله تعالی میکند، بتأیید و تعویذ وی حقّ وی می گزارد، آنکه ننهد با فضل طاعت بفضل خود می ستاید و بیکرم خود می پسندد و بر جهانیان جلوه می کند که: «اَنتُمْ کَانُوا یَسْلَعُونَ فِی الْخِیَرَاتِ وَیَدْعُوْنَا رَغْبًا وَرَهْبًا وَ کَانُوا لَنَا خَاشِعِیْنَ» بندگان من بطاعت می کوشد، بر رغبت و رهبت ملّا میخوانند همه ما را می دانند و کرد درمائی کردند، سوختگان حضرت مانند، برداشته گان لطف مانند. هدام حتی عرفه و فقهیم حتی عبده و لقتنهم حتی سألوه و تَوَزَّ قُلُوبُهُمْ حَتَّى احْتَبَوْه . بنواحت تا بشناختند، توفیق داد نا یرسیدند . تلقس کرد تا بخواستند، دل معدن نر کرد تا دوست داشتند، حجت بغیر رشوه، و یعطی بغیر مته و یکرم بغیر وسیله. بی رشوت دوست دارد، بی مته عطا دهد، بی وسیلت گرامی گرداند، صد نعمت بر سر تو تبار کند و تهره ای شمرد، و کاهی از تو کوهی انگارد، نبینی که بهشتی بدان عظیمی و فراخی شوداد و آنرا بغرفه باز خواند گفت: «اَوَّلُکَ حِزْوُنُ الْغُرْفَةِ» . انرا هم خلیل علیه السلام گوساله ای پیش مهمان نهاد رب العزّه آن از وی بسند و گرامی کرد و بر جهانیان جلوه کرد، که: «جَاهٌ بِجَلِّ حَنِیدٍ، اَوْ خَدَاوَنَدِیْسَتْ» هر که نیاز باو بردارد بواگرش کند هر که باز باو کند عربش گرداند، اگر تقدیراً صد سال ننده معصت کند آنگه که گوید . تبّ . گوید قلب، وَ اَوَّیْ . یَغْبِلُ التَّوْنَه عَنْ عِبَادِهِ . اعْرَاجِیْ دَعَامِیْ کرد و دعای ایشان یوالعجب بود گفت: «اَللّٰهُ یَجِدُ مِنْ تَعْدَدِهِ غَیْرِیْ وَلَا اَحَدٌ مِنْ رَحْمَنِیْ غَیْرُکَ» . خدا و خدا سو دگری را بایی که عذاب کسی جز از من، و من دیگری را تمام که بر من رحمت کند جز از تو.

«اِنَّ هٰذِهِ اُمَّتُکُمْ اُمَّةٌ وَاحِدَةٌ مَّعْبُودٌ کُمْ وَاحِدٌ، وَ شَرَعُکُمْ وَاحِدٌ، فَلَا تَسْلُکُوا بَنَیَاتِ الطَّرِیْقِ فَتَطْبَحُوْا فِیْ اَوْدَةِ السَّالَةِ وَ عَلَیْکُمْ بِاتِّبَاعِ سُلُفْکُمْ وَ احْتَدُوا مُوَافَقَةَ اِبْتِدَاعِ خَلْعْکُمْ» . و انار یکم فاعبدون، و اعرفوا قدری و احفظوا فی جراسان

التفدیر سرتی واستدیموا بقلوبکم ذکر، تجدوا فی مالکم غفری ونحطت واجمیل بتری . مفهوم این آیت حجت مؤمنانست بر راه سنت و جماعت رفتن و در دین اقتدا بسلف کردن و از تأویل و تصرف اهل بدعت پرهیز کردن.

پیر طریقت گفت : ایمان ما از راه سمعست نه بحیلت عقل ، بقبول و تسلیمست نه بتأویل و تصرف ، گردل گوید چرا ؟ گوئی من امر را سر افکنده‌ام ، اگر عقل گوید که چون ؟ جواب ده که من بنده‌ام ، ظاهر قبول کن و باطن بسپار ، هر چه محدث است بگذار ، و طریق سلف دست بدار . هوانار بکم فاعبدون « می گوید مرا پرستید که معبود منم ، مرا خوانند که مجیب منم ، من آن خداوندی انبازی لازم که بهیح چیز و بهیچ کس حاجت ندارم ، هر چه آفریدم برای شما آفریدم آسمان و زمین عرش و کرسی لوح و قلم طفیل وجود شماست ، آنچه مصطفی (ص) گفت : « نزل الله کل لبلقالی السماء الدنیا بنی جنة عدن بنده غرس شجرة طوبی بنده رضع الجبار قدحه فی القار لاتسبوا الدهر فان الله هو الدهر . « الرحمن علی العرش استوی » مقصود ازین خلغها نفاعیان آسمان و زمین عرش و کرسی و بهشت و دوزخ است و نه مقصود نواخت و تصرف آنست لیکن در حکم قدم رفته که شما را درین منازل گذری باشد و درین مواضع نظری ، در هر منزلی ازین منازل ما از لطف خود نزلی بیفکنندیم تا چون دوستان ما در رسند حظ و صیب خود از نواخت و تشریف ما بر گیرند .

۷- التوبة الاولى

قوله تعالى : « ان الذين سبقت لهم منا الحسنى » ایشان که پیشی کرد ایشانرا از ما خواست نیکو ، « اولئك عنها مبعدون » (۱۰۱) ، ایشان از آن آتش دور داشتگاند .

«لایسمون حسیها» آواز آتش شنوند فردا، «وهم فیما اشتبهت انفسهم خالدهون» (۱۰۲) وایشان در آنچه دلهای ایشان آرزو خواهد جاویدانند.

«لایجزنهم الفزع الاکبر» بیم مهین ایشانرا اندوهگن نکند، «وتطقیهم الملائکه» ودربرایشان می آیندفرشتگان، «هذایومکم اذنی کتیم توعدون» (۱۰۳)، [و می گویند ایشانرا] این آن روز نیکوی شما است که وعده می دادند شما را.

«یوم نطوی السماء» آن روز که بر نویدیم آسمانرا، «کطی العجل للکتاب» چون برنوشتن سجل نامه را، «کما بدانا اول خلق نعیده» چنانکه مردم رایا فریدیم باز دیگر باره باز آفرینیم، «وعدا علینا» کردن این که ما گفتیم برماست، «انا کنا فاعلین» (۱۰۴) که ما آنرا خواهیم کرد.

«وللد کتبنا فی الزبور» نبشتم در آن نبشته که نبشتم، «من بعد الذکر» پس آن بادما که در آن نوشتیم، «ان الارض یرثها» که این جهان از جهانیان میراث برند، «عبادی الصالحون» (۱۰۵) بندگان من آن گروه نیکان.

«ان فی هذا لایاغی» درین سخن شرف وصیت ومدح بسنده است و آگاهی داد، «لقوم عابدین» (۱۰۶) گروهی را که خدای پرستانند.

«وما ارسلناک الا رحمة للعالمین» (۱۰۷) و نفرستادیم ترا مگر بخشایشی جهانیانرا.

«قل انما یوحی الی» گوی بمن پیغام و فرمان میدهند و آگاهی می افکنند، «انما الهکم واحد» که خدای شما خدای یکتاست، «فهل اقم مسامون» (۱۰۸) کردن نهد و بگروید؟

«فان تولوا» اگر برگردند از اسلام، «فقل آذنتکم علی سواء» بگو آگاه کردم شمارا هسانی را [تا من و شما دربودنی یکسان باشیم بدانش که چه خواهد بود] و ان ادری بومن نمیدانم، «اقرب ام بعید» که سخت نزدیکست یا دورتر یا دیرتر، «ما توعدون» (۱۰۹)، آنچه شمارا وعده می دهند [از رستخیز

وعذاب شما]

«آیه يعلم الجهر من القول» خداوند می داند بلند گفتن از هر سخن ،
«ويعلم ما تكتمون» (۱۱۰) ، و می داند آنچه پنهان می دارید ،

«وان ادري» و گوی که من ندانم «لعله فتنة لكم» مگر که این [فرا
گذاشتن شما بد رنگ و شتابیدن بعذاب] آزمایشی است شمارا ، «ومتاع الی حین» (۱۱۱) ،
و بر خورداری اندک تاب بچندی .

«قال رب احکم بالحق» گوی خداوند کار بر گزار بسزا ، «و ربنا
الرحمن المستعان» و خداوند ما که رحمن است ساری خواستن ازوست ، «علی
ما تصفون» (۱۱۲) ، بر کشیدن بار این ناسرا ها و دروغها که می گوید

النُوبَةُ الثَّانِيَّةُ

قوله : «انّ الذين سبق لهم مآل الحسنی» ، این عباسی و جماعتی از مفسران
گفتند که سبب نزول این آیت آن بود که صنادید قریش در خطبیم حاضر بودند و گرد
کعبه مقدسه میصند و شصت بی نهاده و آمرامیر ستیدند رسول خدا (ص) بر ایشان خواند:
«انکم و ماتعدون من دون الله حصب جهنم اثم لها واردون» ، کافر انرا این سخن
دشخوار آمد بایک بر آوردند گفتند : میبینید این محمد که خدایان ما را زشت
گویند و دشنام دهد رسول خدا بر ف و ابشان همچنان در گفت و گوی بودند و در نحر ،
عبدالله بن الزهری فرار آمد و گفت چه بود ستما را که چنین متحیر و متعیر گشته اید
و در گفت و گوی رفته اند ؟ گفتند : محمد خدایان ما را دشنام داد و ناسزا گفت که :
«انکم و ماتعدون من دون الله حصب جهنم» گفت او را ما را خوانید تا من ناوی سخن
گویم ، رسول خدا بار آمد ، گفت : ما محمد هذاشی «لآلهتنا خاصه و لکل من عبد من

دون الله؟ این خدایان ما راست علی الخصوص یا هر معبودی که فخر و دانا الله تعالی است؟ گفت همه راست بر عموم، ابن الزبیری گفت: خصمت و رب هذه البیتة یعنی الکعبة، دست بردم و خصم را شکستم؛ بخدای این کعبه جهودان عزیز را می پرستند، ترسایان مسیح را می پرستند، بنو ملیح فرشتگان را می پرستند، پس ایشان همه بدوزخند؟ رسول خدا گفت: «بل هم یعبدون الشیاطین هی الّتی امرتهم بذلك» فانزل الله عزوجل، «انّ الذّین سبقت لهم مآل الحسنى، وهم عزیر و المسیح و الملائکة. «اولئک عنها مبعدون، لأنهم عبدوا من دون الله و هم لذلك کارهون. و انزل فی ابن الزبیری، «ماضیوه لک الأجلا بل هم قوم خصمون». گفته اند که: «انکم و ما تمعبدون» دلیلست که مراد اصنام است نفریشتگان و نه مردم؛ که اگر ایشان مراد بودند من تمعبدون گفتمی و قیل اراد بقوله: «سبق لهم مآل الحسنى» جمیع المؤمنین، و الحسنى السعادة و العدة الجميلة بالجنة. وعن النعمان بن بشیر قال: نلا علی (ع) لیلة هذه الآیة: «انّ الذّین سقت لهم مآل الحسنى اولئک عنها مبعدون». قال: انا منهم و ابوبکر و عمر و عثمان و طلحة و الزبیر و سعد و عبد الرحمن بن عوف منهم، ثم اقيمت الصلوة فقام علیّ حجرّ ردا، و هو یقول

«لا یسمعون حسیسها» یعنی صوتها اذا نزلوا منازلهم فی الجنة. «و هم فیما اشنهت انفسهم خالدون»، کقوله: «وفیها ما تشتهی الانفس و تلذّنا لایعین».

«لا یحرّنهم القزع الاکبر» قال ابن عباس: ینخرج اهل الایمان من القار حتی اذا لم یبق فیها واحد منهم اطبقت القار علی اهلها اطباقاً فیلحقهم عند ذلك قزع لم یلحقهم مثله قبله فذلک العرع الاکبر، و قیل العرع الاکبر النفخة الاخیره الّتی بعت عندها الخلق، و قیل حین یندع الموت علی صوة کبش املح علی الاعراف، و القریقان بنظران و یسادی یا اهل الجنة خلود فلاموت، و یا اهل القار خلود فلاموت. و گفته اند قزع همین آست که بنده را بدوزخ برند زبانیه درو آویخته و خشم ملک بدو رسیده، و انواع عذاب گرد او در آمد. مصطفی (ص) گفت: روز قیامت سه کس

را بر تل مشك اذ فر بدارند از فرع اكبر امن گشته و بيم حساب باشان نرسیده :
مردی که قرآن خواندیدی ریا برضاء خدا امامی کند در نماز قومی را که بوی راضی
باشند . دیگر مردی که در مسجد مؤننی کندی مزد در طلب رضاء خدای . سد بگر
مردی که در دنیا برقی " بندگی مبتلا بود و در گزارد حق سید از طلب آخرت باز نماند .
قوله : فونتقتیهم الملائكة هذا يومکم الذی کنتم نوءدون فی الدنيا . آنان که فرع
اکبر ابشارا اندوهگین نکنند فریشتگان رحمت باستقبال ایشان آیند بر در بهشت ،
وایشانرا تهنیت کنند و گویند : بشارت باد شمارا بنعم جاویدان و عزت یکران ، این آن
روزست که شمارا وعده داده بودند در دسا که بکر امت رسید و ثواب طاعت ببینید .

« يوم تطوى السماء » ای - اذ کر يوم تطوى السماء . وقيل تقدیره ، و تطفیهم
الملائكة يوم تطوى السماء . یعنی تطویها بعد نشرها کقوله : فوالسماوات مطويات
بيمينه ، وقيل طيها ابطالها وافناؤها ، وقيل طيها تبديلها « كطى السجل للكتب » ،
قرأ حمزة و الكسائي و حفص و عاصم . للكتب على الجمع ، وقرأ الآخرون
للكتاب على الواحد ، علماء ، تفسير در معنى « محل مختلفند این عباسی گفت و
جماعتی مفسران که : سجل صحیفه است مشتق من المساجلة ، وهى المكنبة ولام
بمعنى على است و كتاب بمعنى کتابتس . ای - تطوى السماء على ما فيها
من التجوم كما تطوى الصحيفة على ما فيها من الكتابة . وقيل اللام زائدة لتوكيد ،
والكتاب بدل من السجل والمعنى ، تطوى السماء كطى الكتاب . وقيل اللام لام
العلّة ای - كطى الصحيفة لاجل الكتاب الذى فيها كي لا يطلع عليه . سدّی و جماعتی
دیگر از مفسران گفتند : محل نام کتاب است که نویسنده صحیفه است آنکه
خلاف کردند که آن کاتب کیست ؟ قومی گفتند نام کاتب رسول (ص) است ،
قومی گفتند نام فرشته است که استغفار بندگان بوسد بمداد نور ، قومی گفتند
نام آن فرشته است که صحایف اعمال بنده در دست وی است و پس از مرگ وی آنرا
در نورد . رب العالمین طی آسمان بروز قیامت مانند کرد بطی کاتب مر صحیفه

خوبش را یعنی چنانکه آسان می‌رنج و دشواری کاتب صحیفه در نوردد ، ما آسمان بدان عظیمی بقدرت در نوردیم بی تعدد و تکلف ، اینجا سخن تمام شد آنکه بر استیفاف گمت : « کما بدانا اول خلق نعیده » الکاف نصیب بنعیده ، ای - اذا افیننا الخلق اعدناهم خلقاً ای - قدرنا فی الاعادة کقدرتنا فی الابتداء . وقیل خلقناهم من الماء ثم نعیدهم من التراب . وقیل کما بدانا هم فی بطون امهاتهم حفاة عراة غرلا ، كذلك نعیدهم یوم القیمة نظیره قوله : « ولقد جئتمونا فرادی کما خلقنا کم اول مرة » و به قال النبی (ص) : « انکم محشورون حفاة عراة غرلا کما بدانا اول خلق نعیده » وعن عائشة قالت : دخل علی رسول الله (ص) وعندی عجوز من بنی عامر فعال من هذه العجوز با عاتفة ؟ فقلت احدی خالاتی ، قالت ادع الله ان یدخلنی الجنة ، فقال ان الجنة لاتدخلها العجز ، فاخذنا العجوز ما اخذها فقال علیها السلام ان الله بنشئ خلقاً غیر خلقه قال الله تعالی : « انا انشأنا من انشاء » الآية . ثم قال : یحشرون یوم القیمة حفاة عراة غرلاً ، فاول من یکسی ابراهیم خلیل الله ، فالت : عائشة واسواتها ولا یحشم الناس بعضهم بعضاً ، قال : « لکل امری منهم یومئذ شأن بغینه » ثم قرأ رسول الله : « کما بدانا اول خلق نعیده کیوم ولدنهم » . « وعداً علینا » نصب علی المصدر یعنی وعدناه وعداً علینا اجازة ، « انا کنا فاعلین » لاخلف لوعدنا وقولنا ، وقبل معناه انا کنا فاعلین لما یرید اولاً و آخراً لا فاعل للمخلق سواها .

« ولقد کتبنا فی الزبور من بعد الذکر » الزبور المزبور وهو المکتوب ، یقال زبرت الشیء ای - کتبتہ . زبور نامی است هر کتابی را که به پیغامبری فرو آمد ، و ذکر اینجا لوح محفوظ است . می گوید ما نوشتیم و حکم کردیم در کتابهای منزل به پیغامبر پس آن که در لوح محفوظ مثبت کرده بودیم و نوشته ، حمزه « فی الزبور » بضم الزاء خواند ، جمع زبر ، وهی الكتب المنزلة ، وقیل معناه قنبننا وینثا فی الكتب المنزلة الی الارض من بعد ما ذکرنا فیها من الوحی . شعبی گمته زبور کتاب داود است و ذکر تورات موسی ، وقیل الزبور کتاب داود ، والذکر القرآن ، وبعد بمعنی قبل

کقوله: «والارض بعد ذلك دحيها» ای- قبل ذلك ومثل في الظروف وراء، فانه يكون بمعنى خلف و بمعنى امام ويستعمل لهما. معنى آنتست که ما در زبور داود نوشتیم پیش از قرآن محمد. «انّ الارض» یعنی ارض الجنة. «يرثها عبادي الصالحون» المؤمنون، دليله قوله: «اولئك هم الوارثون الذين يرثون الفردوس» وقال تعالى: «الحمد لله الذي صدقنا وعده واورثنا الارض» یعنی ارض الجنة. وگفته اند زمین اینجاست دنیاست آنکه خلاف کردند که کدام زمین است؟ قومی گفتند زمین مقدسه است و عباد الصالحون بنی اسرائیل اند که میراث بردند از جباران قومی گفتند زمین مصر است که میراث بردند از قطیّات. قومی گفتند زمین دنیا خواهد که امت محمد میراث بردند از جهانیان که پیش از ایشان بودند، وهذا حکم من الله سبحانه باظهار الّدين و اعزاز المسلمين وقهر الکافرين. قال الله تعالى: «ليطهره على الذين كره ولو كره المشركون»، وقال وهب قرأت في عدة كتب من كتب الله سبحانه قال الله عزوجل: «انّ لاورث الارض عبادي الصالحين» من امة محمد.

«انّ في هذا» ای فی هذا القرآن - «لبلاغاً» ای- وصولاً الى النية، من اتّبع القرآن وعمل به وصل الى ما رجو من الثواب. وقيل بلاغاً ای - كفاية. يقال في هذا الشئ «بلاغ وبلغة» ای- كفاية، و القرآن زاد الجنة كبلاغ المسافر، وقيل انّ في هذا ای - فی تورتینا الجنة الصالحين لبلاغاً وكفاية فی المجازاة «لقوم عابدين» مطيعين له سبحانه، وقال ابن عباس: ای - عالمين. وقال كعب هم امه محمد (ص) اهل الصلوات الخمس وشهر رمضان مقامهم الله عابدين. روى سعيد بن جبير عن ابن عباس عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قرأ «لبلاغاً لقوم عابدين»، قال: هي الصلوات الخمس في المسجد الحرام جماعة.

قوله: «وما ارسلناك» با محمد. «الارحمة للعالمين» بعمه تشملهم قيل هي للمؤمنين خاصة واليه ذهب ابن عباس. وقبل عام فيهم امنوا الخسف والمسح والعتاب بمعنى من آمن به كتبت له الرحمة في الدنيا والآخرة ومن لم يؤمن به عوفي مقاصب

الامم قبله من الخسف والفرق ونحوهما . وقد قال صلى الله عليه وسلم . « انما انا رحمة مهبأة » .

« قل انما نوحى الى انما الهكم اله واحد » اى - اخبر قومك يا محمد بان الله اوحى الى ان معبودكم معبود واحد وهو الله . « فهل انتم مسلمون » ، لفظه الاستفهام ومعناه الامر ، اى - فاعلموا له واعبدوه ولا نشركوا به شيئاً ، والاسلام الانقياد لامر الله ونرك مخالفته

« فان تولوا » اى - اعرضوا عن الاسلام ، « فقل آذنتكم على سواء » ، هذا من فصيحات القرآن واحسنه اختصاراً ، معناه اعلمتكم لتسوى نحن وانتم فى العلم ، وقيل معناه اعلمتكم ما امرت به وسويت بينكم فى الاعلام لم اخف عن بعضكم شيئاً واظهرته لغيركم ، وقيل معناه آذنتكم على ائى حرب لكم وان لاصلاح بيننا لا كون انا وانتم فى العلم بالحرب على سواء لا يكون فيه خداع ، وقيل على سواء صفه مصدرة محذوف اى - آذنتكم ابناً على سواء وقبل هوحال من الفاعل او من المفعول او منهما جميعاً هوان ادرى اقرب ام بعيد ما نوعدون » اى - لا ادرى متى تكون يوم القيمة اقرب ام بعيد ، مقال هو منسوخ بقوله : « واقرب الوعد الحق » ، وقيل معنى الآية ، لا ادرى متى يحل بكم العذاب ان لم تؤمنوا .

« انه يعلم الجهر من القول و يعلم ما تكتمون » اى - يعلم ما تجرون به من الكبر وما تخفون ، وقبل ان الذى يعلم السر والعلانية هو الذى يعلم وقت قيام الساعة .

« وان ادرى لعله فتنة لكم » اى - ما ادرى لم احترع عقابه عكم فى الدنيا فقل تأخير ذلك اختبار لكم ، لانهم كانوا يقولون لو كان حقاً لنزل بنا ، وقيل معناه ما ادرى ما آذنتكم به اخبار لكم ، وقيل ما ادرى لعل ابقاؤكم على ما انتم عليه فى الدنيا . « فتنة لكم » اى - عذاب لكم وقد سلق لفظ الفتنة بمعنى العذاب . كقوله . « ذوقوا فتنكم » ، معنى عذابكم . « ومتاع الى حين » لتتمتعوا بحيوتكم الى الاجل المعلوم

وهو الموت ، وقيل الى يوم بدر و قيل الى يوم القيامة ، و قيل لتتمتعوا بحبوتكم الى اجل قدضريه لكم لتزدادوا اثماً فتستوجبوا زيادة العذاب .

« قل رب احكم بالحق » قرأ حصص عن عاصم ، قال رب احكم بالالف على الاخبار عن الرسول (ص) بآته دعا الى الله تعالى ان يحكم بينه و بين قومه بالحق . كما دعت الرسل التي قبله حين قالوا ربنا افتح بيننا و بين قومنا بالحق . و قرأ الآخرون قل رب احكم على الامر ، اى . قل يا محمد رب احكم بالحق . اى اقص بيننا و بين اهل بيته بالحق . فان قيل كيف قال احكم بالحق والله لا يحكم الا بالحق ؟ قيل الحق هاهنا بمعنى العذاب كآته استعجل العذاب لقومه ، فقيل يا محمد اترك اختيارك في امر الكفار وقوض الامر في ذلك الى حكم الله بالحق بينك و بينهم ولا تستعجل عليهم بذلك و سلمنى الحكم بالحق ولا تعرض لما لا تعلم عاقبته ، و قيل معناه رب احكم بحكمك الحق ، فحذف الحكم واقیم الحق مقامه ، امر ان يقول كما قالت الرسل قبله : ربنا افتح بيننا و بين قومنا بالحق .

« وربنا الرحمن » اى . و قل ربنا الرحمن العاطف على خلقه بالرزق ، « والمسنعان » المطلوب منه المعونة والنصر ، « على ما تصفون » من الكذب والباطل ، و تقولون ما هذا الا بشر مثلكم واضغات احلام و اساطير الاولين واشباه ذلك .

النوبة الثالثة

قوله : « ان الذين سقت لهم منا الحسنى » الآية . سقت لهم من الله العناية في البداية ظهرت الولاية في النهاية . دربدات عنات باند نا دربدات ولايت بود . يك ذره عنایت ارلی به از نصیب دوحانی ، اورا که نواختند درازل نواختند ، و اورا که

خواندند درازل خواندند ، دوستان اودرازل کاس لطف نوشیدند و لباس فضل پوشیدند
کارها درازل کرده و امروز کرده می نماید . سخن درازل گفته و امروز گفته می شنواند ،
خلعتها بناهد دوستان درازل دوخته و پرداخته و امروز می رساند . « کلّ يوم هو في شأن »
سوق المقادير الى المواقيت حیرست تا با تور ارمی گویند نوا کنون می شنوی ، جلال
عزت او قدیم است نو امروز می دانی ، علم ازلی درازل نیابت تو میداشت در دانست
صفات ازلی . سمع قدیم درازل نیابت نومی داشت در سماع کلام ازلی ، قیم که مال
کود کی در دست دارد بنیامت اودارد ، پس چون کودک بالغ سود بوی دهد . مگوید
از روی اشارت که شما اطعالم عدم بودید که لطف قدم کار شما می ساخت و نیابت سما
می داشت ، چهماند از فضل و کرم که آن باتونکرد ، بلطف قدم تکلف بسمع رسانید ،
حکم بدل فرستاد ، راز با جان گفت ، رقم طاعت بر اطراف کشید ، تر امنتظر و اودان
غیب گردانید که ای منتظر وارد لطفها ای ظلّاء شاهد غیبها و لایت مراند در دل
تو مگر سلطان سترما ، حلقه در دل تو میگوید مگر رسول بر ما ، اینست حقیقت حسن
ازلی که دوستان را سابق شد ، و ربّ العزّه را ایشان منت نهاد که : « سبقت لهم ممّا الحسنی » ،
و نمره آن حسنی ابدیست که ربّ العزّه وعده داده و گفته که : « للّذين احسنوا الحسنی
وزیاده » . آنگه عاقبت و سر انجام اهل سعادت بیان کرد و سابقه ازلی را لاحقه ابدی
در پیوست که : « لا تحزنهم الفزع الا کبر » روز رستاخیز در اجمن کسری و عرصه
عظمی از فرشتگان نداء « لا بشری » شنوند نه خطاب « و امتازوا الیوم اتّها المجرمون » نه
آواز سیاه خستوا فیها و لا کملمون ، نه آواز درد فراق ، نه نو میدی از رحمت ، بلکه
فرشتگان همی آیند جوق جوق^(۱) و ایشانرا بشارت می دهد که : « هذا یومکم الّذی
کنتم توعدون » ای هذا یومکم الّذی وعدتم بالثواب ، فمنهم من یتلقاه الملك و منهم من یرد
علیه الخطاب و التعریف من الملك ، فقیول جلّ جلاله : عبادی هل اشتهتم الی ، قومی را
بواسطه فرشته سلام کنند که : سلام علیکم ادخلوا الجنّة بما کنتم تعملون ، قومی بیواسطه

و ترجمان سلام ملک شنو اند که: «تحتیتم يوم یلقونه سلام»، گوید جلّ جلاله: عبادی
 هل اشتقتم الی . بندگان من بمتنان آرزو میبود، این کرامتی و نواختی است که
 فردا بر ستاخین بینده مؤمن رسد، اما امروز دلّهای ایشان چنانست که آن عزیز را
 گفته: قلوب المشناقین منوّرة بنور الله فاذا تحرك اشتياقهم اضاء النور ماین السماء
 والارض فیعرضهم الله علی الملائكة ویقول هؤلاء المشتاقون الی " انهدکم انی الیهم
 اشوق . می گوید دلّهای مشتاقان منور است بنور الهی چون آتش شوق ایشان آسمان و
 زمین و عرش و کرسی را روشن کند، حق جلّ جلاله خطاب کند که ای مقربان
 حضرت، اینان مشتاقان جمال و جلال منند گواه مبکم شما را که شوق من بابشان بش
 از آنست که شوق ایشان بمن .

«يوم تطوى السماء الآتة.. أتماکات السماء سقما مر فوعا حین کان الاولیاء تحتها،
 والارض کانت فراشا اذ کانوا علیها فاذا ارتحل الاحباب عنها تخرب دیارهم علی العادة
 فیما بین الخلق فی تخرب الدیار بعد مفارقة الاحباب، وقيل تطوى السماء آتت فیها
 عرجت بدواوین العصاة من المسلمین لثلاث شهاد علیهم بالاجرام ونبدل الارس الّتی عصوا
 علیها غیر تلك الارس حتّی لا تشهد علیهم . وقيل تطوى السماء لیعرب قطع المسافة
 علی الاحباب .

«ولقد کتبنا فی الزّبور» کتب اینجا بمعنی اخبار اس، و ذکر تورات است، و
 صالحون امت محمدند . می گوید موسی را و داود را و ائمت ابشار را خبر دادیم
 که ائمت محمد نابستگان و برگردگان مانند، خاصگمان حضرت مانند هر چند
 بصورت بیگاه خاستند اما بمعنی بیگاه خاستند، نحن الآخرون السابقون . بیگاه
 خزان بودند در عالم قدرت، اما بیگاه خیران بودند در عالم مشیت، صبح
 مشیت سر بر مرد که ایشان برخاسته بودند، لکن آفتاب اظهار قدرت فرو می شد که
 پراهن عدم راجح کردند، در خلقت مؤخر بودند اما در خلقت مقدم بودند، همه
 را باؤل آوردیم و اسانرا باخر، تا دلت همه با ایشان بگوئیم و رازهای ایشان با کس

بنگوئیم ، «وَكَلَّا نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الرُّسُلِ» همه را انك دادیم و اشانرا مالا مال ،
نیینی در مجلس شراب چون قومی بآخر رسند ماقی را گویند ابشار اقدح مالا مال
ده تا نام در سابی . «فَعَمَلُ امْتَنَى مِثْلَ الْقَطْرِ لَا يَدْرِي أَوَّلُهُ خَيْرٌ أَمْ آخِرُهُ» ، کیف تهاك امة انا فی
اولها و عیسی فی آخرها .

«وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ» در روز کار قدرت پس از مبعث مصطفی
عربی جمال اسلام روی در نعب عزت کشیده بود ، قومی بودند که طبع را مؤثر و
محدث نهادند راهی برگرفتند که نهایت آن راه حرعانات و صلاکت نبود ، عمل را
خدای نهاده ، طبع را رسول ساخته ، فلك را مقدر گفته ، مستحسنات عمل را شریعت ساخته
مستسکرات طبع را مناهی گفته ، با شکل و هیأت مشغول شده ، بتدویرات و تزویرات
روزگار بادیر داده ، همی ناگه آفتاب دولت شرع محمدی (س) را آفاق اقبال احدی
پدید آمد که : «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ» . تبع ملك حمير مرکهن خود را
گفت : هل تجد ملكاً یزید علی ملكی ؟ هیچ ملك دانی که افرونی دارد بر ملك من ؟
کاهن گمت که آری پیغامبری در راه است که ملك او بر ملك عالمان پیغرا بد ، سیدی
و مہتری سروری که در بسان وی نور وجود بود در ابروی وی نور خضوع بود ، دهموی
وی نور جمال بود . در چشم وی نور عبرت بود . در روی وی نور رحمت بود . در
میان دو کف وی نور نبوت بود ، در دل وی نور معرفت بود ، در سروی نور محبت بود ،
در کلام وی نور حکمت بود ، در حکمت وی نور غیرت بود ، در غیرت وی نور حضرت
بود ، انا لباتر مرور اید بالطهور ، و وصف فی الزبور ، و حصلت اتمته فی السعور . معترج
الظلم بالثور . احمد النبی طوبی لامته حين یجی و اشدوا .

ان الرسول لیسف یتضایه مہند من سیوف الله مسلول
تبیت ان رسول الله اوعدنی والعفو عند رسول الله مأمول

مردی بود از زیر دامن عبد اللہ بن عبد المطلب بیرون آمده و در اصلا ب بشری
رفته لکن ارغیب مددی در آمده و احوال و اقوالش مبتدل کرد کہ . «وَأَتَّكَ لَعْلَى خَلْقِ

عظیم، خلق بشریت برداشتند و خلق قرآن بنهادند، نطق بشریت بستند و نطق از وحی پاک بدادند که: «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ». لاجرم گویند بشرع آمد، رونده بحق آمد، متحرک بامر آمد، شب معراج بهشتها بروی عرش کردند طرف و غرف بوی نمودند، دژهای بآن التفتل نکرد، این طراز وقایع کسوه صفاء وی کشیدند که: «ما زَاغَ الْبَصَرُ وَطَاعَى». باز چون قدم بر بساط راز نماز نهاد گفت: «جَعَلْتُ قُرَّةَ عَيْنِي فِي الصَّلَاةِ»، روشنائی چشم مادر نمازست زیرا که مقام رازست المصلی بناجی رتبه. «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ» از رحمت وی بود که ترا در هیچ مقام فراموش نکرد، اگر درمگه بود و اگر در مدینه، اگر در مسجد بود و اگر در حجره، همچنین بر ذروه عرش وقاب قوسین ترا فراموش نکرد، درمگه می گفت: «وَاعْفُ عَنَّا». و در غار می گفت: «إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا»، در صدر قاب قوسین می گفت: «السَّلَامَ عَلَيْنَا وَعَلَىٰ عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ»، در وقت وفات می گفت: «اللَّهُ خَلِيفَتِي عَلَيْكُمْ». فردا در مقام محمود بساط شفاعت گسترده می گوید: اُمّی، اُمّی.



سورة الحج-مدینه

۱- التوبة الاولى

«بسم الله الرحمن الرحيم»

بنام خداوند بخشنده مهربان .

«يا ايها الناس اتقوا ربكم» ای مردمان پرهیزد از عذاب خداوند خویش ،
«ان زلزلة الساعة» (۱) بدستی که جنبش رستاخیز چیری یزر گست .
«يوم ترونها» آن روز که زلزله بنسید ، «تذهل كل مرضعة عما ارضعت»
بازماند هر شیردهنده ای از آن فرزند که شیر میداد ، «وتضع كل ذات حمل حملها»
و بنهد هر باروری آنچه دارد اربار خوش ، «وترى الناس سكارى» و مردمان را
در دیدار چشم مسنان بینی [که از قزع راست نمی ابستند] ، «وما هم بسكارى»
و اشان مسنان نسند ، «ولكن عذاب الله شديد» (۲) «لكن عذاب خدای که
می بینند سختست .

«ومن الناس من يجادل في الله بغير علم» و از مردمان کس است که می
پیکار کند در خدای تعالی بی دانش ، «ويتبع كل شيطان هريد» (۳) و بر پی
مبرود هر دیوی را شوخ بلبید .

«كتب عليه» که بر آن دیو نوشته اند ، «انه من قولاه فانه يضلّه» که

هر که باو گوید او آنکس را بی راه کند، «و یهدیه الی عذاب المعیر»^(۴)، و راه نماید او را بعذاب آتش.

«یا ایها الناس ان کتم فی ریب من البعث» ای مردمان اگر در گمانید از انگیزت پس مرگ، «فانا خلقناکم من تراب» پس [نشان توانائی ما بر آن است که] ما بیافریدیم شما را از خاک، «ثم من نطفة» پس از نطفه، «ثم من علقه» پس از خون بسته، «ثم من مضغة» پس از پارهای گوشت، «من مضغة غیر مضغة» تمام آفریده یا نه تمام آفریده، «لتبین لکم» تا پیدا کنیم شما را [که مرد و توانیم]، «ونقر فی الارحام» و می آرا مانیم در رحمها «مانشاء» آنکه خواهیم [چندان که خواهیم]، «الی اجل مسمی» تا هنگامیکه نامزد کرده [زادند]، «ثم نخرجکم طفلا» آنکه بیرون می آریم شما را خرد خرد، «لعلکم اشدکم» تا آنکه که بزورمندی خوش رسید [در تن و در خرد]، «ومنکم من یتوفی» و از شما کس است که او را می میراند بجوانی، «ومنکم من یرد الی ارضه» و از شما کس است که او را پس بار می برند تا بتر عمر، «لکی لا یعلم» آنرا تا مگر چیزی بندانند [در وقت ببری]، «من بعد علم شیئا» پس آن که دانسته است بجوانی، «و تری الارض هامدة» و زمین را بینی مرده و فرو شده، «فناذاثرنا علیها الماء» چون آب بران فرستادیم، «اهتزت و ربت» زنده گشت و چینیید و خندید^(۱)، و ایتت من کل زوج یحیی^(۵)، و بر رویانید از هر صنتی نیکو.

«ذلک بان الله هو الحق» بودن آن و امن بآنست که الله تعالی خدای سراسر است، «وانه یحیی الموتی» و اوست که [فردا] مردگان را زنده کند، «وانه علی کل شیء قدير»^(۶) و اوست که بر همه چیزها تواناست.

«وان الساعة آتیة لا ریب فیها» و رستاخیز روز آمدنی است گمان نیست

در آن ، « وَاِنَّ اللّٰهَ يَبْعَثُ مِنْ فِى الْقُبُورِ (۷) » ، والله تعالى برخواهد انگيخت هر که در گورها .

« وَمِنَ الْاِنْسِ مَنْ يَّجَادِلُ فِى اللّٰهِ » ، واز مردمان کس است که پیکار میکند در خدای تعالى ، « بغير علم ولا هدى » ، می دانشی و بی یاری ، « فَاِنَّ كِتَابَ مَنِيْرٍ (۸) » ، و بی نامه روشن .

« ثَالِثِ عَظْفِهِ » ، سربگردن باز نهاده یکسو بیرون شود خوبشتن در میکشد ، « لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللّٰهِ » ، تا گم شود از راه خدای تعالى ، « وَهُوَ فِى الدّٰيَاخِرِ » ، اوراست در این جهان خواری ، « وَنَذِيْقُهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ عَذَابَ الْحَرِيقِ (۹) » ، و چشانه ام اورا رستاخیز عذاب آتش .

« ذَلِكَ بِمَا قَدَّمْت يَدَاكَ » ، و گویند اورا این ترا بآنست که دستهای تو ترا پیش فرا فرستاد ، « وَاِنَّ اللّٰهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِّلْعَبِيدِ (۱۰) » ، والله تعالى ستمکار نیست رهیگانرا . (۱)

« وَمِنَ الْاِنْسِ مَنْ يَّعْبُدُ اللّٰهَ عَلَى حَرْفٍ » ، واز مردمان کس است که خدای تعالى را می پرستد بر گوشه ای [چنان که در میان بد بد نیاید] ، « فَاِنْ اَصَابَهُ خَيْرٌ » ، اگر باو رسد نیکی ، « اَطْعَمَ اَبُوهُ » ، بآن نیکی در دین آرام گیرد ، « وَاِنْ اَصَابَهُ فَتْنَةٌ » ، و اگر باو رسد آزمونی ، [که اورا در شوراند] « اَقْلَبَ عَلَى وَجْهِهِ » ، بر روی خویش باز گردد ، « خَسِرَ الدّٰنْيَا وَالدّٰخِرَةَ » ، ریان کار دو جهان [که بر دنیایان کرد و بر دین] « ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ (۱۱) » ، آنست زمان کاری آشکارا .

« يَدْعُوْا مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ » ، میخواند و می پرستد جز از خدای تعالى ، « هُمَا لَا يَضُرُّهُ » ، و ما ینفعه ، چیزی که او را زیان نکند و اگر نپرستد و اگر بپرستد سود نکند ، « ذَلِكَ هُوَ الضَّلَالُ الْبَعِيْدُ (۱۲) » ، آنست گمراهی دور .

« يَدْعُوْا لِمَضْرَةٍ اَقْرَبَ مِنْ نَفْعِهِ » ، می پرستد چیزی که گردد او نزدیکتر

از سود او ، « لبس المولى » بد خداوندی کار بیت است ، « ولبس العشير » (۱۳) وید همسازی .

« ان الله يدخل الذين آمنوا و عملوا الصالحات ، الله تعالى در آرد ایشان را که بگرویدند و نیکبها کردند ، « جنات تجري من تحتها الأنهار » در بهشتهائی که می رود زمر آن جویها ، « ان الله يفعل ما يريد » (۱۴) ، الله تعالى آن کند که خود خواهد .

« من كان يظن » هر که چنان پندارد ، « ان لن ينصره الله » که الله تعالى پیغامبر خویش را یاری نخواهد داد ، « في الدنيا والآخرة » درین جهان و در آن جهان ، « فليمنه بسبب الى السماء » تا فرو کشد رسی از کاز . « ثم يقطع » پس تا بگسلد آنرا [باو سختن بگلو در آن] « فليظفر هل يذهبن كيد ما يفيظ » (۱۵) ، پس تا بنگرد که آن ساز که اوساخت و کوشش که کوشید هیچ می ببرد غیظ او .
« وكذلك ازلناه » و چنان فرو فرستادیم ، « آيات بينات » سخنهاى درس پاك روشن ، « وان الله يهدي من يريد » (۱۶) ، والله تعالى راه منماید او را که خواهد .

« ان الذين آمنوا » ایشان که بگرویدند ، « والذين هادوا » وایشان که جهود شدند ، « والصابئين والنصارى والمجوس » وصابیان و ترسانان و گران ، « والذين اشرکوا » وایشان که بت را ابا از گرفتند ، « ان الله يفصل بينهم يوم القيامة » الله بر گزارد کار و حکم کند میان ایشان روز رستاخیز ، « ان الله على كل شىء شهيد » (۱۷) ، الله تعالى بر هر چهری گواه است بآن دانا وار آن آگاه .

النوبة الثانية

این سوره بعدد کوفهان هفتاد و هشت آینست ، و بعدد بصریان هفتاد و پنج

آیت ، وهزار ودوبست ونود ویک کلمت وینج هزار وهفتاد حرف . جمله بمکه فرو آمد مگر سه آیت که در مدنیات شمرند ، هذان خصمان اختصموا فی ربهم « الی قوله والی صراط الحمید » ، بعضی مفسران گفتند سوره همه مدنی است مگر چهار آیت : « وما ارسلنا من قبلك من رسول ولا نبی » الی آخر اربع آیات . وقیل کلها مکة الا اربع آیات : « و من الناس من بعد الله علی حرف » الی آخر الایتین ، وقوله تعالی : « انن للذین یقاتلون بانهم ظلموا » الی آخر الایتین . و دران سوره سه آیت منسوخ است بآیت سب ، اول : « قل یا ایها الناس انما انالکم نذیر مبین » ، دیگر « وان جادلوک فعل الله حق جهاده » این هر دو آیت منسوخ است بآیت سب ، سوم « وجاهدوا فی الله حق جهاده » نسخها الله تعالی بقوله : « فاقفوا الله ما استطعتم » وعن ابی یزید کعب قال قال رسول الله (ص) « من قرأ سورة الحج اعطی من الاجر کحجة حجتها و عمرة اعتمرها بعدد من حج » واعتمر فیما مضی و فیما بقی .

قوله : « یا ایها الناس » خطاب لاهل مکة ، « اتقوا ربکم » اطعوه و احذروا عما نه « ان زلزلة الساعة شی عظیم » الزلزلة والزلال شدت الحركة و شدت الاضطراب و لبس برید به اضطراب الساعة و اما برید به اضطراب الارض بما فیها من الحبال و اضیف الی الساعة لاثنا من اشراطها . معمران اسجا دو قول گفته اند که : این زلزله کی خواهد بود ، قومی گفتند این زلزله از اشراط ساعتست در دنیا خواهد بود در آخر الزمان بوقت قرب قیامت نسخه اولی که آنرا تعجفر گویند ، گفتند فریشتهای از آسمان ندا کنند که : « یا ایها الناس اتی امر الله آواز وی بجملة اهل زمین رسد همه در فرع افتند فرعی عظیم که از آن هست و فرع همه رنان حامله^(۱) بار فرو بیند و ماخورده شراب بسان مستان افتان حیزان شود ، زمین را و کوهها را بشدت و عف بچینانند و از پس این زلزله و فرع آفتاب از مغرب بر آید ، و یعول سدی و حمن : این زلزله روز قیامت خواهد بود وقت حاسب رنناخیر و قال ابن عباسی هی الزلزلة

الأنى نكون معها الساعة وهي رجعة الأرض لخروج من فيها .

«يوم ترونها» بنى الزلزلة، وقيل الساعة، «تذهل» بمعنى تنقل، والنحول الغفلة، وقيل النحول السلو، ذهلت عن كذا إذا سألوت عنه . «كلّ مريضة» أى - كلّ امرأة معها ولد ترضعه ، يقال امرأة مريض بلاءها إذا اربد به الصفة مثل حائض و حامل، فإذا اراد والتعل في الحال ادخلوا الهاء . «ونضع كلّ ذات حمل حملها» أى - تسقط ولدها من هول ذلك اليوم . قال الحصن - تذهل المريضة عن ولدها بغير فطام، وتضع الحامل مافي بطنها لغير تمام . ابن دليل قول ابشانتس که گفتند این زلزله در دنیاست پیش از رستاخیز ، زیرا که جبل و وضع حمل و رضاع بعد از بعث نبی باشد، و بقول ایشان که گفتند زلزله در قیامتست سابق این سخن بر تعظیم کار رستاخیز است و شدت هول و صعوبت آن به بر تحقیق حمل و رضاع ، هذا كقول القائل . اصابتنا امر شیب فيه الوليد، نريد شدته وصعوبته . «وترى الناس سكارى وما هم بسكارى» قرأ حمزة والکسائی «سکری وما هم بسکری» بفتح السين من غير الف فيهما ، وقرأ الباقون «سکارى وما هم بسکارى» بضم السين وبالألف فيهما، وهما لغتان كلاهما جمع سکران، والمعنى اذا نظرت اليهم حسبتهم سكارى من زوال غلهم وليسوا كذلك فى الحقيقة ولكن هول العبادة سيثرهم كذلك. عمران حصين وابو سعيد - خدری گفتند: این دو آیت از اول سوره درغرات نبي المصطلق فرو آمد در میان نشب، جمع یاران در روش بودند که رسول خدای ندا کرد همعرا باز خواهد، باران همه راحلها سوى وی را بدند و گردوی در آمدند رسول (ص) این هر دو آیت بر ایشان خواند باران بسار بگر بستند و راری کردند آنکه حائی که فرو آمدند از دلستگی و رجوری زبنا از چهار یایان بار نگرفتند و خمه ها نردند و دیگران پیختند همچنان اندوهگین و متعكر نشسته گریان و سوزان، رسول خدا باران را گفت: « اندرون ای یومذلك» هیچ دانید که آن روز چه روزست؟ گفتند الله ورسوله اعلم، الله تعالى دانایانمائی است بآن روز و پس رسول وی، رسول گفت آن روز رب العزم آدم را گوید بر خیز وافر رندان خود

نصیب آتش بیرون کن، گوید بار خدا یا چند بیرون کنم؟ گوید از هزار نهند و نود و نه بیرون کن و یکی را بگذار که برای بهشت است، آن سخن بر باران صعب آمد و در زاریدن و گریستن بیفزودند و گفتند: فمن ینجو یا رسول الله؟ پس از ما خود که رهد و که امید داند که نجات یابد؟ رسول خدا گفت: «ابشروا و ستدوا و قاربوا». بشارت پذیرید راست باشید و ساکن گردید و این اندوه و گریستن فراوان فراهم گیرید و بدانید که آن نهند و نود و نه از یأجوج و مأجوج باشند و از شما یکی، شما که باران منید و اقامت من بقیامت مسلمانان و مؤمنان در میان کفار، و یأجوج و مأجوج فردا در قیامت همچون یکتاموی ساه باشند در گاو سپید یا همچون یکتاموی سبید در گاو سیاه. آنکه گفت من چنان امیدوارم که اامت من ثلث اهل بهشت باشند، باران همه در شادی تکبیر گفتند و حمدای تعالی را سپاسداری کردند، رسول خدا بر آن یفزود و گفت: چنان دادم که شما اعمی اامت من نبمة اهل بهشت باشید، باران همچنان ثناء خدای تعالی گفتند و شادی نمودند، رسول بر آن یفزود گفت چنان دادم که دوسیک اهل بهشت شما باشید، آنکه گفت اهل بهشت صد و بیست صف باشند، هشتاد صف را ایشان اامت منند، تم قال صلی الله علیه وسلم: «ویدخل من امتی الجنة سبعون الفاً بغیر حساب» فقال عمر سبعون الفاً؟ قال نعم ومع کل واحد سبعون الفاً، فقام عکاشة بن محصی فقال یا رسول الله ادع الله ان جعلنی منهم، فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم انت منهم، فقام رجل من الانصار فقال ادع الله ان جعلنی منهم، فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم انت منهم، وعن عائشة قالت ما لانی؟ (ص) فی حجرتی فقطرت دموعی علی خدّه، فاستیقظ فقال ما سبکک؟ فقلت ذکرک للقبامة و هولها فهل تذکرون اهلکم یا رسول الله؟ فقال با عاتسة ثلاثة مواطن لابد کر فیها احدا لانفسه: عندا المبران حتی یعلم ابخف میراثه ام یفل، وعند الصبح حتی یعلم ما فی صحیفته، وعندا الصراط حتی یجاوله.

فوله: «ومن الناس من یجادل فی الله بغیر علم» ابن آیب در شأن النضر بن الحارث فرو آمد، مردی کافر دل بود سخت خصومت، ملائکه را بنات الله گفت، و قرآرا

اساطير الأولين گفت ، وبعث ونشور را منكر بود و مجادلت وى در الله تعالى آن بود كه بجهل و كفر خویش ميگفت ، الله تعالى قادر نيست بر زننه گردانیدن مرده پس از آن كه خاك گشت و ذلك في قوله تعالى : « من يحيى العظام هى رميم » ، وبارسول خداى باين معنى خصوصت ميگرفت ، ربّ العزّه گفت : « ويتبع كلّ شيطان مرده » . اى - يتبع في جداله ذلك كلّ شيطان مرده ، متمرد عات خبيث . يقال في الغاية مرده وهو الذى لا يبقى من العرش شيئاً الاّ انه لا يتحاشى عنه ، وقيل للحدث امر د لائه لاشعر عليه وارمن مرد آء لانبات عليها .

« كتب عليه اى - على الشيطان . « ائه من تولاه فانه يضلّه » اى - قضى على الشيطان ائه يضلّ اتباعه ويدعوهم الى التار . كزردان و هدامتا يستحسن في العريّة ان تقول انّ فلاناً ائه ففسح . قال الشاعر .

انّ الحليقة انّ الله سربله سربالملك به بزحى الخوابم .

« وسبده الى عذاب السعير » اى - يدعو الى التار بما برتن له من الباطل . ثمّ الزم الحجّة منكرى البعث فعال : « يا ايّها الناس » معنى ايّها الشاؤون في البعث ، « ان كنتم في ريب » اى - في شكّ في قدرة الله على البعث ، وفي شكّ من صدق محمّد ، « فاثنا خلقناكم » اى - فاطفروا في ابتداء خلقناكم ، « فاثنا خلقناكم » معنى آدم ، « من تراب » ثمّ ديتّه ، « من نطفة » النطف المصبّ ، والنطفة المصبوب ، وقبل هى الماء القليل ، قيل هى الماء الصافى وجمعها نطف . « ثمّ من علقه » هى الدم العيط الحامد وجمعها علق ، « ثمّ من مضعه » هى لحمة قلبه قدرما يمرضغ ، وذلك انّ النطفة نصير دماً غليظاً ثمّ نصير لحماً ، « مخلّعة » معنى مخلوقة والتشديد لتكرار العمل من السمع والبصر ، والاكف والعم وغبر ذلك . قال ابن عباس وقناة : مخلّعة اى - تامّة الخلق والاعضاء ، « وغبر مخلّعة » غبرماعة معنى ناصة الخلق والاعضاء ، و قال مجاهد : مصوّر و غبر مصوّر ، معنى السقط وذلك انّ الله اذا اراد ان يخلق الحيوة

فی الولد اظهر فیہ خطوطا ، ثم بصیر کل خط عضواً ، وقیل المخلقة ، الولد الذی تأتی به المرأة لوقت ، وغیر المخلقة السقط یسقط قبل وقته روى عن علیهما عن عبد الله بن مسعود قال : ان النطفة اذا استقرت فی الرحم اخذها ملک بکفه فقال ای رب مخلقة او غیر مخلقة ، فان قال غیر مخلقة فذهب الرحم دعاولم یکن نسمة ، وان قال مخلقة قال الملك اذ کرام انی ؟ اشقتی ام سعید ؟ ما الاجل وما العمل ؟ و ما الرزق ؟ و بای ارض بموت ؟ فیقال لعاذ ب الی ام الكتاب فانک تجد فیها کل ذلك ، فیذهب فیجد فی الكتاب فی نسخها فلا ینال معه حتی یأتی علی آخر صنعته . وقال رسول الله (ص) : « ان خلق احدکم یجمع فی بطن امه اربعین يوماً ، ثم یکون علقه مثل ذلك ، ثم یکون مضغه مثل ذلك ، ثم یمیت الله الیه ملکاً یربع کلمات ، فیکتب عمله واجله ورزقه وشفی او سعید ، ثم ینفخ فیه الروح . وقوله : « لنبین لکم » اللام متعلقة بترتیب الخلق کانه قال : فقلنا کم فی ابتداء الخلق من حال الی حال مع قدرتنا علی انشاءکم دفعة واحدة ، لنبین لکم قدرنا علی انشاء . معنی آنست که شمارا در بد و آفرینش بگردانیدم در اطوار خلقیت از بن حال بدان حال و ازین طور بدان طور ، روز گاری نطفه و روز گاری علقه و روز گاری مضغ ویر ما آسان بود و قدرت بود که ما شمارا بیک دفعه آفریدیم لکن خواستیم که باشما نمائیم کمال قدرت خویش بر آنچه خواهیم چنانکه خواهیم آفرینیم و قدرت آن داریم ، و قبل « لنبین لکم » یعنی لنظهر لکم قدرتنا علی اعاده الخلق ، بیافریدیم شمارا ما بآفرینش اول دلیل گیرید بر آفرینش ثانی ، باشما می نمایم که همه چنانکه بر آفرینش اول قادریم بر اعدای و بعث قادریم ، و قیل معناه ، لنبین لکم ما تأتون و ما تدرون ما تحتاجون الیه فی العبادة ، تما را بیافرینم تا بیک ود خود بدانید و آنچه شما را در پرستش الله تعالی بکلا بد بشناسید و در باید . « و تفرقی الارحام ما نشاء » ابن ما ، خواهی بمعنی من گوئی خواهی بمعنی مدت ، اگر بمعنی من گوئی ، معنی آسب که ما آن کس که خواهیم از فرزندان در رحمها میداریم و آرام میدهیم چنانکه رحم اورا نیفکند و سقط نبود ، « الی اجل مسمی » تا بوقت خویش تمام حلق و تمام مدت

يبرن آبد ، و اگر گوئيم «ماء» اسم ممت است معنى آنست كه ما چندانكه خواهيم
فرزند را در رحم ميداريم ، خواهيم چهار سال كه اكثر مدت الحمل است ، خواهيم
شش ماه كه اقل الممت است ، خواهيم نه ماه كه غالب عادت باروران است ، و ثم
نخرجكم طفلا ، يعنى اطعماً ، بذل عليه ذكر الجماعة ، والطفل يقع على الجمع
كقوله «والطفل الذين لم يظروا» ، وقيل معناه نخرج كل واحد منكم من بطن
امه طفلاً ، وقيل انه مشبه بالمصدر مثل عدل وزور ، و طفلاً نصب على الحال ، يعنى
نخرجكم من بطون امهاتكم فى حال طفوليتكم . «ثم لتبلغوا اشدكم» هاهنا فعل
مضمر تقديره ، ثم نزييكم لتبلغوا اشدكم ، الاشد جمع الشدة مثل نعمة واعم ، وهو
من البلوغ الى الاربعين سقى الاشد لانها حالة اجتماع الشدة والقوة ، وكمال العقل
والتجارب . «ومنكم من يتوفى» عند بلوغ الاشد اوقبله اوبعده ، «ومنكم من رد»
الى ارجل العمر» اى - الهم والخرف وهاهونه و اخسه عنداهله ، لانه بصير كلا
عليهم وافادقوله : «رد» الرجوع الى حالة كل عليها قبل ، وهى الضعف زمن الطفولية
وقلة الفهم ، «لكى لا يعلم من بعد علم شيئاً» لايتفبعلماً وينسى ماكان عالمأبه ، وقبل
لاعقل بعدعقلها شيئاً ، وقيل لايعمل بعدعمله شيئاً ، والمعنى رددنا الى حالة الاولى فى
حيوته ليعلم قدرتنا على رتبه بعدموته ، ثم يبين دلالة اخرى للبعث ولنقى الريب ، فقال :
«وترى الارض هامدة» اى - ياسة ميتة لانبات فيها ، يقال همدت الثار اذا صارت رماداً لم يبق
فيها حرارة ، وقيل هامدة اى - دلرسة . «فلما انزلنا عليها الماء» اى - المطر ،
«اهترت» حركت لاجراج النبات منها ، «وربت» زادت و انتفخت ونمت ، قال
الحسن . فيه تقدم و تأخير ، اى - ربت و اهترت ، «وانبتت من كل زوج بهيج»
اى - من كل صنف ولون حسن رائق بهيج به ، والمعنى حبة الارض نباتها بعد
موتها بهمودها دالة على قدرتنا على احياء المونى منها .

«ذلك» اى - ذلك الذى تقدم ذكره من اختلاف احوال خلق الانسان و

احياء الارض ، «بأن الله» اى - بسبب ان الله ، «والحق» الثابت الدائم الموجود ،

وقيل فعل الله ذلك لانه هو الحق المستحق لكمال الصفات ، « وانه يحيى الموتى »
 كما احى الارض ، « وانه على كل شئ قدير » ذو قدرة تامة ،
 « وان الساعة آتية لا ريب فيها » لفظه تنى ومعناه نهى ، اى - لا تترتابوا فيها ،
 « وان الله يبعث من فى القبور » فقد قام الدليل على ذلك ، وفى خبر لقيط بن عامر بن
 المنفق فى امر البعث . قال . قلت يا رسول الله كيف يجمعنا بعدما تفرقنا الرياح
 والبلوى والسباع ، قال انبئك بمثل ذلك فى آل الله الارض اشرقت عليها مدرة بالبه ،
 قلت امى تحى ابدأ ثم ارسل ربك عليها السماء فلن نلبث عليها الا اياماً حتى اسرقت
 عليها فاذا هى شربة واحدة ولعمر الهك لهو اقدر على ان يجمعكم من الماء على ان
 يجمع نبات الارض فتخرجون من الاصواء ومن العصور ومن مصارعكم ، فتنظرون اليه
 ساعة وتنظر اليكم ، قال قلت يا رسول الله وكيف وضح ملء الارض وهو واحد ينظر
 اليها وتنظر اليه ؟ قال انبئك بمثل ذلك فى آل الله الشمس والقمر آية منه صغيرة
 فرونهما ساعة واحدة وبراياكم لا تضامون فى رؤيتهما ، قلت يا رسول الله فما يفعل
 بنا اذا لقيناه ؟ قال تعرضون عليه بادية صفا حكم لاتخفى عليه منكم خافية فيأخذ
 ربك بيده غرفة من الماء فنضح به قبلكم فلعمركم ما جضى به وحده احد منكم
 قطرة ، فاما المسلم فيدع وجهه مثال الريطة البيضاء واما الكافر فيخطمه بمثل المنخطم
 الاسود .

قوله . « ومن الناس من يجادل فى الله اى - فى صفاته فصقه بغير ما هو له ، برلت
 فى المنصرين الحارث ، وقيل فى ابي جهل ، وقيل فى المشركين » بغير علم « اى -
 حجة و برهان عقل » ولا هدى « اى - سعة متبعية ، « ولا كتاب مبين » واضح مبين
 انزل من عند الله ، علمى كه حاصل آيد ينده را ارمين معوجه حاصل آيد : با از كتابى
 منزل نا از ستنى متع يا از برهان عقل ، چون اين سه هيچ نباشد جر جهل محض
 نمود ، رب العالمين بوجهل را وضر حارث را ومشركارا مى گويد . كه بجهل محض
 در خدای تعالى سخن مى گویند وارسول خصوص مى گیرند

«نانی عطفه» متکبر وار سر بیرون گردن واتهاده و بیچ درخود داده همچنانکه حائی دیگر گفت : « واذاتلی علیه آیاتنا ولى متکبرا » و در حق منافقان گفت لَوُوا رُؤُوسَهُمْ . « تانی عطفه » التَّصَبُّبُ فی الیای للحال ، یقال ننی فلان عطفه ، و ننی خذّه و نای بجانبه . این همه بربك نسق است و بربك معنی و جمله کسی را گویند که خویشتن را بزرگ دارد و بیچشم استخفاف ب مردم نکرد و از راسی بر گردد و حق ننذیرد و عطف الرَّجُل ناحیه من منکبه الی کعبه و هو الجانب ، فی قوله : « و نای بجانبه » و یقال للرَّداء ، عطف لأنَّ الرَّجُل یشبه فی جانبیه ، ومنه قوله صلی الله علیه و سلم : « سبحان الَّذی تعطف العرَّاء » ای - ارتدی به کفوله لبس المجد و فی الحدیث : الکبرياء ردائی والعظمة ازاری فمن نازعنی فیهما القیته فی الثَّار . و فی الخبر : من نازع الله رداء قسمه ، و قال یهودی لکعب وهو کعب بن مافع بن متیح یقال له العبرو قد یعظم فیقال الاحبار بکئی اباسحق . قال له یهودی باباسحق ما کسوة رب العالمین ؟ قال رداؤه العرَّ وازاراه العظمة . فقال صدقت و اسلم و کسوة کل شیء صعته ، و فی القرآن « هَسَّ لباسَ لکم » هذا زوج الرَّجُل لانه بلباسها و تلباسها ، قال الشاعر :

اذا ما التَّجِيعُ ننی عطفها ثمَّ علیه فكانت لباساً .

« لیضَلَّ عن سبیل الله » بفتح الیای مکی و ابو عمر و ورویس من یعقوب ، والوجه انه من الضَّلال و الفعل منه ضَلَّ یضَلُّ و هو لازم ، و قرأ الباقون ، روح عن یعقوب لیضَلَّ بضم الباء والوجه انه من اضَلَّ ضَلَّ اضلالاً و هو متعدی ضَلَّ و اللام متعلقه بالجدال ای - یجادل لیضَلَّ الناس من طاعة الله كما قال : « و جادلوا بالباطل لید حضوا به الحق » . « له فی الدنیا حزی » یعنی القتل یبدر ، قتل النبی (ص) الضَّحْر بین الاحارث صبرا امر به فضرمت عنفه ، ولم یقتل هذه القتلة سواء و سوی عقیة بن ابی معیط ، و قیل له فی الدنیا حزی معنی الجزية و الهوان ، فقد قال عزَّ و جلَّ و لله العزة و لرسوله و للمؤمنین

بمعنی عزّ الاسلام . « و نذیفه یوم القیامه عذاب الحریق » ای - عذاب التّار .
 « ذلك بما قدمت » القول هاهنا مضمّر یعنی يقال له اذا عذب في التّار، هذا
 العذاب بما كسبت يدك » العرب، تدخل اليد في هذا الباب كثيراً و نزل بكثرتها
 القرآن. « وانّ الله ليس بظلام للعبيده » فبعضهم بتغير ذنب وهو جعلّ جلاله على اي
 وجه تصرف في عبده فحكمه عدل وهو غير ظالم و ذكر الظلام بلفظ المبالغة لما اقترن
 بالعبيد وهو اسم الجمع .

« ومن التّاس من يعبد الله على حرف »، ابن عباس گفت: ابن آم و د شأن
 قومی آمد از اعراب بنی اسدین خزیمه، بیابان نشین بودند برخاستند با اهل و عیال
 و هجرت کردند بمدینه چون ایشانرا نعمت و راحت وصحت تن و افزونی مال پیش
 آمد گفتند: هذا دین حسن وقد اصینا فيه خیراً . نیکو دینی که دین اسلام است که
 ما بخیر و نعمت رسیدیم، باز چون ایشانرا بیماری ورنج و دروشی رسید، شیطان
 ایشانرا بر کمر و رقت داشت گفتند: بئس الدّین هذا . بد دینی که این دین
 است که مادرین دین بیدی افتادیم، و نزلت هذه الایة . ابو سعید خدری گفت:
 مردی جهود مسلمان شد و بعد از اسلام بینائی وی برفت و مال و فرزند وی هیچ نماند
 دین اسلام بشوم داشت گفت: اقلنی یا محمّدهم اقالت کن. رسول خدای (س) گفت
 ابن اقالت که تو میخواهی دین اسلام نیست، جهود گفت من درین دین هیچ خیر نمی بینم،
 بینائی و مال و فرزند همه برفت، رسول (س) گفت: « یا یهودی انّ الاسلام لیسبک الزّجال
 كما تسبک التّار خبث الحديد والعسقوا الذهب »، اسلام هر دانه را بگدازد و اخلاص بر دچنانکه
 آتش آهن و سیاه و زرد اخلاص مرد و خبث از آن بیرون کند، ربّ العالمین در شأن وی این
 آیت فرستاد. « ومن التّاس من يعبد الله على حرف » ای - علی شک و اوصاله من حرف الشیء
 و هو طرفه، نحو حرف الجبل والحائط الذی القائم علیه غیر مستقرّ، قلیل للشاک
 فی الدّین انه يعبد الله على حرف لا تم على طرف و جانب من الدّین غیر متوغل و لا متمکن
 کالقائم على حرف الجبل فانه مضطرب غیر مستقرّ . قال الحسن: هو المنافق يعبد الله

على حرف ، يعنى بلسانه دون قلبه ، والمؤمن يعبد الله على حرفين ، بلسانه و قلبه .
 « فان اصابه خير » صحّة في جسمه وسعة في معيشته ، « اطمأن به » رضى وسكن اليه ،
 « و ان اصابته فتنة » بلاء في جسمه وصيق في معيشته ، « اقلب على وجهه » اى -
 ارتدّ و رجع على عقبه الى الوجه الذى كان عليه من الكفر . « خسر الدنيا » حيث لم
 يعمل فيها خيراً و فاتهما كان يؤمل ، « والاخرة » حيث لانال نعيماً ويخلد في التار ،
 و قيل « خسر الدنيا والاخرة » اى - قتل في الدنيا و حرم الجنة ، و قرى « خاسر الدنيا
 منصوب على الحال و الاخرة جرّ معطوف على الدنيا ، « ذلك » اى - خسران الدنيا
 و الاخرة ، « هو الخسران المبين » الظاهر لا خسران اخسر منه .

« يدعوا من دون الله ما لا يضره و ما لا ينفعه » اى - يعبد الصنم الذى لا نفع فيه
 ولا ضرر و يقلع عنه يدعوا ما لا يضرك عبادته و لا ينفعه عبادته و طاعته . « ذلك هو الضلال
 البعيد » اى - ذلك الفعل هو العدول عن الصواب .

« يدعوا لمن ضرّه » اى - لمن ضرّ دعائه و عبادته اقرب من نفعه لانه يوجب
 القتل في الدنيا و التار في الاخرة . فان قيل لم قال : « لمن ضرّه اقرب من نفعه » ولا نفع
 في عبادة الصنم اصلاً ؟ قيل هذا على عادة العرب فانهم يقولون فما لا يكون اصلاً بعيد ،
 كعوله : « ذلك رجع بعيد » اى - لا رجع اصلاً فلما كان نفع الصنم بعيداً على معنى
 انه لا نفع فيه اصلاً ، قيل ضرّه اقرب لانه كائن ، و اما الآلهة لأم قسم ومن في موضع
 النسب ، نأوبله . يدعوا بعترتي محبوباً ضرّه اقرب من نفعه . « لبئس المولى » اى -
 لبئس التناصر الصنم ، « و لبئس العشير » الصاحب و الخليط ، و العرب تسمي الزوج
 عشيراً لاجل المخالطة .

« ان الله يدخل الدين آمنوا و عملوا الصالحات » . اى سيدخل يوم القيامة من
 آمن به و عمل في الدنيا بطاعته ، « جثث تجري من تحتها الانهار » اى - سائتين تجري
 من تحت قصورها و اسجارها الانهار . « ان الله يفعل ما يريد » . يدخل من شاء الجنة و
 يدخل من شاء التار .

«من كان يظن ان لن ينصر الله»، الهاء راجعة الى الرسول، وفي الدنيا والاخرة فليمدد بسبب «ای-بجبل»، الى السماء، ای-سقف البيت والسبب الجبل، والسماء هاهنا سقف البيت، وكل ما علاك من شيء فهو سماء، وقوله: «ليقطع» ای-ليختنق، تقول العرب قطع فلان اذا ختنق، وقيل: «تم ليقطع» ای- ليتعلق بمنقه بالجبل ولينقله بها حتى ينقطع، «فلينظر هل ينهين كيد» ما يفيظ «ما، بمعنى المصدر ای- هل بذهبن كيد» وحيلته غيظ، والمعنى من كان يظن ان لن ينصر الله نيته في الدسا بالغلبة والحجة والظفر والغنime، وفي الآخرة بالصحة والشفاعة والثواب فليشدد حبلا في سقف بيته وليختنق به حتى يموت. اين آيت در شأن قومي از غطفان و بني اسد فرو آمد، رسول خدای ایشانرا بر اسلام دعوت کرد ایشان سروا زدند گفتند میان ما وجهودان عهد و پیمان وسوگند است وما ترسیم که محمدا نصرت نباشد و دین وی قوت نگیرد و آنکه آن عهد و پیمان ما با جهودان منقطع گردد از آن بازمانیم و باین ترسیم، رب العالمین این آیت بجواب ایشان فرستاد گفت: هر که می پندارد که الله تعالی پیغمبر خویش را نصرت نخواهد داد و در دنیا و آخرت دین وی بالا نخواهد گرفت بگوی رسانی از بالا در آور و خه کن و پس بنگرتا آن کیدو حلت غیظ تو با رسول و با اسلام هیچ نخواهد برد ما نه، این چنانست که عبادت مردم گویند من لم یحب هذا فلیختنق، و من لم یرض هذا فرأه والجدار، هر که این نپسندد و نخواهد گوسر برد و او را می زن یا خویشتن را میکش. خلاصه معنی آنست که هر که گوید و پندارد که الله تعالی رسول خود را نصرت نخواهد داد و این از آن گوید که او را خشم می آید از آن نصرت دادن، گوی بخشم خود می میر که آن نصرت خواهد بود هم در دنیا و هم در آخرت. مجاهد گفت: نصر اینجا بمعنی رزق است، يقال ارض منصوره ای- مملوطة، و تقول العرب من نصرني نصره الله، ای- من اعطاني اعطاه الله، و باین قول «ان لن ينصر» این هاء ما من میشود معنی آنست که هر که پندارد که الله تعالی او را روزی نخواهد داد بگوی خه کن و خویشتن را بکش و پس بنگرتا این فضل نرس از تو بخواهد برد یا نه، و سبب هم آن بود که قوم غطفان

مى گفتند مارا از حلف يهود مال و نعمت و روزى فراوان ميرسد و اگر آن عهد و پيمان بشكنيم از آن نعمت و روزى درمانيم ، ابن آيت جواب ايشانست . قرأ ابو عمرو و روى عن نافع ، و ابن عامر و روى عن يعقوب « تم ليقطع تم ليقضوا » ، بكسر اللام ، و الباقون باسكانها و زاد ابن عامر « و ليوفوا و ليطوفوا » ، بكسر اللام فيهما و ذلك لان الاصل فى لامات الامر الكسر بدلالة التثنية انا ابتدأنا كسرتها ، كقوله : « ليستأذ نكم لينفق ذوسعة » ، و انما كسرت للفرق بينها و بين لام التاكيد فى نحو قوله : « وان ذلك ليحكم » . و اما الاسكان فى الجميع فطلب الخفة استقلا لتوالى الحركات .

قوله : « و كذلك انزلناه » اى - كما بيثنا ابتداء الخلق و المعد انزلناه ، « آيات يثبات » و اضحات ، بريد جميع القرآن ، و قيل كما بيثنا قدرتنا على الخلق عقلا انزلنا فى القرآن آيات و اضحات بصفة ذلك ، « وان الله يهدى من يريد » اى - و لان الله يهدى الى النبوة من يريد على ما يوجبه الحكمة لامن تريدون ، نظيره قوله : « و لفدا اخترناهم على علم » ، و قيل يهدى من يريد ، اى - بوفتق للمصاب من يريد هدايته .

« ان الذين آمنوا » هم المؤمنون من امة محمد (ص) ، « و الذين هادوا » هم اليهود ، « و الصائين » هم من اليهود ، و قيل هم عبدة النجوم ، و قرأ نافع الصائين بلا همز و قرأ الباقون الصائين بالهمز ، « و المتصلى » هم الذين تنصروا ، « و المجوس » هم عبدة التيران ، و اما الباهر يدينا الذين يعبدون الشمس و لا يعبدون التارفة رداقة . الحقوا بالمجوس قوم يدعون ابراهيم ، « و الذين اشر كواهم عبدة الاصنام » ، قال قتادة . الاديان خمسة ، اربعة للشيطان و واحد للرحمن « ان الله يفصل بينهم » اى - بين الذين آمنوا و بين هؤلاء ، « يوم الصامة » ، و العمل ان يدخل المؤمنين الجنة و يدخل الآخرين النار . كقول اهل القار بعد ان يدخلوها ان الله قد حكم بين العباد . « ان الله على كل شىء شهيد » عالم به حافظ له لا يخفى عليه شىء و خبر ان الاول ان الثانى كما تقول ان زيدا ان اباه قائم ، و كقول الشاعر :

ان الخليفة ان الله سريه .

النوبة الثالثة

قوله : بسم الله الرحمن الرحيم ، استنارت الارواح بذكر الحبيب و انشقت
الاكباد بشوق الحبيب ، فلا راحة للحبيب بدون الحبيب ، ولا سكون للحبيب الى غير
الحبيب ، حتى يصل الى الحبيب :

ر کبت بحار الحب جهلا بقدرها	وتلك بحار ليس بطمو اغريقها
فسرت على ریح تسدل علیکم	ولاح قليلا ثم غاب طريقها
اليکم بکم ارجوا النجاة ولا اری	لنفسی دلیلا غیر کم فی سوقها

نام خداوند کریم مهربان، پناه دویشان و ذخیره مصلحتان، همراه ناپرس ماندگان
و قرّة العین محبتان، سوز دل دوستان ، و سرور نزدیکان . خداوندی که آئین بهشت در
آئین دوستی او کجا پدید آید ، نعم دو گیتی در تجلی لطف او چه نماید ، کریمی
که ناپاکی ناپاکان او را ضجر نکند ، جوادی که الحاح سائلان او راه بستوه نیاورد ،
مهربانی که بید کرد رهی بحشبه وانستاند ، آمرز گاری که بجرم امروزنه از
عمود بگینه (۱) واپس نیابد نیک عهدی که بید عهدی بده از گفته پشیمان نشود ،
لطیفی که ناشایسته بفضل خود شایسته کند ، کریمی که رهی را از جنایت می شوید
و پاک بیرون آرد ، قربنی که دوستان را پیش از حاطر ایشان مبر حاضر آید ، عظیم
پادشاهی ، نیک خداوندی ، مهر بیوندی ، معیوب پسندی ، راحت نمائی ، دل گشائی ،
سر آرائی ، مهر افرائی . آن عزیزی در مناجات خویش گوید : الهی سمع العابدون
عظمتک فخشعوا ، و سمع الجبارة سلطاتک فخصعوا ، و سمع المذنبون رحمتک فطمعوا ،
خداوندا عابدان وصف یزر گوارای تو شومند گردنها بسته کردند ، سلطانان وصف

علاء توشیدند از بیم قهر تو گردن نهاند ، عاصیان صفت رحمت تو شنیدند امیدها در بستند .

دست‌های بند گانت گنج خانفضل تست کیسه امید از آن دوزد همی امیدوار
 «یا ایها الناس» ، نداء علامتست ، «یا ایها الذین آمنوا» ، نداء کرامت . نداء
 علامت عامه مردم راست ، نداء کرامت اهل خصوص را . نداء علامت تخویف است
 و بحذر ، نداء کرامت تشریف‌است و تیشیر . آنکه گفت : «اتقوا ربکم» ، دو کلمتست
 یکی فهریکی لطف . «اتقوا» قهر است که می‌راند بعدل خویش ، «ربکم» لطفست
 که می‌نماید بفضل خویش . بنده را میان قهر و لطف می‌دارد تا در خوف و رجا زندگی
 میکند ، چون در خوف باشد بفعل خود مینگرد و می‌زارد ، چون در رجا بود بلطف
 الله تعالی مینگرد و مینازد ، چون بخود مگرد همه سوز و نیاز شود ، چون بحق مگرد
 همه راز و نیاز شود .

پیر طریقت گفت . الهی گاهی بخود نگریم گویم ازم‌ذات‌تر کیست ؟ گاهی
 بتو نگریم گویم ارمن بزرگوارتر کیست ؟ بنده چون بفعل خود نگر دیزبان تحضر
 از کوفتگی و شکستگی گوید :

پر آب دودیده و پر آتش جگرم پر باد دودستم و پر از خاکم سرم .
 چون بلطف الهی و فضل ربانی نگرد برمان شادی و نعمت آزادی گوید :
 چه کند عرش که او غاشیه من نکشد چون بدل غاشیه حکم و قضاء مو کشم
 بوی حان آیدم از لب چو حدیث تو کنم شاخ عز و بدم اذ دل چو بلاء نو کشم .
 «ان زلزال الساعة شیء عظیم» ، زلزل قرستخیر و سیاست قیامت آنرا چه شرح
 و چه نشان توان داد که رب العزه گفت . «شیء عظیم» چیری عظیم است ، روزی و
 چه روزی ، کاری ، و چه کاری ، روز بلزازی ، و چه روز باراری ، سراب‌ده عزت بصحراء
 قدرون رده ، بساط عظمت گسترده ، نرازوی عدل آویخته ، صراط راستی بسار کشنده ،
 زبانهای فصیح همه گنگ و لال گشته ، عندها همه باطل کرده که . هـذا . ام

لاینطقون و لایؤدن لهم فیعتذرون ، بسا پردها که آن روز دیده گردد ، بسا نسبها که بریده شود، بسا سپید رویان که سیاه روی شوند ، بسا پارسایان که رسوا گردند ، بسا کلاه دولت که در خاak مذلت افکنند ، و منشور سلاطین که آنرا توقیع عزل برکشند ، که: «والا امریومئذ لله» بسا پدران که زعفر دوزخ فریاد میکشند و فرزندان در مرغزار بهشت میخرامند، لایجزی والد عن ولده ولا مولود هو جاز عن والده شیئاً . از سیاست آن روز آدم در پیش آید که بارخدا یا آدم را بگنار و با فرزندان تودایی که چه کنی، نوح نوحه میکند که بارخدا یا برضف و درماندگی من رحمت کن، ابراهیم خلیل و موسی کلیم و عیسی روح الله هر یکی بخود درمانده و بزبان افتقار در حالت انکسار همی گویند : نفسی نفسی ، باز سید اولین و آخرین چراغ آسمان و زمین گزیده و پسندیده رب العالمین محمد (ص) در آن صحراء قیامت بر آید همچنانکه ماه دوهفته ، عالم همه روشن شود و فلک گلشن گردد چون سید جمال و کمال خود بنماید و تالو نور زخسار وی با عالم قیامت افتد ، اهل ایمان را سعادت و امان پدید آید ، چنانکه ماه اندر فلک بستانگان گذر همی کند ، آن مهتر عالم آن روز بمؤمنان گذر همی کند ، و بر خسار ایشان نظر همی کند ، و اهل ایمان را بشعاعت همی دارد ، « ولسوف بعطیک ربک قترضی ».

« یا ایها الناس ان کنتم فی ذب من البعث فانما خلقناکم من تراب ، الا به ، نرکیب جسد آدمی در آفرینش اول حجتی روشن است بر منکران بهت ، میگوید .. من آن حدواندم که جسدی و هیکلی بدین ربائی ، قنوقامتی و صورتی بدین نیکوئی بیافریدم ار آن نطفه مهین در آن قرار مکن ، جای دیگر گفت : « الم نخلقکم من ماء مهین فجعلناه فی قرار مکن ، ؟ حسدی که هر چه مخلوقاست و محدثات در عالم علوی و در عالم سفلی نمود گار آن درین جسد یابی اگر تأمل کنی چنانکه در آسمان هفت فلک مرتب ساخته ، درین جسد هفت عضو مرکب کرده از آب و خاak آنکه از گوشت و پوست و رگ و سی و استخوان ، و چنانکه فلک بخشیده نردوازه برج ، در این نست

ساخته دوازده تبقه بر مثال دوازده برج ، دو چشم و دو گوش و دو پستی و دو
 رام معروف و دهن و ناف ، و چنانکه فرشتگان را روش است در اطباق سماوات ، همچنین
 قوای نفس را روش است در این ترکیب آدمی ، و چنانکه برجها در آسمان لختی
 جنوبی اند و لختی شمالی ، این تبقهها در جسد لختی سوی میینند و لختی سوی شمال ،
 و چنانکه بر فلک آسمان هفت کوکبت که آنرا سیارات گویند و بر زعم قومی نحوست
 و سعادت در نواصی ایشان بسته ، همچنین در جسد تو هفت قوت است که صلاح جسد
 در آن بسته ، قوت باصره و قوت سامعه و قوت ذائقه و شامه و لامسه و باطنه و عاقله ،
 و اصل این شاخها در دل است و الیه الاشارة بقوله صلی الله علیه وسلم : « ان فی جسد
 ابن آدم لمضغة اذا صلحت صلح لها سائر الجسد » الحديث .. این خود اعتبار جسد
 است به عالم علوی ، اما اعتبار جسد به عالم سفلی آنست که جسد همچون زمینست ،
 عظام همچون جبال ، مخ چون معادن ، جوف چون دریا ، امعاء و عروق چون
 جداول ، گوشت چون خاک ، موی چون نبات ، روی چون غامر ، پشت چون غامر ، پیش روی
 چون مشرق ، پس پشت چون مغرب ، زمین چون جنوب ، بسار چون شمال ، نفس چون
 باد ، سخن چون رعد ، اصوات چون سواحق ، خنده چون نور ، غم و اندوه چون
 ظلمت ، گریه چون باران ، ایام صبی چون ایام ربیع ، ایام شباب چون ایام صیف ،
 ایام کبولت چون ایام خریف ، ایام شخوخت چون ایام شتاء ، در حمله همیدان که
 هیچ حیوان و نبات و صامت و ناطق نیست که نه خاصیت او درین نقطه خاکی ناربابی
 از بیجا گفته اند هر گاه دین که : همه چیز در آدمی بازبایی و آدمی را در هیچ چیز
 باز نیایی ، این جسد بدن صفت کشیدنی بر مثال تختی است نهائی برو نشسته که او
 را دل گویند ، او را بسا این خاک کثیف قرآینی نه و همچون زندانی او را با وحشت
 زندان آرام و قرار نه ، شب و روز در اندسه آن که تا ازین زندان کی خلاص یابد ، و
 به عالم لطف « ارجعی الی ربک » کی باز شود ، همچون مرغی در قفس بسته سر از
 درچه نفس فراموشی کند که :

کمی باشد کاین قصص بپردازم در باغ الهی آشیان سازم -
 « ذلک بانّ الله هو الحقّ وانه یحیی الموتی » الایة. این اختلاف احوال خلق که
 نمود، بیان نمود که وی برستی خداست و خدائی را سراسر است ، و بقدر خود بجاست
 موجودی که فکارا بدوراه نه ، موصوفی که صفات او را بعقل دریافت نه ، خلق را
 آفرید چنانکه خواست ، و برگزید آنرا که خواست ، در آفریدن از شرکت مقدس ،
 در گزیدن از تهمت منزّه . در وجود آورد بتقاضا قدرت ، بداشت بتقاضا رحمت ، با
 عدم بسر در بتقاضا غیرت ، حشر کرد بتقاضا حکمت ، خلقکم لایظهار القدره تم
 در رقکم لایظهار الکرم تم یبیتکم لایظهار الجبروت ، ثم یحییکم للنواب والعقاب آدمی
 اوّل نطفه ای بود ، بقدرت خود علقه گردانید ، بمشیت خود مضغه ساخت ، بارادت
 خود عظام پدید آورد ، بجود خود کسوت لحم در عظام پوشاید ، حکمت در ین آن
 بود که تا آراسته و پرداخته در صدف رحم نگاه داشته ، او را بر پندرو مادر جلوه کند ،
 همچنین فردای قیامت آراسته و پیراسته در صدف خاک نگاه داشته لؤلؤ وار بیرون آرد
 و بر فرشتگان و پیغامبران جلوه کند ، اینست که ربّ العالمین گفت . « وانّ الله یبعث
 من فی القبور » .

۲- النوبة الاولى

قوله تعالی : « الم تر ان الله یسجد » نمی دانی که خدا را سجود میکند و
 فرمان می برد . « من فی السموات ومن فی الارض » هر که در آسمان و هر که
 در زمین ، « والشمس والامر والنجوم » و خورشید و ماه و ستارگان ، « والجبال
 والشیجر والنواب » و کوهها و درختان و جنسندگان ، « وکثیر من الناس » و
 فراوانی از مردمان ، « وکثیر حقّ علیه العذاب » و فراوانست باز از مردمان که

برایشان حکم رفته که ایشان اهل عذابند. «ومن ین الله» و هر که الله تعالی او را
خوار کرد، «فعله من مکرم» او را نوازندای نیست «ان الله ینعل ما یشاء» (۱۸)،
که الله تعالی آن کند که خود خواهد.

«هذان خصمان» این دو گروه جنگ کتان، «اختصموا فی ربهم» که با
هم بر آویختند در خدائی خداوند خویش [یک گروه میگفت که یکی و دیگر گروه
میگفت که با او انبلی]، «فالتین کفروا» اما ایشان که کافر شدند، «فقطعت لهم
ثیاب من نار» جامه ها یزده اندایشانرا از آتش. «یصب من فوق رؤسهم الحمیم» (۱۹)،
می ریزند از سر سرهای ایشان فرو آب گرم.

«یصهر بهما فی بطونهم» می گدازند تان حمس آنچه در شکمهای ایشان،
«والجلود» (۲۰)، «می گدازند بآن پوستهای ایشان.

«لهم مقام من حدید» (۲۱) «وایشانراست مقمها از آهن.
«کلتما ارادوا ان یخرجوا منها من غم» هر که که خواهند که بیرون
آیند از آن از غمی، «واعیدوا فیها» فرو گذارد ایشانرا در آن، «وذوقوا عذاب
الحریق» (۲۲) «وایشانرا می گویند بچشد عذاب آتش.

«ان الله یدخل الذین آمنوا وعملوا الصالحات» در آرد الله تعالی ایشانرا
که بگروند و نیکبها کردند، «جنت تجری من تحتها الانهار» در بهشتی که
می رود ز سر درختان آن جویها، «یطون فیها» می آریند ایشانرا در آن،
«من اساور من ذهب و لؤلؤ» ازین دسته هائی از زر و مروارید، «و لباسهم فیها
حریر» (۲۳) «و پوشش ایشان در آن حریر.

«وهو الی الطیب من القول» راه نمودند ایشانرا بآن سخن پاک، «وهو الی
الی صراط الحمید» (۲۴) «و راه نمودند ایشانرا براه خداوند ستوده ستودنی.
«ان الذین کفروا» ایشان که کافر شدند، «و یصدون عن سبیل الله» و بر
میگردانند از راه خدای، «و المسجد الحرام الذی جعلنا للناس» و از مسجد حرام

آنکه مردمان را کردیم آنرا و دادیم ، « سواء العاقل فيه والباد » یکسانست در آن شهری و دشتی بمقیم و غریب ، « ومن یردّ فيه بالحداد بظلم » و هر که در آن کز کتری خواهد و جوید ستمگری ، « نذقه من عذاب الیم (۲۵) » بچشانیم او را عذاب سخت .

التوبة الثانية

فوله : « الم تر » ای - السّم تعلم ، وقيل الم تر بقلبك ، « ان الله یسجد له من فی السموات » هو علی العموم وسجودهم طاعة ، « ومن فی الارض » خصوص فی المؤمنین ، « والقمر و القمر والنجوم والجبّال والشجر و الدّواب » مفسران گفتند وجه این سجود هیان وجه تسبیحست که در آن آیت گفت : « وان من شیء الا یسبح بحمده » دانیم که سجودست بخفیت لکن عقل را بدربافت آن راه نیست ، همچنین ربّ العزّه آدمیان وزمین را گفت : « انّکبوا طوعاً او کرهاً » قائلانینا طاعتین ، « و سنک را خشیت گفت : « وانّ منالما یبسط من خشية الله » ، و در آثار سلف است ما فی السماء نجم و لاشمس ولا قمر الا یقع ساجداً حین یقیب ثم لا ینصرف حتّی یؤذن له فیأخذ دان الیمین حتّی یرجع الی مطلقه . معاهد گفت : سجود جمادات تحوّل طلال است کقوله : « یتقیّون ظلاله عن الیمین والشمال سجداً لله » ، و شرح آن در موضع خویش رفت . « و کثیر من الناس » این ناس مسلمانانند و معطوف است بر اوّل آیت ، ای - هذه الاشياء کلّها تسجد لله و کثیر من المسلمین ، اینجا سخن تمام شد پس بر استیناف گفت : « و کثیر حقّ علیه العذاب » ، یعنی و کثیر الناس حقّ علیه العذاب بکفره و ابائهم السجود . این معنی بر قول ایشان است که گفتند : سجود طاعت و عبادت است . اما بر قول ایشان که گفتند ، سجود طلال است ، و او استیناف نیست بلکه و اعطف است و سخن بموسته ، و کثیر من الناس و کثیر حقّ علیه العذاب وان سجد ظله لله .

«ومن بهن الله» ای - من یهنه بالخذلان ، «فما له من مکرم» بالتوفیق ، «ان الله بعمل ما یشاء» بکرم من یشاء بالایمان ، ویدل من یشاء بالکفر . فالسعادة والشقاوة بمشیئته و ارادته .

«هذان خصمان» قرأ ابن کثیر «هذان» بتشديد التون ، وقرأ الباقون بتخفيفها ، «اختصموا فی رثم» ای - فی دینه و فی امره ، و انما قال خصمان لانهما فربان ، و قال اختصموا لانها جمعان ، جمع المؤمنین و جمع الکفرین ، خلاف است مبای علماء که این دو جمع که اند ؛ بخاری آورده در صحیح که : ابوذر غفاری سو گند باد کرده که ابن آبت در شأن مباران روز پدر فرو آمد ، شش کس بودند از قریش سه مسلمان : حمزة بن عبدالمطلب و علی بن ایطالب و عبدة بن العارض بن المطالب و سه کافر : عتبة بن ربيعة و شبة بن ربيعة و الولید بن عتبة . محمد بن اسحق گفت : روز بدر عتبة بن ربيعة و پسروی ولید بن عتبة و شبة بن ربيعة از صف حشر کان بیرون آمدند و مبارزت خواستند ، اصراف مسلمانان سه جوان اصراری بیرون شدند ع- و ذ و ه- و ذ پسران حارث بن رفاعة بن سواد و عبد الله بن رواحه ، ایشان گفتند . من اسم ، شما که باشید گفتند ما انصار با نیم فلان و فلان و فلان ، ایشان گفتند : ما مع محمد اخرج الينا اکمانا من قومنا . ما کفو خوش خواهم ارقوم خوش یعنی از قریش ، مصطفی (ص) گفت : قم ما عبدة بن الحارث و با حمزة بن عبدالمطلب و با علی بن ایطالب . مشرکان چون ایشان را دیدند گفتند اکعاء کرام شما ید کرمان و بزرگان و همسران ما ، آنکه عبیده ما عقبه بر آویخت ، و حمزه با شبیه و علی با ولید کوشیدند تا آنکه که مشرکان هر سه کشته شدند ، و در شأن ایشان آبت آمد ، «هذان خصمان اختصموا فی رثم» ای - اقتلوا فی الله عز و جل و حده هؤلاء ، و اتركه هؤلاء . و بروی عن قیس بن عبادة انه قال سمعت علی بن - ایطالب (ع) يقول : وانا اول من بحثوا للخصومة سن یدی الله عز و جل يوم القيامة و هذا الکلام يؤمى الى ان اول قتيل يوم بدر كان عتبة الذى قتله علی بن ایطالب

ليس هذا من مجاثاة على معاوية بن ابي سفيان انما هي مجاثاة على عتبة بن ربيعة. ابن عباس گفت: اين دو خصم يکي گروه مؤمنانند و ديگر گروه اهل کتاب و خصوصت ايشان آن بود که اهل کتاب می گفتند: نحن اولی بالله واقدم منکم به کتاباً و نبينا قبل نبيکم، وقال المؤمنون نحن احق بالله ائمتنا نبينا محمد و نبيکم و بما انزل الله من کتاب و انکم تعرفون نبينا و کتابنا و کفرتم به حسداً . و قيل هم المؤمنون و الکافرون اختصموا فی البعث، و قبل جعل الاديان سئة فی قوله . « ان الذين آمنوا و الذين هادوا » الآية ... فجعل خمسة للثار . و واحداً للجنة، فوله . « هذان خصمان » یصرف اليهم فالؤمنون خصم ، و سائر الخمسة خصم اختصموا فی دين ربهم . و قال عكرمة . هما الجنة و الثار اختصما كما روى ابو هريرة قال قال رسول (ص) : « حاجت الجنة و الثار ، فقالت الثار او ثوت بالمتكبرين و المنجبرين، و قالت الجنة فمالی لا يدخلني الا ضعفاء الناس و سقطهم و عزتہم ، قال الله للجنة انما انت رحمتي ارحم بك من اشاء من عبادي ، و قال للثار انما انت عذابي اعذب بك من اشاء من عبادي و لكل واحد منكما ملؤها ، فاما الثار فلانتم لي حتى يضع الله فيها رجله فمقول قط قط فنهالك تملی* و تزوی بعضها الي بعض و لا یظلم الله من خلفه احداً و اما الجنة فان الله ينسی* لها خلفاً .

فألدن کفروا قطعت لهم ثياب من نار» ان بيان سراجام و مال و مرجع کافراست ، که احدا الخصمندان ، و معنی «قطعت» قذت و جعل و سوت لهم ثياب من نار، ای - الثار احاطت بهم کاحاطة الثياب المقطوعة . میگوید هم چنانکه جامه پوشیدنی گردد مردم در آید و همه اندام وی فرو گیرد ، آتش گردانسان در آید در دورخ و اشبارا فرو گیرد قال سعيد بن جبیر . « ثياب من نار » ای من نحاس مذاب ، و لس نى* اسند حرأمه اذا احمى و مثله قوله : « سرا بلهم من قطران » و هو النحاس ، و قبل بلبسون سرا بیل من حديد قد احمست بالثار لیكون جمعاً بین نقل الحديد و حرارة الثار . و یصت من فوق رؤسهم الحمم « الحمیم ماء الجار الذی انتهت حرارته .

« بصهرية » اى - يذاب بالحميم الذى يصب من فوق رؤسهم ، « مافى بطونهم » من الشحوم والاحشاء . « والجلود » يعنى يشوى حره جلودهم فيساقط . قال النبي (ص) : « ان الحميم ليصب على رؤسهم فينفذ الجمجمة حتى يخلص الى جوف فيسلت مافى جوفه حتى يمرق من قدميه وهو الصهر ثم يعاد كما كان . الحميم فى القرآن على وجهين : احدهما بمعنى القرابة كقوله : « ولا يسئل حميماً حميماً » ، وفى الشعراء « ولا صديق حميم » ، وفى المضاجع « كانه ولى حميم » اى - قريب . والوجه الثانى الحميم الماء الحار كقوله : « يصب من فوق رؤسهم الحميم » ، وفى الصافات « لشوباً من حميم » ، وفى الرحمن « يطوفون بينها و بين حميم آن » اى - حار قد انتهى حره .

قوله : « ولهم مقامع من حديد » اى - ساط من حديد ، واحداثها مقمعة ، و قيل هى شبه الجرز من الحديد من قولهم : قمعت رأسه اذا ضربته ضرباً عنيفاً . وفى الخبر لو وضع مقمع من حديد فى الارض ثم اجتمع عليه الثقلان ما اقلوه من الارض ، وقيل فى الابة تقديره ، تقديره و لهم مقامع من حديد يتقرب بها رؤسهم ثم يصب فيها من فوق رؤسهم الحميم .

« كلما ارادوا ان يخرجوا منها من غم » اى - كلما حاروا ولوا الخروج من النار لما يلحفهم من الغم والكرب الذى يأخذ بانفسهم . « اعيدوا فيها » اى - رتوا اليها بالمقامع . وروى ان جهنم يجيش بمن فيها كما يجيش الرجل بمافيه ، فاذا رفقتهم الى اعلى طبقة طلبوا الخروج فضر بهم الزبانية بمقامع الحديد فيهبون فيها سبعين خرباً ، « وذوقوا عذاب الحريق » اى - تحول لهم الملائكة ذوقوا عذاب النار ، ثم ذكر حسن حال الآخرين من النصيب فقال :

« ان الله يدخل الذين آمنوا و عملوا الصالحات جنات تجري من تحتها الانهار » اى - بساتين تجري من تحت اشجارها وقصورها انهار العسل والخمر واللبن والماء . « يحلون فيها من اساور » جمع اسورة ، واسورة جمع سوار وهو مايلبس فى

الذراع من ذهب اوفضة . « ولؤلؤاً » قرأ اهل المدينة وعاصم هاهنا وفي سورة الملائكة « ولؤلؤاً » بالنصب واقفهما يعقوب هاهنا على معنى ويحلون لؤلؤاً اولانها مكتوبة في المصاحف بالالف واختلف عن عاصم في الهمز، فقرأ ابو بكر عنه بهمزة واحدة و هي الثانية . وقرأ حفص عنه بهمزتين، وقرأ الآخرون ولؤلوء، بالخفض في السورتين عطفاً على ذهب ، اى - من ذهب ومن لؤلوء يعنى مرصعة . قوله : « من اساور » من ، للتبعيض ومن ذهب ، للتبيين ، وفي الخبر : لوان رجال من اهل الجنة اطلع فبدت اساوره لطمس ضوئه ضوء الشمس ، كما تطمس الشمس ضوء النجوم . وعن ابي هريره قال : دار المؤمن في الجنة من لؤلوء فيها شجرة تمر الحلال فيذهب المؤمن فيأخذ بين اصبعيه سبعين حلة كل حلة منظمة بالدر والمرجان . و لباسهم فيها حرير . اى - اثم يلبسون في الجنة ثياب الابرسم وهو الذى حرم لبسه في الدنيا على الرجال ، وروى ابو سعيد الخدرى قال قال رسول الله . « من لبس الحرير في الدنيا لم يلبسه الله في الآخرة فان دخل الجنة لبسه اهل الجنة لم يلبسه هو » فوعدوا الى الطيب من القول ، اى - ارشدوا الى الدنيا الى شهادة ان لا اله الا الله وان محمداً رسول الله . قال ابن زيد : الطيب من القول لا اله الا الله والله اكبر ، وسبحان الله والحمد لله ، نظيره « اليه يصعد الكلم الطيب » وقيل طيب من الغول القرآن ، وقيل هو البشارة التي تأتيهم من الله في الجنة والتحية والسلام من الله . كقوله : « تحييتهم فيها سلام » . فوعدوا الى صراط الحميد ، اى - الى دين الله وهو الاسلام ، وقيل هو كقوله « صراط الله » سمي الله عز وجل بحسه في القرآن حميداً سبعة عشر موضعاً ، والحمد في اسماء تعالى من لا يتكلم فيه الا بالمدح ، ولا يسمى الا بالمدح ، ولا ينسب اليه الا الشكر ، ولا يوصف الا بالمجد .

وان الذين كفروا ، برئت في كفا قر يش حين صدوا التبي (س) عن المسجد الحرام يوم الحديبية ، صدون لعظ مستقبل عطف به على الماضي لان المراد من اعظ المستقبل الماضي كما قال في موضع آخر ، الذين كفروا وصدوا عن سبيل الله ، قل

معناه ان الذین کفروا فیما تقدّم «و یصدّون عن سبیل الله» فی الحال ، ای - و هم یصدّون
 یمنعون و یمتنعون عن الدّخول فی الاسلام ، و یصدّون المؤمنین عن المسجد
 الحرام والدّخول فیه والطّواف بالبیّت ، «الذّی جعلناه للّئاس» قبله لصلوٰتهم ومنسکاً
 ومتعبداً کما قال فی موضع آخر : فوضع للّئاس . گفتند اند این مسجد حرام صحرا
 بود و فضا از هر طوفاًن تا روزگار عمر چون مردم بسیار گشت آنرا زیادت کرد و
 سرائی چند بخرد و اندر مسجد افزود و تنی چند بنی فروختند سرائیهای ایشان فرود
 آورد و بهای آن بداد و مسجد را دیواری ساخت کم از قامتی ، و باز عثمان سرائی
 چند د افزود و مسجد را رواقها ساخت ، و پس ابو جعفر المنصور زیادت کرد ، و پس
 از آن مهدی زیادت کرد . سوآء « قرأ حصص من عاصم ، سواء بالنصب یا بقاع الجبل
 علیه لانّ الجبل یتمدّی الی مغفولین . وقیل مصاء ، مستویاً فیه العاکف والبادی وقرأ
 الآخرون سواء بالرفع علی أنّه خبر مبتدأ تقدّم علی المبتدأ والنقدیر : العاکف
 والبادی فیه سواء ، فالعاکف هو المبتدأ والبادی معطوف علیه ، سواء هو خبر تقدّم
 علی المبتدأ ، و بینما لقراءة تمّ الکلام عند قوله : « للّئاس » تمّ یتدی فتقول سواء
 العاکف فیه والباد ، العاکف - المقیم ومن کان من اهل مکة ، والبادی کان من غیر
 اهلها ، البادی من البادی فلا یسلك الی مکة الا فی البوادی من الوجوه کلّها ، یقال
 بدأ الرجل اذا خرج الی الصحراء ، ومنه قوله : « و جاء بکم من البدو » ، واختلفوا
 فی معنی الاية فقال قوم : سواء العاکف فیه و البادی فی تعظیم حرمته و قضاء النسک
 فیه ، و حق الله الواجب علیهما فیه فلیس اهل مکة باحقّ به من النازع الیه ' و الیه
 دعب مجاهد والحصى و جماعة ، وقالوا المراد منه نفس المسجد الحرام لا الحرم
 کلّه ، ومعنی التسویة هو التسویة فی تعظیم الکعبة و فی فضل الصلوة فی المسجد الحرام
 والطواف بالبیّت ، وقال آخرون : المراد منه جمیع الحرم ومعنی السویة ان المقیم ،
 والبادی سواء فی النزول به لبس احدهما احقّ بالمنزل یكون فیه من الآخر غیراته

لايزعج احدا اذا كان فيه سبق الى منزل وهو قول ابن عباس وسعيد بن جبير وقادة و
ابن زيد قالوا : مما ساء في البيوت والمنازل ، قال عبدالرحمن بن سابط : كان
الحجاج اذا قمعوا مكة لم يكن احد من اهل مكة حاقق بمنزله . وكان عمر بن
الخطاب ينهى الناس ان يفتحوا ابوابهم في الموسم وعلى هذا القول لا يجوز بيع دور
مكة واجارتها على القول الاول وهو اقرب الى السواب يجوز لان الله قال للفقراء المهاجرين
الذين اخرجوا من ديارهم ، وقال النبي يوم فتح مكة : من دخل دار ابي سفيان فهو آمن
فنسب الديار اليهم نسبة ملك ، واشترى عمر دار السجن بمكة باربعة آلاف درهم فدل
على جواز بيعها ، وهذا قول طلوس وعمر بن دينار ، وبه قال الشافعي . ومن
يرد فيه ، اى - فى المسجد الحرام ، بالحادث بظلم ، قيل هاهنا ضمير ، معنى و من
يرد فيه سواء بالحادث اى - ميل عن الحق . ثم فسر الحادث بظلم اذ قد يكون الحادث
وميل بغير ظلم ، وقيل الباء فيه زائدة كقوله . ثبت بالدن ، والمعنى من يرد فيه
الحادث بظلم ، واختلفوا فى هذا الحادث ، فقال مجاهد وقادة هو الشرك وعبادة غير الله ،
وقيل هو كل شئ كان منهياً عنه من قول او فعل حتى شتم الخادم وقال عطاء هو
دخول الحرم غير محرم او تركب شئ من محظورات الحرم من قتل صيد او قطع شجرة ،
وقال ابن عباس : هو ان تقتل فيه من لا يملك او تنظم من لا يظلمك وقال حبيب بن
ابى ثابت : هو احتكار الطعام بمكة . روى ان ابن عمر جاء يطلب رجلا بمكة فى
منزله . فقالوا ذهب الى السوق بشئ طعماً ، قال ابن عمر لاهله يشتري اولبيع
قالوا لاهله وللبيع ، قال ابن عمر فاذا جاء فاخبروه ان رسول الله قال : احتكار
الطعام بمكة الحاد . وقال مجاهد : تضاعف السيئات بمكة كما تضاعف الحسنات .
قال عبد الله ابن مسعود : من هم بسبئة فى غير مكة فلم يعملها لا يكتب عليه
ولو ان رجلا يلد آخرهم فى ان يقتل رجلا بمكة اوبهم فيها بسبئة ولم يعملها لاقاه
الله العذاب الاليم . قال السدى : الا ان يتوب . و روى ان عبد الله بن عمر كان له
فسطاطان احد هما فى الحل والآخر فى الحرم فاذا اراد ان يصلى صلى فى الفسطاط
الذى فى الحرم ، و اذا اراد ان يعاتب اهله عاتبهم فى العسطاط الذى فى الحل ، فمئل
عن ذلك فقال كثنا نتحدث ان من الاحاد فيه ان يقول الرجل لا والله بلى والله . واختلف

النحاة فی جواب « انّ الذّین کفروا » ، فقال بعضهم الواو فی یصّتون زیادة وهو الخبر والجواب ، یعنی ، انّ الذّین کفروا یصّتون ، وقیل جوابه مخدوف وتقدسه ، انّ الذّین هذه صفتهم هلکوا .

النوبة الثالثة

قوله : « الم تر ان الله یسجد له من فی السموات ومن فی الارض » الایة ... بدانکه هر چه در هفت آسمان و هفت زمین است حیوانات و جمادات همه آنند که خدایرا جلّ جلاله میخوانند و او را سجود میکنند ، و به بی عیبی گواهی می دهند ، و بیا کی یاد می کنند ، اما بعضی آنست که آدمی بعقل خود فرا دریافت آن می رسد و از ادراک آن عاجز نه و بردانش وی پوشیده نه ، سجود فریشتگان در آسمان و مؤمنان در زمین از آن نمط است ، ذلك قوله : « یسجد له من فی السموات و من فی الارض » ، اما بعضی آنست که عقل آنرا رد می کند و دل در آن می شورد و دین آنرا می پذیرد و الله تعالی بدرستی آن گواهی می دهد ، سجود آفتاب و ماه و ستارگان و درختان و جنبندگان از این بابست ، رب العزمه آنرا در قرآن یاد کرد و مؤمنانرا باقرار و تسلیم فرمود که : هوامنا لنسلم لرب العالمین ، هر که الله تعالی بوی نیکوئی خواست و دل روشن داد و توفیق رفیق کرد که آنچه که در خرد محال است الله تعالی بر آن قادر بر کمال است معقول و نامعقول را مقدر است و مقتدر ، فاطر و مدبر ، نه باول عاجز نه باخر ، از کیف باطن اسب و بقدرت ظاهر . ای جوانمرد حیلت در رزق محنت بار آورد و تکلف در دین حیرت بردهد ، نه رزق بدست ماست نه دین بخرد ما ، هر دورا گردن باید نهادن و کار با خدایوند گار سپردن ، آنجا که گفت : « جدارا یرید ان ینفض » دیوار را اراحت در خود معلوم نگشت ، و خالق با آنچه گفت راستگوی و استوار است و آنجا که گفت . « ثیاب من نار » را آتش پیراهن مرده در عقل معلوم نگشت و خالق استوار هائها شجره تخرج فی اصل الجحیم . در آتش درخت آتشین رسته می بالد و بر میدهد ، در عقل معلوم نگشت ، و خالق استوار . « قالنا اتینا طافعین » از زمین و آسمان

بی جان سخن گفتن در عقل معلوم نگشت و خالق استوار ، « نکاد تمیز من الغیظ » از آتش بی جان خشم راندن در عقل معلوم نگشت و خالق استوار ، « فبقول هل من مزید » سخن گفتن دوزخ فردا در عقل معلوم نگشت و خالق استوار ، « گویائی رعد و دانائی وی که : « و یسبح الرعد بحمده » در عقل معلوم نگشت و خالق استوار ، ماه در منازل مقادیر روان بدو نیم گشته و ردو نیمه کوه که ، « فوانشق القمر » در عقل معلوم نگشت و عیان آنرا گواه و خالق با آنچه گفت استوار . مسلمانان ابن جملعرا بنور هدی پذیرفتند و بسکینه ایمان پسندیدند ، و بقوت اخلاص یار امیدند و بر مابۀ بصیرت و ابستادند و آنرا دین داسند ، نهمت بر عقل خود نهاده و عیب از سوی خود دیده و الله تعالی را بهمه استوار گرفته .

« ومن بین الله فماله من مکرم » ، مسکین آن بیچاره رانده که در ازل داغ خسار بر رخسار وی نهادند و بتازیانه انتقام از مقام قربش برانندند که : « ومن بین الله فماله من مکرم » ، سابقه ای رانده چنانکه خود دانسته ، عاقبتی نهاده چنانکه خود خواسته ، و کس را بر آن اطلاع نداده ، یکی را امروز لباس شرک داد و طراز حرمان ، و فردا لباس قطران با طراز هجران ، « قطعت لهم ثياب من نار و سبت من فوق رؤسهم الحمیم » ، یکی را امروز لباس تقوی داد و فردا لباس حریر در آن باغ و بستان و آب روان ، و جفت جوان و تن درست و دلشاد و جان خرم .

« یحلون فیها من اساور من ذهب و لؤلؤ و لباسهم فیها حریر » ، چنانکه امروز اهل معرفت در معرفت متفاوتند و مؤمنان در ربادت و نقصان ایمان ، فردا در سرائ بقا هر کسی بر حسب حال خوش و پر انداز معرفت خویش نواخت و کرامت ببند ، عابدان را لباس حریر و دستینه های زر و مروارید با حور و قصور ، و عارفان را لباس تبرید در بحر عیان غرقه نور ، قومی را زیور بهشت بیاریند باز قومیند که بهشت را بنور جمال ایشان بیاریند .

و اذا اللذ زاد حسن وجوه کان للذر حسن وجهك زناً .

« و همدوا الى الطیب من القول » ، قیل هو الاعتراف بالذنب والاقرار بقوله :

« رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا » سخن راست و کلمه پاک آنست که از دعوی پاک است و از عجب دور و به نیاز نزدیک ، بجز خویش اقرار دادن و بگناه خوش معترف بودن و بسوز و نیاز در گفت : « ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا » اقتداء بآدم کردن . سهل شعری گفت : نظرت فی هذا الامر فلم اطر بقاء اقرب الى الله من الاقتدار ولا حجاباً اغلظ من الدعوى . گفت درین کار نظر کردم هیچ راه بحق نزدیکتر از نیاز ندیدم و هیچ حجاب صعب تر از دعوی نیافتم ، براه ابلیس فرونگر تا همه دعوی بینی ، ای ابلیس تو چه میگوئی « اناخیر » ، ای آدم تو چه میگوئی : « رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا » ، همه موجودات از کتم عدم بفضاء قضا آوردند از هیچ چیز، نبات نیاز نرسد مگر از خاک آدم ، مسجود فریشتگانش کردند و بر تخت پادشاهی و خلافت نشاندند ، و مقر بانرا پیشی تخت وی بیای کردند و از نیاز او درهای کم شد گفت : خداوند آن همه فضل تست و حق ما انست که : « رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا » ، مسند خلافت عطاء نست اما داد نهاد ما انست که : « رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا » ، آن عزیری میگوید روزی گساهی کردم سیصد هزار بار توبت کردم از آن گناه هنوز خود را در قدم خطر می بینم ، ای مسکین مردان این راه با نفس خود جنگی کردند ، این جسک را هر گز روی صلح نیست زیرا که نفس خود را ضد دین باقتند و مرد دین با ضد دین بصلح کی تواند بود ، گاه نفس را بهیمهای صفت گردند ، گاه بسگی ، گاه سخوکی ، هر نقش که برو کردند راست آمد مگر نقش دین ،

ای نفس خسیس همت سودائی بر هر سگی که بر زنم قلب آئی

قوله « سَوَاعِلُ الْكَفِّ فِيهِ الْبَاد » ، قال محمد بن علی افتره مذی هذا اشاره الى العتوة ، فالعتوة ان يستوى عندك الطلوى والمقيم ، و كذا يكون بيوت العنيان من سزل فيها فقد تحرم باعظم حرمة واجل در بعه الا ترى الله كيف و صف بسته فقال : « سَوَاعِلُ الْكَفِّ فِيهِ الْبَاد » ، هر رنهای و هر خواهندای را برای حواصمردان و رنهای کرمان جای بود ، و آنکه که باز گردا ، هر که شکسته نرا و را بیشتر نوازند و

هر که دورتر او را نزدیکتر دارند ، و باین معنی حکایت کنند که در بغداد مردی بود خداوندکام و نعمت ، روز گرامی و فاتح مثل از روی وی فرو کشید آن کلم و نعمت همه از دست وی برفت و بد حال گشت ، روزی از سر دلتنگی و بی کلمی بر شط دجله نشست و در کار خویش اندیشه میکرد ملاحظی فراز آمد و زورقی بیاورد ، در آن رورق نشست چون بمیان دجله رسید ملاح پرسید از وی که کجا خواهی رفت ؟ گفت ندانم ، ملاح عاقل بود ، گفت این مرد یا مغلس است یا بی بدل نا گرفتار ، آنگه گفت حال خود با من بگو ، حال خود نگفت ، ملاح گفت ترا بدان جانب برم باشد که فرجی یابد آید او را بدان جانب یرد ، مرد از کشتی بیرون آمد و بر شط دجله مسجدی بود در آن مسجد رفت ، بعد از ساعتی قاضی شهر با جماعتی عدول درآمد و نشستند خادمی درآمد از سرای خلیفه ایشانرا گفت ، امیر المؤمنین را اجابت کند ، قاضی و جماعت عدول رفتند و این مرد خود را در میان ایشان تمیبه کرد و رفت ، چون در سرای خلیفه رفتند فرمان آمد که امیر المؤمنین فلانه را بغلان میدهد عقد ببندید ، عقد بستند ، آنگه خادم آمده طبق پر از زرو بر سر هر يك نافه ای مشك نهاد مهر طبعی پیش یکی بنهاد این مرد را طبق نمود خادم امیر المؤمنین را گفت مردی مانده است که ویرا طبق نبود ، گفت نه نامها نشسته بودم ؟ گفت بلی ماده تن را خواندیم بازده آمدند ، امیر المؤمنین گفت آن مرد را پیش من آرند چون پیش تخت رسید دعائی لطف بگفت ، امیر المؤمنین گفت ما ترا خواندیم چونست که در حرم ما ناخوانده آمدی ؟ گفت یا امیر المؤمنین نا خوانده نیامدم ، گفت ترا که خواند ؟ گفت ایشانرا که خواند ؟ گفت ایشانرا خدم ما می خواند ، گفت مرا کرم تو خواند .

چنان بدان که من ابجا بگه خود آمده ام مرا مکرم تو شهر یار گفت تعال
 امیر المؤمنین گفت : مرحبا بداعبك . آنگه امیر المؤمنین دوان و قلم
 بخواست و بخط خوش منشور ولایتی بيش و بوی داد و خلعتی نیکو فرمود و هر کب
 خاص بوی داد آنگه گفت که : هر کرا خدم ما خواند خلعت چنان یافت و هر کرا

کرم ما خواند خلعت چنین بیند .

۳ - النوبة الاولى

قوله تعالى : « واذبحوا لنا ابراهيم مكان البيت » [یاد کن ای محمد] آنکه که ما جای ساختیم ابراهیم را جایگاه خانه ، « ان لا تفرک بی شیئا » گفتیم ما من انباز مگیر هیچ چیز ، « و طهر یحیی » و خانه من پاکدار [از ناسزاها و پاک کن از آلاشها] « للطائفین » حاجیانرا که گرد آن طواف کنند ، « و للعالمین » و ایشانرا که آنجا مقیمند ، « و ارفع السجود » (۲۶) و نماز گزارانرا .

« واذن فی الناس بالحج » و یاسک زن در مردمان و آگاه کن بآهنگ خانه کردن ، « یا نورک رجلا » تا آید بتویداد کان ، « و علی کل ضامر » و بر هر اشتری نزار باریک گشته ای در نشسته پهلوی ، « یا ین من کل فج عمیق » (۲۷) « می آیند در هر ضامر و هر ، « لیشهدوا منافع لهم » تا بمنفعتها می رسند که ایشانرا روا داشتیم آن ، « و یدکروا اسم الله » و خدایرا یاد کنند بتلییه ، « فی ایام معلومات » در شبانروزهائی که دانسته جهاتیانست [که آن روزگار حج است] « علی ما رزقهم من بهیمة الانعام » بر آنچه ایشانرا روزی داد الله تعالی از بسته زبانان ، « فکلوا منها » می خوردند از آن . « و اطعموا البائس الفقیر » (۲۸) « و خورائید مستمند درویش را . « ثم لیقضوا قرضهم » پس تا بگرارند آنچه نشانهای بیرون آمدنست از احرام ، « و لیوفوا نذورهم » و بگزارند کارهای خویش در حج که آن شمر دنی اند « و لیتطوفوا بالبيت العقیق » (۲۹) « و تا طواف کنند گرد آن خانه که از دعوی جباران آزاد است .

« ذلك » آنچه گفتیم از اعمال و احکام حج دین خداست . « و من یعظم »

حرمات الله، و هر که بزرگ دارد آزرهای خدای خود، «فهو خیر له عند ربّه» آن بهست او را بنزدیک خداوند او، «واحلت لكم الانعام» و شما را گشاده و حلال کرده آمد خوردن چهارپایان، [شتر و گاو و کوسفند] «الاما یبلی علیکم» مگر آنچه می خوانند بر شما [تحریم آن] «فاجتنبوا الرّجس من الاولیاء» دور شوید و پیرهیزید ازین بتان پلید، «واجتنبوا قول الزّور» (۳۰) «و دور شوید و پیرهیزید از سخن دروغ ساخته و کژ نهاده.

«حنفاء لله غیر مشرکین به» خدای را مخلصان نه یای انباز گیرندگان، «ومن یشرک بالله» و هر که انباز گیرد با الله تعالی [و دیگر را پرستد] «فکان تأخراً من السّماء» همچنانست که در افتاد از آسمان، «فخصفناه الطّیر» تا مرغ رباید او را در هوا، «واتهوی به الرّیح فی مکان محبب» (۳۱) «با باد او را ببرد و جائی دور اندازد.

«ذلک» آن پیرهیزیدن از رحس و سخن دروغ، «ومن یعظم شعائر الله» و هر که بزرگ دارد نشانهای خدای، «فانها من تقوی القلوب» (۳۲) «آن همه آزره داری دلهاست.

«لکم فیها منافع» شما در آن [شترها که میرانید تا آنرا بسا بکشید در راه] منفعتهاست، «الی اجل مسمی» تا زمانی نامرد کرده، «ثمّ محلّها الی البیت العتیق» (۳۳) «آنکه جای کشتن و خوردن آن آنکه بود که آن خانه آزاد رسید.

«ولکلّ امة جعلنا منسکاً» و هر گروهی را قربانی دادیم و جای قربان ساختیم، «لیذکروا اسم الله» تا یاد کنند نام خدای، «ما رزقهم من بهیمة الانعام» بر آنچه روری داد الله تعالی ایشانرا ازین چهارپایان بسته زمانان [بنزدیک کشتن] «فالهم له واحد» خداوند شما خدا نیست یکتا، «فله اسلموا» مسلمان باشید و او را گردن ببید، «وبقر المخبیین» (۳۴) «و شاد کن فروتنانرا.

«الذّین اذا ذکر الله» ایشان که آنکه که یاد کنند الله تعالی را پیش ایشان،

«وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ» بترسد دل‌های ایشان، «وَالصَّابِرِينَ عَلٰی مَا اَصَابَهُمْ» و شکیبایانند بر آنچه باشان رسد از ناخوشیها و دشواریها «وَالْمُقِیْمِی الصَّلٰوةِ» و پویای دارندگان نماز، «وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ یَتْلُوْنَ (۳۵)» و از آنچه ایشانرا روزی دادیم تنقه میکنند. «وَالْبَیِّن» آن شتران کشتنی بمنّا، «جَعَلْنَا هَالِکُمْ مِنْ شُعَارِی اللّٰهِ» آن شما را از نشانهای دین کردیم، «لَکُمْ فِیْهَا خَیْر» شما را در آن نیکامی و پاداش است، «فَاذْكُرُوا اِسْمَ اللّٰهِ عَلَیْهَا» نام برید الله تعالی را بر آن که مبکشید، «صَوَافٍ» و آن شترایستاده برپای، «فَاِذَا وَجِیتْ جَنُوبَهَا» آنکه که بزمین افتد پهلوهای آن، «فَلْکُلُوا مِنْهَا» میخورید از آن، «وَاطْعُمُوا الْغَنَاقَ وَالْمَعْرَ» و خواننده را دهید هم آنکه بتصریح خواهد و هم آنکه بتعریض، «كَذٰلِكَ سَخَّرْنَا هَالِکُمْ» چنان نرم کردیم شما را و بساختیم، «لَعَلَّکُمْ تَشْكُرُوْنَ (۳۶)» تا مگر آزادی کنید، «لَنْ یُنَالِ اللّٰهُ لَحْمُهَا وَلَا دُمَالُهَا» رسد بالله گوشتهای آن و خونهای آن، «وَلٰكِن یُنَالُ التَّقْوٰی مِنْکُمْ» لکن باوراستی و یا کی طبعسد از شما، «كَذٰلِكَ سَخَّرْنَا هَالِکُمْ» چنان است شما را نرم کرده و ساخته و زیر دست «لَتُکْبِرُوا اللّٰهُ عَلٰی مَا هَدٰکُمْ» تا الله تعالی را بربرگی یاد کنید بر آنچه شما را راه نمود، «وَبَشِّرِ الْمُحْسِنِیْنَ (۳۷)» و شادکن بیکوکارانرا.

النُّبُةُ الثَّانِیةُ

قوله: «وَاذْبُوْا نَالِ الْاِبْرٰهیمِ مَکَانَ الْبَیْتِ» ای - و اذکر ما محمّد کبف کلن بذبوا بناء البیت، و قیل فیه مضمّر تقدیره، و اوحسا اذبوْا نال ابرهیم مکن البیت. فان لاتشک، «نقال تبوء الرجل منزلا اتخذّه و بواء عمره منزلا اعطاه واصله باء اذارجع و بواءه جعلت له منزلا یرجع الیه و الالم فی الابرهیم زباده لقوله: «بُوْا نَا بنی اسرائیل

تبویء المؤمنین»، والمبوء والمبأة، المنزل، ممکن البيت، اصل شرف البيت شرف مكانه الذى بنى فيه فائه حرم الى الارض السابعة، قيل انما ذكر مكان البيت لاث الكعبة رفعت الى السماء زمن الطوفان، ثم لما امر الله تعالى ابراهيم ببناء البيت لم يدري اين يبني، فبعث الله تعالى رسلاً يقال له الحجوج فى صورة حية لها رأس وجناحان فكسرت لابراهيم ما حول الكعبة عن اساس البيت الاول الذى بناء آدم (ع). وقال الكلبي: بعث الله سبحانه بقدر البيت فقامت بحيال البيت وفيها رأس يتكلم يا ابراهيم اين على قدرى فبنى عليه. «وان لا تشرك بي شيئاً» اى - عهدنا اليه وامرناه ان لا نشرك بي شيئاً، قيل تأويله انصب البيت قبلة للمصلين الذين لا يسجدون الا لله، «وطهرت بي» عن الاصنام وعبادة الاوثان، وذلك ان المشركين كانوا يضعون الاصنام ويعلقونها فى البيت، وقيل كانوا يذبحون باسم الاصنام وبلطحون البيت دماؤها كما تلتخ المساجد بالحلوق، وقيل طهرت بي من الاقذار وان يجرى فيه ما يجرى فى سائر البيوت، «للطافين» الذين يطوفون بالبيت، «والقائمين» اى - المقيمين فيه، وقيل القائمين، «والرُّكَّع السُّجود» يعنى المصلين فانَّ الصلوة قيام وركوع وسجود، الرُّكَّع جمع راكم والسجود جمع ساجد ولم يذكر الواو بين الرُّكَّع والسجود ذكر بين القيام بين الرُّكَّع لانَّ الصلوة قاعداً جائرة ولا يجوز بعير الركوع والسجود. سخن در بناء كعبه مقدسه واخلاف احوال آن از ابتداء آفرش خلق تا در روزگار آخر در سورة البقرة مستوفى گفته ايم كسى كه خواهد تا بداند كيفيت وقصه آن آجا مطالعه كند.

«وَأَنَّ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ» حسن كمت: اين سخن مسأله است و خطاب با مصطفى است او را فرمودند تا در حجة الوداع اين ندا كند، و فى ذلك ما روى ابوهريره قال قال رسول الله ص: «إِنَّهَا النَّاسُ قَدْ فَرَضَ عَلَيْكُمُ الْحَجَّ فَحُتُّوا» اما جمهور مفسران بر آنند كه ابن خطاب با ابراهيم (ع) است وسخن پيوستد است نه مستأف، يعنى و قلنا له اِنَّ فى الناس بالحج، اى - ناد فيهم بالحج كموله «فَأَنَّ مُؤَذِّنَ بَيْنَهُمْ» اى - نادى منادى بينهم. ابراهيم چون از بناء خانه فارغ شد فرمان

آمد از جبلت عالم بوی که عالمیانرا بر حج خوان ، قال ابن عباس : عنی بالتاس فی هذه الایة اهل القبلة . ابراهیم گفت بار حدایا آواز من تا کجا رسد و که شنود ؟ رب المزه گفت : عليك الاذان وعلى الابلاغ ابراهیم بر مقام ایستاد آن سنگ که آنرا مقام ابراهیم گویند ، چون ابراهیم علیه السلام بر آن مقام بایستاد بالا گرفت چندانکه کوهی عظیم شد ، و گفته اند که بر یوقیسی شد ، و گفته اند که بر کوه صفا شد و انگشت در کوش نهاد و روی با شرق و غرب گردانید و بایمین و شمال ، و گفت . یا ایها الناس ان الله بنی لکم هذا البیت و امرکم ان تحجوه فاطيعوه و اعبدوه ولا تشرکوا به شیئاً ، فاجابه کل من یحج من اصلاّب الآباء و الارحام الاتّهایت لیئیک اللهم لیئیک . وقال ابن عباس فاؤل من اجابه اهل الیمن فهم اکثر الناس حجاً قوله : « یأتوک رجالا » ای - مشافعی ارجلهم جمع راحل مثل قائم و قیام و صاحب و صاحب و راکب و راکب ، « و علی کل ضلع » ای - رکباناً علی کل بعیر مهزول تعبیه السفر بعده ، « و بأتین من کل فجح عمیق » ای - یأتی تلك التوق الضوا من کل طریق بعيد ، یقال بقرع عمیق ای - بید القعر .

« لیشهدوا منافع لهم » ای - لیشهدوا مکة و مشاهدتها للحج و العمرة ، وقال سعید بن المسیب محمد بن علی الباقر (ع) لیشهدوا العفو و المغفرة . گفته اند منافع درین آیت همانست که آنجا گفت : « لیس علیکم جناح ان تبتغوا فضلا من ربکم » ، هم تجارت : نیاسن و طلب روزی حلال و هم ثواب آخرت . « و ید کرو اسم الله فی ایتام معلومات » ذکر اینجا تسلیه است و ایتام معلومات ده ذی الصبة و ائما قیل لها معلومات للحرص علی علمها بحسابها من اجل وقت الحج فی آخرها روایت کردند از علی (ع) که گفت : ایام معلومات روز تحر است و ایام نشر بق و ان اختیار زجاج است . قال لان الذکر علی بهیمة الاحام یدل علی التسمیة علی حرها و نحر الهدایا مکنونی هذه الایتام . « فکلوا منها » امر باحت است به امر و جوب ، میگوید بخورید ازین قربان خویش که شمارا مباح است خوردن آن نه چون اهل جاهلیت که آنرا نمی خوردند و بر خود حرام کرده بودند ،

علماء دین متفقند که هدایا و ضحایا چون بر سبیل تعلق باشد نه واجب ، روا باشد که خود از آن خورد ، لذا روی جابرین عبد الله قال فی قصة حجة الوداع: وقم علی بیدن من الیمن وساق رسول الله مائة بدنة فحرمنا رسول الله ثلاثاً وستین بدنة بیده ، ثم اعطى الشفرة علیاً فحرمنا غیره وشرکه فی هدیها امر من کل بدنة بیضعة فجعلها فی قدر فطبخت فا کل من لحمها و شرب من مرقتها و فی رواية فاکلوا لحمها و شربوا من مرقتها. اما قربانی که بشرع واجب آید چون دم تمتع و قران و جزاء صید و آنچه بافساد حج واجب شود و آنچه بنذر بر خود واجب کند علماء در آن مختلفند قومی گمتهنده روا باشد که خود از آن خورد، و این مذهب شافعی است و جماعتی فقها، این عمر گفت آنچه واجب شود بجزاء و صید و نذرا از آن نخورد و باقی همه حورد و این مذهب احمدیست و اسحق، اما مذهب اصحاب رأی آنست که دم تمتع و قران خورد و آنچه بیرون از آنست از واجبات نخورد قوله: « و اطعموا البائس الفقیر » یعنی الرمن الفقیر الذی لاشیء له، البائس الذی فی یؤس و شدّة من العیش، و الفقیر الذی کابه اصیب فقره.

«ثم لیقضوا تسبیهم» التفت الوسخ و التقذّر من طول الشعر و الاظفار و الشعث، بقول العرب لمن تستعذرو ما تمثک، ای ما اوسخک و الحاج اشعث اغیر لم یخلق شعره ولم یخلق ظفره فقضاء التفت از القهنه الاشیاء، «لیقضوا» ای لیزیلوا الدناهم و المراد منه الخروج عن الاحرام بالخلق و قص الشارب و سب الابط و الاستحداد و تقلم الاظفار و لبس الثیاب المخیطة و قال ابن عمر و ابن عباس: قضاء التفت مناسک الحج کلها، و قيل التفت ما هنار می الجمار، و قال الزجاج لا تعرف التفت و معناها الأمن القران، و لیوفوا نذورهم، قرأ ابو بکر عن عاصم و لیوفوا بفتح الواو و تشدید الفاء، و قرأ الاخر و ن و خصص عن عاصم و لیوفوا، بسکون الواو و تخفیف الفاء و هما لغتان، و فی وافی مثل وصی، و اوصی قال عجاجه اراد به نذر الحج و الهدی و ما یبذل الانسان من شیء یشکر فی الحج ای لیتقوها بقضائها و قيل المراد منه الوفاء بما نذر علی ظاهره، و قيل اراد به الخروج عما وجب علیه نذرا ولم یبذل، و العرب تقول لكل من خرج عن الواجب علیه و فی بنذره، و قال مالک بن انس: رفاء النذر

فی هذا الآية قضاء كل نسك معدود كالطواف سبعا والسعي سبعا والرمي سبعا ، و
ليطوفوا بالبيت العتيق ، این طواف واجبست و فرض روزنحر بعد رمی و حلق آنرا
طواف افاضت گویند ، ویر جمله بدان که طواف سہ اند ، طواف قدوم اول کہ حاج در
مکہ شود نخست طواف کند ، عایشہ گفت : حج التبی (س) و ائہ اول شیء بدأ به
حين قدم ائہ توشاً ، ثم طاف لبيت ، و این طواف قدوم سہ است اگر بگذارد بروی
هیچ چیز نیست ، و رمل خاصست این يك طوافست . طواف دوم طواف افاضت است
روز نحر و این طواف رکنی است از ارکان حج کہ حج و عمرہ بی طواف افاضت
درست نیاید ، و تا این طواف میکند تحلل از احرام حاصل نشود روی عن عائشة
قالت : حاضت حصة ليلة النفر فقالت ما اراني الا حابسكم فقال النبي (س) : عفری
حلقی اطافت يوم النحر ، قبل نعم قال فافتری ، وهذا دليل ان من لم يطف يوم النحر
طواف الافاضة لا يجوز له ان ينفر . سوم طواف وداع کسی کہ خواهد از مکہ بیرون
شود تا مسافت قصر اورا رخصت نیست کہ بی طواف وداع بیرون شود و اگر بگذارد
قربانی واجب شود بروی . مگر زن حائض کہ اورا رواست ترک وداع . قال ابن عباس :
امر الناس ان يكون آخر عهدهم بالبيت الا ائہ رخص للمرأة الحائض . و ليطوفوا ، ائہ
شد الطاء لان التاء مندرجة فيه بالبيت العتيق سمي عتيقاً لان الله تعالى اعتقه من
ايدى الجابرة ان يعلوا الى تخريبه فلم يظهر عليه جبار قط وهذا قول ابن عباس و
مجاهد وقتادة ، وقيل سمي به لانه قديم وهو اول بيت وضع للناس بناء آدم و جدّه
ابراهيم . يقال دبنار عتيق اى - قديم ، وقيل سمي عتيقاً لان الله تعالى اعتقه من الفرق
فانه رفع ايها الطوفان فلم يهدمه ، وقل العتيق الكريم ، يقال لكرام الخيل العتاق ،
وسمي ابو بكر الصديق العتيق ، لانه عتيق من النار ، ويقال لمتاقه وجهه وهى حسنة
« ذلك » هذه كلمة لها نرداد فى القرآن بحتم بها الكلام ، و كذلك هذا يختم
بها الكلام فى مواضع من القرآن كقوله : « ماله من ماله هذا » . « ومن بعظم
حرمات الله » قال ابن زید : الحرمات هاهنا البيت الحرام و البلد الحرام .

والمسجد الحرام والمشعر الحرام والشهر الحرام . والاحرام ، وقيل الحرمان الحج .
والعمرة وسائر المناسك ، ومعنى الحرمة ماوجب القيام به وحرماً التفريط فيه «فهو
خير له» اي - التمتع خير له ، «عند ربّه» ثواب له مدخر . «واحلّت لكم الانعام»
ان تأكلوها اذا ذبحتموها وهي الابل والبقر والغنم ، «الا مايتلى عليكم» تحريمه
في قوله : «حرمت عليكم الميتة والدم ولحم الخنزير» الآية . وقيل «الا مايتلى عليكم»
في قوله : «ويا ايها الذين آمنوا لا تقتلوا الصيد وانتم حرم» . «فاجتنبوا الرّجس من
من الاوثان» اي - كونوا من عبادة الاوثان على حانب و«من» هاهنا للتخييص جنس
من الاجناس للانبعض ، والمعنى فاجتنبوا الرّجس الذي وثن ، واما سماها
رجساً لانها في وجوب اجتنابها كالرّجس ولائهم كانوا يلطخون الاصنام بدم الاضاحي
وهو ظير قوله : «واتما المشركون نجس» واما ارادته خبت الاعتقاد ، قيل تقدبره
اجتنبوا الاوثان التي هي رجس ، اي - هي سبب رجس ، و الرّجس بمعنى الرجز
وهو العذاب ، «واحتنبوا قول الزور» يعنى الكذب والبهتان . وقيل شهادة الزور ،
روى ابن النّبي (ص) قام خطيباً فقال : «يا ايها الناس عدلت شهادة الزور بالشرك بالله» ،
ثم قرأ هذه الآية . وقيل الزور هاهنا الشرك بالله عز وجل . قال الزجاج : الآية تدلّ
على انهم بهوا ان يحرموا ما حرم اصحاب الاوثان ، نحو قولهم مافي بطون هذه
الانعام خالصة لذكورنا ومحرم على ارواحنا ، و نحو تحريمهم الحبرة والسائبة .
فاعلمهم الله عز وجل ان الامام محللة الا ما حرم الله منها ونهاهم الله عن قول الزور ، ان
يقولوا هذه حلال وهذا حرام ليفتروا على الله الكذب .

«حنفاء لله» الحنفاء جمع حنيف ، والحنيف اسم لمتنع هذه الملة ، والمسلم
اسم سعى به ابراهيم نفسه واهل دينه ، والمعنى حنفاء لله على ملة ابراهيم مخلصين
بالتلبية «غير مشركين به» لانهم كانوا يقولون لتبيك لاشريك لك الا شريك هولاك
تملكه وما ملك . قال قتادة : كانوا في الشرك يحجون ويحرمون البسات والامهات
والاخوات وكانوا سبون حنفاء ، فنزلت ، «حنفاء لله غير مشركين به» اي - حجاجاً

الله مسلمين موحدتين ، يعنى من اشرك لا يكون حينئذ ، « ومن يشرك بالله فكأنما خر من السماء » اى - سقط من السماء ، « فتخطفه الطير » ، قرأ اهل المدينة فتخطفه الطير « بفتح الخاء و الطاء مشددة الغاء ، والوجه انه تتخطفه بتأني ، فحذف تاء التفعّل لاجتماع التائين ، فبقى تخطفه ، وقرأ الباقون فتخطفه باسكان الخاء وفتح الطاء وتخفيفها ، والوجه انه مضارع خطف بكسر الطاء يخطف بفتحها وفيه لغتان : خطف يخطف . كعلم يعلم ، و خطف يخطف كضرب يضرب ، و الاول اعلى . والخطف و الاختطاف و التخطف سلب الشئ بسرعة ، « اوتهوى به الرّيح فى مكن سحيق » ، الهوى - السقوط ، والسحيق - البعيد . يقال سحق بالنم بعد ، وسحق بالفتح ابعد ، و سحق بالكسر هلك ، و هذا مثل ضرب الله سبحانه للكافر شبه حاله حال من خر من السماء فكما لابرجى لهذا الخائر من السماء الحيوة ، لابرجى للمشرك الخلاص ، و قيل شبه حاله حال من خر من السماء فان عاقبته الهلاك ، اما ان يهلك قبل ان يصل الى الارض يتخطف الطير اياه ، واما ان يصل الى الارض فبتقطع ، كذلك الكافر اما ان يعاجل بالعقوبة قبل وصوله الى الآخرة ، واما ان مهمل حتى يهلك فى الآخرة قال الحسن : شبه اعمال الكفار بهذا الحال فى انها تذهب وتبطل فلا يقدرّون على شئ منها .

ذلك ، يعنى الذى ذكرت من اجتناب الرّجس وقول الزّور وتعظيم شعائر الله . « من تقوى القلوب » اى - من اخلاص القلوب قال ابن عباس : شعائر الله ، البدن والهدى ، واصلاها من الاشعار وهو اعلامها بوجاء المشقص فى سامها حتى يسيل الدم ، فيكون الدم شعاراً لها او قلدت بلحاء الشجر او النعل لتعرف انها هدى و تعظيمها استسمانها واستحسانها .

« لكم فيها » اى - فى البدن قبل تسميتها للهدى منافع فى دّرها ونسلها واصوافها و اوبارها و ركوب طهرها ، « الى احل مسئى » يعنى الى ان يسميها وشعرها وبوجيها هدياً ، فادا فعل ذلك لم يكن له شئ من منافعتها ، « ثم محلها » موضع نحرها « عند

«البيت العتيق» يريد ارض الحرم كلها كما قال فلا يقربوا المسجد الحرام ، يعنى الحرم كله ، وقيل معناه «لكم فيها» اى - فى الهدايا منافع بعد ايجابها وتسميتها هدايا بان تركيبها و تشربوا البانها عند الحاجة ، «الى اجل مسمى» يعنى الى ان تنحروها . روى ابو هريره ان رسول الله (ص) رأى رجلا يسوق بدنة فقال له : اركبها ؛ فقال يا رسول الله اني ابدته ، فقال اركبها و بلك فى الثانية والثالثة . وقال بعض المفسرين اراد بالشعائر مناسك الحج ومشاهد مكة ومواضع النسك . «لكم فيها منافع» يعنى بالتجارات والمعاملات فى الاسواق ، «الى اجل مسمى» يعنى الى وقت الخروج من مكة ، وقيل «لكم فيها منافع» بالاجر والثواب فى قضاء المناسك ، «الى اجل مسمى» اى - على انقضاء ايام الحج . «ثم محلها الى البيت العتيق» اى - محل القاس من احرامهم الى البيت العتيق ان يطوفوا طواف الزياره يوم النحر .

«ولكل امة» اى - جماعة مؤمنة سلفت قبلكم ، «جعلنا منسكا» ، قرأ حمزة والكسالى منسكا بكسر السين هاهنا وفى آخر السورة ، اى - مذبحا وهو موضع قربان و قرأ الآخرون منسكا بفتح السين على المصدر مثل المدخل والمخرج ، اى - اراقة الدماء وذبح القرابين ، «ليذكروا اسم الله على ما رزقهم من بهيمة الانعام» ، عند ضرها وذبحها ، سميت بهيمة الانعام لانها لا يتكلم يعنى لاستبهاها عن الكلام ، و قال بهيمة الانعام قيد بالانعام لان من البهايم ليس من الانعام كالخيل والبعال والحمير لا يجوز ذبحها فى القرابين «فالحكم اله واحد» اى - سمو على الذبائح اسم الله وحده فان الحكم واحد ، «فله اسلموا» اتقادوا واطيعوا واسجدوا لوجهه واذبحوا على اسمه . «بشر المخبتين» اى - الخاشعين المتواضعين المطمئنين الى الله ، وقيل هم المخلصون الرقيقة قلوبهم ، وقيل هم الذين لا يظلمون واذا ظلموا لم ينتصروا . «الذين اذا ذكر الله وجلت قلوبهم والصابرين على ما اصابهم من البلاء والمصائب» ، «والقيمي الصلوة» اى - المغممين الصلوة فى اوقاتها والمتممين لها بوضوئها وركوعها وسجودها ، «ومما رزقناهم بنفقون» اى - مما اعطيناهم من الاموال يخرجون

الزكوة و يتصدقون ،

« والبدين » جمع بدنة كخشبة و خشب ، واصله الضم ثم خفت ، وقيل بادن و بدن كفاره وفره واصلها من الضخامة . يقال بدن بدانة ، اذا ضخ ضخامة ، والبدين ، الابل . وقيل الامل والبقر و لاسم الغنم بدنة ، « جعلنا ها لكم من شعائر الله » جمع شعبه . وهى العلامة ، اى - هى علامة لطاعتكم ، وقيل من شعائر الله . اى - من معالم دين الله ، « لكم فيها خير » اى - لكم فى نحرها وذنبها ثواب ، وقيل فيها خير من احتاج الى ظهرها ركب وان احتاج الى لبنها شرب . « فاذكروا اسم الله عليها » اى - على نحرها قال ابن عباس : هوان يقول بسم الله والله اكبر لا اله الا الله والله اكبر . « صواف » اى - قياماً على ثلث قوائم جمع صافة وهى التى صفت رجلها واحدى يديها ويده اليسرى معقوله فينحرها كذلك ، عن زياد بن جبير قال رأى ابن عمر اتى على رجل قد اناخ دة ينحرها قال ابعتها قياماً مفيدة سنة معهود (س) ، وقال مجاهد : الصواف اذا عطف رجلها اليسرى وقامت على ثلث قوائم . وقرأ ابن مسعود صوافن وهى ان تعقل منها يد ونحر على ثلث وهو مثل صواف ، وقرأ ابنى والحسن ومجاهد صوافى بالياء اى صافية خالصة لله عز وجل لا شريك له فيها ، وقيل معنى صوافى اى - مصطفة واقعة بعضها الى جنب بعض فى صف واحد مدح الله عز وجل هذا الصف كما مدح صف القتال فى قوله « ان الله يحب الذين يقاتلون فى سبيله صفاً » فاقاد وجب جنوبها ، اى - سقطت بعد البحر فوقعت جنوبها على الارض ، « فكلوا منها » هذا توسيع و اذن . « واطعموا العانع والمعتز » هذا ترغيب وامر ، والقانع من الفروع وهو السؤال ليس من التداع ومنه قول الشاعر :

لمال المرء بصلحه فيغنى مغافره اغف من القنوع

قال ابن عباس وسعيد بن جبير والحسن والكلبي : العانع الذى سأل ، والمعتز الذى تنعمر ولا يسأل ، وقال المجاهد : القانع جارك وان كان غنياً ، وقيل القانع

كالتابع والخدام لاهل البيت ، و قيل القاتع الذى بأبيك ساءلا والمعتز الذى يستظر الهدية . « كذلك » أى - مثل ما وصفنا من ضررها قياماً ، « سخرناها لكم » نعمة منا لتتمكنوا من ضررها ، « لعلكم تشكرون » لكى تشكروا نعمتى .

« لن ينال الله لحومها ولادماؤها » قال ابن عباس : كانوا فى الجاهلية اذا ذبحوا الفرائين لطخوا جدار الكعبة بدمائها قرية الى الله عز وجل فهم المسلمون بمثل ذلك فانزل الله : « لن ينال الله لحومها ولادماؤها » . قرأ يعقوب وحده ، « لن تنال » ولكن تناله بالتاء فيهما ، والوجه انه انث الفعل فيهما لتأنيث الفاعل ، اما الاول وهو قوله « لن تنال الله لحومها » فانما انث نال لان فاعله جماعة وهى قوله : « لحومها » ، واما الثانى ، هو قوله . « تناله التقوى » فانما انث لان فاعله التقوى وهى مصدر مؤنث لكونه على فعلى ، و قرأ الباقون بالياء فيهما والوجه ان تذكر الفعل انما هو لفصل بين الفعل وفاعله ، اما الاول فقد فصل بين الفعل منوه هو بنال وبين فاعله وهو اللحوم بلفظ الله واكد التذكير لان تأنيث اللحوم تأنيث جمع فيحوز تذكيره ، واما الثانى فقد فصل بين الفعل منويين فاعله بالهاء وهو ضمير المفعول فى قوله : « بناله التقوى » ، والتأنيث فى العاعلين غير حقيقى فالامر فيه اسهل ، والمعنى لن ينال الله النفع فيما امركم به من دبح البدن بل تقع ذلك راجع اليكم ، وانما يصل اليه اخلاصكم ونيانكم ومعاصدكم ، وقال مقاتل : لن يرفع الى الله لحومها ولادماؤها ولكن يرفع الله منكم الاعمال الصالحة والتقوى والاخلاص وما اريد به وجه الله نظيره قوله : « اليه يصعد الكلم الطيب » . « كذلك سخرها لكم » اعاد قوله : « كذلك سخرناها لكم » لان الاول اجاب الشكر والثانى بيان ان التكبير من الشكر لله ، معنى سخرها لكم « لتكبروا الله على ما هداكم » ، يريد به التسمية عبد الذبح . وقيل يريد به التكبير ايام التشريق ، « وبشر المحسنين » أى - المطيعين لله بالجنة .

التوبة الثالثة

قوله: « واذ يوأننا لایرهم مکن البيت » الآتیه. قال ابن عطاء: وفتحنا البناء البيت ومکنه منه واعناه علیه وقلنا له: «لا تشرك بی شیئا» ای- لا تلاحظ البيت ولا تنظر الی بناک. می گوید ابراهیم را تمکین کردیم و ساز و آلت و قوت و مهارت و قدرت و معونت دادیم تا خانه کعبه را بنا کرد چنانکه خواستیم و فرمودیم، آنکه اورا گفتم کرده و ساخته خود منگرتو فیک و معونت مانگر، وجهد خود مبین ارادت و عنایت مابین. ای جوانمرد بنده را دودنده دادماند تا بیک دینده صغات آفات نفس خود بیند و بیک دینده صغات الطاف کرم حق بیند، سک دینده فضل او بیند، بیک دینده فعل خود بیند، چون فضل او بیند افتخار کند، چون فعل خود بیند افتقار آورد، چون کرم قدم بیند در باز آمد، چون فم عدم خاک بیند در نیاز آمد، آن نور بنده عراق سوخته آتش فراق شبلی گاهی می گفت: لیتنی کستاین بباد لم اعرف هذا الحدیث. کلشکی مرا خراباتی بودی و مرا با این حدیب سروکار نمودی، و گاه گفتمی کجایند ملائکه ملکوت و سگن حظایر قدس تا پیش تحت دولت و سربر عزت ما مساطین بر کشد.

که با کف برسیم و که درویشم که با دل پر نشاط و که دل رشم
 که بارس خلق و گهی در بیشم من بوقلمون روزگار خوشم
 « وظهرت بینی » بعی الکمة علی لسان العلم، و علی بیان الاشارة معناه قرخ
 فلیک عن الانشاء سوی ذکر الله. می گوید دل خویش را تکبارگی یاد کر من پر دار
 هیچ بیگانه و غیره را بدوراه مده که دل پیرانه شراب مهر و معیت ماست. العلوب
 اوای الله فی الارض فاحب الاوای الی الله اصعاها وارقاها واصلها. هر دلی که از مکتوبات
 صافی تر و بر مؤمنان رحیم بر آن دل بحضورت عزت عزیز و محبوب تر، دل سلطان نهاد
 تست زندهار ما اورا عزیز داری و روی وی از کدورت هوای و شهوت نگاه داری و بظلمت

و شهوت دنیا آلوده نگرانی . بد اود (ع) وحی آمد که : یا داود پسر کی بی‌تا اسکنه . ای داود خانه پاک گردان تا خداوند خانه بخانه فرو آید ، گفت بار خدایا وای بیت یسعک ؟ آن کدام خانه است که عظمت و جلال ترا شاد ؟ گفت آن دل بنده مؤمن است ، گفت بار خدایا چگونه پاک گردانم ؟ گفت آتش عشق درو زن تا هر چه نسب ما ندارد سوخته گردد ، و آنکه بچاروب حسرت بروی تا اگر بعضی مانده بود پاک بروید ، ای داود از آن پس اگر سرگشته‌ای بینی در راه طلب ما آنجا نشانه که خرگاه قدس ما آنجاست ، انا عند القلوب المحمومة .

قوله : « وَاِنَّ فِي الْاَنسِ بِالْحَجِّ » حج دو حرفست حاء و حیم ، حاء اشارتست بحلم خداوند ، حیم اشارتست بحرم بنده ، فکانه قال جئت بجرمی الی حلمک فاعف عرلی ، خداوند آدم با جرم خویش بیمارز مرا بفصل خویش . اعراضی را دیدند دست در استار کعبه زده و می گوید : من مثلی ولی اله ان اذنبت مثالی و ان تبت رجائی وان اقبلت ادنائی ، وان ادبرت نادائی . چون کیست و مرا خداوندی است که اگر گناه کنم نراند و نعمت باز نگیرد و اگر باز آم میبرد و بنوازد و اگر روی بدگاه وی آرم نزدیک کند ، و اگر بر گردم باز خواند و خشم نگیرد در تورات موسی است مابن آدم اکل از رزقی ولم تشکرمی و بارزنی ولم تسبحی متی عبدی ان لم تسبحی متی فاما استحی ملک . « بابوک رجالا و علی کل صامر » پیادگان را در راه حج بر سواران رتبت بیش داد و باین کرامت ایشانرا مخصوص کرد از بهر آن که رنج ایشان بیش از رنج سوارانست پاهایشان آبله کرده غبار راه بر روی و محاسن ایشان نشسته بر امید مشاهده کعبه مقدسه با رنج بر خود بهاده و بترک راحت و آسایش بیگفته ، و این عجبت که چون ذکر سواران کرد هر کوب بذكر مخصوص کرد نه را کب ، گفت : « و علی کل صامر » از بهر آن که رنج رفتن و گرانی بار بر هر کویست نه بر را کب . آری کسی که خواهد که تا آن حجر مبارک که بروی رقم تخصیص کشیده و خلعت بمن الله فی الارض بافته آنرا مصافح کند و بنار آنرا در بر گیرد کم از آن

نباشد که در راه طلب او باری بر خود نهد و رنجی بکشد، آن کعبه مشرفه مقدسه که تومی بنی هراران سال بتخانه کافران کرده بودند تا از غیرت نظر اغیار بخداوند خود بنالید که پادشاه مرا شریف ترین بقاع گردانیدی و رفیع ترین مواضع ساختی آنکه بیلاء وجود اصنام مرا مبتلا کردی، از بار گله جبروت بدو خطاب رسید آری چون خواهی که معشوق صدو بیست و اند هزار قطه طهارت باشی و خواهی که همه اولیاء و صدیقان و طالبان را در راه جست خود بنی و ایشانرا باز در کنار گیری و هراران ولی وصفی را جان و دل در عشق خود بسوزی و بگدازی، با دران بادیه مردم خوار بی جان کنی کم از آن نباشد که روزی چند امن ملا و محنت بکشی و صفات صفا و مروء خود در بطش قهر غبرت فرو گذاری.

«لشهادوا منافع لهم» روندگان در راه حق مختلفند و منافع هریکی بر اندازه روش اوست و بقدر همت او، ارباب اموال را منافع مال و معاش است، ارباب اعمال راه افق حلاوت طاعات است، ارباب احوال را منافع صفاء انفس است، پوشهیب سفا بمصد حج ارشهر نیشابور بیرون آمد احرام گرفته، چون قدم در بادیه نهاد بهمیل که رسد دور کعت نماز کرد تا بمصد رسید. آنکه گفت: رب العزه می گوید: «لشهادوا منافع لهم» و هذا منفعی فی حجتی، گفت حاجیان و زائران که از اقطار عالم روی بدین کعبه شریف نهاده اند بدان می آیند تا بمنافع خوش رسد، چنانکه الله تعالی می گوید، و منافع من درین حج آن رکعتی نماز است که مقام رازست. المصلی ساجی رفته. و گفته اند منافع ایشان آنست که مصطفی (ص) گفت «اداکان يوم عرفه بر الله الى السماء الدنيا و یباهی بهم الملائکه فبقول اطروا الى عبادی اثنونی شعثاً غبراً من کل فج عمیق، اشهدکم انی قد غفرت لهم، فتقول الملائکه یا رب فلان کان برحق و فلان و فلان، قال بول الله عوجل، قد غفرت لهم»

«ذلك و من عظم حرمات الله فهو خیر له عند ربّه»، عظیم حرمات کار جوانمرداست و سیرت صدیقان، اصحاب خلعت دیگر و ارباب حرمت دیگر، ترك خدمت عقوب

باز آورد، نرك حرمت داغ فرقت نهد ، نتیجه خدمت ثوابست و درجه ثمره حرمت
لذت صحبتست و انس خلوت ، او که بر مقام شریعت خدمت کند ناظر بمقام است ، و
او که در عالم حقیقت حرمت شناسد ناظر بحق است ، رسول خدا **محمد مصطفی (ص)**
که خورشید فلک سعادت بود و ماه آسمان سیادت در صدف شرف و طراز کسوت وجود ،
شب معراج اطناب خیمه سر خود از همه مقامات روندگان میکند ناظر بحق گشت نه
ناظر بمقام ، عالمیان همه در مقامات مانده و سید از همه برگشته و نظر بحق داشته ،
لاجرم از بارگاه عزت حبروت این خلعت کرامت بافته که : «ما زاغ البصر وما طفي» .
لطیفه‌ای دیگر ازین عجیتر شو . اهل خدمت چون نالند ارغبر دوست بدوست نالند ،
و از غیر دوست بدوست نالیدن در راه جواسرمدان شرك است که ما غیری می‌سیندازو
بدوست می‌نالند ، باز اهل حرمت چون نالند از دوست بدوست نالند و از دوست
بدوست نالیدن عین توحیدست ، از روی ظاهر شکوی می‌نماید اما از روی باطن
شکرت می‌بازنماید که جز تو کسی ندارم با که گویم، جز تو کسی رانیمم بکه
نالم ، خلق پندارند که وی گله میکند و او خود باین سخن اخلاص محبت عرضه
می‌کند از آنجاست که حق حلّ جلاله از ناله ایوب خبر داد که : «مسنی الضّر» و با
این ناله او را صابر خواند که : «اتا وحدناه صابراً نعم العبد» ، اگر شکوی بودی او
را صابر کسی خوانندی ، بار نمود که شکوی آنگه بود که بعبیر ما نالد ، اما چون بما
نالدار شکوی نمود ، ایوب نگفت : ای عالمان «مسنی الضّر» بلکه گفت : «ربّ
اثنی مسنی الضّر» عجز و فقر خویش بحضرت مولی بنهاد دل خویش بر بی‌نیاز غرضه
کرد و ادب حضرت بنفع حرمت بجای آورد ، اینست بیان نظم حرمت و شرط
آداب عبودیت .

۴ - النوبة الاولى

قوله تعالى : « ان الله يدافع عن الذين آمنوا » الله بازدارد از گرویدگان [کید دشمن ایشان] ، « ان الله لا يحب كل خوان كفور » (۳۸) « الله دوست ندارد هر کس کاری نامیاس ،

« اذن للذين يقاتلون » دستوری دادند ایشانرا که جنگ کنند با دشمن ، « بانهم ظلموا » از بهر آن میداد که برایشان کردند ، « وان الله على نصرهم لقدير » (۳۹) « والله بر برای دامن ایشان راستی که تواناس .

« اذن اخرجوا من ديارهم بغير حق » ایشان که بیرون کردند ایشانرا از حان ومار ایشان به شایب بی هیچ چیز ، « الا ان يقولوا ربنا الله » جز زان که میگفتند خداوند ما الله است ، « ولولا دفع الله الناس بعضهم ببعض » و اگر نه بازداشت الله بودی که ایشانرا از یکدیگر بازداشت ، « لهدمت صوامع » فروهشتندی صومعه های ابراهان ، « وبيع » و کلسیاهای ترسانان ، « وصلوات » و کنیسه های جهودان ، « و مساجد کرفیها اسم الله کثیر آ » و مسجد های مسلمانان که الله را خوانند و باد کنند در آن بیاك نماز و نماز ، « ولينصرون الله من ينصره » و برآستی که الله ماری دهد آن کسانی را که دین اورا ماری دهند . « ان الله تقوى عزيز » (۴۰) ، که الله برآستی با نیرواست با هر کس تاویده .

« اذن ان مكنائهم في الارض » اشان که اگر ایشانرا در زمین دسترس دهیم و یا سگاه ، و سلطانان نمانم ، « اقاموا الصلوة » نمازهای دارند ، « و آتوا الزكوة » و زکوة مال دهند ، « و امروا بالمعروف » و سکوکاری فرماید ، « و نهوا عن المنكر » و از ناپسند باززنند ، « والله عاقبة الامور » (۴۱) « والله راست سر انجام همه کارها ،

[همه آن بود که او خواهد و آن رود که اوراند]

«و ان يكذبوك» و اگر دروغ زن گیرند ترا ، «فقد كذبت قبلهم» دروغ زن گرفت پیش از ایشان [پیغامبران خوش را] «قوم نوح وعاد وثمود» (١٧) «قوم نوح و قوم هود و قوم صالح» و قوم ابرهیم ، نمرود و اصحاب او ، «و قوم لوط» (١٣) «و قوم لوط»
 «و اصحاب مدین» و قوم شعیب ، «و كذب موسى» و دروغ زن گرفتند موسی را ، «فامليت للكافرين» فرو گذاشتم کافران را و درنگ دادم ،
 «ثم اخذتهم» آنکه فرا گرفتم ایشانرا ، «فكيف كان تكبير» (١٤) ، چون دیدی و چون بود ناپسندیدن من .

«فكافين من قرية اهلكتناها» ای بسا شهر ا که هلاک کردیم آنرا ، «وهي ظالمة» و ستمکار ایشان بودند ، «فهي خاوية على عروشها» آنکه آن شهر از مردمان حالی ، دیوارها افتاده بر کلرها ، «و شر هطلة» و آنکه چاه بازمانده از [دشتان] ، «و قصر مشيد» (١٥) «و کو شک استوار رفیع [بازمانده از شهر] یان

«الهم لیسر وافی الارض» به روند در زمین ، «فتكون لهم قلوب يفلون بها» و ابشار را دلپاشی بودی هشیار که دریافتندی ، «و اذان يسمعون بها» گوشهائی بودی شوا ما صواب شنیدند آن ، «فانها لاتعمی الابصار» که آن جای چشمهای سر نایبنا نیست ، «ولكن تعمی القلوب التي فی الصدور» (١٦) «لکن چشمهای دل نایبناست که در برهاست .

«و يستعجلونك بالعذاب» می ستایند ترا عذاب ، «ولی یخلف الله وعده» و الله گفت خود مخالفت نکند و وعده بگرداند ، «وان یوماً عند ربك» و روزی بنزدیک خداوند تو ، «کالف سنة مما تعدون» (١٧) «چون هر ارسالت از آنچه شما می شمارد .

«و کافین من قرية» و ای بسا شهر ، «امليت لها» که درنگ دادم آنرا ، «وهي ظالمة» ایشان بر ستمکاری خوش ، «ثم اخذتها و الی المصير» (١٨)

آنکه فرا گرفتیم آنرا و باز گشت بلمن.

«قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ» بگوی ای مردمان، «أَنَا أَنَا لَكُمْ لَذِيرٌ مَبِينٌ» (۴۹) «من شمارا بیم نمائی آگاه کنندم آشکارا.

«فَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» ایشان که بگرویدند و کارهای نیک کردند، «لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ» (۵۰) «ایشانرا آمرزش است و روزی نیکو [بی رنج]،

«وَالَّذِينَ سَعَوْا فِي آيَاتِنَا مَا جِزِينَ» وایشان که بر محنان و پیغام ما خاستند که معار [کم آرند پندار خویش و گروید گار] عاجز آرند [برنج نمودن ایشان] «وَأُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ» (۵۱) «ایشان فردا آتشیانند.

«وَمَا أَرْسَلْنَاكَ مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ» فرستادم پیش از تو هر گز فرستاده‌ای و نه هیچ پیغامبری، «إِلَّا إِذَا هَمْنِي» مگر آنکه که کتاب الله می‌خواند، «إِنِّي الشَّيْطَانُ فِي أَمْنِيَّتِهِ» دیو چیزی در افکند در خواندن وی، «فَيَنْصَحُ اللَّهَ» مایل می‌شود به الله آنچه دیو در افکند بی‌مکند [از سخنان، خویش] «ثُمَّ يَحْكُمُ اللَّهُ آيَاتِهِ» پس محکم گرداند و روشن آنچه خود فرساده بود از سخنان خویش، «وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ» (۵۲) «والله داناست و راستدان.

«لِيَجْعَلَ مَائِلِي الشَّيْطَانُ فَتَةً» آنرا کند نا آنچه دیو در افکند تباهی و آزمایشی کند، «لِلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ» ایشانرا که در دل‌های ایشان بیماری است و گمان، «وَالْعَاسِيَةِ قُلُوبِهِمْ» و استار را که سخت دلانند، «وَأَنَّا أَظَاهَرْنَا لَهُ شِقَاقَ بَعِيدٍ» (۵۳) «و کافران در دستر و خلافد [در رفتن و از حق تعالی] دور.

«وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ» باینداد ایشان که دانانند، «إِنَّ اللَّهَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ» که آن حکم حق است از خداوند تو، «فَيَقُولُوا بِهِ» و بدان ایمان آرند. «فَتَخْبِتُ لَهُمْ قُلُوبُهُمْ»، و دل‌های ایشان آنرا نرم گردد، «وَأَنَّ اللَّهَ لَهُ الْإِذْنُ آمَنُوا إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» (۵۴) «والله تعالی بر راستی که راه نمای مؤمنانست

براه راست .

« وَلَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي مَرِيَّةٍ مِنْهُ » همیشه ناگرویدگان در گماندازین نامه که بتو آمد . « حَتَّى تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ بَغْةً » نا آنکه که رستاخیز با ایشان آید مآگاه ، « أَوْ يَأْتِيَهُمْ عَذَابٌ يَوْمَ عَقِيمٍ ^(۵۵) » یا با ایشان مرگ روز بدر .

« الْمَلِكُ يُوفِئُ اللَّهَ » پادشاهی آن روز الله تعالی راست « يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ » داوری بر دمیان ایشان ، « فَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ » ایشان که بگرویدند و کارهای نیک کردند ، « فِي جَنَّاتٍ النَّعِيمِ ^(۵۶) » در بهشتی نازند .

« وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا » ایشان که کفر شدند و بدروغ داشتند پیغامهای ما ، « فَلَا تُنْكِلُ لَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ ^(۵۷) » ایشانند که ایشان راست عذابی خوارکننده .

النَّوْبَةُ الثَّانِيَّةُ

قوله تعالى . « إِنَّ اللَّهَ يَدْفَعُ » - این کثیر و قراء بصره بدفع خوانند بی الف ، و باقی بدافع بالف ، و معنی هر دو یکسانست یعنی بدفع عن المؤمنین کید عدوهم و ضرهم . ابن آت بساط آیت نائی است از بهر آن که اوّل آیه که بقتال فرو آمدن آیت بود که : « ادْنِ لِلَّذِينَ بَعَاثَلُونَ » رسول را و بار او را فرمودند تا با اهل زمین جنگ کنند قیاسره و اکاسره و اقیال و غیر ایشان ، و در آن عصر اهل زمین همه گفتار بودند و مؤمنان در حنب ایشان اندک ، رَبِّ الْعَرَّةِ ایشانرا وعده نصرت داد و دفاع ، و ایشانرا درین آیت بر قتال داست و دلیر گردانید گفت الله شر ایشان و کید ایشان گرچه بسیارند باز دارد از مؤمنان اگر چه اندکند ، و گفته اند معنی آت بر عموم است ، ای - بدفع عن المؤمنین بسور السّنة ظلمة البدعة ، و نور الایمان ظلمة الکفر .

« اِنَّ اللهَ لَا يَجِبُ كُلَّ خَوَانٍ كَعُورٍ » - هذان اسمان شمالان كُلَّ كَافِرٍ بِاللّٰهِ ، اى - كُلَّ خَوَانٍ فى امانة الله ، كَعُورٍ لنعمته ، نغال الخَوَانُ الَّذِى عَادَتِهِ وَسُئْنُهُ الْخِيَاةُ ، والكُورُ الَّذِى عَادَتِهِ الْكُفْرَانُ ، بَيْنَ اللهَ سِبْحَانَهُ اِنَّهُ اَمَّا يَدْفَعُ عَنْ لَيْسَ بِخَوَانٍ وَلَا كَعُورٍ .

« اذن » بضم الـ قراءت نافع و ابو عمرو و عاصم و يعقوب اسـ برفعل « جهول ، باقى اذن بفتح الف خوانند يعنى اذن الله » لِلَّذِينَ يِقَاتِلُونَ ، و اذن كعت به امر يعنى كه الله تعالى حرص ايشان ديد برقتال دشمن و اعلاء كلمه حقّ آن از ايشان پسنديد و ايشانرا بقتال دستورى داد و توكلّى نصرت ايشان كرد و دفاع ايشان « يقاتلون » بفتح تاء قراءت نافع است و ابن عامر و حفص . معنى اذن للمؤمنين الَّذِينَ يقاتلهم المشركون ، باقى بكسرتاء خوانند ، معنى اذن للمؤمنين الَّذِينَ يسلحون للمعالي فى قتال الكفار . « يا تهم ظلموا » يعنى بسبب ان ظلموا اولائهم ظلموا اومن احل انهم ظلموا او حراء بان ظلموا فاحرجوا من ديارهم فاودوا « و اِنَّ اللهَ على صرهم لَقَدِيرٌ » هذا بمسر التّعاض ، و قل « اذن للذين يقاتلون » اى - قضى للمجاهدين انهم رَجَمًا هَرَمُوا او قَتَلُوا احبائهم مع ان الله على نصرهم لقادر . بان قول معنى آنسب كه الله تعالى حكم راند و قضا كرد و حواس ايشانرا كه جگه كند بادشمن دين كه بر ايشان ستم آيد گاه گاه آكه الله تعالى بر ماري دادن ايشان براستى كه قادر است و توانا ، و « اذن » دزقر آن جانبها بيباد بمعنى قضاء ، منها قوله : « فمهم ظالم لنفسه » الى قوله . « و اذن الله » و معها ما حاطب به عيسى . « و اذ تخلق من الطين كهيئة الطير ما ذنبي » آنكه معرفت كرد گف : « اذ ذنبي اخرجوا من ديارهم » اى - اخرجوا من مكّه طلباً « بعير حق » ، اى - بعير حرم اوجب اخراجهم ، و قل « بغير حق » اى - من غير حقّ استحقوا ذلك ، « الا ان يقولوا ربنا الله » هذا استثناء مبطع معنى لكنهم يقولون ربنا الله ، و قيل محله جرّيدلا من قوله : « بعير حق » اى - اخرجوا بان يقولوا « ربنا الله » روى عن الحسن انه قال . اما والله ما سلكوا دماً ولا اخذوا مالا ولا قطعوا لهم رحماً و ائما فعلوا ما فعلوا لانهم قالوا « ربنا الله » . وهو نظير قوله « و ما

تقموا منهم الا ان يؤمنوا بالله العزيز الحمید ، سب نزول ابن آیت آن بود که مشرکان مکه پیوسته اصحاب رسول را می رنجانیدند و ایشارا ناسزا می گفتند و زخم می کردند ، یاران بر رسول حدا مالیدند و رنج خویش بدو برداشتند و دستوری قتال خواستند ، رسول گفت صبر کنید که جز صبر روی نیست . و مرا بقتال نفرموده اند ، پس کار بدانجای رسید که کافران و مشرکان رسول را ارمگه بیرون کردند ابو بکر صدیق گفت . عرفت انه سيكون قتال آن روز دانستم که قتال و جهاد خواهد بود که رسول خدا را بیرون کردند ، پس چون بمدینه هجرت کرد این آیت آمد و هی اول آیه نزلت فی القتال نسخت ها کل آیه امر فیها بالکف عن القتال . وقال مجاهد : نزلت هذه الآية فی قوم باعینهم خرجوا مهاجرین من مکة الى المدينة فکانوا بمنعون فان الله لهم فی القتال الکفارة الذین بمنعونهم من الهجرة .

« ولولا دفع الله الناس بعضهم ببعض » بالجهد واقامة الحدود وکف الظلم ، « لهدمت صوامع » ، قرأ ابن کثیر و نافع لهدمت بتخفیف الذال ، وقرأ الآخرون بتشديدھا ، قالت تخفیف اصل الکلمة و يصلح للقليل والكثیر . والتشديد تختص بالكثیر ، لهدمت ، یعنی لحرمت و قبل لعطلت و تهدبمها بعطيلها ، صوامع ، یعنی صوامع الرهان ، و قيل صوامع الصائین و قيل صوامع المؤمنین . لعول عليه السلام . « نعم صومعة المؤمن بيته » و اشتقاقها من الصمع وهو الصغر فی الاذن ، قال ابن صماء ، قوله « وبيع » یعنی بيع النصارى ، و احداثها بعف . « وصلوات » یعنی کنائس اليهود ، و ستونها بالمرأیة وصلوا . « و مساجد بد کرفیها اسم الله کبیر » یعنی مساجد المسلمین من امّة محمد (ص) معنی آبت آست که اگر نه والیان و سلطانان بودندی و گماشتگان الله که بر همان وی حماد و قتال می کنند و حدهای راند و شرّ بدان از نیکن باز می دارند لهدم معد اهل کلّ رمان ، فی زمن موسى الکائن ، و فی زمن عيسى البع والصوامع ، و فی زمن محمد (ص) المساجد ، و وهشتادی خراب و معطل ، در عهد موسى صلواتهای جهودان و در عهد عيسى کلساعای برسان و صومعهای زاهان ، و در عهد محمد

مصطفى مسجد هاشمي مؤمنان. وقال ابن زيد: اراد بالصلوات، صلوات اهل الاسلام قائما تنقطع اذا دخل العدو عليهم ، وقيل معنى الآية ، لولا اني ادمت للمؤمنين في قتال الكفار لعب الكفار على البلاد واظهروا فيها الفساد. ولينصرت الله من نصرة - اي - من اقام شريعة من شرايعه نصر على اقامة ذلك الا انه لا يقام في شريعة نبي الا ما اتى به ذلك النبي وينتهي عما نهى عنه « ان الله لقوى على خلقه ، عزيز ، مبيح في ملطاه .

« الذين ان مكثهم في الارض » ، الذين في موضع نصب على تفسير « من » ، يعني ولينصرت الله من نصرة . ثم بين صفة ناصريه فقال « الذين ان مكثهم في الارض اقاموا الصلوة وآتوا الزكاة وامروا بالمعروف ونهوا عن المنكر » ، وأول الآية ان الله عز وجل يصرا الذين بمكثهم ويؤمرهم وينسخهم ويوليهم فينصرونه و مسرون دسه وبجاهدون عدوه و يقيمون صلوات الجمعة والاعمال والصلوات عرفات ومعنى و يصرون المؤدس ثم لم يفرق بين الصلوة وقرنها وهي الزكاة وأمرون بالمعروف اقله حقوق الدين و جهاد العدو و سهو عن المنكر مكثون ابدى العتاة والبقاء روى عن الحسن انه قال اخذ الله الميثاق على الامراء اذ تمكثوا في الارض ان يقيموا الصلوة ويؤتوا الزكاة وأمروا بالمعروف ونهوا عن المنكر ، كما اخذ على العلماء ان يتلوا كتابه واحكامه فلا يكتفوه ، في قوله : « الذين آتاهم الكتاب سلوه حق بلايه اولئك يؤمنون به » ، وفي قوله « واد اخذ الله ميثاق الذين اوتوا الكتاب الآية . وفي الآية دليل على صحة خلافة الخلفاء الراشدين ، لانهم كانوا من المهاجرين ومكثوا في الارض و اقاموا الصلوة وآتوا الزكاة وامروا بالمعروف ونهوا عن المنكر ، وقبل المنكر في عدم الآية هو التولي الذي قال في قوله عز وجل « فهل عسى ان يوليهم » ثم قال « والله عافيه الامور » ، اي - آخر امور الخلق ومصرهم اليه ، يعني يبطل كل ملك سوى ملكه فصير الامور لله بلا منازع ولا مدع .

« وان يكذبوك » في هذه الآية تسمية محمد (ص) من مكديب اهل مكة اياه ،

اى - لست باول من نسب الى الكذب من الانبياء بل كذب كل قوم بينهم قبل قومك .
 « كذبت قوم نوح » نوحاً «وعاد» هوداً ، « وشمود » صالحاً ، « وقوم ابراهيم » ابراهيم ،
 « وقوم لوط » لوطاً ، « واصحاب مدين » شعبياً ، « وكذب موسى » كذب فرعون
 وقوم فرعون فلم يقل وقوم موسى لان قوم موسى بنو اسرائيل وكانوا قد آمنوا به
 فى الآية مضمرة تقديره ، وان مكذبوك فلا تحزن . وقوله « فامليت للكافرين » ، اى
 - اخترت آجالهم ، « ثم اخذتهم » ، اى عاقبتهم على كفرهم ، و اهلكهم قوم نوح
 بالطوفان ، وعاداً بالريح ، وشمود بالصيحة ، ونمرود ببعوضة ؛ وقوم لوط بالخسف وامطاً -
 الحجارة عليهم ، واصحاب مدين بالنفلة ، واعداً موسى بالعرق ، « فكيف كان كبير »
 اى - انكارى بمعنى انكرت عليهم ما فعلوا من التكذيب بالعذاب والهلاك مخوف به
 من يخالف النسي (س) ويكذبه .

« فكأين من قرية » اى - كم من اهل قرية ، « اهلكتها » بالثاء على الوحدة
 قرأها اهل البصرة والوجه انه فعل الله تعالى فجاء على اصل من الافراد لان ما قبله
 كذلك وهو قوله : « فامليت للكافرين ثم اخذتهم » ، وقرأ الآخرون : « اهلكا
 بالثوق والالف على التعظيم والوجه انه قد جاء فى التنزيل كبر بهنا اللفظ نحو
 قوله : « وكم من قرية اهلكناها » ، « ولفد اهلكا الفرون من قبلكم » ،
 « وكم اهلكا من فرية وهى ظالمة » اى - واهلها ظالمون كافرون ، وهى
 خاوية على عروشها ، اى - ساقطة على سفوفها . معنى سقطت السفوف ثم
 سقطت عليها الجدران . وقيل حاوة اى - حالية عن اهلها باقية على حالها ،
 يقال خوب الدار والارس . يحوى خواء وحوى طيه من الطعام . يحوى حوى
 وخوى النهر يحوى حوى والهخر . « ويثر معطلة » اى - وكم من يثر ممرودة
 مختلة عن اهلها ، وسر غير مهموزة قرأها ورش من نافع وابوعمرى ، واذا ادرج و
 الوجه انه على تضعيف الهمزة وتخفيفها هاهنا بعلبها ياء لسكونها وانكسار ما قبلها
 كذب وحوه ، وقرأ الباقون « ويثر » بالهمز والوجه انه هو الاصل لان الاصل فى الهمزة

التحقيق . « وقصر مشيد » ، رفيع طويل من قولهم : ناد بناه اذا رفعه ، و قيل مشيد
 اى - مجصص بالشيد و هو الجص والكلس ، تأويل الآيه ، ان كلهم فى الارض صنفان
 سكن ونزل فلانزال النزل يموتون وبطلون بثرهم ، والسكن يموتون وبطلون
 قصرهم . خلاف است میان علما که این بئر وقصر اینجا بر عموم راند یا بر خصوص
 قومی گفتند این بر عموم است و مراد آنست که اهل زمین جمله دو گروهند : دشتیان
 و شهریان از دشتیان که بمیرند چاه باز ماند معطل و از شهریان کوشک و خانه باز ماند
 معطل بل باز قومی گفتند این بئر وقصر معلومند و مخصوص و موضع آن پیدا ، در دیار بمن
 کوهی است بر سر آن کوه این قصر ساخته بودند قومی از بن کردان و دشت نشینان
 در عصر عاد ، آخر شیطان بر ایشان طغریافته و از راه بیرده و به پیغامبر آن عصر کافر گشته
 و بت پرست شده بتعلیم شیطان بر سر آن کوه قصری ساختند از سبک و گچ دو بست گز
 بالای آن ، صد خانه در آن ساخته بر پنج طبقه ، یک طبقه شتران را ، یکی گاو را ، یکی
 گوسفند را ، یکی طعام و خوردنی خویش را ، یکی نشستگاه خوش را و در دامن آن
 کوه چاهی فرو بردند و آنرا آنشخور خوش و چهارپایان ساختند . روزگار بر آمد و
 کفر ایشان و طعایل ایشان بفایت رسید و از پذیرفتن حق سر باز زدند و پیغامبر خویش
 را خوار داشتند تا پیغامبر دعا کرد بر ایشان گفت : اللهم اهلكهم بما شئت ، ففارما
 ثمرهم فبقیت معطله و بقییت اعنابهم عطشاً ثلاثاً ثم ماتت قلماً کان يوم التزایع
 بعث الله علی ابلهم رجلاً فمات عن آخرها ، و بعث الله علیهم يوم السابع حبرئیل فصاح
 فمهم فصاروا كلهم خامدين فبقیت البئر معطله من الماء ، والنصر معطله عن السكان لم
 يسكنه احد الى يومنا هذا . ضحاک گفت : این چاه بحضور موت اسد در شهری که
 آنرا حاصور گویند و سبب آن بود که چون قوم صالح را عذاب رسید جماعتی
 بوی ایمان آوردند و با صالح بحضور موت شدند چون آجا رسیدند صالح فرمان
 یافت از ان حضرموت خوانند ، لان صالحاً لما حضرمات . پس آن قوم که بصالح
 ایمان آورده بودند و عند ایشان چهار هزار بود این شهر حاصور را بنا نهادند بر سر آن

چاه و آنجا وطن گرفتند و از قوم خویش یکی را بر خود امیر کردند پس بر روزگار فرزندان و نژاد ایشان بسیار شدند و در نعمت و کام ایشانرا بطر گرفت کافر گشتند و بت پرست ، تاربت العزّه بایشان پیغامبری فرستاد نام وی **حنظله بن صفوان** و قيل **شريح بن صفوان** و كان حمّالا فيهم ، ایشان پیغامبر را بکشتند و در طغیان و کفر پیغزوئند ربّ العزّه ایشانرا جمله هلاک کرد و آن دیار و وطن ایشان خراب گشت و چاه معطل ماند ، گفته اند که از آن چاه پوسته دودی سیاه متشّ میآید کسی که بنزدیک آن چاه و آن قصر شود ناله ای بگوش وی رسد و زوی عن ابن عباس انه قال : **اما البئر المعطلة فانها كانت لاهل عدن من اليممن وهي الرّس الّذی قال الله عزوجل : « واصحاب الرّس » .** وقال كعب الاحبار انّ القصر بناء عاد الثانی و هو عاد بن منذر بن ارم بن عاد .

قوله : « افلم یسیروا فی الارض » ، یعنی کفار مکهّ فینظروا الی مصارع المکذّبین فی الامم الخالیه و هو قوله : « فتکون لهم قلوب یعقلون بها او اذان یسمعون بها » ، فیتفکروا و یعتبروا . ثم ذکر انّ الاسرار لاتعمی عن رؤیة الآیات ولكن القلوب تعمی فلا تنفکروا و لا تعتبر ، قوله : « فانّھا لاتعمی الاسرار » هذه الھاء تسمی عماداً والمعنی انّ العمی الضارّ هو عمی العلب . فاما عمی البصر فلیس بضارّ فی امر الدین . قال قتادة البصر الظاهر بلغة و منعة و بصر القلب هو البصر النافع ، و ذکر العلوب الّتی فی صدور و القلب لا یكون الا فی الصدر . ولكن جرى هذا علی التوکید کقوله : « ولا طائر یطیر بحاجیه » و فی الآیه دلیل علی انّ القلب محلّ العقل و العلم لا التماغ ، و قيل العقل علم غریبی یکتسب به العلم الاحتیاری . آن روز که ابن آدم از آسمان فرو آمد که . « من کل فی هذه اعمی فھو فی الآخرة اعمی » ، عبد الله بن زائده کہ او را امّ ابن مکتوم گویند پیش مصطفی (ص) آمد گفت : یا رسول الله اما فی الدنیا اعمی افاکون فی الآخرة اعمی ؟ من کہ در دنیا نابینام فردا در قیامت نابینا خواهم بود ؟ ربّ العالمین بجواب وی ابن آسفرو فرستاد : « فانّھا لاتعمی

الابصار ولكن تعصى القلوب التي في الصدور»، معنی آنست که ماینبائی ظاهر در
کلردین زبان ندارد و فردا در قیامت بینائی به تیرد، ماینبائی دلست که در کلردین زبان
دارد و فردا در قیامت بینائی بیرد

«وَسَنَجْلُوَنَّكَ بِالْعَذَابِ» این در شأن مشرکان مکه فرو آمد، انظر بين الحارث
وغير او که بر سیل اسکار باستیزاء میگفتند: «امطر علينا حجارة من السماء
عجل لنا فتننا، انما تعذبننا، ربنا لعزم بجواب ايشان ان آتت فرفرستاد: «وَسَنَجْلُوَنَّكَ
بِالْعَذَابِ وَلَنْ يَخْلِفَ اللَّهُ وَعْدَهُ»، می شتاباند ترا بعذاب و آن عذاب بوقت خویش برسد
چنانکه الله تعالی خواسته و تقدیر کرده که الله تعالی وعده خلاف نکند و گفته خود
ینگر داد، آنکه گفت: «وَأَنْ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَالْفَسَنِ مَتَاعِدُونَ» یعنی این چه شتابست
که می کنند و روزی از روزگار عذاب آخرت هزار سالست ازین روزها که امروز
می شمرند آنرا که صفت این بودنتی در آن چون کنند، و قبل معناه ان لا یوته شیء
وان یوماً عنده والف حنة فی قدرته واحد، شتاب میکند در چیزی که بر الله تعالی فوت
خواهد شد، و روزی و هزار سال در قدرت او یکسانست یعنی که در مهلت دادن ایشان
چهر روزی و چهر هزار سال که نه بر وفوت خواهد شد، فحس گفت: معنی آت آنست که
ای محمد کافران استعجال عذاب می کنند و من که خداویدم و عدمای که نانو کرده ام
که ترا نصرب دهم و ایشانرا هلاک کنم این وعده خلاف نکنم؛ پس اجاز وعده آن
بود که روز بدر مسلمانانرا نصرت داد و کافرانرا هلاک کرد آنکه گفت: «وَأَنْ يَوْمًا
عِنْدَ رَبِّكَ كَالْفَسَنِ مَتَاعِدُونَ» ایشانرا خبر کن که عذاب دما اینست که دیدند
و عذاب آخرت چنانست که روزی از آن روزگار عذاب چون هزار سالست ازین
روزگار که سما می شمرند، این زید گفت این روزگار ایام آخرتست آنکه که مؤمن
در عیم بهشت باشند و کافر در عذاب دوزخ روزی از روزهای ایشان بر اندازه هزار سال
دنیا باشد، و دلیل برین خبر مصطفی است قال النبی (ص): «وَابْشُرُوا بِمَعْرِصِ عَالِيكَ

المهاجرين بالفوز القام يوم القيامة تدخلون الجنة قبل اغنياء الناس بنصف يوم وذلك مقدار خمس مائة سنة، اما آنچه رب العزة كنت: ففي يوم كان مقداره خمسين الف سنة صفت روز قيامتست على الخصوص، وعن ابن عباس في جماعة: ان كل يوم من الايام الستة التي خلق الله فيها السموات والارض كالف سنة مما تعدون. قرأ حمزة و ابن كثير والكماني «يعدون» بالياء هاهنا لقوله: «يستجلونك» وقرأ الباقون بالتاء لانه اعم لانه خطاب للمستجيبين وللمؤمنين واقتوا في سورة المضاجع انه بالتاء.

«وكأين من قرية امليت لها» املتها بتأخير عقوبتها، «وهي ظالمة كفره» ثم اخذتها «بالعقوبة» والى المصير «مرجع الجميع فلا يغوتنى شيء».

«قل يا ايها الناس» يا اهل مكة، «انما انا لكم نذير مبين» اي - بنير و نذير ثم بشر فقال: «فالذين آمنوا وعملوا الصالحات لهم مغفرة ورزق كريم» الرزق الكريم الذي لا يكتسب بالدنات من التذلل للخلق والاخذ من المئان و ارتكاب الظلم، وقيل الرزق الكريم الذي لا ينقطع ابداً وهو الجنة.

«والذين سوا في آياتنا» اي - يجتهدون في رد القرآن واجلاله، «معاجزين» اي - مقدرين طائفتين اثم يعجزوننا نزعهم ان لا يثبت ولا نشور ولا جنة ولا نار، يعني يظنون اثم يسبقوننا ويغوتوننا فلا يقدر عليهم هذا، كقوله: «ام حسب الذين يعملون السيئات ان يسبقونا» وقيل معاجزين اي - مشاقين معاندين، وقرأ ابن كثير وابوعمر و معجتر من تشديد الجيم من غير الف هاهنا في سورة سبا، اي - متبطين الناس على الايمان بمحمد وقيل تائبين من اتبع النبي الى المعجز. «اولئك اصحاب الجحيم» اي - اصحاب النار الموقدة، وقيل الجحيم احدى الطبقات.

«وما ارسلنا من قبلك» «من» هاهنا لا ابتداء الغاية وقوله: «من رسول» من زيادة لعموم النبي واختلفوا في الرسول والنبي فقال بعضهم كل رسول نبي وكل نبي رسول وقال بعضهم الرسول اعلى شأنا لان كل رسول نبي وليس كل نبي رسولا، وقال بعضهم الرسول هو لقارح والنبي الحافظ شريعة غيره؛ وقال بعضهم الرسول الذي يأتيه الملك بالوحي والنبي الذي يرى في المنام ما يوحى

اليه ، « الا اذا تمنى » . فيها قولان : احدهما تمنى اى - حدث نفسه ، والثانى تمنى اى تلا ، ومنه قول الشاعر :

تمنى كتاب الله آخر ليلة تمنى داود الزبور على رسل

واصل الكلمة من منى الله كذا اذا قدره وتمنى الانسان تقديره بلوغه ، والتمنى التلاوة لان النالى يغدر الحروف و يذكرها شيئاً فشيئاً . قوله « القى الشيطان فى اميته » اى - فى تلاوته ، مفسران كفتند رسول خدا در انجمن قریش نسبت به بود كه جبرئيل از آسمان فرود آمد وسورة والنجم اذا هوى فرو آورد ، رسول خداى برخواند چون انبجا رسيد : « افرايتم اللات والعزى و مناة الثالثة الاخرى » بر زبان وى يرفت بالقاء شيطان بر سبيل سهو ونسيان : « تلك الفرائق العلى وان شفاعتهن لثرتجى » . قریش آن بشنيدند شاد شدند و رسول خدا همچنان ميخواند تا سوره باخر برد و سجود كرد مؤمنان و باران با وى سجود كردند و همچنين مشركان كه حاضر بودند بهواقف همه سجود كردند تا آن حد كه وليد مغيره و سعيد بن العاصى هر دو سخت پير بودند و طاقت نداشتند كه سر بر زمين نهند هريكى قبضه اى خاك برداشتند و بر پيشاني خویش نهادند و باشارت سجود كردند ، پس قریش متفرق گشتند شادان و خرم با يكديگر مى گفتند كه محمد امروز خدايان ما را سخن نيك گفتم و ما نيك دانيم كه خداى آسمان جل جلاله آفريد گاراست و روزى گمار ، مرده زنده كند ورنده ميراند ، لكن اين خدايان ما بدان مى پرستيم نافرمانى از بهر ما نزدك وى شعاع كسد اكنون كه محمد ايشان را اين سخن گفت ما با اوويم وارو جدا نه ايم ، شبانگاه جبرئيل فرو آمد گفت : يا محمد ماذا صنعت ؟ اين چه بود كه تو كردى ؟ لقد تلوت على الناس ما لم آتك به عن الله ، بر مردم چسرى خواندى كه من نياوردم و در ببعام و كلام حق نبود ، رسول خدا از آن عظيم دلشنگ شد و رنجور گشت و از قهر حق شرسيد ، پس جبرئيل فرو آمد و تسكين روعت ويرا و نسلى دل ويرا اين آيت فرو آورد « وما ارسلنا من قبلك من رسول ولا نبى الا اذا تمنى لى

الشيطان في أميته .

قومي گفتند رسول خدا در مسجد حرام بود در نماز که سورة والتجم خواند و این قصه القاء شیطان برفت ، اگر کسی گوید رسول خدا معصوم بود از غلط و سهو در اصل دین و تبلیغ رسالت پس این غلط در تلاوت بروی چون روا باشد ؟ و نیز رب العزم گفت قر آنرا : «لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ» ، یعنی ایلیس ، وقال تعالی : «فَأَنصَحْ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَأَنبَأَهُ لِحَافِظُونَ» یعنی من التغبیر والتبديل . علماء تفسیر در جواب این مختلفند ، فعاده گفت : القی الشیطان فی تلاوته هو ناعش بصی اغفی النبی " اغفاء فجری ذلك علی لسانه بالقاء الشیطان ولم یکن له خبر ، وقیل القی الشیطان فی تلاوته بقراءه الشیطان دافعا صوته فظن السامعون انهم من قراءة النبی " هذا كما ان الشیطان نادى یوم احد : الا ان محمداً قد قتل ، حتی انكسرت قلوب المؤمنین وقوبت قلوب المشرکین . وقال ابن عباس : لما انتهى النبی " الی هذه الآية تلا منافق من شیطین الانس والنی فی صوته هذا الکلمة فخیل الی الناس انه من تلاوة النبی " وقال الحسی : انما قال النبی " ذلك علی وجه التکادیر الاخبار فکانه حکى کلامهم ثم انکر علیهم . وتقديره تلك الغرائق العلی بزعمكم ایها المشرکون انما شفاعتہن ترتجى ، وکم من ملک فی السموات لاتغنى شفاعتہن شیئاً ، هذا ما ذکره المفسرون والله اعلم بالصواب . « فینسخ الله ما تلقى الشیطان » فیبین بطلان ذلك ویخبر انه من من الشیطان ، « ثم بحکم الله آياته » ای — ينزلها محكمة مبینة لا یجد احداً الی بطلانها سیبلا ، « والله علیم ، بوحیه ، حکم » بخلقه ،

« لیحصل من هذا اللام تسمی لام العاقبة ، کتوله : « فالتقطه آل فرعون لیكون لهم عدوا » ،

وقبل هی لام کی ، ای — کى یجعل . « ما تلقى الشیطان فتنة » ، ای محنة قبولیة ، « للذین فی قلوبهم مرض » ، شک و تفاق و هم المنافقون ، « و التماسیة قلوبهم » عن قبول الحق و هم المشرکون و ذلك انهم اقتنوا لما سمعوا ذلك ثم نسخ و رفع فازدادوا و اعتنوا و ظنوا ان محمداً کان

يقوله من عند نفسه ثم يندم فيبطل ، « وَاِنَّ الظَّالِمِينَ لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ » اى - فى خلاف شديد ، الشِّقَاقُ غاية الخلاف ، يقال شاقى فلان ، اى - كنت فى شقِّ و هو فى شقِّ آخر .

« و ليعلم الذين اوتوا العلم » اى - التوحيد والقرآن والتصديق بالنسخ ، « اِنَّه الحق من ربك » تأويل الآية ليجعل ما يأتى الشيطان وينسخه الله قسنة ، وليعلم الذين اوتوا العلم انّ الذى احكم الله من آياته هو الحق من ربك ، « فَيُؤْمِنُ بِهِ » يعتقد والله من الله ، « فَتَنَبَّهْ لَهُ قُلُوبُهُمْ » اى - فتسكن اليه قلوبهم ، « وَاِنَّ الله لَهَادِ الَّذِينَ آمَنُوا إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ » اى - دين قِيم وهو الاسلام يشتهم عليه .

« وَلَا يَزَالِ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي مَرِيةٍ مِنْهُ » اى - فى شك مما افى العيطان على لسان رسول الله يقولن ما يله ذكرها يخير ثم ارتد عنها ، وقيل اى جريح : « مِنْهُ » اى . من القرآن ، وقيل من الدين وهو الصراط المستقيم . « حَتَّى تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً » يعنى النيامة ، وقيل الموت ، « اَوْ يَأْتِيَهُمْ عَذَابٌ يَوْمَ عَقِيمٍ » اى - عذاب يوم لا ليلية له وهو يوم القيمة ، وقبل عقيم على الكفار فلا يكون لهم فيه خير ولا راحة كما انّ الرّيح العقيم هى التى لاسحاب معها ولا مطر ، والعذاب العقيم هو الذى لا مخرج منه ، اخذ ذلك من عقم المرأة التى لاتلد وعقم الرجل الذى لا يولد له ، وقيل يوم عقيم يوم بدر واثما سعى عقيماً لأنّ نسلهم اقطع فيه ، ولم يكن للكفار فيه خير ، وقيل لانه لا مثل له فى عظم امره لقتال الملائكة فيه ولم يقاتلوا بعد ذلك .

« الْمَلِكِ يَوْمَئِذٍ » يعنى يوم القيامة ، « اللهُ وَحْدَهُ مِنْ غَيْرِ مِزَاجٍ وَلَا مَدْحٍ » كقوله « لِمَنِ الْمُلْكُ لِيَوْمِ » . « بِحُكْمٍ يُمِيزُ » اى - يقضى بين الفريقين ، ثم بين الحكم ، فقال عرّف من قائل : « فَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فِي جَنَّاتٍ التَّعِيمِ » ، والذين كفروا وكذبوا باياتنا فلولئك لهم عذاب مهين » اى - عذاب معه ذلة وهوان ، و قيل « يَوْمَئِذٍ » يعنى يوم بدر ، فحكم لنبئه بالنصر ، وللمؤمنين بالجنة ولاعدائه بالقتل والهزيمة والقتار .

التوبة الثالثة

قوله تعالى: « إِنَّ اللَّهَ يَدْفَعُ عَنِ الَّذِينَ آمَنُوا » يدفع عن صدورهم نزعات الشيطان وعن قلوبهم خطرات العصيان وعن ارواحهم طوارق النسيان ، رب العزم جل جلاله و تقدّست اسماءه و تعالت صفاته دوستان خود را و مؤمنان را پیوسته در پرده عصمت و حمایت خویش دارد ، سیندها شان از نزعات شيطان ، دلها شان از خطرات عصيان ، جانشان از طوارق نسيان پاک دارد و در امان و حفظ خویش دارد ، چندانکه که بر غیب خود غیرت دارد بر سر مؤمن غیرت دارد ، زیرا که این برای آن میدارد ، و آن برای این می پرورد ، وقتی بیاید که برده از میان برخیزد این سر در آن غیب نظر کند و آن غیب درین سر نظر کند ، ای جوانمرد آن ساعت نعيم بهشت کجا پدید آید و جمال حور و عینا بکدام حساب بر آید .

پیر طریقت گفته : وقتی خواهد آمد که زبان دبدل برسد و دژ درجن برسد و جان در سر برسد و سر در حق برسد ، دل بازبان گوید خاموش ، سر با جان گوید خاموش ، نور با سر گوید خاموش ، الله تعالی گوید بنده من در بود تا تویی گفتی اکنون من میگویم ، نو می شنو ، (۱) آری و از غیرت الهیت اس بر سر فطرت بشریت که هر عضوی از اعضاء بنده بر سر ابراس را خود مشغول کرده . سمع را گفت ای سمع تو در سمع ذکرش باش ، « و اذا قرئ القرآن فاستمعوا له » ، ای بصیر تو با بصیرت و عبرت باش « فاعتبروا يا اولي الابصار » ، ای زبان تو در ذکر آلاء و نعماء من باش « فادكروا آلاء الله » ، ای انب توازشم تن اغیار با الله باش ، ای دست تو گیرنده افداح لطف باش . ای پای تو رونده در ریاض ریاض باش ، ای بنده همه مرا باش ، قل الله ثم درهم . « ان الله لا يحب كل خزان كه تور » ، الله تعالی دوست ندارد هر خیانت کاری ماسپاس ، خیانت هم در اموال زود هم در اعمال هم در احوال ، در اموال

باختزال رود ، و در اعمال بریا و تصع و در احوال بملاحظت اغیار ، رب العزه در این خیاثتها فروبندد بر مؤمن عارف ، روی دل وی با خود گرداند و او را بیچ غیر ی ندهد و رهمه فردوس برین باشد ، هر که غارت سلطان غیرت حق گشت او را پروای هیچ غیر نماند ، گفته اند الزاهد صید الحق من الدنيا والعارف صید الحق من الجنة . راهد صید حق است از دنیا بجسته ، عارف صید حق است از بهشت بر بوده ، دلی بعشق سوخته بمرغ بریان نیاساید ، جانی بحق زنده باغیر او نیارآمد .

« ولولا دفع الله الناس بعضهم ببعض ، يتجاوز عن الاصغر لتقدر الاكابر و يعفوا عن العوام لاحترام الكرام ، و تلك سنة اجراها الله سبحانه لاستيفاء منازل العبادة و استصفاء مناهل العرفان و لا تحويل لسنته و لا تبديل لكریم عادته ، و في بعض الكتب ان الله عز وجل يقول : ائني لاهم باهل الارض عذابا فادا نظرت الي عقاريوتی و الی المنهجدين و الی المتحايين في و الی المستغفرين بالاسحار صرّفت ذلك عنهم .

« الذین ان مكثهم فی الارض ، الآبة . اهل تمکین از زمین ایشانند که رب العزه ظام کار عالم در ناصیه ایشان بسته و ایشان هفت گروهند کما روی فی بعض الآثار ، ان قوام الدنيا بسبعة : بالملوك و الوزراء و نوابهم و القضاة و الشهود و العلماء و الفقراء ، ادا استقام رأیهم ولم یخالقوا اسقى الله بهم الفیث و انبت بدعائهم العشواحی بهم الارض و كشف بهم البلاء با من الخلق . معنی آنست که رب العالمین جلّ جلاله نظام کار عالم و آرایش جهان و صلاح کار خلق و معاش بندگان و استقامت ایشان در هفت گروه بسته . چون این هفت گروه بر سنن صواب و بر استقامت روند و در شرابع دین و امر معروف و نهی منکر متفق باشند و دل با خدا و با خلق راست دارند و مخالفت بخود راه ندهد رب العالمین بر کت همت راست و استقامت رای ایشان از آسمان بلران رحم فرستد و از زمین نیات و نعمت رویابد و درهای خیر و راحت بر خلق کاشاید و مایا و فتنها بگرداند ، اول پادشاهانند که بندگان خدا را بگهانند (۱) و

خلق در امان و زینهار ایشانند، السَّالْطَانُ عَلَى الْاَرْضِ يَآوِي اِلَيْهِ كُلُّ مَظْلُومٍ. دیگر وزیر اند که کار مملکت پادشاه راست می دارند و بر سنن صواب می رانند، ان نمی ذکره و ان ذکر اعانه، لفظ خبرست. سوم نواب ایشانند در اطراف عالم تا احوال خلق ایشانرا خبر می دهند و ضعیفان و مظلومان را در گوشه ها باز می جویند و اگر در همه عالم گوسفندی کرگن در گوشه ای بماند که آنرا روغن نمالند و شفقت نبرند سخت ان نواب بآن گرفتار شوند، پس وزراء پس مملکت چهارم قاضیانند که حقوق خلق بر خلق نگاه می دارند و دستهای متغلبان و متفردان بقوت و عدل پادشاه از ضعیفا کوتاه می دارند. پنجم گواهن عدولند که بگفتار و گواهی ایشان حق از باطل جدا می کنند و حق بمستحق می رسانند، وفي الخبر: اكرموا الشهود فان الله يستخرج بهم الحقوق و يدفع بهم الظلم. و این خاصیت امت محمد است که اداء شهادت و تحق و قبول چنانکه درین امت است در هیچ امت نبوده و الله تعالی عز و جل یقول: «و كذلك جعلناكم امة وسطا» ای- عدلا. ششم عالمانند که پیغامبرانرا و ازانند و نایبان و دین اسلام را دلالتند و بر جاده دین خلق را سوی حق می رانند. هفتم درویشانند و صوفیان که در ازل گردیدگان بودند و در امد رستگارانند امروز خاصگیان و نزدیکانند و فردا ملوک مقعد صدق ایشانند، وفي الخبر: ان ملوك الجنة كل اشعث اغبر لو قسم نور احدهم على اهل الارض لوسعهم

«و ما ارسلنا من قبلك من رسول ولا نبي الا اذا مضى الى الشيطان في امنيه» الآية. الشياطين يتقرضون للايبياء ولكن لا سلطان لهم ولا تأثير في احوالهم منهم و نبينا صلى الله عليه وسلم افضل الجماعة و انما يكون من لشيطان تخيل وليس به شيء من التصلي و كان نسبنا سكتات في حلال قرأته القرآن عند انقضاء الآيات فنلفظ بهمهته الشيطان بعض اللفاظ فمن لم يكن له تحصل توهم انه كان من الفاظ الرسول و صارفة لقوم و انكى اراد الله به خيراً امدته بنور التحقيق و ائده بحسن العصمة فيمتر بحسن البصيرة و قوة الحيزة بين الحق و الباطل فلا يظلمه غمام الريب

وینجلی عنه غطاء الغفلة ولا تأثير لضباب الغداة في شعاع الشمس عند متوَع النهار
وهذا معنى قوله : « و لیعلم الذّین اوتوا العلم انّه الحقّ من ربّک فیؤمّنوا به فتخبت
له قلوبهم. » اِیّیاء و رسل که علم سعادت و زایت اقبال بردرگاه سینه های ایشان
نصب کرده و مقایح کنوز خیرات و خزائن طلاعات در کف کفایت ایشان نهاده و این
حایط عصمت بگرد روزگار ایشان در کشیده که : «انّ عبادی لیس لك علیهم سلطان»
کی صورت بندد که صولت غوغای لشکر شیاطین راه بساحات اقبال ایشان برد ، یا
سطوت مکر ابلیس پیرامن دل ایشان گردد ، بلی آن مهتر عالم و سید ولد آدم اورا
در قراءت قرآن سکتها بود که در آن سکتها در بحر عزّت معانی قرآن غوص کردی ،
شیطان در آن میان همی در جست و بلفظ خویش آن کلمات در افکند ، آن کلمات
لفظ شیطانی بود نه لفظ نبوی ، ربّ العزه خواست که قومی را در آن بفته افکند ،
وله جلّ جلاله ان یمتحن من شاء بما شاء ولا یسئل عما یفعل . منافقان و مشرکان
در آن بفته افتادند و در ثفاق و شقاق یبغز و دند و مؤمنان بتوفیق الهی و عصمت ربّانی
حق از باطل بشناختند و در صراط مستقیم راست رفتند ، « وانّ الله لهاد الذّین آمنوا
الی صراط مستقیم ».

هـ - النوبة الاولى

قوله تعالى : « والذّین هاجروا فی سبیل الله » وایشان که هجرت کردند
از بهر خدای تعالی ، « ثُمَّ قتلوا اَوْ ماتوا » وایشانرا بکشتند یا بمرند ،
« لیرزقنهم الله رزقا حسنا » براستی که الله تعالی ایشانرا روزی دهد روزی نیکو ،
« وانّ الله لهو خیر الرازقین » (۵۸) ، و الله تعالی است که بهتر روزی کنندگان
و نزل سازند گناست ،

«لید خلّهم» در آرد ایشانرا، «مدخلا یرضوه» در آوردنی که ایشانرا آن خوش آید و پسندیده هر کسی بود، «و ان الله لعليم حليم» (۵۹)، «والله تعالى داناست فرا گذار».

«ذلك» اینست [حکم الله تعالی و قسمای که بر شما خواندیم]، «و من عاقب بمنزل ما عوقب به» و هر کس که عقوبت کند بهمان که کرده بودند بآن، او را رسد آن، «ثم یفی علیه و لی نصرته الله» پس افرونی جویند برو براستی که الله تعالی او را یاری دهد، «ان الله لعفو غفور» (۶۰)، که الله تعالی فرا گذارندماست آمرزگار، «ذلك بان الله یولیج اللیل فی النهار و یولیج النهار فی اللیل» [آن نصرت مظلوم بآنست که قادر است بر هر چه خواهد] شب در روز می آرد و روز در شب می آرد، «و ان الله سمیع بصیر» (۶۱)، و بآن که الله تعالی شنوایست و بینا.

«ذلك بان الله هو الحق» آن بآن است که الله تعالی اوست هست بسزا، «و ان ما یدعون من دونه» و آنچه خدای خوانند جز الله تعالی «هو الباطل» آن ناچیزست، «و ان الله هو العلیّ الکبیر» (۶۲)، «والله است که برتر و مهترست، «الم تر ان الله انزل من السماء ماء» نمی بینی که الله فرو فرستاد از آسمان آبی، «فتصبح الارض مخضرة» تا زمین سبز گشته بینی، «ان الله لطیف خبیر» (۶۳)، الله تعالی یاربك دانی است دورین از زبان آگاه».

«له ما فی السموات وما فی الارض» او راست هر چه در آسمان و زمین چیزست، «و ان الله لهوا الغنی الحمید» (۶۴)، «والله تعالی اوست که بی نیازست و راد و ستوده» «الم تر ان الله سخر لکم ما فی الارض» نمی بینی که الله تعالی نرم کرد شما را هر چه در زمین چیزست، «واقفلک تجری فی البحر بامر» و نمی بینی کشتی می رود در دبا بغرمان او، «و یمسک السماء» و نگه می دارد آسمانرا ایستاده،

«ان تقع علی الارض الا باذنه» که می نخواهد که بر زمین افتد مگر بدستوری او، «ان الله بالناس لرفوف رحیم» (۱۵)، «الله تعالی بمردمان مهربانی است سخت بخشاینده».

«وهوالذی احیاکم» اوست آنکه شما را زنده کرد [از نطفهٔ مرده]، «ثم یمیتکم» پس آنکه بمیراند شمارا، «ثم یحییکم» پس زنده گرداند شمارا، «ان الانسان لکفور» (۱۶) این مردم برآستی که ناسپاس است.

«لکلّامة جعلنا منسآ هم ناسکوه» هر گروهی را دینی ساختم تا بران دین باشند، «فلا ینازعک فی الامر» مبادا که با اشیان پیکار کنی در دین اشان، «وادع الی ربک ویاحدوا وندخوش خوان اشانرا، «ذلک لعلی هدی مستقیم» (۱۷)، که تو برآستی بر راه راستی.

«وان جادلوک» و اگر پیکار کنند بانو، «فقل الله اعلم بما تعملون» (۱۸)، پس بگو الله تعالی نکردار شما داناست.

«الله یمکن ینکم یوم النیامة» الله داوری برد میان شما روز رستاخیز، «فیما کنتم فیه تختلفون» (۱۹)، در آنچه شما می باشید و می روید و می گوید ار خلاف.

«الم تعلم ان الله یعلم ما فی السماء والارض» نمی دانی که الله میداند هر چه در آسمان و زمین است، «ان ذلک فی کتاب» آن در دانش خدای تعالی است و در سحت او، «ان ذلک علی الله یسر» (۲۰)، دانش آن و آگاهی از آن بر الله تعالی آسانست.

«و یعبدون من دون الله» و می پرستند چرخ را، «ما لم ینزل به سلطانا» چیزی که الله تعالی نه پرستیده را سراواری فرستاد به پرستنده را عذر، «وما لیس لهم به علم» چیزی که ابشانرا بآن هیچ دانش نیست، «وما للظالمین من نصیر» (۲۱)،

و کافران را هرگز هیچ یاری دهنده نیست ،

« وَاِذَا نَطَقَ عَلَيْهِمْ اٰیَاتُنَا نِیْنًا ، و چون بر ایشان خواندیم سخنان ما پیغامهای راضت پیدا ، « تَعْرِفُ فِیْ وُجُوْهِ الَّذِیْنَ كَفَرُوْا الْمُنْكَرَ ، آشکارا می شناسی در روی کافران ناپسند و ناشناختن و ناخواستن ، « یَكَادُوْنَ یَسْطُوْنَ بِالَّذِیْنَ یَتْلُوْنَ عَلَیْهِمْ اٰیَاتُنَا ، خواستندی که فرا ایشان افتندی که سخنان ما بر ایشان میخوانند ، « قُلْ اَفَاَنْتُمْ بِرُّكُمْ مِنْ ذٰلِكُمْ ، بگو شما را خبر کنم به پتر از آن که شما ما را میخواستید و دردل دارید ، « النَّارُ وَعِدَهَا اللّٰهُ الَّذِیْنَ كَفَرُوْا ، آتش است آن که وعده دارد الله تعالی بآن کافرانرا ، « وَبَشِّرِ الْمَصِیْرَ (۷۲) ، و بد جائی که آست .

« يَا اَيُّهَا النَّاسُ ضَرْبٌ مِّثْلُ مَا سَمِعُوا » ای اهل مکه مثلی زده آمد گوش دارید ، « اَمَّا الَّذِیْنَ كَفَعُوْنَ مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ ، این چیز ها که می پرستید و بخدائی میخوانید فرود از الله ، « لَنْ یَنْظُرُوْا ذٰلِكَ اَبَیْاً وَلَوْ اِجْتَمَعُوا » مگسی نیافرینند و همه بهم آیند آفرینش مگس را ، « وَانْ یَسْلُبْهُمُ الذَّیْبَابُ شَیْئًا ، و اگر مگس چیزی ربابد از ایشان ، « لَا یَسْتَقْدُوْهُ مِنْهُ » باز نستانند آنرا ازو ، « ضَعْفُ الطَّالِبِ وَالمَطْلُوْبِ (۷۳) » سست پرستگار و سست پرستیده .

« مَا قَدَّرَ اللّٰهُ حَقَّ قَدَرِهِ » سرای الله تعالی بندانستند چنانکه بایست ، « اِنَّ اللّٰهَ لَعَزِیْزٌ (۷۴) » الله یاری قوی است تاونده هر چیز را کم آورنده
« اللّٰهُ یَصْطَفِیْ مِنَ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا » الله تعالی می گرند از فرشتگان فرستادگان ، « وَمِنْ النَّاسِ » و از مردمان همچنان ، « اِنَّ اللّٰهَ صَمِیْعٌ بَصِیْرٌ (۷۵) » الله شنواست و بینا ، « یَعْلَمُ مَا بَیْنَ اَیْدِیْهِمْ وَخَلْفَهُمْ » می داند آنچه پیش و پس خلق است از بوده و بودنی ، « وَالِی اللّٰهُ تَرْجِعُ الْاُمُوْرَ (۷۶) » و همه کار ها با خواست الله گردد .

« يَا اَيُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا » ای ایشان که بگرویدند ، « اِرْكَعُوْا وَاسْجُدُوْا » رکوع کنند و سجود کنید خداوند خویش را ، « وَاعْبُدُوْا رَبَّكُمْ ، و خدای خویش را

پرستید، «وافعلوا الخير لعلکم تفلحون» (۷۷) «وَنِيكِي كُنَيْد تَا بَنِيكِي اَقْتَبِد .
 «وجاهدوا في الله حق جهاده» و باز کوشید: بآن سزا که الله را از کوشید
 بآن [بادشمنان او] ، «هوا جییکم» او گزید شمارا، «وما جعل علیکم فی الدین
 من حرج» شمارا درین دین هیچ تنگی ننهاد، «مَنَّة اَیْکُم ابرهیم» نگاه دارید
 محکم دارید کیش پندخویش ابراهیم، «هوسمیکم المسلمین من قبل وفی هذا»
 او شمارا مسلمان نام نهاد از پیش و درین قرآن، «لیکون الرسول شهیداً علیکم»
 تا این رسول گواه بود بر شما فردا، «وتکونوا شهداء علی الناس» و شما گواهان
 باشید فردا بر دیگران، «فاقیموا الصلوة و آتوا الزکوة» پس شما نماز بیای
 دارید و زکوة مال بدهید، «واعتصموا بالله» و دست بالله معالی رنید [شناختن و
 پرستیدن]، «هو مولیکم» اوست آن خداوند شما، «فنعیم المولی و نعم النصیر» (۷۸)
 نیک خداوندست و نیک یار.

النوبة الثانية

قوله : «وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ» ای - فارقوا اوطانهم و عائلاتهم فی
 طاعة الله و طلب رضاه مهاجرین الی المدینة . یعنی المهاجرة الاولى، رأسهم حمزة بن
 عبدالمطلب و مصعب بن عمیر و عبدالله بن جحش . «ثُمَّ قَتَلُوا» بتشدد الناء
 قراءت این عامر ای - اکثر فیهما القتل، و التعمیل لکثرة الفعل و کثر اصلاً لکونهم
 جمعاً، و مرأ الباقون قتلوا بتخفيف الناء، و التخفيف یصلح للملیل و الکبیر، و هو
 هاجراً للکثرة اراد قتلی احد فتلوا ثم مثل بهم بقر حمزة، «او مانوا» حلف انهم،
 «ایرزقهم الله رزقاً حسناً» معنی الجنة و نعيمها، و قيل الشهادة ثم الجنة، و قيل العلم
 و الحکمة فی الدنیا، و قيل الرزق الحسن الذی یأتی من غیر سؤال و من غیر شره

التفلس اليه ، وفي ذلك ما روى عبد الله المحدثي قال : قُتِلَتْ على عمر بن الخطاب فارسل اليّ بالف دينار فردتها فقال : رددتها ؟ فقلت : انا عنها غني و سجدت من هو احوج اليها مني ، فقال لي خذها فان رسول الله اعطاني عطاء فقلت يا رسول الله انا عنه غني وستجدني من هو احوج اليه مني فقال لي خذ هذا رزق الله اذا ساق اليك رزقاً لم تسأله ولم تشتره اليه نفسك فهو رزق الله ساقه اليك فخذ ، « وان الله لهو خير الرازقين ، لان كل معط يفني عطاؤه الا الله ولان المخلوق اذا غضب حرم رزقه وان الله تعالى لا يحرم .

« ليدخلهم مدخلا ، اي - ادخلا ، « يرضونه » او مكأ يرضونه لان لهم فيه ما تشتهي الانفس وتلدن الاعين وهو الجنة ، على ان المدخل مصدر ادخل او مغعول له ، و قرأ نافع مدخلا بفتح الميم اي - دخولا او موضعاً يدخل كما ان المخرج كذلك فان حملته على المصدر اضمرت له فعلا دل عليه واتصافه يكون بذلك العمل ، و تقديره ليدخلهم فيدخلون دخولا ، وان حملته على المكان لم تحتج الى الاشارة و تقديره ليدخلهم مكاناً مرضياً ، وقيل معناه لينزلهم منزلاً يرضونه عوضاً عن انفسهم التي بذلوها في الله . « وان الله لعليم » باحوالهم ونياتهم ، « حلیم » لا يعاجلهم بالعقوبة ، « ذلك » موصول بما قبله يعني ذلك حكم الله وقل الامر ، ذلك الذي قصصنا عليكم ، « ومن عاقب بمثل ما عوقب به » العقوبة الاولى مجاز والعقوبة الثانية حقيقة ، خرجت الاولى على لفظة ما قابلها لاندواج الكلام وهي في الحقيقة جزاء كقوله عز وجل : « جزاء سيئة سيئة مثلها »^٢ ، الاولى حقيقة والثانية مجاز ومن هذا الباب قوله : « وان عاقبتهم فعاقبوا » و اما سقى عقوبة لان صاحبها قاساها بعقوب جانيته وقل الله عز وجل للجنة . « تلك عمى الذين اتقوا » ، لان المؤمن نالها بعقوب طاعته سبب نزول بن آيت ان بود كه قومی مشركان در ماه محرم قصد قتال مسلمانان کردند و مسلمانان را كراهيت آمد آن قتال دربر آنكه ماه محرم بود گفتند كه : ماه حرام است ما قتال نكسيم وروا نداريم ، شما نيز قتال مكيند دربن

ماه و روا مدارید ، کافران نشیندند و جنگ کردند پس مسلمانان را رخصت آمد
بقتال باین آیت : « ومن عاقب بمثل ما عوقب به » ای - قاتل المشرکین کما قاتلوهم .
« ثم بغى عليه » ای - ظلم با خراجیمن . زله ، معنی آست که هر که با مشرکان
قتال کند چنانکه مشرکان ' باوی کردند و رچه ماه حرام بود و آنکه بروی ظلم و
بغی رفته که او را از خان و مان و اوطان خود بیرون کردند ، « لینصرن الله » براستی
که الله تعالی او را نصرت کند ، « ان الله لعفو » ای - ذو صفح لمن انتصر من ظالمه ،
« مغفور » له ،

« ذلك بان الله يولج الليل في النهار » گفته اند که این « ذلك » متصل است بآیت
پیش « الملك يومئذ » . و معنی آنست که پادشاهی فردا هم اوراست که امروز شب می
در روز آرد و روز در شب ، و گفته اند « ذلك » کنایت است از نصرت مظلوم ، ای - ذلك
التصربائه القادر على ما يشاء فمن قدرته انه يولج الليل في النهار و يولج النهار في الليل .
یزید فی احد هما و ينقص من الآخر ای - لا یخصی علیه شیء فیهما و لا یعجز عن شیء اراده ،
« وان الله سمیع » لما يقال للمظلوم ، « بصیر » بما یعامل به قادر علی نصره ، و قیل سمیع
یسمع ما یدعی بین الظالم و المنتصر ، بصیر ببصر ما یدعی بین الباغی و اله بغی علیه ،
فیعجز بهم بما یستحقونه .

« ذلك بان الله هو الحق » ای - ذلك الفعل من الله من اجل ان الله هو الحق ، ای -
ذو الحق فی قوله و فعله یعدل بین خلقه ، و قیل هو الحق ای - هو المستحق للعبادة ، و
قیل هو الثابت الموجود لا اول لوجوده و لا آخر ، « وان ما بدعون من دونه » قرأ اهل
البصر و حمزة و الکسانی و حفص عن عاصم یدعون ، بالیاء و قرأ الآخرون « تدعون »
بالتاء ، و الوجه للیاء ان المراد الاخلار عن المشرکین و هم غیبت لان الخطاب مع -
النبی (س) : و الوجه للتاء انه علی خطاب المشرکین کانه قال : ان ما ندعون انما
المشرکون « هو الباطل » ، و علی معنی القول کانه قال قل لهم ما یحسدون « ان ما تدعون » و المعنی
ان القدرة علی ذلك له لا لغيره بانه الاله الحق و مساواه الباطل . « وان الله هو العلی »

العالي على كل شيء، «الكبير» الذي كل شيء دونه يغلب لا يغلب ويقضي ولا يقضى عليه
 «الم تر ان الله انزل من السماء ماء» اي مطراً، «فتصبح الارض مخضرة» فتصبح رافع
 لان ظاهراً الآية استنباهم ومعناها الخير، معجزاتها اعلم بانه محمد ان الله ينزل من السماء
 ماء فتصبح الارض مخضرة بالنبات . «ان الله لطيف» بارزاق عباده واستخراج النيات
 من الارض، «خير» بما في قلوب العباد اذ انما خسر المطر عنهم .

«لله ما في السموات وما في الارض» عبيداً او ملكاً ، «وان الله لهو الغني» عن عباده
 لا يحتاج الى شيء و كل الخلق محتاج اليه ، «الحميد» في افعاله ، «وقد الحميد
 هاهنا في موضع الجواد لان الجود محمود على كل لسان وفي كل لغة» وقال المفسرون
 الحميد المحمود عند خلقه كلهم .

«الم تر ان الله سخر لكم» اي الم تعلم ان الله ذلك اكم ، «ما في الارض» يعني
 الدواب و معادن وغير ذلك، تر كبون الثواب وتستخرجون المنافع من المعادن، «والفلك
 تجري في البحر» اي وسخر العلك التجارية على ظهر الماء ، «بامر» «وبمسك السماء
 ان تقع» معنى يحفظها من ان تقع ، وقيل ثلثا تقع ، «على الارض» وقيل كراة ان تقع .
 «على الارض» «الابان» اي بامر ، «واراد به يوم تنقطر وتنشق» . معنى آست كه
 آسماني تغيل ، جسمي كثيف مگه مي دارد بر هوای لطيف اسناده مي علاقه وي عمادی
 كه مي نخواهد كه بر زمين افتد و آن روز كه خواهد يعني روز قيامت بشكافد و
 يفتد ، «ان الله بالناس لرؤف رحيم» لرأفته بهم ورحمته امسك باعن 'لوقوع' .

«وهو الذي احياكم» في الارحام ، «ثم يميتكم» عدا قضاء آجالكم وفاء
 اعمالكم . «ثم يحييكم» يوم البعث والنشور للثواب والعقاب ، «ان الانسان لَكفور»
 قيل هو عام والمراد به كفران المعة، وقيل اراد به الكفار الذين يجحدون الآيات
 الدالة على وحدانية الله عز وجل .

لكل امة ، اي لكل اهل الدين ، «جعلنا منسكاً» بكسر السين قراءة
 حمزة و «كسائي» والباقون منسكاً بفتح السين فالفتح المصنوب والكسار المكن.

اى - جعلنا لكل امة شرعة هم عاملون بها ، قاله ابن عباس وروى عنه ايضا ، منسكا
 اى - عيدا يتعبدون فيه ، والمنسك فى كلام العرب الموضع المعتاد لعمل خيرا و
 شرومه مناسك الحج لتردد الناس الى اماكن اعمال الحج . « فلا بناز علك فى الامر »
 اى - فى امر الذبائح . اين دشان بدليل يورقا و بشرين سفيان و يزيد بن خنيس
 فرو آمد كه با صحابه رسول گفتند پرسبيل طعن مالكم تا كلون مئا تقتلون
 بايدىكمولا تا كلون مئا قتله الله . چونس كه كشته دست خود مى خوريد و كشته
 خداى نمى خوريد ؟ رب العزه گهت نرسد ايشانرا كه يا تو منازعت كنند در كار ذبايح ،
 معنى آنست كه فلا تنازعهم ان نازعوك ، اگر ايشان با تو پيكار كنند تو با ايشان
 پيكار ممكن . منازعت بناء مفاعلتستعيان دو كس رود چون گویند مبادا كه فلان با تو
 منازعت كند يعنى تو ممكن باوى تا اونكند با تو ، هنا لائى المنازعة لاسم الا باثنين
 فاذا ترك احد هما فلا منازعة هاهنا ، و قيل « فلا ينازعك فى الامر » اى - فى امر
 الشريعة ، وذلك ان اليهود كانوا ينكرون النسخ . « وادع الى ربك » اى - الى دين
 ربك والايمان ، « انك لعلى هدى مستقيم » اى - دين مستقيم . « و ان جادلوك »
 بباطلهم مرأ وتعتنا فادفعهم بقولك : « الله اعلم بما تعملون » من التكنيد والكفر ،
 فان قيل كيف وجه الجمع بين هذه الآية وبين قوله : « وجادلهم بالتي هي احسن » ؟
 قلنا انهم كانوا يجادلون مجادلة شغب وتعتت ، وكن ذلك مذكرى بالنبي فيبين بهذه الآية
 انه لا يجوز مجادلة المعتت المتعسف ، وبين بتلك الآية جواز مجادلة المسترشد
 المستمع .

« الله يحكم بينكم يوم القيامة » يعنى بين الفريقين فيتيين المحق من المبطل
 اوعدهم بحكمه فيهم ، وجوز ان يكون ذلك استينافا اى - يقضى الله من الخلق يوم -
 القيامة فيما هم فيه مختلفون وبتيين لهم الحق والباطل حتى يعرفوها اصطرا ا كما
 عرفوها فى الدنيا استدلالا .

«الم تعلم ان الله يعلم ما فى السماء والارض» يعلم اعمالكم فيجازيكم على ذلك، «ان ذلك فى كتاب» اى - ان ما فى السماء والارض مكتوب فى اللوح المحفوظ، «ان ذلك على الله يسير» يكونه بقوله كن، باین قول معنى آنست که هر چه در آسمان و زمین است الله تعالى میداند و همه در لوح محفوظ نبشته و در علم الله تعالى حاصل، و آفریدن همه بر الله تعالى آسان که گوید آنرا که خواهد تا بود، کن فیکون، و قيل ان ذلك الاختلاف الذى فيه الخلق فى علم الله و فى لوجه. «ان ذلك على الله يسير» اى - ان علمه بجميع ذلك على الله يسير. سهل میگوید اس اختلاف که در میان خلق است در علم خدای تعالی حاصل است و در لوح مشیت، در ازل داسته و علم وی بهمه رسیده و بر الله تعالى آسانست داش آن و آگاه بودن از آن، و قيل «ان ذلك على الله يسير» اى - ان الحكم بینکم بسیر علی الله. وجه اتمال این آیت بآیات پیش آنست که رب العزه باز نمود و بیان کرد که آن خداوند که هر چه در آسمان و زمین چیزست همه می داند و علم وی بهمه می رسد صلاح و فساد بندگان هم داند، چون فرماید بصلاح بندگان فرماید، چون نهی کند از آن کند که فساد بندگان در آن بود، پس روا باشد و سزد که بندگان با رسولوی منازعت کنند در کار دین و شریعت و در کار امر و نهی.

«و یعبدون من دون الله» رب العزه جل جلاله دلائل قدرت خوش و مناهای وحدانیت خوش در آفرینش آسمانها و زمین و بیرو و بحیر و احیاء و افساد بندگان و رسیدن علم وی بهمگان و اظهار نعمت و رأفت و رحمت خود بر ایشان این همه در این آیات که رفت یاد کرد، آنکه چهل مشرکان پر عبادت اصنام در پی آن داشت گفت: «و یعبدون من دون الله ما لم یترک به سلطاناً» اى - حجت و برهاناً می گوید این مشرکان و ناگرویدگان از پرستش آن خداوند که این همه حجت های روشن و دلائل قدرت و وحدانیت وی پنداست بر می گردند و چیزی می پرستند که ایشانرا در پرستش آن هیچ حجت نیست، «ما لم یترک به سلطاناً» اى - حجت و برهاناً علی عبادتة و ائمانستى

الجنة سلطاناً لأنها تسلط على الباطل فتحقه وتزحه وهو نظير قوله : « بل تعنف بالحق على الباطل فيدغمه فإذا هوزاهق »، وسمى السلطان سلطاناً لتسلطه على رعيته، وقيل مالم ينصب عليه دلالة من جهة العقل ولا من جهة السمع، « وما ليس لهم به علم » اى - بعبدونه تقليداً وجهلاً لا عن عقل وسمع، « وما للظالمين » اى - المشركين « من نصير » من ولى يلى امرهم ولا حافظ يحفظهم. ولا مانع يمنعهم من عذاب الله . « وإذا تتلى عليهم » اى على اهل مكة ، « آياتنا بينات » بالقرائن والاحكام والحلال والحرام يعنى القرآن ، « تعرف وفي وجوه الذين كفروا المنكر » اى - الكراهية والعبوس والانتكاز على ناليه، « يكونون يسطون بالذين يتلون عليهم آياتنا » يقربون من الوثوب عليهم بالقتل والضرب ، يقال سطا به و علمه يسطوسطوا و سطوة اذا حمل عليه و بطش به ، و قبل السطوة اطهار الحال الهائلة للخلافة ، و منه يقال فى الدعاء ، اللهم ائني اعوذ بك من سطواتك يعنى من الاحوال الهائلة . « قل افاً بكم » بشر من ذلكم » اى - بشر عليكم وا كره اليكم من هذا القرآن الذى نسمعون ، اى - ان ساء كم سماع كلام الله وفيه ابطال دينكم وحسبتموه شراً لكم فانا آتكم « بشر من ذلكم »، ثم فسر فقال : « التار » اى - هو التار ، « وعد ها الله الذين كفروا و بشر المصير » التار .

« يا ايها الناس » يا اهل مكة . « ضرب مثل » معنى ضرب جعل، كقولهم ضرب السلطان البعث على الناس وضرب الجزية على اهل النعة ومنه قوله تعالى : « ضربت عليهم الذلة والمسكنة » اى - جعل ذلك عليهم ، قال الاخفش . ليس هاها مثل والمعنى حصل لى مثل اى - مثل وشبه ، اى - جعل المشركون الاصنام شركاى فعبدها . « فاستمعوا » حالها وصفتها ، يقال استمعه وسمعه وسمع لواءسمع له ، ثم بين ذلك فقال . « ان الذين ندعون من دين الله يعنى الاصنام . قرأ يعقوب « يدعون » بالباى ، والنافون بالناء « ان يخلعوا ذباباً » واحداً فى صعره وقتله لاثها لا تقدر عليه . وقيل هو مثل من حيث المعنى لانه ضرب مثل من يعبد الاصنام بمن يعبد مالا

يخلق ذباباً ، الذباب واحد وجمعه القليل اذكة والكثير دَبَابٌ ، مثل غراب واغربة و
غريان ، وسَمَى ذَبَاباً لِأَنَّهُ يَنْبُتُ اسْتَقْنَاراً وَاحْتِقَاراً ، « ولوا جتمعوا له » يعني اجتمع
الاذناب ، وقيل القياطين وقيل الرؤساء لخلق الذباب ، « و ان يسلبهم الذباب شيئاً
لا يستنقذوه منه » ، الاستنقاذ والانتقاذ واحد ، قال ابن عباس : كانوا يطلبون الاصنام
بالزعران فاذاجف جاء الذباب فاستلب منه ، وقال المحدثي : كانوا يضعون الطعام
بين يدي الاصنام فتضع الذبان عليه فتأكل منه ، وقال ابن زيد : كانوا يحلون الاصنام
بالواقيت والآلئ والجواهر ويطيئونها بالوان الطيب فرثما تسقط منها واحدة
فيأخذها طائر او ذباب فلا يقدر الالهة على اسردادها ، فذلك قوله : « و ان يسلبهم
الذباب شيئاً » ، وقيل ان يسلبهم الذباب شيئاً معاجلوه باسم الاصنام من الحرش والاعام ،
« لا يستنقذونه » اي لا يستخلصوه ، وقيل هو الالم الذي بمس الانسان في عض
الذباب او قرصه ، لم يتهياً لهم تخليصه منه ، والمعنى كيف يصلح للالهة ما لا يقدر
على دفع اذية ذباب ضعيف عن نفسه « ضعف الطالب والمطلوب » الطالب عابد الصنم
يطلب منه الشفاعة ، والمطلوب الصنم عاجز عجز عن يخلق اضعف الخلق وهو الذباب ،
وقيل الطالب الصنم يطلب ما سلبه ، والمطلوب الذباب يطلب منه ما سلب ، وقيل على العكس
الطالب الذباب يطلب ما يسلب من الطيب عن الصنم ، والمطلوب الصنم يطلب منه
الذباب السلب .

« وما قدروا الله حق قدره » اي ما عظموه حق عظمتة لما جعلوا الصنم مريكا
له ، وقيل ما عرفوه حق معرفته ولو عرفوه لما سووا بينه وبين الصنم . « ان الله لعوى »
على خلق ما ريد ، « عزيز » لا يعلب . والصنم لا تمتنع من دباب ولا يتصر منه .

« الله يصطفى » اي يختار ، « من الملائكة رسلاً » وهم جبريل وميكائيل
اسرافيل وعزرائيل وغيرهم ، « ومن الناس » اي يختار من الناس رسلاً مثل
ابراهيم وموسى وعيسى ومحمد وغيرهم من الانبياء صلوات الله عليهم . فالملائكة
مفراء الله الى الانبياء ، والانبياء سفراءه الى الخلق ، نزلت هذه الآية حين قال

المشركون أنزل عليه الذکر من بيننا؟ فاجيب الله أن الاختيار إليه يختار من يشاء من - خلفه ، « أن الله سمیع » لقولهم ، « بصیر » بمن يختاره لرسالته ، « يعلم ما بين ايديهم وما خلفهم » قال ابن عباس : یعنی ما قدموا وما خلفوا ، و قال الحسن : ما بين ايديهم ما عملوا و ما خلفهم ما هم عاملون من بعد ، و قيل يعلم ما بين ايدي ملائکته و رسله قبل ان خلقهم . « وما خلقهم » يعلم ما هو کائن بعد فئانهم . و قيل يعلم ما بين ايديهم من امر الدنيا و ما خلفهم من امر الآخرة ، « و الى الله ترجع الامور » ای - مرجع جميع الامور اليه . « يا ايها الذين آمنوا ار كموا واسجدوا ای - سلوا ، وخص الركوع و السجود بالذكر لانهما معظم السلوة و لا تكون السلوة الا بالترکوع و السجود ، « و اعبدوا ربکم » ای - اخلصوا عبادتکم لله وحده ، یعنی لا تفصلوا برکوعکم و سجودکم لله ، « و افعلوا الخير » یعنی لا تقتصر و اعلى هذا الغدر بل افعلوا الخير من صلة الرحم و کمال الطام و اغاثه الملهو و اعانة الضعیف ، « لعلکم تفلحون » یعنی رجاء نفلحوا ، و قيل کی تفلحوا و تعوزوا و تبغوا فی الجنة . قال علی (ع) : معناه اذا فعلتم ذلك ظفرتم بالمراد . خلاف است میان علماء دین در سجود تلاوت باین آیت ، مذهب شافعی و احمد و اسحق و ابن المبارک آن است که اینجا سجود تلاوت کنند و هو قول عمر و علی (ع) و ابن عمر و ابن مسعود و ابن عباس ، و حجت ایشان خیر مصطفی (ص) است روایت کسد از عقبه بن عامر که گفت : یا رسول الله سورة الحج فضیلنی دارد که در وی دو سجده است ، رسول خدای گفت : نعم . و من لم یسجد هما فلا یقرأها . و قال عمر بن الخطاب : فضلت سورة الحج بان فیها سجدة ، اما مذهب سفیان ثوری و اصحاب رأی آنست که در این آیت سجود تلاوت نیست ، و در جمله بدان که عدد سجود قرآن چهارده است بقول بیشترین اهل علم ، و ایشان که در سورة الحج یک سجده گویند سجده « ص » سجده تلاوت نهند تا همان چهارده باشد ، و مذهب شافعی « ص » سجده شکر است نه سجده تلاوت ، و مذهب احمد و اسحق و ابن المبارک جمله سجدهات قرآن پانزده اند که ایشان در سورة الحج دو شمرند ، و در سورة « ص » یکی ، و احتجوا

بماروی عن عمرو بن العاص ان النبي اقرأ خمس عشرة سجدة، في القرآن منها ثلاثا في المنفل وفي سورة الحج سجدة تين. ویدان که سجود تلاوت بمنصب سفیان واسحق و اصحاب رأی واجست بر خواننده و شنونده تا آن حد که شنونده اگر بروضه نباشد چون وضو کند قضا باز آرد. اما بمنصب شافعی واحد واجب نیست بلکه سنی مؤکد است، و خبر درستست که زید بن ثابت سورة والنجم رمضانی خواند و سجود نکرد. و رسول خدا او را فرمود و اگر واجب بودی رسول او را فرمودی، و عمر گفت: ان الله لم يكتبها علينا الا ان نشاء و کیفیت این سجود آنست که چون آیت سجده بر خواند یا شنود هر دو دست بردارد بایت و با تکبیر پس دیگر باره تکبیر کند و دست بر ندارد، و در سجود شود و يك سجود کند و در سجود گرید سجد و جبهی للذی خلقه و شق سمعه و بصره و يحوله و قوته، و اگر خواهد گوید اللهم اكتب لي بها عندك اجرا وضع عني بها وزرا واجعلها لي عندك ذخرا و تغلبها مني كما تغلبها من عبدك داود، روایتست از ابی عباس که گفت: شنیدم از رسول خدا که این دعا میخواند در سجود تلاوت. و روایت عایشه آنست که: سجد و جبهی للذی خلقه، خواندی. آنگه چون مرا از سجود بردارد سلام بآورد و دستها و انگشتها را بر زمین و وضع الجبهة على الارض بلا شروع فی التشهد و الاسلام.

و جاهد و افی الله ای جاهدوا فی سبیل الله اعداءه، «حق جهاده» هواستغراغ الطاقة فيه قاله ابن عباس: و عنه ابناً اثم قال: لا تخافوا فی الله لومة لائم فبو حق الجهاد كما قال: «جاهدون فی سبیل الله و لا یخافون لومة لائم»، و غل حق الجهاد ان يكون بنية صادقة خالصة لله عز وجل، و قال ابن المبارک: هو مجاهدة النفس و الشهوة و هو الجهاد الاكبر، و هو حق الجهاد، و قد روی ان رسول الله لما رجع من غزوة تبوک قال: «رجعنا من الجهاد الاصغر الى الجهاد الاكبر»، و قيل جاهدوا فی الله حق جهاده ای جاهدوا فی دين الله كما يجب ان يجاهد فی دينه فندخل فيه جميع الطاعات و هو ظير قوله: «انفوا الله حق تقاته». و قال مقاتل بن سليمان: نسخها قوله: «واتقوا الله ما استعظمتم». «هو اجتنابكم، ای-

اختاركم لدينه وجهاد عدوه ونصرة نبيّه واختاركم من سائر الامم، «وما جعل عليكم في الدين من حرج» اي - ضيق - معناه انّ المؤمن لا يتبلى بشيء من الذنوب الاجل الله له منه مخرجاً بعضها بالتوبة وبعضها برّد المطالم والقصاص، وبعضها بانواع الكفتارات، فليس في دين الاسلام مالا يجد العبد سبيلا الى الخلاص من العقاب فيه، فلا عند لا حدفى ترك الاستعداد للقيامة، وقال مقاتل: معنى بذلك الرخص عبدالضرورات كتقصير الصلوة في السفر وتيمم واكل الميتة عند الضرورة، والافطار في السفر بالمرض، والصلوة قاعداً عند العجز عن القيام. وقال ابن عباس: الحرج ما كان على نبي امر ائيل من الاصرات التي كانت عليهم وضعها الله عن هذه الامة. «ملكايبكم» نسب بنزع حرف الصفاى - كملكايبكم والمعنى وشع عليكم كما وشع عليه، وقيل نسب على الاغراء اي اتبعوا ملكايبكم «ابراهيم»، واتما امر باتباع ملة ابراهيم لانه داخل في ملة محمد. اگر کسی گوید که چونست که گفتم: ملة ايبكم ونه همه مسلمانان نسب بالابراهيم برنده جواب آنست که اين خطاب با عربست وايشان از نسل اسماعيل بن ابراهيم اند وروا باشد که خطاب با عموم مسلمانان بود بر معنى وجوب احترام او معنى که حرمت داشت وشناخت او بر همه مسلمانان چنانست که حرمت پدران، ان همه چنانست که زنان رسول خدا را امهات المؤمنين گویند. قال الله تعالى: «وارواجه امهاتهم»، معنى که حق وحرمت ايشان بنزدك شما واجبست چنانکه حق وحرمت مادران شما، وقال النبي: «اتما انا لكم مثل الوالد لولده» «هوساكم المسلمين» اي الله سبحانه وتعالى سقاكم المسلمين، «من قبل» معنى يوم القسمة والقضاء، وقبل من قبل نزول القرآن في المتقدمة. «وفي هذا» اي. وفي هذا القرآن، وقبل في هذا الزمان، وقال الحسن: هوساكم اي ابراهيم سقاكم المسلمين، معنى في قوله: «ومن ذرئنا ملة مسلمة لك» وعلى هذا التأويل يحتمل ان يكون تقدير قوله: «وفي هذا» اي. وفي القرآن بيان نسبه ايتاكم مسامن وهو قوله: «ومن ذرئنا ملة مسلمة لك» «لكون الرسول شهيداً عليكم»، وذلك انه يشهد لمن صدقه وعلى من كذبه، وقبل شهيداً عليكم

يَرْكَبُكُمْ ، « وَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ » تَشْهَدُونَ عَلَيْهِمْ أَنْزَلْنَاهُمْ قَدْ بَلَغْتُمْ ، وَهُوَ
 تَفْظِيرُ قَوْلِهِ : « جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِيَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ
 شَهِيدًا » . « فَاقِيمُوا الصَّلَاةَ » بِشَرِطِهَا ، « وَآتُوا الزَّكَاةَ » بِفَرَاغِهَا ، « وَاعْتَصِمُوا
 بِاللَّهِ تَمَسَّكُوا بِدِينِهِ وَامْتَنَعُوا بِطَاعَتِهِ عَنْ مَعْصِيَتِهِمَا جَعَلُوهُ عِصْمَةً لَكُمْ مِمَّا تَحْذَرُونَ ، وَقِيلَ
 تَمَسَّكُوا بِقَوْلِ لَوْلَاهُ الْآلَاءُ ، وَقِيلَ الْإِعْتِصَامُ بِاللَّهِ هُوَ التَّمَسُّكُ بِالْكِتَابِ وَالسُّنَّةِ « هُوَ مَوْلَاكُمْ »
 خَالِقُكُمْ وَحَافِظُكُمْ وَمَا صَرَّكُمْ وَمَتَوَلَّى أُمُورَكُمْ ، « فَتَعَمَّ الْمَوْلَى » لِعِبَادِهِمَا تَمَسَّكُ بِطَاعَتِهِ ،
 « وَنَعَمَ النَّصِيرُ » النَّاصِرُ لَهُ إِذَا اسْتَنْصَرَهُ بِلُزُومِ عِبَادَتِهِ ، يَرُودُ أَنْ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ اعْلَى هَذِهِ
 الْأُمَّةِ ثَلَاثَةَ أَشْيَاءَ لَمْ يُعْطِهَا إِلَّا الْأَنْبِيَاءَ ، جَعَلَتْ شَهِيدَةً عَلَى سَائِرِ الْأُمَمِ وَالشَّهَادَةُ لِكُلِّ
 نَبِيِّ عَلَى أُمَّةٍ وَآيَةٌ يُقَالُ لِلنَّبِيِّ إِذْهَبْ فَلاَ حَرْجَ عَلَيْكَ وَقَالَ لَهُنَّ الْأُمَّةُ مَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ
 فِي الدِّينِ مِنْ حَرْجٍ وَآيَةٌ قَالَ : لِكُلِّ نَبِيٍّ سَلْ تَعْطُ ، وَقَالَ لَهُنَّ الْأُمَّةُ . وَقَالَ رَبُّكُمْ
 ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ .

النوبة الثالثة

قوله: هُوَ الَّذِي هَاجَرَ وَافَى سَبِيلَ اللَّهِ « آيَةٌ . هَجَرَتْ دَوَا سَتِ هَجَرَتْ ظَاهِرٌ وَهَجَرَتْ
 بَاطِنٌ ، هَجَرَتْ ظَاهِرٌ آسَتْ كَهَيْئَتِهِ وَشَرُّ خُوشِرَا وَدَاعَ كُنْدَ ، هَجَرَتْ بَاطِنٌ آسَتْ كَهَيْئَتِهِ
 كَوْنِيْنٌ وَعَالَمِيْنٌ رَا وَدَاعَ كُنْدَ . هَجَرَتْ ظَاهِرٌ مَوْقِفٌ اسْتِ وَهَجَرَتْ بَاطِنٌ مُسْتَدَامٌ ،
 دَرِ هَجَرَتْ ظَاهِرٌ زَادَ طَعَامٌ وَشَرَابٌ اسْتِ ، دَرِ هَجَرَتْ بَاطِنٌ رَادَ اَطْفَ رَبِّ الْاَرْبَابِ اسْتِ ،
 دَرِ هَجَرَتْ ظَاهِرٌ مَنْزِلٌ غَارِسْتِ . دَرِ هَجَرَتْ بَاطِنٌ مَرَلٌ تَرَكَ اخْتِيَارِسْتِ ، هَجَرَتْ ظَاهِرٌ
 اَرْمَكَةَ تَا مَدْنَه ، هَجَرَتْ بَاطِنٌ اَزَا صَطْرَابِ نَقَرِ شُورَا مَكِيْنَزِ نَاسِكُنَه سَبْنَه . قَالَ النَّبِيُّ
 اَلْهَاجِرُ مِنْ هَجَرٍ مَا سَبَى اللَّهُ عَنْهُ . صَدْرُ نَبُوْتٍ وَرَسَالَتٍ دَرِ صَدَفِ شَرَفِ سَيِّدَاوَلْبَيْنِ وَآخِرِيْنِ
 وَرَسُولِ رَبِّ الْعَالَمِيْنِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ مِيْكَوْبِدُ : « هَاجَرَ اسْتِ كَهْ اَزْ كَوِي حَذَّ هَجَرَتْ
 كُنْدَرَاهُ صَعَا وَوَقَايِسَ كِيْرِدَ ، اَزْ مَدِي وَبَدَانِ بِيْرِدِ بَنِيْكَ وَبِيْكَانِ بَمُونَدِ ، نَبِيْ شَرِيْعَتِ

بر کار گیرد و از مواضع تهمت بپرهیزد، دد دل پیوسته حزن و ندامت دارد، از دیده اشك حسرت بارد، این چنین کس را خلعت چه دهند نزل چه سازند. «لیرز قلم الله زلفاحسنه» رزقی نیکونزلی ساخته پرداخته یکی امروز یکی فردا، امروز حلاوت معرفت، فردا لذت مشاهده، امروز در راه دوست خطوتی، فردا با دوست خلوتی، امروز مهر دل و دگر زبان، فردا معاینه میان جسم و جان، اینست که گفت جل جلاله: «لیدخلنهم مدخلایر ضونه» ای - ادخلا فوق ما بتمنونه و ابقاء علی الوصف الّذی یهوونه. ایشانرا در درون پرده آورده و آرزوی دیرینه ایشان بر آورده و خلعت رضا پوشانیده و خطاب کرامت نبعت رأفت و رحمت شنواینده که: یعنی ما متحمل المتحملون من اجلی. آن رنجها که در بهر من بتملمی رسید من می دیدم، گامها که در راه من برداشتید می شمرم، قطره های اشك حسرت که از دنده باران کریدید میدنم آنکه هاود را فرمان آید که: قم یا هاود فمجدنی بذلك الصوت الرحیم، برخیز ای هاود و دوستان ما را در بوسان لطف با آواز خوش خویش میزبانی کن، سبحان الله آن مائده چنان و آن دعوت چنان و ضیافت رحمن، مرید بمراد رسید مرغ سوی آشیان شتافته، دوست ازلی پرده بر گرفته، الرب والعبد والعبدوالرب. «ذلك ومن عاقب بمثل ما عوقب به» مفهوم آیت هم اظهار عدل است یعنی سیاست در قهر اعداء، هم اظهار اظهار فضل نبعت رأفت در نصرت اولیاء.

«ذلك بان الله ولج اللیل فی القهار» الآیه .. بیان قدرت است نبعت عزت در آفرینش روز و شب و نور و ظلمت. «ذلك بان الله هو الحق» ائمان وحدانیت است بصفت الهیّت و ابطال شر کاعوشر کت. «الم تر ان الله انزل من السماء ماء» مضمون این آیت و آنچه بر عتب این آید از آیات تذکیر نعمت است و اظهار حکمت در آفرینش منافع حلیقت، هر چه آفرید بسزای خود چنانکه مایست آفرید، و هر چه نهاد بر حای خود نهاد و هر چه داد باهل خود داد، قادر است که هر چه خواهد کند، حکیم است نه هر چه تواند بکند، درین عالم بای موری و پریشی ای نافرید مگر بنقضا عقدر، بر

قضیت حکمت، یرو فوق مشیت، حکمت و قدرت دست در هم داده تا کار الهیت بر نظام می رود، اگر حکمت با قدرت نبودی عالم زیر و زبر شدی، خدایا جل جلاله صفاتی است که آن صفات خصم وجود و افعال خلقند، آن صفت عزت و عظمت و جبروت و کبریا و استغناء علم یزل، باز او را صفاتی است که شفیع وجود و افعال خلقند چون حکمت و رحمت و لطف و رأفت وجود و کرم، و این صفات رحمت و حکمت عنان آن صفات عزت و غنا فرو گرفته تا این مشتی بیچارگان در سایه لطف و رحمت بمقتضای حکمت عمر بسر آرند، ورنه این شفیعیان بودندنی از عرش و کرسی در گیر تا پیاپی موری و پریشهای همه نیست گشتی و با عدم شدی، بلك کلمه بود از غنا و استغناء لم یزل که روی داد باین عالم تا کافران و ییگانگان را روز هجران پیش آمد، بیگانه وار سر بفکر خویش در نهادند قدر الله نشناختند و بسزای وی راه نبردند، بتی عاجز جمادی می صفات را باوی انباز کردند و آنرا پرستیدند و بدوست گرفتند تارب الغره از ایشان باز گفت که: «ضعف الطالبو المطلوب»، ضعفست و بیچاره هم پرستگار و هم پرستیده.

«ما قدر الله حق قدره» فال الواسطی: لا یعرف حق قدره الخلق الا الحق. قدر او کس نداند مگر او، بسرا معرف او کس نداند مگر او، عقلها مدهوش گردد و بهما حیران در مادی اشراق حلال او، اشیاء و رسل مقدم عجز یار گشتند از درگاه حقیقت معرفت او، ای جو امر در فردا که بندگان بمر وصال او رسند و شواهد قرب بسندیدار خود که عطا دهد بقدر طاقت بدهد نه بقدر عظمت و حلال خود، از اسجا گفته اند. کلم موسی من حیث موسی، و لو کلم موسی بعظمه لذاب موسی. «نالیها الدین آمنوا ر کموا واسجدوا» پیر طریقت از روی فهم بر زبان اشارت گفت: مؤمنان را در کوع و مسجد فرمود آنکه گفت: «واعبدوا ربکم» ای- احتملوا البلا بالدين والدنيا بعد ان جعلکم الله من اهل خدمته، و رزقکم خلاوة مذاق صفوته، می گوید اگر بلا در روز گلا و محنت دنیا شربتی سازند و بر دست عجز تو مهند

تاریخ ترش نکستی و آن بلای بلاجان و دل بکشی و شربت مخمت بنوشی بشکر آن که ترا خیمت خود فرمود و بر حضرت نماز و مقام راز بداشت، و نگر تا باین طاعت و عبادت خود منتی بر نهی و بحقیقت دانی که جمله طاعات و عبادات و اعمال و احوال اولاد آدم از ابتدا وجود تا آخر عهد در مقابله کمال و جمال الهی جز حریست و کوییر رنان نیست، ورنه آن بودی که او جل جلاله بکرم و فضل خویش این مشتی خاک را بدرگاه قدم خود دعوت کرد و بساط انیساط در سرای هدایت بلطف خود بسط کرد و الا این سیه گلیم وجود را و این دژ خاک تا پاک را کی زهره آن بودی که قدم بر حاشیه بساط ملوک نهادی، پس سزای خاک آست که نعت انکسار بزبان عجز و افتقار گوید:

ما خود زوج خود خویش نسگ آمده ایم وز روی قضا بر سر نسگ آمده ایم

اندر کیلان گلیم بدبختی را ما از سببی بجای رنگ آمده ایم

«و جاهدوا فی الله حق جهاده»، جهاد بر سه قسم است: یکی بنفس یکی بذل یکی بمال. جهاد بنفس آست که از خدمت و رباضت نیاسائی و گرد رخس و تأویلات نگردی و امر و نهی را شت عظیم بش روی، و جهاد بذل آست که خواطر ری را بخود راه ندهی و بر مخالفت عزم مصمم نداری و از فکر در آلاء و نعماء نیاسائی. و جهاد بمال ببذل است و سخا وجود و انبار. سحا آست که بعضی بذل کند و بعضی خود را بگذارد، جود آست که بشترین بذل کند و اندکی خود را بگذارد، انبار آست که همه دهد و بر فقر و فاقت زندگانی کند، و این حال صدیق اکبر است که مصطفی و بر اگمت. مادا البقیة لایمک. قال الله ورسوله. و قبل حق الجهاد ان لاتعز عن مجاهد النفس لحظة قال قائلم:

ما رب ان جهادی غیر منقطع فکل ارضک لی ثمر و طرسوس.

«و احببکم» هوسا کم هو مولیکم هواجتبا کم، برگزید شما را و چون می گردید عیب می دید و با عیب می بستید «هوسا کم» نه آسمان بود و نه زمین

نه عرش نه کرسی نه ، آدم « حوا که تو در علم او مسلمان بودی ، و ترا مسلمان
 ناهمی نهاد و بر تو رقم خصوصیت می کشید ، که : « سبقت لهم مثالا الحسنی » هواجبیا کم
 بالهدایة ، هوسما کم باسم الولاية ، هومولیکم باظهار العنایة ، هو اجتبیا کم لافضل -
 الاعمال ، هوسما کم باسم الابدال ، هومولیکم فی جمیع الاحوال ، هواجتبیا کم فمن
 یضلکم ، هوسمیکم فمن یدلکم ، هومولیکم فمن یخذلکم . برگزید شمارا هدایت
 نام مسلمانان نهاد بغضایت ، این بیان کرد که او مولای شماست بحقیقت ، دلگشای
 شماست بر رحمت ، سرارای شماست بمعجت . « نعم المولی » یستر العیوب و یکشف
 الکروب و بغفر الذنوب ، بوقت گناه ترا جاهل خواند گفت : « بعملون السوء بجهالة
 تا عذرت بینید ، بوقت شهادت ترا عالم خواند گفت : « الا من شهد بالحق و هم
 یعلمون » تا گواهی بینید ، بوقت تقصیر ترا ضعیف خواند گفت : « وحلق الانسان
 ضعباً » تا تقصیرت محو کند . « نعم المولی » مولا که ان دعوتہ لباک وان ولیت عنه
 نذاک ، فعم الموالی بذاک بالمحبة قبل ان احببته ، و اراک قبل ان اردته ، نیک خداوندی ،
 مهربانندی معیوب پسندی ، بردباری ، فرا گذاری ، فرا گذارد تا فرو گذارد ، با
 می گذارد تا در گذارد ، اگر فرو گذارد بی نیازست ، و در گذارد نده بوازست ،
 عظم المنّ و قدیم الاحسان ، و جهانمانرا بوقت سارست ، اریک خداوندی اوست که
 عطاء خود بخطاء بنده باز نگیرد و نعمت بخصوت قطع نکند . ذوالنون مصری
 گفت . وقتی بر شرط نیل حامه می شستم ناگاه عمری دیدم عظیم که می آید فاستعذت
 بالله من شرّها فکفانی الله شرّها ، گفتم از وی می رفتم تا بکناره آب رسید ضغعی
 از آب بر آمد و پش خوش فراداشت تا آن غروب بریست و ی نشست از نیل نگذشت
 ذوالنون بتعجب گفت انّ لهذا شأناً . ارازی بر میان مس و بیان جاف عبره کرد
 ضغدر را دید که عرب بنهاد و بموضع خوش باز گشت ، غروب می دفت تار سبید بدختی
 عظم ، ذوالنون گفت نگاه کردم غلامی را دیدم تازه خوانی ، مست و حراب افتاده
 و خوابش برده گفتم ان الله ، همین ساعت آن جوارا هلاک کند ، درین اندیشه بودم که

• ماری عظیم ار آن گوشه برآمد بقصد آن غلام تا او را هلاک کند آن عقرب را دیدم
 که بر پشت آن مار جست و دماغ او بزد و او را بکشت و از آنجا با کنار آب آمد تا ضددع
 باز آمد و بر پشت وی عبره کرد . گفت من از آنجا باز گشتم و آن حوان هنوز در
 خواب غفلت بود آواز بر آوردم گفتم :

یار اقدأ والجليل يحفظه من كل شيء يدب في الظلم

کیف تنام العیون عن ملک بأنتیک منه فوائد النعم -

آن جوان بیدار گشت و آن حال دید، ذوالنون گفت : انظر الی ما صرف الله
 عنک بماذا صرف الله عنک آنکه قصه با وی بگفت جوان چون آن سخن بشنید
 از مومن دل وی دندی و اندوهی سر برزد و خوش بنالید روی سوی آسمان کرد و در
 الله تعالی زارید گفت: یا حیددی و مولائی هذا فعلک بمن عصاک البارحة فوعزتک لا عصیک
 حتی القاک ، فخلع ثیاب بطالته و لبس ثیاب الحیر و الرشد .



۷۲- سورة المؤمنون- مکیة

۱- النوبة الاولى

« بسم الله الرحمن الرحيم »

بنام خداوند یزدگ بخشایش مهربان .

الجزء ثامن عشر « قد اطلع المؤمنون (۱) ، جاوید پیروز آمد گریدگان .
« الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ (۲) » ایشان که در نماز خویش آرامیدگان و
فروشکستگانشند .

« وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ (۳) » وایشان که از نابکار روی بر گردانند ،
« وَالَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ (۴) » وایشان که زکوة مال دهند .
« وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوحِهِمْ حَافِظُونَ (۵) » وایشان که فرجهای خویش نگه دارند .
« اَلَا عَلَىٰ اَزْوَاجِهِمْ ، مِگر بر جفتان خویش ، « اَوْ مَا مَلَكَتْ اِیْمَانُهُمْ » ما بر بردگان
خویش ، « فَانَّهُمْ غَيْرُ مُلَومِينَ (۶) » که ایشان که زبان دارند یا کنیز کن نکوهیده
نیستند .

« فَمَنْ ابْغَی وَرَاءَ ذَٰلِكَ » هر که بیرون از آن چیزی جوید ، « فَاُولَٰئِكَ هُمُ
الْعَادُونَ (۷) » ایشان از اندازه پسند در گشتگاسد .
« وَالَّذِينَ هُمْ لَا مَآ نَاتِهِمْ وَعَهْدُهُمْ رَٰعُونَ (۸) » وایشان که اما تنها وعدهای

خویش را گوشواناند .

« وَالَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ يَحَافِظُونَ ^(۹) » و ایشان که بر هنگام نمازهای خویش بر ایستاد گانند .

« أُولَئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ ^(۱۰) » ایشانند که بهشت را میراث برانند .

« الَّذِينَ يَرْتُونَ الْفَرْدوسَ » ایشان که بیاقتند بهشت [بازمانده از بدبختان] ،
« هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ^(۱۱) » ایشان در آن جاویدانند ،

« وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنسَانَ بِدَرَسْتِكَهْ يَافْرِيدِيمُ مَرْدِهَا ، « مِنْ سَلَالَةِ مِنْ طِينِ ^(۱۲) »
از گلی ساخته کشیده ،

« ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نَظْفَةً فِي قَرَارِ مَكِينِ ^(۱۳) » آنکه او را نخست نظفه کردیم در آرامگاهی
استوار .

« ثُمَّ خَلَقْنَا النَّظْفَةَ عِلْقَةً » پس آن نظمه را خونی بسته کردیم ، « فَخَلَقْنَا الْعِلْقَةَ مَضْغَةً »
آنکه آن خور را به گوشت کردیم ، « فَخَلَقْنَا الْمَضْغَةَ عِظَامًا » آنکه آن مضغه را استخوانها
کردیم ، « فَكَسَوْنَاهَا عِظَامًا لَحْمًا » آنکه آن استخوان و اندامها را گوشت پوشانیدیم ، « ثُمَّ
أَنشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ » پس او را آفریدیم آفریدنی دیگر ، « فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ ^(۱۴) »
با آفرین خدای الله تعالی که نیکنگار تر همه نگارند گانست و نیکو آفریدگار تر
همه آفرینند گان است .

« ثُمَّ أَتَمَّمْ بَعْدَ ذَلِكَ لِمَتَّوْنِ ^(۱۵) » پس آنکه شما پس آن مرد گانید .

« ثُمَّ أَتَمَّمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تَبْعُثُونَ ^(۱۶) » پس آنکه شما را روز رستاخیز از
خاک برانگیزانیم .

التوبة الثانية

بدانکه این سوره چهار هزار و هشتصد و دو حرف است و هزار و هشتصد و چهل کلمه و صد و هزده آیت بعدد کوفیان . جمله بمکفرو آهد و درین سوره دو آیت منسوخ است : یکی « فذرهم فی غمرتهم حتی حین » بآیت سیف منسوخ است دیگر . « ادفع بالتي هي احسن الميثمة » این قدر از آیت منسوخ است بآیت سیف و باقی آیت محکم ، و در فضیلت سوره ایی بن کعب روایت کند قل قال رسول الله (ص) : « من قرأ سورة المؤمنون بشرته الملائكة بالروح والريحان و ما تقر به عينه عند نزول ملك الموت . و عن عروة بن الزبير عن عبد الرحمن بن عبد العاري قال سمعت عمر بن الخطاب يقول : كان اذا نزل على رسول الله (ص) الوحي يسمع عند وجهه كدوى النحل فمكثنا ساعة . و في رواية فنزل عليه يوما فمكثنا ساعة فاستقبل الغبلة ورفع يديه وقال اللهم : دنا ولا تنقصنا و اكرمنا ولا تهنا و اعطنا ولا تحرمنا و آثرنا ولا تؤثر علينا و ارضنا وارض عنا » ثم قال لقد انزلنا علينا عشر آيات من اقامهن دخل الجنة ، ثم قرأ قد افلح المؤمنون عشر آيات .

قوله : « قد افلح المؤمنون » قد في اللمعة لترتين الكلام و تحسينه ، و قيل هو حرف ما كيد ، و قال المحققون ، معنى قد تقرب الماضي من الحال ، يدل على ان العلاج قد حصل لهم و هم عليه في الحال ، و هذا يبلغ في الصفة من مجرد ذكر العمل ، و معنى العلاج نيل المأمول و النجاة من المحذور . و قال ابن عباس : العلاج البقاء و النجاة . و معنى الا لا تنقص المصدقون بالتوحيد و نالوا يوم البقاء في الجنة . و عن ابن عباس قال قال رسول الله : « لما خلق الله جنة عدن خلق فيها ملاعين رأيت و لا اذن سمعت و لا خطر على قلب بشر . ثم قال لها تكلمي ، قالت قد افلح المؤمنون ثلاثا ، ثم قالت انا حرام على كل بخیل و مراء .

«الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ» الخشوع في الصلوة غض الطرف وضبط السر وتسكين الأطراف . معنى خشوع در نماز آنست که سر در پیش افکند متواضع وار دست بر یکدیگر نهاده زیر سینه و چشم فرا موضع سجود داشته ، مصطفی پیش از نزول این آیت بر است و چپ نگاه کردی در نماز و با سمان نظر کردی ، پس از آن که این آیت فرو آمد سر در پیش افکند و نیز التفات نکرد . ابوهریره گفت . یاران رسول همچنان با سمان نظر داشتند در نماز و رسول (ص) ایشانرا از آن باز زد و نهی کرد . قال النبی : «لا يزال الله عز وجل مقبلا على العبد ما كان في صلاته ما لم يلتفت فاذا التفت اعرض عنه . وعن عائشة قالت : سألت رسول الله عن الالتفات في الصلوة فقال : هو اختلاس يختلسه الشيطان من صلوة العبد . وعن أبي هريرة قال قال رسول الله : «إن العبد اذا اقام الى الصلوة فانه بين عيني الرحمن عز وجل فاذا التفت قال له الرب الى من تلتفت الى من هو خير لك مني ابن آدم اقبل الى » فانا خير ممن تلتفت اليه . علما گفتند اگر در مکة باشد مستحب است او را بخانه کعبه نگرستن اگر چه در نماز بود . و قال عطاء : الخشوع في الصلوة ان لا تعبت شي من حسدك فيها فان النبي عليه السلام ابصر رجلا يعبث بلحيته في الصلوة فقال لو خشع قلب هذا خشعت جوارحه . و قال صلى الله عليه وسلم : «اذا قام احدكم الى الصلوة فلا يمسح الحما فان الرحمة بواجبه» . وقال بعضهم حقيقة الخشوع في الصلوة جمع الهمة لتدبر افعال الصلوة وادكارها ، واصل الخشوع في اللغة الخضوع والتواضع من قوله : «وخشعت الاصوات للرحمن فلا تسمع الا همسا» .

«وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ» قال ابن عباس . عن الشرك . وقال الحسن . عن المعاصي . وقال الزجاج : كل باطل ولو هو ولا يحمل من القول والعقل ، وقيل بمعنى عن معارضة الكفار بالثبوت والسب معرضون . قال الله تعالى : «واذا مروا باللغو مروا كراما» ای - ادا سمعوا الکلام العیج اکر موا انفسهم عن الدخول فيه ، و قل هو مجالس المبتدعین .

«وَالَّذِينَ هُمْ لِلزُّكُوفِ فَاعِلُونَ» أي للزكوة الواجبة مؤذون فغير عن التآدية بالفاعل
 لأنه فصل، وقيل الزكوة هاهنا هو العمل الصالح، يعني والذين هم للعمل الصالح فاعلون.
 قال أمية: المطعمون الطعام في السنة اللازمة، والفاعلون للزكوات؛ ويقال ههنا اللام
 لام العلة والمعنى يفعلون ما يفعلون للزكوة أي - ليبصروا عند الله ازكياء.
 «وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ» الفرج اسم يجمع سوءة الرجل والمرأة.
 وحفظ الفرج التعفف عن الحرام، «ألا على أزواجهم» يعني لا يطلقونها إلا على أزواجهم
 وقيل «على» هاهنا بمعنى من، و«ما» بمعنى من أي - تحفظونها إلا من الأزواج و
 الإماماء. ودل الكتاب والسقواجماع الفقهاء أن ملك اليمين هاهنا هم الأناث دون الذكور
 والآية في الرجال خاصة بدليل قوله: «وما ملكت أيمانهم» والمرأة لا يجوز لها
 استمتاع بفرح مملوكها. «فأنتهم غير ملومين» يعني يحفظ فرجه إلا من امرأته
 أو امرأته فأنه لا يلام على ذلك وإنما لا يلام فيهما إذا كان على وجهه إذن فيه الشرع دون
 الاتيان في غير المأثي وفي حال الحيض والتفاس فأنه محظور وهو على فعله ملوم. و
 العبد والامة يسميان ملك اليمين دون العقار والندار.

«فَمَنْ ابْتَغَى وَرَاءَ ذَلِكَ» أي - من التمس وطلب سوى الأزواج والولاييد المملوكة
 «فأولئك هم الماعون» الظالمون المتجاوزون من الدلال إلى الحرام حرمت هذه
 الآية كل ما تفي في الدنيا إلا ما كان من زوج أو جارية، سئل مالك بن أنس عن الاستملاء
 باليد فدل على تحريمه بهذه الآية. وقال ابن جريح: سألت عطاء عنه فقال: مكروه،
 سمعت ابن قوماً يحشرون وبيديهم حبالي فاطن أنهم هؤلاء. وعن سعيد بن جبير
 قال: عتب الله أمة كانوا يسيئون بمذاكيرهم.

«وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ» قرأ ابن كثير لأمانتهم على التوحيد هاهنا وفي المعارج
 لقوله: «وعهدهم»، وقرأ الباقر لأماناتهم بالجمع لقوله: «إن الله بأمركم أن تؤدوا
 الأمانات». و اعلم أن الأمانة ثلاث: أولها الطاعة والدين وهو قوله تعالى: «أنا
 عرضنا الأمانة»، والأمانة ما اتئمت عليه من مال أو حديث. وفي الحديث عن النبي

انه قال : اذا حدثك الرجل بحديث فالتفت فهو امانة ، والنساء عند الرجال امانة . وفي الخبر : داخذ تمومن بامانة الله . واما اليهود فكثيرة موافق الله على عباده عهود و اوامره اياهم عهود ، والنذور والمواعيد والنعم عهود ، والعقود بين الناس عهود ، وعهود الصحبة عهود . ومنه قول الشاعر :

لا كان هذا العهد آخر عهدنا بكم ولا كان الزمان زوالا

« وعهدهم ناعون » اصل الرعي في اللغة القيام باصلاح ما يتولاه من الامور ، و ذلك معنى قوله صلى الله عليه وسلم : « كلكم راع وكلكم مسؤول عن رعيته » .

« والذين هم على صلواتهم يحافظون » قرأ حمزة والكاظمي صلواتهم على التوحيد ، وقرأ الآخرون صلواتهم على الجمع لانها خمس لا يجوز الاخلال بواحدة منها ، ومعنى المحافظة المداومة على حفظها ومراعاة اوقاتها و اتمام ركوعها و سجودها واعد ذكر الصلوة وقد ذكرها في اول السورة تأكيداً لحفظ الصلوة ، وقيل لان الحشوع فيها غير المحافظة عليها فتبين تلك الآية وجوب الحشوع وبهذه الآية وجوب المحافظة عليها ، وقيل يريد هاهنا التطوع . « اولئك » يعني اهل هذه الصفة ، « هم الوارثون » يرثون منازل اهل القار من الجنة . روى عن ابي هريرة قال رسول الله (ص) : « ما منكم من احداً وله منزلان ، منزل في الجنة ومنزل في النار فان مات ودخل النار ورث اهل الجنة منزله وذلك قوله : « اولئك هم الوارثون » و قال مجاهد : لكل واحد منزلان منزل في الجنة ومنزل في النار ، فاما المؤمن فيبني منزله الذي له في الجنة ويهدم منزله الذي في النار ، واما الكافر فيهدم منزله الذي في الجنة ويبني منزله الذي في النار . وقيل معنى الورثة انه يؤل امرهم الى الحق كما يؤل امر المراث الى الوارث . وقيل لان الورثة اقوى سبب بقع في ملك الشيء لا بتعاقبه رد ولا فسح ولا نقض ولا اقالة .

« الذين يربون الفردوس هم فيها خالدون » الفردوس البستان يجمع محاسن النبات والاشجار ، والعرب تسمى البستان الذي فيه الكرم فردوساً ، وقيل اصله

رومي عَرَب وهو اليستان الذي فيه الاعناب بالرومية، وقال عكرمة : هو الجنة بلسان الحبشة، وقال قتادة : الفردوس ربوة الجنة واوسطها وافضلها وارفعها، قال ابن عباس (ص) : « اذا سألت الله فسالوه الفردوس فإنه اوسط الجنة واعلى الجنة وفوقه عرش الرحمن و منه تعجر انهار الجنة . وقال كعب : ليس في الجنان جنة اعلى من جنة الفردوس فيها الآمرون بالمعروف والنهي عن المنكر . وروى ان الله تعالى لما خلق الفردوس قال لها تزيتي قترتيت ، ثم قال لها تكلمي ، فقالت طوبى لمن رضى عنه . وروى ان الله تعالى بنى جنة الفردوس بيده ثم قال وعزتي و جلالى لا يدخلها مدمن خمر ولا ديوث ، وروى ان الله بنى الجنة الفردوس لبنة من ذهب ولبنة من فضة ، وجعل حبالها المسك الاذرق وفي رواية اخرى كنس جنة الفردوس بيده وبها لبنة من ذهب مصفى و لبنة من مسك مندرء ، وغرس فيها من جيد النافكة وجيد الربحان .

« ولقد خلقنا الانسان » في الانسان هاهنا قولان احدهما انه عام في بنى آدم هو اسم الجنس يقع على الواحد والجمع . « من سلالة من طين » قال ابن عباس : السلالة صفوة الماء ، وقال مجاهد : منى ابن آدم ، وقال عكرمة : هو الماء سل من الظهور والعرب تسمى النطفة سلالة والولد سليلا وسلالة لانهما مسلولان منه . قوله : « من طين » يعنى من آدم لانه خلق منه ، وتقديره خلقنا بنى آدم من طعة آدم . و القول الثاني ان الانسان يريد به آدم ، والسلالة كل لطيف استخرج من كتف . وقيل السلالة ما يخرج بين الاصبعين من الشئ اذا عصر ، وقيل السلالة صفوة الشئ التى خرج منه كالنار تسلم منه ، والمعنى خلقنا آدم من تربة سلت ونزعنا من طين ، أى - من هاهنا هاهنا ، وقيل اخذت قبضة من الارض واجمعوا على ان الله عز وجل خلق آدم من تراب . و اختلفوا في حواء ، والجمهور على انها خلفت من ضلع من اضلاعه ، وقيل خلقت من بقية طين آدم .

« ثم جعلناه نطفة في قرار مكين » أى - جعلنا نسله . فحذف المضاف واقيم المضاف اليه مقامه لان آدم لم يصير نطفة . والمعنى خلقنا نسله من نطفة . ومثله قوله : « ثم جعل نسله من سلالة من ماء مهين » . معنى قول اول آتست كه فرزندان را

از آبی صافی آفریدیم سلاله‌ای روشن که از پشت آدم بیرون آمده ، ومعنی قول دوم آنست که آدم را از قبضه‌ای خاک آفریدیم از همه روی زمین برگرفته سلاله‌ای لطیف از خاکی کثیف بدر آورده و با صفا برده پس ازو نسلا و نطفه‌ای کردیم در آرامگاهی استوار بجائی یعنی رحم المرأة . وقیل «جعلناه» ای - جعلنا الانسان بعد کونہ فی ظہرایہ ولا سُمی نطفة الابعدان خرج من الرجل ، وقیل معناه جعلنا السلالة . «نطفة فی قرار مکین» القرار مصدر قرقر قراراً ثم یسقی الموضع الذی یقرقہ قراراً ، وقوله : «مکین» ای - حصین منیع ای - مکن لاستقراره فیہ الی التمام .

«ثم خلقنا النطفة علقه» ای - صیرنا النطفة البیضاء علقه حمراء ، والعلقه الغلطة من الدم . «فخلقنا العلقه مضغة» ای - احلناها وصیرناها مضغة من اللحم مقدار ما یمضغ ، «فخلقنا المضغة عظماً» ای - احلناها وصیرناها عظماً . «فکسونا العظام لحماً» انبتنا علیها اللحم فصار لها کاللباس ، قرأ ابن عامر وابو بکر وعاصم عظماً ، فکسونا العظم علی التوحید فیہما ، والوجه ان العظم اسم جنس یؤدی معنی الجمع ، كما یقال اهلك الانسان الدینار والدرهم ، وقرأ الآخرون عظماً ، فکسونا العظام بالالف فیہما علی الجمع لانه اذا کان التوحید فی هذا الموضع محمولا علی الجمع فلفظ الجمع به اولی ، ولان الانسان ذو عظام کثیرة ، وقیل معناه فکسونا العظم لحماً وعصباً وعروقاً وقد تم الجسم و لیس حیواناً حتی یجعل الله فیہ الروح و هو قوله : «ثم انشأناه خلقاً آخر» یدل به نفخ الروح فیہ ، وقال الحسن : ای - جعلناه ذکراً او انثی بعد ان لم یکن . و عن ابن عباس انه قال : ان ذلك تصرف احواله بعد الولاد من الاستہلال الی الارتضاع ، الی القعود الی القيام ، الی المشی الی - الفطام ، الی ان یتأکل ویشرب الی ان یتلج اللحم و یتقلب فی البلاد الی ما بعدها من احوال الاحیاء فی الدنیا . «فتبارک الله» ای - استحق التعظیم والثناء بانه لم یزل و لا یزال ، وهو من البروک وهو الثبوت . «احسن الخالقین» ای - المصورین والمقتدرین ،

والخلق في اللغة التقدير، قال مجاهد: تصنعون و يصنع الله والله خير الصّانين و احسن الصّانين، يقال رجل خالق أى صانع، وقال ابن جرير: ألما جمع الخالقين لأن عيسى (ع) كان يخلق كما قال تعالى: «انى اخلق لكم من الطين» فآخبر الله عن نفسه أنه احسن الخالقين. روى أنّ عمر كان حاضراً فلما سمع الآية قال قتبّارك الله احسن الخالقين فوافق قراء تموحى جبرئيل، فقال النبي: هكذا انزل، ويقال كان قائل هذا الكلام معاذ بن حيل. وروى عن ابن عباس قال: كان عبد الله بن ابي مرثد يكتب هذه الآية لرسول الله (ص) فلما انتهى الى قوله: «خلقاً آخر» عجب من تفصيل خلق الانسان فقال، تبارك الله احسن الخالقين، فقال النبي اكتب هكذا انزلت، فشك عند ذلك وقال ان كان محمد صادقاً يقول أنه يوحى اليه فقد اوحى الىّ كما يوحى اليه، وان قال من ذات نفسه فقد قلت مثل ما قال فكفر بالله، وقيل هذه الآية غير صحيحة لأن ارتداده كان بالمدينة وهذه السورة مكّية

«ثم انكم بعد ذلك» أى - بعد الخلق، وقيل بعد ما ذكرنا من أمرنا، «ولميتون» أى - صاعرون اليه قتل منلة الكائن ادلائت من كونه، ويقال الميت بالتشديد والمات الذى لم يمت بعد وسيموت، والميت بالتخفيف من مات، ولذلك لم يجرّ التخفيف هاهنا كقوله: «انك ميت وانهم ميتون».

«ثم انكم يوم القيامة تبعثون» تحيّن بعد الامات للحساب والجزاء.

كَلَّ الى الغاية محثوث والمرء موروث ومبعوث.
فكّن حديثاً حسناً سائراً فائماً الناس احاديث.

النوبة الثالثة

قوله: «بسم الله الرحمن الرحيم» باسم من تترد بالقوة والقدرة والجلال، باسم

من تو شد بالرحمة والنصرة والافعال ، سبحانه سبحانه ذی المن والاکرام والا-
 حسان ، متقدس عن شرکة الاوثان ، متطلف بالعرفوا زاره ثم اردتی بالکبریاء
 والسلطان . نام خداوندی که در ذات یکنا و در صفات بی همتاست ، کریم و مهربان لطیف
 و رحیم و نیک خداست ، در آزمایش با عطا و در ضمانها با وفاست ، داعی راپیش از دعا و
 راجی را پیش از رجاست ، آنرا که هست مهر نمای و مهر افزاست ، کار آن دارد که تا
 خود کراست ، بادیوی دلها را شمع تابانست ، و مهوری زندگانی دوستان است و نام
 وی عالم را روح و روحانست ، و عارف را غارت جانست . حسین منصور را پرسیدند
 که معنی نام الله تعالی چیست ؟ گفت گذارنده تن بر پاینده دل ، غارت کننده جان ، اما
 این معاملت نه با هر کسی و دون همتی رود که این جز با جوانمردان طریقت و راضیان
 حضرت نرود . و جز حال ایشان نبود که اندوه عشق دین بجان و دل خردند هر چه
 دارند فدای در دوغم خویش کنند بزبان حال گویند :

اکنون ناری بهشت دردی دارم کان درد بصد هزار درمان ندم
 پیو طریقت گفت : من چه دانستم که بر کشته دوستی قصاص است ، چون بنگرستم
 این معاملت ترا با خاص است .

قوله : « قد اقلح المؤمنون » المؤمن من یكون بضاعتهم مولا و حیبتهم ذکر او بقیضته
 دنیا و زاده نقواء ، مؤمن اوست که همتی دارد به از دنیا ، مرادی به از عقبی ، اشتیاقی
 بدیدار مولی . گهی در بر بزرگوار گشته ، گهی در بحر لطف او غرق شده ، گهی بر وفق
 شریعت در حضرت نماز بر مقام راز ابستاده ، گهی در میدان حقیقت بنعت خضوع تن
 در داده دل برده و جان بسته ، اینست که رب العالمین گفت :

والذین هم فی صلوتهم خاشعون » خضوع در نماز گوهری است نفیس ، کیمیایی
 است که هر چه فساد بود با صلاح آرد ، تفرقه جمع بدل کند از قبض نازر هاند بیسوط
 رساند ، سیآت محو کند ، حسنات ثبت کند ، حجابی است از خلق ، حسایی است با
 حق ، در معر که مرگ مشراست ، در ظلمت گور موس است ، در وحشت لحد انیس

است ، در عرصه قیامت عدیل است ، در وقت عرض شفیع است ، از دوزخ سترو بهشت
دلیست .

«وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ» مایشغل عن الله فهو سهو ، وما یس الله فهو حشو ،
وما یس بسموع او منقول فهو لغو ، و ماهو غیر الحق سبحانه فهو لهو ، هر چه ترا از الله
تعالی باز دارد آن سهوست ، هر چه نه الله تعالی را بود حشواست ، هر چه نه کتاب مسموع
وست منتقول بود لغواست ، هر چه نه حق است جل جلاله باطل و لهوست .
الا کل شیء ما خلا الله باطل .

پیر طریقت گفت : طرح کل قرب دوست را نشانست ، بود تو بر تو همه
تاوانست ، از بود خود در گذر آنت سعادت جاودانست . ای جوان مرد شغل طلب بند
جانست ، او که شغل او را کرانست کار او آسانست ، کار او دشوارست که مطلوب او
بی کرانست .

«وَالَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ» تا آنجا که گفت : «وَأُولَئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ» صفت
و سیرت آن مؤمنانست که رب الفره ایشانرا گفت : «قد افلح المؤمنون» شادکامند و
نازنین و روز افزون در سرای پیروزی نزول کرده ، بر ساط انبساط آرام گرفته ، در
حظیره قدس خلعت فضل پوشیده ، در روضه اس شربت وصل پوشیده ، امنست که الله
تعالی گفت «وَالَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ» آنکه بلغظ وراثت گفت تا نسب در دست کمی وانگه
میراث برداری ، و نسب دو چیرست ایمان در اصل ، و طاعات در فضل ، و چنانکه در
استحقاق ارث تفاوتست هم در فرض و هم در تعصیب همچنان مؤمنان امروز در طاعات
متفاوتند ، و فردا در درجات و منازل متفاوت ، و مپینه ایشان اصحاب علیین اندر درجات
ایشان از همه برتر و بر گوار تر و بحق نزدیکتر ، قال النبی (ص) . «ان اهل الحق یرون
اهل علیین کما یرون الکو کب الدنّی فی افق السماء وان ابابکر و عمر منهیانعما» .
اصحاب علیین مردانی اند که تخم اراحت بکشتند و بر دوستی بر گرفتند . دو گیتی
بدریا انداختند و هر گز یا غیر حق نپرداختند و هر چه بهشت را شاید مهر وصحت را

شاید، تنی بحلال پرورده بهشت‌دشاید، دلی در آرزوی دوست بسوخته مهر‌دشاید، جانی بآب قدس شسته صحبت دوست را شاید .

پیر طریقت گفت : در جستن بهشت جان‌کنند باید، در گریختن ازدوزخ ریاضت کردن باید ، در جستن دوست جان بذل کردن باید ، عزیز من بجفاء دوست ازدوست دور بودن جفاست ، در شریعت دوستی جان ازدوست بسر آوردن خطاست .

« ولقد خلقنا الانسان من سلاله من طین » آیه ۲۰ بدان که رب الارباب خداوند حکیم ، کردگار عظیم جل جلاله بکمال قدرت خویش نهاد آدمی بحکم حدود در وجود آورد ، از آب و گل چندان جواهر مختلف شکل پیدا کرد ، یکی عظام بکی اعصاب بکی عروق ، دو چشم بینا دو گوش شنوا ، دودست گیرا ، دویای روا ، دماغی که درو تخیل محسوساتست و تحفظ معلومات ، دلی که در و علم است و ارادت و شجاعت و قدرت و حمد و خرد و فکر ، و آنگه این جواهر بحر قدرت را بکمال حکمت خویش در سلك ترکیب کشید تا چون سرای ساخت آراسته بدو بست و چهل عمود داشت بداشته این عمود ها عظامند ، و آنگه آنرا به مقصود هشت بند مستمر کرد آن اعصابند ، و آنگه سبب دوشست جدول بر مثال حویها و چشمه های روان در آن گشاد ، آن عروقند ، و آنگه از آن نهاد روزنها بیرون گشاده چون چشم و گوش و بینی و دهان ، و آنگه شش خادم بخدمت این سرای فراز کرده چون قوت جاذبه و ماسکه و هاضمه و دفعه و بامیه و غاذیه ، و آنگه پنج حارس ب حفظ وی موکل کرده چون حواس پنجگانه ، و آنگه دل بر مثال شاه درین سرای بر تخت نشانده و زمام تصرفات و تریب کدخدائی درین سرای بکلیت در دست دل نهاد ، اینست که صاحب شرع صلوات الله علیه بوی اشارت کرده که : « ان فی جسد این آدم لمصنعة اذا صلحت صلح لها سائر الجسد و اذا فسدت ففسد لها سائر الجسد الا وهی الغلب » . ای جوانمرد این بنیت انسان هر چند از آنجا که دندۀ نواسب مختصر مینماید اما از روی معانی و معالی آن کنوز زمرور که درو مودع است عالم اکبر است این کواکب و احتران که درین عالم بثلثه مواکب خود

برداراسته‌اند، و این ماه و آفتاب که رایت نور نصب می‌کنند و بساط ظلمت می‌نورند ، همه نور که گیرند ازل مؤمن گیرند و دل مؤمن که نور گیرد از نظر حق گیرد که می‌گوید : فهو نور من ربه .

قوله : «ثم انشأنا خلقا آخر» بربان اشارت بر ذوق ارباب مواجید و معرفت این باز خاصیتی دیگرست و خلقتی دیگر که بنده مؤمن را داد پس از کمال عقل و تمیز، و آن آنست که چون نقطه خاك را قرطه وجود بر قضیت کرم در پوشید آن سر محبت که در ستر غیرت بود بروی آشکارا کرد که : «يحبهم وحببهم» بر لوح روحی بمباد کرم بقلم لطف مقدم عهدنامه ایمان نبشت که : «كتب في قلوبهم الايمان» و برین اقتضای نکرد که نداء کرم دهان کرد که : «انا الملك ادعوكم لتسبوا ملوكا ، انا الحي» ادعوكم لتكونوا احياء . ترا پادشاه کرد و پادشاهی داد ، از روح تو عرشی ساخته و از دل تو کرسی نهاده و از دماغ تو لوح محفوظی پیش تو نهاده ، حواس خمس را مالک ملکوت نهاد تو گردانیده ، از عقل تو ملامی و از علم تو آفتابی بر فلک بسکرتود خشان کرده ، و ترا بر همه پادشاه کرده و عبادت از این حال بر لسان نبوت رفته که «كلکم راع و کلکم مسئول عن رعیتة» . اکنون که درین عجایب فطرت و مدایع خلقت نگری بر بربان شکر و ثنابگو : «تبارک الله احسن الخالقین» . لماد کرمتك و تارات حالک فی ابتداء خلقك ولم یکن مک لسان شکر ینطق ، ولا یلیان مدح ینطلق ، ناب عک فی الشاء علی نفسه ، فقال : «تبارک الله احسن الخالقین»

« ثم انکم بعد ذلک لمیتون » آخر الامر ما نری القبر و ان الحمد و الثری ، و لتد انشدوا .

حیاتنا عندنا قروض
والموت عن بعد فی التقاضی
لا بد من رد ما اقترضنا
کل غرم بذاک راض .

« ثم انکم يوم الیمامة تبعون » فندکات یتصل الحساب و العقاب و النواب و یتبین المقبول من المردود و الموصول من المہجور

۲- النوبة الاولى

قوله تعالى : «ولقد خلقنا فوقكم سبع طرائق» بیافردیم زبرشما هفت طبق آسمان ، «وما كنا عن الخلق غافلين»^(۱۷) و [دربری خوش] از آفریده خویش هرگز ناآگاه نبودیم .

«وافرقنا السماء ماء بقدرة» وفرو فرستادیم از آسمان آبی باندازه حاجت خلق بدو ، «فاستكانه في الارض» آنرا در زمین جای دادیم ، «وانا على ذهاب به لقادرون»^(۱۸) و ما بر بردن آن آب [ما همه حای] توانائیم ،

«فانزلنا لكم به جنات» بیافردیم شمارا بآن آب بهشتائی ، «من نخيل واعناب» از خرما بنان و انگورها ، «لكم فيها فواكه كثيرة» شما را در آن میوه های فراوان ، «و منها تأكلون»^(۱۹) و از آن میخورید .

«و شجرة تخرج من طور سيناء» و بیافردیم درختی که بیرون آنداز سنگ کوه ، آن کوه نیکو ، «تنبت بالذهب» بیرون آید و ما خود روغن می آرد ، «وصبغ بالاكليين»^(۲۰) و بان خوارانرا مان خورش می آرد .

«وان لكم في الانعام لعبرة» و شمار را در بن چهارپایان عبرتی است ، [تا ناندیده بآن درمایید] ، «نضيقكم مما في بطونهم» میآشامانیم شما را از آن شیر که در شکمهای ایشانست ، «ولكم فيها منافع كثيرة» و شمارا در آن سودها و بکار آمدهای فراوانست ، «ومنها تأكلون»^(۲۱) و از آن میخورید .

«وعليها و على ائلك تحملون»^(۲۲) و شما را بر پشتهای ایشان و بر کستبها بردارید .

«ولقد ارسلنا نوحا الى قومه» به پیغام فرستادیم نوح را ب قوم او ، «فقال

یا قوم اعبدوا الله، تاگفت ای قوم الله را پرستید، «ما لکم من الله غیره» نیست شما را خدائی جز او، «و الا لآقون» (۲۳)، به نبره میزدند جزا زو

«فقال الملاء ائذین کفروا من قومه» پیشوایان قوم او گفتند، «ما هذا الا بشر مثکم» نیست این مردم مگر مردمی چون شما، «فرید ان یفضل علیکم» میخواستند که افزونی یابد بر شما، «ولو شاء الله لازلل ملائکه» و اگر الله خواستی به پیغام از فرشتگان فرو فرستادی، «ما سمعنا بهذا» هرگز نشنیدیم این، [پیغام آسمان بر مردمان] «فی آياتنا الاولین» (۲۴)، در روزگار پدران پیشینیان ما.

«ان هو الا رجل به جنة» نیست این مگر مردی که در او دیوانگست. «فتربصوا به حتی حین» (۲۵)، درنگ می‌دارید او را بکچندی.

«قال رب انصر لی بما کذبون» (۲۶)، [نوح] گفت خداوند من مرا یار و یارم را بآنچه ایشان مرا دروغزن گرفتند.

«فاوحینا الیه» پیغام دادیم بلا، «ان اصنع الفلک باعینا» که کشتی کن بر دیدار چشمهای ما، «ووحینا» و پیغام فرمان ما، «فاذا جاء امرنا» چون فرمان ما آمد، «وفارقتهم» و از میان تنور تافته آب برآید، «فاصلک فیها» در آرد آن کشتی، «من کل زوج اثنین» از هر جفتی و از هر جنسی، [از جاوور و پرنده و تخم] جفت جفت، «واهلك» و کسان خویش را در آرد، «الامر سبق علیہ القول منهم» مگر کسی که پیشی کرد در برون سخن الله بید بختی، «ولا تخاطبونی فی الذین ظلموا» و با من سخن مگو در آن ستمکاران، «انهم مفرقون» (۲۷)، که ایشان کشتنی اند باب.

«فاذا استعوت انت ومن معک علی الفلک» چون دست نهستی بر کشتی و آرام گرفتی تو و ایشان که بتوانند، «فقل الحمد لله الذی نجانا من القوم الظالمین» (۲۸)، بگو ستایش نیکو آن خدا را که باز رهاوند ما را ازین قوم ستمکاران.

«و قل رب انزلی منی لامبارکاً» و بگوی خداوند من فرود آور مرا فرو رود آوردنی بابرکت، «وانت خیر المنزّلین» (۲۹)، و تو بهترین فرود آورنده گانی.

«آن فی ذلک آیات» درین قصه نوح نشانها و پندهای نیکوست.
 «وان کتالمتلین» (۳۰) «و نبودیم ما مگر آزمایندگان»
 «ثم انشأنا من بعدهم قرناً آخرین» (۳۱) «آنکه یافردیم پس ایشان گروهی دیگر»
 «فارسلنا فیهم رسولاً منهم» به پیغام فرستادیم بایشان رسولی هم از ایشان ،
 «ان اعبدوا الله ما لکم من الیه غیره» ایشانرا گفت اگر اوستید نیست شمارا خدائی
 جز او ، «فلا تقون» (۳۲) «به نیز هیزد از جز او».

«و قال الملاء من قومه» روی شناسان قوم او گفتند ، «الَّذین کفروا
 و کذبوا بلفاء الاخرة» ایشان که کافر شدند و دیدار رستخیز را دروغ شمرند ،
 «واثرناهم فی الحیوة الدنیا» و درین جهان ایشانرا در فراخی و نعمت داشتیم ،
 «ما هذا الا بشر مثکم» نیست این مگر مردمی همچون شما ، «یا کل ممّا تاكلون
 منه» «میخورد از آنچه شما میخورید ، «و یشرّب ممّا تشرّبون» (۳۳) «و می آشامد از
 آنچه شما می آشامید».

«ولئن اطعتم بشر مثکم» و اگر فرمان برید شما مردمی را همچون خود ،
 «انکم اذا لخاسرون» (۳۴) «شما آنکه براسی که زبان کلر اید»
 «ایعدکم» این مرد شمارا وعد دهد ، «انکم اذا متّم و کنتم ثراباً و عظاماً»
 که شما آنکه که بمیرید و خاک گردید و استخوان ، «انکم مخرجون» (۳۵) «شما
 بیرون آوردنی ابد از زمین».

«هیاهات هیاهات» چون دور است و نابودی چون دور است و نابودنی ،
 «لما توعدون» (۳۶) «دوری این وعده راست که [این مرد] می دهد شمارا»
 «ان هی الا حیوة الدنیا» نیست این مگر زندگانی ما این جهانی ، «نعموت
 ونحیا» هم ابد میریم و هم ابد می میریم ، «وما نحن ببعوثین» (۳۷) «و ما اکیختنی
 نیستیم».

«ان هو الا رجل اخری علی الله کذباً» نیست او مگر مردی که دروغ می سازد

برالله از خویشتن، «و ما نحن له بمؤمنین» (۳۸) و ما اورا استوار دارند گان نیستیم،
 «قال رب انصرنی بما کذبون» (۳۹) «بیفامبر» گفت خداوند من یاری ده مرا
 بآنچه مرا دروغزن گرفتند،

«قال عما قلیل لیصحبک نادمین» (۴۰) «الله» گفت چند بیشتر؛ بدرنگی انکتر
 از گفت خویش پشیمان شوند.

«فاخذتهم الصیحه بالحق» فرا گرفت ایشانرا بانگ جبرئیل بداد، «فجعلنا
 هم غشاء» ایشانرا چون خشاك سر سبک کردیم، «فبعداً لقوم الظالمین» (۴۱)
 دوری بادا گروه ستمکارانرا و فروتری.

«ثم انما لهم بعدهم قروناً آخرین» (۴۲) پس آنکه باز یاقردیم پس ایسان
 قرنهای دیگران. «ما یتقی من امة اجلها وما یتأخرون» (۴۳) هیچ گروه در
 هنگام خویش پیش نشد و نه بپس ماندند،

«ثم ارسلنا رسلنا» پس رسولان خویشرا فرستادیم دمام، «کلتما جاء
 امة رسولها کذبوه» هر که که بگروهی رسول ما آمد دروغزن گرفتند او را.
 «فاجابنا بعضهم بعضاً» ددی یکدیگر بیوستیم بیفامبران خویشرا، «وجعلناهم
 احادیث» و دشمنانرا سری کردیم، «فبعداً لقوم لا یؤمنون» (۴۴) دورتری بادا گروه
 ناگرویدگان را.

«ثم ارسلنا موسی و اخاه هرون» پس ایشان فرستادیم موسی را و برادر وی
 هارون، «بآیاتنا و سلطان مبین» (۴۵) به بیفامها و نشانهای ما و حجت آشکارا.
 «الی فرعون و ملاته» بفرعون و کسان او، «فاستکبر و اوکانوا قوماً عالین» (۴۶)،
 کردن کشیدند و قومی بودند درخوبشتن برافراشتگان.

«فقالوا قوم من بشرین مثلنا» گفتند ما بگرویم دو مردم را همچون ما،
 «و قومهما اتاعا بدون» (۴۷) و قوم ایشان هر دو ما را پرستگزان.
 «فکذبوهما فکانوا من المهلکین» (۴۷) دروغزن گرفتند ایشانرا هر دو، ما از

هالك كردگان گشتند .

«ولقد آتينا موسى الكتاب» و موسى را نامه داديم ، «لعلهم يهتدون (٤٩)»
تا او و قوم او بآن راه برند ، «وجعلنا ابن مريم وامه آية» و پسر مريم را و مادر او را شگفت
جهان كرديم ، «و آتيناهما» و باز آورديم ايشان را «الى ربوة» ير بالايسى
«ذات قرار و معين (٥٠)» آرامگاه و آيدوان .

النوبة الثانية

قوله : « ولقد خلقنا فوقكم سبع طرائق » اى - سبع سموات ، سميت طرائق
لتطريقها وهوان بعضها فوق بعض ، يعال طارقت النعل اذ جعلت بعضها فوق بعض ، و
قيل سميت طرائق لانها طرائق الملائكة يسرون فيها ويقفون عليها . « وما كنا عن
الخلق غافلين » اى كئالهم حافظين من ان تسقط السماء عليهم فهلكم كما قال تعالى .
« وبمسك السماء ان تقع على الارض الا بذنه » . و قيل و ما كنا عن خلق السموات
غافلين فيقع فيها التغات والقطور كقوله : « ما نرى في الخلق الرحمن من تفاوت » .
قال الزجاج : اى - لم يكن لتفتل عن حفظهن كما قال . « وجعلنا السماء سقيا
محمولتا ، وقيل وما كنا عن اذواق الخلق غافلين وعن شكرهم وكفرهم ، وقيل ما
نر كنهم سدى تغير امرؤ بهى .

« وانزلنا من السماء » اى - من جانب السماء ، و قيل من السحاب ،
وقيل من عين السماء ، « ماء » اى - مطرا ، « بفدر » اى - قدما كما بهم للشربهم و زرعهم ،
و قيل مناه بمقدار معلوم عند الله لا يزيد عليه ولا ينقص . قال ابن مسعود :
لبست سنة بامطر من سنة ولكن الله صرفه حيث يشاء ، وقيل بقدر او يورن بملء الله
« فاسكتاه فى الارض » يعنى ما ببقى فى العدران والمستنقعات ينتفع به التاس فى الصيف

عند انقطاع المطر، وقيل فأسكنناه في الأرض ثم أخرجنا منها ما نبيع فباء الأرض كله من السماء، «وَأَعَا عَلَى ذَهَابٍ بِهِ لِقَادُونَ» حتى تهلوكوا عطشاً وتهلك مواشيكم وتخرّب أراضيكم، وفي الخبر: «فَأَنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَنْزَلَ لِرَبِيعَةِ أَنْهَارٍ مِنَ الْجَنَّةِ سِيحَانٌ وَجِيحَانٌ وَدَجَلَةٌ وَالْفَرَاتُ». عن عكرمة عن ابن عباس عن النبي (ص): «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَنْزَلَ مِنَ الْجَنَّةِ خَمْسَةَ أَنْهَارٍ جِيحُونَ وَسِيحُونَ وَدَجَلَةٌ وَالْفَرَاتُ وَالْبِلَالُ أَنْزَلَهَا، اللَّهُ مِنْ عَيْنٍ وَاحِدَةٍ مِنْ عَيُونِ الْجَنَّةِ مِنْ أَسْفَلِ دَرَجَةٍ مِنْ دَرَجَاتِهَا عَلَى جَنَاحِي جِبْرِئِيلَ اسْتَوَدَّ عَلَيْهَا الْجِبَالُ وَاجْرَاهَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلَ فِيهَا مَنَافِعَ لِلنَّاسِ فِي أَصْنَافٍ مَعَانِسِهِمْ فَذَلِكَ قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ: هُوَ أَنْزَلَ لَنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً بِقَدَرٍ فَأَسْكَنَّاهُ فِي الْأَرْضِ» فإذا كان عند خروج يأجوج ومأجوج أرسل الله جبرئيل فيرفع من الأرض القرآن والعلم كله والحجر الأسود من ركن البيت ومقام إبراهيم وتابوت موسى بما فيه وهذه الأنهار الخمسة فيرفع كله ذلك إلى السماء فذلك قوله «وَأَعَا عَلَى ذَهَابٍ بِهِ لِقَادُونَ»، فإذا رفعت هذه الأشياء ففقداهما خير الدين والدنيا.

«فَانشَأْنَا لَكُمْ بِهِ» أي بالماء، «جَنَّاتٍ مِنْ تَحْتِهَا أَعْنَابٌ لَكُمْ فِيهَا» أي في الجنّات «فَوَاكِهِ كَثِيرَةٌ مِنْهَا تَأْكُلُونَ» شتاءً وصيفاً، وخص النخيل والأعاب بالذكور لأنهما أكثر فواكه العرب، فالنخيل لأهل مكة والمدنّة والأعاب لأهل الطائف.

«وَتَجْرَةُ» أي وأنشأنا لكم شجرة، «تَخْرُجُ مِنْ طُورِ سِنَاءٍ» وهي الزنبر، قرأ ابن كثير ونافع وأبو عمرو وسيناء بكسر السين، وقرأ الآخرون ففتحها واحنلوا في معناه وفي سينين في قوله «وَطُورِ سِينِينَ» قال مجاهد: معناه البركة أي تخرج من جبل مبارك، وقال قتادة معناه: الحسن أي من جبل حسن. وقال مقاتل: كل جبل فيه أشجار ممرمة فهو سيناء وسينين بلفظ النبط. قال ابن زيد: هو الذي نودي منه موسى وهو ما بين مصر وإيلة، وقيل سناء اسم حجارة بعينها أضيق الجبل البب بوجودها عنده، وقال مقاتل: خص الطور بالزيتون لأنّ أول الزيتون نبت فيه. ويقال إنّ الزيتون أول شئ نبت في الدنيا بعد الطوفان. فتنبّ بالدهن، قرأ ابن كثير وأبو عمرو

ورويس وابن حصان عن يعقوب ، تبنت بضم التاء وكسر الباء ، وقرأ الآخرون وروح عن يعقوب ، تبنت بفتح التاء وضم الباء ، فمن قرأ بفتح التاء معناه تبنت بشمر الدهن وهو الزيتون ، وقيل تبنت ومعها الدهن ، ومن قرأ بضم التاء ، اختلفوا فيه منهم من قال الباء فيه زائدة ومعناه تبنت الدهن كما يقال اخذت ثوبه و اخذت بثوبه ، ومنهم من قال نبت وانبت لفتان بمعنى واحد ، قال زهير :

رأيت ذوى الحاجات حول بيوتهم قطيئاً لهم حتى اذا انبت البقل
اي-نبت . «وصبغ للأكين» الصبغ والمباغ الادام الذي ملون الخبر اذا غمس فيه وينصبغ به والادام كل ما يؤكل مع الخبز سواء ينصبغ به الخبز او لا ينصبغ ، قال مقاتل : جل الله في هذه الشجرة ادمأ ودهناً ، فالادم الزيتون ، والدهن الزيت ، وخص بالذكر ليركتو كثرة الانتفاع به من الاستسباح به والاستطباغ .

قوله : «وان لكم في الانعام لعبرة» اي-آية تعتبرون بها ، وقيل العبرة الاتعاظ بالشئ ، «نستكم مما في بطونها» من اللبن ، كقوله : «من بين فرث ودم لبنأ» قرأ نافع و ابن عامر وابو بكر عن عاصم ويعقوب ، نستكم بفتح النون ، و قرأ الباقون و خص عن عاصم نستكم بضم التون ، قرأ ابو جعفر تستكم بالتاء وفتحها ، فيكون الفعل للانعام ، سقى وسقى لفتان . «ولكم فيها منافع كثيرة» في ظهورها وركوبها واوبارها واصوافها واشعارها ، «ومنها نأكلون» بمعنى لحومها .

«وعليها» اي-وعلى الانعام في البر ، «و على الفلك» في البحر ، «تحملون» يقال حمله حملاناً اركبه ، قيل ومن العبرة بها تسخير الله ايتاهل السامع قوتها لتتصرف فيها كيف يشاء .

«ولعدا رسلنا نوحاً الى قومه فقال يا قوم اعبدوا الله» وحده ، «ما لكم من الدغيرة» معبود سواه ، «افلا تتقون» افلا تخافون عقوبته اذ عبدتم غيره .
«فقال الملاء الذنبن كفروا من قومه» اي- اشرافهم لموامهم ، «ما هذا الا

بشر مثلکم بريد ان يتفضل علیکم « ای - یتشرف بان یکون له الفضل علیکم فیصیر متبعاً وانتم له تبع ، « ولوحشاء الله » ان لاتعبد سواه ، « لانزل ملائکة » یعنی لابلاغ الوحي ، « ماسمعنا بهذا » الذي يدعوننا الیه نوح من التوحید ، وقيل ما سمعنا آدمياً بعثه الله رسولا ، « فی آياتنا الاولین » ای - فی القرون الماضیه ، وقيل معناه ما ارسل بشر فی آياتنا الاولین .

« ان هو الا رجل به جنة » ای - ما هو الا رجل به جنون سوداء لقلب علی دماغه فتقص من عقله ورأیه ولجنونه یأتی بمثل هذا وطمع فیما طمع ، « فترقبوا به حتی حین » ای - انتظروا حتی يموت فتنبؤوا منه ولا تقتلوا یفیک من جنونه فیدع هذا ، اوبستبین جنونه فیعذر ،

« قال رب انصرنی بما کذبون » لمایس نوح من ایمانهم قال رب انتقم لی واهلکم بسبب تکذیبهم ایلی .

« فاحینا الیه ان اصنع الفلک با عیننا » ای - استجینادعاء وامرنا ان یصنع سفینه بمری ، متا ومنظر وتعلیمنا آیاه صنعها واتخاذها . « فاذا جاء امرنا » ای - قضاؤنا فی قومک بهلاکهم ، « وفارالتنور » یعنی التنور الذي کان فی دار نوح جعل الله خروج الماء منه علامة لهلاك القوم ، وقال علی بن ابي طالب (ع) فارالنور ای - طلع السحیح وقد سبق شرح فی سورة هود . « فاسلك فیها ، سلك متعد کقولہ : « فاسلککم فی سفر » ای - ادخل فی السفینه من کل نوع من الحیوان ذکرأ وائی « واهلک » ای - نسلک واولادک و من آمن معک ، « الا من سبق علیه العول » ماته هالک فلاحمله معک و هو انه کتمان واحدی زوجتیه اسمها واغلة . « ولا خاطبنی فی الذین ظلموا انهم مفرقون » ای - لاتسئلنی اتجاهم فانی اغرقهم .

« فاذا استوبت انت ومن معک علی الفلک » ذکر ان نطق استواء برنج « یعنی آید : یکی بمعنی محاذات چنانکه گمت : « هل یستوی الذین یعلمون و الذین لا یعلمون » - « هل یستوی الاعمی والبصیر » . وحہ دوم بمعنی اعتدال چنانکه در وصف

موسى كفت : « ولما بلغ اشدّه واستوى » اى - استوى قده واعتدل بحيث لايزيد عليه . وجه سوم بمعنى وقوف چنانكه كشتى نوح را كفت : « واستوى على الجوى » اى - وقت . چهارم بمعنى قصد كوله : « ثم استوى الى السماء » اى - قصد عمد . پنجم بمعنى استقرار كوله . « ثم استوى على العرش » ، وكفرله : « فادا استوى » اى - استقرت . « انت و من معك على الملك فقل الحمد لله الذى نجانا من الغوم الظالمين » اى - الكافرين .

« وقل رب انزلنى منزلا مباركا » قرأ ابو بكر من عاصم ، منزلا بفتح الميم و كسر الراء ، يريد موضع النزول لانّ مفعلا قديكون للمكان . وهو القياس فيه لا تمن نزل ينزل بكسر الزاء ، فيكون المنزل على هذا مفعولا به وهو السفينة بعد الركب ، وقيل هو الارض بعد النزول ، ويجوز ان يكون مصدراً ويكون المفعول به محذوفاً ويكون الفعل العامل في المصدر مضمرأ بدّل عليه ، انزلنى كانه قال : انزلنى مكانى لانه نزل ولامباركا ، فانّ النزول لا يكون مصدراً لانّزل بل يكون مصدراً لنزل والمنزل والنزول واحد ، والوجه الاول اظهره هوانّ المنزل موضع النزول ، وقرأ الباقون وحفص من عاصم منزلا بضم الميم وفتح الزاى ، والوجه اّنه يجوز ان يكون موضع انزال وان يكون مصدراً فان كان موضعاً للانزال كان مفعولاً ، والمعنى انزلنى موضع انزال مباركا ، فيكون المنزل على هذا اسماً للمكان من انزل ، و ان كان مصدراً فالمفعول به محذوف والتفدير ، انزلنى مكانى انزال مباركا ، والانزال بحتمل اّنه اراد فى السفينة ، ويحتمل بعد الخروج . قوله : « مباركا » بالركة فى السفينة النجاة وفى النزول بعد الخروج كثرة النسل من اولاده الثلاثة . « وانت خير المنرلن » نى خير من انزل عباده المنارل ، فاستجاب الله دعاءه حيث قال : اهبط بسلام مثا وبركاب عليك ، وبارك فهم بعد انزالهم من السفينة حين كان جميع الخلق من سل نوح ، وقبل اراد بهنّه الآمة تعلّم الخلق ان يقولوا هذا اذا ارادوا النزول بمكان ليسارك لهم فيه .

« انّ في ذلك » الذى ذكرت من امر نوح والسفينة واهلاك الاعداء ، «آيات»
 اى - لعبرا ودلالات على قدرتنا ، « وان كنا » يعنى وما كنا، وقيل وقد كنا، «لمبتلين»
 اى - مختبرين طاعتهم بارسال نوح اليهم .

« ثم انشأنا من بعدهم » اى - اهلكناهم واحد ثنا . « من بعدهم » اى - من
 بعد قوم نوح ، « قرناً آخرين » اى - عاداً الاولى .

« فارسلنا فيهم رسولا منهم » وهو هود ، وقيل قرناً آخرين اى - نود وهى
 عاد الآخرة ، « فارسلنا فيهم رسولا منهم » وهو صالح بن عابر ، وكان صالح عربى اللسان
 وكان اشد زهداً من عيسى بن مريم . وكان يمشى عمره حافياً حاسراً ، « فارسلنا فيهم »
 اى - اليهم وافاد فيهم انه لم يأتهم من مكان غير مكانهم ، وألما وحي اليهم وهو فيما
 بينهم ، « رسولا منهم » اى - من قومه ، « ان اعبدوا الله » وحده ، « ما لكم من اله
 غيره » اى - معبود سواه ، « افلا تتقون » افلا تخافون عقابه .

« وقال الملاء من قومه الذين كفروا » اى - الاشراف الذين جحدوا وتوحيد الله ،
 « وكذبوا بقاء الآخرة » اى - بالبعث والنشور ، « واترقناهم » اى - نمتناهم و
 وسعنا عليهم ، « فى الحياة الدنيا » حتى بطروا واعتوا ، « ما هذا النبى »
 « الا بشر مثلكم يا كل مائة تاكلون منه » ويشرب مما تشربون « فمن اين بدعى
 رسالة الله من بينكم وليس هو باولى بها من غيره .

« ولئن اطعتم شرأ مثلكم » فيما يأمركم به وبنهاكم عنه ، « انكم اذا
 لجا سرون » عقولكم ومقبولون رأ بكم .

« ايعدكم انكم اذا متم وكنتم تراباً وعظاماً انكم مخرجون » انّ الاول فى
 موضع نصب مفعول بعدكم . والثانية بدل منها . والمعنى ايعدكم الخروج من
 من قبوركم احياء بعد كونكم تراباً وعظاماً رمية .

« هيهات هيهات لما تعدون » اى - بعيد بعيد مانوعدون ، اصل هذه الكلمة
 من المهااة ، يقال هاهى يهاهى مهااة ، والعرب تقولها فى الاستبعاد والاستنكر

وتستحسن فيها التكرار وتدخل فيها اللام وتحذفها تقول هيات هذا الامر اى - هو بعيد ، وحيات لهذا الامر اى - بعداً ، وقرأ ابو جعفر هيات هيات بكسر التاء ، و قرئ بالضم ايضاً وكلها لغات صحيحة ، فمن فتحه جعله مثل اين وكيف ، ومن ضمّه جعله مثل منذوق قط وحيث ، ومن كسره جعله مثل امس وهؤلاء ، والوقف عليها اذا كسرتها بالتاء لاغير ، واذا فتحتها جازان يقف عليها بالهاء .

قوله : « ان هي الا حيوتنا الدنيا » قيل هي كناية عن الحيوية اى - ما الحيوية الا حيوتنا الدنيا التى نحن فيها ودنت منا ، والحيوة التى تدعى بعد الموت باطلة ، وقيل هي كناية عن النهاية اى - ما نپايتنا ومدة بقائنا ان هي الا حيوتنا الدنيا ولا يبعث بعدها ولا حيوة . وقيل هي كناية عن الاحوال اى - ما احوالنا الا حيوتنا التى نحن فيها ثم نموت وقد انقضى الامر وانقطع النظام . « نموت وصيا » اى - نموت الاباء ويحيى الاولاد ثم يموتون ، وقيل فيه تقديم وتأخير ، وتقديره ، ان هي الا حيوتنا الدنيا نحيا ونموت وعانحن بمبعوتين بعد الموت .

« ان هو الا رجل » بعنوان الرسول . « اقترى على الله كذبا » فى دعواه الرسالة والبعث بعد الموت ، « وما نحن له بمؤمنين » بمصدقين فيما بدعيه ولا تؤمن به . « قال رب انصرنى » اى - قال الرسول وهو صالح ، رب انصرنى وعجل هلاكهم بتكديهم اياى ، دعا عليهم حين ايس من ايمانهم ، فاستجاب الله دعاه ، « قال عتا قلل » اى - عن قريب ، « لبصحن فادمين » بندمون اذا نزل بهم العذاب على التكذب .

« فاحذتهم العبيحة بالحق » اى - بالامر الحق من الله ، قيل صاح بهم جبرئيل صيحة هائلة تصدعت قلوبهم بها فماتوا ، « فيجعلنا هم غشاء » وهو ما نحمله السيل من خشيش وعيدان شجر بمعنىاهم صيرناهم هلكى فيسوا ييس الغشاء من نبات الارض ، « فبعداً للعوام الطالمين » هذا كلام من لا يغلط فى فعله ولا ندم على امره وتجدد فى القرآن فى مواضع .

« ثم أنشأنا من بعدهم قروناً آخرين » فلورثناهم دورهم وأموالهم ففعلوا مثل أفعالهم فعدبناهم كتعذيبهم ، منهم العصاة وسدوم وطسم وجديس وباروصفار وغيرهم . « ماتسابق من أمة أجلها وما يستأخرون » قيل معنى ذلك أجل الموت وقيل أجل العذاب .

« ثم أرسلنا رسلنا تراء » أى - تواترت الرسل بعدهم الى زمن موسى (ع) . وفي تترى قولان: أحدهما يتلوا بعضهم بعضاً وبين كل اثنين فترة ، والثاني متتابعة لا فتور فيها ، واصله من التراءى الذى هو الفرد ، أى - واحداً بعد واحد ، وهو اسو واحد وضع للجمع ، مثل شتى ، والقاء مبدل لمن الواو ، والاصل وترى ، قلبت الواو تاء مثل التقوى والترات ، والتكلا ن . والالف التى فى آخره قبل هى للإلحاق بمنزلة الالف فى اطرى وعلقى ومعرى وفعلى ، هذا يجوز أن تكونه وهو قراءة ابن كثير وإبى عمرو وإبى جعفر ، وقيل الالف للتأنيث وزنه فعلى مثل سكرى فلا يدخله التنوين ، و هو قراءة الباقيين . « كلما جاء أمة رسولها كذوبه » أى - ما يأتيهم رسول الأكذوبه . « فأتبعنا بعضهم بعضاً بالاهلاك » و جعلناهم احادب « أى - سراً و مثلاً لمن بعدهم بتحدث بينهم نجباً ، و هى جمع احدثه و يحوز ان يكون جمع حديث . قال الاخفش : انما يقال هذا فى الشر وانما فى الخير فلا يقال جعلناهم احادب واحدونه . وانما يقال صار فلان حديثاً . « فبعداً لقوم لا يؤمنون » أى - « بدأ من رحمة الله لقوم لا يؤمنون فيكون بمعنى اللعنة ، وقيل بدأ أى - اهلا كما على معنى الدعاء عليهم . « ثم أرسلنا موسى واخاه هرون بآياتنا » التمع ، وقيل بالتوراة . « و سلطان مبين » حجة ظاهرة .

« الى فرعون ومدته فاستكبروا » عن قبول الايمان تعظماً وترفعاً ، « و كانوا قوماً عالين » متكبرين قاهرين غيرهم بالظلم . كقولهم : « ان فرعون عالا فى الارض »

« فقالوا » يعنى فرعون وقومه . « انؤمن لغيرن مثلاً » فنبعها ، « فوقعها »

يعنى بنى اسرائيل ، « لنا عابدون » اى - هم لنا كالخول والعبيد يخدموننا طامعين خاضعين ، والعرب تسمى كل من كان لملك غايداً له ، قال الحصص : كانت بنو اسرائيل يعبدون فرعون وفرعون يعبد الصنم ، وقيل يعبد العجل .

قوله : « فكذبوهما » اى - اقلماوا على تكذيبهما ، « فكانوا من المهلكين » بالفرقى بحر قلزم .

« ولقد آتينا موسى الكتاب » اى - التوراة بعد هلاك فرعون وقومه ، « ولعلمهم يهتدون » لكى يهتدى به قومه .

« وجعلنا ابن مريم وامه آية » اى - دلالة على قدرتنا ، ولم يقل آيتين لان المعنى وجعلنا كل واحد منهما آية ، كما قال سبحانه وتعالى : « كلنا الجنتين » اتنا كلها اى - اتت كل واحدة منهما اكلها ، وقيل وجعلنا شأنهما آية لان عيسى ولد من غير اب وامه ولدت من غير ميس ذكر فكانت الاحوبة فيهما واحدة ، « واولناهما » اى - جعلنا مأوئهما « الى ربوة » قرأ ابن عامر و عاصم ربوة بفتح الزاء ، وقرأ الباقون ربوة بضم الزاء ، وهى بيت المقدس ، وسميت ربوة لانها اقرب الارض من السماء بشماية عشرين ميلا ، وقيل هى دمشق ، وقيل هى مصر ، ولولا ان قربها على رى لغرقت تلك القرى ، والربوة النشز من الارض ، وفيها خمس لغات ، ربوة وربوة وربوة وربوة وهى اليتاق من الارض ، ويقال فلان فى ربوة من قومه اى فى نسب ونصاب شريف .

« ذات قراره » اى - مستوية بسيطة يمكن الاستقرار عليها ، وقيل فيها منازل يستقرون فيها ، وقيل الفرار مستقر الماء ، ومعين ماء ظاهر برى بالعين ، وهو معمول من عانه بعينه اذا ادركه البصر وآه ، ويجوز ان يكون فيلا من معن الماء بمعن اذا جرى و كثر فهو معين وكلاهما معون جرى فيه الماء ، والماعون من اسماء الماء اهل تاريخ گفتند مولد عيسى (ع) بعد از ملك اشكانيين مود به پنجاه و يك سال و در آن روز گار مملكت زمين ملوك طوا ابتدا بود و ملك شام قيصر روم رابود و هيردوس الملك بر بنى اسرائيل پادشاه بود از جهت قيصر و هيردوس از قوم بنى اسرائيل كه كتاب دانيال

را خوانده بودند شنیده بود که ستارهای برآید و طلوع آن ستاره نشانست مرفر زندگی را که از مادر در وجود آید و در عهد خویش سید جهانیان بود و دست وی بالای همگان بود ، و بتقدیر و اراده الله تعالی مرده زنده کند و بیمار را شفا دهد و از آنها نپا خبر دهد ، و بعاقبت با آسمان شود . پس چون آن ستاره بر آمد و عیسی از مادر در وجود آمد و خیر بهیر دوس رسید هیر دوس قصد قتل وی کرد رب العزه ملکی فرستاد یوسف تجار که هیر دوس قصد قتل عیسی دارد او را و مادر او را از زمین شام بزمین مصر بر یوسف مریم را و عیسی را بر خر نشانند و روی سوی مصر نهادند اینست که رب العزه گفت : هو آوینا هما الی رة ذات قرار و معین « دوازده سال در مصر بمانند مادر در آن صحرا و کشتزار خوشه می چید و فرزند می پرورد ، آورده اند که مریم گهواره عیسی با خود می برد هر جا که میرفت از یک دوش گهواره در آویخته و از دیگر دوش زنبیل که در آن خوشه بود چنان زندگانی می کرد تا عیسی دوازده ساله گشت ، و هب منبه گفت : اول اعجوبهای که در مصر بروی پیدا گشت آن بود که بخانه دهقانی فرو آمده بودند ، شی از غبها دزد در آن رفت و مال دهقان از خزینه وی ببرد دهقان دلتنگ شد مریم نیز بسبب وی دلتنگ شد ، عیسی مادر را گفت چیست که ترا دلتنگ می بینم ؟ گفت از آن که شب دزد آمد و مال دهقان ببرد ، عیسی گفت خواهی که من آن دزد را پیدا کنم و مال با خداوند رسام ؟ گفت : نعم یا بنی ، نیک می گوئی ای پسر که من چنین کن اگر توانی ، گفت دهقان را بگوی تا فلان نایب را و فلان مقعد را ببردید من آرد چون آمدند مقعد را گفت تویر گردن نایب را نشین چون بر نشب نایب را گفت تویر خیز ، گف من ضعیف تر از آنم که بر تو انم خاس . عیسی گفت چنانکه دوش بر خاستی بر خیز ، آن قوت که ترا دوش بود امروز هنوز هست بر خیز . چون بر خاست دست مقعد پرورن خزینه رسید که در آن مال بود ، عیسی گفت نایب را بقوت ناری داد و منفعد بچشم بدید و بر گرفت ، اشان هر دو اقرار دادند و او را بر است داشتند و مال با خداوند دادند ، دهقان گفت مریم را که این مال یک نیمه بتو دادم ،

مریم گفت من نخواهم که مرا نمبرای این آفریدمانده گفت پیسرت دادم گفت کار او از آن عظیم ترست و همت او از آن عالی تر که بمال دنیا رغبت کند ، و آن وقت عیسی دوازده ساله بود ، و بعد از آن خبر هلاک هیردوس بایشان رسید ایشان بفرمان و وحی الله تعالی از آجا بشام بازگشتند مریم و عیسی و یوسف چهار بدهی فرو آمدند نام آن ده ناصره ، و بها سمیت النصارى و کان عیسی يتعلم فى الساعة علم یوم و فى الیوم علم شهر و فى الشهر علم سنة ، فلما تمت له ثلثون سنة اوحى الله عز وجل اله وبعثه الى الناس ، وتمام بیان هذه القصة ذکرناه فیما مضى والله اعلم .

النوبة الثالثة

قوله : «ولقد خلقنا فوقکم سبع طرائق» باشارت ارباب معارف و استنباط اهل فهم این سبع طرائق اشارتست بهفت حجاب که رب العزّه در نهاد آدمی آفریده و اورا بآن محبوب داشته از بدین لطائف و یافت حقایق ، یکی حجاب عقل دیگر حجاب علم ، سدسگر قلب ، چهارم نفس ، پنجم حس ، ششم ارادت ، هفتم مشیت ، عقل او را بر شغل دنیا و تدبیر معاش داشت تا از حق بازماند ، علم او را در میدان مباهات کشید با اقربان خویش تادر و هدمه تماخر و تکاثر بماند ، دل او را بر مقام دلیری و دلاوری بداشت تادر معارک ابطال بطمع صیت دنیوی چنان بفتنه افتاد که پروای دین و نصرت دینش نبود ، نفس خود حجاب مهین است و دشمن دین ، اعدای عدوگ نفسک التي بین جنیباک ، اگر بروی دست یابی دست ببری و رنه افتادی که هرگز خیزی اینجا حس شهوت ، و ارادت معصیت ، و مشیت فطرت ، شهوت و معصیت حجاب عامه خلق است ، و فطرت حجاب خواص حضرتت از راه حقیقت .

بهر چه از راه بارافتی چه کفر آن حرف و چه ایمان

بهر چه از دوست و امانی چهرشت آن نقش و چه زیبا .

این حجابها یاد کرد و آنکه بر عقب گفت: «وما کثائن الخلق غافلين» با این همه حجاب که در پیش بنده است او را فرو نگذاریم و از او غافل نمایم، بندها بلول آیت یم داد از قهر و عدل خویش و با آخر آیت امیدوار کرد بفضل و کرم خویش، و روش سالکن برین قاعده بنا نهادند اول خوف و آخر رجا، خائف باش ای درویش تا روزی ترا گویند: لا تضر ولا تحزن، و در میدان رجا بغوا و چشم دار تاهنگامی که گویند ابشر بالجنة. سهل عبد الله تعری گفت: الخوف ذکر والرجاء شئ ومنها تتولد حقائق الايمان، خوف و رجا یکدیگر را جفتند چون بهم رسند از ایشان حقائق ایمان زاید، رجارا صفت انوشت داد و خوف را صفت ذکر است زیرا که غلبه رجا کاهلی و قنوت بلا آورد و آن صفت انک است، و غلبه خوف تشر و تجلد بآرد و این صفت ذکر است، و کمال ایمان در بقاء این هر دو معنی نهاده اند چون این دو معنی از منش برخیزد با امن حاصل آید یا قنوط، و این هر دو صفت کفارت زیرا که امن از عاجز است و قنوط از لیثمان، و اعتقاد لثوم و عجز در الله تعالی داشتن کفر محض است.

«وانزلنا من السماء ماء بقدر» آیه به رب العزم جل جلاله یوقدست اسماء معنی نهد بر بندگان که ما بکمال قدرت از آسمان باران رحمت فرستادیم بوقت بهار و تلقیح اشجار نا زمین مرده بدان زنده گشت، صد هزاران بدایع و ودایع که در تعبیه بود از انواع نبات و مایه و ریاحین بیرون داد چنانکه گفت تعالی و نفیس: «فانشاا لکم به جئات من نخیل واعناب» آیه به .. مستبطن طریقت و سالکان راه حقیقت گفتند ظاهر آیت اشارتست به بار عموم، و باطن آیت اشارتست به بار خصوص، و لکل آیه ظهرو بطن. بهار عموم آیات آفاق است، و بهار خصوص آیات انفس، والله تعالی عز وجل یقول: «سنرهم آیاتنا فی الافاق و فی انفسهم» اگر بهار عموم را ابر یازنده است بهار خصوص را چشم گرینده است، اگر بهار عموم را رعد با صولتست بهار خصوص را تاله و حسرتست، اگر بهار عموم را برق با حرقتست، بهار خصوص را نور فراستست، در بهار عموم چشم عبرت باز کن تا گل بینی، در بهار خصوص دیده فکرت بر گماز تا دل بینی، درویشی را دیدند

سرفرو برده وقت بهار، گفتند ای درویش سربردار تا گل بینی، درویش گفت ای جوانمرد سرفروبر تادل بینی.

و لقد ارسلنا نوحاً الى قومه، نوح را نام یسکر بود لکن اربس که بگریست و در طلب رضاء حق نوحه کرد و زاری وحی آمد از حق جل جلاله که: یا نوح کم تنوح ای نوح با کی نوحه کنی و چند گری، نوح گفت خداوند کریم! لطیفاً آن میگیرم تا تو گوئی چند گری، و این خستروانم را مرهم نهی، خداوند اگر تا امروز از حسرت و نیاز گریستم اکنون تاجان دارم از شادی و ناز گریم.

پیر طریقت گفت: الهی در سر گریستی دارم دراز، ندانم که از حسرت گریم یا از ناز، گریستن متبم از حسرتست و گریستن شمع بهره ناز، از ناز گریستن چون بود این قصه ایست دراز، ای جوانمرد این ناز در چنین حال کسی را رسد که ناز پدران و مادران ندیده باشد و نه در حجر شفقت دوستان آرام داشته بود، بلکه در بونه بلانش گذاخته باشد و زیر آسیای محنت غرسوده، نبینی که بایستد اولین و آخرین و خانم النبیین اول چه کردند پدر و مادر را از پیش وی برداشتند تا ناز مادران نبیند و در حجر نعمت پدران بشنند، چون بعل حرا آمد گفتند ای محمد خلوت گاهی نکو ساختی لکن عقبه ای در پیش است، بدر خامة بوجهل میباید شد و در زبر شکنیه شن میباید نازید، و دندان عربز خویش فدای سنگ سنگدلان میباید کرد و در خساره را بخون دل خلق میباید زد که بر در گاه ما چنان نازک و نازنین نتوان بود.

خون صد بمان پیا لودند و ران زده ساختند جریحان رفتن در دین زده یک قدم را بار نیست ای محمد از ما میباید ستد و بخلق میباید رسانید و در مانه راست باشی، «عاستم کما امرت»، همه دست در دامن توزده و تو بدل بکس النعمات نا کرده، بظاهر ما خلق آمیخته و باطن از خلق مجرد و آزاد گشته، و لسان الحال بنعت الممكن بقول:

بمان بیان الحق است بیانه و کل معانی العیب انت لسانه

و فلذبت انزلنی منزلاً مبارکاً، قال این عطا: اکبر المنازل بر که منزل تسلیم

فیمن هو احن النفس و سوس الشیطان و موبات الهوی و تسل فیہ الی محل القرب و منزل القدس و سلامة القلب من الاهواء و البدع و الضلالات و التفتن.

۳- التوبة الاولى

قوله تعالى: «يا ايها الرسل كلوا من الطيبات» ای بیغامبران، پاک خورید و حلال خورید، «و اعلموا صالحا» و کار نیکو کنید، «انني بما تعملون علیم» (۵۱)، که من بکردار شما دانایم.

«وان هذه امتكم امة واحدة» این دین شماست یک دین که جز از آن دین نیست، «وانا ربکم» و منم خداؤ: شما «فاتقون» (۵۲)، بپرهیزد، [از آن که دیگری را پرستید نامن]

«فتقطعوا امرهم بینهم» گوناگون گروه گروه کردند خویشتن را و یار و پاره دین خویش، «زیرا» قصصه جوك جوك، «كل حزب بما لدیهم فرحون» (۵۳)، هر جوگی آنچه در پیش ایشانست و بردست دارند شادند و پرسدنی دارند.

«فندهم فی غمرتهم حتی حین» (۵۴)، گذار ایشانرا مادر آن غرقاب که هستند میباشند [از حیرت و شغل] تا هنگامی، تا یکچندی.

«ایصیون» می پندارند ایشان. «انما نمدهم به» که آجفرا می فرایم ایشانرا، «من مال و بنین» (۵۵)، از مال و پسران.

«نارع لهم فی الخیرات» ایشانرا بآن همی تناییم، «بل لا یشرعون» (۵۶)، نه که ایشان نادانند.

«ان الذین هم خشية ربهم مشفقون» (۵۷)، ایشان که از ترس خداوند خود ترسانند.

«وَالَّذِينَ هُمْ بِآيَاتِنَا يَتَذَكَّرُونَ» (۵۸) و ایشان که بسخنان خداوند خود می‌گروند.

«وَالَّذِينَ هُمْ بِآيَاتِنَا يَتَذَكَّرُونَ» (۵۹) و ایشان که با خداوند امانت نیارند.
«وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ مَا آتَوْا» و ایشان که می‌ارند و مینمایند و میدهند آنچه که دادند
مینمایند و میدهند در کوشش و پرستش «وَقُلُوبُهُمْ وَجَلَةٌ» و دلهای ایشان ترسان
[که ندیرند کردار ایشان از ایشان] «وَأَنفُسُهُمْ رَاجِعُونَ» (۶۰) و می‌ترسند
از بهر آنکه می‌دانند [که آخر با خداوند خویش شوند.

«وَأُولَٰئِكَ يَرْجِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ» ایشانند که به نیکی‌های متناوب، دهرها
سابقون (۶۱)، و آنرا پیشوایانند.

«وَلَا تَكُلْفُ نَفْسًا الْاَوْسَعَاءُ» و بر تنهیم بر هیچکس از بارمگر طاقت و توان‌او،
«وَلَدِينَا كِتَابٌ يَنْطِقُ بِالْحَقِّ» و بنزدک ما است نامه‌ای که بر راستی گواهی دهد
[بر هر کس با چه کرد] «وَهُمْ لَا يَظْلَمُونَ» (۶۲) و بر ایشان ستم نیابد.

«وَلَقُلُوبُهُمْ فِي غَمَرَةٍ مِنْ هَذَا» دلهای ایشان در غفلت است از این سخن که
می‌گوئیم، «وَهُمْ أَعْمَالُ مِنْ دُونِ ذَلِكَ» و ایشانرا کرده‌است ما کرده آن نیز جز
ز آن [که از ایشان دبدی که کردند] «وَهُمْ لَهَا عَامِلُونَ» (۶۳) ایشان آنرا کنند گانند
ناچار.

«حَتَّىٰ إِذَا اخَذَ لَنَا مَرِيقَهُمْ بِالْعَذَابِ» تا فرا گزیم مارسان ایشانرا بعد از اینها
«إِذَا هُمْ بِحُطْرُونَ» (۶۴) ایشانرا آن باند در گیرند،

«لَا تَجَارُوا الْيَوْمَ» امروز باک نکنید [که دی نکرید و مزاید که دی نزارید]
«أَنكُمْ مَنَا لَا تَنْصُرُونَ» (۶۵) شما از ما کس نرساند.

«فَدَكَانَتْ آيَاتِي عَلَىٰ عَيْنِكُمْ» سخنان ما بر شما می‌خوانند، «فَنَكُنْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ
تَنْكَبُونَ» (۶۶) و شما از پذیرفتن آن باز گشتید بس.

«مُسْتَكْبِرِينَ» سرها بگردن باز نهادم [که آخانه‌ای داریم] «وَمَا نَرْجِعُ عَنْكُمْ» (۶۷)

نابکار گفتن را بهم بازمی نشینید و [قرآن را پیغمبر اثر امیگذازد].

«اَلَمْ يَدْرُوا الْقَوْلَ» در سخن بهتر نیندیشند و بهتر در متنگند و باندیش پس آن فرا نشوند، «اِمِجاء هم ما لم يأت آباء هم الاولين» (۶۸)، یا بایشان خبری آمد که پیدران پیشینان ایشان نیامده بود.

«اِمِجاء هم ما لم يأت آباء هم الاولين» یا بایشان پیغمبری آمد که شناختند او را، «فهم لم ينكرون» (۶۹)، ایشان او را بیگانه دیدند شناخته.

«اِمِجاء هم ما لم يأت آباء هم الاولين» یا میگویند که درو دیوانگی است، «بل جاءهم بالحق» نیست دیوانهای که بایشان آمد و راستی آورد، «واكثرهم للحق كارهون» (۷۰)، و بیشتر ایشان آنند که راستی را دشوار میدارند.

«ولوا تبع الحق اهل احوالهم» و اگر بر پی پسندایشان ایستد [آن هست بسزا خدای یکتا] «فلسلت السموات والارض ومن فيهن» تباه گردد [هفت] آسمان و [هفت] زمین و هر چه در آن است، «بل آتيناهم بذكرهم» نیست که ما بایشان سخنی آوردیم و دین و نامهای که در آن نامداری ایشانست و مهمتری و بهتری، «فهم عن ذكرهم معرضون» (۷۱)، و ایشان از آن روی میگردانند.

«ام تسألهم خراجا» یا پندارند که از ایشان [بر اداء رسالت] جمعی خواهی خواست و مزدی، «فخراج ربك خير» روزی خداوند تو به از آن، «وهو خير ائرازقين» (۷۲) و او بهتر روزی رسانان است.

«وانك لتدعوهم الى صراط مستقيم» (۷۳) و تو ایشان را میخوانی باراهی راست. «وان ائتدین لا یؤمنون بالاخرة» و ایشان که ما گروید گانند بر ستاخیر. «عن الصراط لنا کبون» (۷۴) از آن راه می بگردند.

«ولورحمانهم وکشفنا ما بهم من ضر» و اگر ما در ایشان بیخشایم و باز بریم کزیدی که رسید بایشان، «لنجوافی طفیائهم یعمهون» (۷۵) بستیپند در افسار گمستن خویش، بر ناپسند بی سامان می روند.

« ولقد اخذناهم بالعذاب » فرا گرفتیم ایشانرا بعذاب ، « فما استكانوا لرهبهم وما يتضرعون ^(۷۶) » تن به ندادند و خویشان را به نیو کنند خداوند خویشان را و درو نزاریدند .

« حتى اذا انصنا عليهم باذا عذاب شديد » تا آنکه که بگشادیم بر ایشان دری از عذاب سخت ، « اذا هم فيه مبسوءون ^(۷۷) » تا ایشان در آن فرو ماندند نومید و اندوهگین و خاموش .

« وهوالذي انشا لكم السمع والابصار والافlette » اوست که شمارا آفرید و ساخت شنواییا و بیناییا و دلها . « قليلا ما تشكرون ^(۷۸) » چون اندك سپاسداری می کنید .

« وهوالذي ذراكم في الارض » و او آنست که بیافرید شما را در زمین از زمین ، « و اليه تحشرون ^(۷۹) » و آخر شمارا بر خواهند انگیزخت و با او خواهند برد . « وهوالذي يحيى ويميت » و او آنست که مرده زنده کند و زنده می میراند ، « و له اختلاف الليل والنهار » و او راست شد آمد شب و روز ، « افلا تعقلون ^(۸۰) » در نمی یابید .

« بل قالوا مثل ما قال الاولون ^(۸۱) » بل [می در نیافتند] که گفتند همچنانکه پدران پیشینان ایشان گفتند .

« قالوا اذا امتنا وكتنا اربابا وعظاما » گفتند آنکه که ما بمیریم و خاک گردیم و استخوانها نبوسد ، « اننا لمبعوثون ^(۸۲) » ما از زمین انگیزختی ایم .

« لقد وعدنا نحن و آباؤنا هذا من قبل » وعده دادند ما را این ، هم ما را و هم پدران ما را پیش ، « ان هذا الاساطير الاولين ^(۸۳) » نیست این مگر افسانه پیشینیان .

« قل لمن الارض ومن فيها » بگو که راست زمین و هر که در آن ، « ان كنتم تعلمون ^(۸۴) » [پاسخ کنید] اگر دانید .

«سَيَقُولُونَ لِلّٰهِ» گویند اللہ تعالیٰ را، «قُلْ اَلَا تَذَكَّرُونَ» (۸۵) بگوی پس پند
نپذیرید و دریابید .

«قُلْ مِنْ رَبِّ السَّمٰوٰتِ السَّبْعِ» بگوی کیست خداوند هفت آسمان ،
«وَرَبِّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ» (۸۶) و خداوند عرش بزرگوار .

«سَيَقُولُونَ لِلّٰهِ» گویند اللہ، «قُلْ اَلَا تَتَّقُونَ» (۸۷) بگوی پس بپرهیزید از دیگر
گفتن با او .

«قُلْ مَنْ يَمْلِكُ مَلَكُوتَ كُلِّ شَيْءٍ» بگوی آن کیست که بدست اوست داشت و پادشاهی
هر چیز ، «وَهُوَ يُجِيرُ وَلَا يُجَارُ عَلَيْهِ» و بر همه زبهار دارد و کسی برو زبهار ندارد .
«وَاَنْتُمْ تَعْلَمُونَ» (۸۸) اگر میدانید ، [پاسخ کنید]

«سَيَقُولُونَ لِلّٰهِ» گویند ایشان که اللہ است آن ، «قُلْ فَاَنِيْ تَسْعَوْنَ» (۸۹) بگوی
پس شمارا چه پردیومی کنند و چه فریبند و چه باطل بر شمارا میکنند .
«بَلْ اَيْنَا هُمْ بِالْحَقِّ» و پردیو نیست و باطل که بابشان راستی آوردم ،
«وَاِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ» (۹۰) و ایشان دروغ زنانه .

«مَا اتَّخَذَ اللّٰهُ مِنْ وَلَدٍ» هرگز فرزند نگرفت اللہ تعالیٰ ، «وَمَا كَانَ لِمَعْمُورٍ اَلَهٌ»
و باو هرگز خدائی دگر نبود ، «ذَآلِ الْهَبِ كُلِّ اَلَهٍ» بما خلق ، که اگر از بن هر دو چیزی
بودی بربکد بگر خاستندی (۱) و هر يك با سبأ خود باك سو جستید . «وَلَمَّا لَبِثْهُمْ
عَلٰى بَعْضٍ» و بربکد بگر برتری جستندی . «سَبَّحَانَ اللّٰهِ عَمَّا يُصِفُونَ» (۹۱) پاکی و بی عسی
اللہ را از آنچه ایشان اورا بآن صفت میکنند .

«عَالِمُ الْغَيْبِ وَالْشَّهَادَةِ» دانای نهان آشکارا . «فَتَعَالٰى عَمَّا يُشْرِكُونَ» (۹۲)
بیرتر از آنست و پاک تر از آن که با او انبار بود ، [و پاک اورا نظیر] .

«قُلْ رَبِّ» بگو خداوند من . «اَعَا تُرِئِنِّيْ مَا يُوْعَدُونَ» (۹۳) اگر یا من بمائی
چون نمائی هنگام آنچه ابشارا بهم افکنی بآن

« رَبِّ لَا تَجْعَلْنِي فِي الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ » (۹۴) خداوند من پس مرا آن روز در جملة قوم ستمکاران مکن . « وَأَنَّا عَلَىٰ أَنْ نُرِيكَ مَا لَعَنَهُمُ الْفَارُوقُ » (۹۵) و ما بر باز نمودن باتو که بایشان چه خواهد بود از عذاب توانا ایم .

النوبة الثانية

قوله : « يَا أَيُّهَا الرُّسُلُ » مفسران در معنی این آیت سه قول گفته اند : یکی آنست که این خطاب با مصطفی است و تشریف و تعظیم ویرا بلفظ جمع گفت و بر علت عرب که یکی را گویند : ایها القوم کفوا عماذاکم . و نظیر این در قرآن و در کلام عرب فراوانست و در ضمن این خطابست که پیغامبران را همه چنین فرمودیم که : « کُلُوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَاعْمَلُوا صَالِحاً » پاک حورید و کار نیک کنید ، ای محمد خطاب با تو همان است بایشان اقتدا کن و راه ایشان رو ، و کان النبی ما کل من الغنائم . قول دوم آنست که این خطاب با عیسی است که آیت بد کروی متصل است و کان ما کل من غرل امه و هو اطیب الطبیات . قول سوم آنست که این خطاب با پیغامبران است که ذکر ایشان در مقدمه این آیت رفت ، و معنی آنست که : « أَرْسَلْنَا الرُّسُلَ مِنْ قَبْلِنَا لَهُمْ « يَا أَيُّهَا الرُّسُلُ کُلُوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ » ای - کُلُوا مِنَ الْحَلَالِ ، وَ کُلْ مَا کُلُوا حَلَالٌ مُسْتَطَابٌ فَهُوَ دَاخِلُ فِيهِ . « وَاعْمَلُوا صَالِحاً » ای - اَعْمَلُوا طَاعَةَ اللَّهِ وَ مَا بِوَافِقِ رِضَاهُ ، وَقِيلَ الصَّلَاحُ الْإِسْتِمَامَةُ عَلَى مَا نُوْجِبُهُ الشَّرْعِيَّةُ . « آتَى بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ » هَذَا بَرِغِيبٍ فِي فِعْلِ الْخَيْرِ وَ تَرْكِ الشَّرِّ ، ای - اَعْلَمُ الْجَمِيعَ فَاجَازَى عَلَيْهِ . « وَأَنْ هَذِهِ » بَكْسَرَالِ وَ تَشْدِيدُ بَوْنِ قِرَاءَةِ تَاهِلِ كَوْفِهِ اسْمٌ بِرْمَعْنِي اسْتِيفَانِ . اِنْ عَامِرٌ « وَأَنْ هَذِهِ » بفتح الف و تخفيف نون خواند ، و الوجه انّ « ان » مخفف من

الثقيلة وهي اذا خفت اقتضت ما يتعلّق بها كما تقتضي اذالم تخفف ، وقوله : « هذه »
 في موضع نصب لانها اسم انّ المنخفة وما بعدها جملة هي للخبر ، ويجوز ان يكون
 موضع « هذه » زفماً على ان تكون مع ما بعدها جملة في موضع الخبر واسم انّ مضمّر
 وهو ضمير الامر والشأن ، والتقدير ان الامر والشأن « هذه امتكم » وتعلّق انّ بما يتصل بها
 على ما قدّمناه من الوجوهين ، ويجوز ان تكون انّ صلة ، وتقديره « وهذه امتكم » ، باقى
 قراءه وانّ ، بفتح الف ونشديد نون خوانته ، وبابن قرائت اضمارست ، يعنى : واعملوا انّ
 هنما امتكم . وقبل معناه ولانّ هذه امتكم امة واحدة . فوانا ربكم فاتقون « اى - لاجل
 هذه النعمة فاتقون ، كذا قال الخليل و سيبويه ومثل ذلك عندهما قوله تعالى : فوانّ
 المساجد فلا تدعوا « اى - لانّ المساجد فلا تدعوا مع الله احداً . وكذلك قوله .
 « لا يلاف قريش » كانه قال : فليعبدوا رب هذا البيت لا يلاف قريش . اى - ليقابلوا
 هذه النعمة بالشكر والعبادة للمنع عليهم بها . ائت انجا بمعنى دين است و ملت ،
 معنى آنت ، كه شمارا همان فرمودم كه پيغامبران گذشته را فرمودم ، دين شما و
 ملت شما يكي و خداوند شما بكي ، دين دين اسلام است و جزا زين دين نيست ، وانّ
 الدين عند الله الاسلام ، ومن خداوند شمايم جزا زين خداوند نيست ، « وانّا ربكم
 فاتقون » پير هي زيد از آن كه با من ديگرى پرستيد ، كلمه بخروج بها عيسى من
 عزّ الربوبية . و روا باشد كه ائت بمعنى جماعت بود ، اى - جماعتكم و جماعة من
 قبلكم كليهم عبادى وانا ربكم ، والمعنى اتبا ما دامت متوحدة فى مرضية ، فاذا تفرقت
 فلا ، « فاتقون » اى - خافوني فى شقّ العصا و تفرق كلمتكم . آنكه خبر داد از قومي
 كه دين اسلام نگذاشتند و در دين خويش و در كلمت خويش تفرقت راه
 دادند

« فتقطعوا امرهم » اى - قطعوا امر دينهم و فزقوا ما امروا به ان يكون ديناً
 واحداً ، « زبراً » اى - فرقاً مختلفة ، واحدا زبر و هو ان تفرقة والطامة . وقرأ بعض
 اهل الشام زبراً بفتح الباء جمع زبرة ، ومنه زبر الحديد . اى - صلبوا فرقا كزبر -

الحدید ، مسکود گروه گروه گشتند هر گروهی جز از دین اسلام دینی و مذهبی گرفتند ، یعنی مشرکان و یهودان و ترسایان ، و محتمل است که این گروههای مختلف احزاب ترسایانند که در کار عیسی مختلف شدند کقولہ : « فاختلف الاحزاب من بینہم » تحزبوا علی عیسی علی ثلاثة اقلویل . و گفته اند زیر جمع زیورست و مراد باین کتب است ، یعنی دان کل فریق بکتاب غیر الكتاب الذی دان به الآخر ، و ذلک انّ اليهود اخذوا بالتوریه و ترکوا الانجیل والقرآن ، و كذلك النصری ، و قیل معناه جعلوا کتبہم قطعاً مختلفه آمنوا بالبعث و کفروا بالبعث و حرقوا البعض ، « کلّ حزب بما لدیہم » ای - بما عندهم من الذین والکتاب ، و قیل بالاموال والاولاد « فرحون » مسرورون معجون والمحقق واحد .

« فذرہم فی غمرتہم » هذا کنایة عن الخذلان ، یعنی دهم یا معصم فی جہالتہم وضاللتہم السائرة وجه السواب ، واصله الستر ، و قیل معناه دهم فیما غمرہم من دنیا ہم ، « حتی حین » حتی بحیی اجلہم ، ای - انّ امہالنا ایتاہم لاینجیہم . « ایحسبون انّہم امنوا » بل لیس الامر علی ماتوہموا ، « لایسہرون » انّ ذلک امتحان واستدراج ، و تقدیر الآتہ ، ایحسبون امدادنا ایتاہم بالمال والبنین مسارعینا لہم فی الخیرات ، سارع واسرع واحد ، ثم ذکر المسارعین فی الخیرات فقال :

« انّ الذین ہم من خشية ربّہم مشفقون » الخشیة الخوف مع التعظیم المخشی منه ، والاشفاق الحوف من المکروه ، والمعنی انّ المؤمنین بماہم علیہ من خشية اللہ خائفون عن عفاہ . قال الحسن البصری : المؤمن جمع احساناً وخشیة ، والمنافق جمع اساعة وامنا .

« والذین بآیات ربّہم » ای - بکتاب اللہ ، « یؤمنون »

« والذین ہم برّبہم لا یشرکون » ای - لا بدعون معہ الہا .

« والذین یؤتون ما آتوا » ای - یؤدّون ما آتوا ، کقولہ « ما آتیکم الرسول »

فخذوه، ای - ادیکم و کتوله: «انت اکلها ضعفين» ای - انت و قيل يعطون ما اعطوا من الصدقات والزكوات. «وقلوبهم وجلة» خاتمة لان لا تقبل منهم لتقصيرهم. میگوید صدقات و زکوات می دهند و اعمال بڑمی کنند و دلہای ایشان ترسان کہ پذیرند از ایشان، ازبهر آن کہ خود را در آن مفسر دانند و باین معنی خبر عایشہ است قالت: قلت یا رسول الله «والذين يؤتون ما آتوا وقلوبهم وجلة» هو الذي يزني ويشرب الخمر ويسرق؟ قال: لا يا بنه الصديق ولكنه الرجل يصوم ويصلي ويتصدق ويخاف ان لا يقبل منه. «انهم الى ربهم راجعون» قيل هو مفعول الوجه، ای - وجلة للرجوع الى الله، وقيل قلوبهم وجلة لانهم الى ربهم راجعون. فیرد عملہم ولا يقبل منهم، قال الحصن: لقد ادركت اقواماً كان خوفهم على طاعتهم ان لا تقبل منهم اكثر من خوفكم على معاصيكم ان تعدبوا عليها.

«اولئك يسارعون في الخيرات» ای - الذين هذه صفاتهم هم الذين يبادرون الى الطاعات ويستكثرون، وهذا خبراً، «وهم لها سابقون» ای - لاجل الخيرات سابقون الى الجنات، وقيل اللام بمعنى الى ای - الى الخيرات سابقون، كقوله: «بان ربك اوحى لها» ای - اوحى اليها. وكقوله: «لما نبأ عنه» ای - الى ما نبأ عنه، قال الكلبي: سبقوا الامم الى الخيرات، وقال ابن عباس: سبق لهم من الله السعادة فلذلك سارعوا في الخيرات. وقيل لهم للسعادة سابقون الى الجنة ثم ذكر انه لم يكلف العبد الا ما سعه فقال:

«ولا يكلف نفساً الا وسعها» فمن لم يستطع ان يصلي قائماً فليصل جالساً، و من لم يستطع الصوم فليفطر، والوسع ما في المدة وهو مصدر وسع نظيره قوله: «لا يكلف الله نفساً الا وسعها». ولدنا كتاب «معنى اللوح المحفوظ»، «ينطق بالحق»، «بيّن بالصدق»، والمعنى لا يكلف نفساً الا ما طقت من العمل وقد اثبتنا عمله في اللوح المحفوظ فهو ينطق به وبيّنه، وقيل «ولدنا كتاب» يعني كتاب اعمال الحلق لا يشهد على احداً بما عمل. «وهم لا يظلمون» لا ينقص من حسناتهم ولا يزاد على سيئاتهم.

ثم ذکر الکفار فقال :

« بل قلوبهم فی غمرة » ای - قلوب الکفار فی غطاء من هنا ، ای - من هذا الذى وصف به المؤمنون ، وقيل من کتاب الحفظة ، وقيل من القرآن ، وقيل من - الحق ، مفسران گفتند این آیت متصلست بآنچه گفت : « ایحسبون انما مدتهم » ای - ليس الامر كما يحسبون ، نه چنانست که مشرکان و بیگانگان می پندارند که آن مال و سران که بایشان میدهم ، بایشان خیر خواسته ایم ، لکن دلای ایشان در غفلتست و در نادانی و در پوشش ازین طاعات و اعمال بزرگه اوصاف مؤمنانست ، روشنائی قرآن در دل ایشان تنافته و از آنچه حفظه برایشان می نویسند غافل مانده - آنگه گفت : « ولهم اعمال » ای - للکفار اعمال خبیثة من المعاصی والخطایا محکومة عليهم . « من دون ذلك » ای - من دون اعمال المؤمنین الّتی ذکرها الله فی هذه الآیات ، « هم لها عاملون » لا ید لهم من ان يعملوها فیدخلوا بها النار لما سبق لهم من الشقوة . می گوید این کفار انرا عملهاست کردنی جز از آن اعمال که مؤمنانرا یاد کردیم ازین خبیثات و معاصی که برایشان حکم کرده ایم و در ازل رانده که ناچار آن کنند و بان مستوجب دوزخ شوند ، و روا باشد که « من دون ذلك » کنایت نهند از اعمال کفار و بهذا قال الزجاج : اخبر الله عز وجل بما سيكون منهم و اعلم انهم سيعملون اعمالا تباعد من الله عز وجل غیر الاعمال الّتی ذکر و اباها . مفسران گفتند : « دل قلوبهم » این ضمیر با مؤمنان شود ، ای - قلوبهم مغمورة بالاشفاق مع هذه الافعال الحسنة ، « ولهم » ای - وللمؤمنین « اعمال من دون ذلك » سرید بالاولی القرائض و بالتانی . النوافل ، « هم لها عاملون » و علیها مقيمون .

« حتی اذا اخذنا متفرقهم » ای - لانتقطع اعمالهم السيئة الى ان نأخذ متفرقهم بالعذاب . قال ابن عباس . هو السیف يوم بدر ، و قال الضحاک : بالتحط والجوع حين دعا عليهم رسول الله فقال : اللهم اشد وطأتك على مضرا جعلها عليهم سنين كسنى يوسف . فاسلأهم الله سبع سنين حتى اكلوا الجيف والكلاب والعظام المحرقة

والقد . « اذا هم يجأرون » يضجّون وجزعون و يستغيثون و اصل الجؤار رفع - الصوت بالتضرع .

« لا تجأروا » اى- يقال لهم لا تجأروا ، « اليوم » ، اى- لا تضرعوا وهذا يأس لهم من النجاة لانهم ، « انكم منا لاتنصرون » اى- انكم من عذاب الله لاتمنعون ، و قيل « انكم مثا » اى- من جهننا . « لاتنصرون » بقبول التوبة .
« قد كات آياتى تتلى عليكم » ببنى القرآن ، « فكنتم على اعقابكم تنكمسون » ترجعون قهقري ، تتأخرون عن الايمان .

« مستكبرين به » واختلقوا فى هذا الكناية فانظر الاقاويل انها تعود الى البيت الحرام كناية عن غير مذكور ، « مستكبرين » اى- متعظمين باليبس الحرام و تعظيم به انهم كانوا يقولون نحن اهل حرم الله وجيران بيته فلا يظهر علينا احد ولا نخاف احداً فيأمنون فيه وسائر الناس فى الخوف . هذا قول ابن عباس ومجاهد وجماعة ، وقيل « مستكبرين به » اى بالقرآن فلم يؤمنوا به ، يعنى بحضرم عند رآته استكبار « سامراً » نصب على الحال يعنى يسمرون بالليل فى مجالسهم حول البيت ، و حدّ سامراً وهو بمعنى السمار لانه وضع موضع الوقت اراد « تهجرون » ليلا وقيل و حدّ سامراً كعوله : « يخرجكم طفلاً » قرأ نافع : « تهجرون » بصم اللاء و كسر الحيم من الاهجار وهو الافحاش اى - يفحشون القول ، و ذكر انهم كانوا يسبون النبي واصحابه ، و قرأ الآخرون تهجرون بفتح اللاء وصم الحيم ، اى تعرضون عن النبي وعن الامان وعن القرآن وترفضونها ، وقيل من البحر وهو القول القبيح يقال هجر يجر هجراً اذا مال عن الحق ، وقيل تبتدون و تقولون ما لا تعلمون من قولهم هجر الرجل فى - منامه ، اى - هذى .

« افلم يدبروا الفول » يعنى افلم يتفكروا فى القرآن فينظروا الى لفظه وظمه ومعانيه وكثرة فوائده وسلامته عن التناقض والاختلاف فيستدلوا ائه من عنداته .
« ام جاءهم » امر بديع عجيب ، « لم يأت آباءهم الاولين » يعنى ازال الكتاب و

ارسال الرسول .

« ام لم يعرفوا رسولهم » بالصدق والامانة قبل اظهار الدعوة فيودث ذلك تهمة في حاله و ربه في امره ، « فهم له منكرون » اي - فلذلك انكروه فلم يؤمنوا به .

« ام يقولون به جنة » اي - جنون . « بل جاءهم بالحق » اي - ليس الامر كما يقولون ، جاءهم الرسول بالحق من عند الله ، « واكثرهم للحق كارهون » . معنى آنست که این کافران خود هیچ تمکرنکنند درین قرآن در اعجاز لفظ و حسن نظم معانی فراوان و فواید بی کران ، از تناقض آزاد و از اختلاف پاک ، تابدا نند که کلام خداست و نامه او برستی و رسول آورده بدستی ، بانه که این پیغامبر که بابشان آمد چیزی بدیع است و کاری غریب که بر پیشانی و گذشتگان ایشان نیامده و نبوده ، و خود می دانند و اقرار می دهند که یستینیان ایشانرا پیغامبر و کتاب فرستادیم ، یا نه که ایشان این رسول را پیش از اظهار دعوت بصدق و امانت نشناخته اند و در وقتی تهمتی یا ربیبی دیدم اند با آن خود را عذری سازند با تکذیب و ی که میکنند ، بانه که می گویند این محمّد دوانه است که سخن دبو انکان می گوید سخنان یهوده نامعہوم نه نه که امن جمله هیچیز نیست و ایشانرا هیچ عذر نیست و آنچه رسول آورد باشان حزق و صدق نیست ، اما ایشانرا حق دشوار آید و شنیدن حق نتوانند .

« ولوا تتبع الحق اهاوم » قال مقاتل والصلی و جماعة : الحق هو الله عز وجل والمعنى لوعمل الرب تعالى وتقدس بهوى المشرکین و اجرى على التدبير مشيتم فترك الحق الذى هم له كارهون . « لغسنت السموات والارض » لا يثارهم الباطل على الحق فهلك الخلق اجمعون . وقيل المراد بالحق القرآن ، بنى لوزل القرآن بما يحبون من جعل الشريك والولد على ما يتقدونه ، « لغسنت السموات والارض » ، وذلك انها خلقت دالة على توحيد الله عز وجل ولو كان القرآن على مرادهم لكان يدعو الى الشرك وذلك يؤدى الى فساد ادلة التوحيد . « ومن فيهن » لانهن حينئذ بشر كون

بِالله عزوجل . « بل آتيناكم بذكرهم » قال ابن عباس : بما فيه فخرهم وشرفهم ،
يعنى القرآن كقوله : « لقد انزلنا اليكم كتابا فيه ذكركم » اى شرفكم ، وانه
لذكرلك ولقومك » اى شرف لك ولقومك . « فهم عن ذكرهم » اى عن شرفهم ،
« معرضون » وقيل معناه « بذكرهم » اى بالذكر الذى فيه حظهم لو اتبعوه ، فهم عن
ذكرهم اى عن القرآن ، « معرضون » .

« ام تسئلهم » يعنى ام يطلبون اذك ما محمد تسئلهم على حاجتكم به ، « خرجا »
جعلا واجرا فبعروا عنك كذلك . « فخراج ربك » اى فطاء ربك « خير » مضافى
ايديهم ، « وهو خير الرازقين » اى اودهم عطاء ، قرأ حمزة « والكماالى خراجا فخراج
ربك ، كلاهما بالالف ، وقرأ ابن علم كلاهما بغير الف ، وقرأ الباقر حرجا بغير الف
فخراج بالالف والخرج والخراج ما يخرج من ربح ما يقاسمه ، وقيل الخرج الحمل ،
والخراج العطاء .

« وانك لتدعوهم الى صراط مستقيم » وهو الاسلام اى - ان الذى تدعوا اليه
صراط مستقيم . من سلكه اياه الى مقصده

« وان الذين لا يؤمنون بالآخرة » اى لا يصدقون بالبعث والحساب . « عن
الصراط » اى عن دين الحق ، « انما كبون » عادلون مائلون ، يقال نكب عن الشيء اذا
عدل عنه ،

« ولورحمناهم وكشفنا ما بهم من سر » اى قحط وحدوبة . « للنجوا » تماديوا ،
« فى طغيانهم بعمهون » ولم ينزعوا عنه ، وقيل معناه لوردناهم عن طريق النجاة الى -
الذنب للنجوا فى طغيانهم بعمهون . كقوله : « ولوردوا لعادوا لما نهبوا عنه » .

« ولقد اخذناهم بالعذاب » وذلك ان النبى دعا على قريش ان يجعل عليهم
سنين كسنى يوسف ، فاصابهم القحط ، فجاء يوسف الى النبى فقال انشدك الله الرحمن
الست تزعم انك بعثت رحمة للعالمين ؟ فقال بلى ، قال قد قتلت الآباء بالسيف و
الاباء بالجوع فارعد الله ان يكشف عنا هذا القحط ، فدعا فكشف عنهم فانزل الله هذه

الآية . « فما استكانوا لترهبهم وما يتضرعون » أى - لم تنزعوا الى ربهم بل مضوا على تمردهم .

« حتى اذا فتحنا عليهم باباً ذا عذاب شديد » قال ابن عباس : معنى القتل يوم بند ، وقيل هو الموت ، وقيل هو العذاب فى القيامة ، « اذا هم فيه مبلسون » آسبون من كل خير .

« وهو الذى انشأ لكم السمع » أى - الاسماع ، « والابصار والاقدسة » لتسمعوا و تبصروا وتعلموا . « قليلاً ماتشكرون » فتوحدونه فتستيقنون بالله واحد .

« وهو الذى ذرأكم فى الارض » أى - صير بعضكم ذرية بعض ، « واليه تحشرون » أى - تجمعون للحساب والجزاء

« وهو الذى يحيى ويميت » أى - يحيى الموتى للبعث ويميت الاحياء فى الدنيا ، « وله اختلاف الليل والنهار » أى - تدبير الليل والنهار فى الزيادة والنقصان . و قبل جعلهما مختلفين - متمايزين ويختلفان فى السواد والياض ، « افلا تعقلون » ماترون من صنعه فتعتسروا ، افلا تعلمون انه لا يفقد على ذلك الله عز وجل .

« بل قالوا » أى - قالت قريش ، « مثل ما قال الاولون » أى - مثل من كان قبلهم من المكذبين بالبعث ، قالوا يعنى على طريق الانكار والتعجب ، « عاذا متناً وكثراً نراباً وعطاماً » خالية عن اللحم والعروق والاعصاب بالية ، « انا لمبعوثون » مخرجون من قبورنا احياء ، قرأ ابن كثير و ابو عمر وعاصم وحزمة عاذاً انا بالاستفهام فيهما ، وقرأ نافع والكسائي ويعقوب عاذاً بالاستفهام انا بالخبر ، وقرأ ابن عامر بضمة « عاذا كذا نراباً بالخبر » عاذاً لمبعوثون » بالاستفهام .

« لقد وعدنا نحن بهذا الوعد ، ووعد آباؤنا » أى - وعدهم قوم ذكر وان الله رسلاً . « قيل لنا ولآبائنا هذا الحديث من قبل مجيبك و لم يكن من ذلك شئ » « ان هذا الاساطير الاولين » أى - ما هذا الذى تخوفنا به الا ماسطره الاولون فى كتبهم مما لا حقيقة له . « قل لمن الارض » أى - قل ما محقق مجيباً لمنكرى البعث لمن الارض ومن

فِيهَا « مِنَ الْخَلْقِ ، » اِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ « خَالِقَهَا وَمَالِكَهَا .

« سَيَقُولُونَ لِلّٰهِ وَلَا يَمْلِكُ لَهُمْ مِنْ ذَلِكَ لَآئِمٌ يَقْرَأُونَ آتَاهَا مَخْلُوقَةٌ . » معنی آنست که مشرکان مکه چون بر طریق انکار و تعجب گفتند . « عاذمنا و کثا ترا یا بصیث و نشور را منکر شدند . فرمان آمد که یا محمّد ایشانرا جواب ده که این زمین و هر که در آن کراست و ملک و ملک کیست ؟ مصترف و مدبّر آن کیست ؟ اگر می دانید که مملوک کیست بگوئید مالک آن کیست ؟ چون می دانید کی مخلوق است بگوئید خالق آن کیست ؟ یا محمّد و ناچار که ایشان گویند خدا بر است ملک و ملک زمین و هر چه در آنست که ایشان بمخلوقی و مملوکی همه مقرّب ، چون ایشان چنین گویند و اقرار دهند تو بگو « افلا تدّگرون » فتعلموا ان من قدر على خلق الارض و من فيها ابتداء يقدر على احيائهم بعد الموت ، چرا در نیابید و پند پذیرید و دلیل نگیرید که آن خداوند که باوّل قادر بود بآفرینش خلق بآخر قادرست که باز آفریند و برانگیزد .

« قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَوَاتِ السَّبْعِ وَرَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ سَيَقُولُونَ لِلّٰهِ . » در حرف اوّل خلاف نیست که لله بنی الف است . اما در حرف دوم و سوم خلافت قراءت ابو عمرو و یعقوب سيقولون الله افلا تتقون . سيقولون الله قل فأتى تحرون ، هر دو حرف بالف خوانند جواباً علی معنی واللفظ هو ظاهر ، باقی لله خوانند همچون حرف اول جواباً علی المعنی دون اللفظ کقول القائل للرجل : من مولاي ، « یقول فلان . ای - انا لعلان وهو مولای . » قل افلا تتقون « یعنی افلا تتقون عقابه علی انکار البعث والنشور ، علی اضافه الشریک والولد الیه سبحانه .

« قُلْ مَنْ يَمْلِكُ مَلَكُوتَ كُلِّ شَيْءٍ » الملكوت الملك ، والثاء للمبالغة كالرحموت من الرحمة ، والرهوت من الرهبة ، « وهو جبر ولا يجار علیه » ای - یعقد الايمان لمن شاء ولا ينقض امانه ولا يعقد علیه الايمان ، معنی یؤمن من بشاء ولا یؤمن من اخافه الله ومنه فوله عزّ وجل : « وان احصى المشركین استجارک فاجره حتی یسمع کلام الله »

اى - آمنه ، وقبل بمنع هو من السوء من يشاء ولا يمتنع منه من اراده بسوء . وان كنتم تعلمون « اجيبوا ان كنتم تعلمون .

سبقولن لله قل فائى تسحرون « يعنى كيف تخدعون وتصرفون عن توحيدہ وطاعته ، وقيل كيف يخيل اليكم ما ليس له اصل ولا حقيقة ، والسحر تخيل ما ليس له اصل .

« بل آتيناهم بالحق » اى - حثناهم بالحق الصدق ، « واثم لكاذبون » فيما يدعونه من الشرك والولد

« ما اتخذ الله من ولد » اى - ما اتخذ الله ولداً ، و من هاهنا زائدة ، و اما قال ذلك لان بعض المشركين كانوا يقولون الملائكة بنات الله ، و بعض اليهود قالوا عزير بن الله ، و بعض النصارى قالوا المسيح ابن الله ، و بعضهم قالوا اتخذنا المسيح ابناً فبين الله تعالى انه لم يتخذ ولداً لامن جهة الاستلاد و لامن جهة الاضافة . و ما كان معصن له « اى - اى لم يشرك في الهيته احداً ، « اذا ذهب كل اله بما خلق » قوله : « اءاء كناية عن صمر طويل ، يعنى ولوا اتخذولداً وكن معهاله ، « لذهب كل اله بما خلق » اى - لانفرد كل اله بخلق ولم يرش ان يشاركه فيه غيره . و لوقع التنازع و هو نظر قوله . « لو كان فيهما آلهة الا الله لفسدنا » اى - لم ينتظم امرهما كماله منتظم امر ملك فيه ملكان قاهران « و لعلا بعضهم على بعض » اى - طلب بعضهم معالبة بعض كفعل ملوك الدنيا فيما بينهم ، و قيل لعلا القوى منهم على الضعيف بالفهر والغلبة ولا ينبغي للمقهوران يكون الهأ ، ثم نزه نفسه فعال : « سبحان الله عما يصفون » اى - تقديس من ان يكون له شريك او ان يتخذ ولداً

« عالم العباد والشهادة » اى - بعلم ما سيكون وما هو كائن حاضر ، و هو معنى الشهادة يقال شهد اذا حضر ، قرأ اهل مدينة والكوفة غير حفص ، عالم العباد برفع الميم على الابتداء ، وقرأ الآخرون حراً على مع الله فى سبحان الله . « فعالى عما يشركون » اى - تعظم عن ان يكون له شريك او طهر .

« قل ربّ انا ترني ما يوعدون » هذا شرط وجوابه « فلا تجعلني » وقد اعترض النداء بين الشرط والجواب ، والمعنى قل يا محمد ان ترني في هؤلاء كلاما منهم من العذاب ، فاجعلني خارجاً منه وتجنّ من سخطك وعذابك ،
 « وانا على ان نريك » هذا اخبار من الله عز وجل عن انزال العذاب الذي اوعدهم به في حياة نبيّه واخبار عن قدرته على ذلك ، وقد حقق هذا الخبر يوم بدر ، وارى ذلك رسوله (ص) ، وقيل المعنى « وانا على ان نريك ما نعدهم » في حيواتك او نعاقبهم بعد وفاتك ، « لقادرون » فحذف .

التوبة الثالثة

قوله : « يا ايها الرّسل » ايراهيم خليل را عليه السلام دو فرزند بود که سلاله نبوت بودند یکی اسحق پدر عبرانيان ، ديگر اسمعيل پدر عرب ، از اسحق عليه السلام پيامبران آمدند هزاران ، و از اسمعيل عليه السلام يك پيامبر آمد محمد عربي (ص) آن قوت نبوت که در نهاد اسحق تعبيه بود هزاران پيامبر قسمت کردند هر یکی را از آن جروی نصب آمد ، باز قوت نبوت و کمال رسالت که در نهاد اسمعيل تعبيه بود همه بمصطفى عربي دادند لاجرم بر همه افزون آمد و قوت حمله انبياء دروي موجود آمد تا بلوی گفتند : « يا ايها الرّسل » اي — همه اخلاق پيامبران در تو جمع آمده وبه اوصاف حميده ستوده ، هر پيامبري را بخصلتی نواختند و از حضرت ذوالجلال اورا تحفای فرستادند که بدان مخصوص گشت ، باز محمد عربي و مصطفى هاشمی که طراز کموت وجود بود در صنف شرف بود او را بهمه برگذاشتند ، وبصفات همگان بنگاشتند ، چنانکه ابن عباس گفت : انّ الله تعالى اعطى محمد خلق آدم وسرمة شيث وشجاعة نوح ووفاء ابراهيم ورضاء اسحق

وقوة یعقوب وحسن یوسف وشدة موسى ووقار الیاس و سبر ایوب وطاعة یونس
وسوت داود ونصاحة صالح وهدی یحیی وعصاة عیسی وحب دانیال وجهاد یوشع.
علی النطق والتحقیق. میدان که از جمله موجودات که بحکم کن بصحراء فیکون
آمدند هیچ ذات را آن کمال و هیچ صفات را آن جلال نیامد که ذات احمد و صفات
محمد را آمد، ۴۵ صفی هر چند عزیز و مکرم بود و بنخاصیص قربت مخصوص و
مقرب بود، لکن اورا عتاب ازیش آمد و عقوبت از عتب نخست گفت «وعسی آدم»
پس گفت: «ثم اجتبه ربه» باز مصطفی را عفو ازیش آمد و عتاب از عتب: «غفا الله عنك»
پس گفت: «لم اذنت لهم» میان این و آن دورست و آنکس که بدین بصر ندارد
معذورست. اگر ابراهیم را قوت یقین بود نا جبرئیل را گفت: «اما البك فلا»
یقین مصطفی از یقین ابراهیم تمامتر بود که می گفت: «لی مع الله وقت لا یسعی
فیه ملك» قرب، یعنی جبرئیل «ولانی» مرسل، یعنی ابراهیم. و در سلیمان را ملک دنیا
داد مصطفی را ملک قیامت داد، می گوید: «لواء الحمد بدی ولا فخر» و اگر با
موسی کرامت کرد نا قوم او بدریا بگذاشتند و دامن ایشان تر نگشت، بامصطفی
کرامت کرد تا امت او بدوزخ بگذاشتند و دامن ایشان خنک نگردد. و اگر عسی را
بآسمان چهارم بردند مصطفی را «باب قوسین او ادنی» بردند، این همه معانی و
معالی و فضائل و شمائل در ذات مطهر مصطفی جمع کرد آنگه باوی این خطاب کرد
«یا ایها الرسل»

فوله: «ان هذه امتکم امة واحدة وانا ربکم فاتقون» از روی اشارت میگویندین
اسلام دینی بگانه و شما امتی بگانه و من خداوند شما خداوند بگانه، بر هر بد ار
خشم من که دینی دیگر گزیند و خدائی دیگر گیرید، این اسلام که هست جبار صفت
است جبار همتی باید تا حمال اسلام بروی اقبال کند و جبار همت آنستکه سر دنیا و
عربی فرو یارد، خلیل را گفتند: نا خلیل اسلم. اسلام را پایش و با اسلام در سار گفت:
اسلام جبار صفت است متعلقا را بخود راه دهد از بد علاق برسون آیم، مال بمهمان
داد و فرزند مقربان، و نفس خود بآتش سوزان، آنگه گفت: «اسلمت لرب العالمین»

اکنون که از همه بر گشتم ترا گشتم تا از همه با زمانم و ترامانم ،
 « ای حبیبون ! ما نمیدهم بمن مال و بنین نسارع لهم فی الخیرات » این خواجگان دنیا دار
 نفس پر ور خلق پرست برداء تکبر پر دوش نهاده و مست شهوت گشته چه پندارند که دنیا
 ایشانرا کرامتی است یا کثرت حال و فرزند ! ایشانرا سعادت است کلا و لثا ، خبر ندارند که
 طلبه لشکر نعمت که در رسد همه درگاه بیگانگان طلبید ، علم شقاوت با خود میبرد
 و داغ بیگانگی می نهد . باز طلبیم لشکر محنت که در رسد همه زاویه عزیزان طلبید
 کرد سرای دوستان گردد ، از بهر آنکه محنت و محبت بشکل هر دو چون همد ،
 همبر و همسر بنقطه سرزیر آنرا تمییز کرده اند و رنه بشکل و صورت از یکدیگر جدا
 نماند ، فرعون مدبر را چهار صد سال ملک و عاقبت و نعمت دنیا داد و در آن بلای
 مضایقهای گرفت ، لکن اگر ساعتی درد و سوز موسی خواستی بوی ندادی که سزای
 جمال آن درد نبود . و اگر تقدیر آن در آن ساعت که از بهر فرق ز کمر یا بود کسی از وی
 پرسیدی که چه خواهی ؟ از ذرات و اجزای وی نمره عشق روان گشتی و گفتی آن
 خواهم که تا بید بر فرق ما همی راند . در خبرست که من احبنا فلیس للبلاء تعافافان
 البلاء اسمع الی محییة من السبل الی قرار .

تا زیم بندگی بند قیام تو کنم وین سلامت همه در کار بلاء تو کنم
 « ان الذین هم من خشية ربهم مشفقون » تا آنجا که گفت : « اولئك یسارعون
 فی الخیرات » عاقل که در معنی این آیات تأمل کند داند که مطیع بر طاعت خویش
 ترسان ترست از عاصی بر معصیت خویش . و چنانکه عاصی را حاجتست بستر او مطیع
 را هم حاجتست بستر او ، و حق تعالی چنین می گوید : « و توبوا الی الله جمیعاً ایها
 المؤمنون » ای مؤمنان شما که مطیعانید و شما که عاصیانید همه بنعت تصرع بدرگاه
 ما باز آئید و بر حالت افتخار و انکسار از ما آمزش خواهید تا شما را در پرده رحمت
 خود بیوشیم . عجب آید مرا ! از آن قراء تهی مغز که شبی دور کعبت نماز کند روز دیگر
 گره خوشستن بینی بر پیشانی افکنده و منت همتی خویش بر آسمان وزمین نهد و

ذرات وجود باوی میگوید سلیم دلا که توئی اینجا از کعبه بت خانه میسازند و از عابد
 مقصد هر ساله لعین ابد می آورند و بلغم با عور را که اسم اعظم دانست و دعای مستجاب
 داشت بر طویل مسکن می بندند و تویک شب دور کعت نماز گزاردی روز دیگر خواهی
 که عالم از حدیث نماز تو پر شود ؛ ای مسکین ! مرد محقق شرق و غرب پر از سجده
 اخلاص کند آنکه همه بآب بی نیازی فرو گذارد و باد و دست تبی بسر کوی شفاعت
 محمد مصطفی باز گردد و گوید: یا ایها العزیز مسنا و اهلنا الضرو جئنا بیضا عمن جئله.
 پیر طریقت گفت : الی آمدم با دودست تبی ، بسوختم برآمد روز تبی ،
 چه بودا گرا فضل خود بر این خسته دلم مرهم نهی .

«ولانکلف نفساً الاوسعیا» شاهرادین را بدایتی و نهایتی : بدایت اهل شریعت
 رامت ، و نهایت ارباب حقیقت را ، عمل اهل شریعت خلعت است بر شریعت ، صفت
 ارباب حقیقت غربتست بر مشاهدت ، قاعده اعمال شریعت بر سهولت نهادند مصطفی
 گفت : بعثت بالحنيفية السهلة السمحة . مستضعفانند و اهل رخص طاقت بار گران
 ندارند رب العزه در شرح رخصت از بهر ایشان نهاد و بار گران از ایشان فرو نهاد گفت :
 «لانکلف نفساً الاوسعیا» همانست که گفت . «ما جعل علیکم فی الدین من حرج ،
 یرید الله بکم اليسر ولا یرید بکم العسر» اما روش ارباب حقیقت بر ریاضت و صعوبت نهاد
 و با ایشان خطاب رفت که : «جاهدوا فی الله حق جهاده» انموا الله حق تقاته ، ان تبدا
 ما فی انفسکم او تخفوه یحاسبکم به الله .

پیر طریقت را از حقیقت تصوف پرسیدند ، گفت : ما هو الا بذل الروح فلا تشغل
 بترهات المدعین . و قال الجرجری : لم یکلف الله العباد معرفته علی قدره و انما
 کلفهم علی مقدارهم . فقال «ولانکلف نفساً الاوسعیا» ولو کلفهم علی قدره لجهلوه
 وما عرفوه لانه لا یعرف قدره سواء ولا یعرفه علی الحقیقة غیره الله جل جلاله . خلق
 را بمعرفت خویش بر قدر طاع و اندازة استطاعت ایشان تکلیف کرد نه بر قدر جلال
 و عزت خویش ، هر کسی بر قدر خویش اورا تواند شناخت ، و چنانکه اوست خود

داند و خود را خود شناسد، قال الله تعالى: «وَلَا حِطُّونَ بِعِلْمِ الرَّحْمَنِ فَمَنْ يَسْتَلْ بِهِ خَيْرًا»
 وقال علي (ع): يامن لا يعلم احد من خلقه كيف هو غيره. اگر زنده‌ای از آن معرفت
 حقیقت که او را بخود است بر خلق آشکارا کند همه متمدان جهان و شیاطین عالم
 متحد گردند همه زنهارها کمر عشق دین گردد، همه خاها‌ی عالم راجحین شود.
 خاکها مشک و عیبر شود، اوصاف بشریت همه بشرات نسیم معرفت گردد.
 گر يك نظرت چنانکه هستی نگری نه بت ماند نه بت پرست و نه بیری
 الهی و صف تو نه کار زبانست، عبارت از حقیقت یافت تو بهتاست، باصوالت
 وصال دل و دیدار را چه توان است.
 حسن تو فروست زینائی من راز تو بروست ز دانائی من

هـ - التوبة الاولى

قوله تعالى: «ادفع بائتي هي احسن السيئة» [ای محمد] بدیشان پاسخ
 ده بهر چه آن نیکوتر، «نحن اعلم بما يصفون» (۹۶) «ما دامائیم با آنچه ایشان گویند.
 «وَقُلْ رَبِّ» و بگوی خداوند من، «اعوذ بك» فریاد خواهم بتو.
 «من همزات الشياطين» (۹۷) «از بد دزدانداختن دیوان.
 «واعوذ بك رب ان يحضروني» (۹۸) «و فریاد خواهم بتو خداوند من که
 هیچ با من باشد.

«حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ» تا آنکه که مرگ یکی آید از ایشان.
 «قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ» (۹۹) گوید خداوند من مرا باز گردانید.
 «لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا» تا مگر که من کردار بیک کم. «فِيمَا تَرَكْتُ» از
 آن کردارهای نیک که نکرده‌ام و بگذاشته‌ام، «كَلَّا» بودن این را بوی نیست.

«**أَتَاهَا كَلِمَةً هُوَ قَالَهَا**» براستی که آن سخنی است که او میخواهد گفت .
«**وَمِنْ وَرَائِهِمْ يَرْزَخُ**» پیش ایشان با گوراست و در نکتہ در آن ، «**إِلَى يَوْمِ يَمُوتُونَ**» (۱۰۰) ،
تا آن روز که ایشانرا برانگیزاند .

«**فَإِذَا نَفَخَ فِي الصُّورِ**» آنکه که در صور دمید ، «**فَلَا نَسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ**»
میان خلق آن روز هیچ نژاد نه [که سود دارد و نه هیچ آزر] بکار آید [
«**وَلَا يَسْأَلُونَ**» (۱۰۱)] و نه یکدیگر را پرسند هیچ .

«**فَمَنْ نَقَلْتَ مَوَازِينَ**» هر کرا گران آید ترازوی وی [بگردان نیک]
«**فَاُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ**» (۱۰۲) ، ایشان آتند که جاوید پیروز آمد گانند .

«**وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُ**» و هر کرا سبک آید ترازوی او [از گردان نیک]
«**فَاُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ**» ایشان آتند که از خوشستن درماندند ، «**فِي جَهَنَّمَ**
«**خَالِدُونَ**» (۱۰۳) در روز خند جاویدان .

«**نَفَخَ وَجْهَهُمُ انْفَارًا**» و افروزد آتش رویهای ایشانرا ، «**وَهُمْ فِيهَا كَالِحُونَ**
«**»** (۱۰۴) ، و ایشان در آن تباه رویانند .

«**إِنَّمَا تَكُنَ آيَاتِي تَكُنِي عَلَيْهِمُ**» ایشانرا گویند نه سخنان و پیغامهای من
بر شما میخواندند ، «**فَكُنْتُمْ بِهَا تُكَذَّبُونَ**» (۱۰۵) ، و شما آنرا بدروغ می داشتید .

«**قَالُوا رَبَّنَا**» گویند خداوند ما ، «**غَلَبَتْ عَلَيْنَا شِقَوتَنَا**» زور کرد بر مایش
شد بد بخت بودن ما ، «**وَكُنَّا قَوْمًا ضَالِّينَ**» (۱۰۶) ، و قومی بودیم گمراهان

«**رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْهَا**» خداوند ما بیرون آر ما را از ابدی «**فَإِن عُدْنَا فَنَاظِرًا**
«**نَظَامُونَ**» (۱۰۷) ، اگر باز کردیم ستمکار مائیم ،

«**قَالَ خَسِرْتُمْ أَفَاهَا**» گوید دور شوید و خاموش [از آنچه می گوئید] در بن سرای .
«**وَلَا تَكَلَّمُونَ**» (۱۰۸) هیچ سخن مگوئید بامن .

«اللَّهُ كَانَ فَرِيقَ مِّنْ عِبَادِي» که گروهی بودند از رهبران من (۱)، «يَقُولُونَ رَبَّنَا» می‌گفتند خداوند ما، «آمَنَّا فَانقِضْ لَنَا وَاَرْحَمْنَا» بگو و دیدم بیمار ما را و ببخشای ما را، «وَاَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ» (۱۰۹) که تو بهتر بخشایند گانی.
 «فَاتَّخَذَ لَمْوَهُمْ صَخْرًا» پس شما ایشانرا افسوس گرفتید، «حَتَّىٰ اَنصَبْتُمْ ذِكْرِي» تا فراموش کردند بر شما نام من، «وَوَكَّنتُمْ مِنْهَا أَصْحَابَكُمْ» (۱۱۰) و شما از ایشان می‌خندیدید «أَنَّىٰ جِئْتَهُمُ الْيَوْمَ» بما صبروا، امروز من ایشانرا پاداش دادم پیدایش آنکه صبر می‌کردند، «إِنَّهُمْ هُمُ الْمُتَّزُونَ» (۱۱۱) ایشان امروز رستگار شدند.
 «وَقَالَ كَمْ لِبَئْسَ فِی الْاَرْضِ» [الله تعالی] گوید ایشانرا این بودن شما درد دنیا [که مرا بدان بدادید] خود چند بود؟ «عَدَسْنِیْنَ» (۱۱۲) [چند بودید در زمین] بر شمار ماله.

«قَالُوا لَيْتَنَا یَوْمًا اَوْ بَعْضَ یَوْمٍ» گویند روزی یا بعض روزی، «فَنُكَلِّمُ الْعَادِیْنَ» (۱۱۳) از فریشتگان پرس که شمار گیران تواند.
 «وَقَالَ اِنْ لَّبِئْسَ الْاَقْلِیَالُ» گوید آنچه بودید جز ناند کی نبودید، «وَلَوْ اَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ» (۱۱۴) چون نیک بودی شمارا اگر شمارداستید.
 «وَالْحَصِیْمَةُ اِنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عِبَادًا» می‌پنداشتید که شما با ما محو امید آمد.
 «فَتَعَالَىٰ اِلَهُ الْمَلِكِ الْحَقِّ» چون برترست [و پاك تر از بازی و بی عیب تر] الله آن خدای که پادشاه است بر راستی و سزا، «لَا اِلَهَ اِلَّا هُوَ» بیست خدائی جز زو، «رَبِّ الْعَرْشِ الْكَرِیْمِ» (۱۱۶) خداوند عرش کریم بزرگوار نیکو.
 «وَمِنْ یَدِهِ مَعَ اِلَهِ الْاٰخِرِ» و هر که خدای دیگر خواند بالله، «لَا یُرْهَانُ لَهُ بِهِ» [خدائی] که در آن [پرستش] او را نه عذرست و نه حجت، «فَاتَّخَذَ حَسَابَهُ عِنْدَ رَبِّهٖ» شمار او نزدیک خداوند او [مکند الله تعالی شمار او]، «اِنَّهٗ لَا یَقْلَعُ

الكافرون (١١٧) ، كه ناگرویدگان هرگز نیک نیابند.

« وقل رب اغفر » و بگوی خداوند من یلمرز ، وارحم ، و ببخشای ، و انت خیر الراحمین (١١٨) ، و تو بهتر بخشایند گانی .

النوبة الثانية

قوله : « ادفع بالتي هي احسن » ای - ادفع بالخصلة التي هي احسن النصال وهي الحلم والصفح والاعضاء عن جهلهم ، والصبر على اذاهم ، وقوله : « السيئة » یعنی اذاهم اياك و تكذيبهم لك . برول این آیت پیش از آن بود که فرمان آمد بمثال ، رب المرأة مصطفی را بصفو و صفح فرمود گفت آن سخن بد و کرد بد ایشان را بحلم و صفح خویش دفع و براندی و تکذیب ایشان صبر کن ، « واهجرهم هجراً جميلاً » ، و بروی نبکوازیشان فرابر ، پس این آیت منسوخ شد بآیت قتال . و گفته اند معنی آنست که عظم برفق ولین ولا تعظم بشدة و عنف . ای محمد ایشانرا که دعوت کنی و پند دهی برفق و لطف و آسانی دعوت کن و پند ده نه بسختی و درشتی چنانکه جائی دیگر گفت : « قل انما اعظكم بواحدة » الآية . و موسی کلیم را در دعوت فرعون همین فرمود : « فقولا له قولاً لئلا » ، و قيل التي هي احسن ، لا اله الا الله ، والسئمة ، الشرك . « نحن اعلم بما يصفون » ای - يقولون من الشرك ، فنجز بهم ما يستحقون .

« وقل رب اعوذ بك » ای - احتجبر بك وامتنع بعزتك ، « من همرات الشياطين » فال ابن عباس : ای - من نراهم . ونزع الشيطان وسوسته . حتى يشعل عن امر الله عز وجل ، وقال مجاهد : همزات الشياطين تنخهم وتغشمهم ، واصل الهمرشة الدفع . یعنی دفعهم بالاغواء الى المعاصي . همزات الشياطين آنست که بدعا و معصیتها در پیش

بندم افکنند و او را با معاصی دهند و بآن مشغول دارند تا از کار خدا و طاعت داری وی بازماند ، و قال الحسن : معناه اعوذ بک من الجبن . روی عن رجل من اهل بیت رسول الله (ص) قال : قلم رسول الله الى صلوة اللیل فهل ثلثا فکبر ثلاثاً و قال اعوذ بالله من الشیطان الرجیم من همزه و تقه و نقه ، قال : فسألته من الغنم همزه ، فقال : هو الموتة . قلتما الموتة ؟ قال الموتة اخذ الشیطان للانسان یشیر به الى ان یفعل فعلا یحدث عنده الجنون ، وسألته عن نقه ، فقال : انه الشعر ، و عن نقه ، فقال انه الکبر .

« و اعوذ بک رب ان یحضرون » فی شیء من اموری و انما ذکر الحضور لان الشیطان اذا حضر این آم بوسوسه و یجلب الیه شرّاً فی دینه و دنیاہ .
 « حتی اذا جاء احدهم الموت » ای - وقت الموت و اقتضاء اجله . این آیت متصلست بآیت پیش ، و التقدير : ادفع بالئی هی احسن السیئة حتی اذا جاء احدهم الموت ، و قیل بل قلوبهم فی غمرة من هذا حتی اذا جاء احدهم الموت ، و قیل التأویل لان ربک ما ندمهم بل نمهلهم حتی اذا جاء احدهم الموت . کقوله عز و جل : « و ما کن الله لیعذبهم و انت فیهم » ، معنی آنست که با محمد ما توانائیم که با تونمائیم که بایشان چه خواهد بود از عذاب لکن می توانائیم و حرم ترا فرامی گذاریم تا آن روز که مرگی آید بایشان . « قال رب ارجعون » ای - ادا عین احدهم الآخرة قبل ان ینذوق الموت ادر کته القدامة علی التقصیر . و قال تحسراً علی ما فاتته ، رب ارددنی الی الدنیا . معنی آنست که چون یکی از ایشان مخائل مرگ بر وی پیدا شود و آخرت او را عیان گردد ، پشیمانی بوی اندر آید و برگشته تحسر خورد و گوید . خداوند من مرا با دنیا فرست تا کار نیک کنم . « ارجعون » بلفظ جمع گفت بر عادت عرب که با بکی خطاب جمع کند بر وجه تعظیم ، چنانکه رب العزه گفت : « انا نحن نحیی و نمیت » . « انا نحن نزلنا الذکر » و نظیر این در قرآن فراوانست و روا باشد که « ارجعون » خطاب با فریستگان بود که قبض روح وی می کنند ، یعنی که

اول خدا برا خواند وبوى استعانت كند و گويد: «رب» اى خداوند من، آنكه خطاب با فرشتگان گرداند گويد: «ارجسون الى الدنيا». روى اذاعين المؤمن الملائكة قالوا لفرجك الى الدنيا فيقول الى دارالهموم والاحزان لابل قنماً الى الله، واما الكافر فيقول رب ارجسون.

«لعلى اعمل صالحاً» اى - اقول لاله الا الله واعمل بطاعة الله، «فيما تركزت من طاعة الله حين كنت فى الدنيا، «كلامه كلمة ردع وزجر اى - لا يرجع اليها ولا يكون ذلك» «اها» يعنى سؤال الرحمة، «كلمة هو قائلها» ولا ينالها، «وقيل» «اها» كلمة يعنى قوله: «لعلى اعمل صالحاً» اى - هوشى لاحقيقة له لورد، كقوله: «و لورتوا لعادوالما نهوا عنه». «ومن ورائهم» يعنى امامهم، «برزخ» البرزخ، الحاجز ما بين الدنيا والآخرة، وهو المكث فى القبر، والبرزخ فى سورة الفرقان هو ما يحجز بين العذب والملح فى البحر، مقام فى موضع آخر حاجز افى قوله: «وجعل بين البحرين حاجزاً»، وفى الخبر: «ان الوسوسة برازخ الايمان» اى - هو عارض بين الكفر والايمان، وقيل «ومن ورائهم برزخ الى يوم يبعثون» اى - «ومن معدوهم حاجز بينهم وبين الرجوع الى الدنيا الى يوم البعث.

«فاذا فتح فى الصور فلا انساب بينهم» اختلفوا فى هذه النفخة، فقال ابن عباس: هي النفخة الاولى، فتح فى الصور فصعق من فى السموات ومن فى الارض. «فلا انساب بينهم يومئذ ولا يتساءلون» ثم فتح فيه اخرى فاذا هم قياماً ينظرون واقبل بعضهم على بعض يتساءلون، وقال ابن مسعود: هي النفخة الثانية، قال يؤخذ بيد العبد او الامة يوم القيامة فينصب على رؤس الاولين والآخرين ثم ينادى مناد هذا فلان من فلان فمن كان له قبله حق فليأت الى حقه فيفرح المرء ان يكون له الحق على والده او ولده او زوجته او اخيه فآخذه منه، ثم فرأ ابن مسعود: «فلا انساب بينهم يومئذ ولا يتساءلون». گفته اند اينجا اضمارست يعنى لا انساب بينهم تنفع. ميان ايشان هج نسب نماد كه بكار آيد ايشانرا وسود دارد، وبر وفق اين معنى روايت كردند از

حسن قال : اما والله ان انسابهم لقائمة بينهم ، بدليل قوله : « يوم يقر المرء من اخيه و امه و ابيه » ولكن لا يتفقون بها ولا يتعاطفون ، وهو المقدود بالنسب فاذا ذهب ذلك صار كان الانساب قد ذهبت ، وكذلك معنى قوله صلى الله عليه وسلم : « كل سبب ونسب ينقطع الا سببي ونسبي » اي - لا ينفع يوم القيامة سبب ولا نسب الاسبيه ونسبه وهو الايمان والقرآن . وقيل يوم القيامة يوم طويل مختلف الاحايين لا يتساءلون في حين الفزع ويتساءلون في حين الامن ، ومعنى يومئذ اي في ذلك الوقت . قال الزجاج : ان يوم القيامة مقداره خمسون الف سنة ، وفيه ازمة واحوال ، والمقابل يومئذ كما تقول نحن اليوم نفعل كذا وكذا ، ليس تريد به يومك ، اما تريد نحن في هذا الزمان فيوم يقع للقطعة من الزمان . معنى آت آتست كه روزستاخيز چون در صورت مند بوقت هيبت وسياست و هنگام فزع ، میان خلق هيچ نسب نماند كه ابشارا بگرايد و هيچ با يكديگر تفاخر و نسب نكند چنانكه در دنيا می كردند و هيچ از احوال يكديگر نپرسند چنانكه در دنيا می پرسيدند ، هر كسى بخود درماتمه و بخود مشغول گشته .

« فمن ثقلت موازينه » في الكلام اختصار ، يعني موازين عمله الصالح ، وانما خرج الموازين جميعاً لان من اريد به الجماعة و لهذا قال تعالى « فاولئك هم المفلحون » .

« ومن خفت موازينه » من العمل الصالح ، فاولئك الذين خسروا انفسهم .
 غبنوا انفسهم باهلا كهم آياها ، « في جهنم خالون » دائمون باقون لاجموتهم
 « تلفح وجوههم النار » تلفح وشفع في معنى واحداً ان التلفح اعظم تأثيراً ، والمعنى ياخذلب النار وجوههم بشدة ، وقيل تاكل وجوههم النار ، و هم فيها كالجون ، اي - عابسون كفوله : « وجوه يومئذ باسرة » اي - عابسة . قال الزجاج الكالج الذي قد تضرمت شفته عن اسنانه فبرزت ، ومثل ابن مسعود عن معنى الآية اوما رأيت الرأس المعوى كيف تقلص شفتاه وخرج انياه . روى ابو سعيد الخدري

عن النبي (س) في قوله ٠ « وهم فيها كالخون » قال : « تشوبه التلوث فتلص شفته العليا حتى تبلغ وسط رأسه وتسترخي شفته السفلى حتى تبلغ سرتة » و في رواية أخرى قال (س) : « تلمحهم التلوث فتنسيل لحومهم على أعقابهم » .

« الم تكن آياتي » الفول فيه مضمرأي - يقال لهم الم تكن آياتي ، معنى القرآن ، « تتلى عليكم » ، وقيل الم تكن رسلی يقرؤن عليكم كتبی ، ويسمعكم آياتي التي فيها وعدى ووعيدى . « فكنتم بها تكذبون » اى - بما اخبرتكم فيها ، « قالوا ربنا غلبت علينا . » اى - سبقت علينا ، « شقوتنا » وفي الحديث ، « ان رحمتي غلبت غضبي » اى - سبقت غضبي ، قرأ حمزة والتمالي ، شقاوتنا بالالف وفتح الشين ، وقرأ الآخرون شقوتنا بكسر الشين من غير الف ، وهما الفتان ، يقال شقى يشقى شقاوة على فعالة كالسعادة ، و شقوة على فعلة كالزدة والفتنة . يقال الشقاوة المضرة اللاحقة في العاقبة ، والسعادة المنفعة اللاحقة في العاقبة . « و كنا قوماً ضالّين » عن الحق في الدنيا لاجل ما كتب علينا من الشقاء ، اقروا على اسمهم بالضلّال .
« ربنا اخرجنا منها » اى - من التلوث فضلك ، « فان عدنا » الى شر كنا والى ما نكره .
« فانا ظالمون » .

« قال اخسؤا » اى - اعدوا ، « فيها » كما يقال للكلب اذا طرد اخسا ، وقيل معناه اطرّدوا فيها انظر اذ الكلاب ، وابعدوا فيها بعد الكلاب « ولا تكلمون » في رفع العذاب فائسى لارفعه عنكم ولا اخرجكم منها ، فعند ذلك ايس الكفارة من الفرج .
مفسران گفتند آخرنر سخن که دوزخیان گویند اینست که : « ربنا اخرجنا منها فان عدنا فانا ظالمون » و پس از هزار سال ایشان را جواب دهند که : « اخسؤا فيها ولا تكلمون » پس از آن هیچ سخن نگویند که کسی فهم کند مگر شهنق وزفیر بانگی همی کنند چون بانگ خر ، وعن ابی الدرداء قال قال رسول الله (س) : « بلغی علی اهل التلوث الجوع فبعدل ما هم فيه من العذاب فبستهیئون بالطعام فیؤننون بطعام داغسة فیدکرون انهم كانوا يستعیشون فی الدنیا بالشراب فیؤننون بالحمم فی کلایب

من نارفذا أدنيت من وجوهم قشرت وجوهم فلذا دخلت بطونهم قطعت مافي بطونهم فيستثبون عند ذلك ، فيقال لهم اولم تكتاتيككم رسلكم بالبينات فيقولون بلى فيقال لهم قاعدوا وما دعاء الكافرين الا في ضلال ، فيقولون ادعوا لنا ما لكا فيقولون يا مالك ليقتض علينا ربك ، قال انكم ما كنون ، فيقولون : « ربنا غلبت علينا شقوننا وكنا قوموا ضالين ربنا اخرجنا منها فان عدنا فانا ظالمون . فيقول اخسوا فيها ولا تكلمون » « انه كان فريق من عبادي » ، هذا تعليل لاستحقاق العذاب يعني طائفة من عبادي هذه صفتهم يريد به الانبياء والمرسلين ، قال الربيع : هم اصحاب الصفة ، و قيل هم اصحاب رسول الله (ص) ، يقولون ربنا آمنا فاسغر لنا و ارحمنا و انت خير الراحمين .

« فاتخذ تموم مخربا » . قرأ اهل المدينة و حمزة و الكسائي سخرأ بضم السين هاهنا وفي سورة ص و قرأ الباقون بكسرهما و اتفقوا على الضم في سورة الزخرف ، قال الخليل هما لغتان كقولهم بحر لحي و لحي ، و كو كب دى و دى و قال الكسائي و الفراء : الكسر بمعنى الاستهزاء بالقول و الضم بمعنى التسخير و الاستبعاد بالفعل و اتفقوا في سورة الزخرف على الضم لانه بمعنى التسخير . « حتى اسوكم ذكرى » تأويله انساكم شؤم اذاكم اياتهم ذكرى ، يعني كانوا سبب النسيان و كنتم منهم مضحكون كقوله : « ان الذين اجرموا كانوا من الذين آمنوا مضحكون » . ههنا قال كفت : اين درشان كهار قريش فرو آمد كه بفقراء صحابه بر مى گشتند بلال و عمار و خباب و صهيب و غير ايشان و بايشان استهزاء مى كردند و ناسرا مى گفتند رب العزة كفت : « اتى جزيتهم اليوم بما صبروا » اى - جازيتهم اليوم بما يستحقون من الثواب لسبرهم على اذاكم و قيامهم على طاعتى ، دائم هم الفائزون » . قرأ حمزة و الكسائي اثم بكسر الالف على الاستيناف ، و قرأ الآخرون بفتحها فتكون في موضع المفعول الثانى ، و المفعول الاول هم من جزيتهم لان حرى يتعدى الى مفعولين ، و انتقبر حريتهم اليوم بصبرهم الفوز بالجنة كقوله : « و جزاهم بما صبروا جنة و حريرا » و

يجوز ان يكون على اضرار الآدم والتقدير، جزيتهم لأنهم هم الفائزون .

« و قال كم لبستم » قرأ حمزة **والكسالى** ، قل كم لبستم على الامر ، وكذلك قلنا لبستم والمعنى ، قولوا ايها الكافرون ، فاخرج الكلام مخرج الواحد والمراد منه الجماعة اذ كان معناه مقبوماً ، ويجوز ان يكون المعنى يامن يسأل عن بعثهم قل لهم كم لبستم ، و هو على خطاب من بامر الله تعالى بسؤالهم وقرأ ابن كثير قل كم لبستم بغير الالف على الامر ، قال : ان لبستم بالالف على الخبر لانه جواب ، وقرأ الباقون ، قال كم لبستم ، قال ان لبستم على الخبر في الحرفين والوجه انه على الاخبار عن المسائل في الكلامين كليهما ، اى قال الله عز وجل للكافرين يوم البعث « كم لبستم في الارض » اى في الدنيا وفي القصور « عددنين ، قالوا لبنا يوماً أو بعض يوم » نسوا مدته لبثهم فى الدنيا لعظم ما هم بصدده من العذاب ، « فسئل العادين » اى الملائكة الذين يحفظون اعمال بنى آدم وحصونها عليهم . ابن خطاب با منكران بعث فردا كه رب العزة جل جلاله اشارا برانگيراند (١) وقبامترا معاينه بينند اشارا سؤال تويخ كنند بآنچه ديا عانديكفانى بر آخرت باقى اختبار كردند گوید : « كم لبستم في الارض » قومی جواب دهند كه « لبنا يوماً » قومی دیگر جواب دهند كه : « او بعض يوم » قومی دیگر گویند : « فسئل العادين » الله تعالى گوید

« ان لبستم الا قليلا » اى ما لبستم في الدنيا الا قابلاً ساء قليلاً لان الواحد و ان طال مكثه في الدنيا فانه يكون قليلاً في جنب ما يلبث في الآخرة ، لان لبنة في الدنيا وفي القبر مثناه « لو انكم كنتم تعلمون » قصر اعماز كم في الدنيا وطول مكثكم في العذاب لما اشتغلتم بالكفر والمعاصي .

« فحسبتم انما خلقناكم عبثاً » اى لعباً و باطلاً لا للحكمة من ثواب المطيع وعقاب العاصي ، وهو مصدر في موضع الحال اى عابثين ، و قيل نصب مفعول له اى للعبث ، والمعنى ، فحسبتم انما خلقناكم للعبث نلعبون و تأكلون و تشربون

وتعملون ماتريدون ثم لاموتون للحساب والجزاء ، بين الله تعالى انه لو خلقهم لهذه الاشياء لكن ذلك عبثاً .

«فتمالى الله الملك الحق» من ان يخلق الخلق للعبث والباطل نظيره قوله تعالى: «ايحسب الانسان ان يتركسدى» لم يخلقهم للعبث ، وانما خلقهم للعبادة واقامة اوامر الله عز وجل ، يقول الله تعالى: «وما خلقنا الجن والانس الا ليعبدون» . وسئل بعض العلماء لم خلق الله الخلق ؟ فقال : ليعبدوه فانه يحث عبادة العابدين ويتبهيهم على قدر افضاله لاعلى قدر افعالهم ، وان كان غنياً عن عبادة خلقه وليظهر احسانه لانه محسن فاوجدهم ليحسن اليهم ويتفضل عليهم فعامل بعضاً بالعدل وبعضاً بالفضل وخلق المؤمنين خاصة للرحمة ، قال الله تعالى : «وكان بالمؤمنين رحيماً» ، وقال تعالى : «الامن رحم ربك» ولذلك خلقهم ، وقال امير المؤمنين على (ع) فى خطبته: افحسبتم ان الموت لاصمكم والقبر لا يضمكم والقيامة لاتجمعكم والرب لا تقضى بينكم ، افحسبتم انما خلقناكم عبثاً انكم الينا لاترجعون» ، وعن عبد الله بن مسعود انه مر بمصاب متلى فقرأ فى اذنه «افحسبتم انما خلقناكم عبثاً» حتى ختم السورة فبوا فقال له رسول الله (ص) ماذا قرأت فى اذنه فاخبره ، فقال : والذى نفسى بده و لو ان رجلاً موقناً قرأها على جبل لزال . وعن الاوزاعي قال: بلغنى ان فى السماء الدنيا ملكاً ينادى كل يوم : الا ليت الخلق لم يخلقوا ويا ليتهم ادخلوا عرفوا ما خلقوا له وجلسوا فذكروا ما عملوا . ثم نزه الله نفسه عما وصفه به المشركون من اتخاذ الاولاد فقال جل ذكره : «فتمالى الله الملك الحق» الذى لا يزول ملكه ولا يغنى سلطانه الحق بنوع جلاله متوحد ، فى عز آزاله وعلو اوصافه متفرد ، فذاته حق ووصفانه حق وقوله صدق ولا يتوحد لمخلوق عليه حق ، «لا اله الا هو رب العرش الكريم» يعنى السرير الحسن المرتفع ، قيل كرمه عظمته وجلالته و ارتفاعه و امتناعه من ان يملكه غيره ، وقيل كرمه رفع الله اياته على اعناق الملائكة وكواهلهم وحموف الملائكة

به ، والکرم فی لغة العرب الحسن السهل المنال.

«ومن بدع مع الله الها آخر لا یرهان له به» لاجبة ولا یتبہ له لائه لاجبة فی دعوی الشریک ، «فانما حسابہ» ای - جزاؤه عند ربہ بجازیه بعمله کما قال : «انّ علینا حسابهم» ای - جزاهم ، وقال فی الشعراء : «ان حسابهم الا علی ربی» ای - ماجراؤهم الا علی ربی . «انه لا یفلح الکفرون» لا یسعد الجاحدون المکذّبون . قال الحسین بن الفضل : اثبت الله الفلاح فی اول سورة للمؤمنین فقال تعالی . «قد افلح المؤمنون» ونفاہ فی آخرها عن الکفرین . فقال : «انه لا یفلح الکفرون» و«قل» یا محمد ، «رب اغفر» ای - ذنوبی ، «وارحم» ای - تضرّعی ، «وانت خیر الراحمین» لا یرحم احد رحمتک ، قبل ، اذا رحم عبداً لم یوبخه علی ذنبه ، و هذا الدعاء معطوف علی ما علّمه من الدعاء قبله فی قوله . «وقل رب اعوذک من همزات الشیاطین».

النوبة الثالثة

قوله : «ادفع بالتی هی احسن السبّة» خداوند کرم کرد کار نامدار حکیم حل حلاله و تعدست اسماء و مدرین آنت مصطفی را می فرماید بمکارم اخلاق و محاسن عادات ، روی ناره و سخنی چرب و دلی نرم و خلقی خوش بدکارانرا عفو کردن ، و عیب معویان یوشندن ، و بیجای بدی نسکی کردن . بزیان طریقت احسن دین موضع آنتست که دلی فتوی دهد باملاء حق ، و سئو آنتست که نفس فرماید بهوای خود ، گفتند ای سید فرموده نفس را بموده حق دفع کن «ادفع بالتی هی احسن السبّة» سد صلوات الله علیه بیوسته گمتی : «ربنا لا تکلنا الی اعسنا طرفة عین ولا اقل من ذلك» ، بار خدا با این پرده نفس ما از پیش دل ما بردار ما امن مرغ دل بك ره ارین

قفص نفس خلاص باید . و بر هواء رضاء مولی پرواز کند ، بار خدایا این بار نفس
 بار خودی است بار خودی از ما فرو نه تا از خود برهیم و با تو پردازیم . ای جوانمرد
 نگر تا نگویی که نفس مبارک اوصولات الله علیه همچون نفس دیگران بوده که اگر
 بگذرد از تابش نفس او بر جان و دل صدیقان عالم تافتی هم در عالم قفس و ریاض آنس
 روان گشتندی (۱) و بیست عدد صدق فرو آمدندی با این همه می گوید : خداوند این حجاب
 راه حقیقت هاست از راه مابردار ، فرمان آمد که ای محمد ناخواسته خود در کنار
 تو نهادیم : «الم نشرح لك صدرك و وضعنا عنك و زرك» ای محمد آن بارتوئی از تو
 فرو نهادیم ارادت ما کار تو ساخت ، غایت ما چراغ تو بی فروخت ، تو نه بخود آمدی
 و نه برای خود آمدی ، نه بخود آمدی که ترا آوردیم «اسری عبده» . نه برای خود
 آمدی که رحمت جهانیانرا آمدی . «و ما ارسلناك الا رحمة للعالمین» .

«وقل رب اعوذ بك من همرات الشياطين» قال النبي (س) : «من استعاض بالله
 فقد انكأ على متكاه عظيم» وقال (س) : «اغلقوا ابواب المعاصي بالاستعاذه واقفحوا
 ابواب الطاعات بالتسمية» . مفهوم خبر آنست که بنده معصیت که میکند بتهییج
 شیطان مسکند و یاری دادرزوی، چون کلمه استعاذت بگوید شیطان از وی میده گردد
 و در معاصی بروی بسته شود، و بنده طاعت که می آرد بتوفیق و معونت الله تعالی می آرد
 چون نام الله گوید مدد غایت در پیوندد و در طاعت بروی گشاده گردد ، پس می دان که
 اعوذ بالله گفتن سبب رستگاری بنده است از آتش سوزان ، و بسم الله گفتن سبب رسیدن
 وی بهشت جاویدان .

روزی آن مطرود در گاه ، ابلیس مہجور بر مصطفی آشکارا گشت ، رسول گفت
 یا ابلیس کم اعداؤک من امتی ؟ از امت من چند کس دشمن تواند ؟ گفت یا رسول الله
 پانزده کس : امام عادل ، توانگر متواضع ، بازرگان راستگوی ، عالم خشنوع ، مؤمن
 ناصح ، نائب که بر توبه نایبسد ، مؤمن که رحم دل بود ، پارسا که از حرام نمرزد ،

(۱) گشتن و دید (سجده الم)

پندمای که پیوسته بر طهارت بود، مالدارى کفر کوه از مال بیرون کنند و بدهد، جوانمردى که دست سخاوت گشاده دارد، درویش نوازی که پیوسته صدقه دهد، متعبدى که قرآن داند و خواند، متعبدى که همه شب نماز کند و خدا را یاد کند. گفت با ابلیس کم احبّاؤک من امتی؟ از امت من چند کسى دوست تواند گفت ده کس، با رسول الله اول سلطان جائز دوم بازرگان خائن، سوم توانگر متکبر، چهارم خمر خوار، پنجم زنا کار، ششم ریا خوار، هفتم مرد قتال، هشتم هر که مال یتیم خور و دانا ندارد نهم او که در اعمال و زکوة بدهد، دهم آنکه اهل دراز دارد و هیچ از مرگ یاد نکند. «حتی اذا جاء احدهم الموت» هر که خواست مرگ کرامت و مرگ کرامت مؤمنانراست و مرگ اهانته کافرانرا مؤمنانرا بدر مرگ گویند: «یا ایها النفس المطمئنة ارجعی الی ربکراضیة مرضیة». کافرانرا گویند: «اخر جوا انفسکم الیوم تجزون عذاب الهون بما کنتم تقولون علی الله غیر الحق و کنتم عن آیاته تستکبرون». مؤمنانرا فرشته رحمت آید با صد هزار روح و راحت و بشری و کرامت که: «لا تخافوا و لا تحزنوا و ابشروا بالجنة الّتی کنتم توعدون»، کافرانرا فرشته عذاب آید با سیاحت سیاست و نمود آتش و بیضربون و جوههم و ادبارهم و ذوقوا عذاب الحریق»، اگر کسى گوید مؤمن با آن همه کرامت و رفعت و اظهار منزلت بدر مرگ از چه کراهیت دارد مرگ را؟ جواب آنست که کراهیت وی نه از مرگ است که از قوت لذت خدمت حق است، و بر مؤمنان هیچ کرامت و نعمت چون خدمت و ذکر حق نیست، پیغامبری از پیغامبران خدای تعالی بوقت مرگ می گریست، وحی آمد بوی که از مرگ می نالی و مرگ می نخواهی. گفت لایارت، و لیکن غیره علی من بذکرک بعدی و لیس اقدر علی ذلک. و گفته اند نفس مؤمن را روزگاری بلروح محالطت افتاده و بسوی استیساس گرفته بوقت مرگ آن کراهیت نفس را بود بر فراق روح، نه روح را بود بر فراق نفس، ازین لطیف تر گفته اند نفس که می نالد نماز مرگ می نالد بلکه و برابری روح غیرت می آید که نصدی بهر مشرب وصل میشود، شب فراقتش با آخر سینه صبح وصال دهنده. و سوز عشق را هر دم دیده، و نفس را

وقتی با خاک می دهند که «منها خلقنا کم و قیامه نعیدکم».

قوله: «افحسبتم انما خلقناکم عبثاً»، ابو بکر واسطی ابن آیت بر خواندو گفت: اظهر
الالوان و خلق الخلق لیظهر وجوده فلولم یخلق لماعرف انه موجود ولیظهر کمال
علمه وقدرته بظهور افعاله المتقنة المحکمة وکیظهر آیات الولاية علی الاولیاء و
آیات الشقاوة علی الاشقیاء. گفت خداوند ذوالجلال قادر بر کمال بجلال و عزت
خویش و کمال قدرت خویش کاینات و محدثات در وجود آورد تاهستی وی بدانند
و خداوندی وی بشناسند بواز صنع وی بکمال علم و قدرت وی دلیل گیرند و چنانکه
علم وی بابشان رفته نشان دوستی بر دوستان پیدا کرده و رقیم دشمنی بر دشمنان کشیده
ایشانرا از کتم عدم در وجود آورد بر وفق علم خویش که وی در ازل دانست که خلق
را آفریند خواست که خلق وی با وفق علم وی برابر آید. ۵۱۰۵ پیغامبر در مناجات
خویش گفت: الہی جلال لم یزل منعوت بنعت کمال موصوف بصف استغناء از همه
مستغنی و بنعت خود باقی، نه ترا بکس حاجت و نه ترا از کسی یاری و معونت، این
خلق چرا آفریدی؟ و در وجود ایشان حکمت چیست؟ جواب آمد که یادآور «کت
کنزاً مخفیاً فاجبت ان اعرف». گنجی بودم نهان، کس مرا ندانسته و نشناخته
خواستم که مرابداوند و دوست داشتم که مرا بشناسند اجبت ان اعرف اشارتست که
بناء معرفت بر محبت است هر جا که محبتست معرفتست، و هر جا که محبت نیست
معرفت نیست، بر رگان دین و طریقت گفته اند: لا یعرفه الا من تعرف الیه ولا
بو حذم الامن تو حذله، ولا یصفه الا من تجلی لمرء. بشناسد او را مگر کسی که حق جل جلاله
خود را باو یکتا نماید، و او را صف نکند مگر آنکس که حق جل جلاله خود را بر سر
او پیدا کند، عبارت تر جمان سراسر است. و سرتظار حق، تخصب ببینند آنکه زبان از آنچه
سر دبد عبارت کند زبان نشان اهل معاملتست اما اهل حقیقت را عبارت و اشارت
نیست، ایشان چنین گفته اند که: من عرفه لم یصفه و من وصفه لم یعرفه، هر کرا تجلی
سر در حق حقیقت حاصلست سر او در عین مشاهدت و جان او در بحر معایت غرقست

چون دوست حاضر بودندشان دادن از دوست ترک حرمت بود.

پیر طریقت گفت: هر کرامشاهدت باطن درست گشت فخواهد که زبان از آن عبارت کند. یا تظاهروی از آن باخبر شود، شبیلی گفت: آن شب که حسین منصور را کشته بودند، هم شب باحق مناجات داشتم تا سحر گاه، پس سر بر سجده نهادم گفتم خداوندا بدهای بود از آن تو مؤمن و موحد و معتقد در عداد اولیاء این چه بلا بود که بوی فروآوردی و از کجا مستوجب این فتنه گشت؟ گفتا بخواباندر شدم چنان نمودند مرا که نداء عزت بسمع من رسیدی که: هذاعبدن عبادنا اطلعناه علی سرمن اسرارنا فافشاه فانزلنا به ماتری. آن تره فروش است که او را بر بقله خود ندا کردن مسلم است اما جوهری را بر جوهر شب افروز ندا کردن محال است.

۱۴- سوره التور - مدینه

۱- التوبة الاولى

« بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ »

بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان .

«سورة التور» سوزنی است این که فرو فرستادیم آنرا ، « و فرضاها »
و واجب کردم [حکمها که در آنست و باز گشادیم و پیدا کردیم] آنرا ، « و انزلنا فیها
آیات یبّیّنات » و فرو فرستادیم در آن سخنها و پیغامهای پیدای روشن . « لعلّکم تذكرون ^(۱) » ،
تا مگر شما پند پذیرد .

« الزّانیة والزّانی » زن زانیه شوی نداشته و مرد زانی زن نداشته . « فاجلدوا
کلّ واحد منهما مائة جلدة » چون زنی را از بهتان صد زخم زنید .
« و لا تأخذکم بهما رافقة » و شما را هیچ بخشایش و مهربانی مگیراد « فی دن الله
در فرمان برداری خدا یار » ، « ان کنتم قومنون بالله و الیوم الآخر » اگر بگروید و بمانید
بخدای و روز رستخیز ، « و لیشهد عذابهما » و ایدون پنداکه حاضر باد آنکه که
ابشارا میزنند ، « طائفة من المؤمنین ^(۲) » گروهی از مسلمانان .

« الزّانی لا یتکح الا زانیة او مشرکة » مرد پلید کار بر نمی نکند مگر زن پلید کار یا زن

مشرکها، «وَأَنزَلْنَاهُ لِيَنصَحَهَا آلَإِسْرَءِيلَ وَأَمْرُكَ» وزن پلید کار را زناشویی نبیند
مگر بامرد پلید کار و یا مرد مشرک، «وَحَرَّمَ ذَٰلِكَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ» (۳)، و حرام کرده
آمد وبسته آن برگرویدگان.

«وَالَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ» وایشان که دشنام دهند زنان پاکرا، «ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا
بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ» وآنکه بر آنچه گفتند چهار گواه رسیده آزاد نیارند، «فَاجْلِدُوهُمْ
ثَمَانِينَ جَلْدَةً» زند ایشانا هشتاد زخم. «وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَدًا» پس آن گواهی
که دادند گواهی ایشانا پذیرید هرگز، «أُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ» (۴)، وایشان از حال
ونعت نیکان پیروند.

«وَالَّذِينَ تَابُوا» مگر ایشان که توبه کنند «مِّنْ بَعْدِ ذَٰلِكَ» پس از آن گواهی،
«وَأَصْلَحُوا» وکلر خوش را باصلاح آرند، [بدروغرن کردن خوش] «فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ
رَّحِيمٌ» (۵)، که الله آمرزگارست بخشاینده.

«وَالَّذِينَ يَرْمُونَ أَوْلَآئِهِمْ» وایشان که گواهی دهد بر زنان خویش زنا،
«وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ شُهَدَاءُ إِلَّا أَنفُسُهُمْ» وگواه ندارند مگر خوشستن، «فَشَهَادَةُ أَحَدِهِمْ
أَرْبَعُ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ» آن گواهی که ایشان دادند آنست که گواهی دهند چهار بار
وهم سوگند وهم گواهی، «إِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ» (۶)، که او در آنچه گفت از راستگویان
است.

«وَالْخَامَةَ إِنَّ لَعْنَةَ اللَّهِ» وپنجم سخن این گوید که لعنت خدای برو،
«إِنَّ كَافً مِّنَ الْكَافِرِينَ» (۷)، اگر او را در آن سخن که گفت از دروغ زنان است.

«وَيَذَرُوهَا الْعَذَابُ» ورجم از آن زن بازدارد، «إِنَّ تَقْدِيرَ أَرْبَعِ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ»
که از زن چهار سوگند خورد با گواهی گوید گواهی دهم بخدای، «إِنَّهُ لَمِنَ الْكَافِرِينَ» (۸)،
که آن مرد در آنچه گفت از دروغ زنان است.

«وَالْخَامَةَ إِنَّ غَضَبَ اللَّهِ عَلَيْهَا» وپنجم سخن این گوید که خشم خدای

برو، «ان كان من الصادقين» (۹)، اگر آن مرد پروی راست گوید، «ولو لافضل الله عليكم و رحمته»، وگرنه فضل خدای یودی و مهربانی او بر شما، «وان الله قوَّاب حکیم» (۱۰) و آن که الله راست دانش است پاکداوری، بنده را بازپذیر و عندنیوش.

النَّوْبَةُ الثَّانِيَّةُ

این سوره التور در مدنیات شمرد، جمله بمدینه فرو آمد از آسمان بمصطفی علیه السلام، شصت و چهار آیت است و هزار و سیصد و شانزده کلمه و پنجاه و ششصد و هشتاد حرف. عایشه روایت کند از مصطفی که (س) گفت: «لاتنزلوا النساء الغرف ولا تعلموهن الكتابة واغروهن يلزمن الحجال وعلومهن المغزل وسورة التور». و در بن سوره شش آیت منسوخ است چنانکه بآن رسم شرح دهیم

قوله: «سورة انزلناها» ای - هذه السورة انزلناها والشوذة المنزلة المنصّمة الآيات متصلة سُميت بذلك تشبيهاً بسورة المدينة لاحاطتها بالقافز ومعان كاحاطة سور المدينة بها، ای - انزلناها على لسان الملك الكريم يا ايها الرسول من الذكر الحكيم. «وفرضناها» قرأ ابن كثير وابوعمر وقرضاها بتشديد الزاء وقرأ الآخرون بالتخفيف، فمعنى التخفيف اوجبتنا ما فيها من الاحكام والزناكم العمل بما فرض فيها، و من قرأ بالتشديد فعلى وجوب: اُحد هما بمعنى الفرض الذى هو بمعنى الايجاب، والتشديد للتكثير، لكثرة ما فيها من القرائن، ای، اوجبتنا ما عليكم وعلى من بعدكم الى قيام الساعة. والثانى بمعنى التعميل والتبيين، ای - بينها وفضلناها ما فيها من الحلال والحرام. مفسران گفتند فرض در قرآن یرینج معنى آید: یکی بمعنى ايجاب چنانکه در سورة البقرة گفت: «فمن فرض فيهن الحج»، ای - اوجب فيهن الحج فاحرم به، همانست که گفت: «فمنع ما قرئتم» ای - اوجبت.

على انفسكم . ودر سورة الاحزاب گفت : « قد علمنا ما فرضنا عليهم في ازواجهم » ای - اوجینا عليهم . ودر سورة النور گفت بر قراءت تخفیف : « و فرضناها » ای - اوجینا احکما والعمل بما فيها . وجه دوم فرض بمعنی بینن کتوله فی سورة التحريم : « قد فرض الله لكم تحلة ايمانكم » یعنی بینن الله لكم كفارة ايمانكم . ودر سورة النور گفت : « فرضناها » بر قراءت شدید یعنی بینناها . وجه سوم فرض بمعنی احل کتوله فی سورة الاحزاب : « ما كان على النبي من حرج فيما فرض الله » یعنی فيما احل الله له . وجه چهارم فرض بمعنی انزل کتوله فی سورة القصص : « ان الذي فرض عليك القرآن » ای - انزل . وجه پنجم هو الفريضة بعینها کتوله عز وجل فی سورة النساء : « فريضة من الله » یعنی قسمة الموارث لاهلها الذين ذكرهم الله فی هذه الآيات ، وقال فی سورة التوبة فی امر الصدقات : « فريضة من الله والله عليم حكيم » قوله : « و انزلنا فيها آيات يتبين دلالا واضحات على واحدنا نبينا وحكمتنا و على ما بينا فيها من الاحكام . « لعلكم تذكرون » لكي تتعلموا فتعملوا بما فيها .

« الزانية والزانی » ای - و فيما فرض عليكم الزانية والزانی ، « فاجلدوا كل واحد منهما مائة جلدة » ای - مائة ضربة ، و ذکر بلفظ الجلد ثلاثا ببرح ولا ضرب بحيث يبلغ اللحم ، یعنی فاضربوا جلد هما ، تقول جلدت فلانا اذا ضربت جلده ، ورأسته اذا ضربت رأسه ، وجبته اذا ضربت جبته معنی آیت آنست که از آن حکمها که ما بر شما واجب کردیم یکی آنست که زن زانیه را و مرد زانی را صد زخم زنید چون هر دو آزاد باشند و هر دو بالغ و هر دو عاقل و هر دو بکر زن شوی و مرد زنی حلال نداشته ، پس اگر هر دو مملوک باشند حد ایشان نیمه حد آزاد مردان و آزاد زنان باشد پنجاه ضربه ، که رب العالمین جای دیگر گفت : « فعليهن نصف ما على المحصنات من العذاب » ، و اگر هر دو محصن باشند زن شوی حلال دیده و مرد زن حلال دیده حد ایشان رجم باشد که مصطفی گفت : « خذوا عني خذوا عني قد جعل الله لهن سبيلا البكر بالبكر جلد مائة وتغريب عام ، والنتب بالثيب جلد مائة والزَّجَم » ، و

شرح ابن مسهله در سورة النساء مستوفي رقت . « الزانية والزاني فاجلدوا كل واحد منهما مائة جلدة » الخطاب من الله عز وجل في هذا الحكم جرى على باب الغالب من العادة فبدأ بالنساء قبل الرجال لأن الزنا فيهن اغلب وحيلتهن فيه اكثر ، فقال « الزانية والزاني » بخلاف السرقة فأنه بدأ فيها بالرجال ، فقال : « والسارق والسارقة » لأن السرقة في الرجال اغلب وحيلتهم فيها اكثر . « ولا تأخذكم بهما رأفة » اي رحمة رقة ، قرأ ابن كثير رأفة بفتح الهمزة مثل رعة ، وقرأ الآخرون رأفة بسكون الهمزة غير ابي عمرو فأنه لا يهزها اذا ادرج القراءة ، والوجه في فتح الهمزة انه مصدر رأف به ورؤف به يرأف ويرؤف ، رأفة بتسكين الهمزة ، ورأفة بتخفيفها ورأفة على وزن رعاقة ورأفة على وزن رعة وهذه هي قراءة ابن كثير ، والوجه في الهمزة الساكنة ان الكلمة على وزن فعلة بسكون العين والهمزة عين الفعل فاصلها ان تبعي همزة ساكنة واما ترك ابي عمرو الهمز فيها في حال الادراج فأنه خفف الهمزة وتخفيفها ان يقلبها ألفاً ، واما تخصيصه ذلك بحال الادراج فلأنه حاله تجوز فيها ، فكان يقرأ فيها ما يستجيزه وتخفيف الهمز جائز ، والرأفة معنى في القلب لا ينهي عنه لأنه لا يكون باختيار الإنسان ، والمعنى لا يمنعكم الشفقة والرفقة من اقامة حدود الله فتعطلوها ولا تقيموها . وقال الحسن وسعيد بن المسيب : معناه لا تأخذكم بهما رأفة فتخففوا الضرب ولكن اوجعوهما ضرباً . قال الزهري : يجتهد في حد الزنا والسرقة ويخفف في حد الشرب ، وقال قتادة : يخفف في الشرب والغربة ويجتهد في الزنا ، ففي دين الله ، اي - في حكم الله الذي حكم على الزاني كعوله : « ما كان ليأخذ اخاه في دين الملك » اي - في حكم الملك ، « ان كنتم تؤمنون بالله واليوم الآخر » بين الله ليس من صفة المؤمن تضييع حدود الله ولا تأخذ الزأفة اذ احيا امر الله ، « وليشهد عذابهما » اي - وليحضر حدهما طائفة من المؤمنين ، قال النخعي ومجاهد : اقل رجل واحد ، وقال عطاء وعكرمة : رجلان فصاعداً . وقال الزهري وقاتد : ثلاثة فصاعداً . وقال مالك وابن زيد : اربعة بعدد شهود الزنا ، وقيل الطائفة هم الحاملون الذين يحملونها

اذا جلدوا لا یترکان تمکیلا بعد الجلد وفي قوله : « من المؤمنین » دلیل آله لایقام حدّ علی مسلم بازاء العدو . روى عن ابی هريرة قال : اقامة حدّ بارض خیر لاهلها من مطراربعین ليلة . وقال النبی (ص) : « من حالت شفاعتهم یون حتمن حدود الله فقد ضاد الله ، ومن خاصم فی باطل هو یعلمه لم یزل فی سخط الله حتی ینزع ، ومن قال فی مؤمن ما لیس فیہ اسکنه الله ردعة النبال حتی ینخرج ممّا قال » .

« الزانی لا ینکح الا زانیة او مشرکة » . در معنی و نزول این آیت سه قول گفته اند : یکی آنست که در زمان بغایاء مشرکات فرو آمد . جماعتی زنان بودند بسفاح معروف و مشهور رایات بدرخانه خود نصب کرده تاهر کسی ایشان شناسد وبا ایشان راه برد ، هم در مکه بودند و هم در مدینه از ایشان یکی مجهول بود و یکی عناق ، در مکه از ایشان بجمالت هرچ زن نبود ، در مدینه جماعتی بودند از ایشان از اهل کتاب و در جاهلیت مردمان ایشانرا بزنی میکردند تا ایشانرا ماکله و مکسبه خویش سازند ، مال بسفاح بیست می آوردند و بر شوهر خویش هزینه میکردند و این بود عادت اهل جاهلیت ، پس چون مهاجرین بمدینه آمدند قومی بودند از ایشان که به مال داشتند که بر خود هزینه کنند و نه قبیله و عشره که در معاش یاری دهند ، از رسول خدا دستوری خواستند تا آن بغایا را بزنی کنند که اهل خصب و نعمت ایشان بودند ، رب العالمین در شأن ایشان این آیت فرستاد و هذا قول مجاهد وعطاء و قتادة و الزهري و الشعبي و رواية العوفي عن ابن عباس . و گفته اند این آیت علی الخصوص در شأن مرثدیه ابی مرثد الغنوی فرو آمد و مردی بود از بدویان قوی دل دلاور ، تنها بمکه رفتی و اسیران مسلمانان از مکه بمدینه بردی وقتی رفته بود بمکه بطلب اسیران ، عناق فاجره را دید و ابن عناق دوست وی بوده در جاهلیت ، آن ساعتی که وبرا دید پنداست که مرثد هم بر سر آنست که در جاهلیت بود گفت : یا مرثد الی الیبت تا بخانه روبم و بیاسای ، مرثد گفت : حرم الله الزنا با عناق . الله بر ما زنا حرام کرد ، عناق گفت اکنون مرا بزنی کن ، مرثد گفت با از

رسول خدا پیرسم ، چون بمیدینه باز آمد گفت با رسول الله روا باشد که عنای رابزنی کنیم ؟ رسول خدا جواب نداد و خاموش همی بود تا جبرئیل آمد و این آیت آورد ، وقیل استأذن رجل من المسلمين نسی الله فی نکاح اہمہ زول و اشترطت لہ ان تتفق علیہ فانزل الله ہنہ الآیۃ فی نبی المؤمنین عن ذلک و حرّمہ علیہم . بر قول این مفسران کہ یاد کردیم این تحریم خاص بود بر ایشان کہ نکاح بقایا طلب می کردند و این خطاب با ایشان رفت نہ باہمہ مردم . در جاہلیت زنا بعاتد کردہ بودند و بر آن عظیم حریص و مولع شدہ و خوبشتن قاآن دادہ ، و رب العزہا نست کہ ایشان خویشتر از آآن صیانت نکند مگر بمبالغتی تمام در درد و زجر همچنانکہ در شرب خمر و اقتناء کلاب عظیم حریص بودند تا ایشانرا بہ تہدید و تشدید از آن بازداشت ، در کار سفاح و زنا ہم بر سیل زجر و تہدید گفت : مرد زانی بزنی نکنند مگر زن زانیہ و مشر کہ را ، وزن زانیہ را زنا شوئی نبندد مگر بامرد زانی و مشرک ، یعنی کہ مرد پلید سزای زن پلید است و زن پلید سزای مرد پلید ، همچنانکہ جای دیگر گفت : «الخبیثات للخبیثین والخبیثون للخبیثات» و هر چند کہ صیفت صیفت خبر است اما مراد باین نبی است ، یعنی کہ زانیات و مشرکات را بزنی مکنید ، قول دوم آنست کہ حکم این آبت منسوخ است ، در ابتداء اسلام نکاح زانیہ حرام بود بحکم این آبت پس رب العزہ آن را منسوخ کرد بقولہ تعالی : «واکحوا الابامی منکم» فدخلت الزانیۃ فی ابامی المسلمین ، و بن زنی بامرأۃ فلہ ان یتزوجہا و لغیرہ ان یتزوجہا والدلیل علی جواز نکاح الرانیۃ ان رجالاتی النبیؐ فقال : یا رسول الله ان امرأتی لا تنفخ بدلا منی ، قال : طلقها ، قال اتی احبها و ہی جمیلۃ قال استمتع بہا و فی روایۃ قاسمکھا اذا : قول سوم آنست کہ نکاح اینجا بمعنی جماع است : ای الزانی لا یطأ الا زانیۃ ، و الزانیۃ لا یطأها الا زان ، و اما اخرج الخطاب مخرج الاعمال الغلب ، و ذلک ان العال ان الرانی لا یزنی الا بزانیۃ ، و الزانیۃ لا یزنی بہا الا زان و احتجوا بان الزانیۃ من المسلمین لا یجوز لہا ان یتزوج مشرک باحلال و كذلك الزانی من المشرکین لا یجوز لہ ان یتزوج بمسلمۃ . و حرّم ذلک ، ای - الزنا ، علی المؤمنین ، روی

ابو هريرة قال قال رسول الله (ص): فإذا زنى العبد خرج منه الايمان فكان فوق رأسه كالظلة فإذا خرج من ذلك العمل رجع اليه الايمان.

وَالَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ الزَّامِي الْقَذْفُ بِالزَّانَا ، وَالْمُحْصَنَاتُ الْمُسْلِمَاتُ الْحُرَّاءُ الْعَقَائِفُ ، وَالتَّقْدِيرُ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ بِالزَّانَا فَحُذَفَ ، لِأَنَّ الْآيَةَ الْأُولَى تَدُلُّ عَلَيْهِ ، وَالزَّجَالَ دَاخِلُونَ فِي حُكْمِ الْآيَةِ بِالْإِجْمَاعِ . « ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ » أَيْ - لَمْ يَأْتُوا عَلَى تَصْدِيقِهِمْ إِلَى الْإِمَامِ بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ عَدُولٍ يَشْهَدُونَ عَلَى زَنَا الْمُقْنُوفِ ، فَجَالِدُوهُمْ ثَمَانِينَ جَلْدَةً ، يَعْنِي الْأَحْرَارَ مِنْهُمْ ، فَإِنْ حَدَّثَ الْمَمْلُوكُ عَلَى النِّصْفِ أَرْبَعُونَ ، وَالنُّطَابَ لِلْإِمَامِ وَالْحُكَمَ ، وَجَلْدَةً نَصَبَ عَلَى التَّمْيِيزِ . مَعْنَى رَمَى آتَسْتَ كَمَا كُنْتَ رَا نَسِيتَ بِلَا نَا كُنْتُ نَسِيتُ صَرِيحٌ چنانكه گوید : یا زانی ، با گوید تو زنا کردی ، پس اگر مردی محصن را گوید بِلَا نِی محصنه را كه تو زنا كردی و بر تصدیق خویش چهار گواه بدان صفت كه یاد كردیم نیارد واجب است كه او را هشتاد زخم زند اگر آزاد باشد آن قاذف ، و اگر مملوك بود چهل زخم و اگر مقنوف كه نسبت زنا بلوی کرده محصن نباشد جز تعزیر واجب نیاید ، و شرائط احصان پنج است اسلام و عمل و بلوغ و حرمت و عفت از زنا تا آن حد كه اگر مردی بد ابتداء بلوغ و عنقوان شباب وقتی يكبار زنا کرده باشد و از آن توبه کرده و پاك گشته و بعد از آن روزگار پارسائی و پرهیز گاری بسر آورده اگر درین حال کسی او را قذف کند برای قاذف حد واجب نیاید از بهر آن كه عفت از زنا تا اول بلوغ تا آخر عمر شرط احصان است ، پس اگر مقنوف بزنا برخود اقرار دهد یا چهار مرد گواه استوار رسیده آزاد بر زنا وی گواهی دهند هر چهار همسخن كه دیدند بچشم خویش از آن مرد و از آن زن آنچه فرزند آید از آن ، آنكه حد از قاذف بیفتد زیرا كه ابن حد فربه گویند یعنی كه بر پاكان دروغ بست و دروغ گفت و چون گواهان گواهی دادند صدق وی درست گشت و حد فربه واجب نیاید . « وَاتَّقِبَلُوا لَهُمْ شَهِادَةٌ أَبَدًا » یعنی مائتوا عَلَى قَنْغِهِمْ وَلَمْ يَكْذِبُوا أَنْفُسَهُمْ ، « وَאוْلَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ » .

«الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَسْلَحُوا» توبة القاذف تكذيبه نفسه، فينبذ تقبل شهادته وبزول فسقه، وعرض عمر بن الخطاب التوبة على قنفة المغيرة بن شعبه فكذب خالد و شبل وصاحبهما اتهمهم. وثبت أبو بكره على قنفة المغيرة ولم يكتب نفسه فلم تقبل شهادته مادام حيًّا على شيء وكان إذا اتاه انسان ليشهده على شيء قال له اطلب شاهداً غيري فإن المسلمين فسقوني، و جلد عمر بن الخطاب قنفة المغيرة حدًّا تامًّا. «الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَسْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ». اختلف العلماء في قبول شهادة القاذف وفي حكم هذا الاستثناء، فنهب قوم الى ان القاذف تردُّ شهادته بنفس القذف، و اذا تاب وندم على ما قال وحسنت حالته قبلت شهادته سواء تاب بعد اقامة الحد عليه او قبله لقوله: «الَّذِينَ تَابُوا»، قالوا والاستثناء يرجع الى ردِّ الشهادة والى الفسق فبعد التوبة تقبل شهادته وبرول عنه اسم الفسق. يروى ذلك عن عمر و ابن عباس وبه قال مالك و الشافعي، و ذهب قوم الى ان شهادة المحدود في القذف لا تقبل ابداً وان تاب، قالوا والاستثناء يرجع الى قوله: «اولئك هم الفاسقون» يعنى نوبته تزيل عنه اسم الفسق فحسب وهو قول النخعي و شريح و اصحاب الزاوى، وقالوا بنفس القذف لا ترد شهادته ما لم يحد، قال الشافعي: وهو قبل ان يحد شرمنه حين حد لان الحدود كمالات فكيف تردونها في احسن حالته وتقبلونها في شر حالته، وذهب الشعبي الى ان حد القذف يسقط بالتوبة، وقال الاستثناء يرجع الى الكل، وعامة العلماء على انه لا يسقط بالتوبة الا ان يعفوه المقذوف فيسقط كالفسق يسقط بالعفو ولا يسقط بالتوبة، فان قيل اذا قبلتم شهادته بعد التوبة فما معنى قوله: «ابداً؟» قيل معناه لا تقبل ابداً مادام هو مصرّ على قنفة، لان ابداً كل انسان مدته على ما يليق بحاله كما يقال لا تقبل شهادة الكافر ابداً يعنى مادام كافراً.

«الَّذِينَ يَرْمُونَ زَوَاجَهُمْ» اي يقذفون نساءهم بالزنا، «وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ شُهَدَاءُ» يشهدون على صحة ما قالوا «اَلَا اَعْصَمُ بِغَيْرِ انْفُسِهِمْ» فشهادة احدهم اربع شهادات بالله انه لمن الصادقين «قرأ حمزة و الكسائي و حفص اربع شهادات برفع العين

على خبر الابتداء ، اى - فشهادة احدهم التى تسد الحد اربع شهادات بالله ، وقرأ الآخرون اربع بالنصب اى - فشهادة احدهم ان يشهد اربع شهادات بالله انه لمن الصادقين . .

«الخامسة ان لعنة الله عليه ، قرأ نافع و يعقوب ان كليهما بالتخفيف لعنة الله بالرفع ، وقرأ رويس عن يعقوب غضب الله بفتح الصاد ورفع الباء والجرفى اسم الله ، والوجه ان «ان» مخففة من الثقيلة والامر او الشأن مضمّر فيها لانّ اذا حفت اضم بعدها الامر او الشأن فى الاغلب ، فيكون الامر او الشأن اسما والجملة التى بعده خبرها ، ورفع قوله : «لعنة الله و غضب الله على انّ كل واحد منهما مبتداء والجار مع المجرور الذى بعده خبره ، والمبتداء مع الخبر جملة هى خبر انّ ، والتقدير انه اى - انّ الامر لعنة الله عليه ، وان الشأن غضب الله عليها كما قال الله تعالى : « وآخر دعويهم ان الحمد لله ، عندمن خفف ، والتقدير انه الحمد لله على معنى ان الامر او الشأن الحمد لله . وقرأ نافع غضب الله بكسر الصاد وفتح الباء على الفعل الماضى ورفع اسم الله والوجه انّ ان مخففة من الثقيلة كما ذكرنا واسمها مضمّر وهو ضمير الامر او الشأن والتقدير انه غضب الله عليها . وروى ابن حبان عن يعقوب ان غضب الله بفتح الصاد ونصب الباء والجرفى اسم الله ، والوجه انه غضب اسماً لافعالاً فنصبه بان المخففة وجعل عملها مخففة كعملها مشددة وهذا قليل ، وجرا اسم الله باضافة غضب اليه . وقرأ الباقون انّ بالتشديد فى الحرفين و لعنة الله و غضب الله بالنصب فيهما و اضافتهما الى الله والوجه انّ «ان» مشددة على اصلها ، وهى تنصب الاسماء وترفع الاخبار وكل واحد من لعنة الله و غضب الله اسم انّ ، والجار والمجرور الذى بعده خبر انّ ، وقرأ حفص من عاصم «والخامسة» بالنصب اعنى الثانية ، والوجه انه عطف على قوله : «اربع شهادات» .

من قوله : «ويدرؤا عنها العذاب ان تشهدا ربيع شهادات» ، ونشهد الخامسة اى - الشهادة الخامسة ، وقرأ الباقون و ابو بكر من عاصم ، «والخامسة» بالرفع ولم يخلطوا فى الخامسة الاولى ائها بالرفع والوجه فى الثانية انها معطوفة على موضع «ان تشهد»

لأن موضع رفع بانفعال يدعوا والتقدير، ويدعوا عنها العذاب، شهادة اربع شهادات والشهادة الخامسة، فهي عطف على موضع الفاعل ويجوز ان يكون رفعاً بالابتداء وان غضب الله في موضع الخبر، والتقدير، والشهادة الخامسة حصول الغضب عليها، واما الرفع المتفق عليه في الخامسة الاولى فوجهه انه لا يخلو ما قبل الكلمة من قوله: « اربع شهادات » من ان يكون رفعاً او نصباً على ماسبق، فان كان رفعاً كانت الخامسة معطوفة عليه، وان كان نصباً قطعها عنه ولم يجعلها محمولة عليه بل حملها على المعنى، لأن معنى قوله: « شهادة احدهم اربع شهادات » عليهم اربع شهادات، او حكمهم اربع شهادات فعطف الخامسة على هذا الموضع. اما سبب نزول ابن آيت لعان؛ بقول ابن عباس و مقاتل أن بود که چون آیت « والذين هم من المحسنات ثم لم يأتوا بأربعة شهداء » بعد از آن فرو آمد رسول خدا روز آدین بمینبر برخواند، عاصم بن عدی العجلانی الانصاری برخواست گفت با رسول الله جعلنی الله فداک، اگر کسی با اهل خود اجنبی بیند بخلوت اگر بازگوید او را هشتاد ضربت زند و فاسق نام کنند و گواهی وی هرگز نپذیرند و اگر خاموش نشیند باندوه و غم بمیرد و اگر بطلب گواهان شود چون باز آید مرد رفته باشد و فارغ شده پس تدبیر چیست؟ و رسول خدا ابن چنین سؤال کراهیت داشتی و از آن نبی کردی عاصم بر روی رسول اثر کراهیت دید و از سر آن فراز شد، بعد از آن بهفته ای قضاء الهی چنان بود که عویمر عجلانی که ابن عم عاصم بود او را این واقعه بیفتاد در خانه شد شریک بن سحما را دید، و قیل بشر بن سحما، بازنوی خوله بنت قیس بن معصن گرد آمده، ابن قصه با عاصم بگفت عاصم دلتنگ شد استرجاع کرد گفت انا لله هنوز هفته ای گذشت که من آن سؤال کردم و خود بدان مبتلا گشتم که در اهل بیت خویش بدیدم و این از آن گفت که عویمر و خوله و شریک همه خویش و پیوند وی بودند، عاصم با رسول خدا بگفت، رسول عویمر را برخواند گفت: اتق الله فی زوجتك وابنة عمك فلا تغفها بالبهتان، عویمر سوگند باد کرد گفت: والله الادی لا اله الا هو اتی لصادق. والله که من راست گویم شریک را باخوئه بر ناسزا دیدم و من چهار ماه

گذشت که بوی نرسیدم ، و خوله فرزند دارد در اشکم نماز من ، رسول خدا خوله را گفت : اتقی الله ولا تخبرینی الا بما صنعت . خوله سوگندیاد کرد که عویم دروغ میگوید بش از آن نیست که این شریک روزگار است تا در ما می آید و میرود و شبها بنزدیک ما باشد ، و عویم او را بر آن رخصت داده و فرا گذاشته تا چنین بستاخ گشت اکنون مراد بد که باوی سخن میگفتم عبرت او را بدان داشت که بیهتان بر من نهاد ، رسول خدا شریک را حاضر کرد و از وی پرسید شریک سوگندیاد کرد و همان گفت ، عویم به کار خود درماند چون دانست که او را حنقره خواهند زد گفت : والله انی لصادق و یجعل الله لی مخرجاً ، همان ساعت جبرئیل آمد از حضرت عزت و آیات لعان فرمود رسول گفت : یا عویم قد نزلت فیکوفی زوجک کوفی صاحبک ففقر اعلیه الایات . پس رسول خدا بفرمود تا ندا زدند که الصلوة جامعة ، ایشانرا بمسجد حاضر کرد بعد از نماز دیگر ، آنکه گفت بر خضر یا عویم بگواشهد بالله ان خولة ازانیة و انی لمن الصادقین ، عویم چنان بگفت ، دوم بار رسول او را تلفین کرد که بگواشهد بالله انی رأیت شربکاً علی بطنها و انی لمن الصادقین ، عویم چنان بگفت ، سوم بار او را تلفین کرد که بگوئی اشهد بالله انها حبلی من غیری و انی لمن الصادقین ، عویم چنان بگفت ، چهارم بار او را تلفین کرد که بگو ، اشهد بالله انی ما قربتها منذ اربعة اشهر و انی لمن الصادقین ، عویم چنان بگفت ، پنجم بار او را تلفین کرد که بگو لعنة الله علی عویم ان کان من الکاذبین ، پس رسول بفرمود تا عویم بنشست و خوله را گفت تومی بر حیز و بگو اشهد بالله ما انا بزانیة و ان عویم را لمن الکاذبین ، دوم بار اشهد بالله انه مارأی شربکاً علی بطنی و اته لمن الکاذبین ، سوم بار اشهد بالله انی حبلی منه و اته لمن الکاذبین ، چهارم بار اشهد بالله انه مارأی قط علی فاحشه و اته لمن الکاذبین ، پنجم بار غضب الله علی خولة ان کان من الصادقین . پس رسول خدا میان ایشان فرق افکند فرقتی مؤبد نم قال : انظروا فان جاءت بولد اسحم ادعج العینین عظیم الالیتین خداح الساقین فلا احسب عویم الا قد صدق علیها ،

وان جاءت به احيمر كاته وحره فلا حسب عويمراً الا قد كذب عليها ، فجات به على النمت الذي نعت رسول الله من تصديق عويمر فقال (س) : ولولا الايمان لكان لى ولها شأن ، ولقد رعى ذلك الولد اميراً من امراء الامصار وما يندى احد من ابوه .

فصل

بدانك در لعان حضور حاكم يا نايب حاكم شرطست وتلقين كلمات لعان همچنانكه رسول خدا عويمر وخوله را تلقين كرد شرطست ، تا آن كه اگر يك كلمه خود بگويد بى تلقين امام محسوب نشاد و تغلبط در لعان بمكان و زمان شرطست ، اما المكان فين الركن والمقام ان كان بمكة وعند المنبر ان كان بالمدينة وفي المسجد الجامع عند المنبر في سائر البلاد ، واما الايمان ان يكون بعد صلوات العصر ، چون مرد از لعان فارغ گشت فرقت افتاد ميان مرد وزن و آن زن بر و حرام گشت حرمتى مؤبد ونسب فرزند ازوى پريده گشت وحد قنف ازوى يفتاد وبرزن حدثنا واجب گشت ، اگر محصنه باشد رجم واگر نباشد جلد وتغريب ، پس اگر زن خواهد كه آن حد از خوبستن ييفكند اونين لعان كند چنانكه رب العزه گفت : « و بد روا عنها العذاب » ، اين عذاب بمنصب شافعى حد است وبمنصب بو حنيفة حبس ، فعندايى خيفة لاحد على من فنف زوجته بل هو حبه اللعان فان لم يلاعن يحبس حتى يلاعن ، وعند الشافعى اللعان حجة صدقه ، والقاذف اذا قعد عن اقامة الحجة على صدقه لا يحبس بل يحد كفائف الاجنبى اذا قعد عن اقامة البينة .

قوله : « ولولا فضل الله عليكم ورحمته » ، الجواب مضمحل لدلالة القصة عليه ، بأوبله ولولا فضل الله عليكم ورحمته لقامت التضييق والنكال على الكاذب منهما ولولا انه تواب حكيم لم يجد الكاذب منهما سبيلاً الى التوبة ولا نجاة من النار .

التوبة الثالثة

اسم من لم یزل حامداً لنفسه محموداً ، اسم من لم یزل واحداً فی عزه موجوداً ، اسم من لم یزل احداً فرداً معبوداً ، اسم من لم یزل صمداً بالطلبات مقصوداً ، نام خداوندی مکیوم در هر نام ، ستوده بهر هنگام ، ستوده خودی ستاینده ، و بزرگ عزیزی پرستش بنده . خداوندی حکیم راست دان ، علیم پاک دان مهربان کار دان ، بخشاینده روزی رسان . خداوندی که در آمد هر چیز از وی و باز گشت همه چیز با وی ، نه کسی منازع با وی ، نه دیگری غالب بروی ، قوام هفت آسمان و هفت زمین بداشت وی . کار آن بحکم وی تدبیر آن بعلوی ، غالب بر آن امروی ، نافذ در آن مشتوی ، داشت آن بحفظ وی ، توان آن بعون وی ، پادشاهی که از حال رهی آگاه است ، ورهی رانیک پشت و پناهاست ، خوددارنده و خود سازنده که خود کرد کار و خود پادشاه است ، آفریننده و رواننده آفتاب و ماه است ، روشن کننده دل‌های سیاه است ، خداوندی که با دوی راحت روح است و آسایش دل معروح است ، اسرار عارفان بیاد وصال وی مشروح است ، ارواح عاشقان گوی وار در خم چو گان ذکر وی مطروح است . ای ارحم مرد چند که در خوابی بیدار شو که وقت صباح است ، و گر در خمار شرابی هین که پرتو حق صبح است .

آفتاب بر آمدای بگلین دبرست گر بر سر نو نتابد از ادبارست
درینا که از همه جانب بساحت حق راه است و هیچ رونده نه ، بستان عزت پر
نمار لطایف است و خورنده نه ، همه عالم پر صدف دعوی است و بک جوهر معنی نه ،
همه عالم بوسف دلبرست و یعقوب دلشده نه :

مرد باید که بوی داند برد ورنه عالم پر از نسیم صباست

اینست که رب العالمین گفت : «سورتانز لاناها وقرضاناها وانزلنا فیها آیات یتنات لعلکم تذکرون» دوشوی را پرسیدند چه دلیل است بر هستی خدای ؟ گفت : لقد اغنی الصباح عن المصباح ، آفتاب بر آمد چرخ حاجت نیست ، همه عالم دلیل است نگرند ، میباید ، همه عالم ریاچین است بوینده میباید ، همه عالم تریاق است عمار گزیند میباید ، همه عالم آیات و رایات قدرت اوست ، امارات و دلالات حکمت اوست ، دلیل وحدانیت و فردانیت اوست .

وفي كل شيء له آية تدل على انه واحد .

ای جوان مرد اگر تروزی آفتاب معرفت از فلک کبریا بتا بدو دیده همت آیات و رایات جلال عزت ببیند این دنیا که تو سید وی گشته ای نفلی کنند و برسم سمنند همت زنت ، و آن عقی که قید تو شده حلقه ای سازند و در گوش چاکران حضرت کنند ، و آنکه ترا ملک وار بیار گاه خاص جلال در آرند « فی مقعد صدق عند مليک مقتدر » .

قوله : « الزانية والزاني فاجلدوا كل واحد منهما مائة جلدة » عالمیان سه گروه اند : عامه خلقند و خواص حضرتند ، و خاص الخواصند ، عامه خلق اگر زنا کنند حد ایشان بزبان شریعت تازیانه است یا رجم ، مصطفی علیه السلام گفت : « خذوا عني خذوا عني قد جعل الله لهن سبيلا البكر بالبكر جلد مائة وتغيب عام ، والثيب بالثيب جلد مائة والرجم » ، وقال صلى الله عليه وسلم « اقبلوا ذوى الهيات عشراتهم الا الحدود » . اما زنا خاصگیان منظر چشم است ، مصطفی علیه السلام گفت : « زنا العیون الی نظر موحدا بشان غرض البصر است چشم فرو گرفتن اهر چه ملائذ شهوات نفس است اگر چه مباح بود ، قال النبی (ص) « غصوا ابصارکم واحفظوا فروجکم وکفوا ابديکم » . و خاص الخواص را زنا ایشان اندیش ثقل باشد فیما روون الحق ، اگر غیری را بستر خود راه دهند در طریقت آن از ایشان زنا شمرند حد ایشان انقطاع است از علائق و اعتزال از خلائق ، قال الله تعالی « قل الله نهذهم » . قوله : « ولا تأخذکم بهما رفة فی دین الله ان کنتم تؤمنون بالله » ، قال بعضهم

ان کنتهم اهل مودتی و محبتی فخالقوا من خالف امری و یرتکب نبیی فلا یكون محبتاً من یسبر علی مخالفة حبیبه قال . الجنید : الشقة علی الی خالفین کالاعراض عن المواقین ، جنید گفت در وقت مخالفت بر مخالفان شفقت بردن چنان است که در حال موافقت از موافقان اعراض کردن در رحمت کردن بر موجب شریعت نیکوست و پسندیده و الی را حمون بر حتمهم الرحمن ، اما بر قضیت طبع و عادت بوقت مخالفت رحمت کردن شرط نیست و بر اقامت حدود تهاون روانیست بقول الله تعالی : «ولا تأخذکم بهما رأفة فی دین الله» ، و اعجب آنست که میفرماید ما را که : رحمت مکنید و آنکه خود رحمت مبخند که بروی ایمان نگه مبدارد و بجفا و معاصی از وی نمی برد و توبه و غفرو روی عرض میکند و وعده مغفرت میدهد که : « یدعوکم لیغفر لکم من ذنوبکم» چون با عاصی گنه کار چنین است چگونیم که با مطیع فرمان بردار چون است .

پیر طریقت گفت : ای کارنده غم پشیمانی در دلهای آشنایان ، ای افکننده سوز در دلهای تأبیان ، ای پذیرنده گناه کاران و معترفان ، کس باز نیامد تابا ز نیاموری ، بو کس راه نیافت تادست نگرفتی ، دست گیر که جز ز تو دستگیر نیست ، دریاب که جز ز تو پناه نیست و سؤال ما را جز ز تو جواب نیست ، و درد ما را جز ز تو دارو نیست ، و از این غم ما را جز از تو راحت نیست . «ولشهدنا بیما طائفتمن المؤمنین» ، میگوید در آن مشهد که حدود شرع بفرمان الله رانند تا طایفه ای مؤمنان حاضر باشند که از دو بیرون نیست حال آن طایفه ، یا مثل آن گاه هر گز بریشان رفته و الله ابشانرا از آن معصوم داشته ، یا نه که وقتی برایشان رفته و الله ابشانرا بستر خود نگاه داشته و علی رؤس الاشهاد فضیحت نگر دانیده ، در هر دو حال نعمتی عظیم از الله بر خود بدانند و در شکر و سپاسداری بیفزایند و بزبان تضرع گویند الهی هر چند ناپاکیم و نامعنور و در ستر حلم تو مغرور ، خداوندان بذل عیب مانگر و بعزتی عیبی خود بناتوانی مانگر ، و به بردباری خود بدرویشی مانگر ، و به مهربانی خود بدید بندگی و عجز مانگر ، و به نیک خدائی و فضل خود فرو گذار سزای مادر سزای خود ، و جفاء مادر و فاء خود ، و آنما ، در آن خود .

«الزاني لا ينكح الا زانية» الآية. الناس اشكال فكلّ يطير مع شكله و كلّ رسا كن مع مثله، وانشد.

عن المرأة لاتسأل وابصر قرينه فكلّ قرين بالمقلان يقتدى .
 اهل الفساد فالفساد يجمعهم وان تنأت ديارهم ، و اهل السداد فالسداد يجمعهم
 وان تباعد مزارهم .

٢- التوبة الاولى

قوله تعالى : «انّ الذين جاءوا بالا فك» ابشان كه اين دروغ بزرگ آوردند .
 «عصبة منكم» گروهی از شما، «لا تحسبوه شرّاً لكم» مپنداريد كه آن بتر بود شمارا .
 «هل هو خير لكم» كه آن بهتر بود شمارا ، «كلّ امرئ منهم» هر مردی را از ایشان،
 «ما اكسب من الاثم» پاداش آنچه كردار بدو گفت از دروغ «والذي توأى كبره منهم»
 و آن مرد كه پذيرفت و بردست گرفت مپند آن كار و برزیدن آن قصه از ابشان ،
 «له عذاب عظيم» (١١) اوراست عذابى بزرگ

«ولا اثم معصوه» چرا نه آنگاه كه اين سخن شديده ، «ظنّ المؤمنون
 والمؤمنات بانفسهم خيراً» مؤمنان و مؤمنات بخوبستن خویش و مادر خویش و
 همدستان خویش ظنّ نيك بردندى آن پنداشت و آن ظن كه بپاد خویش برند و
 بهمدستان خویش ، «وقالوا هذا افك مبين» (١٢) و چرا نگفتند اين دروغى است
 بزرگ و آشكارا.

«ولاجاء واعليه باربعه شهداء» چرا بر آنچه گفتند چهار گواه نياوردند ، «فاذلم
 يا تو! بالشهداء» اکنون كه گواهان نياوردند ، «فالوليك عند الله» (١٣) «

ایشان نزدیک خدا دروغر نمانند .

« و لولا فضل الله عليكم و رحمته في الدنيا والآخرة ، واكرنه فضل خدا بؤدی بر شما و بیشایش او درین جهان و در آن جهان ، « لمسكم فيما انتم فيه عذاب عظیم » (۱۴) ، بشمار سیدی در آنچه پیش می بردید و میرانید آن سخن عذابی بزرگ .

« اذ تلقونه بالستكم » ، آنکه که از دهن یکدیگر فرا می ستدید [آن سخن] بر زبانهای خوش ، « و تقولون با هوا هم ما لیس لكم به علم » ، و می گفتید بدنه های خوش چیزی که نمی دانستید که آن چیست ، « و تحسبونه هیناً » ، و می پنداشتید که [آن سخن ایشان] چیزی اندک است و کاری سهل سبک . « و هو عند الله عظیم » (۱۵) ، و آن بنزدیک خدای سختی بود بزرگ .

« و لولا اذ سمعتموه » ، و چرا نه آنگاه که این سخن شنیدید ، « فظلم ما يكون لنا ان نلتكم بهذا » ، گفتید نرسما را نباید و نرسما را که در سخن آریم امن دروغ را « سبحانك هذا بهتان عظیم » (۱۶) ، پاكا خداوند ، این دروغی بزرگ است ناواند بود .

« يعظكم الله » ، پند میدهد الله شما را ، « ان تعودوا لمثله اهدا ان كنتم مؤمنين » (۱۷) ، که با چنین سخن گردید هر گز اگر گروید گانبد .

« و يبين الله لكم الآيات » ، و پیدا میکند الله شما را بسخنان خوش نشانهای پسند خویش . « و الله عليم حكيم » (۱۸) ، و الله داناست پاك دانش راست دان .

« ان الذين يحبون » ، ایشان که می دوست دارند ، « ان تشعوا احشاه في الذين آمنوا » ، که آشکار گردد و پدید آید در میان گرویدگان زشت نامی و زشت کاری ، « لهم عذاب اليم في الدنيا والآخرة » ، ایشانراست عذابی دردناک درین جهان و در آن جهان ، « و الله يعلم و انتم لا تعلمون » (۱۹) ، و الله داند و شما ندانید .

« و لولا فضل الله عليكم و رحمته » ، و اگر نه فضل خدای و رحمت او بودی ،

«وَأَنذِرْهُمْ يَوْمَ الْآزِفَةِ إِذِ الْقُلُوبُ أَلْفُتْ» و آنچه الله سخت مهربانست و بخشاینده [از دروغگوینان بر عایشه یکی را زنده نگذاشتی]

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا! إِنَّا جَاءْنَاكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ» «وَمَن يَتَّبِعْ خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ» و هر که در پی دیو رود، «فَإِنَّهُ يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ» دیو او را نژستکاری فرماید و ناپسند، «وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ» و گر نه فضل الله بودی بر شما و بخشایش او، «مَا زَكَّيْتُمْ مِنْ أَجَدٍ أَبَدًا» از شما هیچکس هنری نیامدی و پاک و خدایرا یکنا شناس، «وَلَكِنَّ اللَّهَ يُزَكِّي مَن يَشَاءُ» لکن الله پاک میکند او را که خواهد، «وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ» (٢١)، و الله شنواست دانای.

«وَلَا يَأْتَلِ أُولُو الْفَضْلِ مِنْكُمْ وَالسَّعَةِ» ساداکه و گند خوردن با سستی کناد خداوندان فضل از شما و خداوندان دستگاه و توان، «إِن يُوقُوا أُولِي الْقُرْبَى» که چیزی دهند خویشان و ندانرا، «وَالْمَسَاكِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ» و درویشان و هجرت کنندگان ارببر خدای، «وَلْيَصْغُرُوا» و آیدون بزرگ که در گذارند و از پاداش رو گردانند، «الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ» ان یففر الله لکم، دوست ندارید که پیامرزد خدای شما را، «وَاللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ» (٢٢)، و الله آمرزگارست و بخشاینده.

«إِنَّ الَّذِينَ يُرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ الْفَاضِلَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ» ایشان که می دشنام دهند آزاد زمان پاکترا و از بدی و بدان نا آگاهانرا، «لَعَنُوا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ» لعنت بر ایشان در دین جهان و ددان جهان، «وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ» (٢٣)، و ایشانراست عذابی بزرگ.

«يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنُهُمْ» آن روز که گواهی دهد بر (١) ایشان زبانهای ایشان، «وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ» و دستها و پاییهای ایشان، «بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (٢٤)، آنچه میکردند.

«يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ» آن روز آنست که تمام بایشان گزارد آن

خدای بسزا پاداش ایشان بسزا ، « و يعلمون ان الله هو الحق المبين » (۲۵) ، و فردا بدانند [ایشان که درین جهان نمیدانند] که الله است برستی خدای و بخدائی سزا و خدائی را آشکارا .

« النبیات للخیثین » سخنان پلید مردان پلیدرا سزاست ، [و ایشان گویند آن] « والنبیون للخیثات » و مردان پلید سخنان پلید را اندوایشان سزا اند که آنرا گویند . « والعلیات للعلیین » و سخنان پاکمردان پاکرا سزاست ، [و ایشان گویند آن] ، « والطیون للطیبات » و مردان پاک سخنان پاک را اندو آن ایشانرا سزا . « اولئک میرفتن ممّا یقولون » ایشان می گناهند پاک بگوهای الله از آنچه میگویند . « لهم مغفرة ورزق کریم » (۲۶) ، بشار است آمرزش و روزی آزاده بی رنج نیکو « یا ایها الذین آمنوا ! ای ایشان که بگرویدند ، « لا تدخلوا بیوتاً غیر بیوتکم » در هیچ خانه نروید مگر در خانه های خوش ، « حتی تسألوهم » تا آنکه که برسید که هیچ مردم هست ، « وتسلّموا علی اهلها » و در هیچ خانه نروید تا پیش سلام نکنید بر اهل آن ، « ذلکم خیر لکم لعلکم تذکرون » (۲۷) ، آن بد است شمارا [میگویم] تا مگر پند پذیرید .

« فان لم تجدوا فیها احداً » اگر در آن خانه کسی نباید . « فلا تدخلوها حتی یؤذن » و مروید در آن تا آنکه که شمارا دسترسی دهند ، « وان قبل لکم ارجعوا » و اگر شما را گویند باز گردید ، « فارجعوا هواز کی لکم » باز گردید باین چه شما را گفتم شما را به و این پسندیده تر و پاکتر ، « والله بما تعملون علیم » (۲۸) ، و خدای با آنچه میکشید دانا است .

« لیس علیکم جناح » بر شما سنگی نیست ، « ان تدخلوا بیوتاً غیر مسکونة » که در خانه های روید و جایهائی بگذاشته بی نشینند در آن ، « فیها متاع لکم » که شما را در آن حاجتی بود و شعی ، « والله یعلم ما تبدون وما تکنتمون » (۲۹) ، و الله میداند آشکاری کار شما که میکشید و نهان که در دل میدارید .

التوبة الثانية

قوله تعالى : « ان الذين جاءوا بالا فك » نغلة اخبار و حملة آثار روایت کرده اند با سند درست از مادر مؤمنان عائشة الصديقة بنت الصديق حبيبة الله المرأة من فوق سبع سموات، گفتار رسول خدا (ص) هر گه که بر جناح سفر بودی میان زنان خویش قرعه زدی آن یکی که قرعه وی بر آمدی با خود بسفر بردی . غزوی پیش آمد قرعه برد قرعه من بر آمد مرا با خود ببرد پس از آن که آیت حجاب آمده بود از آسمان وزنان آنکه در پرده بودند (۱)، مراد رهودجی نشاندند و مسافروار بوقت نزول و وقت رحیل فرومی آوردند و بر میداشتند، تارسلو خدا از آن غراته فارغ گشت فتح بر آمده و باز گشته و نزدك مدینه رسیده، شی از شها بمزل فرو آمده بودیم من از هودج بیرون آمدم و از فافله در گنشم حاجتی را که در پیش داشتم ، چون باز آمدم عقدی که در بر داشتم از جزع طعام گم کرده بودم همد آن حال بطلب جزع باز گشتم و درنگ من در جست و جوی آن دراز گشت، چون باز آمدم لشکر رفته بود و از نزول من بی خبر بودند همی پنداشتند که من در هودج نشسته ام و در سبکی هودج اندیشه نکردند که زنان آنکه سبکنن بودند بی گوشت . اثما یا کلن العلفه من الطعام ولم یغشهن اللحم . چون عهد خویش باز بافتم و باز گشتم قوم رفته بودند و منزل خالی گشته، لبس بهاداع و لامجیب . تنها و غمگین بنشستم و از دلتنگی و اندوه چشمم در خواب شد، صفوان بن المعطل السلمی المرادی با پس ماندن لشکر بود بامداد رسید بآن منزل، سواد شخصی دید آنجا تنها خفته چون فرا آمد مرا بشناخت که دیده بود پیش از نزول آیت حجاب همی استرجاع کرد بتعجب که االله، این چه کارست و چه

حاله، من باسترجاع وی از خواب در آمدم و بآستین پیراهن روی خویش پیوشیدم، فوالله ما کلمنی بکلمه ولا سمعت منه کلمه غیر استرجاعه، والله که با من يك سخن نگفت و نه از وی هیچ سخن شنیدم مگر آن کلمه استرجاع، آنکه راحله خویش بخواباند و بای بردست وی نهاد تا من بر نشستم، صفوان مهار بدست گرفت و میراند تا بلشکر در رسدم بجمعی منافقان بر گذشتیم (۱) دور از لشکر فرو آمده، و عادت منافقان چنین بود که پیوسته گوشای گرفتندی و در میان مردم نیامدندی، عبداللہ ابنی رئیس منافقان که ابشانرا دید گفتم من هه؟ کیست این زن؟ گفتند عایشه، همان ساعت باعتبار خبیث خوش طعن زرد و حدیث افک در میان افکند، قالت عائشة و هلك من هلك فی" و کان الذی فولی کبره منهم عبداللہ بن ابی بن سلول. عایشه گفت چون نمیدینه آمدم بیمار شدم مدت یکماه و اصحاب افک در گفتم و کسوی آمده و من از آن می خبر و نا آگاه، و رنجه من از آن بیشتر بود که از رسول خدا آن لطف که هر بار دیدمی به بیماری این بار نمیدم و سب نمی دانستم که گمان بد نمی بردم، از رسول بیش از آن نمی دیدم که گاه گاه در آمدی و سلام کردی و گفتم: کیف تیکم؟ آخر چون از آن بیماری به شدم و صحت یافتن شبی بیرون آمدم با ۱۱ مسطح بنت ابی رهم بن المطلب بن عبد مناف سوی صحرا می رفتم قضاء حاجت را و دست و روی شستن را که آنکه عادت عرب نبود در خانها طهارت جای ساختن، چون فارغ شدم و روی پخانه نهادم ۱۱ مسطح را پای در چادر افتاد بروی در آمد نفرین کرد بر پسر خوش، گفتم تمس مسطح، عایشه گفت بیس ما قلت اتسین رجلا قد شهد بدراً، بد گفتمی و نامرا می شناسم دهی کسی را که به بدر حاضر بود، ۱۱ مسطح گفت ای هتاه خبر نداری و نشندی که وی چه گفت در حق تو و اصحاب افک چه میگویند، عایشه گفت چه میگویند مرا خبر کن و آگاهی ده، ۱۱ مسطح قصه در گرفت و سخن اصحاب افک باوی بگفتم، عایشه گفت چون آن سخن شنیدم جهان بر من تلاریک

گفت و بیمازی یکی ده شد، اندوهگین و متحیر بخانه باز آمدم با چشم گریان و دل
 بر بان، رسول خدا درآمد و هم بر آن قاعده گفت: کیف تیکم؟ گفتم یا رسول الله
 تأذن لی ان آتی ابوی، مرا دستوری دهی تا در پیش پدر و مادر شوم، و مقصود من آن
 بود تا از بشان خبر دست پرسم از احوال خویش و آنچه در حق من میگویند، رسول
 مرا دستوری داد و آمدم و مادر را گفتم یا امه ما یتحدث الناس؟ مردم چه میگویند
 و در کار من سخن چه میرانند؟ مادر گفت با بنیه هونی عليك فوالله لقل ما كانت امرأه
 قط رضىة عند رجل لها ضرائر الا اکثرن عليها حسداً. سخن کوتاه کن ای دختر که
 و آسان فرا گیر والله که کم افتد زنی پسندیده و دوست داشته شوهر خویش و او را
 ضرائر بود که نه بر وی حسد نرند و در کار وی گفت و گوی کنند، عایشه بنموجب گفت
 سبحان الله او قد یتحدث الناس بهذا؟ مردم درین سخن میگویند و تواند بود که گویند؟
 گمنا پس از آن همه شب گریستم و خواب نکردم کار بجائی رسید که رسول خدا مشورت
 کرد با اسامه بن زید و علی بن ابیطالب (ع) در فراق اهل خویش ایشان آنچه دانستند
 از براءت و یا کی گفتند و علی بن ابیطالب گفت حال وی از کنیزك برس بریره
 که وی باتوراست گوید، رسول از بریره پرسید بریره گفت: لا اعلم عليها الا ما علم
 الصالح في تبر الذهب غیر انها جاریة حدیة السن تنام عن عجبها فیأكله الداجن.
 عایشه گفت رسول خدا در آن روزها که این گفت و گوی میکردند یکبار پیش من
 نشست و بامن حدیث نکرد، و مرا نعر شب خواب بود و نه در روز آرام، پیوسته مسوزان
 و گریان و حیران، کما به بدن صفت بگذشت آخر روزی رسول خدا درآمد و نزدك من
 نشست گفت: یا عائشة بلأعنی علك كذا وكذا فان كنت مرثیة فسیر لك الله وان كنت
 الممت بذنب فاستغفری الله و توبی الیه فان العد اذا اعترف بذنبه تم تاب الله علیه.
 عایشه چون این سخن از رسول شنید گفت از امر گریستم و همچون دیگ بر سر آتش
 جوشیدم، روی نابدر کردم گفتم احب عتی رسول الله فیما قال، رسول خدا را در آنچه
 میگوید جواب ده از بهر من و در کار من، پدر گفت والله ما لدی ما اقول لرسول الله،

روی با مادر کردم گفتم تو اورا جواب ده ، مادر همان گفت که پند گفتم ، پس چون درماندم گفتم آری بدانستم و این حدیث چنان بسمع شما رسیده که در نفس شما مقرر گشته و اگر من سخن گویم پیراقت و پاکی خویش شما مرا راستگوی ندارید و اگر اعتراض آرد بگناهی که نکرده ام و الله خود میداند که از آن بریم و بی گناه ، شما مرا راستگوی دارید ، مثل من این ساعت مثل پدر یوسف است که گفت : فصر جمیل والله المستعان علی ما تصفون ، این سخن بگفتم و درجامه خواب شدم کار خود بالله تعویض کرده و دردل یقین داشتم که الله مرا مبرا کند و رسول را از حال من خبر دهد ، والله که گمان نبردم که در شأن من آبات قرآن و وحی پاک فرستد که خود را از آن حقیرتر دانستم ، بلی امید داشتم که رسول را در خواب بنماید و پاکی من بروی پیدا کند ، گفتا والله که رسول خدا هم در آن مجلس نشسته بود و هیچکس اراهل بیت بر خاسته بود که آثار نزول وحی بر رسول خدا پیدا گشت ، بروز زمستانی عرق از وی روان گشت ، از گران باری وحی منزل همچون عمد مروارید که بگسلد از پیشانی مبارک وی قطرات عرق می افتاد ، چون فارغ گشت بمن مگریست خندان و شادان گفت : ابشری یا عائشة اما والله لقد برأک الله ، وقرأ «انّ الدن جاؤا بالافک » ای - بالکذب ، وستی افکا لکونه مصروفاً عن الحق ، يقال افک الشیء اذا قلبه عن وجهه وذلك انّ عائشة کانت تستحق الثناء بما کانت علیه من الحصانة والشرف فمن رماها بالسوء قلب الامر عن وجهه . «عصبة منکم» ای - هم جماعة من المسلمين منهم عبد الله بن ابی بن سلول و مسطح بن اثالة بن عباد بن المطلب و حسان بن ثابت الانصاری و حمزة بنت جحش زوجة طلحة بن عبید الله ، از اصحاب افک این چهار را نام برده اند و ایشان را شناسند و رسول خدا بعد از نزول آبات بر ائمت عایشه ایشان را حدف بزهر یکی هشتاد ضربه . «لاتحبوه شرأ لکم» این خطاب با عایشه است و باصفوان که این نسبت دروغ یابی کردید ، و گفته اند خطاب با عایشه است و باید و مادر وی و با رسول خدا و باصموان ، میگوید و میندازید شما که آن دروغ که را ایشان بستند و این اندوه صعب

که بشما همگان رسید شمارا بترید بلکه آن شمارا بترید که رب العزمه دروغ ایشان پیدا کرد و آیات تنزیل و وحی حق عایشه را عزیز کرد و گرامی و همعرا بیا کی وی شاد کرد و چشم روشن ، امروز درمن جهان و فردا بهشت جاودان و مزد بی کران ، وانشد .

اذا اهل الکرامة اکرمونی فلا اخشى الهوان من اللثام
فليس هوانهم عندي هواناً ولكن الهوان من الکرام

« لكل امرئ منهم » ای - من العصابة الکاذبة « ما اکتسب من الاثم » ای - جزاء ما اجترح من الذنب علی قدر ما خاض فيه لانّ بعضهم ضحك وبعضهم سکت وبعضهم تکلم ، « والذی تولى کبره » ای - تحمّل معظمه فبدأ بالحوض فيه ، « له عذاب عظیم » قرأ یعقوب کبره بضم الکاف ، وقراءة العامة کبره بکسر الکاف ، وهما افتتان ، يقال کبر سباسة الناس فی الدال بالکسر والضمّ جميعاً ، والکبر من التکبیر بالکسر لا غیر ، وقيل معناه الذی قام باساعة الحديث وبإلغ فيه ، وهو عبد الله بن امیّ ، « له عذاب عظیم » یعنی يوم القيامة واثما سقاء عظیماً لانه یخلد فی النار ، وقيل « والذی تولى کبره ، هو حسان بن ثابت » عذب فی الدنیا بان ذهب بصره وشلت یداه ، روى عن مروق قال : کنت عند عائشة فدخل حسان بن ثابت فامرّت فالتی له وسادة فلما خرج قلت لعائشة ، تدعن هذا الرجل یدخل علیک وقد قال ما قال وازل الله فيه ، « والذی تولى کبره منهم له عذاب عظیم » ، فقالت رأى عذاب الله من العمی و لعل الله يجعل ذلك - العذاب العظیم ذهاب بصره ، وقالت انه کل مدفع عن النبی ، وقيل هو مسطح بن اثالة والعذاب العظیم ذهاب بصره فی الدنیا .

« لولا اذمتموه ظن المؤمنون » یعنی مسطحاً وحسان ، « والمؤمنات » یعنی حمّة بنت جحش ، « باغصهم خیراً » یعنی بائمالهم من المؤمنین والمؤمنون کلهم کتفّس واحدة ، وقيل معناه هلاّظنوا بیها ما یظنّ بالرجل لو خلا بأمّه و بالمرأة لو خلت بابنہا لانّ ازواج النبیّ أمّات المؤمنین ، وقيل اراد بهذه الایة ابایوب الانصاری

وامرأته ام ايوب ، وذلك فيما روى محمد بن اسحق بن يسار عن رجاله ان ابا ايوب خالد بن زيد قالت له امرأته ام ايوب يا ابا ايوب اما تسمع ما يقول الناس في عائشة ؟ قال بلى و ذلك الكذب اكننت فاعلة ذلك يا ام ايوب . قالت لا والله ما كنت لافعله ، قال فعائشة والله خير منك سبحان الله هذا بهتان عظيم ، فانزل الله « لولا اذ سمعتموه ظن المؤمنون والمؤمنات بانفسهم خيراً » كما فعل ابو ايوب وصاحبه ، « وقالوا هذا افك مبين » اى - كذب بين .

« لولا جاءوا عليه » اى - هاجعوا على ما زعموا ، « باربعة الشهداء فاذلم يأتوا بالشهداء فاولئك عند الله » اى - فى حكم الله ، « هم الكاذبون » فيه دليل على ان من قذفها بعد نزول هذه الامة صار كافراً بالله عز وجل لما فيه من رد شهادة الله لها بالبراءة « ولولا فضل الله عليكم ورحمته فى الدنيا والاخرة لمسكم فيما افضتم فيه » اى - خستم فيه من حدس القذف ، « عذاب عظيم » قال ابن عباس : اى - عذاب لا يقطع له يعنى فى الاخرة لانه ذكر عذاب الدنيا من قبل ، فقال : « والذى تولى كبره منهم له عذاب عظيم » فقد اصابه فانه حلد وحد . روت عروة عن عائشة ان النبى (ص) لما نزلت هذه الآية حد اربعة نفر : عبد الله بن ابي و حسان بن ثابت و مسطح بن اثالة و حمزة بنت حنبل .

« اذ تلقونه بالسنتكم » التلقى والتلفظ واحد وهو اخذ الكلام شفاهاً ، و قال مجاهد ومقاتل : يرويه بعضكم عن بعض ، وقال الكلبي : كان الرجل منهم يلقى الرجل فيقول بلغنى كذا وكذا يتلقونه تلقاً . ميگوید آنگه كه از دهن يكديگر ابن سخن فرامی ستدند بزبانهای خوش و بايكديگر ميرانند ، و برقرارات عايشه « تلقونه » بكسر لام و تخفيف قاف من الولىق وهو الاسراع الى الكذب . آنگه كه چنان دروغ رزود فرآ آن می شتايديد بزبانهای خوش . « يقولون بافواحكم ما ليس لكم به علم » من الغيبة اى - تتجرون على النطق بغير اهل النبى ، « انحسبونه هيناً » تظنون انه سهل لا اثم فيه ، « وهو عند الله عظيم » فى الوزر ، وقيل و تحسبون ذلك امراً خفياً سراً



وذلك عند الله ذنب عظيم فيه اخذ رسول الله ورمى البرى .

«ولولا اذمعتموه» اى هلا اذمعتموه ، «قلتكم ما يكون لنا ان نكلم بهذا» اى - لاجلنا ان نخوض في هذا الحديث ، «سبحانك هذا بهتان عظيم» اى ، هلا قلتكم عند ذلك ، سبحانك اى - العجب ممن يقول ذلك هذا كذب عظيم ، يبهت من سمعه ، والبهتان الكذب يواجه به المؤمن فتحير منه ، وقيل معنى سبحانك هاهنا تعاليت عن ان يقال في رسولك هذا البهتان العظيم . روى عن النبي (ص) قال : «البهتان على البرى» اثقل من السموات ، قيل معناه وزر الباهت اثقل من السموات . وقال : «ان الرجل ليقول لاخيه يا مراى فيهم عمل اربعين عاماً فان لم يكن له عمل اربعين عاماً اوقر وزر اربعين عاماً ، وان الرجل ليقذف المرأة المحصنة البرئة فيهم عمل سبعين عاماً فان لم يكن له عمل سبعين عاماً اوقر وزر سبعين عاماً» .

«يعظكم الله ان تعودوا» يعنى كي لاتعودوا ، وقبل كراهة ان تعودوا ، «امثله» اى - الى مثل هذا الحديث من القذف والخوض فيه والجلوس مع القاذف و استماع حديثه ، «ابداً ان كنتم مؤمنين» جزاؤه مضمراى - فاتعظوا ولا تعودوا . «وبين الله لكم الآيات ، الدلالات الواضحات ، وقيل الفرائض والاحكام ، والله عليم ، بمصالحكم ، «حكيم» بتدبيركم .

«ان الذين يحبون ان تشيع الفاحشة في الذين آمنوا» اين آيت در قذف عايشه فرو آمد اما حكم آن عام است در زانى وقاذف ومظهر وهر كس كه عيب مؤمنان جوید و زنت نامى ایشان طلب كند ، فاحشه فانام ایشان كند و در آن كوشد وسمى كند بعمل يا بقول يعجزم الفاحشة ما قبح جداً ، والمراد بها هاهنا الزنا كقوله في الاعراف : «قل انما حرمتم الفواحش ما ظهر منها وما بطن» يعنى حرم الزنا فى العلانية والسر ، وفى النساء واللاتى يأتين الفاحشة يعنى الزنا ، وبالاخزاب «من يات عنك بفاحشة» يعنى الزنا ، «لهم عذاب اليم فى الدنيا ، والآخرة» يعنى عبدالله بن ابي واصحابه المنافقين وهم الذين بدءوا بالافك وتآوا به ، والعذاب فى الدنيا الحدوفى الآخرة نار ، «والله يعلم انهم

کادیون ، «وایم لاتعلمون» لانه غیب «ولولا فضل الله علیکم ورحمته وان الله رؤف رحیم» جواب لولا محذوف یعنی لماجلکم بالعقوبة ، قال ابن عباس : یرید مسطح و حسن وجهه .

«یا ایها الذین آمنوا لا تتبعوا خطوات الشیطان» باشاعة الفاحشة فی الذین آمنوا ، وقیل خطواته وساوسه ، وقیل هسی الذنوب بالمعاصی وسلوک سبیل الشیطان واقتفاء آثاره ، «ومن یتبع خطوات الشیطان فانه یأمر بالمعشاء» ای - بالتبایع من الاعمال ، «والمنکر» قیل المنکر فکل ما یکره الله عزوجل ، وقیل المنکر ما لا یعرفه الشرع ولا العقل ، «ولولا فضل الله علیکم ورحمته ما زکی منکم من احداً بدأ» هذا الخطاب للذین خاضوا فی الافک . والمعنی ما طهر من هذا الذنب ولا صلح امره بعد الذی فعل ، وقیل ما قبل نوبة احسنکم ابدأ ، وقبل ما اسلم احد منکم وما اهتدی ، «ولکن الله یرزکی من یشاء» ای - یحمله علی ما یصر به زاکاً ، وقیل بطهر ما یشاء من الذنب بالرحمة والمغفرة ، «والله سمیع» لمقاتلکم ، «علیم» بنیتاکم واعمالکم . «ولابأس» ای - لا یحلف و هو یقتل من الالیه وهی القسم ، وقرأ ابو جعفر ولا یتأل بتقدم القاء وتأخیر الهمزة والتالی الحلف والتحكم ، فقال آلی وتالی واتلی اذا حلف ، «اولوا الفضل منکم والسعة» الفضل فی الدین ، والسعة فی المال ، وهو ابوبکر الصدیق ، «ان تؤتوا» یعنی ان لا تؤتوا ، «اولی القری» یعنی مسطح وان الالة وکان ابن خالة ابی بکر ، وقال من صعالیک المهاجر من . ابن آت در شأن ابوبکر صدیق فرو آمد که مسطح را همیشه تفقه دادی از بهر درویشی و خویشتاوندی که ابن خالة ابوبکر بود و از حملت مهاجرین بود و از اهل بدر بود ، چون مسطح در اطاق عایشه سخن گفت ابوبکر خشم گرفت و سوگند یاد کرد که بعد از آن اورا هیچ چیز نهد ، و بروی تفقه نکن ، چون ابن آت فرو آمد ابوبکر کمارت سوگند کرد ، و گفت والله لا اضع التفقه عنه ابدأ . مصطفی علیه السلام ابن آت بر ابوبکر میخواند چون اینچارسبد که : «الأسحبون ان بفقر الله لکم» ابوبکر گفت بلی انا احب ان بفقر الله لی ،

وقيل «ولا يأْتَل» أي لا يقصر من قولهم «لا يأْتَلوا فلان جهنمونه» قوله تعالى : «لا يأْتَلُونَكُمْ خَبَالًا» ، فعلى هذا قوله : «ان يؤْتُوا» لاحتياج الى اضمار لا «وليصدقوا وليصفحوا» الغفوا الستر والصفح الاعراض ، وقيل الغفو عن الافعال والصفح عن الاقوال ، وقال ابن عباس والفضحاك : اقم ناس من الصحابة منهم ابو بكر ان لا يتصدقوا على رجل تكلم بشئ من الافك ولا ينفقوهم فانزل الله هذه الآية «الأنحبيون ان يغفر الله لكم» معناه ان احببت ان يغفر الله لكم ذنوبكم فاعفوا ذنوبكم فيما يسكم ، «والله غفور رحيم» .

«ان الذين يرمون المحصنات الغافلات المؤمنات» الغافلة عن العاشية ان لا يقع في قلبها ، وكانت عائشة كذلك ، «لعنوا في الدنيا والاخرة ولهم عذاب عظيم» قال مقاتل هذا خاص في عبدالله بن ابي وكان منافقاً ، وروى عن خفيف قال : قلت لسعيد بن جبير من قذف مؤمنة لعنه الله في الدنيا والاخرة ، فقال ذاك لعائشة خاصة ، وقال قوم هي لعائشة وازواج النبي دون ساير المؤمنات ، وروى عن ابن عباس قال : هذه في شأن عائشة وازواج النبي خاصة ليس فيها توبة ، ومن قذف امرأة مومنة فقد جعل الله له توبة ثم قرأ «والذين يرمون المحصنات ثم لم يأتوا باربعة شهاداء» الى قوله : «الذين تابوا» ، فجعل لهؤلاء توبتهم بجعل لاولئك توبة ، وقال الآخرون نزلت هذه الآية في ازواج النبي (ص) وكان ذلك كذلك حتى نزلت الآية التي في اول السورة «والذين يرمون المحصنات ثم لم يأتوا باربعة شهاداء» الى قوله : «فان الله غفور رحيم» فانزل الله الجلد والتوبة . «يوم تشهد عليهم» قرأ حمزة والكسائي بشهد بالياء لتقدم الفعل ، «السنهم» يعنى بالقذف بالزنا ، «وانديهم وارجلهم بما كانوا يعملون» اي - وسائر الاعضاء سائر المعاصي التي اعملوا بها ، وشهادة الاعضاء بان بصيرها الله اللسان في امكان النطق . فان قل كيف وجه الجمع من هذه الآية وبين قوله : «اليوم نختم على افواههم» ؟ قلنا اختلفوا فيه ، فقال بعضهم انهم يجحدون في بعض الاوقات ، والله يختم على افواههم وينطق اندهم وارجلهم فادا علموا ان الجحد لا ينفعهم رفع الله الختم

عن افواههم فيشهدون بجميع ما عملوا ، وقبل ان الله يخرج السنتهم عن افواههم ثم يطبق شفاههم فيشهدون بالسنتهم وهي خارجه من الفم ليكون ابدع .

« يومئذ يوفيه الله دينهم الحق » الذين هاهنا الجزاء ومنه قولهم كماندين تدان، بمعنى كما تفعل تجازي، وفي الخبر، يوم يدان الناس باعمالهم، والمعنى يوفيه الله الجزاء الحق اي - الجزاء الواجب، وقرئ في الشواذ الحق بالرفع فيكون صفة لله عز وجل، « يومئذ يوفيه الله دينهم الحق ويعلمون ان الله هو الحق المبين » يقضي بحق يأخذ بحق ويعطي بحق، قال ابن عباس: وذلك ان عبد الله بن ابي كان يشك في الدين فيعلم يوم القيامة ان الله هو الحق المبين.

« الخبيثات للخسئين » اي - الخبيثات من القول والكلام للخبيثين من الناس، « والخبيثون من الناس » للخبيثات من القول ، « والطيبات » من القول ، « للطيبين » من الناس ، « والطيبون من الناس » ، « للطيبات » من القول ، والطيب لا يلبق الا بالطيب فعائشة لا يلبق بها الخبيثات من القول ، لانها طيبة فتضاف اليها الطيبات من الكلام من الثناء الحسن ، وقال الزجاج معناه لا يتكلم بالخبيثات الا الخبيث من الرجال والنساء ، ولا يتكلم بالطيبات الا الطيب من الرجال والنساء ، وهذا هم للذين قذفوا عائشة ومدح للذين رآها بالطهارة . وقال ابن زيد : معناه الخبيثات من النساء للخبيثين من الرجال والخبيثون من الرجال للخبيثات من النساء امثال عبد الله بن ابي والشاكين في الدين، والطيبات من النساء للطيبين من الرجال والطيبون من الرجال للطيبات من النساء بريرة عائشة طيبها الله لرسوله الطيب صلى الله عليه وسلم . « اولئك مبرؤن مما يقولن » يعني عائشة، وقيل عائشة، و صفوان بن المعطل المرادي الذي رمت به عائشة كان رجلاً صالحاً ذكره رسول الله (ص) بخير، شهيد بداراً وخرج من الدنيا شهيداً ولم يكتم عن اشي فطراً، يقال كان حصوراً لا يأتي النساء ، فوقع اولئك موقع التشبه كقوله : « فان كان له احوه والمراد بها اخوان، وقل « اولئك مبرؤن » يعني الطيبين والطيبات منزهون مما يقولون ، « لهم مغفرة ورزق كريم » هذا تأويل قوله ، « بل هو

خير لكم، والرزق الكريم الجّزء . لأنّ رزقها بلا علاج ولا زرع ولا تلقيح ولا زوال و
لارتق ، روى أنّ ابن عباس دخل على عائشة في مرضها الذي ماتت فيه ، فبكت
وقالت اخاف ما اقدم عليه ، فقال ابن عباس : لا تخافي فوالله انزل الكتاب على
محمد لا تقدمين الا على مغفرة ورزق كريم ، فقالت رحمك الله اهذا شيء ابأبك به
رسول الله ؟ فقال بل هوشى نبيّ الله كتاب الله ، قالت واتل على ، فتلا « والطيّبون
للطيّبات اولئك مبرّون مما يقولون لهم مغفرة ورزق كريم » فخرج من عندها ، فصيح
عليها ، فقال ما بالها ؟ قالوا غشي عليها مما تلوت وروى أنّ عائشة كانت تقهخر باشياء
اعطيتها لم تعطها امرأة غيرها ، منها أنّ جبرئيل اتي بصورتها في ورقة من حرير
وقال هذه زوجتك ، وروى انه اتي بصورتها في راحته ، وانّ النبي لم يتزوج بغيرها ،
وقبض رسول الله (ص) ورأسه في حجرها ودفن في بيتها وكان ينزل عليها الوحى وهو
معه في لحافه . ونزلت براءتها من السماء ، وانّها امة خليعة رسول الله وصدّقه ، وانّها
حبيبة رسول الله وخلقت طيبة ووعدت مغفرة ورزقاً كريماً . وكان معروف اذا
روى عن عائشة قال : حدثتني الصديقة بنت الصديق حبيبة حبيب الله المبرّاة من فوق
سبع سموات . واجمعوا أنّ من قذف عائشة ضربت عنقه لتبرئة الله عزّ وجلّ اياها
كرم الله وجهها .

« يا ايّها الذين آمنوا لا تدخلوا بيوتاً غير بيوتكم » اى - بيوتاً لستم
نملكونها ولا تسكنونها ، « حتى تستأمنوا » . على غير ثابت گفت : زنى اصلايه آمد
وگفت يا رسول الله من در خانه خوش گاه گاه برحالى باشم که نخواهم که
هيچکس مرا بيند در آن حال نه پند و مفرزد اگر در آن حال مردى از اين کسان
و خوبشان من در آمد من چکنم حال من چون بود ؟ ربا العالمين ابن آست جواب
وى فرو فرستاد « تستأمنوا » . يعنى تستأمنوا ، وقرأ غير واحد من الصحابة « حتى
تستأمنوا » ، وقيل الاستئناس طلب الاس وهوان بنظر هل فى البيت انسان فيؤدنه انه
داخل ، معنى آنست که در هيچ خانه مرويد که سکناى شما در آن نبود و ملك شما نبود

نافضت بر رسید که هیچ مردم در آن خانه هست و دستوری بخوانید ، مجاهد گفت :
 آوازی دهد تسبیح و تکبیر یا تنحنحی کنیده تا اهل بیت را آگاهی دهد ، ابن عباس
 گفت : در آیت تقدیم و تأخیر است یعنی حتی تسلّموا و تستأذنوا ، ای - حتی نقولوا
 السلام علیکم داخل ، سلام مستحب است و استیذان واجب . روی عن کلمة بن حنبل قال :
 دخلت علی النبی (ص) ولم اسلم ولم استأذن ، فقال النبی : ارجع فقل السلام علیکم
 أدخل ؟ وفي حدیث ابی موسی الاشعری عن النبی (ص) ثلاثاً فان اذن لك والا فارجع ،
 قال الحسن : الاول اعلام ، والثانی مؤامرة والثالث استیذان بالرجوع . واگر در خانه
 خویش شود یا در ذوات المحارم استیذان واجب نیست اما مستحب است که منحنح
 کند یا ادنی حرکتی ، ابراهیم نخعی گفت . استأذن علی ائمتک لعلها تكون عریانة .
 و عن عطاء بن یمار ، ان رجلاً قال للنبی (ص) استأذن علی امی ؟ قال : نعم ، قال انها لیس
 لها خادم غیری افا ستأذن علیها کلما دخلت ؟ قال : اتحدث ان تربها عریانة ؟ قال
 الرجل لا ، قال فاستأذن علیها . وقیل « غیر بیوتکم » هذا واقع علی الاستئناس غیر
 واقع علی التسلم ، التأویل لاندخلوا بیوتاً غیر بیوتکم حتی تستأنسوا ، ولاندخلوا
 بیوتاً حتی تسلّموا علی اهلها . وفي وصیة رسول الله انی بی مالک ، و اذا دخلت علی اهلک
 فسلم علیهم یکثر خیر بیک .

« فان لم تجدوا فیها » ای - فی البیوت احداً یاأذن لکم فی دخولها .
 « فلا تدخلوها حتی یؤذن لکم » وان قیل لکم ارجعوا فارجعوا ، یعنی
 اذا كان فی البیت قوم فقالوا ارجع فلیرجع ، ولا یقعد علی الباب ملازمه ،
 « هواز کسی لکم » ای - الرجوع اطهر لکم واصلح لکم ، قال قتادة . اذا لم
 یؤذن لکم لا یقعد علی الباب فانّ للناس حاجات و اذا حضر فلم یستأذن وقعد
 علی الباب منتظراً حاز ، کان ابی عیاس یأنی باب الانصار لطلب الحدیث فبقعد علی
 الباب حتی یخرج ولا یستأذن فیخرج الرجل فیقول بان عم رسول الله لو اخبرتنی ،
 فیقول هکذا امرنا ان نطلب العلم ، و اذا وقف فلا ینظر من حق الباب اذا کان مردوداً .

روى ابو هريرة قال : قال رسول الله (ص) : « لو ان امرأ اطعم عليك بغير اذن فحذقه عسات ففأت عينهما كلن عليك جناح » ، وفى بعض الاخبار ، وهل حصول الاستيدان الامن اجل البصر ، والله بما تعملون عليهم من الدخول بالادن وغير الاذن ، ولتمازلت آية الاستيدان ، قالوا كيف بالبيوت التى بين مكة والمدنية والعام على ظهر الطريق ليس فيها ساكن ؟ فانزل الله عز وجل ، « ليس عليكم جناح ان تدخلوا بيوتا غير مسكونة » اى - بغير استيدان ، « فيها متاع لكم » اى - منفعة لكم ، واختلفوا فى هذه البيوت ، قال قتادة : هى الخانات والبيوت والمنازل المبنية للسائلة ، والمنفعة فيها بالنزول وابواء المتاع والاقضاء من الحر والبرد ، وقيل فيها متاع لكم » اى - فيها حاجة لكم كانوا يضعون فيها الاسلحة اذا ثقلت عليهم ، وقال ابن زيد : هى بيوت التجار وحوانيتهم التى بالاسواق بدخلونها للبيع والشراء وهو المنفعة ، وقال النخعي : ليس على حوانيت السوق اذن ، وكان السيريين اذا جاء الى حاوت السوق يقول السلام عليكم اُدخل ؟ ثم يلج . وقال عطاء : هى البيوت الخربة والمتاع هى قضاء الحاجة فيها من البول والغائط ، وقيل هى جميع البيوت التى لا ساكن لها ، لان الاستيدان انما جاء لئلا يطلع على عورة فان لم يخف ذلك فله الدخول بغير الاستيدان . « والله يعلم ما تبدون وما تكتمون » اى - اذا دخلتم بيوت غيركم فاتقوا الله فانه يعلم خائنة الاعين وما تخفى الصدور .

النوبة الثالثة

قوله تعالى : « ان الذين جاءوا بالافاك » الآية . اعلم ان الله سبحانه غيور على قلوب حواس عباده فاذا حصلت مساكمة لبعض الى بعض اجرى الله ما يرد كل واحد منهم عن صاحبه وورده الى نفسه كذلك امتدحوا

اذا علمت روحی حبیباً تعلقت به غیر الایام تستلبته .

بدان ای جوانمرد که دلهای دوستان حق در پرده غیرت، است امروز در پرده غیرت شنیده وفردا در پرده غیرت دیده ، آن که حق جل جلاله دل تو مکتس نماید از آنست که در پرده غیرت میدارد، در قبضه صفت در بساط ناز اندر حضرت شهود و خلوت عیان حق را می بیند و حق با او مینگرد اگر بغیری باز نکرد در حال تازه ای ادب بیند چنانکه آن عزیز وقت را اقتاد ، جوانی بود در ارادت عظیم وقتی خوش داشت و وجدی تمام و کاری برونق ، همی ناگاه آواز مرغی بگوش وی آمد با آواز آن مرغ بازنگریست زیر آن دخت آمد در انتظار آن که مرغ دیگر بار بانگ کند ، هاتمی آواز داد که : فسخت عنده الله ، کلید عهد ما باز دادی که ترا با غیر ما انس افتاد . محمد بن حمص گوید : روزگاری بکوه لبنان میگشتم تا مگر دوستی از دوستان حق پشم از آن عزیزان که آنجا مسکن دارند ، گفتا جوانی از آن گوشه ای بیرون آمد باد مسوم او رازده و سوخته و ریخته گشته ، چون دیده وی بر من افتاد روی بگردانید میان درختان بلوط در شد تا خویشتر از من بیوشد ، من همچنان از پی وی می رفتم ، گفتم ای جوانمرد مرا کلمتی فایده کن که بامیدی آمده ام ، جواب داد که احذر فائده غیور لایحب ان بری فی قلب عبده سواه ، بارگرد و از قهر حق بترس و بدان که او غیورست در يك دلی دو دوستی نیستند . آدم صفی که نقطه پرگار وجود بود و مایه حلفت بشر بود وصفی مملکت بود دلبر نعیم بهشت نهاد و خویشتر راوا آن داد تا از حضرت عزت پیک غیرت آمد که . با آدم در رفت نماد که سر همت خویش بدو لتخاته رضوان فرود آری و بغیر ما چیزی بارتنگری ، اکنون که بغیر ما بازنگری رخت بردار و سرای حکم شوافکنده عجز و شکسته تقصیر در معدن بلا منتظر حکم ما . همچنین دیده خلیل صلوات الله علیه با اسمعیل (۱) بازنگریست نجات و رشدی دید عزیز اقتاده بود سلامه خلعت بود صدغور محمد مختار بود ، دلش بدو

(۱) بیرون بگریست (سختج)

مشغول گشت، فرمان آمد که ای خلیل ما ترا از پستان آذری نگاه داشتیم تا نظاره جمال اسمعیل کنی؟! اکنون کار در رسن بردار و هر چه عیون ماست در راه ما قربان کن که در يك دل دو دوستی ننگند، همین حال افتاد مصطفی عری را سید ولد آدم صد انبیاء و رسل، گوشه دل خود چنان بعایشه مشغول کرد که از وی پرسیدند ای الناس احب اليك؟ فقال عائشة . گفتند ای سید ازین مردمان کرا دوست داری؟ گفت عایشه، و در بعضی اخبار است که عایشه گفت: یا رسول الله انی احبك واحب قرئك، چون ایشان هر دو دل و دوستی یکدیگر پرداختند سلطان غیرت نقاب عزت بگشاد بنعت سیاست شطیه ای (۱) از سلطنت خویش فرایشان نمود، شیاطین الاسر و الجن دست در هم دادند ناحیث افك در میان افتاد و دروغ منافقان و بر ما خت ایشان بالا گرفت، و از بن عجبتر که مسالك فراست بر مصطفی (ص) بیستند آن روز گارتا برائت ناحت عایشه برو پیدا نگشت و حقیقت آن کار بنده است تا غیرت قهر خویش براند و نوبت بلا بر سر رسید، و السبب فيه ان فی اوقات البلاء یسئل الله علی اولیائه عیون القراة اکمالا للبلاء، لذلك ابراهیم لم یمیز ولم یعرف ملائكة حیث قدم الیه العجل الحنید و تو همهم اضیافاً، و فوط لم یعرفهم ملائكة الی ان اخبروه انهم ملائكة . کار بجائی رسید که آن ناز و آن راز و آن لطف که مصطفی را با عایشه بودی همه در ماقی شد و بجای آن که او را از طریق ناز حمیرا گفتی این همی گفت که کیف تیکم و عایشه بیمار و نالان و سوزان و گریان از قرب مصطفی بازمانده بخانه پدر باز شد بادی پر درد و جانی پر حسرت بزاری و خواری خود می نگر و می گوید که هر گز نپنداشتم که کسی بمن این گمان برد یا چنین گفت خود کسی بر زبان آورد.

الی سامع الاصوات مع بعد المسری شکوت الذی القاه من الم الذکری
فیالیت شعری و الا مانی کثیرة اشعری من بت ادعی له الشعری
یار از غم من خبر ندارد گوئی یا خواب بمن کند ندارد گوئی

تاریک ترست هر زمانی شب من یارب شب من سحر ندارد گوئی
 پس چون آیات برائت فرو آمد مؤنویت بلاسر آمد رسول خدا عایشه را بشارت
 داد که: اشری فقد ازل الله برائتک، مادر و پدر او را گفتند یا عائشة قومی الی رسول
 الله و الحمد له، فقالت لا والله لا اقوم الیه ولا احمده ولا احمده کما ولکن احمد الله الذی انزل
 برائتی، آن دل که همگی وی با قرب و محبت رسول داده بود تا میگفت: احبک و
 احب قریک. پس از آن که غوطه خورد جمله با مهر احدیت داد و با خدمت درگاه
 الهیت پرداخت تاهمی گفت بحمد الله لا یحمدک. ای جوانمرد اگر قذفه عائشة صدیقه
 آن افک نگفتندی این چندین آیت بشرف عایشه از آسمان نیامدی، و اگر ترسانان
 نگفتندی: «المسیح ابن الله»، عیسی این کرامت نیافتی که: «ثانی عبدالله آتانی الکتاب و
 جعلنی نبیاً»، و گرمؤمن گناه نکردی باین خطاب عزیز گرامی نگفتی که: «لا تقنطوا
 من رحمة الله»، اینست که در ابتداء قصه گفت. «لا تحسبوه شرّاً لکم بل هو خیر لکم»،
 ای عایشه میداد که با آنچه گفتند ترا بد افتاد، اگر بد افتادی است ایشانراست که
 باین سبب مستوجب عذاب عظیم گشتند. ترا همه خبر است و کرامت، کمال مشوبت
 و ارتقاع درجت.

در قصص آورده اند که یر در بهشت رضی است فردا رب العزه مؤمنان را در آن
 ریح جمع آورد و پیش از آنکه در بهشت شوند ایشانرا میزبانی کند، دعوتی بر کمال
 و تشریفی بسزا و نواختی تمام، آنکه منت نهد بر مصطفی که با محمد این دعوت
 و لبه عقد نکاح تو است با مریم بنت عمران و آسیه بنت مزاحم، یا محمد من مریم
 را از صحبت مردان نگاه داشتم و از وی فرزندی مرد آوردم حرمت و غیرت ترا، و
 آسیه را در کمال فرعون داشتم لکن مردی از فرعون بستم و هرگز فرعون را فراق
 وی نگذاشتم او را پاک و بی عیب دست کس بوی نرسیده بتورسانیدم، اینجا لطیفه ای
 نبکو بشنو، مریم و آسیه که فردا در آخرت جفت مصطفی خواهند بود در دنیا ایشانرا
 گرامی کرد و پیاکی بستود و از خلق نگاه داشت، عایشه صدیقه که در دنیا جفت

وی بود پسندیده و صحبت وی یافته و مهر وی در دل داشته و فردا در بهشت نامزد وی شده، چه عجب اگر او را گرامی کند، آیات قرآن و وحی منزل در پیرایه وی فرستد و بها کی خود جل جلاله گواهی دهد و پسندد که: «الطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ وَالطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ أُولَئِكَ مُبَرَّءُونَ مِمَّا يَقُولُونَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ»، رزق کریم بر ذوق ارباب معارف نه آن رزق نفس است که وقتی باشد و وقتی نه، آن رزق روح است و غذا جان که هرگز بریده نگردد و پیوسته با دارمیرسد، لامقطوعة و لامنوعة، پرورده نان و آب دیگرست و پرورده نور ناب دیگر، آن که مصطفی علیه السلام گفت: «ما ظل عند ربی يطعمنی و یسقینی» صفت روحانی را میگوید نه صفت جسمانی را، برف با آتش چنان ضد نیست که روحانی با جسمانی، دو خصم یکدیگر در یک خانه نداشته بظاهر باهم ساخته و بیاطن دشمن یکدیگر شده. آن عزیزی را دبدند در آن وقت که حال بر وی تنگ شده بود طرب و شادی میکرد، گفتند این چه طرب است؟ گفت دین طرب چه عجب است، وقد قرب وصال الحبيب و فراق العدو، و کدام روز خواهد بود خوشتر از آن روز که علی الفتوح بصبح شریقی در رسد و ضریقی در رسد، آن کدام شریعت و ضریعت بود، کدامین گهر را بردار کنند و این سلطان را ازوناق ناریک نجات دهند و بر اوراق اقبال حضرت ذی الجلال برند، ارواح الاخیاء فی قبضة العزة یکشفهم بذاته و یلاطفهم بصفاته.

۳- النوبة الاولى

قوله تعالى: «قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ مَرَدَانٌ كَرِيمٌ» مردان کریم را گوی، «يَقْضَوْنَ مِنْ أَبْصَارِهِمْ» تا چشمها فرو گیرند [ازا پسندها]، «وَيَحْفَظُوا أَمْوَالَهُمْ» و فرجا نگاه دارند [از حرامها]، «ذَلِكَ أَزْكَى لَهُمْ» ایشانرا آن بهتر و پاکتر، «إِنَّ اللَّهَ

«وَلِيَسْتَعْفِفَ وَيُدُونَ بِأَذَى كَمَا زُنَا بَايَاسْتَدُونَ وَيَا أَتَّقِينَ لَا يَبْصُرُونَ لَكَ آجًا»
 ایشان که زن نیاوند و بهای کنیزك ندارند ، « حَتَّى يَغْنِيَهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ » تا آنكه كه
 الله ایشانرا بی نیاز كند از فضل خویش ، « وَاتَّقِينَ يَتَفَوَّنَ الْكِتَابَ » وایشان كه مكاتب
 جویند و نبشته باز فروخت ، « مِمَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ » از بردگان شما ، « فَكُتِبَ لَهُمْ »
 ایشانرا مكاتب كنید ، « أَنْ عِلْمُهُمْ فِيهِمْ خَيْرٌ » اگر دانید كه داشت خود یابند و یا
 كار خویش بر آیند ، « وَآتَوْهُمْ مِنْ مَالِ اللَّهِ الَّذِي آتَاكُمْ » وایشانرا از آن مال كه الله
 شما را داد چیزی دهید ، « وَلَا تَكْرَهُوا هَوَايَاكُمْ عَلَى الْبِقَاءِ » وپرستاران خویش را
 بر زنا مدارید ، « أَنْ أَرَدْنَ تَحَصُّنًا » چون پاکی در رهیز گاری میخواهند ، « فَتَبْتَغُوا »
 عرض الحیوة الدنیا ، تا چیزی بدست آرید از چیز این جهانی ، « وَمَنْ يَكْرَهُهُنَّ »
 وهر كه ایشانرا ناکام بر زنا دارد ، « فَإِنَّ اللَّهَ بَعْدَ إِكْرَاهِهِنَّ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۳۳) » الله
 آن پرستاران بناكام بریدی داشته را آمرز گارست و بخشاینده

« وَلَقَدْ آتَيْنَا الْيَكْمَ » و فر و فرستادیم بشما ، « آيَاتٍ مُبِينَاتٍ » پیغامها و سخنران
 پیدا کرده حق و صواب درو ، « وَمَثَلًا لِّلَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ » و عبرتی و تنبیهی از
 حال ایشان كه پیش از شما بودند ، « مَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ (۳۴) » و پندی بر همن گاران و
 وآزم داران را .

التوبة الثانية

قوله تعالى : « قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ غَفْوًا مِنْ أَبْصَارِهِمْ » ای - یقتضوا من نظرهم
 الى ما حرم الله عليهم ، والفض والاعضاض ان بدانی بین جفنیه من غیر ملافاة . ومن
 هاهنا زائدة یعنی یغفوا ابصارهم بدلیل قوله : « وَیَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ » ، وقیل من
 هاهنا للتبعیض وهو ترك النظر الى ما لا یحل ، لأنَّ المؤمنین غیر مأْمورین بغض البصر

اصلا نما امروا بغض البصر عن الحرام ، و يحفظوا فروجهن ، من ان يراها احد
وهي من العانة الى اعلى الركبة ، قال ابو العالية : كل موضع في القرآن ذكر
فيه الفرج فالمراد به الزنا الا في هذا الموضع فان المراد به العتر ، حتى لا يقع
بصر الغير عليه ، ذلك اي غرض البصر وحفظ الفرج ، اذ كي لهم ، اطهر لهم و اتق
ودنياهم ، ان الله خبير بما يصنعون ، لا يخفى عليه فعلهم ، روى عن بريدة قال قال
رسول الله (ص) لعلی : « يا علی لاتتبع النظرة فان لك الاولی و لیست لك الآخرة »
وعن عبد الرحمن بن ابي سعيد الخدري عن ابيه ان رسول الله (ص) قال : « لا ينظر
الرجل الى عورة الرجل ، ولا المرأة الى عورة المرأة ولا يغنی الرجل الى الرجل
فی ثوب واحد . ولا تغنی المرأة الى المرأة فی الثوب الواحد ، و قال صلى الله علیه
و سلم : « اكملوا لی بست اكمل لكم بالجنة ، اذا حدث احدكم فلا یكذب ، و اذا وعد
فلا یخلف ، و اذا ائتمن فلا یخن غنوا ابصاركم و احفظوا فروجكم و كتموا ایدیبكم ،
« و قل للمؤمنات یغضضن من ابصارهن عما لا یحل ، و یحفظن فروجهن » ای -
یستر بها حتی لا یراها احد . روى عن ۴۱ سلمة انما كانت عند رسول الله (ص) و
میمونة اذ اقبل ابن مکتوم فدخل علیه و ذلك بعدما امرنا بالحجاب ، فقال
رسول الله (ص) : احتجباعنه ، قلنا یا رسول الله اليس هـ و اعی لا یبصرنا ؟ فقال
رسول الله افعبها وان انما السمتا تبصرانه . « ولا یبدین زینتهن » یرید بالزينة
موضع الزينة ، یعنی لا یظهرن موضع زینتهن لغير محرم ، معنى آنست که نامحمد
زنانرا فرمای تا چشمها فرو گیرند از نامحرم و ناپسند ، و فرجها نگهدارند از حرام ،
و عورت خویش پوشده دارند چنانکه دیده کس بر آن نیفتد ، و آرایش خویش و
آنچه بر آن زیور و زینت است بر نامحرم پیدا نکنند ، و مراد باین زینت خفی است
نه زینت ظاهر ، قلاده است در گردن و گوشواره در گوش و دستینه در دست و خلخال و
خضاب بر پای ، این زینت و زیور خفی روانیست ایشانرا که پیدا کنند بر نامحرم و
اجنبی ، اما زینت ظاهر که رب العالمین مستثنی کرد و گفت : « الا ما طهر منها » اهل

علم مختلفند در آن که چیست؟ این مسعود گفت: جامه است بر تن وی بدلیل قوله: «خذوا زینتکم عند کل مسجد»، و اراد بها الثیاب، این عباس گفت سرمه است در چشم، و انگشتی در انگشت و خضاب دست، سعید جبر و ضحاک و اوزاعی گفتند: روی است و هر دو گفت: رب العزه رخصت داد که زنان این قدر از تن خویش پیدا کنند از بهر آن که عورت نیست در حق آزاد زنان و کشف آن در نماز روا و مرد اجنبی را جایز است که در آن زینت ظاهر نگردد هر که که از فتنه و شهوت ترسد، و اگر از فتنه ترسد پس جایز نیست او را که نگردد و غصه سر باید چنانکه الله گفت: «یغضوا من ابصارهم»، و قيل «لا یبدین زینتهن» هی الطیب و الثیاب المصبوقة الملوّنة و الخمر الرقاق التي تحكي طول الذنائب و قوله: «الا ما طهر منها» یعنی اصوات الخلاخيل. روی عن ابن سیرین قال: كانت النساء یخرجن متنتقات لابسین الانصف عین واحدة فاذا اشرهن الى الرجال وقفن.

«و لبسرن بخرهن» ای- لیلتن مقالهن علی جوبهن و صدورهن لیسترن بذلك شعورهن و صدورهن و اعناقهن و قرطنتن، قالت عائشة: رحم الله نساء المهاجرات لما نزل الله تعالی «و لیضرن بخرهن علی جوبهن» شقفن مروطن فاختمرن به، و قيل كانت قمصهن مفروجة الجیب كالدراعة تبدوانها صدورهن فامرن بسترها، «و لا یبدین زینتهن» یعنی الزینة الخفية التي امرن بتغطيتها و لم یبح لهن کشفها فی السلوة و لا اللاجنبین، و هی ماعدا الوجوه و الکفین، «الا لمولتھن» جمع بل و هو المقصود بالزینة، و لعن النبی السلتاء و هی التي لا تختضب، و المرءا و هی التي لا تکتحل. قال ابن عباس و مقاتل: معناه لا یضعن الجلباب و الخمار الا لازواجهن، البعولة جمع البعل و هو الروح و منه قول سارة «وهذا بعلی شیخاً»، و قيل البعولة الحالة و هی المصد فقال فلان حسن البعولة ای- بائرز و جته. اما بعل قوم الیاس فهو اسم صنم و به سقى ملبك، و يقال اسم مطبخ سليمان و منزل الیاس، و المباعلة مباشرة الرجل المرأة، و فی الخبر: ابکم منا امام اكل و شرب و یعال. قال الشاعر:

وكم من حصان ذات بعل تركتها اذا الليل ادحى لم تجدمن تباعله .
 « اوابائهنّ اواباء يعولتهنّ اوابائهنّ او ابناء يعولتهنّ اواخوانهنّ او بنى
 اخوانهنّ اوبنى اخواتهنّ » فيجوز لهؤلاء ان ينظروا الى الزينة الباطنة ولا ينظرون
 الى ما بين السرة والركبة ، ويجوز للزوج ان ينظر الى جميعها غير انه يكره له
 النظر الى فرجها .

قوله : « اونسائهنّ » اراد به يجوز للمرأة ان تنظر الى بدن المرأة الاما بين
 السرة والركبة . كالرجل المحرم هنا اذا كانت المرأة مسلمة فان كانت كافرة فهل
 يجوز للمسلمة ان تنكشف لها ، اختلف اهل العلم فيه فقال بعضهم يجوز كما يجوز ان
 تنكشف للمرأة المسلمة لانها من جملة النساء ، وقال بعضهم لا يجوز لان الله تعالى قال :
 « اونسائهنّ » والكافرة ليست من نساتنا ولانها اجنبية في الدين فكافت ابعد من الرجل
 الاجنبى ، كتب عمر بن الخطاب الى ابي عبيدة بن الجراح ، ان يمنع نساء اهل الكتاب
 ان يدخلن الحقام مع المسلمين ، « او ما ملكت ايمانهنّ » ، اختلفوا فيه فقال قوم
 عبد المرأة محرم لها فيجوز له الدخول عليها اذا كان عفيفاً فيجوز ان ينظر الى بدن
 مولاته الاما بين السرة والركبة كالمحارم وهو ظاهر القرآن ، وفي بعض الاخبار ان -
 النبى (ص) دخل على فاطمة ومعه غلام و هبه منها ، وعلى فاطمة ثوب اذا قنعت به
 رأسها لم يبلغ رجلها واذا غطت به رجلها لم يبلغ رأسها ، فقال النبى لفاطمة : « ليس
 عليك بأس انما هو ابوك و غلامك » . وقال قوم هو كالاجنبى معها ، وهو قول سعيد بن
 المسيب وقال : المراد من الابة الاماء دون العبيد ، وعن ابن جريح انه قال : « او
 نسائهنّ او ما ملكت ايمانهنّ » انه لا يحل لامرأة مسلمة ان يتجرد بين بدى امرأة
 مشركة الا ان تكون تلك المشركة امة لها . « او التابعين غير اولى الاربعة من الرجال »
 قرأ ابو جعفر و ابن عامر و ابو بكر غير بالنصب على الاستثناء والمعنى يبيدين
 زينتهن للتابعين الا ذوى الاربعة منهم ، فانهن لا يبيدين لهم الزينة ويجوز ان يكون
 حالاً ونواً حال ما فى التابعين من الذكر ، والمعنى او التابعين لهن عاجزين عنهن ،

وقرأ الباقون غير بالجرّ والوجه أنّه صفة للتابعين، فلذلك أنجزوا كما جاز وصف التابعين وفيه لام التعريف بغيره هو نكرة لأنّ التابعين غير مقصودين باعيانهم فاجر والذلك مجرى النكرات ونكر وصفهم بغير، والاربة والارب الحاجة والمراد بالتابعين غير اولى الاربة الذين يتبعون النساء بخدمتهن ليصيبوا شيئاً ولا حاجة لهم فيهن كالخصي والنخشي والشيخ الهرم والاحمق العثين، وقيل هو المعشوة الذي لا يميز بين عورة الرجال وعورة النساء، وقيل هو الصغير الذي لا ارب له في النساء لصفه، روى عن عروة عن عائشة قالت: كان رجل يدخل على أزواج النبي (ص) مخنث وكانوا يعدونه من غير اولى الاربة، فدخل النبي يوماً وهو عند بعض نسائه وهو بنت امرأة فقال انّها اذا اقبلت اقبلت باربع اذا ادبرت ادبرت بثمان، فقال النبي لا بدخلن عليكم هذا فحجبوه .

« او الغفل الذين لم يظهروا على عورات النساء » اراد بالطفل الاطفال يكون واحداً وجمعاً، وهواسم للمولود الى ان يراهق، ومعنى لم يظهروا لم يقولوا ولم يقدروا ولم يطيقوا التكاح ومنه قوله: « فاسبحوا ظاهرين » اي - غالبين، قال مجاهد: لم يعرفوا العورة من غيرهما من الصغر، وقيل لم يبلغوا حد الشهوة ولا رغبة لهم في النساء، فاما اذا كانت لهم رغبة فحكمهم حكم البالغين لقوله صلى الله عليه وسلم: « مروههم بالصلوة اذا بلغوا سبعا واضربوهم عليها اذا بلغوا عشراً وفرّقوا بينهم في المضاجع »

« ولا يضربن بارجلهن ليعلم ما يخفين من ريسهن »، قال الحسن: كانت المرأة تمر في السوق وعليها خلخال، فاذا مرت على الرجال ضربت احدى الرجلين بالآخرى ليعلموا انّها ذات خلخال ورينة وهذا يحرك الشهوة ويؤدى الى الفتنة فمنعت من ذلك، وقيل اسماع صوت الرينة كالظهارها، ومنه سمي صوت الحلى وسواساً. « وتوبوا الى الله جميعاً » من التقصير الواقع في امره ونبيه، وقيل راجعوا طاعة الله فيما امركم ونهاكم من الاذابات المذكورة في هذه السورة، « آية المؤمنون لعلكم تفلحون »، قرأ ابن عامر، « آية المومنون » بضم الهاء في الوصل وكذلك في الزخرف، « يا آية الساحر » وفي آخرهم، « آية الثقلان »، ويقف بلا الف، وقرأ الآخرون - بفتح الهاء في الاحرف

الثلاثة على الاصل في الموصل، وذكر جماعة ان ابا عمرو والکسائي و يسفوب كانوا يفعون عليها بالالف، وكان الباقر يقولون بغير الف، وليس في المصاحف الا الف، روى عن ابي عمر انه سمع رسول الله يقول: «يا ايها الناس توبوا الى ربكم فاني اتوب الى ربي كل يوم مائة مرة». و عن ذائع عن ابي عمر قال: ان كلنا لنعد لرسول الله (ص) في المجلس يقول: «رب اغفر لي وتب علي انك انت التواب الغفور» مائة مرة.

«وانكحوا الايامي منكم»، الابامي جمع الابم، يقال رجل ايم لا زوجة له وامرأة ايم وايمه لا بعل لها، سواء كانت مطلقة او متوفى عنها الزوج، او بكر لم تتزوج، والفعل اامت تنيم امأ وايمه و اياماً و ايوماً و ابومة و تأيمت تتأيم. والابامي عند الكوفيين على وزن فعالي مثل يتأيم جمع على المعنى لان الايم كاليتيم، و عند البصريين ايم فبعل جمع على فعالى تشبيهاً باسير واسارى، وقبل جمع على اياهم ثم قدم واخر فصار ايامي ثم قلبت فصارت ايامي، ومعنى الآية زوجوا ايها المؤمنون من لزوج له احرار رجالكم ونسائكم، هو العالحين من عبادكم وامائكم، معنى آنست كه اى مؤمنان آزاد مردان رارن دهيدو آزاد زنان را بشوى دهيد، و شما كه دم خريدان داريد بند گانرا زن دهيد، و اين امر نديب و استعجاب است نه امر حتم و ايجاب، و مثل اين امر در قرآن فراوان است منه قوله تعالى: «ودروا البيع فكتبوهم ان علمتم فيهم خيراً»، شافعي گفت: كسى كه نفس وى آرزوى نكاح كند و استطاعت و اهيت نكاح دارد مستحب است او را كه زن خواهد وزن خواستن او را فاضلتر از اشتغال بنوافل عبادات، و يتأيد ذلك بقول التيمي (ص): «تناكحوا تكثروا فاني اباي بكم الامم حتى بالسقط» وقال: «ثلاثة حق على الله عونهم: المكاتب الذي يريد الاداء، والناكح الذي يريد العفاف، والمجاهد في سبيل الله». وقال (ص): «اذا خطب اليكم من ترشون دينه وخلقه فزوجوا الا تغفلوه تكن قته في الارض و فساد عريض». وقال لعلي: «ثلاث لا يؤخرها: الصلوة اذا آنت، والجنزة اذا حضرت، والايم اذا وجدت لها كفواً»، وقال عليه السلام: «هـ

ادرك ولده وعنده ما يزوج فاحدث قالائم بينهما ، اما اگر توفان نفس و غلبه شهوت بود و اہبت نکاح و استطاعت نبود دفع توفان و کسر شهوت خویش بروزہ کند کہ مصطفی (ص) گفتہ : « یامعشر الشباب من استطاع منکم الباءۃ فیاتزوج فانی اغضّ للبصر و احسن للفرج ، ومن لم یستطع فلیصم فان الصوم له وجاء » . اما کسی کہ اورا غلمت و شهوت فرج اندو آرزوی نکاح نکند شافی گمت نوافل عبادات اورا فاضلتر ، و بوحینہ گمت نکاح اورا فاضلتر ، قال الشافعی : وقد ذکر اللہ عبداً کریم فقال : « یوسیدا و حصوراً ، و الحصور الذی لا یأتی النساء و ذکر القواعد من النساء ولم یندبہن الی النکاح فذل ان المندوب الی النکاح من یحتاج الیہ ، و فی الآبقول ان تزویج النساء الایمی الی الاولیاء لان اللہ تعالیٰ خاطبہم بہ کما ان تزویج العیبد و الاماع الی السادات بقولہ عزوجل : « و الصالحین من عبادکم ما انکم » ، و هو قول اکثر اہل العلم من المحابق من بعدہم . روی عن ذلک عمر و علی و ابن مسعود و ابن عباس و ابی ہریرہ و عائشہ قویہ قال سعید بن المسیب و الحسن و شریح و النخعی و عمر بن عبدالعزیز و ابی ذہب الثوری و الاوزاعی و عبداللہ بن المبارک و الشافعی و احمد و اسحق و جوز اصحاب الرأی للمرأة تزویج نفسها ، و قال مالک : ان كانت المرأة ذنیۃ یجوز لها تزویج نفسها ، و ان كانت شریفۃ فلا ، و الدلیل علی ان الولی شرط من جہۃ الخبر ما روی ابو موسی قال قال النبی (ص) : « لانکاح الأولی » ، و عن عروۃ عن عائشہ ، ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال : « ایما امرأة نکحت بغير اذن ولہا فکاحها باطل لائل باطل ، فان مسها فلها المہربما استحل من فرجها ، فان اشترجوا قال السلطان ولی من لا ولی لہ .

« ان بکونوا فقراء یغنم اللہ من فضلہ » ای - لا تمسئوا من تزویج هؤلاء لاجل الفقر فان اللہ یغنیم اللہ من فضلہ . قیل یغنیم اللہ بقناعۃ الصالحین ، و قیل یغنیم باحتماح الرزقین ، رزق الزوج و رزق الزوجة و کان رسول اللہ (ص) یقول : « اطلبوا الغنی فی هذه الآیۃ » ، و قال عمر : عجبت لمن یتقی الغنی بغير النکاح ، و اللہ عزوجل یقول : « ان یکونوا فقراء یغنم اللہ من فضلہ » . و عن بعضهم ان اللہ

عز وجل وعد الغنى بالسكاح وبالتفرق فقال : « ان يكونوا فقراء بغنى الله من فضله » ، وقال وان يتفرقا يقر الله كلام من سمعته ثم قال : « والله واسع عليهم » ، يوسع على من يشاء ، عليهم بمن يستحقه .

« وليستغف » العفة والاستعفاف والكف واحد و هو الامتناع ، « الذين لا يجدون كاحاً » ای - اسباب النكاح من المهر والتفقه ، فحذف المضاف واقيم المضاف اليه مقامه ، والمعنى فليعف وليكف عن الحرام من لا يقدر على تزوج امرأتان لا يملك المهر والتفقه ، « حتى بغنى الله من فضله . ای - بوسع عليهم ويعطيهم ما لا يتزوجون به ، وقيل بغنى الله بقله الرغبة . « والذين يبتغون الكتاب » ای - يطلبون المكتبة ، « مما ملكتم ايمانكم فكتبوهم » ، كتاب ومكاتب هردو يكسانست چون قتال ومقاتلت ، ومكاتب آنست كه مملوك خود را گوید: كاتبك على ان تعطيني كذا ديناراً في نجمين او في نجوم معلومة على اقل اذا ادبتها فأت حراً ، گوید ترا مكاتب كردم بعد دينار متلا كه بمن گراي بدو حجم با سه نجم با چندان كه بود از نجوم ، چون اين مال درين نجوم گزاردی بمن تو آزاد باشی ، مملوك گوید بمن پذیرفتم پس چون آن مال بگزارد وی آزاد گردد و اولاد او كه در حال كتابت در وجود آمده باشند تبع وی باشند در آزادی ، و كسبی كه كند بعد از كتابت همه آن وی باشد تاحق سید از آن بگزارد و اگر در ميان از اداء مال عاجز آید سید را رسد كه كتابت وی فسخ كند و او را باقی خویش برد و آنچه در دست وی باشد از مال و كسب وی همه آن سید باشد ، عبد الله عمر گفت : المكاتب عبد ما بغى عليه من مكاتبته درهم : و شرط است كه مملوك بالغ باشد وعاقلاً اگر كوچك بود يا ديوانه كتابت ایشان روا نباشد ، كه ابتغاء ایشان درست نیست در شرع ، چون مملوك برین صعت باشد و از سید خویش كتابت خواهد مستحب است و مندوب كه او را اجاب كند كه رب العزة ميگويد : « فكتبوهم ان علمتم فيهم خيراً » ، و اين امر نديب و استحباب است نه امر حتم و اجباب ، و سب نزول ابن آبت آن بود كه حو طعيب بن عبد العزى غلامی داشت نام

وى صبح از سيد خوش كتابت خواست سيد سروازد واورا بآنچه خواست اجابت نكرد تاربالعه آيت فرستاد ، « فكتوبهم ان علمتم فيهم خيراً » اگر در ايشان خيرى مى بينيد ايشانرا مكاتبت كنيد ، فكتابه حويطب على مائة دينار ووهب لهنها عشرين ديناراً ، فاداهما وقتل يوم حنين في الحرب . روى ابوهريرة قال قال النبى صلى الله عليه وسلم : « ثلاثة على الله عونهم : المكاتبة الذى يريد الاداء ، والثاكح يريد العفاف ، والمجاهد فى سبيل الله » ، قوله : « ان علمتم فيهم خيراً » اختلفوا فيه ، فقال الحسن : ان علمتم فيهم الصدق والامانة والوفاء ، وقيل ان علمتم فيهم الرشد والصلاح واقامة الصلوة ، وقيل هو ان يكون بالغاً عاقلاً ، وقال ابن عباس : ان علمتم فيهم القدرة على الاحتراف والاكتساب لاداء ما كتبوا عليه ورغبة فى الكتابة ، واثما قال ذلك لانه اذا لم يقدر على الكسب او قدر عليه ولكنه لا يرغب فيه فكتابه انقطع حق المولى عنه من غير نفع يرجع اليه فيتضرر به . « وآتوهم من مال الله الذى آتاكم » ، قول عثمان وعلى وزير وجماعتى آنست كه ماين خطاب باموالى است ، ايشان كه بندگان خويش را مكاتب كنند همگويند از آن مال كتاب كه نلزد كرد ، ايد چيزى فا كم ^(١) كنيد على گفت . ربعى فا كم كند ، ابن عباس گفت ثلثى فا كم كند ، شافعى گفت آنچه فا كم كند مقدور و معين نيست بلى پروا جاست ولازم كه چيزى فا كم كند بمعروف چندانكه لايق آن مال باشد . كاتب عبدالله بن عمر غلاماً على خمس قوا نلذين المصدروهم فوضع من آخر كتابته خمسة آلاف درهم ، وقال سعيد بن جبير : كان ابن عمر اذا كاتب مكاتبه لم يضع عنده شيئاً من اول نجومه مخافان يحجز فرجع اليه صدقته ووضع من آخر كتابتها احب ، ويروى ان عمر كاتب عبدالله يكنى ابامية وهو اول عبد كوتب فى الاسلام فاتاه باول نجم فدفعه اليه عمر . قال له استمن به على مكاتبتك فقال لو اخرته الى آخر نجم ، فقال اخاف ان لا ادرك ذلك ، قال الحسن اراد بقوله : « وآتوهم من مال الله » سهمهم الذى جعل الله لهم من الصدقات المفروضات بقوله : « وفي الرقاب » ، وقال النخعي

هو حو ح ل لجميع الناس على مَعُونَتِهِمْ ، قال الثَّيِّبِيُّ (ص) : « من اعان مكاتباً في رقبتِه او مجاهداً في سبيل الله انْظَرُ الله في ظل عرشه يوم لا ظِلَّ الا ظله » .

« ولا تَكْرَهُوا فِتْيَانَكُمْ عَلَى الْبِغَاءِ » این در شأن عبد الله بن ابی سلول منافق فرو آمد که کنیز کان خویش را بناکم بر زنا میداشت بر عادت اهل جاهلیت ، چیزی را که می بستند و بوی میدادند ، شش کنیزك داشت نام ایشان معافه و مسیكه و عمره و اروی و امیمه و قتیله ، و این کنیز کان غایف بودند کراحت میداشتند زنا کردن ، گفتند والله لاتفعل و قد جاءنا الله بالاسلام و حرّم الزنا ، والله که این کار نکنیم پس از آن که الله ما را باسلام گرامی کرد و زنا حرام کرد ، و حال خود با مصطفی علیه السلام بگفتند و از کرام عبد الله بنالیدند ، تار ب العزم از بهر ایشان این آیت فرستاد و لا تکرهوا فِتْيَانَكُمْ عَلَى الْبِغَاءِ ، البغاء - الزنا النساء خاصة . « ان اردن تحصناً یعنی از اردن تحصناً ، و لیض معناه الشرط لانه لا يجوز اكراهنّ على الزنا وان لم یرتن تحصناً هذا كقوله : « و اتم الاعلوان ان كنتم مؤمنين » ، یعنی اذ كنتم مؤمنين ، و قيل اما شرط ارادة التحصن لان الاكراه ائما يكون عند ارادة التحصن فان لم مرد التحصن بفتطوعاً ، و التحصن التعفف . و قال الحسين بن الفضل : في الالة تقديم و تأخير ، تقديرها و لا تکرهوا فِتْيَانَكُمْ عَلَى الْبِغَاءِ ، لتبتغوا عرض الحیة الدنيا ای - لتطلبوا من اموال الدنيا ، یعنی کسب و بیع اولاد همن ، و من یکره همن فان الله من بعدا کراهم غفور رحیم ، للمکرات و الوزر علی المکره ، و کُن الحسن اذا قرأ هذه الآية قال : لهن والله لهن والله .

« ولقد انزلنا اليك » یا معشر المؤمنین ، « آيات » من القرآن ، « مبینات » ، بفتح الیاء قرأها بوعمر و این کثیر و نافع و یعقوب و ابو بکر یعنی مبینات بالدلائل و البرهان و القرائض و الاحکام ، و قرأ الاخرون بکسر الیاء ، و المعنی انها تبیین الحلال من الحرام ، « و مثلاً من الذين خلوا من قبلكم » ای - و انزلنا بانزال القرآن قصص من تقدمکم و ذکر احوالهم لتجتنبوا ما سخطنا به علیهم . و قبلوا علی ما رضينا به عنهم ، « و موعظة »

وزجرأ عن المعاصي، « للمؤمنين » فأنهم ينتفعون بها .

النوبة الثالثة

قوله تعالى: « قل للمؤمنين يغضوا من ابصارهم » ، ابصار الرؤس عن المحارم
وابصار القلوب عما سواه ، مؤمنانرا میفرماید تا دیده سر از محارم فرو گیرند و دیده
سر از هر چه دون حق فرو گیرند ، خاك نیستی در چشم هستی خود افکنند و از لوح
وجود خود هجو نفس مكلره بر خوانند . محمد عربی كه در بیتیم بحار رسالت بود و
واسطه عقد دلالت از سر دد هستی خود این فریاد همی كند كه : « ليت رب محمد لم
يخلق محمداً » و ایشان كه سابقان و صادقان و سالكان راه بودند هر گز بخود ذره ای
الفتاح نكردند و از هستی خود شاد نبودند و چشم پسند بخود ننگرستند، روزی حینند
بارویم نشسته بود شبلی در آمد؛ و شبلی عظیم کریم بودست چون سخن حینند تمام
شد رویم روی فرا حینند کرد گفت کریم مردی است این شبلی، جنید گفت حدیث کسی
میکنی كه او مطرودی است از مطرودان در گاه ، شبلی چون این بشنید شكست و
خجلوار برخاست و از پیش ایشان بیرون شد، رویم گفت ای جنید این چه كلمه بود
كه در حق شبلی راندى و حال او ترا معلومست دریا كی و راستی ؟ جنید گفت بلى
شبلى عزیزی است از عزیزان در گاه ، اذا كلمتم الشبلى فلاتكلموه من دون العرش
وان سیوفه تقطر دماً، لكن ای رویم آن كلمت كه بر زبان تویرفت در تركیت اوتیفی
بود كه قصد روزگار او كرد تا مر كب معاملت او را پی كند ما ازین كلمه سپری
ساختیم تا آن تیغ را رد كرد . « قل للمؤمنين يغضوا من ابصارهم » ، قوم لا ينظرون
الى الدنيا وهم الزهاد، وقوم لا ينظرون الى الكون وهم اهل العرفان، وقوم هم اصحاب
الحفاظ والهيبة كما لا ينظرون بقلوبهم الى الاغبار لانهم نفوسهم اهل للشهود، ثم

الحق سبحانه یکاشفهم من غیر اختیار منهم او تعرض او تکلف . جوانمردان طریقت
ایشانند که بغیر می تنگروند ، دیده همت بکس باز نکنند خویشتن را در پیداء کبریاء
احدیت کم کرده آتش حسرت در کلبه وجود خود زده دد دریای هبیت بموج دهشت
غرق گشته ، خرد ها حیران دلها یوان ، بی سرو بی سامان بی نام و بی نشان .

پویان و دو اتند و غریوان بجهان در در صومعه کوهان در غار بیابان
یکسر همه محو ند بدریای تحیر بر خوانده بخود بر همه لاخان و لامان

پیر طریقت گمت در مناجات خویش : الهی تو دوستان خود را بلطف پیدا گشتی
تا قومی را بشراب انس مستان کردی قومی را بدریای دهشت غرق کردی ، ندا از
نزدیک شنو ایندی و نشان از دور دادی ، ره را باز خواندی و آنگه خود نهان گشتی ، از
وراعبرده خود اعرضه کردی و بنشان عظمت خود را جلوه کردی ، تا آن جوانمردان را
دروادی دهشت کم کردی ، و ایشانرا دبی طاقتی سرگردان کردی ، این چیست که
با آن بیچارگان کردی ؟ داور آن تغییر خواهان توئی ، و داده آن فریاد جوین توئی ،
و دیت آن کشتگان توئی ، و دستگیر آن غرق شدگان توئی ، و دلیل آن کم شدگان
توئی ، تا آن کم شده کجا باراه آید و آن غرق شده کجا با کران افتد ، و آن جانهای
خسته کی ییاساید و آن قصه نهانی را کی جواب آید ، و آن شب انتظار ایشانرا کی
بامداد آید .

« ولایبیدن زینتهن الا ما ظهر منها » اشاره الی ان فی زینة للمعبود لا يجوز اظهاره
فكما ان النساء عورة ولا يجوز لهن ابداء زینتهن كذلك من اظهر للخلق ما هو زینة
سرائره من صفاء احواله و زکاء اعماله انقلب زینة شیئاً الا اذا ظهر علی احد شیء
لا یتعمله و تکلفه فلذلك مستثنی لانه غیر مؤاخذ بما لم یکن بتصرفه و تکلفه ، هو بوبوا
الی الله جمیعاً ایها المؤمنون ، مؤمنانرا بر عموم تیویه میفرماید ، تویت عوام از زلت و
تویت خواص از غفلت ، و تویت خاص الخاص از ملاحظه اوصاف بشریت ، تیویه عوام

آنست که از معصیت باطاعت گردند، و توبه خواص آنست که از رذیلت طاعت بارویت توفیق آیند طاعت خود نه بینند همه توفیق حق بینند، توبه خاص الخاص آنست که از مشاهده توفیق با مشاهده موفق گردند، حد نظر عوام نا بافعال است، میدان نظر خواص صفات است، محل نظر خاص الخاص جلال ذات است، اعوذ بعموک من عقابک. اشارت بنظر عوام است. اعوذ برضاک من سختک، اشارت بنظر خواص است. اعوذ بک منک اشارت بنظر خاص الخاص است، و يقال امر الکمل بالتوبة لئلا یخجل العاصی فی الرجوع باضراده، كذلك فی القيامة بدخل النار المطيعین والعاصین لقوله: «وان منکم الاواردها»، لیستر العاصین بالمطيعین ولا یصیر عیبهم مکشوفاً.

٤ - التوبة الاولى

قوله تعالى: «اللّٰهُ نور السموات والارض» الله است روشن دارنده آسمانها وزمین، «مثل نوره» صفت نور او [در دل مؤمن] «کمشکوة» چون توله قندیل است. «فیها مصباح» در سر توله آن قندیل چراغی، «المصباح فی زجاجة» آن چراغ در آبگینه قندیل. «الزجاجة کأنها کوكب درّی» آن آبگینه راست گوئی که ستاره ای است روشن، «یوقد» می فروزند [آتش آن قندیل] «من شجرة مبارکة» از روغن درختی برکت کرده در آن، «زهوة لشرقية» درخت زیتون نه همه شرقی [از سوی برآمد آفتاب که شبانگاه آفتاب یابد]. «ولاغریة» و نه هم مغربی [از سوی آفتاب فرو شدن که بامداد آفتاب یابد] «یکاد زیتها یضی» کامید و نزدیک یید^(۱) که آن روغن خان روشن دارد، «ولولم تمسه نار» و هر چند آتش بآن روغن نرسید «فور علی نور» روشنائی آتش بآن روشنائی روغن، «یهدی اللّٰهُ

(۱) باشد (سخن)

نورہ من یشاء، راہ می نماید، اللہ بیروشنائی خویش اورا کہ خواهد . «و یضرب اللہ الامثال للناس» و مثال میزند اللہ مردمان را ، «واللہ بکل شیء علیم (۳۵)» واللہ بہمہ چیز داناست .

«فی بیوت» [آن چراغها] در خانمہائی، «افن اللہ ان ترفع» کہ فرمود اللہ کہ آنرا بزرگ دارند ، و قدر آن بلند دارند ، «و یدکر فیہا اسمہ» و اورا در آن نام برند و یاد کنند ، «یسبح لہ فیہا» نماز میکنند اورا و می ستایند اورا در آن مسجدہا ، «بالقدو و الاصال (۳۶)» ، بیامدادها و شبانگاہ .

«رجال لالہم تجارت» مردانی کہ مشغول ندارد ایشانرا بازرگانی ، «و لا یبع عن ذکر اللہ» و نمستند و دادی از یاد خدا ، «و اقام الصلوۃ و ایتاء الزکوۃ» و از بیای داشتن نماز و دادن زکوۃ ، «یخافون یوماً» می ترسند از روزی «تقلب فیہ القلوب و الابصار (۳۷)» کہ دہا و دہہ ہا در آن می گردد ، [نہ در بد دل بیار آمد و نہ در سر دہدہ از ہم]

«لیجزیہم اللہ» آنرا تا یاداش دہد اللہ ایشانرا . «احسن ما عملوا» بہ نیکوتر کردار کہ کردند ، «و یزیدہم من فضلہ» و ینفزاید ایشانرا افزونی از فضل خویش ، «واللہ یرزق من یشاء بغير حساب (۳۸)» واللہ روزی دہد اورا کہ خواهد بی اندازہ .

«و انذین کفروا» و ایشان کہ کافر شدند ، «اعمالہم کسراب بقیعہ» کردارهای ایشان کہ میکنند راست چون گورایی است بہامون ، «یحسبہ الظلمات ماء» کہ نسہ آنرا آب پندارد ، «حتى اذا جاءہ» تا آنکہ کہ آند بآن . «لم یجدہ شیئاً» آنرا هیچ چیز نیابد از آنچه می بیوسد ، «و وجد اللہ عندہ» واللہ را داور بافت نزدیک کردار خویش ، «فوقہ حسابہ» باو کردار اللہ شمار او و باداش اوت تمام ، «واللہ سریع الحساب (۳۹)» واللہ آسان کارست زود توان .

« او كظلمات » یا [مثل كردار ایشان] چون تاریکی‌هایی است، « فی بحر نجی » در دریائی ژرف دور قصر پر آب ، « یفشاء موج » پیچیده در سر آن موجی ، « من فوقه موج » بر زیر آن موج موجی دیگر ، « من فوقه سحب » از بر آن موج می‌غی ، « ظلمات بعضها فوق بعض » تاریکی‌هایی بر زیر یکدیگر ، « اذا اخرج یومه » [او که در آن تاریکی‌هاست] اگر دست خود از جلعه خود بیرون آرید « لم یکدر یها » نه گامید که فرا دست خویش بیند از تاریکی . « ومن لم یجعل الله له نورا » و هر که الله او را [در دل] روشنائی نهد ، « فما له من نور » (۴۰) « او را روشنائی [دل] نیست . « الم تر » نمی‌بینی و نمیدانی ، « ان الله یسیح له من فی السموات والارض » که الله را می‌ستاید هر چه در آسمانها و زمینها کس است ، « والظیر صافات » و مرغ در پرواز خوش ، « کل قد علم صلوته و تسبیحه » نماز و سجود همه دانسته است و ستایش همه شنیده و دانسته ، « والله علیم بما یفعلون » (۴۱) « والله داناست بهر چه میکنند . « والله ملک السموات والارض » الله راست پادشاهی آسمانها و زمین . « والی الله المصیر » (۴۲) « و با الله است بازگشت همگان .

التوبة الثانية

قوله تعالى : « الله نور السموات والارض » ای- ذی نور السموات والارض ، ضحف المضاف کما یعال رجل عدل ، ای- ذی عدل . قال ابن عباس : معناه الله هادی السموات والارض ، یعنی من فی السموات والارض فهم بنوره الی الحق یتهدون ، و بهداه من حیرة الضلالة بنجور میگوید راهنمای بندگان در زمین و در آسمان حداثست ،

مؤمنان بنور او فرا راه صواب می بینند ، و براهمونى او بر جاده سست میروند و حق می پذیرند . و از حیرت ضلالت باز میروند ، و فی بعض کتب الله نوری هداى و لا اله الا الله کلمتى وانا هو ، حسن گفت : نور درین موضع مصدر است بجای فعل افتاده ، اى - نور السموات والارض ، و همچنین در شواذ خوانده اند و معنى آنست که آسمان روشن کرد بآفتاب و ماه و ستارگان و زمین بعلما و انبیاء و مؤمنان ، میباید گفت : «الله نور السموات والارض» اى - مدبر امورها بحکمة بالغة و بجهة نيرة و قيل بمعناه الانوار کلهم انه كما يقال فلان رحمة اى - منه الرحمة ، قال عبد الله بن مسعود : ان ربك ليس عنده نهار ولا لیل ، نور السموات والارض من نور وجهه . وضح عن رسول الله (ص) فی رواية عبد الله بن مسعود انه كان يفتح صلوته باللیل فيقول اللهم لك الحمد انت نور السموات والارض ومن فيهن ، ولك الحمد انت ضياء السموات والارض ومن فيهن . وعن ابي بن كعب فی قوله : «الله نور السموات والارض» قال بدأ بنور نفسه ، «مثل نوره» ، قال ابي بن كعب : مثل نور الله فی قلب المؤمن وهو القور الذى بهتدى به كما قال عز وجل : « فہو على نور من ربه » ، و كان ابن مسعود یقرأ مثل نوره فی قلب المؤمن . وقال سعید بن جبیر عن ابن عباس ، «مثل نوره» الذى اعطى المؤمن ، قال محمد بن ابراهيم البوسنجی : من قال ان الذى فی قلب المؤمن هو المخلوق فهو جهمی . وقال الحسن البصری : هو نور القرآن ، قال الله تعالى : « ونور الذى انزلنا » میگوید مثل نور خدا در دل مؤمن ، معنى ايمان که در دل وی است و قرآن که در سینه وی ، « کمشکوة » المشکاة عبد العرب الکوة غیر النافذة و هوها هنا قبة القنديل ، وقال مجاهد : هي حدائد القنديل ، بعضی مفسران گفتند مشکاة روزن است ، و مصباح قنديل ، بعضی گفته اند مسکاه قبة قنديل است و مصباح شعله چراغ بر سر قبة ، بعضی گفتند مشکاة زنجیر است که قنديل از آن بیاویخته . و مصباح قنديل ، بعضی گفتند مشکاة قنديل است و مصباح روشنائی که میدهد از چراغ افروخته ، « کمشکوة فیها مصباح » معنی که مصباح فی مشکوة و هو قوله : «المصباح فی درجابه» و خص الزجاجة بالذكر

لأن النور وضوء النار فيها ايمن من كل شئ وضوءه يزيد في زجاجة ، ثم وصف الزجاجة فقال : «الزجاجة كأنها كوكب دري» قرأ ابو عمرو والتكسائي ، دري بكسر الدال والهمز مع المد وهو فعيل من الدرع وهو الدفع ، لأن الكوكب يدفع الغياطين من السماء وشبهها بحالة الدفع لأنه يكون في تلك الحالة اضواء وانور ، وقيل دري اي - طالع يقال درع النجم اي - طلع وارتفع ، ودرع علينا فلان اذا طلع وظهر ، وقرأ حمزة و ابو بكر دري بضم الدال والهمز مع المد والوجه انه فعيل بضم الفاء وتشديد العين من الدرع ايضاً وهو الدفع على ما قمنا من الاشتقاق ، وفعل في الصفات على ما حكاه سيويه عن ابي الخطاب قد جاء هذا في الاسماء المريق وهو العنصر ، وقرأ الباقون دري بضم الدال وتشديد الياء بلاهمز ، اي - شديد الانارة نسب الى الدر في صفائه وحسنه وان كان الكوكب اكثر وضوء من الدر لكنه يفضل الكوكب بضيائه كما يفضل الدر سائر الحبوب بتلاوة وقيل الكوكب الدر اي واحد من الكوكب الخمسة العظام وهي زحل والمريخ والمشتري والزهرة وعطارد ، وقيل شبهها بالكوكب ولم يشبهها بالشمس والقمر لأن الشمس والقمر ملحتهما الخسوف والكواكب لا يحلقتها الخسوف ، «توقد» بفتح التاء والواو والدال ومشددة القاف على الماضي قرأها مكّي وبصري يعنون المصباح ، والمصباح مذكر اي - انقد ، يقال توقدت النار اي - اتقدت و«توقد» مضمومة وضم الدال وتخفيف القاف قرأها كوفي غير حفص ، والوجه انه فعل مضارع لمالم بسم فاعله وماضيها ووقدت وانت الفعل على الاسناد الى الزجاجة والمعنى مصباح الزجاجة تحذف المضاف ، و«يوقد» بالياء مضمومة وتخفيف القاف وضم الدال قرأها مدني وشامي وحفص ، على اسناد الفعل الى المصباح ، والمعنى يوقد المصباح ، «من شجرة» اي - من هن شجرة على حذف المضاف ، «مباركة زيتونة» فزيتونة بدل من شجرة ووصفها بالمباركة لكثرة ما فيها من المنافع هي ادم وفاكهة ودهنها اضواء و اسنى من الادهان ولا يحتاج في استخراجها الى عصار بل كل احد يستخرجها ، وهي شجرة تورق من اعلاها الى اسفلها ، وهي اول شجرة نبتت في الدنيا بعد الطوفان

ومنبتها الارض المقدسة منازل الانبياء والاولياء ، وبارك فيها سبعون نبياً منهم ابراهيم وليس في الدنيا شجرة اطول بقاء منها انها ترف بعد الف سنة ، ووحاء في الحديث ان النبي (ص) قال : « اللهم بارك في الزيت والزيتون » وقال صلى الله عليه وسلم : « كلوا الزيت وادمنوا به فانه شجرة مباركة » . « لاشرقية ولاغربية » ، قال ابن عباس : معناه انها ليست شرقية وحدها حتى لاتصيبها الشمس عند الغروب ، ولاغربية وحدها حتى لاتصيبها الشمس بالغداة عند الطلوع ، بل هي ضاحية للشمس طول النهار تصيبها الشمس عند طلوعها وغروبها ليس يسترها في وقت من النهار شي في شرقية وغربية تأخذ حظاً من الامرين فيكون زيتها اضاء وزيتونها اجود ، وهذا كما يقال هذا الرمان ليس بحلو ولا حامض ، اي - ليس بحلو خالص ولا بحامض خالص بل اجتماع فيه الحلاوة والحاموضة ، وقيل معناه ليست من المشرق ولا من المغرب بل في الوسط منهما وهو الشام ، وقيل ، الحسن . تأويل لاشرقية ولاغربية انها ليست من شجر الدنيا اي - هي من شجر الجنة ولو كانت من الدنيا لكانت شرقية او غربية ، قال واذا هو مثل ضربه الله لنوره ، « يكاد زيتها » اي - دهنها ، « يضي » من صفائه ، « ولولم تمسه نار » اي - قبل ان تصيبه النار ، يعني ضوء زيتها كضوء النار وان لم تمسه نار ، « نور على نور » ، نور النار على نور الزيت .

قومي مفسران گفتند ابن مثلى است ككرب العالمين زدمصطفى را ، مشكوة ابراهيم خليل است زجاجة اسمعيل ، مصباح محمد (ص) ، اورا مصباح خواند چنانكه جای دیگر اورا سراج منیر خواند ، « يوقد من شجرة مباركة » اين شجره ابراهيم خليل است ، اورا مبارك خواند كه معظم انبياء ار صلب اويند ، « لاشرقية ولاغربية » ابراهيم نه شرقی بود نه غربی ، یعنی نه نرسا بود كه قبله ایشان جانب شرقی است ، ونه جهود كه قبله ایشان جانب غربی است ، همانست كه آنجا گفت : « ما كان ابراهيم يهودياً ولا سرائياً ولكن كسان حنيفاً مسلماً » . « يكاد زيتها يضي » ، يعني يكاد محاسن محمد تظهر للناس قبل ان اوحى اليه ، وقيل بكاد نور محمد وامره يتبين للناس ولولم يتكلم انه نبي ، « نور على نور » نبي من سل نبي ، نور محمد على

نور ابراهیم، وعن ابي عمر قال: «المشكوة» جوف محمد «الزجاجة» قلبه، «المصباح»
 النور الذي جعله الله فيه، «الشرقية» ولاغربية «لايهودي» ولا نصراني، «يوقد من
 شجرة مباركة» هو ابراهيم ونور قلب محمد. وعن الضحاك قال: شبه عبد المطلب
 بالمشكوة و عبد الله بالزجاجة والنبى بالمصباح، كان في صلبهما قلما خرج من
 صلبهما بقي صلبهما مظلم كما تبقى الكوة مظلمة حين تخرج منها القنديل، و ورث
 الثبوة من ابراهيم كما قال. «يوقد من شجرة مباركة» ابي كعب گفت: مثلى است
 كه رب العالمين زد بنده مومن را، مشكوة مثل نفس مؤمن است، زجاجة مثل دل بنده
 مؤمن است آنرا تشبيه بزجاجة كرد از بهر آنكه زجاجة صافى و روشن بود عیبهای
 خویش پنهان نکند، همچنین دل بنده مؤمن عیبهای نفس پنهان نکند منافع و
 مضار خویش در آن بنماید. قال النبى (ص): «إن الله في الأرض اوائى و هي القلوب
 فاحب اوانية اليه اصفاها و اصلبها و ارتقتها، فاصفاها من العيوب و اصلبها في الدين و ارتقاها
 على الاخوان». بيمار که در طلب دارو بود راه وی آنست که دليل خویش در قاروره
 بطبيب بردارد تا طبيب در آن نگرند و او را مداوة کند، رب العزة دل مؤمن را مثل
 بزجاجة زد از روی اشارت میگوید، بنده گم گارا، بیمار معصبت را راه آنست که آب
 حسرت در قاروره دل بخداوند حکیم مهر آن بردارد تا بفضل و کرم خویش در آن
 نگرند و او را برحمت و مغفرت خویش مداوة کند. «المصباح في زجاجة» مصباح
 چراغ ایمان و نور معرفت است در سوياء دل مؤمن و آنرا چراغ تشبيه کرد که هر خانه
 در آن چراغ بود ظاهر و باطن آن روشن بود، و ضد شبر و گرد آن نگرند، از روی اشارت
 میگوید تا چراغ ایمان در دل مؤمن است باطن وی بمعرفت و طاهر وی بخدمت آراسته
 و روشن است راه سلطان دزد بوی فرو بسته و از وسوس وی باز رسته، «يوقد من شجرة
 مباركة» و هي اخلاص الله و حده فمثله مثل الشجرة التي بها الشجر فهي خضر انعامه
 لا تصيبها الشمس لا اذا طلعت ولا اذا غرمت، فكذلك المؤمن قدا جبر من ان يصيبه شيء
 من الفتن فهو بين اربع خلال: ان اعطى شكر. وان ابتلى صبر، وان حكم عدل، وان قال صدق.

« يكذبونها بضییء » ای - يكاد قلب المؤمن يعرف الحق قبل ان یبین له لموافقته آياته ، « نور علی نور » قال ای : فهو يتقلب فی خمسة انوار : قوله نور ، وعمله نور ، ومدخله نور ، و مخرجه نور ، ومصيره الى النور يوم القيامة . و قال الحسن وابن زید هذا مثل للقرآن ، « فالصبح » هو القرآن فكما يستضاء بالصبح ، يبتدى بالقرآن ، « والزجاجة » قلب المؤمن ، « والمشكوة » فمه ولسانه ، « والعجوة المباركة » شجرة الوحی . « يكذبونها » یعنی تكاذ حجج القرآن تنضح فان لم یقرأ . « نور علی نور » یعنی القرآن نور من الله عز وجل لخلقه مع ما اقام لهم من الدلائل والاعلام قبل نزول القرآن ، فازدادوا بذلك نوراً . وقيل يكاد قلب المؤمن يعمل بالهدى قبل ان يأتيه العلم ، فاذا جاء العلم ازداد هدى علی هدى ونوراً علی نور . قوله : « يهدى الله لنوره من يشاء » قال ابن عباس : یعنی لدينه الاسلام وهو نور البصيرة ، وقيل يهدى الى الايمان والى معتمد والقرآن من يشاء ، يقال هدا الله لدينه وهدا الى دينه ، قال الله عز وجل : « وهدا الى صراط مستقیم » ، انّ هداكم للإيمان و يهديك صراطاً مستقيماً . « ويضرب الله الامثال للناس » تقریباً الى الافهام وتسهيل السيل الادراك . « والله بكلّ شیء عليم » .

« فی بیوت » ای - ذلك المصباح فی بیوت ، وقيل یوقد فی بیوت ، والبیوت هی المساجد ، قال ابن عباس : المساجد بیوت الله فی الارض وهی تضي لأهل السماء كما تضي النجوم لأهل الارض ، وخص المصاييح للمساجد لانها اكرم ما تكون و احسن اذا كانت فيها . قال ابن بريدة : هی اربعة مساجد لم یبنها إلا الانبياء : الكتبة بنها ابراهيم واسماعيل . فجعلها قبلة ، ومسجد بيت المقدس بناء داود وسليمان ، ومسجد المدينة بناء رسول الله (ص) ، ومسجد قبا اسس علی التقوى بناه رسول الله (ص) ، « اذن الله » اذن اينجا بمعنى امر است یعنی امر الله ورضی چنانکه گمت : « لتخرج الناس من الظلمات الى النور باذن ربهم » ای - بامر ربهم . ودرقرآن اذن است بمعنى ارادت كقولہ : « هو مامم بضاربين بمن احد الأبازن الله » یعنی بارادته ومشیته ، وبمعنی قضا وقدر ، كقولہ : « وما اصابكم يوم التنفي الجمعة فان الله » ای - فبقضائه وقدره ،

وبمعنى هدايت كقوله: « وما كان لنفس ان تؤمن الا بان الله » اى - بهدايته - وبمعنى توفيق كقوله: « ومنهم سابق بالخيرات بان الله » اى - بتوفيقه - وبمعنى اتمام اجل كقوله « ما كان لنفس ان تموت الا بان الله » وبمعنى تكون كقوله: « كم من فئة قليلة غلبت فئة كثيرة بان الله » وبمعنى اباحت كقوله: « فانكحوهن بان اهلهن » قوله: « وان الله ان ترفع » اين رفع اقدارست نرفع ابنه از بهر آنكه در شرع ديوار مسجد بلند كردن وبالا دهن مكروه است ، وفي الخبر امرنا ان بنى المساجد جتما ، ورفع اقدار آنست كه بزرگ دارند وسخن بيهوده در آن نگویند وجز از نام خدا در آن نبرند چنانكه گمت: « و تذكر فيها اسمه » قال ابن عباس : يتلى فيه كتابه وسان عن غير ذكر الله. قال النبي صلى الله عليه وسلم « من سمعتموه يشذ عن القفى المسجد فقولوا لا والله عليك » وفي رواية يقولوا لا وجد ، وطرح رجل نعليه في المسجد ليلبسهما ، فصاح به عمر بن الخطاب وقال: اتدري اين امت؟ وقيل ترفع فيها الحوائج الى الله سبحانه، وقيل ترفع فيها الاصوات بذكر الله وتلاوة القرآن ، « يسبح له فيها. » قرأ ابن عامر و ابو بكر يستبح بفتح الياء على مالم يسم فاعله والوقف على هذه القراءة وعند قوله : « والاصال » وقرأ الآخرون يستبح بكسر الياء جملوا التسبيح فعلا للرجال « يستبح » اى - يصلى له ، ففى القدو والاصال » اى - بالقداء والعشى. قال اهل التفسير اراد به الصلوات المفروضة فالتى تؤدى بالقداء صلوة الفجر ، والتى تؤدى بالاصال صلوة الظهر والعشائين ، لان الاسم الاصيل بجمعها ، وقيل اراد به صلوة الصبح والعصر واليه اشار النبى (ص) : « من صلى البردين دخل الجنة » وعن ابن عباس قال: التسبيح بالقدو و صلوة الضحى ، قال النبى (ص) : « من مشى الى صلوة مكتوبة وهو متطهر فاجره كاجر الحاج المحرم ، ومن مشى الى تسبيح الضحى لا ينصبه الا هو فاجره كاجر المعتزم ، و صلوة على اثر صلوة لا لغوييهما كتاب فى عليين ، وعن ابى هريرة قال قال رسول الله : « ما من احد يندو و يروح الى المسجد و يؤثره على ماسواه الا وله عند الله عز وجل نزل يعد له فى الجنة كلما غدا وراح كما ان احدكم لو زاره من بصريارته لاجتهد فى كرامته ثم قال « رجال »

خص الرجال بالذكر في هذه البيوت لانه ليس على النساء جمعة ولا جماعات في المساجد، وخص التجارة بالذكر لانها اعظم ما يشتغل بها الانسان عن الصلوات والطاعات، واراد بالتجارة الشري فيكون المعنى لا يشغلهم شري. فلا يبيع عن ذكر الله اي رفضوا الدنيا واشتعلوا بذكر الله، وقيل يبيعون ويشترون واذا حضرت الصلوة قاموا اليها متثاقلين، روى سالم عن ابن عمر انه كان في السوق فاقبعت الصلوة فقام الناس واغلقوا حوانيتهم فدخلوا المسجد فقال ابن عمر: فيهم نزلت. رجال لا تلبيهم تجارة ولا بيع عن ذكر الله.

« و اقام الصلوة » اي - وعن اقامة الصلوة فحذف الهاء الزائدة لان الاضافة تنوب عنه واراد اداها في وقتها لان من اخر الصلوة عن وقتها لا يكون من مقيمي الصلوة واعاد ذكره اقامة الصلوة مع ان المراد من ذكر الله الصلوة الخمس لانه اراد اقام الصلوة حفظا للمواقيت. « و ايتاء الزكوة » يعني وعن ايتاء الزكوة المفروضة اذا حضر وقت ادائها لم يجسوسها، وقيل ايتاء الزكوة اخلاص الطاعة لله قال مقاتل بن حيان: هم اهل السنة روى ابو هريرة قال قال رسول الله: « ان للمساجد اوتادا الملائكة جلساؤهم يتفقونهم وان مرضوا عادوهم وان كانوا في حاجة اعانوهم » وقال جليس المسجد على ثلاث خصال: اخ مستفاد. او كلمة محكمة، او رحمة منتظرة. وفي بعض الاخبار ينادى مناد يوم القيامة: سيعلم اهل الجمع لمن الكرم، اليوم ثلاث مرات، ثم يقول اين الذين كانت لا تلبيهم تجارة ولا بيع عن ذكر الله و اقام الصلوة الى آخر آياته... « يخافون بوما » يعني يفعلون ذلك من خوف يوم، « تتقلب فيه القلوب والابصار » يعنى يتحيرون فيه وتضطرب فيه القلوب والابصار، كفته اند تقلب القلوب آنست كه از بيم رستاخيز وهول قيامت دلها بجير گردن رسد نه ببيرون آيد از تن نه در بر آرام گيرد، همچنانكه گفت: « اذا القلوب لدا الحناجر، » وتقلب الابصار آنست كه چشم از جاي بر آيد وخره بماند چنانكه جايي ديگر گفت: « تشخص فيه الابصار »، و كفته اند تقلب الابصار آنست كه چشمها مبرگردانند تا خود كجا رانند ايشان را سوى

بهشت یا سوی دوزخ؛ و ناممعی کردار از کدام جهت ایشانرا دهند از سوی راست یا از سوی چپ ، و گفته اند تقلب آنست که ایشانرا در دوزخ و در عذاب از حال بحال می گردانند گهی «تلفح وجوههم التار» گهی «یشوی الوجوه» گهی «لواحه للشر» گهی «یسبحون فی التار علی وجوههم» ، قال الزجاج فی معنی الآیة : من کان قلبه موقفا بالبعث والقیامة ازداد بصیرة ورأى ما وعد به . ومن کان قلبه علی غیر ذلك رأى ما یوقن معه بالمر القیامة والبعث فعلم ذلك بقلبه و شاهد یبصره . فلذلك تقلب القلوب والایصار .

«لیجزیهم الله» معنی یفعلون ذلك رجاء ان یجزیهم الله ، «احسن ما عملوا» ای باحسن ما عملوا ، برید یجزیهم بحسناتهم ، وما کلمن مساوی اعمالهم ، لا یجزیهم بها ، «وینزیدهم من فضله» مالم یمستحقوه باعمالهم ، «والله یرق من بشاء بغير حساب» معناه تفضلاً ، لانّ الجزاء یکون بالحساب ویکون التفضل بغير حساب ، و قيل یعطیه مالا یتأتی علیه الحساب ، و قيل من غیر حساب ، ای - من حیث لا یحتسب ، ثم ضرب لاعمال الکفار مثلاً فقال : «والذین کمروا اعمالهم کسراب بقیعة» السراب شعاع یتخیل کالماء علی الارض نصف النهار حین یشتد الحرّ ، وسمی سراباً لانه یسرب ای - یجری کالماء ، وقيل السراب یخار یرتفع من قعور القیعان فیتکثف فاذا اتصل بها ضوء الشمس اشبه الماء من بعید فلذا دنا منه الاسان لم یره کما کان یراه و هو منه بعید ، والقیعة جمع القاع کالجيرة جمع الجار ، و هو ما انبسط من الارض ولم یکن فیه نبات . «یحسبه الظمان ماء» الظماء العطش وخص الظمان بالذکر لشدّة حاجته الی الماء ، واذا انتهى الی ذلك المواضع فلم یجد الماء کانت الذهشة والحیرة اکثر ، «حتی اذا جاء» ای - جاء السراب ، «لم یجده کما ظنه» ، و قيل لم یجده شیئ ینفعه هو وجد الله عنده ، ای - عند عمله ومحاسباً اياه ، «فوفاه حساباً» ای - حاسبه و اعطاه جزاء اعماله و اقیماً غیر مبخوس و لا مقصوم ، و قيل وجد الله بالمرصاد . فوفاه حساباً الحساب هاهنا الجزاء ، وهذا من قول المونیخ سافر غن الی محاسبتک ، «والله سریع

الحساب ، اذا حاسب فحسابه سریع ، روى ان علیاً عنه سئل كيف يحاسبهم فی حالة واحدة ، فقال كما یرزقهم فی حالة واحدة . این آیت در شأن شیعه بن ریعیه فرو آمد مردی بود که در جاهلیت بسان راهبان ترهب کردی در صومعه تنها شستی ، و صوف پوشیدی در کفر راه دین طلب میکرد ، پس چون اسلام به پیغامبر آمد وی کافر شد . رب العالمین اورا مثل زد به تشنه‌ای که سراب بیند بگر مگاه بامید آب بشتابد بآن سراب چون آنجا رسد آب نبابد و از آن طن که می‌برد و آنچه می‌بوسید هیچ چیز نه بیند نومید و پر حسرت باز گردد ، اعمال کافر همچنین است می‌پندارد که از آن ثقی و فایده‌ای خواهد دید در قیامت ، چون بآن رسد هباء منثوراً بیند بی‌نفع و بی‌حاصل و آن طن که می‌برد باطل و امیدنی حاصل ، قال اهل اللغة : الحساب علی ثلاثة معان : احدها المجازاة بمعنى ان يأخذ الرجل حق مویطی غیره حقه ، والثانی الکفایة من قولهم : حسبی ای- کفانی ومنه قوله : «عطاء حساباً» ای- کافیا ، والثالث الغلیل كما يقال للبتیل هو بعیط بحساب .

« او کظلمات » هذا مثل آخر ضربه الله لاعمال الکفار ، يقول تعالی مثل اعمالهم فی فسادها وجها لثهم فیها « کظلمات فی بحر لجی » وهو العمیق الكثير الماء ولجة البحر المکلن الذی یکثر فیہ ماؤه ویستدبر ، قال ابن عیسی : هو البحر الواسع الذی لا یری ساحله ، « ینشأ موج » وهو ما ارتفع من الماء ، « من فوقه موج » متراکم بعضه علی بعض ، « من فوق الموج سحب » قبل الموج الثانی الزبح ، وقیل تقدسه موج من بعده موج ای - موج یتبع بعضه بعضاً ، « من فوقه سحب » ای- من فوق الموج الثانی سحب قد غطی النجوم التي تهتدی بها . قرأ ابن کثیر بروایة قبل عنم سحب بالرفع والتنوین ، « ظلمات » بالجر علی البدل من فوقه او کظلمات ، و روى البزی عن ابن کثیر ، سحب ظلمات باضافة السحب الی الظلمات كما تقول سحب رحمة ، وسحب عذاب ، وقرأ الآخرون سحب ظلمات کلیمها بالرفع والتنوین فیکون تمام الکلام عند قوله : « سحب » ثم ابتداء « ظلمات بعضها فوق بعض » ای- هذه

ظلمات بعضها فوق بعض ، ظلمة السحاب وظلمة الموج وظلمة البحر، ظلمات مثل اعمال كفراست، « بحر لحي » دل كفاست ، موج من فوقه موج شك است و حيرت كه فرادل كافر نقشته وحق ازوى ييوشيده، سحاب مهرست بردل وى نهاده. ابن عباس گفت : كه اين همانست كه رب العزه گفت درصفت كافر : « ختم الله على قلوبهم وعلى سمعهم وعلى ابصارهم غشاوة » ، فهذه الظلمات الثلاث كظلمات البحر ، وقال ابي كعب في هذه الآية : الكافر يتقلب في خمس من الظلم . كلامه ظلمة ، وعمله ظلمة ومدخله ظلمة ، ومخرجه ظلمة ، ومصيره الى ظلمات النار يوم القيامة . و قيل تقدير الآية او كصاحب ظلمات فسي بحر لحي ، دليله حتى « اذا اخرج يده » اى - صاحب الظلمات اذا اخرج يده وهى اقرب الاشياء اليه ، « لم يكذبها » ، قال الفراء « بكده » صلة اى - لم يرها ، والعرب نضع لم يكدم موضع الاياس انه لم يرها وتضعه موضع - الخطر انه قارب ان لا يراها ، ومن لم يجعل الله له نوراً فما له من نور. قال ابن عباس من لم يجعل الله له ديناً وايماناً فلا دين له ، وقيل من لم يهد الله فلا ايمان له ولا يهديه احد .

« الم تر » اى - الم تعلم . « ان الله يسبح له من فى السموات والارض والطير صافات » باسقاط اجنحتهن فى الهواء ، خص الطير بالذكر من جملة الحيوان لانهما يكون بين السماء والارض فتكون خارجة عن حكم من فى السموات والارض ، « كل قد علم صلواته وتسبيحه » قال مجاهد : الصلوة لبني آدم والتسبيح لسائر الخلق للثناس ولغير الثناس ، وقيل ان صرب الاجنحة صلوة الطير وصوته تسبيحه ، وقيل صلواته على رسوله وتسبيحه لربه ، وفى معنى الآية ثلاثة اوجه : احدها كل مسبح ومصل قد علم الله صلواته وتسبيحه . والثانى كل مسبح ومصل منهم قد علم صلوة نفسه وتسبيحه الذى كلّفه ، والثالث قد علم كل منهم صلوة الله وتسبيحه ، والاوّل اظهر لقوله : « والله عليم بما يفعلون » .

« والله ملك السموات والارض » اى - خالفهما ومكونهما ، ومن ملكه الدنيا

امراً فتملیکه ایاہ، «والی الله المصیر» مرجع کلّ مملک و مخلوق.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: «الله نور السموات والارض» الله نور، والنور فی الحقيقة ماینور غیره، نور حقیقت آن باشد که غیرى را روشن کند، هرچه غیرى را روشن نکند آنرا نورنگویند، آفتاب نورست و ماه نورست و چراغ نورست. نه بآن معنى که بنفس خود روشنند لکن بآن معنى که مثنو غیرند، آئینه آب و جوهر امثال آنرا نور نگویند اگرچه بذات خود روشنند زیرا که منور غیر نه‌اند، چون حقیقت این معلوم گشت بدان که: «الله نور السموات والارض» الله است روشن کند آسمانها وزمینها بر مؤمنان و دوستان مصور اشباح است و منور ارواح، جمیع الانوار منه و همه نورها اروست؛ و قوام همه بدوست، بعضی ظاهر و بعضی باطن، ظاهر را گفت: «وجعلنا سراجاً وهاجاً»، باطن را گفت: «افمن شرح الله صدره للإسلام فهو علی نور من دبه» نور ظاهر اگرچه روشن است و نیکو تبع و چاکر نور باطن است، نور ظاهر نور شمس و قمر است، و نور باطن نور توحید و معرفت، نور شمس و قمر اگرچه زیبا و روشن است آخر روزی آنرا کسوف و خسوف بود و فردا در قیامت مکث و مکثور گردد، لقوله تعالى: «اذال الشمس کورت»، اما آفتاب معرفت و نور توحید که از مطلع دلهاى مؤمنان سر بزند آنرا هرگز کسوف و خسوف نبود و تکدیر کرد او نگردد، طلوعی است آنرا بی غروب، کشفی بی کسوف، اشراقی از مقام اشتیاق. و انشد:

ان شمس النهار تغرب باللیل و شمس القلوب لیست تتغیب
و بدان که انوار باطن در مراتب خویش مختلف است، اول نور اسلام است و با
اسلام نور اخلاص. دیگر نور ایمانست و با ایمان نور صدق، سدیگر نور احسانست و با

احسان نوریقین - روشنائی اسلام در نور اخلاص است ، و روشنائی ایمان در نور صدق ، و روشنائی احسان در نور دیقین ؛ اینست منازل راه شریعت و مقامات عامه مؤمنان . باز اهل حقیقت را وجو ان مردان طریقت را نور دیکرست و حال دیگر ، نور فراست است و با فراست نور مکتشف ، باز نور استقامت و با استقامت نور مشاهدت ، باز نور توحید و با توحید نور قربت در حضرت عنایت ، بنده تا دین مقامات بود بسته روش خویش باشد ، از اید باز کشش حق آغاز کند جذبۀ الهی در پیوند نور هادست در دهد ، نور عظمت و جلال ، نور لطف و جمال ، نور هیبت ، نور غیرت ، نور قربت ، نور الوهیت ، نور هویت ، اینست که رب العالمین گفت : « نور علی نور » کار بجائی رسد که عبودیت در نور ربوبیت ناپدید گردد ، و این انوار بر کمال ، و قربت ذی الجلال در کل عالم جز مصطفی عربی رانست ، هر کسی را ازین بعضی است و او را کل است زیرا که او کل کمالست ، و جمله جمال و قیلۀ افضال ، روی ابو سعید الخدری قال : كنت فی عصابة فیها ضعفاء المهاجرین وانّ بعضهم یستربضاً من العربی یقاری یقرء علینا و نحن نستمع الی قرائته فجاء النبی صلی الله علیه وسلم حتی قام علینا فلما راه القاری سکت فسلم فقال : ما کنتم تصنعون ؟ قلنا با رسول الله قاری یقرء علینا و نحن نستمع الی قرائته ، فقال رسول الله الحمد لله الذی جعل فی امتی من امرت ان اصبر نفسی معهم ، ثم جلس و سلطنا لیمل نفسه فینا ، ثم قال بیده هکذا فخلق القوم و نورت وجوههم فلم یعرف رسول الله احد ، قال و کانوا ضعفاء المهاجرین ، فقال : الی (من) ابشروا صالیک المهاجرین بالتور التام يوم القيامة تدخلون الجنة قبل اغنیاء المؤمنین بنصف يوم مقداره خمس مائة عام .

مثل این نور همانست که مصطفی گفته خلق الله الخلق فی ظلمة ثم رش علیهم من نوره . عالمیان مشتی خاک بودند در ظلمت خود بمانده ، در تاریکی بهار متحیر شده ، در غشاوۀ خاقیت با آگاه مانده ، همی از آسمان ازلیت باران انوار سرمد بیت باریدن گرفت خاک عبهر گشت و سنگ گوهر گشت ، رمک آسمان و زمین بغداد

قدم او دیگر گفت ، گفتند خاکی است همه تاریکی و ظلمت ، نهادی می باید همه صفا و صفوت ، لطیفه ای پیوند آن نهاد گفت ، عبارت از آن لطیفه این آمد که رش علیهم من نوره . گفتند یا رسول الله این نور را چه نشانهاست ؟ گفت : فاذا ادخل النور القلب انشرح الصدر ، چون رایت سلطان عادل بشهر دآید غوغا را جائی نماند ، چون سببه گشاده شود بنور الهی همت عالی گردد ، غمگین آسوده شود ، دشمن دوست گردد ، پراکندگی بجمع بدل شود ، بساط بقا بگسترده فرش فنا درنوردد ، زاویه اندوه را در بیند باغ وصال را در بگشاید ، بزبان فقر گوید : الهی کار تو در گرفتن بنیکوئی ، بی ما چراغ خود افروختی بمهربانی ، بی ما خلعت نور از غیب تو فرستادی به بنده نوازی ، بی ما چون رهی را بلطف خود باین روز آوردی ، چه بود که بلطف خود بسربری بی ما .

معروف است و منقول در آثار که یکی از علماء تابعین با لشکر اسلام بفزاه روم رفت و او را باسبری گرفتند مدتی در آنجا بماند ، رومیان را دندروزی که در آن صحرائی گرد آمده بودند ، سبب آن پرسید ، گفتند اینجا اسقعی است امام اساقفه که در چهار سال یکبار از صومعه بیرون آید و خلق را پند دهد ، امروز میعاد بیرون آمدن اوست ، آن مرد مسلمان بآن مجلس حاضر شد . و گویند که سی هزار کس از رومیان حاضر بودند اسقف بمنبر بر شد خاموش نشسته و هیچ سخن نمی گفت و خلق نشئه سخن گفتن وی ، آنگه گفت سخن گفتن من بسته شد بنگرید مگر غربی بی از اهل اسلام در میان شماست ، گفتند ما نمیدانم و کس را نمی شناسیم ، اسقف با آواز بلند گفت هر که در میان این جمع است از اهل ملت و کیش محمّد تا برخیزد ، آن مسلمان گفت من ترسیدم که برخیزم تغافل کردم ، اسقف گفت اگر شما او را نمی شناسید و او خود را نمی شناسد من او را شناسم ان شاء الله . پس تأمل میکرد و در روپهای مردم تیز می نگریست گفتا چشمش بر من افتاد و بتعجیل گفت : هذا هو اذن

منی ؛ اینست آنکس که من او را می جویم ، برخیزای جوانمرد و نزدیک من آی تا با تو سخن گویم ، مرا گفت تو مسلمانی ؟ گفتم آری مسلمانم ، گفت از علماء ایشان یا از جهال ، گفتم آنچه دانم عالمم و آنرا که ندانم متعلمم و در شمار جاهلان نهام ، گفت من ترا سه مسأله خواهم پرسید مرا جواب ده ، گفتم ترا جواب دهم بدو شرط یکی آنکه ما من بگوئی ده مرا بچه شناختی ، و شرط دیگر آنست که من نیز از تو سه مسأله پرسم ، هر دو بدین عهد کردند و پیمان بستند ، آنکه اسقف دهن بر گوش من نهاد و نرمک بگوش من فرو گفت پنهان از رومیان که : عرفتك بنور ابامالك ، ترا سورايمان دتوحيد بشاختم که از روی تو اشراق میزد ، آنکه با آواز بلند از من سؤال کرد که رسول شما باشما گفته که در بهشت درختی است که در هر قصری و غرقه ای از آن درخت شاخی است آنرا در دنیا مثال چیست ؟ گفتم مثال آن درخت در دنیا آفتاب است قرص او یکی و در هر سرائی و حجرهای از شعاع وی شاخی است ، اسقف گفت صدقت ، دوم مسأله پرسد که رسول شما خبر داد که اهل بهشت طعام و شراب خورند و از نشان هیچ حدث نیاید آنرا در دنیا مثال چیست ؟ گفتم الجنین فی بطن امه تبعدی ولا تبعوط اسقف گفت صدقت ، سوم مسأله پرسید که رسول خدا خبر داد که روز قیامت لقمه ای و ذره ای و حبه ای صدقات در میران چون کوهی عظیم باشد آنرا در دنیا مثال چیست ؟ گفتم بامداد که آفتاب بر آید یا شبانگاه که فرو می شود طللی که بذات خودش کوتاه بود چون پیش آفتاب : داری دراز بود و بسیار نماید ، اسقف گفت صدقت ، پس مسلمان از وی پرسید ماعدد ابواب الجنان ؟ فقال ثمانية ، قال وماعدد ابواب الجنان فقال سبعة ، قال ما آلدی هو مكتوب علی ابواب الجنة ؟ مسلمان گفت چون از وی این سؤال کردم که بر در بهشت چه نوشته است اسقف فرمودند جواب میداد رومیان گفتند جواب ده نا این مرد غرب نگوید که اسقف نمیداد ، اسقف گفت اگر این جواب ناچارست با زانو صلیب راست نمیدارد زانو بگشاد و صلیب بیفکند و با آواز بلند گفت : المكتوب علی باب الجنة لا اله الا الله محمد رسول الله . رومیان

این سخن شنیدند سنگ انداختند و دشنام دادند ، اسقف روی بآن غرب کرد گفت
 از قرآن هیچ چیز حفظ داری؟ گفت دارم و این آیت بر خوانده و الله بدعو الی دار السلام ،
 اسقف مگر است آنگه بآواز بلند گفت ای مردمان از دیندۀ حاجب برداشتند آنک
 از آمدن مبیانید هفتصد ملک با هفتصد هودج آراسته که در آن هودجها ارواح شهداء
 بآسمان برند و من یقین میدانم که ارشما هفتصد کس با من موافقت کنند اکنون
 درین کرامت تکرید تا از هیچ خصم ترسید و ناکندارید ، آنگه جمعی بسیار از شان
 صلیب بشکستند و رنار بگستند و مسلمان شدند ، و آن منکران و ناکر و بدگان
 ایشانرا می کشند و اسقف را نیز بکشند ، آنگه کشتگانرا بشمرند هفتصد کس
 بودند یکی پیش نه و یکی کم به . مفصود از این حکایت آنست که نور آن مؤمن موحد در
 میان مشتی جاحد و کافر میتافت تا اسقف بدید و آن کار برفت . ای جواسرد اگر
 مددی از نور غیب بنام نور فرستد غازی از روم چنان اسیر نبرد که آن مدد نور ترا سیر
 برد ، لکن بهیچ علت فرو نیابد و بهیچ سبب سفر نکنند ، «مثل نوره» جماعتی مفسران
 گفتند این «ها» اشارت است بمصطفی صلوات الله علیه که خلقتش نور بود و خلعتش
 نور بود و نسبتش نور بود ، ولادتش نور بود و مشاهدتش نور بود و معاملتش نور بود
 و معجزتش نور بود ، و او خود در ذات خود نور علی نور بود ، مهتری که در روی او
 نور رحمت ، در چشم او نور عبرت ، در زبان او نور حکمت ، در میان کتف وی نور
 بیوت ، در کف او نور سخاوت ، در قدم او نور خدمت ، در موی او نور جمال ، در حوی
 او نور تواضع ، در صدر او نور رضا ، در سر او نور صفا ، در ذات او نور طاعت ، در
 طاعت او نور توحید ، در توحید او نور تحقیق ، در تحقیق او نور توفیق در سکوت او
 نور تعظیم ، در تعظیم او نور تسلیم شعر .

ان الرسل لسیف استضاء به مهتد من سیوف الله مسلول

قال المحسن من منصور . فی الرأس نور الوحي و بین العینین نور المناجاه ،
 و فی السمع نور البعین ، و فی اللسان نور البیان ، و فی الصدر نور الایمان ، و فی الطابع

نورالتسبیح ، فاذا التهب شیء من هذا الانوار غلب علی النور الآخر فادخل فی سلطانه ، فاذا سكن عاد سلطان ذلك النور اوفر واتم ممالکان ، فاذا التهب جیباً صار نوراً علی نور. «بهی الله لنوره من یشاء» بهی من یشاء نبوده الی قدرته ، وبقدرته الی غیبه . ونفیبه الی قدمه ، وبقدمه الی ازاله واجه ، وبازله وابده الی وحدانیته .

«فی بیوت اذن الله ان ترفع» یک قول آنست که ترفع فیها الحوائج الی الله ، ابن بیوت مسجد هاست که بندگان در آن دعا کنند قصه نیاز خوش بالله بردارند و حاجتها عرضه کنند ، بیکو نبود که بنده خود را دستمال اطماع هر کس کند و حق جلّ جلاله بخودی خود آنچه مایست و درماست اوست لوراضاں کرده بشر حافی گشت : امیر المؤمنین علی (ع) را بحواصیدیم گفتمهر اپندی ده گمت : ما احسن عطف الاغنیاء علی الفقراء طلباً لثواب الله ، واحسن من ذلك تیه المقراء علی الاغنیاء ثقة بالله چه نیکوست شفت توانگران بر درویشان بر امید توابع و از آن نیکوتر تکبیر درویشاست بر توانگران اعتماد بر کرم حق جلّ جلاله «یسبح لہ فیها» یعنی فی المساجد ، فان المساجد بیوت العباده کما ان القلوب بیوت الارادة . تم العابد بصل بعبادته الی ثواب الله ، القاصد بصل باراده الی الله ، و یقال القلوب بیوت المعرفة و الارواح مشاهد المحبة والاسرار مجال التجلی

«رجال لا یلهیهم تجاره ولا بیع عن ذکر الله» لم یفل لا یتجرون ولا یشترون ولا یبیعون بل قال : «لا یتلهیهم تجارتهم ولا بیع عن ذکر الله» فان امکن الجمع بیسهما فلا بأس ولكنه کالمستعذر الی علی الاکابر الذین تجری علیهم الامور وهم عنها ماخوذون . صحت آن مرداست که کسب ظاهر ایشان را باز ندارد از ذکر الله ، ظاهرشان باخلق باطنشان در شهود اسماء وصفات حق ، مردانی که طلب ایشانرا عدیل ، و ذکر ایشانرا دلیل . ومهر ایشانرا سبیل ، دنیا در چشم ایشان قلیل . مردانی که ذکر الله ایشانرا شعار ، مهر الله ایشانرا دثار ، درگاه لطف الله ایشانرا حای و قسار ، همتشان مزه از اغیار ، جمال فر دوسد وزین دار القراز ، مغیوط مهاجرانند ومحسود انصار ، بر زمین

همی روند و همی کند بابشان افتحار . رجال مردانی که در سرشان تاج و کلاه نه
 در دلشان جر دوستی الله نه ، در کوی دوست اشا را رفیق و همراه نه ، اذا عظم
 المطلوب قل المساعد ، چه زمان دارد ایشانرا چون در دسا بهایه بار اراها اند ، قلب
 همه بقدها اند . عیب خواجگانند و رده همسایگان ، لکن نامشان در جر بدوستان ،
 برداشتنگان لطفتند ، و نواختنگان رحمان ، دلشان پیوسته بحق نگران ، نشستنشان
 بر خاک ، خفتنشان بر زمین ، دستشان بالین ، خانهشان مسجد ، چه زمان دارد ایشانرا
 این فقر و قنوت چون بیک اشارت چشم ایشان جها سانسرا باران دهند ، و بیک نظر دل
 ایشان کافرا را هزیمت کنند ، و بیک اندوه دل ایشان چیر نیل را فرا راه کنند
 که : ولا تَعِدُّ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ . فَوَاللَّاتِ وَالْمُصْرِي كَنت : وقتی باران میامد و مردم بغایت
 رنجور بودند و قحط رسیده ، جماعتی باستسقا بیرون رفتند من بیر موافقت کردم
 سعدون مجنون را دیدم گفتم : خلفی بدین انبوهی که می بینی گرد آمده و دستهای
 نیازسوی او برداشته چه بود که تو اشارتی کنی ؟ گفت: بوی بآسمان کرد همین کلمه
 گفت : بحق ماجری المارحة بحق آن رازی که سب دوشین رفت ، هنوز کلمه
 تمام ننگفته بود که باران باریدن گرفت نا بدانی که اشارت دوست بر دوست
 عزیز بود .

والَّذِينَ كَفَرُوا أَصْحَابُ الْكِبْرَاءِ ، الی قوله : «ومن لم يجعل الله له نوراً فما له
 من نور» ضرب الله مثل المؤمن والكافر فجعل اعتقاد المؤمن نوراً و فعله نوراً و مآله
 فی العسامة الی النور ، كما قال تعالى : «نور علی نور» وجعل اعتقاد الکافر ظلمة و
 فعله ظلمة و مآله فی الفیامة الی الظلمة ، كما قال تعالى : «ظلمات بعضها فوق بعض»
 ثم قال : «ومن لم يجعل الله له نوراً فما له من نور» قال الواسطي : ان الله لا یقرّب
 قفبراً لاجل فقره ولا یبعد غنماً لاجل غناه ، و لیس للاعراس عنده خطر حتی بها یصل
 و بها یقطع و لو بدلت له الدّبا و الآخره ما و صلت له و لو احنتها کلّها ما قطعک به بقرب
 من قرب من غیر علّة و بعد من بعد من غیر علّة كما قال عزّ و جل : «ومن لم يجعل الله له

نوراً فماله من نور .

۵- النوبة الاولى

قوله تعالى : «الم تر » نمی بینی ، « ان الله يرحم محابا » که الله چون آسان و خوش میراند میخ ، « ثم يوقف بينه » آنکه پس فراهم می پیوندد پاره های آن ، « ثم يجعله ركاما » آنکه آنرا توی برنوی می افکند ، « فترى الودق » رگهای باران می بینی ، « فيخرج من خلاله » که می بیرون آید از رشحدهاء آن ، « وينزل من السماء » و می فرو فرستد از آسمان ، « فمن جبال فيها من برد » از آن کوهها تکرگه که در آنست ، « فيصب به من يشاء » میرساند آنرا بالو که خواهد ، « ويصرفه عن من يشاء » و میگرداند آنرا ارو که خواهد ، « يكاد صنايرقه » کامیدونزدیک یید (۱) که بار بدن آن میخ ، « يذهب بالابصار » (۴۳) « دیدنها از سرها ربائید .

« يقلب الله الليل والنهار » الله شبانروز میبرد و میآرد [و کیتی میان جهانیان از حال بحال میگرداند] « ان في ذلك لعبرة لاولي الابصار » (۴۴) « در آنچه می نماید و میکند دیدور کردنی است خردمندانرا .

« والله خلق كل دابة من ماء » الله بیافرید هر جنبندهای از آب ، « فمنهم من يمشي على بطنه » هست از آن که بر شکم خوش می رود ، « ومنهم من يمشي على رجلين » و هست از آن که بر دو پای می رود ، « ومنهم من يمشي على اربع » و هست از آن که بر چهار پای می رود ، « يخلق الله ما يشاء » می آفریند الله هر چه خواهد چنانکه خواهد ، « ان الله على كل شيء قدير » (۴۵) « که الله تواناست بر همه چیز .

« قَدْ اَنْزَلْنَا آيَاتٍ مُّبِيِّنَاتٍ » فرو فرستادم سخنان و بیغامهای روشن کرده و پیدا [سواب و حق در آن] ، « وَاللّٰهُ يَهْدِي مَنْ يَّشَاءُ اِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ » (۴۶) ، « وَاللّٰهُ رَءِىٌّ مَعْبُودٌ » او را که خواهد براه راست درست

« وَيَقْوَاوْنَ » و میگویند [منافعان] « آمَنَّا بِاللّٰهِ وَبِالرَّسُولِ » ایمان آوردیم و گرویدیم بخدای و بیغامبر ، « وَاطِيعَا » و فرمان برداریم ، « ثُمَّ يَتَوَلَّى فِرْقَهُنَّ هُمْ » آنکه برگردد از فرمان برداری گروهی از ایشان ، « مِنْ بَعْدِ ذٰلِكَ » از پس آن ، [طاعت که نمودند] ، « وَمَا اُولٰٓئِكَ بِالْمُؤْمِنِيْنَ » (۴۷) ، و هرگز ایشان گرویده نه اند .

« وَاِذَا دُعُوا اِلَى اللّٰهِ وَرَسُولِهِ » و هر که که ایشان را باز خوانند با حکم خدای و حکم رسول او ، « لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ » تا رسول خدای داوری پرد میان ایشان ، « اِذَا فِرَقَ مِنْهُمْ مَعْزُونٌ » (۴۸) ، گروهی از ایشان روی میگردانند .
« وَاِنْ يَكُنْ لَّهُمُ الْحَقُّ » و اگر ایشان را چیزی ماحق با دعوی می پیش شود و می واجب آید ، « يَأْتُوا اِلَيْهِ مُذْغَبِيْنَ » (۴۹) ، بحکم رسول خدا آید شتابان فرمانبردار بکام .

« اَلَيْ قُلُوْبُهُمْ مَّرِيضٌ » در دلهای ایشان بیماری گمان است ، « اَمْ اُرَاكُمُ » یا در دستوری تو میشوند و دلهای ایشان نمی آرامد ، « اَمْ يَخَافُوْنَ اَنْ يَّحِيفَ اللّٰهُ عَلَيْهِمْ وَرَسُولَهُ » یا می ترسند که متهم کند الله بر ایشان و رسول او و داوری کر ، « بَلْ اُولٰٓئِكَ هُمُ الظّٰلِمُوْنَ » (۵۰) ، آن همه نه که ایشان ستمکارانند .

« اِنَّمَا كَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِيْنَ » اینست حزن زن نه گفتار و پاسخ گرویدگان ، « اِذَا دُعُوا اِلَى اللّٰهِ وَرَسُولِهِ » آنکه که ایشان را باز خوانند با خدای و رسول او ، « لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ » تا داوری کند میان ایشان ، « اِنْ يَقُولُوا سَمِعْنَا وَاطِيعَا » آست که گویند شنیدیم و فرمان برداریم ، « وَاُولٰٓئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُوْنَ » (۵۱) ، و باشند پیروز آمدگان جاویدان .

«ومن يطع الله ورسوله» و هر که فرمان برسد خدا یا رسول او را ،
«ویخش الله ویتقه» و بترسد از خدا و بپرهیزد از خشم او ، «فاولئك
هم القاتلون» (۵۲) ، رستگاران ایشانند .

«واقسموا بالله جهد ايمانهم» سوگندان میخورند بخدا چندانکه توانند ،
«لئن امرتهم» اگر ایشانرا فرمائی [که بیرون آیند بغزاة] «لیخرجین» لابد
بیرون آید ، «قل لا أقسموا» گوی سوگند نخورید ، «طاعة معرفة» فرمانبرداری
باید بچم [نه بآن دشواری که میپذیرید و نه بآن خواری و آسائی که میروید] ،
«ان الله خیر بما تعملون» (۵۳) ، الله آگاه و داناست تا آنچه کنید .

«قل اطيعوا الله واطيعوا الرسول» گوی فرمان برید الله را و فرستاده او را ،
«فان تولوا» پس اگر برگردید ، «فانما عليه ما حمل» برو آنست که بر نهادهد
از بار و واجب ، «وعليكم ما حملتم» و بر شما آنست که بر شما نهادهد از بار و واجب ،
«وان تطيعوه تهتدوا» و اگر فرمان برید رسول را بر راه راست افتید ،
«وما على الرسول الا البلاغ المبين» (۵۴) ، و نیست بر رساننده مگر رسانیدن آشکارا .
«وعدا الله الذين آمنوا منكم وعملوا الصالحات» وعده داد الله ایشانرا که
که بگرویدند از شما و نیکها کردند ، «ليستخلفنهم في الارض» که لابد ایشانرا
خلیفه نشانند در زمین ، «كما استخلف الذين من قبلهم» چنانکه خلیف نشانید ایشانرا
که پیش ازین بودند ، «وليمكن لهم دينهم» و دین ایشانرا باز گستراند و دست
دهد و کار و بار سازد ، «الذي ارتضى لهم» آن دین ایشانرا که ایشانرا بیسندید ،
«وليدلنهم من بعد خوفهم امناً» و ایشانرا بجای بیم ایشان از دشمن بی بیمی دهد
و آسانی ، «يعبدون لی شیئاً» چنین بود تا آنکه کفر امری پرسند و
انبار بگیرند بامن هیچ چیز ، «ومن كفر بعد ذلك» و هر که کافر شود پس از آن ،
«فاولئك هم المفسقون» (۵۵) ، ایشان آتند که از دین بیروند .

«واقموا الصلوة و آتوا الزکوة» بیای دارید نماز و بدهید زکوة مال ،

«واطيعوا أترسول و فرمان بردند رسول را» لعنکم فرعون (۵۶) «تا مگر ببخشایند بر شما.

«ولا تحسبن الذين كفروا معجزين في الارض» و نپندارید که ناکر ویدگان که در زمینند، بامن بر آیند یا توانند که بامن کاوند و مرا کم آرند بادر زمین توانند که از دست بشوید، «وما ولیهم النار» و جایگاه ایشان [فردا] آتش، «ولیس المصیر» و برستی که بد جایگاه است.

«یا ایها الذین آمنوا» ای ایشان که بگرویدند، «لیستأذکم الذین ملک ایمانهم» فرمود تا دستوری خواهند از شما بردگان شما، «والذین لم یبلغوا العلم منکم» و ایشان که بجای مردی نرسیده اند از شما «ثلاث مرات» [در شبانروز] سه هنگام [بی دستوری شما بر شما در نیایند] «من قبل صلاة الفجر» پیش از تمام بام، «و حین تضعون لیابکم من الظهیر» و آنکه که جامه خویش از تن بیرون کنید نیمروز، «من بعد صلاة العشاء» و از پس نماز هفتن، «ثلاث عورات اکم» که آن سه هنگام عورتد شما را، «لیس علیکم ولا علیهم جناح بعدهن» نیست بر شما تنگی [از بار دادن] و نه بر ایشان [از در آمدن بر شما] پس آن سه ساعت، «طوافون علیکم بعضکم علی بعض» بیرون از آن سه هنگام بستاخ باهم می زیبد و می بار برهم میگردید، «کذلک یبین الله لکم آیات» همچنین پیدا میکند الله شما را سخنان خویش، «والله اعلم حکیم» (۵۸) و الله دانایست راستدان راستکار.

«واذا بلغ الاطفال منکم العلم» و آنکه که کودکان شما بمردی رسند، «لیستأذنوا» فرمودم که دستوری خواهند در آمد را بر شما، «كما استأذن الذین من قبلهم» چنان که ایشان که کودک بودند پیش از این (۱) دستوری خواستند آنکه که مرد شدند، «کذلک یبین الله لکم آیاته» و الله اعلم حکیم (۵۹) «والقواعد من النساء» و باز ماندگان و نشسته گان از حیض و حبل، «اللاتی لای رجون

تکاحاً، ایشان که کدباوئی (۱) و شویداری نمی یبوسند، «فليس عليهم جناح» نیست بر ایشان تنگی، «ان يضعن ثيابهن» که چادرها بپند [و بی چادر روند] «غير متبرجات بزينة» آنکه که آرایش خود پیدانکند، «وان يستعفن خير لهن» و اگر با چادر رود هم بهت ایشانرا، «والله سميع عليم (۱۰)» و الله شواست دانای.

«ليس على الاعمى حرج» نیست بر نابینا تنگی. «ولا على الاعرج حرج ولا على المريض حرج» و نه بر لنگ و نه بر بیمار تنگی از هم خوردن بودن با مردمان، «ولا على اقصم ان تأكلوا من يوتكم» و نیست تنگی بر شما که چیزی خوردن از خانه عیال و فرزندان خویش، «او یوت آبائکم» با خانه های پدران خویش، «او یوت امهاتکم» یا خانه های مادران خویش، «او یوت اخوانکم» یا خانه های برادران خویش، «او یوت اخواتکم» با خانمهای خواهران خویش، «او یوت اعمامکم» یا خانمهای برادران پدران خویش، «او یوت عماتکم» یا خانمهای خواهران پدران خویش، «او یوت اخوانکم» با خانمهای برادران مادران خویش، «او یوت خالاتکم» یا خانمهای خواهران مادران خویش، «او ماملکتکم مفاتحه» یا خانمهای بردگان خویش، «او صدیقکم» با چیزی خوردن از خانه دوست خویش. «ليس عليكم جناح» نیست بر شما تنگی، «ان تأكلوا جميعاً و اشتاتاً» که با هم بن خوردن یا پراکنده، «فاذا حلتم بیوتاً» زمانی که در خانه ها شوید «فلمنوا علی اقصم» سلام کنید بر کسان خویش، «تحيه من عند الله» این سلام نواختن است از نزدیک جنای. «مبارکة طیة» برکت کرده در آن سخن پاک و نیکو خوش، «كذلك بين الله لكم الآيات» چنین پند می کند الله شمارا سخنان خویش، «لعلکم تعقلون (۱۱)» تا مگر شما دریابید.

«انما المؤمنون الذين آمنوا بالله ورسوله» گروهی که گویند که ایشانند که مگر و پندند بخدای و رسول او، «اذا كانوا مع علی امر جماع» و آنکه که با او باشند بر کاری که

ایشانرا بهم آورد، «لَمْ يَذْهَبُوا حَتَّى يَسْأَلُوهُ» نروند از نزدیک او؛ دستوری خواهند از او، «إِنَّ الَّذِينَ يَسْأَلُونَكَ» ایشان که دستوری میخواهند از تو پس برونند، «وَأُولَئِكَ الَّذِينَ يَوْمُنَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ» ایشانند که گردیدند بخدای و رسول او. «فَإِذَا سَأَلَكَ» هر گاه که دستوری خواهند از تو. «بَعْضُ شَأْنٍ» کاری را از کارهای خویش، «فَإَنْ لَمْ يَشْتَهُهُمْ» دستوری ده آنکس را که خواهی از ایشان، «وَاسْتَغْفِرْ لَهُمُ اللَّهُ» و آمرزش خواه ایشان را از خدای، «إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ» (۶۲)، که خدای آمرزگارست و مهربان.

«لَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ» مکنید باز خواندن پیشامبر در میان خویش، «كَدُعَاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضًا» چون باز خواندن یکدیگر، «فَقَدْ عَلِمَ اللَّهُ الَّذِينَ يَقْسَمُونَ مِنْكُمْ لَوْ آذَنَّا» میداند الله ایشانرا که در میان شما بیرون می فراز شوند و یکدیگر باز می شنیدند پیش یکدیگر برمی ایستند، «فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ» فرمانست تاحذر کنند ایشان که می خلاف (۱) روند از رسول و جدای می کنند آن قصیبهم فتنه، که باستان رسد فتنه ای، «وَأَوْ يَصْصِيهِمْ عَذَابُ اللَّهِ» (۶۳) یا ایشان رسد عذابی دردناک. «إِنَّا لِلَّهِ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ» و آگاه باشد (۲) و بدانید که الله راست هر چه در آسمانها و زمینها. «قَدْ يَعْلَمُ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ» میداند که شما بر چه اید، «وَيَوْمَ يُرْجَعُونَ إِلَيْهِ» و آرد روز که ایشانرا با او برند، «فَيُنَبِّئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا» ایشانرا خبر کند بآنچه میکردید، «وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» (۶۴)، و الله بهمه چیز داناست.

النوبة الثانية

قوله تعالى: «المنزلة التي يرعى أصحابها» ای - بسوق صحابا الی حیث یرید،

(۱) می چر (صحاف الف) (۲) ید (نسخه الف)

«ثم يؤلف بينه» ای - یجمع بین قطع السحاب المتفرقة بعضها الى بعض، «ثم يجعله ركاماً» متراكماً بعضه فوق بعض، يقال ركمت المتاع وغيره اذا وضعت بعضه فوق بعض، «فترى الودق» ای - المطر، وقيل الودق البرق، وقيل هو المصد، تقول ودق السحاب يدق ودقاً، «يخرج من خلاله» ای - وسطه، وهو جمع الخلل كالجبال جمع الجبل، معنى آنتست كه بامحمد نبینی الله را كه میراندمیخ آهسته وبادرسكه آهسته پاره پاره باهم میسازد و طبق طبق درهم می نندد، آهسته تا بر تا میافکند، وتوی بر توی بر می نهد تا آب بر ناید، و آهسته مجرا در مجرا راست می کند تا قطره را باید، و بر آن مجراها موکلان بر گماند تا بی - رمان نیابد. روى ان الله تعالى خلق السحاب على هيئة القربال ثم يصب الماء عليهن السماء صباً ثم ينزل منه قطرة قطرة ليكون اقرب الى النفع وانقى للضرر، قوله: «وينزل من السماء» من هاهنا لا ابتداء الفاعل ان ابتداء الانزال من السماء، «من جبال» الجبال بدل من السماء، بدل البعض من الكل، «ومن» هاهنا أيضاً لا ابتداء الفاعل والضمير في فيها يعود الى السماء، «من برد» من هاهنا للبين ان الجبال من البرد. والمعنى في السماء جبال من برد ينحد منها البرد على السحاب ثم على الارض، فيكون المفعول محذوفاً، ای - ينزل من جبال السماء برداً، حاصل این قول آنتست كه در آسمان كوهها است از برد و ببالعه از آن كوهها برد فرو می فرستد بر میخ و از میخ بر زمین، قول دیگر آنتست كه مراد از این جبال تكثیر و تعظیم است نه عن جبال، چنانكه كسى گوید عند فلان جبال مال، پر بدمقدار جبال من كثرته، و این قول «من جبال» این «من» صلت است يعنى ينزل من السماء جبالاً من برد، وقيل البرد ماء جامد خلقه الله في السحاب ثم ينزل، وقيل يصير في الهواء برداً، وقال ابن عباس: البرد لثلج، «فيصيب به» ای - بالبرد، «من يشاء» يعنى يصيب بنعمه من يشاء، ويصرف نفعه عن من يشاء، وقيل يصيب بضره من يشاء فيه لك زرعه وماله، ويصرف ضرره عن من يشاء فلا يضره، «يكلاسنا برقه» الساعضو البرق ولمعانه، «ينهب بالابصار» من شدته ضوء وبرقه، «أما قال ذلك لأن من نظر الى البرق

خيف عليه ذهاب البصر ، وقرأ ابو جعفر يذهب بضم الياء وكسر الهاء من اذهب على ان الباء زائدة للتوكيد كما يقال مددت ثوبه ومددت بثوبه .

«قل الله الليل والنهار» سرفهما في اختلافهما وتعاقبهما يأتي بالليل وينذهب بالنهار ومأتي بالنهار وينذهب بالليل روى ابو هريرة قال قال النبي صلى الله عليه وسلم : «يؤذني ابن آدم يسب الدهر وانا الدهر يبدى الامر اقلب الليل والنهار» : قوله : «ان في ذلك» اي في ذلك الذي ذكرت من هذه الاشياء ، «لعبرة لاولي الابصار» اي دلالة لاهل العقول والبصائر على قدرة الله وتوحيده .

«والله خلق كل دابة» قرأ حمزة و الكعبي خالق كل دابة بالاضافة ، «من ماء» اي من نطفة واراد به كل حيوان يشاهد في الدنيا ولا يدخل فيه الملائكة والجن لا لانشاهدهم ، وقيل يريد به جميع المخلوقات ، واصل جميع الخلق من الماء ، وذلك ان الله تعالى خلق ماء ثم جعل بعضه ريحاً فخلق منها الملائكة وبعضه ناراً فخلق منها الجن وبعضه طيناً فخلق منه آدم ، وسأل ابو هريرة رسول الله (ص) مم خلق الله الخلق ؟ فقال عليه السلام : «من الماء» فمنهم من يمشي ، لما اجتمع العاقل مع غر الابل جعل الغلبة للعاقل ، فقال فمنهم لم يمشي جمع العقلاء ، فمن يمشي على بطنه كالحيات والحيتان والديدان ، ومنهم من يمشي على رجلين كالانسان والطير ، ومنهم من يمشي على اربع كالنعام والسباع ، ويذكر من يمشي على اكثر من اربع ، مثل حشرات الارض لانها في الصورة كالتي تمشي على الاربع ، وقيل «بخلق الله ما يشاء» يريد به ما منى على اكثر من اربع . وقيل ما زاد رجله على الاربع فاعتماده في مشيه على اربع في الصحاات الاربع ، «ان الله على كل شيء» معاً ذكر ويؤمن ، «قدير» قادر على الكمالات .

«لقد انزلنا آيات مبينات» اي احكاماً وفرائض ، وقيل علامات ودلائل ، «والله يهدي» يرشد ، «من يشاء الى صراط مستقيم» الى دين الاسلام ، وقيل الى طريق الجنة .

« ويقولون آمنا بالله وبالرسل واطعنا، يعني المناققين يقولونه ^١ ثم يتولى يعرض عن طاعة الله ورسوله ، ففريق منهم بعد ذلك «اي من بعد قولهم» آمنا« ويدعوا الى غير حكم الله، قال الله عز وجل : « وما اولئك بالمؤمنين » قيل نزلت هذه الآية في نفر المناقق كان بينه وبين يهودى خصومة في ارض فقال اليهودى تتحاكم الىى معهد وقال المناقق تتحاكم الى كعب الاشرى فان محمداً حنيف علينا ، فانزل الله هذا الآية وقال : «واذا دعوا الى الله ورسوله ليحكم بينهم» والرسول بحكم الله ، « اذا فرق منهم معرضون» عن الحكم ، وقيل عن الاجابة .

«وان يكن لهم الحق» اى - القضاء لهم لاعلمهم ، «باتوا اليه مذعنين» طائعين متقادين ، الاذعان الاسراع الى الطاعة .

«افى قلوبهم مرض» اى - كفر و نفاق ، «ام ارتابوا » شكوا بعد ان آمنوا ، «ام يخافون ان يحيف الله عليهم ورسوله» وضعت كلمة «ام» فى هذين الموضعين بدل بل ؛ وهذا تأتى فى القرآن فى غير موضع و معنى الآية ، انهم كذلك وجاء بلفظ الاستفهام لانه انشد فى الذم والتوبيخ . « بل اولئك الضالون » المافقون الكافرون ، وقيل يحيف على احد فى حكمه ، « اولئك هم الضالون » المافقون الكافرون ، وقيل معناه ليس من جهة الرسول ما يرتاب به ولكنهم كافرون طالمون لامسهم حين امتنعوا من الادعان لحكم الله ورسوله .

« اما كان قول المؤمنين اذا دعوا الى الله » اى - الى كتاب الله ورسوله ، «ليحكم بينهم» اى ليحكم البى بينهم بحكم الله الذى امر به فى القرآن ، «ان يقولوا سمعنا» قول النبى ، «واطعنا» امره ، هذا ليس على طريق الخبر لكنه تعليم اداب الشرع ، وعلى معنى ان المؤمنين كذا ينبغي ان يكونوا ، وقول منصوب على انه خبر كان واسمه فى قوله : « ان يقولوا سمعنا واطعنا » « و اولئك هم المغلحون » العائرون الباقون فى النعيم المقيم .

«ومن بطع الله ورسوله» قال ابن عباس فيما ساءوا ستره، «ويخش الله على ما عمل من الذنوب» ويمنعه، فيما بعد، «وقيل الخشية خوف مع اعتقاد عظم المخشى، واتقاء الاحتراز من المعصيان والتقصير في الأمور»، فاولئك هم العائزون، بالثواب والناجون من العقاب، قرأ ابو عمرو وابوبكر «يقتله» بكسر الهمزة واسكان الهاء، وقرأ ابو جعفر ويعقوب وقالون من نافع «ويقتله» بكسر القاف واختلاس الهاء، وقرأ حفص «ويقتله» باسكان القاف واختلاس الهاء، وقرأ الباقون «ويقتله» بكسر القاف واشباع الهاء، ثم رجع الى حديث المنافقين فقال: «واقسموا بالله جهد ايمانهم» جهد اليمين ان يحلف بالله لا حلف فوق الحلف بالله يعني بذلوا فيها مجهودهم لكن امرنا محمد بالخروج الى الغزو لغرنا وذلك ان المنافقين كانوا يقولون لرسول الله انما تكن نكن معك، لكن خرجت خرجنا وان اقمنا اقمنا وان امرتنا بالجهاد جاهدنا، فقال الله تعالى . «قل» لهم، «لا تتسموا» لا تحلفوا، ثم الكلام ثم قال: «طاعة معروفة» اى - هذه طاعة معروفة بالعدل دون الاعتقاد اى - امر عرف منكم انكم تكذبون فيه وتفعلون مالا تفعلون، هذا معنى قول مجاهد، وقيل معناه طاعة بينة خالصة افضل وامثل من يمين اللسان لا يوافقها الفعل، وقال مقاتل بن سليمان: ليكن منكم طاعة معروفة، «ان الله خير بما تعملون» عالم بما تظهرون وما تضمرون، لا يخفى عليه شئ، من اعمالكم .

«قل اطيعوا الله واطيعوا الرسول فان تولوا» تعرضوا عن طاعته، «فاثماعليه» اى - على الرسول، «ما حقل» كلف وامره من تبليغ الرسالة وقد بلغها، «وعليكم ما حملتم» من الاجابة والطاعة، وقيل اثماعليه ما حقل وعليكم ما حملتم منسوخ بابة السب، «وان تطيعوه» فيما بأمركم وبهاكم، «فتدوا الى الحق» والرشد والخلة، «وما على الرسول الا البلاغ المبين» اى - التبليغ اليقين . روى عن علقمة بن وائل الحضرمي عن ابيه قال سأل سلمة بن يزيد الجعفي رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال يا نبي الله ارايت ان اقام علينا امراء سألونا حزمهم ومنعونا حقنا فما تأمرنا فاعرض

عه ، ثم سأله فاعرض عنه ، ثم قال في الثالثة أوفى الثانية فجذبته الاشعث بن قيس ، فقال رسول الله (ص) : «اسمعوا واطيعوا فائما عليهم ما حملوا ! وعليكم ما حملتم » ، وقال ابو عثمان الخيري . من امر السنة على نفسه قولا و فعلا نطق بالحكمة ، و من امر الهوى على نفسه قولا و فعلا نطق بالبدعة ، لقول الله عزوجل : « وان تطيعوه تهتدوا » .

«وعد الله الذين آمنوا منكم وعملوا الصالحات ليستخلفنهم في الارض» ابو العاليه
گفت سبب نزول اين آيت آن بود كه رسول خدا و ملايان او بيش از هجرت روزگاري در مكه رنجور بودند و ناآمن از دشمن ، رب العزه ! بشانرا بر ادبي كفا صبر مي فرمود و دستوري قتال نبود و رسول (ص) پنهان و آشكارا بر دين اسلام دعوت ميكرد و بر ادبي كافران صبر همي كرد تا اورا به هجرت فرمودند ، چون بمدينه هجرت كرد مهاجران و مسلمانان همچنان ناآمن بودند از دشمنان و پيوسته سلاح داشتند آخريكي از مهاجران گفت : ما مائتي علينا يوم تأمن فيه وضع السلاح . و خود روزي ما را نبود كه ايمن روم در مدينه مكه و سلاحها از دست بنباده ، رب العزه در شأن اشان اين آيت فرستاد و ايشانرا بنصرت و امن و تمكين وعده داد فقال تعالى : «وعد الله الذين آمنوا منكم» ، باين قول «منكم» اشارت بمهاجران است ، «و يستخلفنهم في الارض» اين ارض زمين مكه است ، و روا باشد كه آيت بر عموم رانند و مراد باين ارض همه زمين باشد در مدينه اسلام كه رب العزه بساط اسلام در آن بگستراند و دودشرك و كفر باطل اديان خوش برد و مسلمانانرا انبوهي دهد ، چنانكه گفت تعالى و تقديس «ليظهر على الدين كله» و به قال النبي (ص) . «لا سقى على الارض بيت مدرو لا و لا ير الا دخله الله كلمه الاسلام يعز عزيزا و دليل ، اما ان يعرهم الله فيجعلهم من اهلها ، و اما ان يذلهم فيدنسواها » قوله : «يستخلفنهم في الارض» ادخل اللام لجواب اليمين المضمره و نفد القول فيه يعني و عد الله و قال الله يستخلفنهم في الارض ، اي - ليورثهم ارض الكفار من العرب والعجم ، فيجعلهم ملوكها و سكاها و خلفاء هم ، « كما استخلف النبي من قبلهم » يعني

بنی اسرائیل حیت اهلك الجبابرة بمصر و الشام ، واورثهم ارضهم وديارهم ، قرأ ابو بكر عن عاصم « كما استخلف ، يضم التاء و كسر اللام على مالم يسم فاعله ، والياقون بفتح التاء واللام لقوله : «وعد الله» فقوله : «يستخلفنهم» يعود اليه ، فكذلك «كما استخلف» والمعنى يستخلفنهم ، استخلفاً كاستخلافنا الذين من قبلهم ، «وليمكنن» لهم دينهم الذي ارضى لهم ، قال ابن عباس : يوسع لهم في البلاد حتى يملكوها و يظهر دينهم الاسلام على سائر الاديان ، «وليبذلنهم» قرأ ابن كثير و ابو بكر و يعقوب «وليبذلنهم» بالتخفيف من الابدال ، وقرأ الياقون «وليبذلنهم» بالتشديد من التبديل ، و«مالتان» ، وقيل التبديل تغيير الحال مع بقاء الاصل ، و«الابدال جعل الشيء مكان الشيء» ، «من بعد خوفهم انما» قومي كمتند اين خوف وامن هر دو در دنياست ، و جماعتی گمته اند که خوف در دنياست و امن در قيامت ، و في ذلك ماروي عن النبي صلى الله عليه وسلم قال : «يقول الله عز وجل اني لا اجمع على عبدي خوفين ولا امنين ان خافني في الدنيا آمنت في الآخرة وان امنني في الدنيا اخفته في الآخرة» .

«يعبدني لا يشركون بي شيئاً» هذا نعت حال يراد به الشرط ، سياق ابن سخن بر سبيل شرط است ميگويد ايشانرا پس از بيم امن دهيم تا آنکه که مرا می پرسند و ابا: نگيرند اين همچنانست که گفته : «کنتم خبرامة اخرجت للناس» ثم شرط على ذکر نعت الحال فقال : «تأمرون بالمعروف» يعنى ما دعتم تأمرون بالمعروف و تهون عن المنكر ، رب العالمين جل جلاله اين وعده داد پس وعده وفا کرد و دين اسلام را بر همه دينها غلبه داد و مسلمانانرا نصرت داد و مؤمنان و دوستانرا از دشمنان آمن کرد ، و في ذلك ماروي عندي بن حاتم قال : بينا انا عند النبي (ص) اذا ناه رجل فشكا اليه الفاقة ثم اتاه آخر فشكا اليه قطع السبيل ، فقال : يا عدي هل رأيت الحيرة؟ قلت لم ارها ، قال فان طال بك حيوة فلتربن الطعنة تر تل من الحيرة حتى تطوف بالكعبة لاتحاف احد الا الله ، ولكن طال بك الحيوة لتفتحن كوزكم ري ، قلت

كسرى بن هرمز ؟ قال : كسرى بن هرمز ، ولئن طالت بك الحياة لتري الرجل يخرج ملء كفه من ذهب اوفضة يطلب من يقبله منو لا يجد احداً يقبله منه وليلقين الله احدكم يوم اتيه قولا ليس بينه وبينه ترجمان يترجم له فيقولن الم نبعث اليك رسولا فبلغك ؟ فيقول بلى ، فيقول الم اعطاك مالا وافضل عليك ؟ فيقول بلى ، فينظر عن يمينه فلا يرى الا جهنم وينظر عن يساره فلا يرى الا جهنم ، قال : عدى سمعت رسول الله يقول : « اتقوا النار ولو بشق تمر تفمن لم يجدشق تمره فبكلمة طيبة » ، قال : عدى فرأيت القطيعة تر تحل من الحيرة حتى تطوف بالكعبة لاتخاف الا الله ، وكنت فيمن افتتح كنوز كسرى بن هرمز ولئن طالت بكم حياة لترون ما قال النبي يخرج ملء كفه وكفته اند درين آيت دلالت روشن است بر خلافت صديق و امامت خلفاء راشدين ، لانه بالاجماع لم يتقدمهم في الفضيلة الى يومنا احد ومن بعدهم ، مختلف فيهم فاوئلك مقطوع بامانتهم وصدق وعدا الله فيهم وهم على الدين المرضى من قبل الله تعالى ولقد آمنوا بعد خوفهم وقاموا بسياسة المسلمين والنزب عن حوزة الاسلام احسن قيام . و في ذلك ما روى معيد بن جهمان عن صفية قال سمعت النبي يقول : « الخلافة بعدى ثلاثون سنة ثم يكون ملكاً » ثم قال صفية لمعيد : امسك خلافة ابي بكر سنتين وخلافة عمر عشرأ وخلافة عثمان اثنتي عشر وخلافة علياً ستاً . وعن جابر بن عبد الله قال قال رسول الله (ص) : « الخلافة بعدى في امتي في اربعة : ابي بكر وعمر وعثمان وعلي » ، وقال بعضهم خلفاء الله عز وجل في الارض ثلاثة : آدم في قوله : « انا جاعل في الارض خليفة » . وداود في قوله : « يا داود انا جعلناك خليفة في الارض » ، و ابي بكر في قوله : « ليستخلفنهم في الارض » . قوله : « ومن كفر بعد ذلك » اراد به كفران النعمة ولم يزد الكفر بالله عز وجل ، « فاوئلك هم العاصون » العاصون لله ، قال اهل التفسير اول من كفر بهنما النعمة وجحدتها ، الذين قتلوا عثمان فلما قتلوه غير الله ما بهم و ادخل عليهم الخوف حتى صاروا يقتلون بعدان كانوا اخواناً . روى حميد بن هلال قال قال عبد الله بن سلام في عثمان : ان الملائكة لم تزل محيطة

بمدينبتكم هذه منذ قدمها رسول الله (ص) حتى اليوم فوالله لئن قتلتموه لينهبن تم لابعودون ابدأ، فوالله لا يقتله رجل منهم الا لقي الله احداً لا يدله رآن سيفه لم يزل يغموداً عنكم ، والله لئن قتلتموه لبسلته الله عز وجل عليكم ثم لا يعمده عنكم ، اما قال ابدأ واما قال الى يوم القيامة فما قتل نبي قط الا قتل به سبعون ألفاً ، ولا خليفة الا قتل به خمسة وثلاثون ألفاً ، وقيل « من كفر بعد ذلك » يريد به مسيلمة بن حبيب واهل اليمامة والمرتين من هذه الامة، وعن ابي يونس كعب عن رسول الله قال: « بشرت هذه الامة بالسوء والرفعة والتمكين في الدين ، فمن طلب منهم الدنيا يعمل الآخرة لم يكن لغى الآخرة نصيب » .

قوله: «واقموا الصلوة» يعني المفروضة ، « وآتوا الزكاة » الواجبة ، « واطيعوا الرسول » حاجيته الى ما دعاكم اليه ، « لعلكم ترحمون » فانا من موجبات الرحمة .
« لا تحسن الدين كفروا » قرأ ابن عامر وحمزة « لا تحسن » بالياء اي لا يحسن الذين كفروا اتسمهم معجزين ، فيكون المفعول الاول محذوفاً ويكون قوله: « معجزين » مفعولاً ثانياً ، وقرأ الآخرون « لا تحسن » بالطاء ، يعني لا تحسن بامحمد ، الذين كفروا ومعجزين .
« فالذين كفروا » على هذه القراءة مفعول اول « ومعجزين » مفعول ثان ، وابن عامر وحمزة و عاصم يفتحون السين ، والباقون بكسرونها وهما لغتان . قوله: « معجزين » اي - فائنين ، وقبل سابقين ، تقول اعجزه حمله عاجزاً او وحده عاجزاً ونسبه الى المعجز . « وماؤبهم النار » اي - مرجعهم ومتقلبهم وهو استيناف كلام ، « فوليئس المصير » اي - لئس المرجع النار .

« يا ايها الذين آمنوا لستأذنكم الذين ملكت ايمانكم » قال ابن عباس : وجه رسول الله (ص) غلاماً من الانصار يقال له هذليج يعمرو الى عمر بن الخطاب وقت الظهيرة لبدعوا ، فرأى عمر بحالة كره عمر رؤيته ذلك فقال : يا رسول الله وددت لو ان الله امرنا وبها نافي حال الاستيذان ، فانزل الله عز وجل هذا الآية ، وقال مقاتل نزلت في اسماء بنت مرشد كان لها غلام كبير فدخل عليها في وقت كسرتها فأتى رسول الله

فقال: ان خلعنا وغلماننا يدخلون علينا في حال نكرها ، فانزل الله تعالى « يا ايها الذين آمنوا ليستأذنكم الذين ملكتم ايمانكم » . يعنى العبيد والاماء واما اضيف الملك الى اليذلان العرب الاولى يتبايعون بالايدي واما خص باليمين تضييراً للكلام واستدراكاً لليمين . « والذين لم يلبقوا الحلم منكم » من الاحرار ، ليس المراد منهم الاطفال الذين لم يظهر واعلى عورات النساء بل الذين عرفوا امر النساء ولكن لم يلبقوا ، « ثلاث مرات » اى - يستأذنون فى ثلاثة اوقات ، « من قبل صلوة الفجر » وقت مفارقة الفراش والقيام من النوم ، « وحين تضعون ثيابكم من الظهيرة » وقت القيلولة ، « ومن بعد صلوة العشاء » وقت النوم والاولى الى الفراش واما خص هذه الاوقات لانه ساعات الخلوة و وضع الثياب والتكشف ، فامر العبيد والصبيان بالاستئذان فى هذه الاوقات فاما غيرهم فيستأذنون فى جميع الاوقات ، « ثلاث عورات » قرأ حمزة والكاظمي و ابو بكر ثلاث بنفساء بدلاً من قوله : « ثلاث مرات » وقرأ الآخرون ثلاث بالرفع على انه خسر متبداً محذوف و تقديره هذه الاوقات المذكورة ثلاث عورات لكم ، سميت هذه الاوقات عورات لان الانسان يضع فيها ثياباً يفتديها بعورته ، وقيل هذه الاوقات اوقات التجرد وتطهر العودة ، فصارت من عورات الزمان فجرى مجرى عورات الابدان ، وقيل هي على اضرار الوقت وتقديره ثلاثة اوقات عورات فحذف المضاف واقام المضاف اليه مقامه ، فلذلك ائت الثلاث ، « ليس عليكم ولا عليهم » يعنى العبيد والخدم والصبيان ، « جناح » فى الدخول عليكم بغير استئذان . « بعدهن » اى - بعد هذه الاوقات الثلاثة ، « طوافون عليكم بعضكم على بعض » تأويله في بعضكم بعد تلك الساعات طوافون على بعض يتباسطون وتتلاقون وتتعاشرون ولا تحتشمون ، وهذه اشارة الى انه تكرر الحاجة اليهم فلو شرط الاستئذان فى كل مرة لشق ذلك عليهم ، وصتح فى الخبر : ان الهرة ليست بنجسة ائماهى من الطوافين عليكم والطوافات ، معنى انها تصحبك اذا خلوت ومن صحبك فى خلوتك واستخلى بك فهو طواف عليك شتبهها بالممالك و خدم البيت ، الذين يطوفون على اهلهم للخدمة ، ومنه قول ابراهيم ائما الهرة ك بعض اهل البيت ،

وقال ابن عباس : انما هي من متاع البيت ، وقيل شئها بمن يطوف للحاجة والمسألة يريد ان الاجر في مواساتها كالاجر في مواساة من طوف للحاجة والمسألة ، « كذلك » اى - كبيان الاحكام في هذه الآية « يبين الله لكم الآيات » الامر والنهى ، « والله اعلم » فيما يأمر ، « حكيم » فيما يدبر . اختلف العلماء في حكم هذه الآية ، فقال قوم هو منسوخ لا يعمل به اليوم قبل لابن عباس ، كيف ترى في هذه الآية امرنا فيها بما امرنا ولا يعمل بها احد ؟ فقال ابن عباس : انه رفيق حليم يحب السر ولم يكن للقوم ستور ولا حجاب فكان لخدم والولايد يدخون فرشا يرون منهم مالا يحتبون ، قامر و بالاستيذان في تلك العورات وقد بسط الله الرزق واتخذنا الناس الستور فرأى ان ذلك اغنى عن الاستيذان ، وذهب قوم الى انها غير منسوخة ، روى عن موسى بن ابي عائشة قال سألت الشعبي عن هذه الآية « ليستأذنكم الذين ملكتم ايمانكم » منسوخة قضي ؟ قال لا والله ما نسخت ، قلت ان الناس لا يعملون بها ، قال الله المستعان ، وعن سعيد بن جبير في هذه الآية ان ناسا يقولون نسخت والله ما نسخت ولكنها مما يتهاون به الناس .

قوله : « واذا بلغ الاطفال منكم الحلم » يريد الاحرار الذين بلغوا ، والحلم رؤيا البالغ ومنه سقى البلوغ حلما والمحتلم والحالم البالغ ، والحالم القائم والمحتلم الذى يرى الرؤيا ، وفي الخبر . من تحلم في منامه فلا يخبرنا بتلعب الشيطان به ، ومعنى الآية اذا بلغ الاطفال من احراركم وارادوا الدخول عليكم فليستأذنوا في جميع الاوقات ، « كما استأذن الذين من قبلهم » اى - كما استأذن الذين بلغوا و دخلوا من قبلهم ، وقيل معنى الذين كانوا مع ابراهيم وموسى وعيسى عليهم السلام . « كذلك يبين الله لكم آياته » دلالاته واحكامه ، « والله اعلم حكيم » قال سعيد بن المسيب يستأذن الرجل على امه ما انزل هذه الآية في ذلك وسئل حذيفة استأذن الرجل على والدته ؟ قال نعم ، ان لم يفعل رأبت منها ما تكره .

قوله : « والتقواعد من النساء » معنى العجائز اللاتي قعدن على الولد والحبيض من الكبير فلا يلدن ولا يحضن ، واحدها فاعد بلاهاء ليدل بحذف الهاء على انه يعود

كبر، كما قالوا امرأة حامل ليدل بحنف الهاء على انه حمل حبل، وقالوا في غير ذلك قاعدة في بيتها وحاملة على ظهرها، قال ابي قتية: سميت المرأة قاعدة اذا كبرت لانها تكثر القعود وقيل من العجائز اللواتي اذا رآهن الرجال استقدروهن، فاما من كانت فيها قية من جمال وهي محل الشهوة فلاندخل في هذه الآية، «اللاتي لا يرجون نکاحاً» ای - لا یطمعن فی ان تتزوجن لکبرهن، «فليس عليهن جناح ان يضعن ثيابهن» عند الرجال وهي الجلباب والرداء الأدنى فوق الثياب والقناع الأدنى فوق الخمار، فاما الخمار لا يجوز وضعه، وقيل الثياب، وفي هذا الآية هي الملاحف والاستعفاف هاهنا الاستتار بالملاحف، «غير متبرجات بزينة» ای- غیر مبدیات بزينة والتبرج اظهار محاسنها التي ينبغي ان تسرها، كالشعر والذراع والنحر والساق ای لا یقصدن بوضعها ان یظهرن زینتهن، وقيل التبرج هاهنا وفي قوله: «ولا تبرجن تبرج الجاهلية الاولى» الخروج من البيت ظاهرة الزينة. «وان يستغفن خير لهن» ای- التلبس خیر لهن من التکشف، «والله سميع» لما يقال، «عليم» بما یقصد وبنوی

«ليس على الاعمى حرج» علماء تفسیر مختلفند در سبب نزول این آیت، ابن عباس گفت: چون این آیت فرو آمد که: «ولانما کلوا اموالکم بینکم بالباطل» مسلمانان تخرج نمودند از مواکلت ناینا و لنگ و بیما گفتند ما را نهی کردند از خوردن مال بباطل و بهیئة اموال طعام است که در پیش بهند و خوردند و ایشان عاجز اند و ضعفا اند و خوردن مقاومت اصحا نتوانند و برایشان حجب رود و ضیق و آنکه خوردن مال بباطل باشد، ازین سبب تخرج کردند تا رب العزة این آیت فرستاد و ایشانرا رخصت داد در مواکلت ایشان، و بان تأویل «علی» بمعنی «فی» است ای- لیس علیکم فی مواکلة الاعمى والا عرج والمرض حرج، سعید بن جبیر گفت و ضحاک: ضعیفان تخرج مینمودند از مواکلت اصحا از بیم آن که ایشانرا کراهیت آمد خوردن با ما و ایشانرا از آن رنج بود، و معنی آنست که بر من ضعیفان حرج نیست که خوردند از خانه های ایشان که نام برد ما درین آیت. مجاهد گفت اصحاب

رسول (ص) بر یکدیگر مهربان و مشفق بودند، وقت بود که ازین ضعیفان یکی در خانه ایشان شدی بطلب طعام و در خانه ایشان طعام نیودی ورد کردن ایشان بی طعام روی نبود همی برخاستند و پخانههای خویش و پیوند میرفتند و ایشانرا با خود میبردند طعام خوردن را، ضعیفان دست بآن طعام نمی بردند و تخرج می نمودند یعنی که نه مالک طعام ما را خواهد و سر طعام آورد تا رب العزه ایشانرا بدین آیت رخصت داد. سعید مصیب گفت. جماعتی صحابه با رسول خدا بغزا رفتند و کلید گنجینها باین ضعیفان و خویشان سیردند و خوردن طعام ایشانرا مباح کردند ایشان خود تخرج نمودند و خوردند یعنی که ایشان غایبند و در غیبت ایشان طعام ایشان خوریم تا رب العزه ایشانرا باین آیت رخصت داد. حصن گفت: معنی آیت آنست که بر نانینا و لنگ و بیمار حرج نیست چون تخلف کند از جهاد، ایشانرا تخلف از جهاد ابن آیت رخصت است، و يقول حصن سخن اینجا تمام شد که: «ولاعلی المریض حرج» پس بر استیناف گفت: «ولاعلی انفسکم» ای- حرج فی ان تأکلوا من بیوتکم الی الاخر الآبۃ. قومی گفتند «ولا علی انفسکم» تا آخر آیه منسوخ است، در ابتدا در خانههای یکدیگری حجاب میرفتند و طعام که می یافتند می خوردند پس چون آبه آمد که: «لا تدخلوا بیوتاً غیر بیوتکم حتی تستأذنوا» و «لا تدخلوا بیوت النبی» الا ان یؤذن لکم الی طعام، این منسوخ گشت، و بیشترین علما بر آنند که اینجا نسخ نیست و معنی آن است که: «ولاعلی انفسکم ان تأکلوا من بیوتکم، ای- لا حرج علیکم ان تأکلوا من اموال عیالکم و ازواجکم، و بیت المرأة کبیت الزوج، و قیل «من بیوتکم» ای- بیوت اولادکم، حمل بیوت اولادهم بیوتهم لان ولد الزجل من کسبه و ماله کماله، و فی الحدیث: «انت و مالک لاییک» «اوبوت آبائکم و اویوت امهاتکم» قسراً حیزه و حده امهاتکم بکسر الالف و المیم جمبعاً. و قرأ الکسانی امهاتکم بکسر الالف و فتح المیم، و قرأ الباقون بضم الالف و فتح المیم. «اوبوت اخوانکم و بیوت اخوانکم اویوت اعمامکم و بیوت عماتکم و بیوت اخوانکم و بیوت

خالاتکم او ماملکتکم مفتاحه « ای - بیوت ماملکتکم مفتاحه . قال ابن عباس : عنی بذلك وکیل الرجل وقیمه فی ضیعته او ماشیته لابأس علیه ان یا کل من عمر ضیعته و یشرّب من لبن ماشیته ولا یحمل ولا یتخر . وقال الضحاک : یعنی من بیوت عبیدکم و مما لیککم و ذلك ان السید یملك منزل عبده و المفتاح الخزان لقوله : « و عنده مفتاح الغیب » . قال عكرمة : اذا ملك الرجل المفتاح فهو خازن فلا بأس ان یطعم الشیء السیر . وقال السدی : الرجل یولی طعامه غیره یقوم علیه فلا بأس ان یا کل منه . و قيل هو ولی الیتیم له ان یتناول من ماله ما قال الله . « و من كان فقیراً فلیأكل بالمعروف و مفتاحه یدیه » . « او صدیقکم » الصدیق هو الذی صدقك فی موثقه ، و قيل هو الذی بواقفك فی ظاهره و باطنه . قال ابن عباس : الصدیق اکبر من الوالدین الا ترى ان اهل القار لم یستغنیوا بالآباء و الاّمهات بل قالوا فما لنا من شافعی و لا صدیق حمیم . فرخص الله لمان یا کل من بیته بغير اذنه ، و قيل هو اذاعاك الی ولیمة فحسب . و كان الحسن وقتادة بریان دخول الرجل بیت صدیقه و التحرم بطعامه من غیر استیذان منه فی الاكل بهذه الآیه . و دخل عبدالله بن ادریس علی الاعمش منصرفاً من املاکه و فی کتفه سکر فادخل الاعمش بدمقی کتفه و اخذ من الشکر و قرأ « او صدیقکم » ابن عباس گفت این در شأن حارث بن عمرو و فرو آمد که با رسول خدا (ص) بغزاشدو مالک بن زید را خلیفه کرد بر اهل خویش ، چون باز آمد اورا نزار و ضعیفید ، گفت چه رسید ترا که چنین ضعیف گشتهای ، گفت . لم یکن عندی شیء و تخرجت ان اکل من طعامک بغير اذنک فانزل الله تعالی « او صدیقکم » معنی آنست که بر مسلمانان نمگی نیست و بزهی نیست که درین خانه ها روند که نام ایشان درین آیت بردند و از طعام ایشان خوردند اگر چه ایشان حاضر نباشند بشرط آنکه از آن طعام چیزی برنگیرند که با خود بیرون آرند و به ار آن رادی سازند ، این رختی است که الله نهاد میان بندگان و لطعی که بعضل خود کرد با ایشان تا از ذنات اخلاق و تسکی مظر دور باشند و پخصال حمیده آراسته .

« لیس علیکم جناح ان تأکلوا جمیعاً او اشتاتاً » ، قومی بودند از عرب بنو لیت بن بکر ادربی گنانه عادت داشتند که تنها نخوردندی بی مهمان ، کس بود از ایشان که پامداد تا شبانگاه منتظر مهمان نشستی یا کسی که با وی طعام خوردی پس اگر در شبانگاه هیچکس نیافتندی طعام خوردندی ، این آیت ایشانرا رخصت آمد که اگر خواهید با هم طعام خوردید خواهید پراکنده . عکرمه گفت در شان قومی از انصار فرو آمد که چون بابشان مهمان رسیدی طعام نمیخوردند مگر با مهمان ، و قومی دیگر طعام با هم نمیخوردند از بیم آنکه یکی بیشتر خورد و یکی کمتر و بر بعضی از ایشان اجحاف رود رب العزه ایشانرا باین آیت رخصت داد که هر دو حالت ایشانرا مباح است و در آن حرج نه ، اگر خواهند تنها خوردند و اگر خواهند بجمع ، اشتات جمع شت ای - متفرقین ، و شتی جمع شتیت ، تفول شت الشی شتاً و شتاتاً ، و شتان اسم الفعل بنی علی الفتح ، و قبل نصب علی المصدر و حکمی فیه الکسر ایضاً .

« فاذا دخلتم بیوتاً فسلموا علی انفسکم » یعنی علی اهل یکم و اولاد کم ، میگوید چون در خانه های خویش روید بر کسان خویش و عیال و اولاد خویش سلام کنند ، و فی ذلک ماروی السی قال اوصانی رسول الله (ص) فقال : « یا انس اسبغ الوضوء یزیدی عمرک ، و سلم علی من لقیته من امتی تکثر حسناتک و اذا دخلت بیتک فسلم علی اهل بیتک یکتبر خیر بیتک ، و صلی الصلوة الضحی قائماً صلوة الاوابین ، و ارحم الصغیر و قر الکبیر تکن من رفقای یوم القیامة » . و قیل اذا دخلتم بیوتاً خالیه لاحد فیه فسلموا علی انفسکم ای - قولوا السلام علینا و علی عباد الله الصالحین ، ذکره قتاده و قال حدثننا الملائکه نرد علیه و قال ابن عباس : هو المسجد اذا دخلته فقال السلام علینا و علی عباد الله الصالحین . و فی روایة اخرى عن ابن عباس قال : ان لم یکن فی البیت احد فلیقل السلام علینا من ربنا و علی عباد الله الصالحین ، السلام علی اهل البیت و رحمة الله . روی جابر قال قال رسول الله (ص) : فاذا دخلتم بیوتکم فسلموا علی اهلها و اذا طعم احدکم طعاماً فلیذکر اسم الله فان الشیطان اذا سلم احدکم

لم يدخل بيته واذا ذكر اسم الله على طعامه فقال لامبيت لكم ولاعشاعوان لم يسلم حين يدخل بيته ولم يذكر اسم الله على طعامه قال انزكتهم العشاء والمبيت . وقيل « اذا دخلتم بيوتاً فسلموا على أنفسكم »، بمعنى على من فيها من المؤمنين . « المؤمنون كلهم كنفس واحدة » هذا كقوله : « ولا تقتلوا أنفسكم » . وعن ابن مسعود قال قال رسول الله (ص) : « السلام اسم من أسماء الله تعالى فافشوه بينكم فان الرجل المسلم اذا مرّ با لقوم فسلم عليهم فرثوا عليه كان له عليهم فضل ودرجة بذكره اياهم بالسلام فان لم يردوا عليه من هو خير منهم واطيب » . وعن ابي هريرة قال قال رسول الله (ص) : « اذا وقف احدكم على المجلس فليسلم فان بداله ان يقعد فليقعد ، واذا قام فليسلم فان الاولى ليست باحق من الآخرة » . وقيل السلام وآمين في الدعاء والصفى الصلوة تكملة هذا الاية . ومعنى السلام اى - لكم السلامة متى ، وقيل السلام اسم من أسماء الله عز وجل والمعنى الله حفيظ عليكم .

« تحية من عند الله » نصب على المصدر اى - تحيون أنفسكم بماتحية ، « مباركة طيبة » مباركة بالاجر طيبة بالمقبرة . « كذلك يبين الله لكم الآيات » يعنى اذا اراد الله فرض شىء عليكم بشة هذا البيان ، « لعلكم تعقلون » لكى تعقلوا و تفهموا ، وقيل لتكونوا عقلاء صالحين .

قوله : « ائما المؤمنون الذين آمنوا بالله ورسوله » اى - المؤمن من آمن بالله ورسوله واطاع رسوله فى جليل الامر و دقيقة ، « واداكناو معه على امر جامع » كالحجة والعديد و كل اجتماع فيه ، وقيل هو الجهاد ، وقيل مجلس تشاور وتدير حرب ، « لم ينهبوا » يعنى لم تخرج جواعه ، « حتى يستأذوه » اى - يستأذنوا رسول الله تعظيماً قال المغفرون كان رسول الله ادا صعد المنبر يوم الجمعة واراد الرجل ان يخرج من المسجد لحاجة او عذر لم يخرج حتى تقوم بحيال رسول الله بحيث يراه فيعرف انه ائما قام يستأذن ، فبأن لمن شاء منهم ، قال مجاهد : واذا الامام يوم الجمعة ان يشير بيده . وقيل هذا اذا لم يكن سبب يمنعه من المقام فان حدث سبب يمنعه من المقام بان يكونوا

فی المسجد، فتحبض منهم امرأة وجنبر جل وعرش له مرض فلا يحتاج الى الاستئذان: مفسران گفتمند سبب نزول این آیت آن بود که روز خندق رسول خدا و یاوران در حفر خندق مجتمع بودند و آن کاری جامع بود، بعضی منافقان بی فرمان رسول (ص) ویی ادن وی بیرون شدند رب العالمین این آیت فرستاد گفت مؤمنان ایستادند که مطیع خدا و رسولند بهمه کار و در همه حال و چون در کاری جامع باشند بی دستوری رسول (ص) از آن باز نگرند آنگه گفت: «ان الذین یستأذنونک اولئک الذین یؤمنون بالله ورسوله» اصلی عظیم است در اصول تعظیم سنت و بردگداشت آن و متابعت آن. «فاذا استأذنونک لبعض شأنهم فاذن لمن شئت منهم» ای - لمن علمت ان له عدوا ، این عمر خطاب است که با رسول خدا بود در غزاة تبوک دستوری خواست تا باز گردد با اهل خویش رسول خدا او را گفت: انطلق فوالله ما انت بمنافق ولا مرتاب. «واستغفر لهم الله» ای - لمن اذنت له لیزول عنهم بالاستغفار ملامة الاسراف ، قال فتعاده هذا ناسخة لقوله تعالى : «لم اذنت لهم» .

«لا تجعلوا دعاء الرسول بینکم کدعاء بعضکم بعضاً» قال ابن عباس معناه احذروا دعاء الرسول علیکم اذا اسخطتموه فان دعاءه موجب لیس کدعاء غیره ، میگوید تعمر من مخط رسول مکنید و او را بخشم میآورد بدو از دعاء وی برخود بترسد، اگر او را بخشم آرید دعاء وی چون دعاء دیگران مینداید ، و حقیقت دانست که دعاء وی موجب است و در حال اجابت آید و چون تبری سوی نشانه شود مجاهد گفت معنی آنست که : لاندعوه باسمه کما ندعوا بعضکم بعضاً ، رسول را بنام خویش معوانید که گوئید یا محمد یا ابا العاسم ، لکن بنام تعظیم و تبحیل خوانید که یا نبی الله یا رسول الله ، فاطمة زهرا او را میگفت یا رسول الله ، ای پدر ، دیگران فرزندان و زنان و خویشان همچنین میگفتند یا رسول الله ، و قبل معناه اذا دعا کم الامر فعملوا الاجابة وادروا اله کقوله: «استجیبوا لله وللرسول اذا دعا کم» . ثم رجع الى حديث المنافقين فقال : «قد يعلم الله الذین یتسللون منکم لو ادا» التسلل

خروج خفياً متلطفاً، واللّواذ: الاستتار بالشئ، «يُقال لا ذبالشيء يلوذ به لباداً ولا واذ يلاوذه ملاوذة ولواذاً» قال الأزهري معنى اللواذ: الخلاف، أي - يخالفون خلافاً، كلبى
 گفت رسول خدا (ص) بروز آدینه خطبه کردی و در خطبه عیب منافقان گفتی، ایشان
 چون آن شنیدندی از راست و چپ نظر کردندى تا خود هیچکس از مؤمنان ایشانرا
 می بیند یانه، چون کسی ایشانرا ندیدی پوشیده از مسجد بگوشه ای بیرون شدندى،
 رب العالمین از روی تهدید و وعید گفت: «قد يعلم الذين يتسللون منكم لسواداً»
 میداند الله ایشانرا که پنهان در پوشیدگی بیرون میشوند و فردا جزاء ایشان دهد.
 «فليحذر الذين يخالفون عن امره» ای - يخالفون امره «وعن» زباده، وقيل معناه
 يعرضون عن امره، وقيل بعد امره، كقوله: «اطعمهم من جوع» ای - بعد جوع،
 والهاء يعود الى الله وقيل الى النبی، والامر هو من امر الدنيا، وقبل من امر الآخرة،
 «ان تصيهم فتنة» ای - کفر بعد ایمان، وقيل بليّة تظهر مافي قلوبهم من النفاق،
 وقبل سلطان جائئ يسلط عليهم، وقيل الفتنة للمواو واليلاء للخوارج وقيل الفتنة
 مأخوذة من البلاء معقوبه و مثاب عليه، «او يصيبهم عذاب اليم» عقوبة شديدة
 في الآخرة.

ثم عظم بحسب فقال: «الان الله مافي السموات والارض» ملكاً وعبداً، وقيل
 دلالة على وجوده وتوحيده وكمال قدرته، «قد يعلم ما انتم عليه» من الخير والشر
 والایمان والنفاق فاحذروا مخالفته، «ويوم يرجعون اليه» یعنی يوم البعث، قرأ يعقوب
 وحده يرجعون بفتح الياء و كسر الجيم، وقرأ الباقر يرجعون بضم الياء وفتح الجيم،
 «فينبئهم بما عملوا» ای يجزيهم باعمالهم و يعاقبهم عليها، «والله بكل شيء عليم»
 لا يخفى عليه خافية فيهما، زوى الاعمش عن شقيق بن سلمة قال: شئت ابن عباس
 في الموسم فقرأ سورة النور على المنبر وفسرها فلوسمعت الزوم لا سلمت.

النوبة الثالثة

قوله تعالى : « الم تر ان الله يزجى سحاباً » الآية .. بزجى سحاب عطفه ثم
يمطر غيث جوده على اوليائه بلطفه ، ويطوى بساط الحشمة عن ساحات قربه ويضرب
قباب الہیبة بمشاهد كشفه ونشر عليهم ازهار انسه ثم يتجلى لهم بخفائى قدس و يستقيم
بيده شراب حبه وبعد محاسن عن اوصافهم اصحابهم لا بهم ولكن بنفسه ، فالعبارات
عن ذلك خرس والاشارات دونها طمس . بر ذوق جوانمردان طریقت سحاب سحاب
عطف است و باران باران بر که بلطف خود بر اسرار دوستان می بارد ، ارتربت وفا
ربحان صفا بر حمید ، آفتاب لطف ازلی بران تافتہ ، در روضہ قدس گل انس مشکعبہ
ارافق تجلی باد شادی وزبده ، رمی را از دست آب و خاک بر بوده ، تأخیر و درنگ از پای
لطف بر خاسته نسیم از لیت ارجانب قربت حمیدہ .

پیر طریقت گم ، الہی تو آنی کہ نور تجلی بردلہای دوستان تابان کردی
چشمہ های مهر در مژہای ایشان روان کردی ، و آن دلہا را آینہ خود و محل صفا
کردی ، نودران پیدا و بہ پیدائی خود دران دو گیتی ناپیدا کردی ، ای نور دیده
آشنایان و سر دل دوستان و سرور جان نزدیکان همه تو بودی و توئی ، نہ دوری تا جویندہ ،
بہ غابی تا برسند ، نہ تراجر بپنواوند ، واللہ لولا اللہ ما احدثنا ، آبی و خاکی را چہ
زہرہ آن بود کہ حدیث قدم کند اگر نہ عنایت و ارادت قدم بود ، اگر نہ او بکرم و
فضل خود ابن مشنی خاک را بدر گاہ قدم خود دعوت کردی و بساط انبساط در سرای
ہدایت بسط کردی والا این سبہ گلیم و حود را و اس ذرہ خاک ناپاک را کی زہرہ آن
بودی کہ قدم بر حاشیہ بساط ملوک بہادی سزای خاک آسب کہ پیوستہ منشور عجز
خود می خواند و پردہ بی ہوائی خود میرند کہ :

ما خود ز وجود خویش تنگ آمدند ایم وز روی قضا بر سر سنگ آمدند ایم
 اندر گیلان کلیم بدبختی را ما از سیبی بجای رنگ آمدند ایم
 «بقلب الله اللیل والقیام» قال الواصطی : ما خالفه احد قط ولا واقفه و کلهم
 مستعملون بمشیته و قدرته اثنی یكون الوفاق والخلاف هو بقلب اللیل والقیام بما فیهما
 وهو قائم علی الاشیاء وبالاشیاء فی بقائها وقائما لا یؤنس وجدا لا یوحشه فقد .
 هر چه علماء گفتند خبری است و هر چه مشایخ گفتند اثری است و حقیقة الحق
 وراء الخبر والاثر ، میدانى در پیش خلق هاده و ندا کرده اى اهل عالم قدم در
 میدان نبید و در حجاب می روید هیچ مدانید که کجا میروید ، و مدانید که از کجا
 میآید ، از درگاه علم ما بر خیزید و بیار گاه حکم مافرو آید ، کمر بند خدمت ما را ،
 نظاره کنید مشیت ما را ، ساخته باشید قدرت ما را ، با غفو و مغفرت ما را ، یاقهر و
 عقوبت ما را ، قدره القدر تعطل کل تدبیر ، کسی که سر او معدن راز بود ، و دل او در
 در قبضه ناز بود ، و بر پشانی او نشان اقبال بود ، و در دیده بقینش نور اعتبار افعال
 ذی الجلال بود ، از اسرار و رموز این کلمات درین آیات آگاهی دارد ، و واقف بر این
 احوال بود ، که رت العزمه میگوید : « ان فی ذلك لعبرة لاولی الابصار » جائی دیگر
 میگوید : « ان فی ذلك لذکری لمن کان له قلب » .

« و عذاللة الذین آمنوا منکم و عملوا الصالحات لیستخلفنکم فی الارض » فی الآیة
 اشارة الى ائمة الذین هم ارکان الملة و دعائم الاسلام و الناصحون لدین الله و هم
 اصناف ثلاثة : صف هم العلماء و الفقهاء المرجوع الیه فی علوم الشریعة من العبادات
 و المعاملات و غیر هاتقانمون بالحق فی توحیدهم بشواهد نفوسهم و حظوظهم یتصرفون
 فی الاسباب بالحق لکنهم یتنفسون و حظوظهم و محبة دنیاهم محجوبون عن حقائق التوحید .
 و صنف هم اهل المعرفة و اصحاب الحقائق و هم فی الدین کخواص الملوک موصوفون
 بخالص الارادة و حسن الفصد و سلق النیة قائمون بالحق مع شاهد احوالهم و ارادتهم

یتصرفون فی الاسباب كلها بالحق لکنتم برؤية احوالهم و ارادتهم و شواهد قصودهم
مجبوبون عن تجرید التوحید . و صنفهم المخصوصون من المخصوصین بالمعرفة
قائمون بالحق یشاهد الحق علی نهج تجرید التوحید و تحقیق التفرید فالذین معمور
بهؤلاء علی اختلافهم الی یوم العیامة . بدانکه خلفاء زمین که رب العزه درین آیت
بابشان اشارت کرده سه گروهند هر گروهی را در توحید مقامی معلوم است و در اظهار
بندگی حدی محدود ، اول علماء دین اسلامند و فقهاء شریعت ، حافظان ملت
و ناصحان امت ، حدایشان در اظهار بندگی تا طمع معرفت و خوف عقوبت بیشتر نباشد
و ثمره توحید ایشان مقصور است بر سلامت این جهان و عافیت آن جهان ، اسلامو
ایمان ایشان از الطاف و امداد حق است لکن بشوائب اغراض و شواهد حظوظ نفس
ممزوج است ، فطرت ایشان مغلوب اوصاف بشریت حیات ایشان در معرض رسوم
و عادت ، و در عالم عبودیت ایشان را مترسمان اهل لاله الا الله گویند ، باوصاف بشریت از
عالم حقایق محجوب باشند ، بهشتیانند لکن حال ایشان چنان است که چندی گفت
پانوری که هؤلاء حشو الجنة و لها اصحاب غیر هؤلاء ، حشو الجنة اسراؤها و اصحاب
الجنة امرؤها ، اما گروه دیگر که ایشان را خاصگیان مملکت گویند قوام ایشان
باخلاص طاعت است و صحت ارادت و صدق اقتدار و یت ، از شوائب اغراض و حظوظ
نفس دورند و از قوت و تراجم محروس ، لکن دست بشریت آینه صفات ایشان بردیده
ایشان عرضه میکند تا قیام خوش باامداد حق بر بساط توحید می بینند آن
دسدن انسان در آئینه صفا اوقات خوشی ، ایشان را بر بساط هستی میدارد
معذورند لکن از عالم نستی دورند ، رؤت صدق و مطالعه شواهد اخلاص
سدی کشف میان ایشان و میان عالم نیستی ، و مرد تابه الم نیستی نرسد حقایق توحید
روی بوی نماید . گروه سوم خاص الخاصند باقامت حق قائمند نه بنیام خویش ، حیات
ایشان بفتوح تجرید است نه بروح تجنید ، از حول و قوت خویش محترند و از

ارادت و قصد خویش مجرّد، در دایره اعمال و احوال ننمایند و در اسر تصرف و اختیار نهند، و منشور سعادت و شقاوت نخوانند و از سر پرده غیبتشان بیرون نیارند و در جراید محو و اثباتشان ثبت نکنند. مثل ایشان باقر ربوبیت مثل گوی است در خم چو گان سلطان، گویند آن باید که در خم چو گان سلطان باشیم، آنکه خواه گوی بر است اندازد و خواه بیچ، آن گروه اول مخلصانند همه از او بینند، گروه دوم عارفانند باو بینند، گروه سوم مؤحدانند همه او را بینند، آن دو گروه در شواهد خدمتند از زحمت تفرقه باز نرسته، سومین گروه در عین صحبتند بنقطه جمع رسیده، و یک نفس در صحبت بودن به از هزار سال در خدمت زیستن **احمد خضرویه** سجاده‌ای فرستاد در **بویزد بسطامی** و از او نامه درخواست تا بران نماز کند **بویزد** در جواب نامه نوشت که: جمعت عبادة الاولین و الآخین و جعلتها فی مخرقة و امرت بوضع الرأس علیها لیكون نومی جوازاً لها. و هم از این باب است حکایت جنید و شبلی که برای میرفتند، جنید گفت فرایشلی که یکساعت با خدا باش تا من بتو باز آیم، جنید برفت و شبلی در قرآن خواندن ایستاد، جنید باز آمد بانگی بروی زد که ترا گفتم بخدای مشغول باش؟ شبلی گفت من چنان دانسته بودم که چون قرآن خوانم باو مشغول باشم، جنید گفت بدانی که هر که با خدا بود دم تواند زد؟ شبلی آنچه گفت از تفرقت گفت، و جنید جواب از نقطه جمع داد، همچنین نامه **احمد خضرویه** که به بوزید نشب از تفرقت نوشت و **بویزد** از نقطه جمع جواب کرد، در حیرت است که **موسی عمران** چون خواست که بمناجات حق رود در محلهای بنی اسرائیل طواف میکرد قصهها استدعا میکرد تا در حضرت عزّت عرضه میکند و بآن بهانه با حق مناجات میکند و خطاب ازلی می شنود هر چند که غبار تفرقت موسی عزیز تر بود از نقطه جمع همه اولیاء و صدیقان، اما در صافت بر رسول ما صلوات الله علیه در عین تفرقت بود تا از محلهای قصهها در دوزخ می بایست کرد تا بدان بهانه با حق سخن

بسیار کند و رسول مصلوات اللہ علیہ کہ نقطہ جمع مرید سنیہ وی بود اورا باستدشاء
قصہا حاجت نبود بلکه عزت خود با عصمت اومیکفت : «و کلاً نقص علیک من
انباء الرسل» الآية .

پایان مجلد ششم قصیر کشف الاسرار
از اول سورة مریم تا آخر سورة النور

فهرست سور و آیات

از

ترجمه و تفسیر و تأویل

مجلد ششم

جزء شانزدهم

١٩-سورة مريم (٩٨ آية)

صفحة

- تفسير آية (١٠) > قال رب احملني آية < ١١
تفسير آية (١١) > فصرح على قوله من
المحارب < ١١
تفسير آية (١٢) > يا يحيى خذ الكتاب
بقوة < ١٢
تفسير آية (١٣) > وحساناً من لدنا وركوة وكان
تلقا < ١٤
تفسير آية (١٤) > وراؤا ولدته ولم يكن حساراً
هيباً < ١٤
تفسير آية (١٥) > وسلام عليه يوم ولد ويوم
يموت ويوم يبعث حياً < ١٤

النوبة الثالثة

- تأويل > سم الله الرحمن الرحيم < ١٦
تأويل > كهيعص < ١٦
مصححان بهر طريقت < ١٧
تأويل حروف > كهيعص < ١٨
مصححان بهر طريقت < ١٩
تأويل > ذكر رحمت ربك هذه < ١٩
ركريا < ١٩
تأويل > اد نادى ربه بداء حميا < ٢٠
تأويل > قال رب اني وهن العظم
ممي < ٢٠
تأويل > اني هنت العوالي من ذرائي < ٢٠
وقفة يحيى وركريا < ٢١

صفحة

الف

مقدمه

١- النوبة الاولى

- ترجمه آيات ١ تا ١٥ از سورة مريم ٢-١
النوبة الثانية
محل برول و تعداد آيات و كلمات و حروف ٣
تفسير اسم الله الرحمن الرحيم واشتقاق
و فضيلت آن ٤
تفسير آية (١) > كهيعص < ٥
تفسير آية (٢) > ذكر رحمت ربك حمده
ركريا < ٦
تفسير آية (٣) > اد نادى ربه بداء
حميا < ٦
تفسير آية (٤) > قال رب اني وهن العظم
ممي واشتعل الرأس شيبا < ٧
تفسير آية (٥) > اني هنت العوالي من ذرائي
وكادت امرأني هاقرأ < ٨
تفسير آية (٦) > يرئى ومرت من آل يعقوب
واحله رب رصاً < ٨
تفسير آية (٧) > يا ركريا انا نعرك
سلام < ٩
تفسير آية (٨) > قال رب اني يكون لي
علام < ١٠
تفسير آية (٩) > قال كذلك قال ربك < ١٠

صفحة	مهرست سوره آیات
٣٧	مهرست آية (٣١) > و جلسي مبار كائيسما كعب <
٣٧	مهرست آية (٣٧) > و مر اوال الذي ولم يوصلني جبار أشقى <
٣٨	مهرست آية (٣٣) > والسلا على يوم ولدت <
٣٨	مهرست آية (٣٤) > ذلك عيسى مريم قول الحق الذي فيه يشرون <
٣٩	مهرست آية (٣٥) > ما كنش ان يتخذ مرولد <
٣٩	مهرست آية (٣٦) > وان الله رمي ووبكم <
٣٩	مهرست آية (٣٧) > فاحتمل الاحراب من همهم <
٣٩	مهرست آية (٣٨) > اسمع بهما صر... <
	النبوة الثالثة
٤٠	تأويل > وادكر في الكتاب مريم <
٤٠	تأويل > فأتاني اهوذا الرحمن منك ان كنت تقيا <
٤٠	تأويل > فقال سامي يكون لي علام ولم يسمني مشر <
٤١	تأويل > فاجاه ها الحسن الى جدع الحلة <
٤١	تأويل > فقد حمل ريك فعتش سرياً <
٤١	تأويل > اني صدقك آتاني الكتاب وحسلي نميا <
٤٣	تأويل > وجلسي مبار كائيسما <
٤٣	تأويل > والسلام علي يوم ولدت <
٤٤	دلمستان عيسى ويرزاهد
	٣- النبوة الاولى
٤٨-٤٥	ترجمه آیات ٣٩ تا ٦٠ لزسور مريم
	النبوة الثانية
٤٨	مهرست آية (٣٩) > وادكر مريم الحسنة <

صفحة	مهرست سوره آیات
٢٦-٢٣	ترجمه آیات ١٦ تا ٣٨ لزسورة مريم
	النبوة الثانية
٢٦	مهرست آية (١٦) > وادكر في الكتاب مريم للاتيندت من اهلها <
٢٧	مهرست آية (١٧) > فانسنت من دوسم حسانا <
٢٧	مهرست آية (١٨) > قالت اني اعود بالرحمن منك ان كنت تقيا <
٢٨	مهرست آية (١٩) > قال اسما انك رسولك لاهب لك علاماً زكيا <
٢٨	مهرست آية (٢٠) > قالت اني يكون لي علام <
٢٨	مهرست آية (٢١) > فقال كذلك قال ريك <
٢٩	مهرست آية (٢٢) > فاحتملت فاحتملت من مكاناً قسيا <
٣٠	مهرست آية (٢٣) > فاجاه ها الحسن <
٣١	مهرست آية (٢٤) > صاديا من حمدا الانصري <
٣٢	مهرست آية (٢٥) > وهري اليك جدع الحلة <
٣٣	مهرست آية (٢٦) > فكلني واخر من وقرى ميا <
٣٣	مهرست آية (٢٧) > فانت منقوما محملة <
٣٤	مهرست آية (٢٨) > يا لحت هارون ما كان اموك امرأ صوم <
٣٥	مهرست آية (٢٩) > فاعتراته قالوا اكف نكلم من كان في المبد سما <
٣٥	مهرست آية (٣٠) > قال سامي صدقك آتاني الكتاب <

صفحة	صفحة
تفسير آية (٥٩) «صلى من بعدهم	تفسير آية (٤٠) «إنا نحن رب الأرض ومن
٥٩ خلف «	٤٩ عليها واليا يرحمون»
تفسير آية (٦٠) «إلا من تاب و آمن و	تفسير آية (٤١) «وإذ كرم الكتاب امرهم
٦٠ عمل صالحا . «	٤٩ أنه كان صديقاً نبياً»
التوبة الثالثة	تفسير آية (٤٢) «إن قال لا يبه . «
٦٠ تأويل «وأنهم يوم الحرة» .	تفسير آية (٤٣) «يا أممات أمي قد جاحى من
تأويل «إنا نحن رب الأرض ومن	٥٠ العلم ما لم يأتك . «
٦١ عليها»	تفسير آية (٤٤) «يا أممات لقد أخطأت
تأويل «وإذ كرم الكتاب امرهم أنه	٥١ إلى الشيطان كان للرحمن
٦١ كل صديقاً لنا»	صديقاً «
تأويل «وإذ كرم الكتاب موسى أنه كان	تفسير آية (٤٥) «يا أممات أمي
٦٢ مخلصاً»	٥١ أحبا «
تأويل «اولئك الذين أجمعهم عليهم	تفسير آية (٤٦) «قال إنا نحن ربكم
٦٣ من السموم»	٥١ يا أممات «
تأويل «صلى من بعدهم خلف»	تفسير آية (٤٧) «قال سلام عليك سأستغفر لك
٦٤ تأويل «إلا من تاب و آمن و عمل	٥٢ ربي أنه كان صديقاً نبياً»
٦٤ صالحاً»	تفسير آية (٤٨) «وإذ كرم الكتاب
٤- التوبة الاولى	٥٢ تفسر آية (٤٩) «فلما احتزلم
ترجمه آيات ٦١ تا ٩٨ از سورة	٥٢ تفسر آية (٥٠) «ووهبنا لهم من
٦٨-٦٤ مريم	٥٣ ورحمتنا «
التوبة الثانية	تفسير آية (٥١) «وإذ كرم الكتاب موسى
تفسير آية (٦١) «حيات عدو التي وعد	٥٣ أنه كان مخلصاً . «
٦٩ الرحمن «	تفسير آية (٥٢) «وإذ نادى من جانب الطور
تفسير آية (٦٢) «لا يسمعون فيها لموا إلا	٥٣ الأيمن «
٦٩ سلاماً «	تفسير آية (٥٣) «ووهبنا لهم من رحمتنا أحبا
تفسير آية (٦٣) «ذلك الحرة التي مورت	٥٤ هارون نبياً «
٧٠ من عبادنا «	تفسير آية (٥٤) «وإذ كرم الكتاب
تفسير آية (٦٤) «وما نزل إلا من	٥٤ اسمعيل «
٧١ ربك . «	تفسير آية (٥٥) «وإذ نادى من أجله بالسلوة
تفسير آية (٦٥) «رب السموات والأرض	٥٥ والركوة «
٧٢ وما بينهما «	تفسير آية (٥٦) «وإذ كرم الكتاب
تفسير آية (٦٦) «يقول الإنسان أإذا	٥٥ أدريس أنه كان صديقاً نبياً « و تفسر
٧٢ ماتت «	٥٥ آية (٥٧) «ووهبنا مكاناً علماً»
تفسير آية (٦٧) «أولاد كرم الإنسان أنا	تفسير آية (٥٨) «اولئك الذين أجمعهم
٧٣ خلقنا من قبل «	٥٨ عليهم «

صفحہ	صفحہ
تفسیر آیۃ (۶۸) «فوريك لتعصر نسهم والشياطين»	تفسیر آیۃ (۸۶) «ونسوق السحريق الى جهنم وردا»
تفسیر آیۃ (۶۹) «ثم لمرص من كل حية»	تفسیر آیۃ (۸۷) «لا يملكون الشفاعة الا من اتخذ عند الرحمن عهدا»
تفسیر آیۃ (۷۰) «ثم لنحي اعلم بالذنب هم اوليها صلحا»	تفسیر آیۃ (۸۸) «وقالوا اتخذ الرحمن ولدا»
تفسیر آیۃ (۷۱) «وان منكم الا وارودها»	تفسیر آیۃ (۸۹) «لقد جئتم شيئا ادا»
تفسیر آیۃ (۷۲) «ثم نحى الدين اقوا»	تفسیر آیۃ (۹۰) «تكااد السموات يتنظرون منه»
تفسیر آیۃ (۷۳) «واذا تنطق عليهم آياتنا عنات»	تفسیر آیۃ (۹۱) «ان دعوا للرحمن ولدا»
تفسیر آیۃ (۷۴) «وكم احلكم قلبهم من قرن هم احسن اثنا ورتنا»	تفسیر آیۃ (۹۲) «وما ينشي الرحمن ان يتنولدا»
تفسیر آیۃ (۷۵) «قل من كان في الصلاة فليمد يده الرحمن مدا»	تفسیر آیۃ (۹۳) «ان كل من في السموات والارض الا ائى الرحمن صدا»
تفسیر آیۃ (۷۶) «فوريذاك الذين احقدوا هدى»	تفسیر آیۃ (۹۴) «لقد احببهم وهدهم عدا»
تفسیر آیۃ (۷۷) «ايرأيت الذى كمر بآياتنا»	تفسیر آیۃ (۹۵) «وكلهم آتية يوم القيمة فردا»
تفسیر آیۃ (۷۸) «اطلع العيب اتخذ عند الرحمن عهدا»	تفسیر آیۃ (۹۶) «ان الذين آمنوا وعملوا الصالحات سيجعل لهم الرحمن ودا»
تفسیر آیۃ (۷۹) «كلا منك ما يقول»	تفسیر آیۃ (۹۷) «فانما يسرناه بلسانك»
تفسیر آیۃ (۸۰) «وورثه ما يقول و يأتينا فردا»	تفسیر آیۃ (۹۸) «وكم احلكم قلبهم من قرن»
تفسیر آیۃ (۸۱) «واتخذوا من دون الله آله ليكبروا لهم عزا»	التوبة الثالثة
تفسیر آیۃ (۸۲) «كلاميكرون سادتهم ويكبرون عليهم صدا»	تأويل حسانات عند ائى وعد الرحمن عيابه بالعب
تفسیر آیۃ (۸۳) «الم تر انا ارسلنا الشياطين على الكافرين»	تأويل «رب السموات والارض وما بينهما»
تفسیر آیۃ (۸۴) «ملا سمعهم عليهم اتما سذلهم صدا»	صحنان صرطريث
تفسیر آیۃ (۸۵) «يوم نحشر الشقي الى الرحمن وقدا»	تأويل «و يقول الانسان ادا مات»

صفحه	صفحه
تأویل «ان الذین آمنوا وعملوا الصالحات	تأویل « فودک نجح ربهم » ۸۷
۹۱ سیچیل لهم الرحمن ودا »	تأویل « وان منکم الا واردها » ۸۸
۹۱ داستان پیر طریقت	تأویل « یوم نعوذ المتقین الی الرحمن
داستان نامه نو سلیمان دارانی	وعدا » ۹۰
۹۱ موسیرید	داستان مشاهد دیومری که در حال برع
وقه تأویل «ان الذین آمنوا وعملوا	بود ۹۰
الصالحات »	
۹۱	

جزء شانزدهم

۲۰- سورة طه- (۱۳۵ آیه)

تفسیر آیه (۱۰) «اد رأى نارا قال لا اهل	۱- التوبة الاولى
۱۰۱ امکتوا «	ترجمه آیهات از ۱ تا ۶۴ آیه سوره طه
تفسیر آیه (۱۱) «علما انیها یودی یا	۹۵-۹۳
۱۰۲ موس »	التوبة الثانية
تفسیر آیه (۱۲) « ای اما ربک فاحطع	محل ثرول و تعداد آیات و کلمات و حروف
۱۰۳ بطولک «	۹۵
تفسیر آیه (۱۳) «وانا احتر ملک فاستمع	۹۶
۱۰۴ لما یوحى «	تفسیر آیه (۱) «طه»
تفسیر آیه (۱۴) «اننى انا الله لا اله الا انا	تفسیر آیه (۲) «ما ازل لعلک اقران لتفتى» ۹۷
۱۰۴ فاصدى «	تفسیر آیه (۳) «الا تدکر لمن یحشرى» ۹۷
تفسیر آیه (۱۵) «ان صاحبه	تفسیر آیه (۴) «فمریلا من خلق الارض
۱۰۵ آیه . «	و السموات العلوى» ۹۸
تفسیر آیه (۱۶) « فلا یصدک	تفسیر آیه (۵) «الرحمن علی العرش
۱۰۵ صبا «	استوى» ۹۸
تفسیر آیه (۱۷) «وما ذلک صمیمک یا	تفسیر آیه (۶) «له ما فی السموات وما
۱۰۵ موس »	فی الارض وما تحت الثرى» ۹۹
تفسیر آیه (۱۸) «قال هی صای اترکؤ	تفسیر آیه (۷) «وان تعبر بالقرول فانه
۱۰۶ طلمها «	یعلم السر اوحى» ۱۰۰
تفسیر آیه (۱۹) «قال انها یاموسى «	تفسیر آیه (۸) «اذا اله الا هو له
۱۰۷ تفسیر آیه (۲۰) «قال قیها «	الاسماء الحسنی» ۱۰۰
۱۰۷ تفسیر آیه (۲۱) «قال حدھا ولا تصب	تفسیر آیه (۹) «وهن اتمک حدیب
	موسى» ۱۰۱

صفحه	صفحه
تفسیر آیه (۲۶) «فواصل لی وریا»	تفسیر آیه (۲۲) «و اسم یدک الی
۱۱۹ من اعلیٰ»	۱۰۸ حناک
تفسیر آیه (۳۰) «مروی احی»	تفسیر آیه (۲۳) «لمریکس آیاسا
تفسیر آیه (۳۱) «احدیه»	۱۰۸ الکبریٰ»
۱۱۹ «لذی»	تفسیر آیه (۲۴) «ادب الی مرویانه
تفسیر آیه (۳۲) «واشرکه»	۱۰۸ طی»
۱۱۹ «مر امری»	التوبة الثالثة
تفسیر آیه (۳۳) «کی مسک کثیرا»	۱۰۹ تأویل «سماط الرحمن الرحیم»
تفسیر آیه (۳۴) «و ذکرک کثیرا»	۱۰۹ تأویل «له»
تفسیر آیه (۳۵) «ایک کت ماصیرا»	۱۰۹ تأویل «ما ابرما علیک القرآن تسقی»
تفسیر آیه (۳۶) «قال قد اوتیت مؤلث»	۱۱۰ تأویل «الا مذكره لمن یسعی»
۱۲۰ «یاموسی»	۱۱۰ تأویل «میرلا من خلق»
تفسیر آیه (۳۷) «ولقد مسم علیک مرة»	تأویل «الرحمن علی الارض استوی»
۱۲۰ «اخری»	و گفتار شیخ الاسلام اصاری در استواء
تفسیر آیه (۳۸) «انما وحینا الی امک مایوحی»	۱۱۱ حدادود مرعس
تفسیر آیه (۳۹) «ان اقمه فی التابوت»	تأویل «وان تجبر ما قول فانه یلمها لیس
۱۲۰ «فاقد هدی الیم»	۱۱۲ «واحدی»
دائمتی ولایت موسی و افکندن او مرسل	۱۱۲ تأویل «ان الله فی حق»
۱۲۰ «بول»	تأویل «هل انک حذیب موسی ادرای
تفسیر آیه (۴۰) «ادمتی اخت»	۱۱۲ «ما را»
۱۲۴ «هل اذکم»	تأویل «فاصل علیک»
دائمتی و حق موسی و مسمو سیام او	۱۱۳ تأویل «وما تلك سمینک یاموسی»
تفسیر آیه (۴۱) «سواطسک لنفسی»	۱۱۴ تأویل «واسم یدک الی حناک»
تفسیر آیه (۴۲) «ادب ایت و اخو ک آیاسا»	۱۱۴ تأویل «لمریکس آیاسا الکبریٰ»
تفسیر آیه (۴۳) «ادب مرویانه»	۱۱۴ صحن سطریت
۱۲۶ «طی»	۲- التوبة الاولى
تفسیر آیه (۴۴) «فهل لا لقولایا»	مترجمه آیات ۲۵ تا ۵۴ از سوره طه ۱۱۵ - ۱۱۷
تفسیر آیه (۴۵) «فلا یب»	التوبة الثانية
۱۲۷ «اسانح»	تفسیر آیه (۲۵) «فهل رب اشرح لی صدی»
تفسیر آیه (۴۶) «فهل لا لیمان اسمی مکما»	تفسیر آیه (۲۶) «ویسر امری»
۱۲۸ «اصح و اری»	تفسیر آیه (۲۷) «فو اخلل عتة
تفسیر آیه (۴۷) «فاقیام فولا اما رسولا»	۱۱۸ «من لاسی»
۱۲۹ «رک»	

صفحة	صفحة
١٤٢	تفسير آية (٤٨) «إنا قد أجرى الينا » ١٣٠
١٤٥	تفسير آية (٤٩) «قال فرعون يا موسى» ١٣٠
١٤٥	تفسير آية (٥٠) «قال رما الذي اعطى كل شي حلقه ثم هدى » ١٣٠
١٤٥	تفسير آية (٥١) «قال فامال القرون الاولى » ١٣١
١٤٥	تفسير آية (٥٢) «قال علميا صدى في كتاب لايتلوس ولاينسي » ١٣١
١٤٦	تفسير آية (٥٣) «الذي جعلكم الارض مهدأ » ١٣٢
١٤٦	تفسير آية (٥٤) «كلوا اراعوا اعامكم التوبة الثالثة
١٤٦	تأويل «قال رب اخرجني صغرى» ١٣٢
١٤٧	تأويل «اذبح الى فرعون انه طمى » ١٣٣
١٤٧	تأويل «واخرجه الى امرى » ١٣٤
١٤٧	تأويل «قد اوتيت صواك يا موسى » ١٣٤
١٤٧	تأويل «فولانقولا لينا لعل يذكروا ويشتري » ١٣٦
١٤٨	٣ - التوبة الاولى
١٤٩	ترجمه آيات ٥٥ تا ٧٣ از سورة طه ١٣٧-١٣٩
١٤٩	التوبة الثانية
١٥١	تفسير آية (٥٥) «مباخلفاكم و فيها تمعدكم » ١٤٠
١٥٣	تفسير آية (٥٦) «وقد اريدنا آياتنا كلها فكنسواي » ١٤١
١٥٣	تفسير آية (٥٧) «قال احشائكم جناس ارسا صغرى يا موسى » ١٤١
١٥٣	تفسير آية (٥٨) «فلما نكسك مسرنته ١٤١٤
١٥٣	تفسير آية (٥٩) «قال مودكم يوم الرينة ١٤١٤
١٥٣	تفسير آية (٦٠) «فولى فرعون و فضع كيدته ثم امى » ١٤٢
١٥٣	تفسير آية (٦١) «قال لهم موسى وليكم لافتروا على الله كذبا . » ١٤٢
١٥٩	تفسير آية (٦٢) «فانزعوا ارحم بهمهم » ١٥٢
١٤٢	تفسير آية (٦٣) « قالوا ان هذا لساحران . » ١٤٢
١٤٥	تفسير آية (٦٤) «فاحسوا كيدكم » ١٤٥
١٤٥	تفسير آية (٦٥) « قالوا يا موسى اما ان تلقى . » ١٤٥
١٤٥	تفسير آية (٦٦) «قال بل القوا فادا حالهم وصوبهم » ١٤٥
١٤٦	تفسير آية (٦٧) « فلو حرقني فسه حيلة موسى » ١٤٦
١٤٦	تفسير آية (٦٨) «قلنا لا نصف انك انت الاطلى » ١٤٦
١٤٦	تفسير آية (٦٩) «والذي اعطى يمسك » ١٤٦
١٤٧	اقسام صغرى داستان صغرى موسى ١٤٧
١٤٧	تفسير آية (٧٠) «فلما انشعرا سجدا قالوا اما رب هروم موسى » ١٤٧
١٤٧	تفسير آية (٧١) «قال آمنت له قبل ان آذن لكم » ١٤٧
١٤٨	تفسير آية (٧٢) «قالوا ان مؤثره » ١٤٨
١٤٩	تفسير آية (٧٣) «إنا آما مرسلنا لينا التوبة الثالثة
١٤٩	تأويل «مباخلفاكم و فيها تمعدكم » ١٤٩
١٥١	تأويل «وقد اريدنا آياتنا كلها » ١٥١
١٥٣	تأويل «إنا آما مرسلنا لينا التوبة الاولى
١٥٣	ترجمه آيات ٧٤ تا ١٠١ از سورة طه ١٥٣
١٥٣	التوبة الثانية
١٥٣	تفسير آية (٧٤) «إنا مرسلنا لينا التوبة الاولى
١٥٣	تفسير آية (٧٥) «فومن يأثم مؤمناً ففعل الصالحات . » ١٥٨
١٥٣	تفسير آية (٧٦) «جنات عدن تجري من تحتها الانهار خالدين فيها واذلك اجر من عمل صالحاً » ١٥٨
١٥٣	تفسير آية (٧٧) «وقد اوحى الى موسى ان اسر مبادى » ١٥٩

صفحة	تفسير آية	صفحة	تفسير آية
	تفسير آية (٩٧) «قال قلبك من لك في	١٦٠	تفسير آية (٧٨) «فانهم هم من جوده
١٦٨	الصورة ان تقول لا ماس	١٦٠	تفسير آية (٧٩) «واول من عرفه وما عدى
	تفسير آية (٩٨) «ايضا الحكماء الذي	١٦٠	تفسير آية (٨٠) «يا من اسرائيل قد
١٦٨	لاله الالهوسع كل شيء طمعا		استحكم من عتوكم
	تفسير آية (٩٩) «كذلك شن عليك من	١٦١	تفسير آية (٨١) «كلوا من طمات
١٦٨	امياء ما قد حقيق		ماروقناكم
	تفسير آية (١٠٠) «من اعرض عنه فانه	١٦١	تفسير آية (٨٢) «واول لغار من تاب
١٦٨	يحمل يوم القيمة وزيرا		تفسير آية (٨٣) «وما اعطيك من قومك
	تفسير آية (١٠١) «حالدين فيه وساء لهم	١٦١	ياموسى
١٦٨	يوم القيمة حملا		تفسير آية (٨٤) «قال هم اولاد عيسى
	التوبة الثالثة	١٦٢	اترى
١٦٩	تأويل «انه من يأت به محرما		تفسير آية (٨٥) «قال فانا قد ضا قومك
	تأويل «واول لغار لمن تاب و	١٦٢	من بينك واخلمهم السامرى
١٧٠	وآمن		تفسير آية (٨٦) «فرجع موسى الى قومه
	تأويل «وما اعطيك من قومك يا	١٦٢	عسان اسماء
١٧١	موسى		تفسير آية (٨٧) «قالوا ما احلفنا محمدك
	هـ التوبة الاولى	١٦٢	ما كنا
	ترجمه آيات ١٠٢ تا ١٢٣ از سوره		تفسير آية (٨٨) «ما خرج لهم صلاحا جدا
١٧٥-١٧٢	طه	١٦٤	له حوار
	التوبة الثانية		تفسير آية (٨٩) «ما يريدون الا يرجع اليهم
	تفسير آية (١٠٢) «يوم ينفع رب	١٦٤	قولا
١٧٥	الصور		تفسير آية (٩٠) «وقد قال لهم هرون من
	تفسير آية (١٠٣) «يتحاور منهم ان	١٦٥	قل
١٧٦	لستم الا بشر		تفسير آية (٩١) «قالوا ان سرع عليه
	تفسير آية (١٠٤) «من احلم بها	١٦٥	ما كين
١٧٧	يتواون		تفسير آية (٩٢) «قال ياهرون ما معك
	تفسير آية (١٠٥) «ويستلوك من	١٦٥	انذرا بينهم سلوا
١٧٧	الرجال		تفسير آية (٩٣) «الا تين
	تفسير آية (١٠٦) «يهدرها فانت	١٦٥	تفسير آية (٩٤) «قال يا من ام لا تأخذ
١٧٨	صحا		ملحتى ولا راسى
	تفسير آية (١٠٧) «مرى هربا عوجا		تفسير آية (٩٥) «قال فما حطبت يا
١٧٨	ولات	١٦٦	سامرى
			تفسير آية (٩٦) «قال صرت ساقط نصروا
		١٦٦	به

صفحة	صفحة
١٨٦	تفسير آية (١٠٨) > يومئذ يمشون
١٨٨	الداس >
١٨٨	تفسير آية (١٠٩) > يومئذ لا تمنع
١٨٩	الضعاف >
١٨٩	تفسير آية (١١٠) > يلهيهم
١٨٩	أيديهم >
١٨٩	تفسير آية (١١١) > وصوت الوجوه لهم
١٩٠	القيوم >
	تفسير آية (١١٢) > ومن يعمل من
	السلطات وهو مؤمن ولا يخاف
	ظلمًا >
١٩٢	تفسير آية (١١٣) > وكنك
١٩٤	أمرهم >
	تفسير آية (١١٤) > فقال الله الملك
	الحق >
١٩٤	تفسير آية (١١٥) > ولقد عهد نالي
١٩٥	آدم >
١٩٥	تفسير آية (١١٦) > واد قلنا للملائكة
١٩٥	استجدوا لآدم >
١٩٦	تفسير آية (١١٧) > قلنا يا آدم >
١٩٦	داستان صوط آدم >
١٩٦	تفسير آية (١١٨) > إنك إلا صرح
١٩٦	فيها ولا تدري >
١٩٦	تفسير آية (١١٩) > وادك لا تظنوا فيها
١٩٦	ولا تصح >
١٩٦	تفسير آية (١٢٠) > قدوس الله
١٩٦	السلطان >
١٩٨	تفسير آية (١٢١) > فاكلا منها فحدث لهما
١٩٨	صوابهما >
١٩٨	تفسير آية (١٢٢) > فاحتملوا منه >
١٩٨	تفسير آية (١٢٣) > فقال احطأ منها
١٩٨	حيما >
	النوبة الثالثة
١٩٩	تأويل > يوم سجدوا للصورة
١٨٦	تأويل > يومئذ لا تنفع العفافة ..
١٨٨	تأويل > فقال الله الملك الحق ..
١٨٨	تأويل > قلنا نسل القران . >
١٨٩	تأويل > ولقد عهد نالي آدم من قبل
١٨٩	تأويل > واد قلنا للملائكة استجدوا
١٨٩	الآدم >
١٩٠	كتار بهري ابريران طريقت دوبارة
	آدم
	٦- النوبة الاولى
	فرحة آيات ١٢٤ تا ١٣٥ از سورة
١٩٤-١٩٢	طه
	النوبة الثانية
١٩٤	تفسير آية (١٢٤) > ومن أمرس عس
١٩٤	دكري >
١٩٥	تفسير آية (١٢٥) > فقال ربهم حشرهم
١٩٥	احس >
١٩٥	تفسير آية (١٢٦) > فقال كذلك آياتنا
١٩٥	فسيما >
١٩٦	تفسير آية (١٢٧) > فوكذلك نحري من
١٩٦	أصروا >
١٩٦	تفسير آية (١٢٨) > اطعمهم بهلهم
١٩٦	تفسير آية (١٢٩) > ولولا كلمه سقت من
١٩٦	ربك >
١٩٦	تفسير آية (١٣٠) > فافسر على ما
١٩٦	يقولون >
١٩٨	تفسير آية (١٣١) > قلنا تمسك بميثك >
١٩٨	تفسير آية (١٣٢) > فادامرك بالسلوة
١٩٩	واسطر عليها >
١٩٩	تفسير آية (١٣٣) > وقالوا لولا آياتنا يا ميس
١٩٩	رمة >
١٩٩	تفسير آية (١٣٤) > قلوا اما اهلكا هم
١٩٩	معدن من قبله >

صفحة	صفحة
٢٣١	تفسير آية (٣١) > وجعلنا في الارض رواسي . <
٢٣١	تفسير آية (٣٢) > وجعلنا السماء سقفًا . <
٢٣١	تفسير آية (٣٣) > وهو الذي خلق الليل والنهار . <
٢٣١	التوبة الثالثة
٢٣٢	تأويل > ولهم في السموات والارض <
٢٣٣	تأويل > لو كان فيها آلهة <
٢٣٤	تأويل > لا يستلخصا يصلوهم يستلثون . <
٢٣٤	تأويل > ام اصنعوا من دونه آلهة . <
٢٣٥	تأويل > اولم ير الذين كفروا <
٢٣٥	تأويل > وهو الذي خلق الليل والنهار . <
٢٣٥	تأويل > والشمس والقمر كل في فلك يسجرون . <
٢٣٦	٣- التوبة الاولى
٢٣٦-٢٣٩	ترجمة آيات ٣٤ و ٥٠ از سورة الاشياء
٢٣٩	التوبة الثانية
٢٣٩	تفسير آية (٣٤) > وما جعلنا الشمس قلبك المجدد . <
٢٣٩	تفسير آية (٣٥) > كل حين ايقظه الموت . <
٢٤٠	داستان وقفات معطى (س)
٢٤٧	تفسير آية (٣٦) > وادراك الدين كفروا . <
٢٤٨	تفسير آية (٣٧) > خلق الانسان من صل . <
٢٤٩	تفسير آية (٣٨) > يقولون حتى ننطق . <
٢٤٩	تأويل > سمع الله الرحمن الرحيم <
٢٤٩	تأويل > اقرب للناس حسامهم <
٢٤٩	تأويل > فقتلوا اعداء الذكر <
٢٤٩	تأويل > وكم قصصا من قرية . <
٢٤٩	سبحان بغير طريقته
٢٤٩	٤- التوبة الاولى
٢٤٩	ترجمة آيات ١٩ و ٢٣ از سورة الاسماء
٢٤٩	التوبة الثانية
٢٤٩	تفسير آية (١٩) > وله من في السموات والارض . <
٢٤٩	تفسير آية (٢٠) > يسعون للهلك والنهار لا يتفكرون <
٢٤٩	تفسير آية (٢١) > ام اصنعوا آلهة . <
٢٤٩	تفسير آية (٢٢) > ولو كان معها آلهة الا افسدوا . <
٢٤٩	تفسير آية (٢٣) > لاستلخصا يصل <
٢٤٩	تفسير آية (٢٤) > ام اصنعوا من دونه . <
٢٤٩	تفسير آية (٢٥) > وما ارسلنا من قبلك من رسول . <
٢٤٩	تفسير آية (٢٦) > وقالوا الحمد للرحمن ولله . <
٢٤٩	تفسير آية (٢٧) > لاستفوتوه ناقول . <
٢٤٩	تفسير آية (٢٨) > يعلم ما بين ايديهم وما خلفهم . <
٢٤٩	تفسير آية (٢٩) > و من قبل منهم . <
٢٤٩	تفسير آية (٣٠) > اولم ير الذين كفروا . <

صفحہ	صفحہ
تفسیر آیہ (۳۹) > لو یعلم الذین	تفسیر آیہ (۵۷) > انقل لا یمہ
کفروا <	۲۶۱
تفسیر آیہ (۴۰) > بل ما یمہم حۃ .	تفسیر آیہ (۵۳) > قالوا وجدنا
تفسیر آیہ (۴۱) > فاولقد استنزی	آماہنا . <
یرسل . <	تفسیر آیہ (۵۴) > قال لقد کتم
تفسیر آیہ (۴۲) > قل من یکلؤکم	وآیہکم . <
تفسیر آیہ (۴۳) > اہلہم آلہة <	تفسیر آیہ (۵۵) > قالوا احشنا ما لعل امامت
تفسیر آیہ (۴۴) > بل متنبئا	من اللامیین <
ہولاء	تفسیر آیہ (۵۶) > قال بل مکرب السوات
تفسیر آیہ (۴۵) > قل انما اندرکم	والارض <
ما لوسی . <	تفسیر آیہ (۵۷) > و ثالث لا کینس
تفسیر آیہ (۴۶) > ولاں مستہم	استانکم <
نصہ <	تفسیر آیہ (۵۸) > صلیم جداد . <
تفسیر آیہ (۴۷) > وضع الموازین	تفسیر آیہ (۵۹) > قالوا من قبل هذا ما کینسا . <
القطر <	تفسیر آیہ (۶۰) > قالوا سمنانی
تفسیر آیہ (۴۸) > ولقد آتینا موسی و	یذکرہم <
ہرون الرقائ <	تفسیر آیہ (۶۱) > قالوا ما نراہ علی احین
تفسیر آیہ (۴۹) > الذین یخفون ربہم	التانی . <
سالمہم <	تفسیر آیہ (۶۲) > قالوا انت ضلت عدا
تفسیر آیہ (۵۰) > و هذا ذکر	ما کینسا یا ابرہیم . <
مبارک <	تفسیر آیہ (۶۳) > قال بل ضلہ کبیر ہم
	ہذا <
	تفسیر آیہ (۶۴) > فارجعوا الی انفسہم <
	تفسیر آیہ (۶۵) > فونکسوا علی رؤسہم <
	تفسیر آیہ (۶۶) > قال اتعبدون من
	دون اللہ <
	تفسیر آیہ (۶۷) > لای فیکولنا تعبدون من
	دون اللہ املضطلون . . <
	تفسیر آیہ (۶۸) > قالوا احرقہ .
	داستان مامی افکنس ابرہیم
	تفسیر آیہ (۶۹) > فقلنا یا مار کوس مردآ
	وسلامآ علی ابرہیم <
	تفسیر آیہ (۷۰) > ولوا ردواہ کیدآ <
	۲۶۹
	ترجمہ آیات ۷۷ تا ۷۷۷ از سورۃ الانعام ۲۵۸-۲۶۱
	التوبۃ الثانیۃ
	تفسیر آیہ (۵۱) > فاولقد آتینا امرہم
	رشدہ <

صفحة

تأويل «ولسليمان الرب عاقبة» ٢٩٣
تأويل «وايوب اذ نادى ربه» ٢٩٤

٦- التوبة الاولى

مرجحة آيات ٨٧ تا ١٠٠ از سورة الاسماء ٢٩٧-٢٩٧

التوبة الثانية

تفسير آية (٨٧) «وذا النون اذ ذهب
مماضياً» ٢٩٨

داستان يوسف
تفسير آية (٨٨) «فاستجاب له و
سجنه» ٢٩٨

تفسير آية (٨٩) «وذكرنا اذ نادى
ربه» ٣٠٢

تفسير آية (٩٠) «فاستجاب له و
هنا» ٣٠٣

تفسير آية (٩١) «واتى احسن
مرحبا» ٣٠٣

تفسير آية (٩٢) «ان هذه امك امه
واحد» ٣٠٤

تفسير آية (٩٣) «وقطروا امرهم
بينهم» ٣٠٤

تفسير آية (٩٤) «من يعمل
من الصالحات» ٣٠٥

تفسير آية (٩٥) «وحراب على قريه» ٣٠٥

تفسير آية (٩٦) «حتى اذا ضعت
ياجوز وما عوج» ٣٠٦

تفسير آية (٩٧) «واقرب الوعد
الحق» ٣٠٧

تفسير آية (٩٨) «انكم وما حسدون من
دونك» ٣٠٨

تفسير آية (٩٩) «لوكن هؤلاء آية» ٣٠٨

تفسير آية (١٠٠) «لهم فيها زفير» ٣٠٨

التوبة الثالثة

تأويل «وذا النون اذ ذهب مماضياً» ٣٠٨

صفحة

تفسير آية (٧١) «وسمى ما لوطاً» ٢٦٩

تفسير آية (٧٢) «ووجنته له اسحق» ٢٧٠

تفسير آية (٧٣) «وحملناهم اثمة» ٢٧٠

تفسير آية (٧٤) «ولو علم آتينا» ٢٧١

تفسير آية (٧٥) «وان دخلناه من رحمتنا» ٢٧١

تفسير آية (٧٦) «ونوحاً اذ نادى من قبل» ٢٧١

تفسير آية (٧٧) «ونفساً من القوم» ٢٧١

التوبة الثالثة

تأويل «ولقد آتينا امرهم ربه من
قبل» ٢٧٣

تأويل «فلما يا لوط كذب مرداً» ٢٧٣

هـ التوبة الاولى

مرجحة آيات ٨٦ تا ١٠٠ از سورة الانعام ٢٧٦-٢٧٦

التوبة الثانية

تفسير آية (٧٨) «وداود وسليمان» ٢٧٦

تفسير آية (٧٩) «فهيماها سليمان» ٢٧٨

تفسير آية (٨٠) «ولمناهم سمه
لنوس لكم» ٢٨٠

تفسير آية (٨١) «ولسليمان الرب عاقبة» ٢٨١

داستان يوسف
تفسير آية (٨٢) «ومن الشياطين من
يوسوس له» ٢٨٣

تفسير آية (٨٣) «وايوب اذ نادى ربه» ٢٨٣

داستان ايوب
تفسير آية (٨٤) «فاستجاب له» ٢٨٤

تفسير آية (٨٥) «واصحى واذهب و
ذا النمل» ٢٩١

تفسير آية (٨٦) «وان دخلنا هم
من رحمتنا» ٢٩٢

التوبة الثالثة

تأويل «وداود وسليمان» ٢٩٢

صفحة	صفحة
٣١٨	كفتار بهر طرفت
٣١٨	تأويل > فاستجبنا له ونجيناه من الغم < ٣٠٩
٣١٨	تأويل > وكرها اذ نادى ربه < ٣١٠
٣١٩	كفتار بهر طرفت
٣١٩	تأويل > ان هذا امتكم امه واحدة < ٣١١
٣١٩	كفتار بهر طرفت
٣١٩	٧- النبوة الاولى
٣١٩	ترجمه آيات ١٠١ تا ١١٢ از
٣١٩	سورة الاسماء
٣١٩	٣١٢-٣١٤
٣٢٠	النبوة الثانية
٣٢٠	تفسير آية (١٠١) > ان الذين سقت لهم
٣٢٠	مننا الصلص < ٣١٤
٣٢١	تفسير آية (١٠٢) > لا يسمعون حسوسها < ٣١٥
٣٢١	تفسير آية (١٠٣) > لا يسمعون الفزع
٣٢٢	الاكبر < ٣١٥
٣٢٢	تفسير آية (١٠٤) > يوم نطوى السماء < ٣١٦
٣٢٢	تفسير آية (١٠٥) > ولقد كننا في
٣٢٣	الزبور < ٣١٧

جزء هفدهم

٢٢- سورة الحج (٢٨ آية)

صفحة	صفحة
٣٣٠	١- النبوة الاولى
٣٣١	ترجمه آيات ١ تا ١٧ از سورة
٣٣١	الحج
٣٣١	٣٣٠-٣٣١
٣٣٢	النبوة الثانية
٣٣٢	محل نزول و تعداد آيات و كلمات و حروف
٣٣٢	و صفات سورة الحج و آيات مسحوخه
٣٣٢	تفسير آية (١) > يا ايها الناس
٣٣٢	اتقوا ربكم < ٣٣٩

صفحة

- تفسير آية (٢١) > ولهم مقام
من حديد
٣٥٠
تفسير آية (٢٢) > كلما ارادوا ان يخرجوا
مها من عم .
٣٥٠
تفسير آية (٢٣) > ان الله يدخل الذين
آمنوا .
٣٥٠
تفسير آية (٢٤) > وعدوا الى الطيب
من القول
٣٥١
تفسير آية (٢٥) > ان الذين كفروا .
٣٥١
التوبة الثالثة
تاويل > اللهم ان الله
٣٥٤
تاويل > وعدوا الى الطيب من القول
٣٥٥
تاويل > سواء المالك فيه والناي
٣٥٦
داستان مرديكه در عهد صاحب كم
٣٥٧
وتصمت مود

٣- التوبة الاولى

- در حمة آيات ٦٦ تا ٣٧ ارمورد الصبح ٣٥٨-٣٦٠
التوبة الثانية
تفسير آية (٢٦) > وادبوا بالمرهم
مكان الموت
٣٦٠
تفسير آية (٢٧) > وادبوا بالمرهم
بالصبح
٣٦١
تفسير آية (٢٨) > ليعبدوا ما يوليهم
٣٦٢
تفسير آية (٢٩) > فليبقوا فتنهم
٣٦٣
تفسير آية (٣٠) > ذلك ومن يطم
حرمت الله
٣٦٤
تفسير آية (٣١) > حلفاء لهم عشر كبر
٣٦٥
تفسير آية (٣٢) > ذلك ومن يطم
شمال الله
٣٦٦
تفسير آية (٣٣) > فليبقوا فتنهم
٣٦٦
تفسير آية (٣٤) > ولكل امة حلفتنا منكم
٣٦٧
تفسير آية (٣٥) > الذين اذا ذكر الله
قلوبهم
٣٦٧

صفحة

- تفسير آية (٧) > وان الساعة
آتية .
٣٣٥
تفسير آية (٨) > ومن الناس من يحاول
في الله
٣٣٥
تفسير آية (٩) > ثاني صفة ..
٣٣٦
تفسير آية (١٠) > ذلك كما قدمت يدك .
٣٣٧
تفسير آية (١١) > ومن الناس من يصدف
على حرد .
٣٣٧
تفسير آية (١٢) > يدعونهم دون الله...
٣٣٨
تفسير آية (١٣) > يدعونهم دون الله...
٣٣٨
تفسير آية (١٤) > ان الله يدخل الذين آمنوا
وعملوا الصالحات...
٣٣٨
تفسير آية (١٥) > فمن كان على...
٣٣٩
تفسير آية (١٦) > فوكلناكم ازلناه...
٣٤٠
تفسير آية (١٧) > ان الذين آمنوا والذين
جادوا...
٣٤٠
التوبة الثالثة
تاويل > سم الله الرحمن الرحيم
٣٤١
تاويل > يا ايها الناس...
٣٤٢
كتار بير طريقت
٣٤٢
تاويل > ان الرزق الله...
٣٤٢
تاويل > يا ايها الناس ان كنتي في ريب
٣٤٣
تاويل > ذلك بار الله...
٣٤٥
٢- التوبة الاولى
در حمة آيات ١٨ تا ٢٥ ارمورد الصبح ٣٤٥-٣٤٧
التوبة الثانية
تفسير آية (١٨) > ان الله...
٣٤٧
يسجد له
٣٤٧
تفسير آية (١٩) > هذان صمان...
٣٤٨
تفسير آية (٢٠) > يصر به ملى
٣٥٠
بلونهم...

صفحة	صفحة
تفسير آية (٥٢) > وما ارسلنا من قبلك	تفسير آية (٣٩) > والذين حملنا لكم
٣٨٥	٣٦٨
داعيتان مودعوا لجمعوا لقاء طوفان	تفسير آية (٣٧) > ليرسل الله لهم بها
٣٨٦	٣٦٩
تفسير آية (٥٣) > ليجعل ما في الشيطان فتنة	التوبة الثالثة
٣٨٧	تأويل > واذا نزلنا من هم مكان البيت
تفسير آية (٥٤) > ولولم يكن الذين	٣٧٠
٣٨٨	تأويل > فوالذين في الناس السليم
تفسير آية (٥٥) > ولا يزال الذين كفروا	٣٨١
٣٨٨	تأويل > ليعذبوا ما فيهم
تفسير آية (٥٦) > الملك يومئذ	٣٧٢
٣٨٨	تأويل > ذلك ومن علم حرمان الله
تفسير آية (٥٧) > والذين كفروا وكنوا	٣٧٢
٣٨٨	٣- التوبة الاولى
ما يلقاها	ترجمة آيات ٣٨-٥٧ لرسورة السجدة
	٣٧٧-٣٧٤
التوبة الثالثة	التوبة الثانية
تأويل > ان الله يدافع عن الدين	تفسير آية (٣٨) > ان الله يدافع عن الدين
٣٨٩	٣٧٧
كفار من طريقت	تفسير آية (٣٩) > الذين الذين
٣٨٩	٣٧٧
تأويل > ولولا دفع الله الناس بينهم	يشاكلون
٣٩٠	تفسير آية (٤٠) > الذين اخرجوا من
يحيى	٣٧٧
تأويل > الذين ان مكناهم في الارض	ديارهم
٣٩٠	٣٧٩
تأويل > وما ارسلنا من قبلك من رسول	تفسير آية (٤١) > الذين ان مكناهم
٣٩١	٣٨٠
ولا سرا	في الارض
	٣٨٠
٥- التوبة الاولى	تفسير آية (٤٢) > فوالن يكنفوك
ترجمة آيات ٧٨-٥٨ لرسورة السجدة	٣٨٠
٣٩٦-٣٩٢	تفسير آية (٤٣) > فوالن يكنفوك
التوبة الثانية	٣٨١
تفسير آية (٥٨) > والذين حاجروا في	تفسير آية (٤٤) > فوالن يكنفوك
٣٩٦	٣٨١
سبل الله	تفسير آية (٤٥) > فوالن يكنفوك
٣٩٦	٣٨١
تفسير آية (٥٩) > ليعذبهم بعد ذلك	تفسير آية (٤٦) > فوالن يكنفوك
٣٩٦	٣٨١
تفسير آية (٦٠) > ذلك ومن عاقب مثل	تفسير آية (٤٧) > ويستجلبونك
٣٩٦	٣٨١
معه	بالتذاب
٣٩٦	تفسير آية (٤٨) > وكأين من قرية
تفسير آية (٦١) > ذلك بار الله يومئذ	٣٨٥
٣٩٨	٣٨٥
فوالن يكنفوك	تفسير آية (٤٩) > فوالن يكنفوك
٣٩٨	٣٨٥
تفسير آية (٦٢) > ذلك من افهم الحق	تفسير آية (٥٠) > فوالن يكنفوك
٣٩٨	٣٨٥
تفسير آية (٦٣) > الذين افهم الحق	تفسير آية (٥١) > والذين سئلوا آياتنا
٣٩٩	٣٨٥
	مساخرين

صفحة	صفحة
تفسير آية (٧٦) > يعلم ما بين ايديهم	تفسير آية (١٤) > له ما في السموات وما
٤٠٤ > وما خلفهم ... >	٣٩٩ في الارض > .
تفسير آية (٧٧) > يا ايها الذين آمنوا اذكروا	تفسير آية (٦٥) > الم تر ان الله سخر لكم
٤٠٤ > واسجدوا ... >	٣٩٩ تفسير آية (٦٦) > هو الذي احياكم >
تفسير آية (٧٨) > وجاهدوا في الله حق	تفسير آية (٦٧) > لكل امة حلتنا
٤٠٥ > جهاده ... >	٣٩٩ منسكا > .
النوبة الثالثة	تفسير آية (٦٨) > وان جادلوك >
تأويل > والذين هاجروا في سبيل الله > .	٤٠٠ تفسير آية (٦٩) > الله يحكمكم يوم
تأويل > ذلك بان الله يؤلف الليل	٤٠٠ القومة ... >
٤٠٨ في النهار . . . >	تفسير آية (٧٠) > الم تعلم ان الله يعلم ما
تأويل > ذلك بان الله هو الحق > .	٤٠١ في السماء والارض > .
٤٠٨ تأويل > الم تر ان الله انزل من	تفسير آية (٧١) > ويبصرون مردون الله > .
٤٠٨ السماء ماء ... >	٤٠١ تفسير آية (٧٢) > هو الذي انزل عليهم آياتنا > .
تأويل > ما قدر الله حق قدره ... >	٤٠٢ تفسير آية (٧٣) > يا ايها الناس اشراب
٤٠٩ تأويل > يا ايها الذين آمنوا اذكروا	٤٠٢ مثل . . . >
٤٠٩ > وجاهدوا في الله حق جهاده . >	تفسير آية (٧٤) > وما قدروا الله حق
٤١٠	٤٠٣ قدره > .
٤١١	تفسير آية (٧٥) > الله يعطي من الملائكة
	٤٠٣ رسلا ... >

جزء هجدهم

٢٣ - سورة المؤمنون (١١٨ آية)

الجزء الثامن عشر	١ - النوبة الاولى
تفسير آية (١) > قد اطع المؤمنون >	ترجمه آيات ١ ١٦ ابرسورة
٤١٥ تفسير آية (٢) > الذين هم من سلوتهم	٤١٣-٤١٤ المؤمنون
٤١٥ > غلثون >	النوبة الثانية
تفسير آية (٣) > والذين هم من اللبر	محل مرول وقصد آيات وكلمات وحروف
٤١٦ > معسوق >	٤١٥ وآيات مسوخة
تفسير آية (٤) > والذين هم للركوة	
٤١٧ > فاعلون >	

صفحه	صفحه
٤- التوبة الاولى	تفسير آية (٥) > والذين هم لفروجهم حافظون < ٤١٧
ترجمة آیات ١٧ تا ٥٠ من سورة التوبة	تفسير آية (٦) > الاعلى ائزواجهم < ٤١٧
٤٢٦-٤٣٠	تفسير آية (٧) > فمن ابتغى ذنبا < ٤١٧
التوبة الثالثة	تفسير آية (٨) > والذين هم لاماناة بهم وعبدهم < ٤١٧
تفسير آية (١٧) > ولقد خلقنا فرقكم سبع طرائق < ٤٣٠	تفسير آية (٩) > والذين هم على صلواتهم يحافظون < ٤١٨
تفسير آية (١٨) > وانزلنا من السماء ماء نقير < ٤٣٠	تفسير آية (١٠) > اولئك هم الوارثون < ٤١٨
تفسير آية (١٩) > فانما انا لكم بمنجاة < ٤٣١	تفسير آية (١١) > الذين يرون فردوس < ٤١٨
تفسير آية (٢٠) > وشجرة تخرج من طور سيناء < ٤٣١	تفسير آية (١٢) > ولقد خلقنا الانسان < ٤١٩
تفسير آية (٢١) > وان لكم في الانعام لسرعة < ٤٣٢	تفسير آية (١٣) > ثم جعلنا نطفة < ٤١٩
تفسير آية (٢٢) > وعليها وعلى الملك يحضون < ٤٣٢	تفسير آية (١٤) > ثم خلقنا النطفة < ٤٢٠
تفسير آية (٢٣) > ولقد ارسلنا نوحا الى قومه < ٤٣٢	تفسير آية (١٥) > ثم امك مد ذلك < ٤٢١
تفسير آية (٢٤) > فقال الملأ الذين كفروا < ٤٣٢	تفسير آية (١٦) > ثم امك يوم القيمة < ٤٢١
تفسير آية (٢٥) > ان هو الا رجل معه < ٤٣٣	التوبة الثالثة
تفسير آية (٢٦) > قال رب انصرني مما كذبون < ٤٣٣	تاويل > منها الرحمن الرحيم < ٤٢١
تفسير آية (٢٧) > ما جئنا اليه الا بصريح الملك < ٤٣٣	كشاف بر طريقت < ٤٢٢
تفسير آية (٢٨) > فاداء صوت امت ومن معك < ٤٣٣	تاويل > قد اطلع المؤمنون < ٤٢٢
تفسير آية (٢٩) > وقال رب ارسلني منزلا مباركا < ٤٣٤	تاويل > الذين هم صلواتهم حاشون < ٤٢٢
تفسير آية (٣٠) > ابراهيم الخليلات < ٤٣٥	تاويل > والذين هم عن اللغو معرضون < ٤٢٣
تفسير آية (٣١) > ثم انشأنا من بعدهم < ٤٣٥	كشاف بر طريقت < ٤٢٣
تفسير آية (٣٢) > ففرسلنا فيهم رسولا منهم < ٤٣٥	تاويل > والذين هم للركوع حافظون < ٤٢٣
	كشاف بر طريقت < ٤٢٤
	تاويل > ولقد خلقنا الانسان < ٤٢٤
	تاويل > ثم انشأنا خلفا آخر < ٤٢٥
	تاويل > ثم امك مد ذلك للمؤمنين < ٤٢٥
	تاويل > ثم امك يوم القيمة يمشون < ٤٢٥

صفحة	صفحة
٤٣٩	تفسير آية (٣٣) > وقال الملاء من قومه الذين كفروا ... >
٤٤٠	تفسير آية (٣٤) > و لئن لم نمنعهم مفعراً مثلكم >
٤٤١	تفسير آية (٣٥) > ايديكم احكم اذا تمتم و كنتم تراءى .. >
٤٤١	تفسير آية (٣٦) > جهات جهات لما نوعدون ... >
٤٤٢	تفسير آية (٣٧) > ان هي الاحياتنا الدنيا ... >
٤٤٢	تفسير آية (٣٨) > ان هو الارجل .. >
٤٤٢	تفسير آية (٣٩) > قال رب انصرني مما كذبون >
٤٤٢	تفسير آية (٤٠) > قال صافيلو .. >
٤٤٢	تفسير آية (٤١) > هل نعلمهم السبيحة بالحق . >
٤٤٨	تفسير آية (٤٢) > ثم انما نأمن منهم قروياً آخرين >
٤٤٨	تفسير آية (٤٣) > فما نسقم من امه اجلها >
٤٤٨	تفسير آية (٤٤) > ثم ارسلنا رسلنا تتراءى >
٤٤٨	تفسير آية (٤٥) > ثم ارسلنا موسى و احاه هرون >
٤٤٨	تفسير آية (٤٦) > الى فرعون وملائه >
٤٤٨	تفسير آية (٤٧) > فقالوا انؤمن لمهرين مثلاً >
٤٤٨	تفسير آية (٤٨) > فذكرهم بما كانوا امن المهلكين . >
٤٤٨	تفسير آية (٤٩) > ولقد آتينا موسى الكتاب >
٤٤٨	تفسير آية (٥٠) > فوجعلنا ابن مريم امه آية >
٤٤٨	تفسير آية (٥١) > يا ايها الرسله . >
٤٤٨	تفسير آية (٥٢) > وان عدنا منكم تفسير آية (٥٣) > فقلوا امرهم بينهم >
٤٤٨	تفسير آية (٥٤) > فقلوا هم في عزمهم حتى حين >
٤٤٨	تفسير آية (٥٥) > ايعصون انما نمنهم به . >
٤٤٨	تفسير آية (٥٦) > سارع لهم في الخيرات . >
٤٤٨	تفسير آية (٥٧) > ان الذين هم من خصيتهم بهم مشفقون >
٤٤٨	تفسير آية (٥٨) > فوالذين هم ما يات ربهم مؤمنون . >
٤٤٨	تفسير آية (٥٩) > والذين هم مريم لا يقركون >
٤٤٨	تفسير آية (٦٠) > والذين يؤثرون ما آبوا >

صفحة	صفحة
تفسير آية (١٠٩) > انه كان فريق من	تأويل > ولا تكلف نفساً الا وسعها. < ٤٦٢
٤٧١ < مبادئ . <	كتاتر بر طريقت در حقيقت
تفسير آية (١١٠) > فافئذ لموعم	٤٦٢ تصوف
٤٧١ < مشرياً . <	٤- التوبة الاولى
تفسير آية (١١١) > انى جزيتهم المزم	ترجمه آيات ٩٦ تا ١١٨ از سورة التؤمئون
٤٧١ < ماسيروا ... <	٤٦٣ تا ٤٦٦
تفسير آية (١١٢) > قال كم لستم ... <	التوبة الثانية
٤٨٢ < قالوا البشايروا اوصى	تفسير آية (٩٦) > ادفع بالتي هي
٤٧٢ < يوم . <	٤٦٦ احس . <
تفسير آية (١١٤) > قال ان لستم الا	تفسير آية (٩٧) > وقل رب اعوذ بك . < ٤٦٦
٤٧٢ < قليلاً . <	تفسير آية (٩٨) > واعوذ بك رب ان
تفسير آية (١١٥) > اصصتم اساخلكم	٤٦٧ يصنرون <
٤٧٢ < صتاً . <	تفسير آية (٩٩) > حتى اذا جاء احدهم
تفسير آية (١١٦) > فقال الله الملك	٤٦٨ الموت . <
٤٧٣ < الحق . <	تفسير آية (١٠٠) > لماى اعلمنا بالحق < ٤٦٨
تفسير آية (١١٧) > ومن يدع مع الله	تفسير آية (١٠١) > فادافعنى السور . < ٤٦٨
٤٧٤ < الهياً . <	تفسير آية (١٠٢) > فبى نفلت موازينه < ٤٦٩
تفسير آية (١١٨) > وقلوب اضمر . < ٤٧٤	تفسير آية (١٠٣) > ومن خفت موازينه . < ٤٦٩
التوبة الثالثة	تفسير آية (١٠٤) > تليس وحوهم
تأويل > ادفع ما لى من احسن < ٤٧٤	٤٦٩ البار . <
٤٧٥ < تأويل > وقلوب اعودك . <	تفسير آية (١٠٥) > اليكن آياتى تتلى
تأويل > حتى اذا جاء احدهم	٤٧٥ عليهم <
٤٧٦ < الموت . <	تفسير آية (١٠٦) > قالور منا علبت علميا
تأويل > اصصتم اما خلقناكم	٤٧٥ شفوتنا <
٤٧٧ < صتاً . <	تفسير آية (١٠٧) > ومنا احرنا
٤٧٨ < كتاتر بر طريقت	٤٧٥ ميا . <
	تفسير آية (١٠٨) > قال اغواصها < ٤٧٥

جزء عهيد جدهم

٢٤- سورة النور (٦٦٣ آية)

التوبة الثانية	١- التوبة الاولى
مطل غرول و تعداد آيات و كلمات و حروف	ترجمه آيات ١ تا ١٠ از سورة
٤٨١ و فضيلت سورة النور و آيات مسوحه	٤٧٩- ٤٨١ النور

صفحة

٥٠٤	تفسير آية (١٣) > «ولا جناح عليكم
	تفسير آية (١٤) > «ولا جناح عليكم
٥٠٤	عليكم >
٥٠٤	تفسير آية (١٥) > «اذ تلقونه بالسلامة >
٥٠٥	تفسير آية (١٦) > «ولا تاتواهم
٥٠٥	تفسير آية (١٧) > «يطعمكم الله >
	تفسير آية (١٨) > «ويمن الله لكم
٥٠٥	آيات . >
٥٠٥	تفسير آية (١٩) > «ان الذين يحبون >
	تفسير آية (٢٠) > «ولا تاتواهم
٥٠٦	ورحمته >
٥٠٦	تفسير آية (٢١) > «يا ايها الذين آمنوا >
	تفسير آية (٢٢) > «ولا تاتواهم
٥٠٦	الصلوات >
	تفسير آية (٢٣) > «ان الذين يرمون
٥٠٧	المحسنتات >
	تفسير آية (٢٤) > «يوم تشهد عليهم
٢٠٨	الاستقامه >
	تفسير آية (٢٥) > «يومئذ يوحى بهم
٥٠٨	الله >
٥٠٩	تفسير آية (٢٦) > «المحسنتات المحسنات >
	تفسير آية (٢٧) > «يا ايها الذين آمنوا لا تدخلوا
٥٠٩	بموتى >
	تفسير آية (٢٨) > «ان لم تعدوا فيها
٥١٠	احدا >
	تفسير آية (٢٩) > «ليس عليكم
٥١١	حناج >
	التوبة الثالثة
٥١١	تأويل > ان الذين جاءوا بالافك >
	داستان محمد بن حصار كه دري دوستان
٥١٢	حق می گفت
٥١٤	داستان فرضي كه در بهشت است
٥١٥	تأويل > «الطوبى للطيبين >

صفحة

٤٨١	تفسير آية (١) > «سورة انزلها . >
٤٨٢	تفسير آية (٢) > «الزانية والزاني >
	تفسير آية (٣) > «الزاني لا ينكح الا زانية
٤٨٤	او مشركه . >
٤٨٥	در معنی نرول آية > «الزاني لا ينكح . >
	تفسير آية (٤) > «والذين يرمون
٤٨٦	المحسنتات >
٤٨٧	تفسير آية (٥) > «الا الذين قالوا >
	تفسير آية (٦) > «والذين يرمون
٤٨٧	لرواجهم .. >
	تفسير آية (٧) > «و العاسة ان كنت
٤٨٨	الطوبى . >
٤٨٨	تفسير آية (٨) > «ويدروا عنها العذاب >
٤٨٩	سبب نرول آية > «ويدروا عنها العذاب >
	تفسير آية (٩) > «والعاسة ان غضب الله
٤٨٩	عليها >
٤٩١	فصل در لغات
	تفسير آية (١٠) > «ولا تاتواهم
٤٩١	عليكم . >
	التوبة الثالثة
٤٩٢	تأويل > بسم الله الرحمن الرحيم >
٤٩٣	تأويل > سورة انزلها . >
٤٩٣	تأويل > الزانية والزاني >
٤٩٤	گزارش طریقت
٤٩٥	تأويل > الزاني لا ينكح الا زانية >
	٣ - التوبة الاولى
	ترجمه آیات ١١ تا ٢٩ از
٤٩٥-٤٩٥	سورة البور
	التوبة الثانية
	تفسير آية (١١) > «ان الذين قالوا >
٤٩٩	بالافك >
٤٩٩	داستان محمد بن حصار كه در بهشت است
٥٠٣	تفسير آية (١٢) > «ولا تاتواهم

صفحة

- تفسير آية (٤٠) > أو كلمات في
٥٤٥ مريم...
٥٤١ تفسير آية (٤١) > المبران...
٥٤١ تفسير آية (٤٢) > وملك السموات
والارض...
٥٤١ التوبة الثالثة
٥٤٢ تأويل > انوار السموات والارض...
٥٤٤ داستان يكي از علماء حاجين كه بخرای روم
رفت و اسیر شد و بود
٥٤٤ تأويل > فسی بیوت ادن الله ان
مرفیع ..
٥٤٧ تأويل > رجال لا تلهمهم بهجاء...
٥٤٧ داستان خداوند مسمی و سمدون میخون
٥٤٨ تأويل > والذين كفروا اعمالهم
کسر ان...
٥٤٨

هـ التوبة اولی

- مرحمه آیات از ٤٣ تا ٦٤ از سورة
٥٥٤-٥٤٩ التور

التوبة الثانية

- تفسير آية (٤٣) > المبران الله يرحم
٥٥٤ صحابا...
تفسير آية (٤٤) > قلب الله اللد
٥٥٦ والنهار...
تفسير آية (٤٥) > والله خلق كل دابة...
٥٥٦ تفسير آية (٤٦) > لقد انزلنا آيات
٥٥٦ مبينات...
تفسير آية (٤٧) > ويقولون آمنا بالله...
٥٥٧ تفسير آية (٤٨) > واداهوا الى الله
٥٥٧ ورسوله...
تفسير آية (٤٩) > و ان يكن لهم
٥٥٧ الحق...
تفسير آية (٥٠) > افى قلوبهم مرس...
٥٥٨ تفسير آية (٥١) > اما كان قول
٥٥٨ المؤمنين...
٥٥٨

صفحة

٣- التوبة الاولى

- مرحمه آیات ٣٠ تا ٣٤ از سورة
٥١٧-٥١٥ التور

التوبة الثانية

- تفسير آية (٣٠) > قل للمؤمنين يغتفوا من
٥١٧ اصارعهم...
تفسير آية (٣١) > وقل للمؤمنات يغضن
٥١٨ مراصهن...
تفسير آية (٣٢) > وامنكنوا الايمان
٥١٨ منكم...
تفسير آية (٣٣) > وليستغف...
٥٢٤ داستان عبدالله بن امي سلول و كتميز كان او
٥٢٦ تفسير آية (٣٤) > ولقد انزلنا اليكم...
٥٢٦

التوبة الثالثة

- تأويل > قل للمؤمنين يغتفوا من
٥٢٨ اصارعهم...
٥٢٨ كفتار بهر طريقت
تأويل > لا يبدلين ذنبتهم الا ما لهم
٥٢٨ منها...
٥٢٨

٣- التوبة الاولى

- مرحمه آیات ٣٥ تا ٤٢ از سورة
٥٣١-٥٢٩ التور

التوبة الثانية

- تفسير آية (٣٥) > انوار السموات
٥٣١ والارض...
تفسير آية (٣٦) > في بيوت...
٥٣٦ تفسير آية (٣٧) > رجال لا تلهمهم
٥٣٨ بهجاء...
تفسير آية (٣٨) > ليحزيهم الله...
٥٣٩ تفسير آية (٣٩) > والذين كفروا اعمالهم
٥٣٩ كسر ابهية...
٥٣٩

تفسیر آیه (۵۲) > ومن یطع الله و	تفسیر آیه (۶۰) > واقرا من النساء .
رسوله .. >	تفسیر آیه (۶۱) > لیس علی الا می
تفسیر آیه (۵۳) > واقسموا باحد جبهه	خرج ... >
ایمانهم . >	تفسیر آیه (۶۲) > انما المؤمنون الذین
تفسیر آیه (۵۴) > قلنا طیبوا اولادکموا	آمنوا باحد ورسوله . >
الرسوله . >	تفسیر آیه (۶۳) > لا یجسوا دماء الرسول
تفسیر آیه (۵۵) > وعداھ الذین آمنوا	بیکم >
منکم . >	تفسیر آیه (۶۴) > الا ان ھما فی السموات
تفسیر آیه (۵۶) > واقسموا الصلوة وآنوا	والارض... >
الركوة .. >	التوبة الثالثة
تفسیر آیه (۵۷) > ولا تحسین الذین	وأول > الھزاراھ یزجی مساعیا .. >
کفروا . >	کثرتھن طریقت
تفسیر آیه (۵۸) > یا ایھا الذین آمنوا	وأول > یقلب الله اللیل والنهار ... >
لیستأنکم الذین ملکت	تأویل > وعداھ الذین آمنوا منکم . >
ایمانکم . >	د استان احمد خضرویه که سجاده ای بر ای نورید
تفسیر آیه (۵۹) > نواد ایلح الا لظنالمکم	بخطای فرستاد
العلم . >	

خلاصه فهرست

صفحہ

۵۷۲

۵۸۲

۵۸۲

۵۹۱

۵۹۴

۵۹۸

فہرست سوره مریم

فہرست سوره طہ

فہرست سوره الانبیاء

فہرست سوره الحج

فہرست سوره المؤمنون

فہرست سوره النور

غلطنامه

صفحہ سطر	غلط	صحیح	صفحہ سطر	غلط	صحیح
۲ ۲۱	لم	ولم	۱۹ ۱۶	رحمة الله	رحمة الله
۳ ۱۲	بأسم الله	بسم الله	۲۰ ۸	بالطاعة	بالطاعة
۳ ۱۷	الى من	الى ان من	۲۲ ۱۶	ايثكى	ايثكى
۵ ۱۹	جعلنا	جعلناه	۲۳ ۳	ينية	ينته
۶ ۱۶	هنا	هنا	۲۵ ۲۳	صراط المستقيم	صراط المستقيم
۶ ۱۷	برحمة	برحمته	۲۶ ۱۸	آن تتعبد	ان تتعبد
۶ حاشية	في نسختين	في النسختين	۲۷ ۳	اذا اتبعت	اذا اتبعت
۷ ۳	خائباً	خائباً	۲۷ ۳	رب العزة	رب العزة
۸ ۱۴	قراوت	قراءت	۲۷ ۱۴	روزگار	روزگار
۹ ۱	صفحة	صفحة	۲۷ ۱۷	يتلفون	يتلفون
۹ ۷	يشترين	يشترين	۲۸ ۲	آن	ان
۱۰ ۱	مستن	مستن	۲۷ ۲۱	ينكمن	ينكمن
۱۰ ۱۳	انتهأ	انتهاء	۲۸ ۲۳	تعطفاً	تعطفاً
۱۰ ۱۳	عنياً	وعنياً	۲۹ ۵	الانبياء	الانبياء
۱۰ ۱۶	هله	هذه الحالة	۲۹ ۱۰	نهاده	نهاده
۱۱ ۷	ايه	آية	۳۰ ۱	سي وسماله	سي وسمال
۱۱ ۲۴	اويدأ	اويد	۳۰ ۳	استعيت	استعيت
۱۳ ۱	اولو القوة	اولو القوة	۳۰ ۱۰	يت العم	يت للعم
۱۳ ۲۳	انبت الحكمة	انبت الحكمة	۳۰ ۱۲	عنداء	عنداء
۱۳ ۲۴	انبت	انبت	۳۰ ۱۹	قرى	قرى
۱۵ ۱۰	معدنات	معدنات	۳۰ ۲۲	طائتي	طائتي
۱۷ ۹	انا الكريم	انا الكريم	۳۰ ۲۴	هذا اليوم	هذا اليوم
۱۷ ۲۳	دلکشای	دلکشای	۳۰ ۲۴	هذا الامر	هذا الامر
۱۸ ۲۳	کایات	کایات	۳۱ ۱۱	وصب	والصب

صفحة	سطر	غلط	صحيح	صفحة	سطر	غلط	صحيح
٣١	١١	وقراً	ومن قرأ	٥٧	٦١	وكان	وكانوا
٣٢	٦	النطة	الى النطة	٥٧	٧	يؤخر	يؤخر
٣٢	١٣	التامى	التاء مى	٦٠	١	ان قبض	ان قبض
		لادعام	الادغام	٦٠	١٥	واجعلوا الصلوة	واجعلوا الصلوة
٣٤	٣	فى العير	فى العير	٦٠	٢٠	الشقاوه	الشقاوه
٣٤	١٥	شيبها	شيبها	٦٠	٢٠	خدلا	خدلان
٣٤	٢١	فاجرة	فاجرة	٦٩	٩	معدفة	معدفة
٣٥	٦	موطاً	موطاً	٧٣	٨	اولا	اولا
٣٥	٢٣	الهم	اللهم	٧٦	٧	تيمور	تيمور
٣٥	٢٣	تادروى	تادروى	٧٦	٧	آن	ان
٣٦	١٩	بطى	بطنى	٧٦	٩	ترك	ترك
٣٦	٢٢	بتياً	نبياً	٧٦	١٠	لبنى	البنى
٣٧	١٠	بوالديه	لوالديه	٧٧	٧	قالن	قالون
٣٧	١٨	منى	بمنى	٧٨	٤	صلوات	الصلوات
٣٩	٢	ينيه	نبيه	٧٩	١٤	فى لاخرة	فى الاخرة
٣٩	١٣	قرأت	قراءت	٨٠	١٣	خيلنا	خيلنا
٤٣	٩	مؤاساة	مؤاساة	٨٠	٢٣	يقرأ	كلن يقرأ
٤٦	٩	اراقب	أراقبها	٨١	١٧	تلقهم	تلقهم
٤٦	١٠	لن تنته	لم تنته	٨٢	٢	طية	طيه
٤٧	٢	د اين	دواين	٨٦	١١	لان شنيع	لان الشنيع
٤٧	٧	بغيا ()	نعا (٥٢)	٨٤	٢	غيرهما	وغيرهما
٤٧	١٣	يأمر	وكان يأمر	٨٤	٥	تبروا	تبروا
٤٨	١٩	فيشر يتنون	فيشر يتنون	٨٤	٩	آية	آيه
٤٨	٢٠	فيشر يتنون	فيشر يتنون	٨٤	١٢	يحييم	يحييم
٤٩	٣	وفى رواية	وفى رواية	٨٦	٦	البيتد	البيتد
٥٢	١٠	تمت آمت	تمت وآمت	٨٦	١٤	جل وجلاله	جل وجلاله
٥٤	١٦	بغيه	جيه	٨٧	٢٢	سوكند	سوكند
٥٥	١٩	الشرلة	الشرلة				

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۱۱	۱۸	ذیر	ذیر
۱۱۳	۱۵	ییینک	یینک
۱۱۳	۲۳	گفتند	گفتند
۱۱۸	۱۲	فرعون	فرعون
۱۱۸	۱۳	الغافاة	الغافاة
۱۱۹	۵	اعیاء	اعیاء
۱۱۹	۱۵	ان یجعل	ان یجعل
۱۱۹	۱۸	یلفظ	یلفظ
۱۲۳	۵	الیم	الیم
۱۲۳	۱۶	جیه	جیه
۱۲۳	۱۹	لتنشی	لتنشی
۱۲۳	۲۰	غداه	غداه
۱۲۴	۱	فرقا	فرقا
۱۲۵	۲	اندوکن	اندوکن
۱۲۵	۸	انها	انها
۱۲۶	۳	موحی	موحی
۱۲۶	۷	امضیا	امضیا
۱۲۷	۱۳	من افه	من افه
۱۲۷	۲۲	قالوا	قالوا
۱۲۸	۱	نغافا	نغافا
۱۲۸	۳	الغوض	الغوض
۱۲۸	۱۳	فیمل	فیمل
۱۲۸	۱۵	خلیقتک	خلیقتک
۱۲۸	۱۷	مارسلنا	مارسلنا
۱۲۸	۱۹	عذاب	عذاب
۱۲۸	۲۲	هذا العبد	هذا العبد
۱۲۹	۳	عزه	عزه
۱۲۹	۱۵	تأمل	تأمل

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۸۸	۱۱	شبهت	شبهت
۸۸	۱۱	دوانکا	دوانکا
۸۸	۲۳	غصب	غصب
۸۹	۱۲	آن	آن
۸۹	۱۲	ترد	ترد
۹۰	۱۱	هولاه	هولاه
۹۰	۱۳	المتین	المتین
۹۳	۱۱	آسا	آسانها
۹۶	۱۰	موسی	موسی
۹۶	۱۸	القرآن	القرآن
۹۷	۲	الزمل	الزمل
۹۷	۵	طاه	طاه
۹۹	۳	من خلق	من خلقه
۹۹	۴	أندری	أندری
۱۰۱	۸	اساء	اساء
۱۰۳	۱۷	فل اخلع	فل اخلع
۱۰۴	۵	انا اخترک	انا اخترک
۱۰۴	۱۹	ادکرها	ادکرها
۱۰۵	۱۲	ازلت العفا	ازلت العفا
۱۰۵	۱۳	اخفی	اخفی
۱۰۷	۸	غس	غسن
۱۰۸	۲۳	هذا القرون	هذا القرون
۱۱۰	۸	ارجوا	ارجوا
۱۱۰	۲۲	عزیز رحیم	عزیز رحیم
۱۱۱	۳	تن پرورده	تن پرورده
		سخت	و دل پرورده سخت
۱۱۱	۱۲	پیغام رسول	پیغام رسول
۱۱۱	۱۸	ماقدروا الله	ماقدروا الله

غلطنامه

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۱۳۰	۵	یحییٰ یحییٰ		۱۳۰	۵	یحییٰ یحییٰ	
۱۳۲	۹	ماسلکم ماسلکمکم		۱۳۲	۹	ماسلکم ماسلکمکم	
۱۳۳	۱۲	قومو قوموا		۱۳۳	۱۲	قومو قوموا	
۱۳۳	۱۶	شایہ شایستہ		۱۳۳	۱۶	شایہ شایستہ	
۱۳۴	۱۰	نیک نیک		۱۳۴	۱۰	نیک نیک	
۱۳۵	۴	اجیت اجیت		۱۳۵	۴	اجیت اجیت	
۱۳۵	۲۰	آنکہ آنکہ		۱۳۵	۲۰	آنکہ آنکہ	
۱۳۶	۱۸	یضب یضب		۱۳۶	۱۸	یضب یضب	
۱۳۷	۱۵	لاضلمہ لاضلمہ		۱۳۷	۱۵	لاضلمہ لاضلمہ	
۱۳۸	۱۰	قالو قالوا		۱۳۸	۱۰	قالو قالوا	
۱۳۸	۱۷	اما واما		۱۳۸	۱۷	اما واما	
۱۳۸	۲۱	نصہ نصہ		۱۳۸	۲۱	نصہ نصہ	
۱۴۰	۲۰	وماضنوں ماعید وماضنورعید		۱۴۰	۲۰	وماضنوں ماعید وماضنورعید	
۱۴۱	۱۰	تخلہ تخلہ		۱۴۱	۱۰	تخلہ تخلہ	
۱۴۲	۴	لشکر لشکر		۱۴۲	۴	لشکر لشکر	
۱۴۲	۱۹	الفرعون لفرعون		۱۴۲	۱۹	الفرعون لفرعون	
۱۴۲	۱۹	یشاوروا تشاوروا		۱۴۲	۱۹	یشاوروا تشاوروا	
۱۴۲	۲۱	قالو قالوا		۱۴۲	۲۱	قالو قالوا	
۱۴۳	۲	هذاالوضع هذاالوضع		۱۴۳	۲	هذاالوضع هذاالوضع	
۱۴۳	۲۲	قال قيل		۱۴۳	۲۲	قال قيل	
۱۴۴	۶	ضعف ضعف		۱۴۴	۶	ضعف ضعف	
۱۴۴	۱۱	الرجال للرجل		۱۴۴	۱۱	الرجال للرجل	
۱۴۴	۱۵	وسأل واسئل		۱۴۴	۱۵	وسأل واسئل	
۱۴۵	۵	ولاحکام والاحکام		۱۴۵	۵	ولاحکام والاحکام	
۱۴۸	۱۱	الصلبان التصليبان هو		۱۴۸	۱۱	الصلبان التصليبان هو	
۱۴۸	۱۱	آن لن		۱۴۸	۱۱	آن لن	
۱۵۰	۱۲	گشتہ گشتہ		۱۵۰	۱۲	گشتہ گشتہ	
۱۵۰	۱۴	التاسف التأسف		۱۵۰	۱۴	التاسف التأسف	
۱۵۲	۵	تقرل تقرل		۱۵۲	۵	تقرل تقرل	
۱۵۳	۷	وہ ومن"ملہ بقولہ		۱۵۳	۷	وہ ومن"ملہ بقولہ	
۱۵۴	۴	بجتودہ		۱۵۴	۴	بجتودہ	
۱۵۶	۱۵	بصرت بصرت		۱۵۶	۱۵	بصرت بصرت	
۱۵۷	۱۶	اینہا این ہاء		۱۵۷	۱۶	اینہا این ہاء	
۱۵۸	۱۶	وقرأالباقون وقرأالباقون		۱۵۸	۱۶	وقرأالباقون وقرأالباقون	
۱۵۹	۱	عطیتہ عطیتہ		۱۵۹	۱	عطیتہ عطیتہ	
۱۵۹	۳	فیریالاعلیٰ فیریالاعلیٰ		۱۵۹	۳	فیریالاعلیٰ فیریالاعلیٰ	
۱۵۹	۹	سربہم سربہم		۱۵۹	۹	سربہم سربہم	
۱۵۹	۲۰	فی البحر فی البحر		۱۵۹	۲۰	فی البحر فی البحر	
۱۵۹	۲۱	بالضرب بالصا بالضرب بالصا		۱۵۹	۲۱	بالضرب بالصا بالضرب بالصا	
۱۶۰	۱	قرأ قرأ		۱۶۰	۱	قرأ قرأ	
۱۶۱	۲	محیۃ محیۃ		۱۶۱	۲	محیۃ محیۃ	
۱۶۱	۱۶	التورۃ التورۃ		۱۶۱	۱۶	التورۃ التورۃ	
۱۶۱	۱۷	سیل سیل		۱۶۱	۱۷	سیل سیل	
۱۶۱	۲۰	تورۃ تورۃ		۱۶۱	۲۰	تورۃ تورۃ	
۱۶۲	۶	الذین الذین		۱۶۲	۶	الذین الذین	
۱۶۲	۹	قضاء قضاء		۱۶۲	۹	قضاء قضاء	
۱۶۲	۲۲	وقرأ وقرأ		۱۶۲	۲۲	وقرأ وقرأ	
۱۶۳	۸	ربۃ ربۃ		۱۶۳	۸	ربۃ ربۃ	
۱۶۳	۸	من اوزار اوزار		۱۶۳	۸	من اوزار اوزار	
۱۶۳	۱۱	اورار اورار		۱۶۳	۱۱	اورار اورار	
۱۶۵	۲۱	حیتواقست حیتواقست		۱۶۵	۲۱	حیتواقست حیتواقست	
۱۶۸	۹	بتخ بتخ		۱۶۸	۹	بتخ بتخ	
۱۶۸	۱۰	آنکہ آنکہ		۱۶۸	۱۰	آنکہ آنکہ	
۱۶۸	۱۳	فصلوا فصلوا		۱۶۸	۱۳	فصلوا فصلوا	
۱۶۸	۲۲	وساء وساء		۱۶۸	۲۲	وساء وساء	
۱۷۰	۱۱	الیہذراعاً الیہذراعاً		۱۷۰	۱۱	الیہذراعاً الیہذراعاً	

قلمنامه

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۸۴	۱۶	فیل	قبل	۱۶	ما آتو	ما آتوا	
۱۸۵	۷	مردکن	مردگان	۲۱	آن لایه ل	آن لایه ل	
۱۸۷	۷	طلیسان	طلیسان	۷	بجد	بجد	
۱۸۸	۱۶	وېالم تګن	مالم تګن	۲۰	یکامکی	یکانکی	
۱۹۳	۱۱	مامتتا	مامتتا	۱	بګرید	بګرید	
۱۹۴	۴	آن	ان	۲	سفل منه	سفل منه	
۱۹۵	۷	پشکوا	پشکو	۱۰	عینا	عینا	
۱۹۵	۱۴	نحشره	ونحشره	۱۲	صاح	صاح	
۱۹۶	۱	ترک	تترک	۷	ای- الله	ای- داعی الله	
۱۹۶	۲	تاملک	ساملک	۲۰	ای- کنت	ای- سکت	
۱۹۶	۱۶	کله	کله	۲۰	وطی	وطی	
۱۹۷	۲	تقالی	تعالی	۲۱	عیر	عیر	
۱۹۸	۲۱	ازید	ازید	۱۵	وضعتک	وضعتک	
۱۹۹	۱۰	قراء	قرا	۱۹	لا یخف	لا یخف	
۱۹۹	۱۵	الن	الن	۲۱	مرادمد الفاء	مرادمد الفاء	
۱۹۹	۲۱	اولک	اولک	۸	لکتابنا	لکتابنا	
۲۰۲	۴	اینست	حاصلشان اینست	۱۸	آن	آن	
۲۰۳	۷	الحيوه	الحيوة	۲	قدده	قتاده	
۲۰۳	۹	آنکه	آنکه	۲	لا تقره	لا تقره	
۲۰۴	۶	یتصح	یتصح	۲	عایک	عایک	
۲۰۴	۱۸	درکاه	درکاه	۲۳	الشی	الشی	
۲۰۶	۳	پیدوا	پیدو	۷	مدلک	مدلک	
۲۰۷	۲	سابع عشر	السابع عشر	۷	الفتنة	الفتنة	
۲۰۸	۸	اسرو التجوی	اسرو التجوی	۱۶	لا طشو	لا طشوا	
۲۱۰	۷	تلازی	تلازی	۲۰	یضحوا	یضحوا	
۲۱۲	۳	یعنی	معنی	۷	وینة	وینة	
۲۱۲	۹	قال	قل	۸	ولا قول	ولا قول	
۲۱۳	۷	شمر	شمر	۱۵	علی عن	علی ان	

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۲۱۳	۱۰	یدویضا	یدیضا	۲۱۳	۳	تشی	یشی
۲۱۴	۹	ستلوا	استلوا	۲۴۹	۱۲	یسادعوا	لسادعوا
۲۱۴	۱۸	الہذا	مالہذا	۲۴۹	۱۴	اسیاط	الیاط
۲۱۴	۲۲	یشرف	شرف	۲۵۰	۱۰	کالی	کالی
۲۱۵	۲	منع	يمنع	۲۵۱	۱۱	لاشراد	الاشراد
۲۱۵	۶	یشرف	شرف	۲۵۱	۱۱	ولانتہا	ولانتہا
۲۱۵	۱۹	فانخطوه	فانخطوه	۲۵۱	۲۰	سورة اللہک	سورة اللہک
۲۱۶	۱۹	یقال	تعال	۲۵۲	۱۲	کنتہ اند	کنتہ اند
۲۱۶	۲۰	یقال	تعال	۲۵۳	۴	آتینا	اتینا
۲۱۸	۲	لا بقاءہ	لا بقاء	۲۵۳	۱۲	وبعد	بعد
۲۱۸	۱۶	مؤملی	مأملی	۲۵۴	۱۵	از آن	از آن وی
۲۲۰	۷	فی غفلتہ	فی غفلۃ	۲۵۵	۲	رحمۃ اللہ	رحمۃ اللہ
۲۲۰	۹	تستقیقون	یتستقیقون	۲۵۶	۳	یبعکم	یبیعکم
۲۲۱	۷	قال	قل	۲۶۲	۱۴	تقول	تقول
۲۲۱	۸	نیوشیدہ	نیوشندہ	۲۶۵	۱	قالوفی ضمتہ	قالوفی ضمتہ
۲۲۱	۸	رسیدہ	رشدہ	۲۶۷	۴	ولم یستثیت	ولم یستثیت
۲۲۲	۲۲	الایہام	الایہام	۲۶۷	۵	واتاہ	واتاہ
۲۲۳	۱۳	لوکان	لوکان	۲۶۷	۱۵	ہلم نفع	ہلم یتنعم
۲۲۴	۱۵	غشیہ	غشیہ	۲۷۵	۴	علیاً	علیاً
۲۲۴	۱۸	فلذلک	فلذلک	۲۷۸	۱	ضائقیدہ	ضائقیدہ
۲۲۶	۱۷	ولمینی	ولمینی	۲۷۹	۶	یوجر	یوجر
۲۲۹	۷	المجانستہ	المجانستہ	۲۸۰	۶	قتادہ	قتادہ
۲۳۸	۶	یصبجون	یصبجون	۲۸۲	۱	متخللا	متخللا
۲۳۸	۲۱	کا	کان	۲۸۲	۲۱	یحدوا	یحدوا
۲۳۹	۱۸	بحی	تحنی	۲۸۳	۱۰	ماء ملوا	مأملوا
۲۳۹	۱۹	للشاقین	للشاقین	۲۸۴	۹	سقیہ	سقیہ
۲۴۶	۱۵	تہتف	تہتف	۲۸۴	۹	کندامی نخسین	کندامی نخسین

صفحه	مطر غلط	صحیح	صفحه	مطر غلط	صحیح
٢٨٥	٥	يكد	يلد	٢٨٥	٥
٢٨٦	١	كرمتى	كرهتى	٢٨٦	١
٢٨٦	٩	للينم	للينم	٢٨٦	٩
٢٨٦	١٠	غرضاً	مرضاً	٢٨٦	١٠
٢٨٦	١٨	قرباً	ولم ازل منك قريباً	٢٨٦	١٨
٢٨٦	٢٠	تخاصنى	يفاضنى	٢٨٦	٢٠
٢٨٧	١٨	غضضت	عضضت	٢٨٧	١٨
٢٨٧	١٨	وصت	والصقت	٢٨٧	١٨
٢٩٦	١٨	راه	راه راه	٢٩٦	١٨
٢٩٩	١٤	برد	برده	٢٩٩	١٤
٣٠٢	١٣	المومنين	المؤمنين	٣٠٢	١٣
٣٠٤	٢٠	يتيرا	يتيرا	٣٠٤	٢٠
٣٠٥	٩	يكتبه	يكتبه	٣٠٥	٩
٣٠٧	٧	فروسم	فوسهم	٣٠٧	٧
٣٠٨	٨	العابدون	العابدين	٣٠٨	٨
٣١١	٧	وفهم	ووفهم	٣١١	٧
٣١١	١٤	جا	جاء	٣١١	١٤
٣١٢	١١	بضع	يضع	٣١٢	١١
٣١٥	٧	ابن الربرى	ابن الزبرى	٣١٥	٧
٣١٧	٣	فصيب	نصب	٣١٧	٣
٣١٧	٦	نظيره	نظيره	٣١٧	٦
٣١٩	٧	لنستوى	لنستوى	٣١٩	٧
٣٢١	١٢	مترما	سرما	٣٢١	١٢
٣٢٢	٢٢	خلقت مقدم	خلعت مقدم	٣٢٢	٢٢
٣٢٣	٢٠	يستجاب	يستجابه	٣٢٣	٢٠
٣٢٦	٦	غير معلقة	غير معلقة	٣٢٦	٦
٣٢٧	٢٠	ما ينه	مالا ينه	٣٢٧	٢٠
٣٣٣	٧	صفته	صفته	٣٣٣	٧
٣٣٣	١٨	ما يحتاجون	وما يحتاجون	٣٣٣	١٨
٣٣٤	١١	الهدم	الهدم	٣٣٤	١١
٣٣٤	١٤	مقل ماشياً	ماعقل ماشياً	٣٣٤	١٤
٣٣٦	١٤	الصحيح	الصحيح	٣٣٦	١٤
٣٤٩	١٠	او ثوت	او ثرت	٣٤٩	١٠
٣٥٠	٦	في المضاجع	في المصايح	٣٥٠	٦
٣٥٢	٢	يسنون	يسنى ينعون	٣٥٢	٢
٣٥٣	١٢	العاد	العاذ	٣٥٣	١٢
٣٥٣	١٥	اور تكاب	اور تكاب	٣٥٣	١٥
٣٥٦	٢١	ذريه	ذرية	٣٥٦	٢١
٣٥٧	٤	ميكر	ميكر	٣٥٧	٤
٣٥٩	٢٢	الضخين	الضخين	٣٥٩	٢٢
٣٦١	٦	سبحاته	سبحاته	٣٦١	٦
٣٥١	٦	يتكلم	يتكلم	٣٥١	٦
٣٦١	١٠	بالخلق	بالخلق	٣٦١	١٠
٣٦٢	١١	تبه	اتبه	٣٦٢	١١
٣٦٣	٢	لما	لما	٣٦٣	٢
٣٦٥	٤	تاكلواها	تاكلوها	٣٦٥	٤
٣٦٦	٣	بتأين	بتأين	٣٦٦	٣
٣٦٨	١٠	مقوله	مقولة	٣٦٨	١٠
٣٧٨	٢٠	يقولو	يقولوا	٣٧٨	٢٠
٣٨٢	١٣	آتشجور	آتشجور	٣٨٢	١٣
٣٨٣	١٢	الضاليه	الغالية	٣٨٣	١٢
٣٨٣	١٢	آدان	آدان	٣٨٣	١٢
٣٨٥	٦	انقوا	انقوا	٣٨٥	٦
٣٩١	٥	كر كن	كر كن	٣٩١	٥
٣٩١	٢٠	قرا ته	قرا ته	٣٩١	٢٠
٣٩٢	٤	مقايح	مقايح	٣٩٢	٤
٣٩٥	١٥	ما قدر الله	ما قدر الله	٣٩٥	١٥

